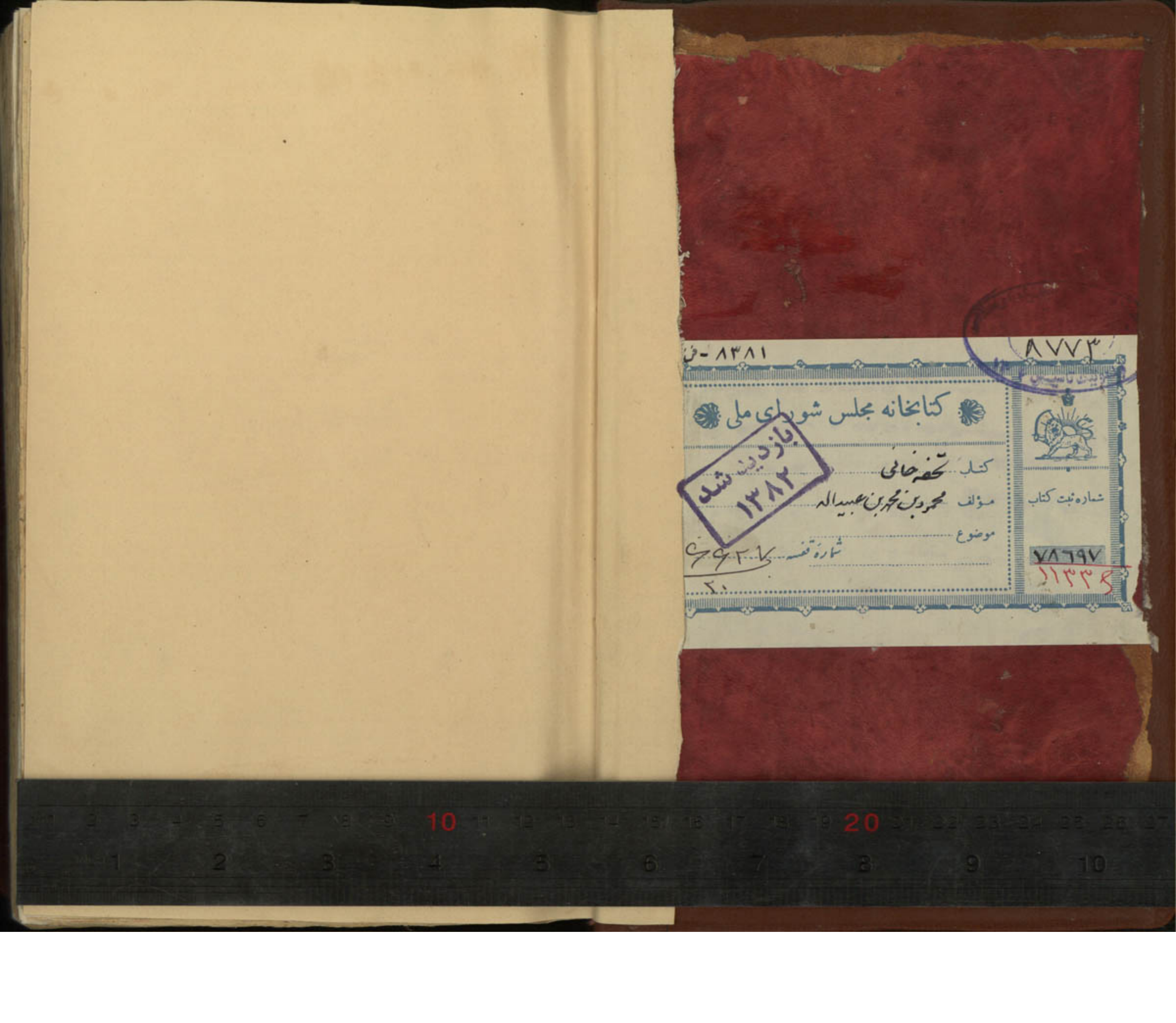




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تحفه خانی
مؤلف محمود بن محمد بن عبیداله
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۸۶۹۷
۸۷۷۳
۸۳۸۱
بازدید شد ۱۳۸۲



۸۷۷۳
۸۳۸۱ - ف
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تحفه خانی
مؤلف محمود بن محمد بن عبیدالله
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۸۶۹۷
بازدید شد
۱۳۸۲

[illegible] ۱۶۲ [illegible]
۳۰ [illegible]


تحفه خانی

نانخواه زنجبیل شیطرج دار فلفل عاقرقرحا
اله اله اله اله اله

شونیز قند سیاه باآب برگ کرنج حب سازند و فرو برد
اله اله

بود نافع بتوفیق الله

تحفه خانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم ۞ و هو یحیی العظام و هی رمیم والصلوة
والسلام علی حبیبه و نبیه محمد الذی یشفی الانام من امراض الضلالة واسقام الجهالة وعلی
آله واصحابه الذین هم الهادین الی طریق الحق و سبیل العداله **اما بعد** عرضه میدارد راقم
این سواد حقیر قلیل البضاعة محمود بن محمد بن عبید الله بن محمود نور الله تعالی مضاجعهم
که چون در اوان شباب بواسطهٔ کثرت طریان بعضی امراض مر این ضعیف را رغبت
بود که از صناعت طبابت چیزی بداند و بقدر وسع سعی در ملازمت و معالجت مرضی
نماید تا آنکه در سنه اثنین و تسعمایة به نیت تحصیل توجه بلدهٔ فاخره شیراز صانها الله
وسایر بلاد المسلمین عن الآفات والمخافات نمود و مدت سه سال دران مکان توقف
کرد و آن روز خطهٔ فاخرهٔ مذکور مزین و محلی باجتماع فضلا و علما بود و محط رحال
از مستعدان و مستفیدان اطراف و اکناف گشته الحق مصداق این که **بیت** بشیراز آی
و فیض روح قدسی ۞ بجوی از مردم صاحب کمالش ۞ شده بود و درین مدت اکثر اوقات
در ملازمت خدمت مولوی مخدومی علامی مولانا جلال الملة والدین محمد الصدیقی
الدوانی طیب الله مضجعه و جعل مقعد الصدق مرجعه **بیت** برده او گوی سبقت
از میدان [illegible] ۞ مستعدان مباهی از طلبش مستفیدان مفاخر
از ادبش می بود و از علم حدیث و کلام و رسایل حکمت در خدمتش مطالعه می نمود
و همان بلدهٔ مذکوره مسکن حذاق اطبا بود و آن روز مخدوم نامی رئیس الاطبا مولانا
[illegible] الملة والدین محمود نور الله مرقده بدرس کتب این فن و معالجت مرضی متعین

شده بود

شده بود و شفقت تمام به نسبت خواص و عوام داشت داعیهٔ مثنویه تازه گشت و مدت
دو سال تمام در خدمتش مطالعه کتب متداوله این فن مثل آق سرائی تمام و طرفی از
کلیات قانون و طرفی از شرح موجز مولانا نفیس و ایضاح محجة العلاج طاهر محمد سجزی
و شرح جالینوس کرده شد و چون قواعد و قوانین طبی بیمن همت و شفقت
خدمتش مربوط و مضبوط گشت در خاطر می بود که نسخهٔ فارسی درین فن که جامع
طرفین علمی و عملی و امراض و اسباب و علامات و معالجات آن باشد بنویسد ولیکن
آن نیت و عزیمت در تراخی بود الآن فاستخرت الله تعالی واستعنت به فی ابتدایه
و اختتامه باعث بر تحریرش نام خجسته فرجام غصن دوحهٔ خانی و ثمرهٔ شجرهٔ خاقانی
[illegible] خان بن خان بن خان المؤید من الملک المنان ابو الغازی سلطان سعید
بهادر خان خلد الله ملکه و ابد دولته و طول عمره و نصر الله اعوانه و انصاره و ضاعف
اقتداره بحق محمد سید السادات و منبع السعادات و این کتاب مشتمل بر چهار باب است
و یک فصل **باب اول** در بیان قسم علمی و عملی ازین فن **باب دوم**
در بیان امراض مختصه باعضاء انسان **باب سیوم** در بیان امراض مختصه
برجال و نساء **باب چهارم** در بیان امراض عامه که اختصاص بعضوی دون
عضوی و مردی و زنی ندارد **فصل** در بیان بارهٔ از ادویه مفرده
و مرکبه و خواص بعضی از حیوانات و مضرت ایشان و تدبیر آن بعد از حصول
مقصود و این کتاب مسماست **بتحفه خانی** والله الموفق للاتمام **باب**
اول و این باب مشتمل بر مقالات است و درین باب لا بد از معرفة جزوی
که دانستن آن بر طبیب لا بدی و ضروریست و آنها اینست که مذکور میگردد
بر ضمیر خبیر واقفان این صناعت پوشیده نگردد که طبیب را تصور جمیع معانی کلی
لازم است و باید که اقتصار بر ما یتخیل عوام نکند و باید که معتقد صدق

قضایا و مسائل طبی باشد اگرچه بعضی ازین قضایا او را بطریق تقلید حاصل خواهد شد
از عشر و بعضی بطریق برهان و دلیل **مقاله اول در بیان ارکان و مرکبات** و
ارکان عبارت از اجسامی است که منقسم میشوند از اجسام مختلفة الصور و حدوث
مرکبات از ترکیب ایشان است و یقین است که مراد بمرکبات ثلثه است که جماد و
نبات و حیوان است و اگرچه موضع و مرکب مبحوث عنه درین فن خاص است که
آن بدن انسان است یا متعلق ببدن تا بحث از ادویه و اغذیه را نیز شامل باشد
و ارکان چهار است آتش و هوا و آب و خاک و طبع آتش گرم و خشک است و
موضع و مقر طبیعی او فوق عناصر است و طبع هوای صرف گرم و تر است و موضع
طبیعی او تحت نار است و طبع آب سرد و تر است و موضع طبیعی او تحت هوا است
و طبع خاک سرد و خشک است و موضع طبیعی او تحت عناصر است و مراد بمکان طبیعی
عنصر آنست که هرگاه دران باشد ساکن و مستقر باشد و میل بجائی نکند اذا
خلی و طبیعته و اگر بقصد انتقال کند این حرکت غیر طبیعی باشد و اگر بمکان خود
ثانیا معاودت کند این حرکت طبیعی خواهد بود و آتش خفیف مطلق است زیراکه
حرکت نمیکند بالطبع الا بجهت فوق و هوا خفیف نسبی است یعنی نسبت
باب خفیف است والا نسبت باتش ثقیل است زیراکه حرکت او بالطبع بفوق
و قبل است هرگاه تحت موضع طبیعی خود باشد و هرجگاه فوق موضع طبیعی خود
باشد حرکت بجانب تحت میکند و آب ثقیل است اما ثقیل نسبی است نه مطلق
زیراکه ثقیل نسبت بهوا است و خفتش نسبت بارض است و خاک ثقیل
مطلق است زیراکه حرکت نمیکند بالطبع الا باسفل **مقاله ثانیه در بیان
مزاج** بر واقف از صناعت طبابت مخفی نماند که هرگاه که ارکان یعنی
عناصر اربعه بحسب اجزا متصغر شوند و مماس بایکدیگر کنند و تفاعل میان

ایشان واقع شود باین معنی که حار کیفیت بارد بشکند و بارد کیفیت حار بشکند
و علی هذا القیاس رطب سورت یابس و یابس سورت رطب و ازین تفاعل
و تکاثر کیفیات کیفیتی در مرکب حاصل شود ثانوی که آن نبوده باشد این را
مزاج می نامند و درین مقام میان طبیب و حکیم مخالفت است زیراکه طبیب
این کیفیت متوسطهٔ ثانیه را که از تفاعل حاصل شده مزاج می نامند و حکیم
میگوید که در تفاعل کیفیت اولی از عناصر دور میشود و کیفیت متشابه
در این مرکب را طاری میشود و مزاج اینست و مزاج باعتبار تجویز عقل
منقسم میشود باین طریق که خالی ازین نیست بر طبق وسط است بین
الکیفیات الاربعة المتضاده که در ارکان است یا نه چنین است و قسم
اول را مزاج معتدل بالعرض می نامند زیراکه معتدل حقیقی از مزاج محال است
زیراکه ممترج بمزاج حقیقی وقتی متصور باشد که عناصر در مرکب بحسب
کم و کیف علی السویه باشد و هرجگاه که اجزا الجسب کم و کیف علی السویه
باشد هر یک میل بامکنه خود خواهد نمود پس مرکب حاصل نشود پس مزاج
معتدل حقیقی موجود نشود الا معتدل بالعرض و مرا معتدل از عدل در قسمت
و ثانی خالی ازین نیست که گرم تر از اعتدال بالعرض است یا سرد تر از وست
و یا ارطب از و یا خشک تر از و و باعتبار ترکیب یا گرم تر و خشک تر از و
و یا گرم تر و رطب تر از و و یا سرد تر و خشک تر از و و یا سرد تر و ارطب
از و و این امزجهٔ مذکورهٔ مقسومه مسماست بامزاج مقابل مر اعتدال بالعرض
را و لفظ اعتبار را گاه بر تکافو و همسری اجزاء مرکب اطلاق میکنند
مثل تساوی جزو نار بارض در بعضی مرکب و گاهی اطلاق بر تکافو در ابدای
قوامی کنند مثل عدم غلبه قوتی بر قوتی در مرکب و گاه اطلاق بر معنی

دیکر نیز میکند وآن اینست که موضعی از موضوعات را نوع مزاجیست که آن
مزاج اصلح امزجه است به نسبت آن موضوع مثل انسان که نوعی از حیوان
است واو را مزاجی است که نسبت با آوان مزاج اصلح والیق است قیاس بامزجه
انواع دیکر واین مزاج را معتدل نوعی می نامند وهمچنین مرهریک از انواع
حیوان از مزاجی خاص باوهست که آن مزاج بآن نوع اصلح والیق امزجه است
ومراد بعدل در قسمت اینست ولیکن مزاج انسان اقرب امزجه است
باعتدال بالعرض وطبیب را تسلیم واجب است ازغیر **فصل**
بر واقف خبیر برین فن پوشیده نکردد که در مزاج انسانی بحسب
ماهیت تفاوت نمیزود زیراکه سبب ماهیت نوعیت متجز است
باشخاص این نوع وتفاوتی که هست بحسب عدد است زیراکه مزاجی
که زید را است مخالف است مر مزاجی که عمرو راست ومع هذا
هردو شریکاند در مزاج انسانی پس اختلاف بالعدد باشد واتحاد
بالماهیت مزاج نوعی دو طرف افراط وتفریط دارد بدانکه افراط
تجاوز از حد در جانب کمال است وتفریط تجاوز از حد در جانب
نقصان ومحال است که شخصی از اشخاص نوع باقی باشد وموصوف
بمزاج نباشد زیراکه بطلان مزاج نوعی بطلان اشخاص است ونیز شکی نیست
که شخصی از اشخاص نوع انسانی که او اعدل اشخاص است وشخصی
اقرب از وکه اعتدال بالعرض است درین هنکام مر مثل این شخص را
اعتدال دیکر است واین اعتدال نیست مکر بحسب قیاس نوع الی ماهو
داخل فیه یعنی شخصی وفردی که داخل است درین نوع همچنانکه
اعتدال نوعی نیست مکر بحسب قیاس نوع الی ماهو خارج عنه یعنی

بجزی

بجزی خارج از نوع مثل قیاس مزاج نوع انسانی بمزاج غنم یا ذئب وهمچنین در
صنف نیز زیراکه در هر صنف از اصناف انسان مثل ترک وهند وغیر ذلک من
الاصناف را مزاجی است خاص بآن صنف که قیاس آن مزاج بآن صنف قیاس
نوعیست بانسان وآن مزاج را اعتدال صنفی می نامند وهمچنین در هر صنف
از اصناف شخصی است که نسبتش بآن صنف نسبت اعدل ناس است از روی
مزاج بنوعی انسانی واین اعتدال نیست مکر بحسب قیاس صنف الی ماهو داخل
فیه همچنان که اعتدال صنفی نیست مکر بحسب قیاس صنف الی ماهو خارج عن
ذلک الصنف همچنانکه سابقا مذکور شد وهمچنین مر هر شخصی از اشخاص انسانی را
مزاجیست خاص باو که ممکن نیست یا نادر است که مشارک باشد باو دران
مزاج شخصی دیکر از اشخاص انسانی واین مزاج مر آن شخص را اعتدالی است
که بآن متقوم است آن شخص درین مزاج واین مزاج را اعتدال شخصی
می نامند قیاس با غیرش از اشخاص نوع وهمچنین مر آن شخص را مزاجی است
معتدل که بران مزاج بر افضل احوالی نیست دران حین وآن شخص با قسی
چنین تغیر مزاجش بر اعتدال مزاجش که سابقا بود ولیکن درین حین بر افضل
احوال نیست پس در اعتدال مزاج بر شخص بحسب احوال تفاوت جاریست زیراکه
اعتدال مزاجی که او را بر افضل احوال است غیر اعتدال مزاج سابق است و
این را اعتدال بحسب ذات شخصی می نامند نه باعتبار قیاس بغیر از
اشخاص وهمچنین در هر عضو مزاجیست خاص بآن عضو که آن عضو
متقوم بآن مزاج است واین مزاج را اعتدال عضوی می نامند وهمچنین
اعضا را مزاجی بر افضل احوال می باشد که در بعضی اوقات نبود واین
مزاجی دیکر است واین مزاج چنین تغیر حالیست واین مزاج را اعتدال

بحسب عضو وحدة می نامند نه قیاس غیرش از پس در نوع انسانی بیست و چهار
اعتدال مزاج متصور است و همه اعتدال مزاج یکنوع است که انسان است
غایتش بتجویز عقل اقسام پیدا میشود و هیچ یک ازینها خارج مزاج انسان نیست
پس باید دانست که اعدل انواع بحسب مزاج انسان است و اعدل اصناف
سکان خط استوا اند پیش اکثر و بعد ازان سکان اقلیم رابع پیش بعضی و هر یک
ازین دو طایفه را بر مدعای خود دلایلی روشن است و این از جمله مسلمات
واجبة الاذعان است نزد اطبا و اعدل اشخاص از اعدل صنف است
و اعدل اعضا جلد است خصوصا جلد کف دست و خصوصا جلد اصابع
ید و خصوصا جلد انملة السبابة که از ابهم نیز می نامند و بهلوی ابهام
است و ازین جهت که اعدل است حاکم است در کیفیت ملموسات
زیرا که حاکم را واجبست که متساوی المیل بین الطرفین باشد
و از جمله ایشان که بآن استدلال بر اعتدال جلد میکند آنست که
منفعل نمیشود از جسم مرکب در حار و بارد که هر دو جزو درین
جسم متشابه القوة باشند یعنی حار قوة بارد را و بارد قوت حار
شکسته باشد و متکافی القوة در انکسار همین معنی دارد که غلبه
قوت در هیچ کدام از طرفین نباشد و هر جا گاه چنین باشد معتدل
منفعل نمیشود و برهمین قیاس در کیفیت منفعله پس هر گاه
که اعتدال مزاج معلوم شد سوء المزاج نیز معلوم است زیرا که
سوء المزاج خروج صحیح است از اعتدال و سوء مزاج منقسم میشود
زیرا که خالی ازین نیست که احر ما ینبغی است یا ابرد ما ینبغی است
یا ارطب و یا ایبس ما ینبغی و بر سبیل ترکیب و ازواج نیز یعنی یا حار

رطب است و یا حار یابس است یا بارد یابس است و هر یک ازین اقسام
(و یا بارد و رطب است صح)
یا مادی است یا ساذج است و سوء مزاج مادی بواسطه خلطی از اخلاط
که او را کیفیتی ردی است مثل صفرا و غیر او از اخلاط اربعه که بدن
متکیف بکیفیت ردی شده است بسبب این خلط و سوء المزاج
ساذج آنست که سبب حصول و وجود او خلطی از اخلاط بدن نیست
مثل برودت هوا و گردیدن در برف و یافتن سردی از وجود
حرارتی که نه از مم اخلاط باشد مثل حرارت مدقوق که ناشی از
خلطی و تعفن آن نیست بلکه حرارتیست صادر از قلب و تاثیرش
در رطوبات محموده و در هر مرتبه شروع در افنا از این رطوبات
مسما باسمی میشود و سوء المزاج منقسم بشانزده قسم میگردد و هشت
ازین جمله مادیست و هشت ساذج مقاله ۳ در بیان اخلاط
اربعه باید دانست که هرگاه غذا بمعده وارد می شود استحاله
می یابد در و یعنی خلع صورت غذائی و لبس صورت [illegible] مار
کشک غلیظ می کند در چند ساعتی که مقرر داشته اند و این نیز بحسب
مزاج و قوت بدن متفاوت میشود و این جوهر مستحیل را کیلوس
می نامند و درین حین صفا و تفاوه او از طریق ماساریقا که آورده
چند مودع است من عند الله از برای جذب همین بجانب کبد کشیده
بمعده است و آنجا طبخ می یابد و ازانجا مناسب هر عضوی منقسم
میشود و از عروق و اورده موضوعه من عند الله از برای همین مصلحت
گذشته در وصیله جمیع بدن می نشیند تبارک الله احسن الخالقین و مراد
بغذا جسمی است رطب که جزو متغذی میشود که آن بدن است و در

تعریف خلط گفته اند جسم رطب سیال یستحیل الیه الغذاء و خلط محموده
آنست که صلاحیت آن داشته باشد که وحده و بتمام جزو مغتذی شود
مثل دم صافی یا با غیرش از اخلاط جزو مغتذی تواند شد و خلط غیر صالح یا فاسد
آنست که چیزی عارض وی شده باشد که ابطال صلوحش کرده باشد چه اگر
عارض فاسد او را پیش نیامدی هر اینه صالح بودی پس در حرفات خود خلط
صالح بوده قطع نظر از عارض و ردیت و غیر صالح باعتبار عارض تا عارض
بحسب کمیت کیفیت چند بوده باشد و باین اعتبار در ردادت متفاوت
میشود و اخلاط صالحه و فاسده منحصر در چهار جنس است خون و صفرا و سودا
و بلغم و ببایید دانست که رطوبات بدنی دو قسم است اولی و ثانوی
اولی اخلاط اربعه مذکوره است و ثانوی فضول است یا غیر فضول
و آنچه فضول است در مبحث اخلاط ردی مذکور خواهد شد اما رطوبتی
که فضول نیست آنست که مستحیل از کیموس شده و نفوذ در اعضا کرده
اما هنوز جزو اعضای مفرده نشده است زیرا که فعلش تمام نبوده در
استحاله و اصناف رطوبات چهار است یکی رطوبتی که محصور است
در تجاویف اطراف عروق صغار و مجاور است مر اعضا را و ساق
اعضا ست عن الاحتیاج چه اگر این رطوبات نباشد اعضا را جفاف
و یبوست طاری میشود و حکمت تامه الهی مقتضی وجود اوست و ثانی
رطوبتی است منبث در اعضا که بمنزله شبنم است و متعد آنست
که تغذیه اعضا کند هر گاه که اعضا فاقد غذا باشند و ثالث رطوبتی که
قریب العهد بانعقاد عضویت یعنی استحاله او بعضو از جهت مزاج
شده اما مستحیل از جهت قوام بعضو نشده و رابع رطوبتی که مداخل

جوهر اعضا

جوهر اعضای اصلیه است و این رطوبت از جهت اتصال اجزاء
عضو با یکدیگر است و از اجناس اربعهٔ مذکوره مانده و رطوبت یکی خون
است و خون یا طبیعی است یا غیر طبیعی و خون طبیعی آنست که تغذیه
بدن کند و نافع او باشد و از عدم و قلت او سوء مزاج حاصل شود بلکه
از عدمش عدم حیوة باشد و غیر طبیعی مقابل اوست و علامت خون

علامات خون

طبیعی آنست که احمر ناصع باشد و بوی ناخوش نداشته باشد و بحسب
طعم شیرین باشد و گاه خون غیر طبیعی میگردد و این یا بواسطهٔ متکیف
شدن اوست در ذات خود باین طریق که اسخن از حال طبیعی
شد یا ابرد از و و این تغیر می تواند که گاه بواسطهٔ مخالطهٔ خلطی غیر
طبیعی شود و او را متکیف بکیفیت زایده کرداند و این دو قسم
می تواند بود یکی آنکه این مخالطه از خون باشد باین طریق که جزوی از
خون متعفن شود و تاثیر در بقیهٔ اجزاء کند و درین حال هر اینه اسخن
ما ینبغی خواهد شد و قسم ثانی آنست که در و مخالطه از خلط دیگر باشد
مثل صفرای غیر طبیعی و یا خلط دیگر بانفراد و یا با جتماع اخلاط فاسده
متعفنه باشد و او را از صلاح و طبیعت بیرون آرد و فایدهٔ دیگر
در وجود خون طبیعی در بدن از خالق تعالی شانه اغتذای بدن
از و و تسخین و ترطیب مر بدن را و افادهٔ حسن لون و تبریق بشره
است و اما صفرای طبیعی رغوة و کف خونست و علامت آنکه
طبیعی است احمر ناصع و خفیف ناصع یعنی لونی مشبع در صورتی که
برنگ زعفران باشد و خفیف یعنی در وزن خوف و لطف اخلاط
چنین خواهد بود و فایدهٔ او در بدن آنست که مختلط با خون باشد تا

اغتذای بدن از خون را ترقیق کند تا نفوذش در مجاری ضیقه
آسان باشد و تقطیع رطوبات لزجه کند که موجب انسداد طرق و مجاری
است و تغذیه بعضی اعضا که غذای ایشان از صفراست بکند و تسخین
بعضی اعضا که دران اعضا تسخین مطلوبست نیز بکند و فایدهٔ تام
اش انکه چون هاضمه بعد از خدمت بدن فارغ شود که کیلوس است
وقدری از و از مراره بر معده بریزد تا منبه بر دفع فضله و براز باشد
و صفرای غیر طبیعی هفت قسم است و یکی ازین هفت مرة الصفراست
و این صفراییست مخلوط با رطوبت رقیقه مایبه و دیگر صفرای محی است
که او را تشبیه در لون و قوام بزرده تخم مرغ کرده اند زیرا که مح زردهٔ
تخم مرغ است و این صفراییست مخلوط با رطوبت غلیظه که عبارت
از بلغم است و دیگر صفرای کراثی است که او را تشبیه باب کندنا کرده اند
زیرا که در لون و قوام باب کندنا می ماند و کراث کندنا را گویند و این
صفرا مرکب است از صفرای محترقه که با سوداست و از سودای صرف
مثل جسم مختلط با زنگ و آب نیل زیرا که این لون از ترکیب صفرا و سودا
حاصل میشود و دیگر صفرای زنگاریست و او را تشبیه بزنگار کرده اند
در بوی و این اسخن اجزاء اقسام صفراست و قریب بسموم است و
بکیفیت ردی و اهلاک و دیگر صفرای محترقه در نفس خود است
و او مسمی باسمی از آسمانیست کما سبق من الاقسام و لون او سواد است
چون احتراق یافته و بایستی که این قسم در سودا داخل بودی
زیرا که سودا از احتراق اخلاط حاصل میشود حتی که سودا نیز اگر احتراق
یابد سودا میشود و دیگر آنچه لطیف از دم است و منجر از و چنانچه در

بعضی نزفها و رعافها مشاهده افتاده است که خون بسیار که بر کرباس
یا جامهٔ سفید رسیده بعضی مواضع از و زرد شده است و بواسطهٔ رقت
از خون منفصل و متمیز شده است و اما جنس بلغم طبیعی آنست که
صلاحیت آن داشته باشد که خون صالح شود چه در عروق همراه
و جاری بمجرای دم است کانه که خونی است از نضج تام قاصر
و فایدهٔ وجود او در بدن آنست که اگر نقصانی و تقصیری
شود آماده باشد از برای استحاله بدم و تغذیه بدن و ترطیب او
اعضا را خصوصا مفاصل را که بواسطهٔ حرکت و احتکاک و برهم
ساویدن جفاف و یبوست می یابد و اما بلغم غیر طبیعی از جهت طعم
چهار قسم است و از جهت قوام چهار قسم است اما آنچه از جهت طعم
است تفه که بی مزه است و مالح که شور است و حامض که ترش
است و عفص که دهن در هم می آرد مثل مازو و سبب تشبیه
همین است و تفه آنست که طعم ندارد و یا دارد و ذایقه ادراک
آن نمیکند و این هر دو قسم معدود از طعم است اما ثانی را مسیخ
می نامند و از طعم معدود شده و مطعوم تفه را که غالب بر وجوه مایست
و ازین جهت آن مطعوم و بلغم مالح که شور است در حقیقت بلغم تفه بوده
که بواسطهٔ مخالطه و انضمام مرهٔ تلخ محترق با او این طعم حاصل کرده او را
کیفیت مثل صفرا داشته اند و این قسم اسخن انواع بلغم است و کیفیت
او حار یابس است و بلغم حامض که ترش است بنابرین است که درو
تاثیر حرارت قلیل است و بجد نضج نرسیده است این طعم حاصل کرده
است و او در کیفیت بارد یابس است که سرد خشک باشد و بلغم

عفص که طعمش دهن در هم می آرد بمثال طعم مازو و برو غالب اجزای
ارضی است و او اکثف و اغلظ انواع بلغم است و در کیفیت بارد
یابس است و اما اقسام اربعه اش از جهت قوام خام و جصی و مائی
و زجاجی است و بلغم خام بلغمیست که مختلف الاجزاء است در رقت
و غلظ بحسب حقیقت و او را مطلق می نامند و بحسب حس او را بلغم
مخاطی میخوانند یعنی تشبیه بمخاط کرده اند که آن آب بینی است زیرا که
اختلاف قوام دارد و بحسب جزئین رقیق و غلیظ حس ادراک
آن نمی تواند کرد و وجه ادراکش اینست که از و قدری اگر بر خاک
افتد جزء رقیق زود غوص میکند و غلیظ فوق او ایستاده است
باین طریق از یکدیگر جزئی متمیز میشوند و بلغم جصی بلغمیست که
مشابه بگج گداخته در آب است در لون و قوام در غلظت و رقت
زیرا که اجزاء لطیفه او در بدن بتحلیل برفته است و اجزاء کثیفه
او مانده و مایل بارضی شده همچنانچه در اوجاع مفاصل که بطول
می انجامد میان مفاصل اصابع بلند و درشت میشود و سبب آنست
که مذکور شد چه اجزای لطیفه بحرارت بتحلیل رفته و غلیظ متحجر
شده و بلغم مائی بلغمیست رقیق در قوام مشابه آب و کیفیت
و طبع او بارد رطب است و بلغم زجاجی بلغمیست مشابه شیشه
سفید گداخته در قوام و لون و او ابرد انواع بلغم است و باید
دانست که هر یک از اصناف بلغم که معدود شد از جهت طعم حصول
طعوم مذکوره یا از ذات اوست یا بواسطهٔ امتزاج و اختلاط
امر دیگری همچنانکه در بلغم حامض سبب قلت تاثیر حرارت باشد

و می تواند

و می تواند بود که بواسطه مخالطه و امتزاج سودا باشد چه طعم سودا حامض است اما جنس
سودا دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی اما قسم طبیعی از و عکری و دردی خونست و
غیر طبیعی خلط محترق از اخلاط اربعه حتی سودای طبیعی اگر احتراق یابد هم سودا میشود
و فایده سودای طبیعی در بدن از خالق سبحانه و تعالی آنست که جزوی از و با خون
که غذاء اعضاء میشود مختلط باشد مثل استخوان که غذاء او سودا است و دیگر آنکه چون
او غلیظ است خون را متانتی و غلظی بخشد تا عند الاغتذاء زود نگذرد و اعضاء هر
خود کا بعینی تواند گرفت چه او بمثابه سریشم است که خون را در مواضعی که می باید امساک
میکند و فایده دیگر آنکه جزوی از و هم طحال بر فم معده بریزد تا تنبیه بر شهوت غذا باشد
زیرا که طعم سودا حامض است و حموضی و ترشی که دارد فم معده را عند الوصول
لدغی و گزیدن میکند و این مسیر برجوع است و این را در خارج نیز مثالی هست
و آن اینست که اشخاص که ایشان را شهوت غذا کم است اگر چیزی ترش بخورند
البته شهوت طعام پیدا میشود و سبب اینست

مقاله ٤ در بیان اسباب

و مراد باسباب اینجا محتاج الیهاست که آن علل اربع است که مادی و
صوری و فاعلی و غائی باشند نه مراد اسباب امراض است زیرا که هر یک از
اخلاط اربعه را در تکون خود احتیاجی بماده و صورت و فاعل و غایت هست
و طبیب متدرّب را از داشتن علل و اسباب تکون اخلاط و سبب امراض هم
ناگزیر است تا بر تدبیر و علاج شارع علی وجه البصیرة باشد در ایجاد اسباب و
اعدامش علی حسب الامکان و باید دانست که معظم و افید اخلاط در بدن خون است
زیرا که غذای اکثر بدن او است اگر چه بعضی از اعضای مخصوص ببعضی از اخلاط هستند
مثل عظام که سودا غذای اوست و مثل دماغ که بلغم مخصوص او شده است اما آنکه
و تغذیه خون مر بدن را بسیار است و بر سبیل عموم است و بصلاح او صلاح بدن است

وبفساد او فساد بدن است و فساد او موجب امراض ردیه مهلکه است واورا
در وجود و تکون خود اسباب است و سبب مادی خون طبیعی غذاء صالح است بحسب کم و
کیف و سبب صوری او نضج فاعل تام کبدی که آن کیموس صالح است و صافی است و سبب
فاعلی او قوت منضجه است و آلهٔ او درین نضج حرارت است و سبب غائی او تغذیه بدن است
و سبب مادی صفرای طبیعی غذاء لطیف حار حریف و یا شیرین و چرب است و سبب صوری
او نضج فاضل کامل و غیر طبیعی را نضج مجاوز از حد افراط و سبب فاعلی صفرای طبیعی حرارت
معتدله است و سبب فاعلی غیر طبیعی حرارت شدیده و سبب غائی او آنچه مذکور در
فایده وجود صفرا شد و سبب مادی بلغم طبیعی غذاء غلیظ لزج بارد رطب است و سبب
صوری قصور نضج است بسبب حرارت قاهره و سبب فاعلی او حرارت قاهره در تاثیر
و علة غائی او آنچه در فایده وجود او مبین شده است و سبب مادی سودای طبیعی غذاء
غلیظ یابس قوی الحرارت است و سبب صوری او ثقل مترسب است و سبب درین
دو وجه میتواند بود یکی بسبب آنکه سیلان نمیکند زیرا که غلیظ است و یا بواسطه آنکه
بتحلیل نمیرود بسبب آنکه لزج است و غلیظ و سبب فاعلی سودای طبیعی حرارت معتدله
است و سبب فاعلی سودای غیر طبیعی حرارت قویه است که اورا باحتراق رسانیده و سبب غائی
او آنکه در فایده وجودش مذکور شد مقاله در بیان کیفیت اعمار انسان
که مراد بآن اعمار مدت حیوة اوست و این بر چهار جنس است یکی سن نمو است
که او را سن حداثت نیز می نامند و او قریب سی سال است و دیگر سن وقوف است
که قریب سی و پنج سال است و نهایتش چهل سال است اگر رطوبت غریزی اشد و اقوی
باشد که مرکب حرارت غریزی است در خلقت و او را سن شباب نیز می نامند و دیگر
سن انحطاط است با ظهور ضعف و این سن را سن شیخوخة می نامند تا آخر عمر و بر ضمیر خبیر
ازین فن پوشیده نگردد که متناهی در سن نمو تا زمان نقصان نمو مسماست بشباب

وازابتدای

وازابتدای طفولیت تا ابتداء سن حداثت مسماست بصبی و حق درین مقام اینست که
فرق است میان حرارت صبی و حرارت شباب زیرا که محل و مرکب حرارت که رطوبت است
در صبی ارطب و الین است و در شباب احر و ایبس و حرارت واحده باعتبار محلین مختلف
میشود زیرا که آتش را احراق در هیزم خشک تاثیر بیشتر است از هیزم تر و حرارت قایم
برطوبت کثیرة الین است از حرارت قایم برطوبت ضعیفه پس حرارت صبی الین و اضعف
از حرارت شباب باشد زیرا که انسان در اول شروع در سن نمو ارطب است در
مزاج اصلی خود و تا سالش دراز و زیاد میشود بواسطه تاثیر حرارت قلیل در رطوبتی که حامل
حرارت غریزیست از فنا و تا انتهای سن نمو که بعد از آن سن وقوفست حرکت
را بواسطه شدة دوران او ان در رطوبت غریزی نقصان نیست و چون سن وقوف
منتهی میشود روز بروز در رطوبت غریزی که مرکب حرارت غریزی است نقصان میشود
و بمقدار نقصان از رطوبت نقصان در حرارت ظاهر میشود و در خارج مثالش فتیله
روغنین است که باو نار قایم است و شک نیست که فنای روغن که نار باو قایم است
بالاخره مستلزم فنای نار است پس تا زمانی که روغن باقیست نار باقیست و همین که
روغن آخر شد نار نیز آخر شد اینست مثال حرارت و رطوبت غریزی که سبب حیوة انسان
است و جمیع حیوانات و همچنین که مذکور شد چون نقصان بعد از سن نمو در رطوبت
غریزی میشود اگرچه در رطوبت غریبی که موجب امراض است می افزاید و چون رطوبت
غریزی حامل و مرکب حرارت غریزی نیست نافع و ممد حیوة نیست و ازین جهت رطوبت
غریزی فانی میشود مخفی در سن کهولت و شیوخت الی آخر العمر بحسب مزاج بارد
یابس میشود نسبت بامتنان سابعه و مزاج رجال احر و ایبس است نسبت بمزاج
نسا مقاله در بیان فواید اعضا و اعضا عبارتست از اجزای
متماسکه که متسابق و مترکب است بدن انسان ازین اجزاء و این اعضا منقسم میگردد

ا بمزاج

مفرد و مرکب عضو مفرد است که [illegible]

کل بر جزو و درست باشد و تعریف [illegible]

و تعریف بر جزو صادق است و مثل لحم که دیگر همین [illegible]

این مثل لحم و استخوان عضویست صلب مخلوق شده من عند الله تعالی زیرا که

او اساس و عمد بدن است و [illegible] حرکات و حکمت باهره الهی مقتضی اینست که این مخلوق

را حرکات آسان باشد و از این جهت است که اکثر استخوانها با وجود صلابت مجوف مخلوق

شده است و فایده در تجویف آنست که در بعضی اوقات بسبب حرکات عنیفه جفاف

و یبوست بر و طاری نشود فتبارک الله احسن الخالقین و غضروف نرم تر از استخوان

است و اصلب از سایر اعضا و در وجود او آنچه نزد اطبا مقرر شده از منافع چهار است

یکی حسن اتصال اعضاء صلبه با اعضاء لینه مثل استخوان با گوشت همچنانکه اتصال شانه با

گوشت بواسطه اتصال غضروف [illegible] و در الیتین او از عظم مراعات مناسبت است

میان لحم و عظم تا بیگانه نباشد [illegible] طرفین عظم و لحم را شایسته باشد و فایده دیگر صیانت

مفاصل از ساویدن استخوانها عند الحرکات و کوفته شدن اینها دیگر آنکه تا قادر

باشد عضل در استناد و تکیه بر غضروف دیگر آنکه غضروف متعلق عضل باشد در

بعضی مواضع همچنانکه در حنجره زیرا که عضلات حنجره متعلق بغضروفی است که آنجاست

و اعصاب جسامی است که از دماغ رسته است و از نخاع که او را حرام مغز می نامند

و در لون سفید است و نرم است در انعطاف و کج شدن و صلب و سخت در انفصال

و پاره شدن او بآسانی نیست و او مخلوق است من عند الله تعالی از برای فواید

و اعظم فوایدش رسانیدن قوت حس و حرکت ارادیست باعضاء حساسه متحرکه

بالاراده و این بواسطه روحیست که حامل اوست و عضله عضویست مرکب از

عصب و از جسمی که او از اطراف استخوان و غشای محلل روینده است یعنی محیط است

و هرا کرفته است

عصب و رباط می باشد و جلیقی از

آن مبدا دماغ است و این ترکیب

[illegible] هر جایگاه که منتهی میشود رباط و هر یک چنگ در یکدیگر

میزنند [illegible] می شوند که از هر شی واحد میشود و [illegible] و هر گاه که منتهی بحرکت

عضوی از اعضا میشود و حرکت میکند قوه تحریک کرده که قوت عضل را برساند و عصبی

که او جزو آن عضل است و یا بطریق تشنج عضله و درین حال مستلزم حرکت

عضو است بجانب مبدا یا بطریق ارخا و سست ساختن عضله است و این

مستلزم حرکت عضو است بجانب خلاف مبدا که آن ظاهر است و اوتار

اجسامی است که روینده است از اطراف بعضی عضلات و این قید بعضی از برای

آنست که عضله که پیشانی راست نیست و [illegible] شبیه عصب است و متصل است از طرفش

که مقابل عصب است با اعضای متحرکه [illegible] است و اکثر آن عصبی که آن

جزوی از عضله و رباط است و قید اکثر [illegible] برای آنست که در کاهی

متالف و مرکب از غیر عصب و رباط نیز می باشد [illegible] عقب که باشنه است زیرا که

او مرکب از اوتار عضلاتیست که بر ساق است و رباطات نیز عصبانیست

بجهت حس و لمس و از استخوان روینده است بجانب عضل و هیچیک از

رباطات را حس نیست و حکمت باهره الهی مقتضی اینست زیرا که انسان را و اکثر

حیوانات را از حرکات عنیفه و غیر آن چاره نیست و اگر چنانچه رباطات را حس بودی

بواسطه مصادمات و کوفته شدنها که در حرکات واقع میشود همیشه متاذی و متالم

بودندی و شریان جسمی است مجوف و روینده از قلب در بطن الجوهر است و همیشه

متحرک است بحرکات انبساطی و انقباضی از جهت ترویح و نفض بخار دخانی و واسطه

وصول روح بجمیع اجزاء و اعضاء بدن است و عرق که او را ورید نیز می نامند جسمی است

تجویف شریان او رونده از کبد است و او آلهٔ توزیع و تقسیم خون است بر اعضا
و غشا جسمی است منسج و بافته شده از لیف عصبات غیر محسوس ابا این معنی که شبیه بعصب است
نه آنکه او عصب باشد و او [illegible] التحن است یعنی غلظت و سطری ندارد و مستوعرض است
و تغشیه سطوح [illegible] سام و دیگر [illegible] و در تغشیه او فوایداست یکی آنکه عضو مغشی را
حفظ بر هیات که دارد بکند که اگر این غشا نباشد از هم بپاشد مثل جرم کرده
و کبد و دیگر انکه عضوی که ملفوف و درشده بغشا شده است او را متلاقی و بند
باشد و دیگر آنکه اعضا عدیم الحس [illegible] که در غشاست معرض [illegible]
باشد مثل کلیه و کرده و غیر ذلک و لحم عضلیت که حشو فرج اعضا میشود یعنی
پری و حشو آن تا آن فرج در صورت منکر ننماید بهجت جثه حیوانی لاغر شود
و بواسطهٔ آن یکی از فرج از لحم خالی کرد [illegible] می نماید و دیگر تسخین
اعضا کند بحرارت دموی که در [illegible] [illegible] فات نماید از اعضا و بسیاری
از اعضا را مثل دعامه است اگر [illegible] عظم است و بسیاری را اعتماد
بر او نیست و باید دانست که اعضاء مفرده مثل استخوان و غضروف
و رباط و عصب و [illegible] که پرده است و گوشت و فربهی و شراین و
اورده [illegible] متکون میشوند الا لحم که او از متین خون متکون شده است
و الا [illegible] و شحم که او از مایه خون متکون شده اند و عاقد خون حرارت است و
عاقد فربهی و شحم برودت و الله اعلم **مقاله ۱۲ در بیان کیفیت اعضا** و از
جمله اعضا اعضاء رئیسه است یعنی مبداء او و اصل است مر قوائی را که محتاج
الیهاست در بقای شخص و نوع زیرا که شخص یا نوع را احتیاج باوست و محتاج الیه
مقیداو اعضاست و عضو رئیسه قو نیست مر غیر را از اعضا و اگر اعتبار افاده
و قبول کرده شود چهار قسم حاصل میشود زیرا که عضو باین اعتبار خالی از این

نسخه

یست

نیست که مفید غیر قابل است و یا قابل غیر مفید و یا هم مفید و هم قابل و یا نه قابل
و نه مفید و دل نزد محققان حکما مفید است غیر قابل زیرا که محقق شده است پیش
ایشان که قوای نفسانی فایض میشود از مبداش بر روح متولد در قلب بعد از آن
روح او را بر داشته بغیر قلب از اعضا میرساند [illegible] غیر مفید و در وجود او
اختلافی نکرده اند و آن مثل گوشت است [illegible] عصا زیرا که حساس است و قبول
قوهٔ حس کرده است از غیر و مفید این قوه نیست مر غیر را عند الاضطرار و لا احتیاج
در بقای شخص یا نوع و اما قابل مفید [illegible] بر اطلاق غیست مثل کبد زیرا که
قبول قوهٔ حیات از قلب کرده و افادهٔ قوهٔ تغذیه مر غیر را از اعضا میکند لیکن
مفید علی الاطلاق نیست زیرا که حد حول از قلب افاده میکند و نزد جالینوس
افاده او اولی است نه بر طریق [illegible] و اما آنکه متصف بافاده و قبول هیچ
کدام نیست در وجود او خلاف است [illegible] که بعضی از حکما مثل ارسطو بر این
رفته اند و معتقد اند که این قلب [illegible] و مذکور از غیر قابض شده که آن کبد
است در اول تکون و بعد از آن در [illegible] یافته و در این مقام بر طبیب
که معرفت آنچه حق است از مذهبین بداند زیرا که [illegible] علاج این علم
و معرفت را مدخلی نیست بلک لازم بروایتست که اعتقاد کند [illegible]
معتقد فرقه ثانی است پس قبول بعضی اعضا قوت را [illegible] طریق
میان مفید و قابل شود آن نیست که ابطال حس در قابل کند چنانچه [illegible] شود
طریق عصبی که مودی قوت حس است بعضوی از اعضا هر آینه باطل میشود قوت
حس از آن عضو قابل یعنی اگر قول ثانی که منسوب بارسطو و تبعهٔ اوست وارد
باشد چنین باشد **مقاله ۱۳ در بیان کیفیت اعضاء رئیسه** و قلب عضوی
است رئیس بحسب بقای شخص زیرا که او مبداء قوت حیاتست دیگر دماغ است و

او عضویست که مبدا حس و حرکت است بسایر اعضا و دیگر کبد است و او مبدا
قوت تغذیه است واما بجهت بقای نوع این سه که مذکور شد و چهارم انثیان است
که مختص بنوع است و هر یک ازین اعضا رئیسه را خادمی است زیرا که شریانی
که مودی قوت حیاتست بسایر اعضا خادم قلبست و اعصابی که مودی قوت
حس و حرکت است بسایر اعضا خادم دماغ است و عروق و اورده که مودی
قوت تغذیه است بسایر اعضا خادم کبد است و احلیل در رجال و عروق در
نسا که مودی منی است بمحلش که آن رحم است و در و تمامی منفعت منی است
آن بتکون جنین و فرزند است در رحم و بباید دانست که اعضائی که
بنی متکون شده است اگر از هم منفصل شود انجبار و با تصال
نیابد بر سبیل ندرت می باشد و آن نیز بوقتی بود و در بعضی اوقات دیگر
مثل [illegible] و شعب صغیره از او رده و شریان که او قابل اتصال بعد
[illegible] قطع است و هرجاکه که درین اعضا جز [illegible] س شود بتمام باطل
شود عوض آن متولد نمیشود مگر ثقات حکما و اطبا مشاهده کرده اند که بعد از
انعدام [illegible] متولد شده است [illegible] بر واقف صناعت
اضح و لایح میگر [illegible] اعضا حساسه [illegible] گاه بر حس و حرکت واحد
باشد و گاه مبدا [illegible] و درین حین که مبدا حس غیر مبداء حرکت باشد
[illegible] مستلزم بطلان [illegible] حرکت در عضو نیست و هرجاکه که هر دو یکی
باشد [illegible] متوجه شود حرکت عضو باطل شود اما حس آن عضو
باطل نمیشود [illegible] که هر دو متوجه شود هر دو باطل میشود جایز نیست که
بطلان [illegible] شود و بطلان حرکت نشود زیرا که حرکت مفتقر و محتاج است
بماده [illegible] ماده حس و قوة فاعلی اکثر از قوت فاعلی حس پس نتواند که حس

باطل شود

باطل شود و حرکت باقی باشد واما هرجاکه که مبداء مختلف باشد بطلان هر یک جایز است
و این وقتی است که سبب بطلان مختص یکی ازین دو باشد و جایز است نیز
که بطلان جمیع شود وقتی که سبب عام باشد مقاله ۹ دربیان اعضا عصبانی
و بباید دانست که اعضا عصبانی که محیط است باجسامی که غیر ایشان است بر
دو وجه است زیرا که بعضی دو طبقه مخلوق شده اند و بعضی یک طبقه دو نوع او
من عند الله باین صفت برای منافع است و قسم اول و اکثر شرائین است
و فایده و منفعت او باین صفت منحصر است در چهار وجه یکی وثاقت و استواری
جسم اوست زیرا که شریان چون در فایده اعظم است از ورید و عروق هم
در [illegible] زیادتی استواری مقصود و مطلوب است و دیگر شدت احتیاط و
آن عضو که شریان باو محیط است و آن روح و دم شریانی ار
ثالثه اینست که اگر عضو را احتیاج بجذب قوی و دفع عنیف وا [illegible]
شریان [illegible] ت [illegible] طبقه [illegible]
آفت در یکی وا [illegible] مگر سالما [illegible]
مانع از لحوق ضرر بس [illegible] میان ال [illegible]
زیرا که معده مرکب است از [illegible] بین که [illegible]
از برای فایده جذب و خارجش عریض [illegible]
رابعه آنست که گاهی عضو را احتیاج بد [illegible]
قوتین مختلف باشد مثل معده که در و د [illegible]
حساسه و محل هاضم واجب است که حار رطب لحمی [illegible]
و محل حاسه واجبست که عصبی باشد تا احساس کند پس [illegible]
عند الله دو طبقتین واقع شد که داخلش عصبانیست و خا [illegible]

حسی لمسی را واجب است ملاقات محسوس خود و قوت باصره را جایز است که ملاقی
مصنوعش نباشد بلکه موثر بواسطه باشد **مقاله در بیان قوا** بر واقف این
صناعت مخفی نماند که مصدر و مبدا هر فعل قوتیست که آن فعل از او صادر میشود
و این مصدر مبدا فاعل قریب اوست و قوا سه قسم است قوت حیوانی و قوت طبیعی
و قوت نفسانی اما قوت حیوانی قوتیست که بدن را آماده و مهیا می سازد از برای قبول
فیض حیوة و افعالش و این قوت منبعث از قلب است **تعریف روح و روح**
لطیف بخاری که متکون از لطایف اخلاط است حمل این قوت کرده بسایر اعضا
میرساند و این جسم لطیف در قلب اول قابلیست مر قوای نفسانی را عند الاطبا و
طریق وصول او باعضا شریانست و هرجگاه آلتی از آلات وصول این روح منعدم
شود یا [illegible] حصول این روح باعضا مسدود کردد بدن میتت یا خلل او زیرا که
موجب عفونت [illegible] بدن میشود و این قوت حیوانی تحریک قلب و شرایین میکند
بسطا و قبضا و اعراض نفسانی منسوب باوست مثل غضب و رضا و فرح و غم
و امثال اینها است اما قوت طبیعی دو قسم است قسمی متصرف در غذا از برای بقای
شخص و قسم دیگر متصرف است بعد از این تصرف از برای بقای نوع و این قوای
طبیعیه بعضی رتبه خادم [illegible] و بعضی رتبه مخدوم و آنچه رتبه مخدوم دارد چهار است
غاذیه و نامیه و مولده و [illegible] اما غاذیه قوتیست که احاله غذا میکند باین
طریق که مشابه متغذی بگردد و تمام شدن فعل او بتحصیل جوهر غذاست
و تشبیه و الصاق او ببدن و اعضا و نامیه قوتیست که موجب زیادتی در اقطار بدن
است مثل طول و عرض و عمق بر نسبت مخصوصه یعنی طبیعیه تا او را از این خارج گرداند
و باین ازدیاد بکمال مقداری رسد و بعد از بلوغ بکمال فعل او باطل میشود و
مولده قوتی است که محصل منی است که مستعد قبول صورت انسانیت و صورة

قوتی است که صادر میشود از او افعال که متعلق است بنهایات مقادیر بدن مثل اشکال
و آنچه رتبه خادم دارد چهار قوت است که خادم این چهار است و آن جاذبه است
و ماسکه و هاضمه و دافعه و خلقت جاذبه از برای جذب نافع است و ماسکه برای
آنست که او را نگاهدارد از برای تمامی فعل و هاضمه قوتی است که او عمل برای احاله
غذا است بقوام صالح و ترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق و دافعه از برای دفع آن
جزی است که هاضمه از شغل او فارغ شده و بدن را باو احتیاجی نیست مثل براز و
بول و مر این چهار قوت را نیز چهار خادم است از کیفیات اربع که حرارت
و برودت و یبوست و رطوبت باشد و خدمت حرارت بالذات است
و خدمت برودت بالعرض زیرا که افعال این قوا تحریکاتست و حرارت
معین حرکتست و برودت مانع است از آن و جاذبه و هاضمه احوج قوا است
بحرارت همچنانکه ماسکه احوج قوا است بر یبوست و هاضمه در کیفیت منفعله
احوج است بر طوبت و دافعه را احتیاج است به یبوست قلیله و حرارت
قلیله و جاذبه احوج است بر یبوست از آن سه دیگر اما قوای نفسانی منقسم میشود
بر دو قسم مدرکه و محرکه و مدرکه نیز منقسم میگردد بحس و عقل و حس [illegible] منقسم میشود بحس
ظاهری و حس باطنی اما حواس خمس ظاهره باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه اما حواس
خمس باطنه اول حس مشترک است که او را بزبان یونانی [illegible] می نامند و او قوتی است
که جمیع صور محسوسات بحواس ظاهری منادی باو میشود و او حکم [illegible] دارد که منبع
جوی در وی ریزد و محل او اول بطن مقدم از دماغ است و ثانی خیال است که
او را مصوره نیز می نامند و او قوتی حکم است که آنچه حس مشترک قابل اوست او آنرا
حافظ است از صور محسوسه بوقت غیبت آن و محل او بطن اول از دماغ است
و ثالث متخیله است که او متصرف است در صور محسوسه و معانی جزئیه که قایم [illegible]

تعریف حواس ظاهری و باطنی

[illegible] و این تفصیل

[illegible] بهاست اگر صدور فعل از و بروفق

[illegible] عقل است او را متکره می نامند و محل او بطن اوسط از دماغ است

ورابع قوت واهم است واو قوتیست مدرک معانی جزئیه که متعلق بمحسوسات

از موافق و مخالفت و صداقت و عداوت و محل او بطن اوسط از دماغ است

وخامس حافظه است واو قوتی است که خزانه جواهر معانی مدرکه واهم است

چنانچه خیال خزانه صور محسوسه است و محل حافظه بطن آخر از دماغ است اما

مدرکه عقل کلام طبیب وحکیم او درین مقام اشاعت بضاعت است زیرا که

خلل وافر در افعال عقل واقع نمیشود الا بلحوق آفه دریکی ازین قوای

مدرکه و تدبیر در نقصان و بطلان افعال عقل تدبیر این قواست وطبیب

متدا [illegible] محتاج بتخصیص نظر باین افعال و شادی او نیست واین از جمله مسلمات

اطباست واما قوای محرکه منقسم است بباعثه وفاعله اما باعثه قوتی است که

متداعی حرکت است بجانب نافع لجلب نفس امر یا مظنون یا متداعی حرکت

بجانب ضار لجلب نقص امر [illegible] مظنون فاسد و فاعله قوتی است مشتعل عضل مطیعه

مر این باعثه را و در مبحث عضل توجه اطاعت او مذکور شد و افعال نیز منقسم است

به اعتبار انقسام قوا و افعال نیز حیوانی است وطبیعی ونفسانی و فعل صادر

از قوه واحده را بسیط می نامند و صدور فعل از قوای متعدده را مرکب می

نامند مثل جوع که حصول او بدو قوت است که آن جذب طبیعی و احساس است

مقاله اول در بیان صحت و مرض و مرض را چنین تعریف کرده اند

که هیئت بدنی است که جمیع افعال صادر باو واقف و غیر سالم باشد و صحت هیئت

بدنی طبیعی است که جمیع افعال صادره باو صحیح و سالم باشد و آفه در فعل سه

وجود ندارد و مثال نقصان [illegible]

هشته بدنی که موجب آفه باشد بی واسطه آنرا مرض می

که موجب آفه بواسطه باشد آنرا سبب می نامند و آنکه تابع مرض باشد عرض

می نامند مثال مرض هرگاه موجب آفت در فعلی نباشد صداع مثل او و مثال سبب

ادویه و اغذیه حاره حریفه و بارده تغلیه و مثال عرض حدوث التهاب و

سوزش و خلیدن است بعد از حصول صداع و معرفتش باین طریق است

که با نعدام صداع انعدام عرض شود چه اگر صداع زایل گردد و التهاب

باقی باشد تبعیت ثابت نمیشود عرضیت او مسلم نیست [illegible] مرضی است علاحده

پس عرض آنست که تابع مرض باشد باین معنی که وجود او مترتب بر وجود مرض

شود و عدمش موجب عدم آن مثل حدوث قولنج که عبارت از احتباس

ثفال است در امعاء یا باریح و وجع شدید که مترتب برین انسداد و احتباس

شود عرض است و سکون وجع تابع انعدام احتباس و زوال انسداد

ثفال است و گاه مرضی بسبب مرض دیگر میشود و دریں مقام دو اعتبار است

زیرا که باین ملاحظه که احداث مرضی کرده است سبب است و باین ملاحظه

که هیات بدنی است که در حد ذات خود جمیع افعال صادره باو ماوف است

مرض است و گاه باشد که در شی واحد اعتبار سبب و مرض و عرض

آن جاری باشد باعتبارات مختلفه مثلا ذات الجنب که مرضی است حار

ویکی از اعراض او سعال است و هرگاه که این عرض مستحکم شود موجب تفرق

اتصال است در عضو باطنی مثل اغشیه و معالیق که بعضی اعضا بآن آویخته

است مثل ریه و غیر ذلک و با تفرق در مجاری ریه میشود و این اعتبارات

في المرض والعرض

در اجتماع مرض و عرض

ل ... تقدیر احتمال سبب و مرض و عرض در شیء واحد برین
وجه تواند شد اما باعتبارات مختلفه و اسباب سه قسم است بادی و سابق و
واصل و سبب بادی آنست که بدنی نباشد یعنی اخلاط بدن سبب نباشد
بلکه از خارج بدن باشد مثل حرارت آفتاب و برودت هوا و مثل غضب
و فزع که او نیز از اعراض نفسانی است و سبب بادی است زیرا که تعفن
غیر بدن است و خارج بدن و سبب سابق آنست که میان او و مرض
واسطه باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد پس
انسداد مجری و عدم وصول هوا که از اسباب تعفن است مر اخلاط را این
سبب مرحمای عفنی را و حصول تعفن سبب واصل باشد مر این حمی را
زیرا که بعد از تعفن حدوث حمی بالفعل است و هیچ واسطه نیست و پوشیده
نماند که از اشارات دیه تا نیکو دفع شهوت کاذبه است مر غذا را و بر حافظ صحت
واجب است که چون شهوت طعام صادق باشد او را دفع نکند زیرا که طبیعت را
یاس حاصل میشود و همین که شهوت غذا شد بالفعل می باید خوردن
زیرا که بعد از حصول شهوت صادقه اگر غذا وارد نشود رطوبات محموده
بدن منجذب میشود بمعده زیرا که آنچه مطلوب او بود بوقت وارد نشد
و اخیر منجذب میشود دیگر او چنان است که صفرا است زیرا که ارق
و الطف اخلاط در بدن اوست و هر گاه منجذب شود و مجتمع با فضول
و رطوبات معده گردد و حرارت معده که بسبب جوع امتداد یافته از احرار
غریزی اعانت می نماید و این فضول منجذبه را مثل صدید میگردانند که مراد
بآن خوناب است و این سبب اسهال مرجی میگردد و از مراعات حفظ صحت
آنست که در تابستان غذا بارد بالفعل می باید و در زمستان غذا حار

استعداد

سابقه

بیان حفظ صحت

بالفعل بیان غذا تابستان و زمستان زیرا که اگر در تابستان غذاء حار بالفعل واقع
شود حرارت حقیقی موجب تحلیل کثیر شود زیرا که غذاء حار بالفعل و هوای حار بالفعل
و تناول اغذیه و دوائی [illegible] ملاحظه علاجی صاحب حفظ صحت را بسیار دست
و اختیار نباید کرد مثل آش بسیار زنجبیل و امثال این اغذیه و اگر بسبیل خطا
واقع شود تدارک آن بایراد در کیفیت ضد باید کرد تعریف ادخال و ادخال
بدن ادخال طعام است و آن عبارت از خوردن غذائی است فوق غذائی
که اولی هنوز هضم نیافته باشد و از معده نگذشته و حرکت خفیفه بعد از خوردن
غذا جایز است و اما حرکت عنیفه شدیده ممنوع و سبب منع از حرکت عنیفه آنست
که غذا را پیش از هضم [illegible] جنبش میگذراند و این بتدریج موجب ضعف معده و برآمدن
[illegible] و کیلوس و کیموس ردی که موجب امراض است حاصل میشود بیان حرکت
خفیفه و عنیفه و سبب [illegible] حرکت خفیفه آنست که حرارت غریزی
محرک غذاست بقعر معده و همچنین حرکات نفسانی نیز که بعد از غذاء ردی است
و ممنوع است و واجب است که پیش از شبع ترک غذا کرده شود و می باید که چنان
باشد که بعد از ترک غذا اشتها آن مقدار باشد که اگر رجوع باکل کند مقدار سابق
باسانی تواند خوردن و شهوت باقی باشد زیرا که آن شهوت که بعد از غذای
اول بود باطل میشود و اگر ملاحظه نکند ثقل و ضعف معده حاصل شود و
موجب آفات و امراض دیگر نیز هست و غذا در زمستان بتخصیص در ایام
قوی البرد اکثر و اقوی می باید زیرا که حرارت غریزی در زمستان متوجه
داخل است و هاضمه باین سبب قویست و اعانت تمام میکند اما در تابستان
غذاء معتدل در کم و کیف می باید و هم در مقدار و حجم و واجب است که
بعد از شروع غذا در هضم خوابی باعتدال کرده شود یعنی بسیار نباشد که

کیفیت خواب

موجب ثقل شود و کم هم نباشد که طبیعت استغا [illegible] حاجت نکرده [illegible]
که در اختیار خواب [illegible] تکیه بر یمین کند زمانی قلیل و بعد از آن بجانب یسار
زمانی طویل و بعد از آن بجانب یمین اطول از سابق و خود را بی [illegible] و ترک بالین
کردن موجب نزول و انحدار غذاست از معده [illegible] و اختیار این ترتیب
در هضم اقواست و واجبست که تقدیر غذا و تعیین بحسب قوت و عادت باشد
و اختیار کردن طعام بسیار چنانکه موجب ثقل معده شود و قدر آن ممنوع است
و اشیائی که موجب [illegible] و قراقر و احداث [illegible] شود [illegible]
کند زیرا که این امور حاصل میشود الا بمزاحمت معده مر اجابت [illegible] او
این طریق خوردن بدترین اختیار غذاست و از [illegible] گفته اند **بیت**
زکم خوردن چو آهو می دویدم ٭ ز پر خوردن [illegible] [illegible] و [illegible]
که آنکس را که در عقب خوردن غذا حرارتی اندک پیدا میشود باید [illegible] تقلیل
نماید و اندک اندک خورد تا حالتی که مسمی [illegible] است که تعبیر [illegible] بدن میکنند
عارض نشود زیرا که بعد از حصول این حرارت [illegible] که موجب تب میشود
و آنکس که عاجز است از هضم غذای کافی در عادت او [illegible] عدد میباید
کرد در غذا بایستی که در مقدار تقلیل کند و آن مقدار عادت را بدو سه دفعه
باید [illegible] کرد و غذای سوداوی المزاج حار رطب می باید چه مزاج او بواسطه
خلط سودا بارد یابس شده است و غذای صفراوی بارد رطب می باید چه مزاج
او بواسطه خلط صفرا حار یابس شده است **بیان غذا سوداوی و صفراوی
و بلغمی** غذای بلغمی مزاج حار یابس می باید زیرا که مزاج او بواسطه این
خلط بلغم بارد رطب شده است و از برای تحصیل تعدیل این ترتیب در غذا
مرعی می باید داشت و از اتباع غذای رقیق سریع الهضم فوق غذای بطی الهضم

حذر باید کرد

حذر باید کرد زیرا که رقیق سریع الهضم اگر فوق غلیظ بطی الهضم داده
چون غلیظ بانتها نفوذ رقیق است موجب فساد رقیق [illegible] [illegible]
کند فوق غلیظ [illegible] نفوذ نتواند کرد غلیظ فاسد شود [illegible] بدی بطی الانهضام
واقع شود در قعر معده فرود آمده باشد در [illegible] غذای رقیق خورده
شود [illegible] [illegible] که زمان هضمین متفاوتست و اگر متوالی
و متعاقب واقع شود [illegible] است و همچنین غذای زلق فوق غلیظ
[illegible] زیرا که خود مکث و لبث نمیکند و غلیظ را نیز [illegible] انحراف و
مکث [illegible] و اگر بغذای زلق مداومت نماید شخصی مبتلا بمرض
زلق الامعاء شود و این از جمله اسهالات عسیر العلاج است زیرا که اول منجر
بضعف [illegible] میشود زیرا که جرم آن بارد شده و رطوبات بسیار حمل و
معده [illegible] است و در این مقام معالجات قویه از قوابض استعمال
می باید کرد و [illegible] و این نیز موجب احتراق مزاج میشود پس علاج
صعب باشد پس برحافظ صحت واجب است که مراعات اکل و شرب خود بطریق اعتدال
کند پس صواب اینست که غذای غلیظ و زلق در معده باهم جمع نکند و تا می تواند
غذاهای که موجب زلق باشد که مراد بآن [illegible] است مثل آلوی بخاری
و هر چیز که در [illegible] [illegible] او باشد اختیار نکند الا بضرورت و آن [illegible]
که قلیل باشد زیرا که غذای بطی الانحدار هرگاه مقدم بر لطیف خورده شود
و لطیف از عقب آن غلیظ آن منع لطیف میکند از انحدار و افراط عمل
حرارت معدی در غذای میشود و افساد غذا میکند [illegible] اینست که [illegible]
بسیاری را حال بر وجهی می باشد که غذای لطیف در معده ایشان فاسد میشود
و غلیظ بطی الهضم بسرعت هضم میشود و این بواسطه آنست که معده ایشان

تهضام

مراعات اکل و شرب

ناریست و حرارت غریزی و حرارت معدی [illegible] و ایشان [illegible] افزایست و بسیاری
حال [illegible] می باشد که [illegible] نیست و هریک [illegible] و طایفه را تدبیر [illegible] غذا
بحسب واجب [illegible] باید کرد و هر آبدان را خواص هست که آن خواص بقیاس
درست نیست پس حفظ و ملاحظهٔ ابدان باید نمود و خلط و را اغذیه نباید
کرد و بسیاری را ریزه باج که آن عبارت از شوربای سرکه است مزاحمت
و بسیاری را نافع و هرکس که استمرای غذای غلیظ میکند باید که بآن غره نشود
و اعتماد ننماید زیرا که اکثر در ایام امتلا [illegible] مبتلا میشود
امراض ردیه و قتاله است و هر آنکس که گوشت بسیار خورد [illegible] لازم
است که در هر چند گاه فصدی بکند خصوصا که آثار دمویت ظاهر باشد [illegible]
گوشت ماده خون است و بقدر آن خون تولید کند و چون گوشت
حار رطب است بقدر آن از کیفیت حرارت بالا [illegible] موجب
امراض دمویست پس حافظ صحت رعایت اکل و شرب باعتدال [illegible]
تا بدان مظنهٔ آلام و اسقام نگردد و نفس و روح متاذی و متالم نشود
و فصد بقدر قوت و طاقت باید کرد و اگر زمان شباب و محرور المزاج باشد
مراعات فصد و اخراج خون ضروریست و اگر بارد المزاج باشد متعهد گوارشهای
معتدله در حرارت باید شد **بیان طریق اکل** و بباید دانست که اکثر فقرا
اشیا بدون جمع اغذیه مختلفه است و بعد از آن در رعایت اطالهٔ زمان
اکل است زیرا که احوال مهضوم بنسبت ماکول مختلف میشود و اوفق غذا
ببدن آنست که لذیذ باشد و مقدارش معتدل بود بسبب آنکه زیرا که اگر لذیذ
باشد و مقدارش بیش از اعتدال بود موجب ثقل و فساد معده است
زیرا که طبیعت باطعام لذیذ بیش اقبال می نماید و در دفع آن عاجز است و لو فی

زات [illegible] غذا آنست که یکبار خورد میان روز [illegible]
چاشت و پیش از عصر مقدار صالح معتدل و مراعات عادت واجبست و ترک
عادت [illegible] باید کرد اما بتدریج مثل عادت خواب روز زیرا که مضرت او
بسیار است از افنا و لون و مضرت طحال و بوی [illegible] دهان و ارخای همهٔ
قوای نفسانی و ابدان مرازی [illegible] تفریق غذا و سرعة تغذی و تقدیم غذا
قبل از استحمام [illegible] که مراری نیست یعنی زرد و صفراویش حاصل
شود [illegible] تقدیم استحمام بر اکل واجب است و این وقتی است که شخص معتاد بحمام
[illegible] اصلح از برای امزجه که همیشه در معدهٔ ایشان غذا فاسد میشود

در دفع فساد اغذیه

[illegible] نیست خصوصا که ملازم و معتاد اکل حلاوت و دسومات باشند
و آن قی سکنجبین باید و آب ترب و اگر بیش از آن ماهی بی نمک خورد بهتر
باشد و آن بیشتر [illegible] موجب تفریق است میان غذا معده و عدم
معده به غذا و این همه موجب قصور در هضم است **طریق آب**
آشامیدن بعد از سیری و اگر عطش در حال سیری غلبه کند بطریق مص
آب از کوزهٔ ضیق الفم باید خورد زیرا که مراد اینجا کم خوردن آبست با آنکه
مصابره بر عطش [illegible] اصحاب امزجهٔ بارده است چه با وجود مزاج بارد
اگر آب بسیار اختیار کرده شود موجب امراض بارده ردیه است مثل استسقا
و فالج و لقوه و رعشه و غیر ذلک من الامراض البارده و اصحاب امزجهٔ حاره
را بر مصابرهٔ بلیغ بر عطش مضر است خصوصا در سن شباب و همچنین مصابره

مصابرت

بر جوع نیز اصحاب امزجه بارده را از انفع اشیاست و اصحاب امزجهٔ حاره را
اضر اشیاست زیرا که اگر محرور مصابرهٔ بر جوع نماید حرارت جوع و حرارت مزاج
استیلا یافته منجر به تب شود و دیگر فضول مراری بدن بر معده ریزد و درین

حین اگر اختیار غذا کند غذا [illegible] فاسد شود و اگر طبیعت درین حین احتیاج
نماید فبها و الا محتاج بکلّی باید شد مثل شیرخشت و آب آلوی بخارا و در
ایام عادت طبیعت [illegible] شود که نوع عادت [illegible] منع شود و اختیار
حلاوی بر غذا موجب سده است زیرا که طبیعت را میل تمام بحلویات است
و بیشتر از اغذیه دیگر جذب میکند بیان اکل حلویات و دلیل برین
مدعا آنست که اگر کسی اختیار شیرینی فوق غذا کند بعد از آن اگر قی کرد
شیرینی بعد از اغذیه سابقه بیرون می آید و این نمی تواند الا بواسطه
حب جذب طبیعت مر حلویات را و اختیار آن بر سبیل کثرت موجب سده است
زیرا که بواسطه حب آن بسیاری [illegible] جذب میکند و از دفع آن عاجز می
آید و فضلات غلیظ می ماند و این موجب سده و امراضی که تابع سده است
میشود مثل استسقا و باید دانست که خلط هوا و آب موجب فساد غذا است
و اگر حار المزاج فوق غذا قدحی آب خورد جایز است زیرا اگر چنانچه
آب نخورد در ثقل یبوست و جفاف حاصل میشود و اگر بیشتر مکث کند
سبب قولنج شود و احتراق در فضله واجب الدفع حاصل شود و اگر آب
خورد سبب بدرقه گردد و اعانت قوت هاضمه کند و بارد المزاج را خصوصا
که مرطوب باشد [illegible] اشیاست نیز اگر بارد المزاج مثل مصطکی و کندر
و عود فوق غذا اختیار کند تا اعانت بر هضم کند چه هرگاه معده مشتمل
شود بر غذای لطیف و آن را هضم میکند آن در معده می گوارد و منتشر
میشود از غذای غلیظ و اقبال نمی نماید و حافظ صحت باید که از اختیار
غذای لطیف بعد از غلیظ محترز و مجتنب باشد و اگر غذا بافراط واقع شود
مبادرت بقی باید کرد مگر آنکه مانعی از قی باشد مثل ضیق النفس و سرفه

وضیق الصدر

سی م

وضیق الصدر خلقت اگر درین احوال قی ممنوع است و بعد از وجود مانع در اطلاق
طبیعت باید کرد و محرور را مثل اطریفل و کلقند مقوی بطریق مناسب و مبرود را مثل
معجون کمونی که اجزای او را بسیار نرم کوفته باشند و از آنچه موجب انحدار غذا است از
معده سه نخود تنها سقوطری یا نصف درم و نیم درم غلک بطم که صمغ حبة الخضرا است
و دانگی بوره ارمنی یا رومی و از این اخف نخود دیا سه نخود علک بطم است و کافی
با این [illegible] اقل از نخود از بوره ارمنی یا [illegible] صواب بود و اگر بایها احتباس
طبیعت نگشاید اندکی افتیمون با شربت یا در مطبوخ آمیخته با آب گرم مقداری که طبیب
مناسب داند بخورد زیرا که مفید اطلاق طبیعت است و اگر هیچکدام از ینها را
طبیعت قبول نکند علاج نوم طویل است و هجر غذا یکروز و شبی تمام و بعد
از آن دخول حمام و نشستن زمانی معتدل و بعد از آن تلطیف غذا و اگر با وجود
این همه تدبیرات استمرار و تکرار واقع نشود و ثقل و تمدد معده روی در ازدیاد
نهد و کسل مقتضی حق کرد و باید دانست که امتلاء عروق است از فضول چه
بسیار باشد که غذای کثیر در معده هضم می یابد اما در عروق هضم نمی یابد بلکه
موجب تمدد و ثقل و تمطی که معبر بخمیازه است و کسل بدن میشود و در حین معالجه
با دویه مسهله که از عروق بطریق [illegible] فضول کشد باید کرد و اختیار
اغذیه حاره که [illegible] کند [illegible] سکنجبین ساده و اگر زرد
باشد تقند اولی است اصحاب امزجه حاره و اهل [illegible] بعسل اولی است اصحاب
امزجه بارده رطبه و مشایخ را و باید دانست که غذای لطیف احفظ است
مر صحت را و غذای غلیظ احفظ است مر قوت را و اختیار فواکه در اثنای
طعام اگر واقع شود تقدیم فواکه بر طعام باید کرد و بالجمله ترک فواکه باید کرد
زیرا که موجب تعفن اخلاط است و حدوث امراض عفنی و از اینجاست که در بلادی که

تلطیف

بیان اکل فواکه

انجا فواکه کم است از حیث [illegible] کمتر است وبعد از اکل فواکه چیزی ملایم که موجب تقلیل حجم است که او موجب [illegible] میشود ولیجب است **بیان تدارک مضرت اغذیه** وتدارک [illegible] بحلو حامض و حریف [illegible] باید کرد وبالعکس و علی هذا القیاس واجتناب اغذیه یابسه وملازمت آن موجب سقوط قوتست و فساد لون وملازمت اغذیه دسمه واشربه موجب سقوط شهوت غذا است وملازمت بران از اغذیه واشربه جلب بری وکسل است وملازمت ملح موجب ضعف معده وضعف قوة باهم است واز اشیائی که موجب سرعت انحدار غذا است از معده خوردن خیار است بقشر ومداومت وملازمت او نیز موجب ضعف معده است ومواظبت وملازمت نانی که نخاله از وی نگرفته باشند خفیف وسریع الانحدار است از معده وکسی را که از خوردن نان گزیر نباشد ومعتاد باشد ودر معده ثقلی باشد این نان مذکور نسبت باو نیکو است **در بیان جمع ناکردن بعضی اطعمه بالبعضی** وبباید دانست که اصحاب تجارب وارباب تدابیر [illegible] یافته اند که جمع کردن میان بعضی ماکولات و [illegible] موجب امراض است اگرچه سبب حدوث بر ایشان واضح ومبرهن نیست [illegible] جمع میان حموضات والبان نباید کرد ودوغی که در کاسه [illegible] شد نباید خوردن وبریانی که او را در حین گرمی پوشیده باشند نباید خوردن وجمع میان سرکه وآش برنج نباید کرد وانگور فوق کلم نباید خورد وانار فوق هریسه نباید اختیار کرد واینها هم بتجربه معلوم شده است اما دلیل برین ظاهر نیست وافضل اوقات اکل وقت معتدل است بحسب هوا وقت تابستان واز اغذیه معتاده که ضررش بنسبت اکثر ابدان وامزجه کمتر است شوربا است که در وی گوشت گوسفند یکساله پخته باشند ونخود وکشنیز

درو باشد

درو باشد وبیاز درو باشد زیرا که بیاز را گفته اند که از پخته شدن کاسر ریاح است واگر پخته نباشد احداث نفخ میکند وکسی که اغذیه رطبه در معده مستحیل بنفخ میشود باید که پرورده [illegible] که کاسر ریاح میباشد اندازد واز اغذیه معتدله گوشت گوسفند یکساله وگوشت توقلی وبزغاله است واز طیور گوشت طیهوج است وتذرو وامراض بارده رطبه را موافق است خصوصا [illegible] خصوصا در این طیور که در ایشان قبض بیشتر است وگوشت جوجه معتدل است وحار رطب وموافق امزجه اکثر مرضی واصحاست وشوربای مرغ معتدل اخلاط است وگوشت بره از وجهی نیک است واز وجهی ردی است بنسبت بعضی امراض وانحمله وصایای اطبا آنست که زعفران در زیره باج که مراد بآن اشی [illegible] است نیندازند **مقاله ۲ در بیان تدبیر مشروب** معتدل المزاج را [illegible] آنست که معتدل باشد در برودت زیرا که اکثار برودت در معده بارد وبسیار مفرط است ودر معده حار موجب هرب وفرار حرارت غریزیست اولا وبعد از آن اجتماع احداث حرارت میکند وموجب غلبه عطش میشود وباید دانست که [illegible] آب چاه ونهر جایز نیست مادامی که یکی از معده [illegible] باشد وآمیختن [illegible] باآب برد از الله بدی وردادة آن میکند وموجب [illegible] عطش میشود واین تدبیر اولی آنست که اصحاب امزجه حاره ودر حین شباب [illegible] اختیار آن وموجبات ضرر آن آنست که می [illegible] جماع وعقب ریاضت وعقب حمام واقع نشود واطاعت عطش کاذب روا نیست زیرا که موجب عطش کاذب در اکثر اوقات مالح است واگر اختیار آب کرده شود عطش زیاده میگردد زیرا که آب در طعم مبدل بملوحت میشود واین موجب زیادتی طلب آب است واگر در حین عطش صبر کنند وآب نخورند البته عطش تسکین می یابد واین علامت

بلغم مالح است در سبب عطش بود در چنین عطشی علاج صبر است بر عطش یا افطار
کردن غرغره [illegible] و ادویهٔ حاره که مذهب بلغم باشد مثل ماء العسل و سکنجبین
بزوری قوی یا بجنبیل پرورده و امثال اینها و اختیار مقام در امکنهٔ بارده
و اختیار هوا [illegible] مضمضه آب کردن و اگر از خوردن [illegible] باشد اختیار
آن از کوزهٔ ضیق الفم باید کرد و بدفعات قلیلی اختیار باید نمود بطریق مص
و غرض از کوزهٔ ضیق الفم اینست **بیان مضرت خمر** و چون اطبا شراب را
که مراد بآن خمر است اورا در مبحث مشروب آورده اند و منافع و مضار
آن بیان کرده اند اما چون این مبحث بیرون از شریعت است و مضار او
اکثر از منافع اوست و حدیث نبوی ناطق است که آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده که شفاء کم لیس فیما حرم علیکم شروع بایراد او درین کتاب
نرفت و همچنین از سایر محرمات که سایر اطباء در علاج بآن مبادرت
می نمایند مثل گوشت خوک و غالب چنین است که مدمن خمر اکثر بامراض
مهلکه مبتلا میشود مثل استسقا و صرع و سکته و ضعف معده و غیر ذلک
من الامراض **مقاله ۱۳ در بیان خواب و بیداری** که مراد بنوم و
یقظه است و این سته ضروریه است و باید دانست که هر یک از خواب
و بیداری [illegible] معتدل است موجب صحت و اگر برین وجه نیست موجب
ثقل و مرض است و خواب معتدل موجب تمکن قوت طبیعت است از افعال و اکثر
جوهر روح است و [illegible] اعتدال اخلاط بدن افتد ترطیب و تسخین میکند و انفع
مشایخ [illegible] انفع اشیاست زیرا که درین سن مزاج ایشان بارد یابس می باشد
و رطوبت فضلی غالب میشود که بآن وهن و سستی حاصل میشود و اگر درین وقت
انتعاش و سوزان حرارت غریزی امداد نماید موجب اذاتیه رطوبات فضلی

و این موجب ازاله و کسل است و بالجمله خواب طبیعی را علامتش اینست که حس
خفیف و چالاک از نوم منتبه شود و ثقل در خود احساس نکند و خواب دوای
که از اسبابی که خواب می آرد یکی دخول حمام است که بوقت باشد و آن بدین وجه
است که معده خالی نباشد و غذا بطلیم شروع کرده باشد و بسیار سیر نباشد
و امتلای معده دخول حمام ممنوع است و ضرر این اکثر است از دخول حمام
در خلای معده زیرا که موجب حصول سده و دیگر امراض ردیه است مثل استسقا
و غیر ذلک زیرا که در حمام اعضاء استرخا می یابد و مسامات گشوده میشود و این
محل قبول آفت است چه موادی که بنابر مانع متمکن بود و متوجه نمی شد چون
مانع مرتفع گشت بر اعضائی که مستعد قبول شده منبعث میشود و اکثر ناس را
عادت اینست که در حمام آب بیشتر میخورند زیرا که بحرارت حمامی موجب عطش
میشود و این موجب مفاسد است و خواب بر خلای معده ردیست و
مسقط قوتست خصوصا که بسیار باشد که موجب حدوث امراض ردیه
مثل فساد لون و حدوث نوازل و خصوصا بجانب قفا که تغیر از آن
باستلق میکنند الا بضرورت که درین طریق نیز امراض ردیه حاصل میشود
مثل سکته و فالج و کابوس که مراد بآن در عرف عوام سیاهی گرفتن است
که اطبا این را مقدمه صرع میدارند زیرا که [illegible] فضول بغیر [illegible]
خود است هرگاه بنایم نوم معتاد شود ایجاب ضعف و سقوط قوت
میکند زیرا که قوت منضغط و افسرده میشود تحت فضلات که مسبب است
زیرا که اگر بیدار باشد بواسطهٔ تیقظ و حرکت رطوبات بتحلیل میرود و [illegible]
کسل نمیکند **مقاله ۱۴ فی بیان الاعیاء** که آن عبارت از ماندگی شدن
و کوفت یافتن است و این مرض سه اصناف است داورا اسباب است

و اصناف او بسیار است قروحی و ورمی و تمددی و دیگر که او را قشفی
می نامند و قروحی آنست که صاحبش در ظاهر احساس شبیه بمثل قروح میکند
یا در غور جلد این کیفیت را احساس میکند و اقوای این اعیا اوست که او را
عند الحرکه مشتد می یابد و گاهی احساس بدین وجه میکند که پندارد که خار
یا سوزن میخلد و صاحبش حرکات را مکروه می شمارد تا آنکه تمطی که خمیازه است
او را خوش نمی آید و هرگاه که این کیفیت مشتد شود در خود قشعریره
که تعبیر آن از لرزه و فراشا میکنند می یابد و اگر این حال بیشتر شود در مرتبه
نافض است که معتبر بلرزه است می دریابد و این منجر به تب میشود و سبب
این اعراض مذکوره کثرت فضول رقیقه حاره است یا ذوبان اجزای
لحمی یا شحمی از اعضا است و بالجمله اگر اخلاط ردیه در عروق باشد بسبب
اختلاط دم صالح [illegible] منکسر میشود و هرگاه که از عروق
بجانب جلد می آید [illegible] خالص الاذی ادراک میکند و اعیای
تمددی را علامت [illegible] گرمی پندارد که تکسر بدن و جمیع استخوانها او گویا
و بهم کوفته شده [illegible] حرارت و تمددیش در خود می یابد و ضد و حرکات
را مکروه می شمارد و سبب این اعیا فضول محتبسه است در عضلات و
گزیدن و خلیدن [illegible] در خود احساس نمیکند و یا سبب ریح محتبسه است
و فرق میان [illegible] اعیا باین دو سبب اینست که اول را چون سبب فضول
محتبسه است [illegible] ثقل لازم است و در ریحی عدم ثقل پس فرق بثقل
و خفت باشد و بسیار است که عروض اعیا بواسطه نوم غیر تام است زیرا که
بواسطه شغلی یا مانعی نوم طبیعی واقع نشده است و ازین جهت بدن را
کوفتگی و ثقلی شده است و در عادت ورمی بدن کانه که اسفنج و آجر

از سابق است

از سابق است و شبیه بمنتفخ در حجم و لون و اذیت بلا مس و حرکت تمدد لازم
اوست زیرا که ورمی است و اعیای قشفی حالتی است که صاحبش با آن احساس
افراط جفاف و خشکی در خود میکند و هر یک از اصناف اعیا یا بسبب
ریاضت شاقه است و این اسلم است و یا حدوثش نه بواسطه ریاضت است
و بعضی از اینها ترکیب می یابد یا بعضی مثل اعیای ورمی که مرکب است
از قروحی و تمددی و باید دانست که صرف عنایت و اهتمام طبیب موجب ازالت
از بسیاری امراض خصوصا بعضی حمیات **مقاله ۵ در تثاوب** و این
دو نوع است یکی آنست که شخص بحصول ثقل از خود میخواهد که بدست و یا دم
کشیدن آن ثقل را از خود دور سازد و دیگری تابع تمطی یا کردن است
که آنرا تثاوب می نامند و این کیفیت عارض [illegible] میشود و طبیعت
میخواهد که باین حرکت دفع ثقل از [illegible] و عروض
او دفعات است بی سبب و این از [illegible] است و سبب او ظاهر
نیست و آنچه ازین حرکات پسندیده است آن [illegible]
شود و گاه موجب آن برودت تکاثف است و در [illegible]
رطبه موافق و مناسب است و باید دانست که [illegible] و مالیدن
قلیل یا جلوس در حمام مرکل بدن را تحلحلی حاصل [illegible]
و مالیدن بخشن باید کرد و یا باستعمال ادهان قابض [illegible]
مثل روغن آس که روغن مورد باشد و گاه مبالغه [illegible]
حاصل میشود مثل تکاثف از برد یا استعمال شی قابض یا کثرت فضول
و اعیای که سبب او برد و قبض باشد علامت او بیاض لون است
و دیر متاثر شدن از حرارت و عدم حصول عرق و عود لون بسرعت

وقت ریاضت و علاج درین مقام استعمال حمام معرق است و غلطیدن
بر روی فرش حار حمام تا حصول عرق انجامد و تدهین با دهان حاره محلله
[illegible] کثرت فضول است علامت آن حصول و صنح است در جلد
و علامات امتلا و علاج درین مقام اخراج و نفض فضول موجبه است و
بعد [illegible] استعمال حمام محلل و تمریخ ادهان محلله و آنرا که سبب عیا است
قوت ذلک بحمام احوج است از تمریخ با دهان و مالندگی نرم پس ذلک
بیشتر از حمام و بعد از حمام درین مقام مناسب است اما اعیای قروحی خالی
ازین نیست که خلط موجب داخل عروق است یا خارج اگر داخل عروق است
[illegible] واله برو نیتن بو[illegible] و عادت صاحب آن تولد فضول کثیره
[illegible] است و علامت [illegible] در بول خلط متولد محسوس باشد
[illegible] این علامات مفقود است [illegible] عروق است و درین
[illegible] استرداد [illegible] واسترداد آنست
[illegible] اعتدال [illegible] شود [illegible] اکتفا بیکبار و دو بار نباشد و اما اگر
خلط داخل عروق [illegible] کون و نوم طویل و گرسنگی
و مسح اعضا [illegible] محلل بعد شب و ریختن آب معتدل در حرارت
و برودت [illegible] و تغذیه بغذای صالح الکیموس که جیب کم و کیف
[illegible] باشد و اگر خلط موجب اگر دم باشد بفصد تقاوی
مقرره و با سهال اگر از اخلاط ثلثه باشد هر یک را با دویه مختصه بآن خلط
بعد از حصول نضج [illegible] مضجات مختصه و ازین معلوم شد که مراد
بنضج تعدیل قوام خلط است یعنی تغلیظ رقیق و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج
و اگر چنانچه خلط موجب خارج عروق باشد در علاج او نیز اهمال نباید کرد

بیان ذلک معنی بالندگی و منفعت و ضرر آن

و در علاج اکتفا بر ذلک و ریاضت متوسط باید نمود و اما تمددی را سبب امتلا
کثرت ارادت مادهٔ اوست باین معنی که ماده او را تعفنی یا کیفیتی از کیفیات
ردیه حاصل نشده است و علاج او فصد است بتلطیف دم و تقطیع [illegible]
و علاج تمطی ورمی فصد است از عرق اولی بعضو یا [illegible] اکرچه
بعضی اطبا برین رفته اند که نسبت فصد بجمیع اعضا علی السویه است
زیرا که مذهب آن بعض اینست که بفصد از جمیع اعضا خون اخراج
می یابد و درین محل مناقشات میان اطبا بسیار است و ایرادش درین
مقام موجب اسهاب و ابرام و بیان است که احتیاج بفصد باشد در امراض
دموی در ثانی و ثالث از روز مرض و [illegible] اجتناب از غذای کثیر قوی
نمودن مثل هریسه و کله و [illegible] ذلک هر با وجود غلظت
اگر بسیار واقع شود [illegible] مضر است و منع از خوردن بسیار
الکن باید کرد و اکتفا بجلاب [illegible] بعد عقیب این استفراغات
کرد تا بقیه مواد تحلیل رود و بعد [illegible] و تقلیل غذا باید کوشید
تا تحصیل مادهٔ مرض نشود [illegible]

مقاله ششم در بیان

تدبیر مزاج شیوخ بدانکه شیوخ را باید [illegible] حفظ موجود صحت است
استعمال ادویه گرم تر باید کرد چون مزاج پیران سرد و خشک است
و متعهد عطریات و بوهای خوش معتدل نیست ایشان باید شد
و مالیدن روغنهائی که گرم است بر اعضای شیوخ [illegible] بسیار مفید است
مثل روغن زنبق و یاسمین و بعد از خواب [illegible] و مالندگی
که معتدل باشد و تفریق غذا باین معنی که مقدار بسیار از غذا یکبار
واقع نشود و مقداری که سابقا خورده باشد اگر در دو سه دفعه باید

خورد زیرا که قوای پیران ضعیف است و هاضمه ایشان نقصان یافته است
پس غذا مناسب هاضمه اختیار باید کرد و از اغذیه مولده بلغم و سودا غلیظ
اجتناب باید کرد زیرا که سودا یبوست ایشان را زیاده می سازد و بلغم در
رطوبت فضلی ایشان می افزاید و هر دو موجب حصول مرض است پس
میل ایشان در اغذیه و اشربه بجانب حار می باید که آن بر سبیل معالجه واقع
شود نه بر سبیل حفظ صحت چنانکه زنجبیل مربی پیران را نافع است اما مقداری
که مناسب باشد نه چندانی که بجفاف و خشکی انجامد و آوفق چیزها بمزاج
ایشان شیر است زیرا که مرکب القوائیست معتدل مرکب از مائیه
و روغن و پنیر اگر باعتدال واقع شود بمائیتی و سمنیتی که دارد تدارک
یبوست در بدن ایشان میکند اما نه چندانی اختیار باید کرد که رطوبات
فضلیه بسیار نشود زیرا که از حصول رطوبات فضلی در بدن ایشان
امراض بارده رطبه حادث میشود که اطبا در علاج عاجز اند مثل فالج
و رعشه و غیر ذلک و از فواکه چیزی که مناسب مزاج پیران است انجیر
تازه در تابستان و انجیر خشک در زمستان و اگر در طبیعت کسی را عادت
قبض باشد از برای ازاله آن ملینی بهتر از انجیر و مغز بادام نیست که
باهم خورده شود و پیران و اصحاب امزجه بارده یابسه را بسیار موافق
است و شوربای مرغ قویه که در ان اندکی بسفایج جوشیده باشد از جهت
قبض و احتباس طبیعت بسیار مفید است و مغز تخم کاجیره که آن را تخم
معصفر است با آب کامه نیز [illegible] فایده و منفعت دارد و علک الانباط
در اوقات قبض بمقدار دو سه مغز بادام موجب تلیین و اطلاق و کشودن
طبیعت و اطلاق و کشودن طبیعت است خصوصا پیران را و حقنه لینه

ازین جمله است و تناول مربیات مثل بهی خصوصا زنجبیل پرورده مناسب است و کوشش
باشد تفتیح سده ایشان بمثل فلافلی یعنی معجون فلافلی کنند خصوصا تریاق و
آنچه ازینها در وقت حاضر باشد و بعد از استعمال معاجین حاره یابسه ترطیب
امزجه پیران باستحمام حمام مرطب باید کرد و استعمال آنچه موافق بدن ایشان
باید نمود و تمریخ بروغن مناسب مثل روغن یاسمن مخلوط بروغن بنفشه
و امثال اینها و اگر در هاضمه نقصانی تمام باشد در غذا بماء اللحم اکتفا باید
نمود و مداومت بر عسل امان از سده است و از اوجاع مفاصل مقاله ۱۷

در تدبیر ابدانی که امزجه ایشان فاضل نیست بر وجه کلی و جمله

اعتدال مه

تدبیر این ابدان منحصر است در دو غرض یکی آنست که رد او ست بجانب
یا حفظ صحت او ست بر وجهی که می باید اما مزاج حار را رد بجانب اعتدال
بآرام و قرار است و در مساکن و امکنه معتدله بارده و استعمال مبردات
و مرطبات از اشربه و اغذیه و اکثر در مزاج اصلی یا عارضی یا بیع
یبوست باشد تدبیر در ادراد صفرا باید کرد بطریق ایسر در کم و کیف
یعنی بادویه خفیفه که موجب تعب نباشد و اگر درین تدبیر ضرورتی باشد
استعمال مرکب نباید کرد و اگر بترکیب احتیاج افتد در مسهل و ملین ترکیب از قلیل بهتر
باشد زیرا که ترکیب از دو دوا بر طبیعت آسان تر است از ترکیب سه دوا
و از دو که خفیف باشند آسان تر است از دوئی که از ادویه قویه باشند و علی
هذا القیاس چنانچه قانون علاج شاهد این قول است و استعمال حلیم درین مقام بعید الخطا
اگر توهم سده در مجاری نباشد پسندیده است و اگر احساس ثقل و تمدد در ناحیه
کبد و بطن کند استعمال مفتحات مثل منقعات منتجه مثل افسنتین و تخم کرفس
و غیر ذلک باید کرد و فرح ادویه مفتحه با سکنجبین مثل بصر و غیر ذلک باید نمود

بعد از هضم طعام و اجتناب از مسخنات و ریاضات قویه و مداومت بر تریح
برد غذاهای مرطبه تا مانع از صلابت و تحجر ماده شود و تفتیح مجاری کند و اما
اصحاب امراض حاره رطبه چون در معرض حصول عفونت اند و التهاب
مواد پس ریاضت ایشان خفیف می باید تا موجب تحلیل مواد فاسد شود
و نوع ریاضت نرم و بتانی می باید تا بواسطه شدت ریاضت لطیف
اخلاط تحلیل نرود و غلیظ منجمد نشود پس مقصود آنست که مقدار
ریاضت از حد بیش نباید و از حرکات عنیفه سریعه مجتنب باید بود تا
موجب ثوران اخلاط نشود زیرا که رداءت و نکایت افعال و آثار اخلاط
درین صورت بیشتر است و اگر استفراغ واقع شود بعد از استفراغ مرتکب
ریاضت معتدله در کم و کیف باید شد و مراد باستفراغ طلب فراغت از خلط
موذی است درین مقام نه آنکه عدم اطلاق بر یک نوع آن میکند که آن
قی است و استعمال حمام قبل از طعام و عنایت طبیب درین هنگام باید که
مصروف بتلیین طبیعت و اخراج فضول و اخلاط موذیه موجبه امراض باشد
خصوصا بوقت بهار که محل ثوران جمیع اخلاط است اما فصد درین وقت
بهتر است و استفراغ باقی اخلاط بر وجوه مقرره بادویه مختصه باخلاط باید
کرد و اما صاحب سوء المزاج بارد که در کیفیت منفعله یبوست در رطوبت
است بر وجه اعتدال باشد تدبیر او بتحریک حرارت است با غذیه متوسطه
در رطوبت و یبوست و حرارت زایده و تدهین که مالیدن روغن است
بروغنهای سخنه و اختیار معاجین کبار و اگر صاحب مزاج غالب الرطوبة
است استعمال استفراغات و مسهلات مختصه رطوبات باید کرد و تعرق بدن
بمعرقات و ریاضات قویه و اگر غالب الیبوست است تدبیر او بمثل تدبیر

مشایخ است

مشایخ است در تعدیل مقدار غذا در کم و کیف و احتراز از سرعت و قبول بدن
مرض را واجب است و استعمال دلک و مالیدن و ریاضات دیگر از حرکات عنیفه
قبل از طعام نباید خصوصا که سبب امتلا باشد و اگر سبب خامی و فجی خلط
باشد عنایت طبیب می باید که مصروف بنضج تعدیل و کیفیت خلط باشد و
اگر طعام در معده فاسد شود سعی در انحدار او باید کرد تا تعفن و فساد
بیش نشود بمثل معجون کمونی و یا باختیار کردن انجیر و مغز تخم حب
با بادام که موجب تلیین طبیعت و اجابت است مقاله در اوقات
فصد و مسهل آنچه در فصل بهار کنند اما فصل بهار که مسمی بربیع
است در اول او مبادرت بفصد باید کرد در ابدانی که در ایشان
دمویت ظاهر باشد و نحافت بدن نباشد و در غلبه سایر اخلاط دیگر
اگر ظاهر باشد بقدر قوت تدبیر بملینین و مسهل مناسب خلط موجود موجب
مرض باید کرد تا ملاحظه قانون علاج ما از طریق صواب دور نباشد و
مراعات این قانون از عادت و سن و تدبیر سابق و غیر ذلک از شروط
قانون استفراغ که در محلش مبین است و هجران و حمیه از هر چه موجب
حرارت باشد و اختیار مطفیات حرارت [illegible] از اغذیه و اشربه تدبیر فصل
تابستان اما در فصل تابستان نقصان از اغذیه و اشربه باید کرد
و ترک ریاضت خصوصا ریاضات شاقه و اختیار استراحت بزیر سایه
و آرام و قرار گرفتن و آنچه اکثر بسهولت میسر باشد درین فصل
مفید است خصوصا اصحاب صفرا و بلغم را تدبیر فصل تیرماه و اما
در فصل تیرماه که خریف است حمیه و هجران از مجففات و ترک جماع و
آب سرد بر سر ریختن و آشامیدن و خواب کردن در امکنه بارده بوقت

[illegible] درین فصل ترک مذکورات بقدر امکان اولی است و نگاه
داشتن [illegible] میان روز این فصل و از سردی اول روز این
فصل و کثیف سردی شبهای او که موجب نزلات و زکام هاست واجب
[illegible] کردن [illegible] مبالغه و در خوردن فواکه که موجب عفونت اخلاط است
و این عفونت موجب حدوث و حصول امراض عفنی است واجب و
لازم [illegible] در اوایل این فصل مشتغل باستفراغ خلط موجب مرض باید شد
اگر شخص محتاج باستفراغ باشد و این استفراغ بمسهل اولی است اگرچه عند
[illegible] اطبا مقتضی اینست که تحریک بسیار نکنند تا موجب ثوران و
طغیان اخلاط نشود اما خصوصیت این فصل از استفراغات باسهال
اولیست و درین فصل غذای [illegible] مرطب که ترتیب پیش از تسخین کند
اختیار باید کرد **تدبیر فصل زمستان** اما فصل زمستان که مراد
بشتا این فصل است در اختیار ریاضت و تعب باید کوشیدن و
اغذیه غلیظ و بسط در غذا اختیار باید کرد زیرا که درین فصل حرارت غریزی
متوجه باطن است و قوت هاضمه قوی است مگر آنکه شخصی جوان باشد و در
گرم سیر زیرا که این حکم در او جاری نیست و مختلف میشود و اگر درین فصل
مراعات در اکل و شرب بر وجه اعتدال واقع شود ابدان صحیح را امراض کم
طاری میشود مگر آنکه سبب مرض بسیار قوی باشد و خصوصا حاد باشد و
درین فصل بوقت حدوث مرض بقراط معالجه باسهال تجویز کرده است
و فصد و قی را منع نموده است و در رساله اقتدار اطبا باوست و اولی
نیست زیرا که دلیل همان است که در کتب مذکور است چه ظاهر است که در فصل
زمستان خون منجمد است و طبیعت نیز باخراج آن بخل و ضنت میکند

واگر بیرون

و اگر بیرون آید آنچه لطیف و در کار است بیرود و آنچه غلیظ است [illegible]
مرض است میماند و اما در قی منع از برای اینست که درین فصل آلات [illegible]
بواسطه برد کثیف شده است اگر بعنف این فعل صادر شود خوف صداع
و انشقاق عروق و شریانات و غشیه حوالی شکم و [illegible] و این
موجب خطر عظیم است والله اعلم **مقاله ۲ در بیان استدلال طبیب**
چنین گفته اند که خفقان علی الدوام بیم دهنده از [illegible] است
و کابوس که در عرف عوام سیاهی گرفتن می نامند [illegible]
سر است دوام او منذر بصرع و سکته است و اختلاج که مراد بآن پریدن
اعضاست اگر در جمیع اعضا طاری شود منذر و بیم دهنده بتشنج
است که مراد بآن در هم کشیدن اعضا و اعصابیست هم بجانب
مبدااش که دماغ است و این اگر با وجود جراحتی حادث شود
موجب هلاک است و کم کسی ازین بلیه خلاص و نجات یافته و
دوام کدورت حواس و خفت حرکات امتلا و حذر [illegible] منذر
بفالج است و اختلاج بسیار در رو و حواشی آن منذر بلقوه است
و سرخی چشم و روی و سیلان آب از چشم و نفرت از روشنائی
و دردمندی سر منذر و بیم دهنده از سرسام است و بسیاری غم و
خوف منذر بمالیخولیا است و سرخی مایل بکبودی علی الدوام منذر بجذام
و ثقل جمیع اعضا و کلال و زردی زعفرانی که مراد از آن برخاستن
رگهاست منذر است بسکته و فجاة است و تهیج در روی و اطراف
مثل دست و پای باستسقا و بوی ناخوش بول و براز منذر [illegible]
یعنی تبهای عفنی و حدوث اعیا که مراد بآن کوفت یافتن و ماندگی است

بیان علامات امراض

منذر است بتب وسقوط شهوت غذا یا زیادتی آن شهوت دال است
بر حدوث مرضی از امراض و هر چیزی که متغیر شود از عادتش مثل شهوت
بول و براز و شهوت جماع یا فتور آن یا خواب یا عرق یا حکاک بدن
یا حده وهن یا طعم مذوق یا عادت احتلام عاسر از انکه این تغیر بزیادتی
نقصان باشد یا کم بود اینها هم منذر بمرضی است و همچنین است
عادات غیر طبیعت مثل خون بواسیر و خون طمث که مراد بآن حیض
است یا قی و رعاف یا عادت شهوت چیزی فاسد مثل افیون و خواب
بسیار در روز و یا عادت غیر فاسد مثل نگاه داشت و عادت ترتیب
غذا و چون عادت طبیعت ثانیه است در ترک او تعب است و بأس
طبیعت و ترک عادت فاسد واجب است اما بتدریج نه دفعهٔ مثل
ترک افیون هر روز قلیلی و دوام صداع و درد شقیقه منذر است
بنزول آب و ظاهر شدن مثل پشه در مقابلهٔ چشم بوقت نظر بجانب
هوا و نور چشم کم شدن و شروع در کدورت این هم علامات نزول
است و ثقل و گرانی سر و خفقانی که سوزن می خلد مجرا ازین حالت
است و حدوث این علامت ماده صفر است و اگر این در جانب
کبد باشد و بطول انجامد منذر بعلت کبد است و ثقل و تمدد در اسفل
که مثل میان خاصره باشد یا تغیر حال بود از عادت منذر بعلت کرده است
و بیان عدم الصبغ که در لون عادتی مفقود باشد منذر به یرقان
است و طول حرقت بول منذر بقروح مثانه و قضیب است و اسهال
محرق مقعد بوقت خروج ماده حار منذر به سحج است و سقوط شهوت
غذا با قی و نفخ و وجع اطراف منذر بقولنج است و حکاک در مقعد اگر

بسبب

بسبب کرم نباشد منذر بواسیر است و بیرون آمدن دمامیل بر اعضا
منذر بدبیله کبیره است نعوذ بالله من شرها و حصول قوبا که از آکش
می نامند منذر است به برص اسود و حدوث بهق ابیض منذر است
به برص ابیض است و اگر ازین امراض مذکوره و علامات او چیزی
ظاهر شود مبادرت بر تدبیر ما یخاف منه نموده بر حسب قانون
طبی باید کرد **مقالهٔ ۲ در تدبیرات مسافر انچه قبل از خروج
سفر باید کرد** بدانکه شارع در سفر را چیزی چند پیش از شروع
در سفر اختیار باید کرد تا از حدوث چیزی که سفر باعث آن میشود
در امان باشد اول از انها تنقیهٔ بدن است از خلط فاسد زیرا که
اگر این تدبیر نکند بواسطهٔ حرکت سفر اخلاط را ثوران و طغیانی حاصل
میشود که موجب امراض است و اختیار ریاضت بعد از حصول استعداد
ان بیشتر ازان می باید همچنانکه ابهی را که در خانه بسته است و در حین
خروج بسفر احتیاج بسواری دارند چند روز سوار میشوند و خنک
میسازند تا خفتی در و حاصل شود و در راه بعضی علل او را طاری نشود
همچنین است انسان آسوده در خانه که او را بوقت سفر احتیاج بریاضت
است خصوصا که فربه باشد تا در بدن او خفتی حاصل گردد و در راه
آسوده رود و تعب نکشد و از جملهٔ ریاضات اخراج خلط فاسد است
و هر چیز دیگر که در سفر اعانت میکند از ریاضات و غیر ذلک و ازان
بتدریج شروع باید کرد مثل بیخوابی و صداع و عطش تا عادت
شود و تعب سفر بر و آسان گردد و از جملهٔ چیزها که جوع را تسکین
میدهد خوردن اندک موم صافی است در روغن بنفشه با دام

تدبیر سفر در تابستان

اندکی والا باین طریق که یکمثقال موم را در سه مثقال روغن بنفشه
بادام باید کداخت و تناول کرد و خاصیت این تدبیر آنست که چند
روز شهوت غذا نشود و قدری تخم خرفه مقشر کرده و کوفته
و یا قدری سرکه آمیخته در سفر با خود نگاه باید داشت و بوقت
عطش مقدار سه مثقال یا چهار مثقال کف باید کرد اگر دو سه روز
آب نیابد عطش نشود و تدبیر در تقلیل عطش ترک اغذیه معطشه است
مثل ماهی شور و کباب و آشهای غلیظ بتخصیص که شور باشد
و دیگر تقلیل کلام است زیرا که بسیاری تکلم موجب حرارت است
و حرارت موجب عطش و از جمله مراعات سفر آنست که مسافر
بر امتلا سوار نشود زیرا که حرکت سواری موجب عدم هضم
است و گذاشتن غذا از معده بر وجه نی جت و خامی و بهره یافتن
بدن از غذا بر وجه احسن و این موجب حصول اعیاست و معالجه
مرض اعیا در محلش مذکور خواهد شد و مسافر را بوقت تابستان
محافظت و پوشیدن سر و نگاه داشت او از تاثیر آفتاب باید کرد
و طلا بر سر و سینه از آب خرفه با لعاب اسبغول باید ساخت و بر روی
نیز این طلا باید کرد تا متنفط نشود خصوصا نسوان را و اولی
آنست که محرور المزاج پیش از خروج بسفر چند روز اختیار تلقان
بجو در غذا اختیار کند و شربت فواکه و اگر تابستان اختیار سفر کند
و در آن راه خوف سموم باشد بوقت رسیدن بقرب آن موضع هر دو
منخرین و دهن ببندد و پیاز خام با دوغ بخورد و حسو که مراد بآن
لباب است از برد و غیره کرده بخورد اختیار کنند و اگر کسی را سموم رسد بر

اطرافش

تدبیر سفر در زمستان

اطرافش گران دست و پای و روی است بتدریج آب دفعةً باشد
و آنکس دست و پا در آب نهد و از آنجا بسرعت تمام گذرد و بمکان بارد
منتقل شود و بر سر روغنهای بارد بالفعل مالد و عصارات بارده
رطبه نیز همین منفعت دارد مثل عصاره خرفه تازه و مثل آنکه
از عصارات الخ موجود باشد و در کیفیت با یکدیگر متقارب باشند
و تغذیه به بقول و البان کند اگر تب نباشد زیرا که اگر تب باشد البان
موجب تعفن است و تعفن مزید اشتداد تب الا آنکه حمای یوم باشد
زیرا که سبب حمی یوم امری خارج از بدن است و سبب آن اخلاط بدنی
و تعفن بنسبت و درین مقام دوغ نافع است و اگر عطش غالب
باشد بر آنکس که او را سموم دریافته است آب دفعةً چنان نباید
داد که تشنگی او بشکند زیرا که این موجب هلاکی است زیرا که حذاق
اطبا این را امتحان کرده اند اول یک و اینک بس او را آب اندک اندک
باید داد تا آن وقت که از بلیه و مهلکه تسکین حاصل شود و کسر تشنگی
با هستگی باید کرد و هر قدر آب که بجلیل میدهند روغن گل اندکی
بآن ممزوج باید که باشد و مسافر باید که در زمستان و وقت شدة
برودت هوا سد مسام کند و حفظ دهن و بینی از دخول هوای
سرد مهما امکن بکند و درین باب اهمال ننماید و بعد از نزول از مرکب
خود را زود بپوشد و دفعةً با تش نزدیک نشود و ننشیند بلکه تدریج
نشیند مگر او را سرما بیکار ساخته باشد که در آن حین تعجیل بعرق
باید کرد و نزدیک با تش باید نشست و روغنهای مسخن مثل روغن
سوسن بوقت شدت برد بر اطراف بمالد که بسیار ملایم و نافع است

و در حین ارتحال مراحل خود را بسیار نباید پوشید و برخلاف معده حلت
نباید کرد و در غذای مسافر بوقت برد مثل سیر و پیاز علی حسب
المزاج باید انداخت ولیکن مبالغه دران نباید کرد و اگر حرارت
مزاج بسیار نیست بلکه برودت غالب است مثل زنجبیل و حلتیت
نیز باید انداخت و اگر حرارت مزاج بسیار است معالجه بسیار مجوز
نیست و محافظت اطراف بدلک و مالندگی باید کرد و در عقب مالندگی
روغنها ملایم معتدل باید مالیدن و اگر از روغنها چیزی حاضر نباشد
بقنه یا سیر یا قطران بحسب مزاج باید مالیدن و بوقت شدت برودت
موزه تنگ نباید پوشید که پاتابه بسیار در پا توان پیچید و همیشه
پای را تحریک باید کرد و در موزه ضیق هیچ یک ازین میسر نیست و تاثیر
سرما در تنگ بغایت شدید است و این بامتحان بیش جمیع اشخاص ناس
روشن است و از مهالک بردن سرما بست و اعضا را و مسافری باید که
بوقت شدت برد بر پای خود از پشم و یا پشمینه بسیار پیچد و پای در موزه
وسیع کند که با وجود این پای را تواند تحریک کرد تا از آفت سرما فی الجمله
در امان باشد **علاج سرما بردن پای یا دست** و بوقت تاثیر
سرمای قوی گاهی هست که این تدبیرات سود نمیدارد و سرمای برد
و مهما امکن باید که احتیاط کند و درین اهمال نورزد و اگر والعیاذ
بالله سرما در طرفی از اطراف تاثیر کند و عضوی را فاسد سازد
آن عضو را در آب شلغم نیم گرم بکرات بگذارد که بسیار مفید است
و یا در آب انجیر جوشیده و یا آب کرنب جوشیده هر یک از اینها باشد یا
مجموع و اگر فساد عظیم باشد در طبیخ شبت یا بابونه خاصیت دارد

همین م

وحرکت

وحرکت عضو ماوف بشی و آیه مختص باین عضو است نکند و باید دانست
که گذاشتن اطراف را ساکن و معلق در هوا موجب تاثیر سرماست و بسیار
بعد از تاثیر سرما بگذاشتن آن عضو که سرما برده است در آب سرد منفعت تلیغ
یافته اند و اگر عضو ماوف را کبودی در لون حاصل شده باشد اولی
که شرط کشد یعنی بشکافند و بر آب گرم نهند تا از ان خون بیرون آید و
بعد از ان گل ارمنی و سرکه بران طلا کنند زیرا که این تدبیر مانع از حصول
فساد دران عضو است و طلا کردن بقطران ابتدا و آخرا بسیار نافع
است و اگر رنگ عضو ماوف بسیاهی یا سبزی مایل باشد و این حد نهایت
بلوغ است در تاثیر سرما و علامت شدت فساد است دران عضو و صلاح
پذیر نیست سعی در ابطال آن عضو بقطع اگر متحمل باشد و یا بادویه که آن عضو
را بی آلت حدید ابطال و افساد کند باید کرد و الا عضو صالح مجاور او را
نیز فاسد میسازد و علم جبر درین بلیه عظیم است و اهتمام و صرف عنایت اطبا
درین باب و علاج او عظیم و شدید است و این تدبیر را نسبت باعمال ید
جراح است بهر طریقی که او صواب داند رجوع باید کرد و از جمله آنچه مسافر را
ضرور است در سفر تدبیر آبهای مختلف در سفر تدبیر مضرت آبست
زیرا که از اشیائی که مضرت او نسبت با بدان انسان ظاهر و مبین است
آبست و از چیزهای که دفع مضرت آب میکند آمیختن سرکه است با آبهای لطیف
و خوردن پیاز در هر منزل و اگر پیاز همان منزل خورد بهتر باشد و درین
قول سید الثقلین صلی الله علیه و آله وسلم نیز ناطق است که آنحضرت فرموده
که اذا انزلتم بارض فکلوا من بصلها فانه یذهب بوخامة الماء و از
چیزهائی که مضرت آب را دفع میکند آمیختن قدری خاک از بلده مسافر است

تدبیر آبهای مختلف در سفر

صافی ساختن باید آشامیدن و آمیختن ربوب حامضه مثل آب بهی
و رب [illegible] [illegible] غوره است با آب شور بدمزه است و مسافر را
مهما امکن قبل از [illegible] بسفر ترک اغذیه حاره و غلیظه می باید کرد و اگر
واقع شود تدارک آن بخوردن سیر است و در مواضعی که آب آن علق
داشته باشد آن آب را باحتیاط تمام باید خوردن و مراد بعلق زلوک است
که در بعضی ما وراء النهر در زبان عوام مشهور و معروف باین اسم است و
البته در چنان موضع احتیاط آنست که آب از ورای قدام نخورند و مراد
بقدام کرباسی است که بر روی کاسه یا بر دهن کوزه چه از برای احتیاط
کرمها و دیگر چیزها می بندند مثل خس و خاشاک که در آب می باشد والعیاذ
بالله اگر احتیاط کرده نشود و از رفتن علق بگلو خلاصی از هلاک نیست
و این بلیت عظیم است و حافظ صحت اکثر راکب سفینه میشود قبل از دخول
سفینه مستعد آن می باید شد که در سفینه قی واقع نشود زیرا که کم است
که شخص را بواسطه حرکت کشتی قی نشود خصوصا که شخص صفراوی
مزاج باشد چه البته قی و غثیان میشود و احوال ناخوش پدید می آید و راقم
این سواد صاحب تجربه است چه مدة سه ماه در دریای مصر و عمان
این تشویش کشیده است و بعد از بیرون آمدن دو ماه دیگر بایستاد تا
بحال آمد و اگر قی در کشتی بافراط انجامد و تسکین نیابد موجب هلاک است
اگرچه اطبا برین اند که ثوران و طغیان اینچنین قی موجب نجاة از
امراض ردیه است و در حبس او تا خوف هلاک نباشد اهمال فرموده اند
زیرا که ماده جذام و برص و استسقا و فالج و رعشه را بالکلیه منقلع
مشاهده میکرده اند هر شخصی واقع درین امراض را بالفعل موجب نجات

تدبیر مسافر بحر

پس تسکین

پس تسکین او ما دام که خوف هلاک نباشد نشاید کرد و چون آن امراض حادث
میشود قبل از جلوس در کشتی میل بحموضات باید کرد تا تقویت فم معده
کند و صفرا را تسکین دهد و غذا از آش ترش باید و آب زرک و
سماق که درینها گوشت بسیار فربه نباشد بلکه قراری گوشت در آن
پخته باشد و از چربیها و شیرینها کمتر اختیار کنند هر چیز که اعانت غثیان
وقوع میکند آنرا ترک باید کرد مقاله ۳ در بیان معالجات و معرفت
مرضها باید دانست که در علاج منظور طبیب متدرب سه چیز است
یکی ازین سه تصرف در اسباب سته ضروریه معدوده است و از جمله آن
تصرف استعمال است و ثانی استعمال ادویه است و ثالث عمل ید است
مثل داغ نهادن و حقنه کردن اما غذا را از جمله تدابیر مذکوره حکم
خاص است زیرا که گاهی غذا را منع کرده میشود مثل آنکه اگر اراده طبیب
مصروف در نضج خلطی از اخلاط باشد می باید که شغل طبیعت مصروف بنضج
آن خلط باشد نه متوجه تحلیل غذا زیرا که شغل طبیعت و توجه او محال
است که در آن واحد بدو چیز تواند بود و اگر غذا درین حین واقع
شود موجب تحیر طبیعت است و بازماندن از نضج خلط پس ایراد غذا
درین حین ممنوع است و گاه مراد طبیب با وجود نضج حفظ قوت می باشد
و درین مقام تقلیل غذا میکند و گاه در روز بحران که روز مقابلات
است و محاربه طبیعت است با مرض اگر در شخص قوت نیست غذا
را بالکلیه منع میکند تا طبیعت بواسطه توجه و شغل غذا از مقابله
و محاربه با مرض باز نماند و گاه ایراد غذاء قلیل الکمیة کثیر التغذیة
میکند تا بکثرت تغذیه تقویت طبیعت کند و بقلت مقدار بر طبیعت

ثقیل نباشد و این وقتی است که مراد بر انگیختن قوت ضعیفه باشد
و تحریک آن و گاه معامله بر عکس این میکنند یعنی نقصان از کیفیت
غذا میکنند و از زیاد در مقدار و این کاهیست که شهوت غذا بر مریض
غالب باشد زیرا که بمقداری که دارد موجب تسکین شهوت غذا میکند و چون
تقلیل در کیفیت شده باشد مضرت نمیرساند و اما علاج بدوا از قوانین
ثلثه است اول اختیار کیفیت و ثانی اختیار کمیت و وزن او و ثالث رعایت
ترتیب وقت او و اما اختیار کیفیت دوا بعد از حصول معرفت کیفیت
مرض است تا بمقدار خروج مزاج از اعتدال ایراد ضد توان کرد تا بیرون از
قانون علاج نباشد و معالج را از علم بمقدار خروج مزاج از اعتدال ناگزیر است
تا در سلک اطبا تواند بود و الا در علاج راجل است و حصول این مرتبه در
اطبا و زمان اقل من القلیل است و معرفت این مرتبه و نبض و قاروره
از مشکلات صنعت طبابت است و شیخ رئیس ابو علی سینا با وجود
همه کمال خصوصا درین صناعت فرموده که مرا احوال نبض و قاروره
کما ینبغی معلوم نشده است و در رساله همچنین نوشته است که
الشاهدان العدل النبض والقارورة و طبیب متدرب وقتی اقدام
در علاج مرضی می تواند کرد که شواهد عدل پیش او متفق شده
باشد تا حکم بایراد ضد و منع آن صواب افتد و در حفظ صحت بایراد
مشابه و مشاکل مزاج از اغذیه و ادویه و اشربه قیام نماید تا بر وفق
قانون علاج باشد و اما اختیار کمیت دوا بر دو وجه است اول
تقدیر وزن اوست و ثانی درجه معرفت کیفیت دوا است و اختیار
این هر دو بعد از معرفت طبیعت عضو است و مقدار مرض و اعراض

تابعه او مثل سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت
و سحنه که مراد بآن هیئت بنیه انسان است در فربهی و لاغری
و معالج را عند العلاج از معرفت اینها گزیر نیست زیرا که در سن
شیخوخت معالجه بمسهل ممنوع است و در فصل زمستان و بلده
بارده همچنین و آنکس که او را عادت مسهل نبوده باشد علاج
او بایراد مسهل مخاطره است و کسی که در صناعت او تحلیل مواد
بسیار باشد او را نیز مسهل نباید داد و مثل آهنگر و همچنین کسی
که قوت ندارد او را تکلیف استفراغ بمسهل و فصد و غیر ذلک
مجوز نیست زیرا که موجب هلاک است و در همه این اعراض
و احوال مذکوره استفراغات مذکوره ممنوع است الا عند الفرورة
که الضرورات تبیح المحظورات همچنانکه پیری نحیف البدن را
حصبه شود یا قولنج و درین زمان اگر تاخیر در علاج کنند شخص تلف
میشود پس الجز علاج درین مقام گنجایشی ندارد باید کرد و مثلا در
قولنج عمل که مراد بآن حقنه است تاخیر نباید کرد و اگر حصبه است
و معالج در تشخیص غلط نکرده است بقدر قوت و طاقت
فصد باید کرد و اخراج خون مناسب حال مریض باید نمود
و اما معرفت طبیعت عضو و آن تمام بمعرفت مزاج و خلقت
و وضع و ضعف و قوت آن عضو است زیرا که هرگاه که مزاج
طبیعی عضو معلوم طبیب باشد مزاج مرضی او نیز معلوم خواهد
شد زیرا که مزاج مرضی سوء المزاج است و طبیب متدرب
مقدار خروج مزاج از اعتدال میداند و بر وفق آن قیام

بعالجه می نماید از تبرید و تسخین و تجفیف و ترطیب و چون کیفیت خلقت
عضو بر معالج معلوم باشد بداند که عضو یا رخو سهل النفوذ است و مسامات
واسعه دارد درین مقام استعمال دوای لطیف میکند چه درین حین اکتفا بدوای
لطیف کافی است و یا آنکه عضو صلب است و مسامات ضیقه دارد پس درین
مقام استعمال دوای قوی سریع النفوذ باید کرد و مثال اول عضو شش است
و دوای مناسب و شربت او زوفا و پر سیاوشان است و مثال ثانی کلیه
و مثانه است و دوای مستعمل در علاج او باعتبار مواد غلیظ است مثل
فرنجمشک و امثال آن انچه قوی و سریع النفوذ باشد و هرجاکه طبیب وضع
بدو رعنی که مشارکت و موضع است بداند اگر نظر بجانب مشارکت میکند
اختیار جهت حدث دوا میکند مثلا اگر ماده در جانب محدب کبد باشد
استفراغ کبد ماده بدوای مدر میکند و اگر ماده ورم و سده در جانب مقعر است
استفراغ بدوای مسهل میکند و اگر چنانچه عکس کند طبیب مخطی باشد و یا عالم
بقانون علاج نیست و مریض در محل خطر است اباک اباک و ثانی که معرفت
موضع عضو است انتفاع باو بر وجوه ثلثه است و یکی ازین وجوه قرب
و بعد عضو است از تاثیر دوا زیرا که در عضو قریب معالجه بدوای معتدل
کافی است و در عضو بعید که اثر دوا بان محل که مراد معالجه آنست چون
واصل شود کسر کیفیت موثره او در طریق میشود و دوای ضعیف یا
معتدل درین صورت خالی از کیفیت موثره می ماند پس معالجه بدوای
قوی باید کرد و ثانی معرفت انکه خلط بعضی ادویه با بعضی در بعضی معالجات
امراض میکنند مثل خلط زعفران در قرص کافور بملاحظه سرعت وصول
کیفیت کافور بقلب و نگاه داشت حرارت غریزی زیرا که زعفران حار

کافور

سریع النفوذ است و مفرح قلب و مشابه روح حیوانی در کیفیت و کافور بارد قوی
البرودت و بطی النفوذ است و هرگاه بر قلب حرارت مستولی شود موجب ارتعاش
و اضطراب قلب میگردد پس طبیب در معالجه محتاج بایراد مبرد است و ضد آن
بارد است و بارد در نفوذ و وصول بمحل مضرت محتاج بدوای حار سریع النفوذ
مفرح موافق مزاج ان عضو شریف است پس ناچار زعفران که باین صفت
موصوف است قدری بآن باید آمیخت تا تبرید مقصود حاصل شود و چون
زعفران حار است مقرر که او نیز بمقتضای کیفیت خود تسخین خواهد کرد این
سوال جواب اینست که مراد تبرید فقط نبود بلکه مراد تبرید بود و نگاه داشت
حرارت غریزی نیز که بود و کیفیت بارده بافراط روح حیوانی و حرارت
غریزی هرگاه من المؤذی منعزل نشود که موجب هلاک است و طبیعت باذن
خالق سبحانه تعالی دفع مضرت حرارت متصور از زعفران میکند و مثل مدرات
رخو قویه در وقتی که احتیاج بآنها باشد مثل ریزان شدن سنگ مثانه
و ریگ آن از مجاری بود در کلیه با دویه مدره قویه و ثالث معرفت جهت
ایصال ادویه است باین معنی که در وصول و واجهت قریب بمحل مقصود
علاج کدام است چنانچه اگر علت در امعاء علیا است علاج باشامیدن دوا است
زیرا که وصول دوا بعضو ماوف ازین جهت اقرب است و اگر در امعاء سفلی
باشد علاج بحقنه است زیرا که وصول دوا باین جهت اقرب است بعضو
ماوف و مراعات موضع انتفاع از وجه دیگر نیز هست و آن نفع اینست که
هرجاکه ماده منصب باشد در عضو یا در طریق انصباب باشد آن زمان عضو بطرق
جذب بمکان دیگر صرف باید کرد تا آن عضو از اذیت خلاص شود و درین
جذب چهار چیز می باید مرعی باشد که از قوانین علاج است یکی مراعات محاذات

جهت و مراعات مشارکت و مراعات محاذاة و مراعات بتعید اما مراعات
جهت همچنانکه جذب ماده از یمین و یسار میکنند و از اعالی باسافل اما مراعات
مشارکت همچنانکه در معالجهٔ افراط طمث حبس آن بطریق جذب بوضع محاجم بود
و سینه و اینجا جذب از شریک بشریکی دیگر است و مراعات محاذات همچنانکه
فصد باسلیق ایمن در علل کبد و باسلیق ایسر در علل طحال و اما مراعات
بتعید که مراد بآن بتعید عضوین مجذوب عنه و مجذوب الیه است تا بواسطه
قرب متضرر نشود و جذب را فایده باشد زیرا که اگر میان عضو مجذوب
عنه و مجذوب الیه قرب بسیار باشد فایده جذب مترتب نمیشود بروی
زیرا که مقصود درین جذب بتعید مادهٔ مرض است از عضو مجذوب عنه
خصوصا که عضو رئیس و شریف باشد و این جذب ماده وقتی است که ماده
منصب نشده باشد و در طریق انصباب باشد اما اگر منصب شده باشد استفراغ
بجذب از همان موضع باید کرد مثل فصد عرق تحت اللسان در علاج
خناق و گاه نقل ماده بطریق جذب بعضو قریب نیز میکنند همچنانکه
فصد صافن و علل رحم و مثل ذلک و در جذب کردن مراعات چند چیز
دیگر از قوانین این فن است و باید که عند التقدیر طبیب حاضران باشد
و آزان غافل و ذاهل نشود یکی آنکه طبیب باید عند الجذب احتیاط
کند که در عضو منقول عنه وجع نباشد چه جذب بعد از تسکین وجع باید
زیرا که اگر وجع باشد و جذب واقع شود موجب اشتداد وجع است و
معارضه در جذب نیز واقع نشود چون وجع نیز جذاب چه جذب درین
حین از مجذوب عنه موجب جذب از اعضاء دیگر است بجانب او لکنما
للوجع پس تعارض در جذب موجب زیادتی الم و وجع است و این قانون

یکی است که مراعات او در هر جذب می باید که منظور و ملحوظ طبیب باشد
و دیگر مراعات این می باید که جذب از عضو رئیس و شریف بعضو خسیس
واقع شود و اگر ریاست و شرف در هر دو باشد فایده ندارد بلکه درین
صورت ضرر و خطر اعظم از عدم جذب است چه آفت متوجه بدو عضو
شریف میشود زیرا که نقل ماده از جانب عضو شریف بجانب خسیس
بسبب اینست که آفت از عضو شریف دور شود که موجب هلاک است
و انتفاع بمعرفت قوت از سه وجه است یکی مراعات مبدائیت عضو و
ریاست او ست و چون طبیب بمبدائیت عارف باشد از استعمال ادویه
کدر و قوای مخالف عضو رئیس باشد نمیکند و استفراغ بر وجهی که منافی
قوت عضو رئیس باشد تجویز نمیکند و اگر اعضاء رئیسه محتاج باستفراغ باشند
استفراغ ایشان دفعة مجوز نیست و ادویه که با ایشان استفراغ عضو رئیس
میکنند ایشان را خالی از مقویات عضو استعمال نباید کرد تا قوانین علاج
عند المعالجة فوت نشود که موجب خطاست و ثانی از وجوه ثلاثه مراعات
فعل مشترک است مر عضو را اگرچه رئیس نیست مثل معده و شش که این
اعضا را باصطلاح این فن شریف می نامند اگرچه حیوة بدن موقوف بر وجود
ایشان نیست اما اصطلاح ایشان اینست و درین مقام نیز معالجه بادویه
قویه نمی باید کرد و ازین جهت اگر شخصی را ضعف معده باشد آب سرد
نمیدهند و ثالث مراعات ذکاء حس عضو است زیرا که در تدابیر اعضا
زکی الحس استعمال ادویه قوی البرد و مخدر که ابطال حس عضو کند نمی باید
کرد زیرا که ذکاء حس در عضو باعتبار روحیست که در آن عضو است
و این نوع تدبیر موجب نفور و هرب روح است از آن عضو و گاه باشد که

اگر قریب دماغ و اعصاب باشد دفعةً منجر بافلیج یا صدر ولقوه میشود پس
مراعات این قوانین در معالجه ضروریست و این معارف موجب انتفاع
تمام بیرامذکوره هست و معرفت مقدار بطریق حدس اصابت طبیب
متجرب را حاصل هست چه بعد از معرفت خروج مزاج از اعتدال در جانب
حرارت یا برودت می بیند ایراد ضد بمقدار خروج میکند زیراکه اگر
محتاج بضد قوی هست دوای قوی اختیار میکند اما ترتیب وقت
و مراعات آن نیز از جملهٔ قوانین معتبره هست و مراعات آن باینست
که بداند که حدوث مرض در کدام زمان از ازمنهٔ اربعه واقع هست
اگر چنانچه حاد هست و یا در ابتدا او هست تلطیف باعتدال و در اغذیه میکند
بقطع اگر مریض قوت دارد اصلا غذا ندهد و اگر مزمن هست یعنی
نهایتش بعید هست درین صورت در ابتدا تلطیف نمیکند بمشابهٔ تلطیف
امراض حاره و در انتها تلطیف میکند و تدبیرات باین طریق را سبب
آنست که مرض حاره ایست که نهایتش قریب باشد که دران نهایت
مریض را نجات و خلاص هست یا هلاک و مرض مزمن چنانکه مذکور
شد آنست که نهایتش بعید باشد که دران نهایت یکی از امرین مذکورین
خواهد بود پس در نهایت قریب تلطیف مناسب است و در نهایت
بعید اولا تلطیف مناسب نیست و مراد بتلطیف در غذا آنست
که تقلیل در اغذیه و اشربه کنند باین معنی که غذائی دهند که در کیفیت
معتدل باشد و در مقدار و حجم نیز قلیل باشد تا بر مریض و طبیعت
عند المقاسات و المصارعات با مرض ثقیل نباشد و طبیعت بواسطه
اشتغال بغذا از مقاسات نماند و چون در مرض حاره در ابتدا مریض را

قوت

قوت هست احتیاج بدادن غذا نیست بآن سبب که مذکور شد و چون مرض
مزمن باشد اگر در ابتدا تلطیف کنند چون نهایتش بعید هست قوت مریض
درین مدت ساقط شود باین ملاحظه ابتداء در غذای او تلطیف نباید کرد
و درین مدة طویله درین قوت بغذا و شربت تقویت باید کرد زیراکه
گاه هست که مریض مزمن را نهایت دو ماه یا بیشتر باشد و درین مدت
اگر در غذا نقصان کنند موجب هلاک گردد اما در انتهاء مرض مزمن
تقلیل و تلطیف ضروریست چه بدن بواسطه امتداد مرض ضعیف
شده است اگر در غذاء تقلیل نکنند بحسب کم و کیف ثقل مریض حاصل
میشود و نیز سبب اجتماع فضلاتی که موجب مرض هست میشود و هرگاه
که بدن ضعیف گشت و قوت نیز کم شد هر اینه معده که خدمت او هضم
غذا و رسانیدن کیلوس هست بجگر در و نیز ضعف غالب میشود و
نگاهداشت و مراعات حال او بهر حال از جملهٔ ضروریاتست و باید
دانست که در رعایت قانون علاج دانستن چند چیز لابدی هست
یکی آنکه از امراض کثیر المادة ثوران و هیجان کند انتظار نضج نباید
کشید زیراکه اگر امراض حاره باشد فرصت وفا نمیکند مثل قولنج که گاه
باشد که نهایتش دور و نزدیک هست و کم هست که بهفته کشد و درین مدت
اگر تاخیر در علاج شود خوف هلاک هست و بسیار هست که علاج فایده نمیدهد
بجنانکه در قسمی از قولنج که مسمی هست بایلاوس و آن عبارت از تاب افتادن
در روده هست و ناگذشتن اثقال بجانب اسفل و معقد و آنچه بجانب
معده هست بقی دفع میشود و آنچه بجانب اسفل هست باسهال و بسیار هست
که براز نیز بقی دفع میشود و این بدترین انواع قولنج هست پس در چنین

احوال الجز از علاج جای کبر باشد باید کرد و انتظار نباید کشید و اگر چنانچه مرض
خادست یا مزمن است البته در استفراغ از خلط موجب مرض انتظار نضج
باید کشید زیرا که درین مقام بی حصول نضج استفراغ مجوز نیست و همچنین
اگر مرض او خطر است و قوت فوت میشود و مرض با حصول نضج
امان نمیدهد پس واجب درین مقام تعجیل در معالجه است قبل از
حصول نضج اگر مرض فی الحقیقه متداعی علاج قوی باشد و اگر مرض
قوی نیست و خطر ندارد در علاج بتدریج باید از اضعف باقوی
آمدن چنانچه سابقا بتقریب مذکور شد و طبیب متدرب باید که بواسطه
تاخیر اثر دوا عدول از صواب ننماید و اقامت بر غلط نکند زیرا که
از تاخیر ضرر مبین نمیشود و اقامت در معالجه بر دوا واحد نیز نکند بلکه
بر علاج واحد نکند مثل آنکه کسی را در مرض صفراوی احتیاج در
اخراج صفرا بسقمونیاست لازم نیست که البته اخراج بسقمونیا کنند
زیرا که اخراج صفرا منحصر در سقمونیا نیست که بهلیله زرد باش بلکه
اخراج خلط بدوای ضد کیفیت آن خلط اگر واقع شود بهتر باشد
زیرا که صفرا حار است و هلیله بارد و مخرج خلط صفر است بخلاف
سقمونیا که حار یابس است و صفرا نیز حار یابس است پس علاج
با ایراد ضد ظاهرا نباشد و در علاج نیز لازم نیست که مرتکب یکنوع
علاج باید شد که آن اسهال است یا قی یا احتقان مگر آنکه علاج بسبب
خصوصیه مرض منحصر در علاج واحد باشد و ضرر در آنکه همیشه ملازم
دوای واحد باشد و استعمال یک دوا کند آنست که بدن از مالوف
منفعل نمیشود زیرا که بتکرار و ایراد دوای واحد مالوف شده مثل

اغذیه و اشربه معتاده و چون بدن منفعل نشود علاج نباشد الا بتبدیل
و هر چگاه که در مرض اشکال پیدا شود باین طریق که با مرض سابق
امراض متعدده جمع شوند که هر یک متداعی علاج باشد منافی و مخالف
آن دیگر و یا امراض امتدادی یابد و مزمن شود که هیچ علاجی صلاح
و فلاح نیابد درین صورت دست از علاج بر سبیل تمنای نجات از
مرض باید در زشت و مرض را با طبیعت باید گذاشت و از اغذیه و اشربه
آنچه ضررش کمتر باشد و مریض بآن مایل باشد ایراد باید کرد زیرا که
بسیار است اعانت بقهر و غلبه بر مرض کرده مرض را مستاصل میسازد
و از جمله قوانین مرعیه در علاج آنست که هرگاه مرضی از امراض
باشد و وجع بان مرض جمع شود و در آن مرض محتاج بفصد یا حجامت
باشد اول تسکین وجع حتی الامکان باید کرد و اگر در اوجاع بواسطه
تسکین وجع احتیاج بمخدری باشد باید که تجاوز از پوست خشخاش
ننماید مگر آنکه ضرورت قوی باشد مثل وجع شدید در قولنج که مهلک
است درین صورت احتیاج بافیون میشود اگرچه درین مقام
علاج کردن بمخدر منافی قانون علاج است ظاهرا زیرا که قولنج
عبارت از احتباس اثقال است در امعا و مخدر موجب تغلیظ
ماده مرض و ممد انسداد و چون وجع شدید بالفعل موجب هلاک
است پس بتسکین وجع که از ضروریاتست بمخدر باید کرد و دفع شده
احتباس بحقنه باید کرد پس درین صورت اختیار افیون که مخدری
قویست باید کرد و از وصایای اطبا یکی اینست که اگر ادویه غیر مخدره
در علاج کافی باشد استعمال او در اعضاء ظاهره کنند بهتر باشد از آنکه

در اعضاء باطنه کند و در اعضاء ظاهره اکر غیر رئیسه باشد و شریعه
نافع شود بهتر باشد زیرا که تخدیر اعضاء رئیسه موجب تقرب روح است
از ان عضو و بلادت در ذکاء حس آن عضو زیرا که ذکاء حس عضو
و دیر پایندگی آن بواسطه روحیست که در وست و اگر اثر تخدیر در وی
افتد موجب هلاک است و امراضی که در ظاهر اعضاست و مراد بظاهر
اعضا آنست که ماخوذ از محسوسات باشد مثل رنک بشره و محل لمس
و آن امراض دلالت بر امراض باطنه میکند و مستدل از امراض ظاهره
بر امراض باطنه را واجبست که عارف بتشریح اعضا و مشارکات
ایشان باشد و منافع و مضار اینها داند و بعد از ان اعتماد بر قوانین
سته کند و اول آن قوانین معرفت مضار افعال است و ثانی ان
معرفت انچه از بدن مستفرغ میشود و ثالث معرفت وجع و رابع
معرفت ورم و خامس معرفت وضع عضو و سادس معرفت اعراض
ظاهره مناسبه و اما قسم اول که مشار الیها بمضار افعال است و آن برین
وجه است که اگر فعل عضوی از اعضا که صادر از قوتی است و آن
فعل جاری بر مجرای طبیعی نیست ناقص یا باطل کردد و این دال است
بر آفت قوت آن عضو مثل بطش که آن فعل صادر از دست است
که از اعضاء آلیه است و آله بطش و هرگاه که از دست این فعل
بنقصان صادر شود و یا باطل شود جزم باید کرد که آفت در مبداء ش
که قوتست واقع شده و آفت قوت تابع مرضی است که در ان عضو است
و آفت چنانچه سابقا مذکور شد سه قسم است تغیر و نقصان و بطلان
و امثله آن نیز مبین کشت پس اطناب در ان موجب املال

اول سه

واتعاب است و اما قسم ثانی از قوانین سته که ان استدلال از لون
ما یستفرغ من البدن است و دلالت او بر دو وجه است زیرا که
او بر عدم استفراغ ماده و خلطیست که از پشان و عادت او
استفراغ است و صلاح در استفراغ آنست مثل احتباس بول که
عادت و صلاح در جریان اوست و اگر محتبس شد موجب هلاک است
و یا باستفراغ ماده و خلطی است که شان و عادت او عدم استفراغ است
و صلاح در عدم آنست و این بر دو قسم است زیرا که این استفراغ که ممنوع
در وی است و صلاح در وقوع او نیست یا بواسطه احیت که استفراغ
از جوهر عضو میشود و این نیز بر دو وجه است همچنانکه در مرض سل
بواسطه انکه تعفن قرحه شش بآن انجامیده که حلق قصبه شش نفث
مدفوع میشود و این از نفس عضو است و ثانی مقدار مثل قشر ظاهر
از سطح امعا همچنانچه در سحج چه اگر قشر غلیظ است دلالت بر قرحه امعاء
سفلی میکند و اگر رقیق باشد دال است بر قرحه امعا علیا و ثالث
رسوب است که محل معرفت ما یخرج بالبول از بدن اوست و این در
قاروره معلوم میشود و رسوب آنچه در ته قاروره یا وسط یا فوق
مایعات ظاهر شود و این را اطبا اطلاق بر اجزای بول میکنند و این در
بحث قاروره کما ینبغی مبین است اگر احمر باشد دلالت بران میکند
که از عضو لحمی باشد مثل کرده و اگر سفید باشد دال است برین که از
عضو عصبی است مثل مثانه و یا انکه دلالت میکند بر بلغ جوهر اعضا باعتبار
آنکه خروجش غیر طبیعی است مثل خروج خون باعتبار انکه دلالت میکند بر
خروج غیر طبیعی المقدار باین معنی که مقدارش اکثر از حال صحی و طبیعی است

ویا اقل از انست ویا دلالتش بر مرض باعتبار کیفیت است مثل خروج
دم فاسد ویا دلالتش باعتبار آنکه طبیعی الجوهر است مثل حصاة و
سنک ریزه حاصل در مثانه وکلیه ویا دلالتش از جهت خروج از
مجرای غیر طبیعی است مثل خروج براز از طریق دهن در علت
ایلاوس که نوعی از قولنج است و مهلک وآن عبارت از تاب
وپیچ افتادن در روده است پس این پنج وجه است واما قسم
ثالث از قوانین سته دلالت او بر دو وجه است یکی موضع عضو
وثانی نوع عضو بران وجه که دانسته شد نزد غذا واسباب
وجع که بر پانزده قسم است واما قسم رابع و دلالت او بر سه وجه است
یکی جوهر عضو مثل دلالت ورم فلغمونی برخون وثانی موضع
مثل انکه اکر ورم بر جانب راست است دلالت بر ناحیهٔ کبد
میکند واکر ورم بر جانب چپ است دلالت بر ناحیهٔ طحال میکند
وثالث مشکل عضو است همچنانکه اکر ورم کبد هلالی الشکل است
دلالت بر نفس کبد میکند واکر طویل الشکل است دلالت بران
میکند که ورم در عضله ایست که فوق کبد است واما قسم خامس
از قوانین سته دلالت او از جهت موضع ومشارکت است
همچنانکه استدلال بر آفت در وجع بسبب حدوث سدهٔ حاکم
در مخرج عصبه از فقرات علق نمیشود واین در تشریح مبین
است اما قسم سادس استدلال بسن وعادت وفصل وغیر آنست

مقاله ۲ در بیان امراض شرکیه امراض مختصه مراد بامراض
شرکیه انست که حدوث وحصول او بشرکت عضو دیکر است ومراد

بامراض

بامراض مختصه آنست که در حدوث مرض موقوف بعضو دیکر نیست
مثل درد چشم وضابطه معرفت او چنان است که طبیب بفکر صایب
وتامل ثاقب بوقت اجتماع دو مرض مثلاً یا انکه کدام ازین
دو اولاً حادث شده تا انکه اول است آنرا اصلی دانسته بمعالجهٔ
آن اقدام نماید وباید اند که کدام باقی است بعد از زوال آن
دیکر تا در علاج از قانون عدول نکرده باشد زیرا اکر اصل آنست
که اولا حادث شده باشد وعارض آنکه تابع باشد مراولی را و
مراد بتابعیت آنست که در حدوث وزیادة ونقصان تابع
باشد چنانچه بتقریب سابقا مذکور شد وکاه طبیب غلط میکند و
انکه اصل است آنرا عارض پنداشته وعارض را اصل ودر علاج
خطا کرده مثل آنکه شخص را مرض اصالةً احتباس اثقال در
امعا بوده وبدین سبب وجع شدید مترتب برین احتباس حاصل شده
وطبیب بنابر وجع مبالغه در تغلیظ وتخدیر بغلاظ ومخدر نموده و سبب
زیادتی شده واحتباس شده آری این علاج نیز بیرون از
قانون نیست که بوقت وجع شدید در مثل مرض قولنج تخدیر کنند
اما بقدری ملایم ومتعاقب نیز حقنه که موجب انحدار اثقال بجانب
سفل باشد باید کرد تا تمام بر وفق قانون طبی باشد وطبیب را
درین صورت هیچ مواخذه نیست واما اکر کیف ما اتفق اولا
علاج عرض کند ومرض را در علاج تاخیر کند مواخذه است وطبیب
در چنین مواضع که مواخذ ومنسوب بخطا میشود سبب ظاهر است
زیرا اکر تغلیظ وتخدیر موجب انسداد اثقال است وشدة انسداد

موجب شدة وجع واین موجب هلاک وگاه نیز بر طبیب فرق میان
مرض شرکی واصلی مخفی است وشرکی را اصلی دانست ودر علاج
ابتدا بشرکی کرد واز مواقع غلط اطبا وخطای اینها است پس در جمیع
امراض طبیب متدرب باید که تاویل وحدس صایب وفکر ثاقب
خود را پیش نهاده در تدبیر نماند تا منخرط در سلک جهال الاطبا نباشد
پس طریق تحرز ازین اغلاط وخطیات آنست که می باید که طبیب عارف
بمشارکات اعضا وآفت خاصه بعضو باشد وانچه محسوس است وآنچه
محسوس نیست وجهد کند در مسالت از مریض احوال مرض عضوی را که
گمان برده که مرض اصلی است وبسیار است که مریض آنرا غافلست
وباید دانست که از اعضا بعضی اعضا چنین است که اکثر امراض او
تابع اعضاء دیگر است مثل سر ودماغ که اکثر آفات وامراض بمشارکت
معده است اما عکس این قلیل است یعنی آنکه اگر آفت معده از دماغ
باشد وشق اول که اکثر آفات دماغ بمشارکت معده است باین
طریق است که چون میان معده ودماغ مسامت است ودماغ فوق
ومعده تحت اوست همیشه دماغ از معده متضرر میشود بواسطه تصاعد
وترافی بخارات از معده بدماغ واینها موجب صداع ودوار وسدر
وطنین ودوی وغیر ذلک از امراض ردیه دماغ میشود واما تضرر
معده از دماغ باعتبار نزول مواد وفضلات بلغمی است واین بر سبیل
دوام نیز نیست بخلاف تصاعد بخارات بدماغ که این دایمی است
پس عکس قلیل باشد مقاله سیم در بیان استدلالات در ظاهر
شخص انسانی واین منحصر است در اقسام عشره واول آن

دلائل

دلائل ملمس است که دریافتن کیفیت است بحس لمسی باین طریق که اگر جلد
ملموس مساوی کیفیت جلد لامس معتدل المزاج باشد که در حرارت
وبرودت معتدل است مخالف این ودر هر کیفیت که باشد مخالف معتدل
المزاج است وغیر معتدل است زیراکه لامس معتدل المزاج بعد از وضع
ید بر جلد ملموس یا احرّ ادراک میکند از جلد خود یا ابرد ادراک میکند
یا ایبس یا ارطب یا الین یا اصلب انچه تعلق بحس لمسی دارد از کیفیات
وچون بعضی کیفیات منفعله بحس لمسی مدرک نمیشود مثل رطوبت
ویبوست وانچنین مواقع بلوازم آن می باشد وچون صلابت را
یبوست لازم است ولین را رطوبت هر آینه چون لامس در حین
لمس لین در جلد ادراک کند حکم برطوبت جلد ملموس خواهد کرد
واگر صلابت ادراک کند حکم به یبوست آن کند وثانی آن قسم
دلیل ماخوذ از شحم ولحم است زیراکه کثرت لحم دلالت بر حرارت
ورطوبت میکند وآن عضو متصف بتکاثف است که آن عبارتست
از بهم نشستن اجزای عضو وبسیاری شحم وفربهی دلالت بر برودت
ورطوبت میکند وآن عضو متصف است بسستی والتیاع مسام و
قلت لحم وشحم دلالت بر یبوست میکند وقلت فربهی وشحم دلالت
بر حرارت میکند وقلت لحم یا کثرت شحم دلالت بر افراط رطوبت میکند
وانحف واحف ابدان که مراد بآن لاغری وخشکی بدنست و
ابدان بارده یابسه اند وبعد ازان ابدان حاره یابسه اند وبعد ازان
یابس فقط وبعد ازان حار فقط ودرین مقام سوال وارد است
که بدن مرکب چون تواند که متصف بمزاج مفرد شود خواه کیفیت فاعله

باشد وخواه کیفیت منفعله وثالث ان دلائلی است ماخوذ از شعر
این بر وجوه خمسه است ویکی ازین وجوه سرعت روئیدن اوست
واین سرعت دلالت بر یبوست مزاج صاحبش میکند واگر سرعت
بکمال باشد دلالت بر حرارت ویبوست میکند وبطوء روئیدن
او دلالت بر رطوبت میکند اگر چنانچه علت دران عدم مادهٔ موی
نباشد همچنانکه در عورات که علت عدم ماده موی است در روی
زیرا که این حکم در کسی جاری است که در وماده شعر باشد وثانی کثرت
شعر است وآن دلالت بر حرارت میکند وقلت او دلالت بر رطوبت
میکند اگر چنانچه قلت ماده شعر نباشد وثالث غلظ شعر است و
در وی دو اعتبار است یکی آنکه می تواند که شعر در شخصی قلیل باشد
اما آنچه روئیده است قوی وغلیظ باشد یا بسیار باشد وانبوه اما
ضعیف وباریک باشد پس مقصود متعین نشود وظاهر مراد آنست
که بسیار باشد وهر یک بقوت وغلیظ تا افادهٔ مقصود کند والله اعلم
زیرا که انبوهی با قوت دلالت بر حرارت میکند چه انبوهی دلیل
وفور مادهٔ شعر است ودقت شعر دلالت بر ضد آنچه غلظت دلالت
بران میکند یعنی دلالت بر برودت وقلت دخانیت میکند و
رابع جعودت شعر است یعنی پیچیده وبرهم نشسته واین دلالت
بر حرارت ویبوست میکند وسبب جعودت در شعر شدت احراق
است وگاه دلالت بر التوا یعنی پیچیدگی وکجی منبت شعر میکند
پس این دلالت در استدلال بر حرارت ویبوست مفید نباشد
زیرا که جعودت بسبب التوای مخرج ومنبت نیز حاصل میشود

ویبوطت که ضد جعودت است دلالت بر ضد آنچه جعودت دلالت دارد میکند
خامس لون شعر است اول سواد او دلالت بر حرارت میکند زیرا که حصول
سواد وزشتی از تاثیر حرارت است که با حراق این لون حاصل شده مثل فحم
ودیگر لون صهوبت است که از اقسام حمره است که مایل بکبودی است
ودر حمرت مشرع نیست واو را در شعر بر برودت دال داشته اند وشقرت
وحمرت را در شعر دال بر قرب اعتدال داشته اند وبیاض شعر دال بر
برودت ورطوبت است همچنانچه در سن شیخوخت یا دلالت بر یبوست
میکند واین بیاض عقب امراض مجففه عارض میشود وبحسب بلدان
نیز احوال ومزاج شعر متفاوت ومختلف میشود واین نیز حس طبیب
در استدلال بر دمی باید که مرعی باشد زیرا که در موی زنجی که صنفی از نوع
انسانی است شقرت وحمرت متوقع نیست بلکه می توان گفت که اصلا
نیست تا استدلال بر اعتدال مزاج او درست باشد زیرا که الوان
دیگر در موی زنجی غیر از سواد وجعودت متحقق نیست تا از هر رنگی
استدلال بمزاجی درست باشد وباید دانست که بسیاری موی در سن صبی
منذر باستحالهٔ مزاج اوست بسودا در سن شیخوخت وبسیاری موی
در شیخ دلیل است بر سوداویت مزاج او وقسم رابع استدلال از لون
بدن است وبیاض بدن دلالت بر عدم دم وقلت آن میکند وگاهی
که غلبه مزاج باشد دلالت بر برد مزاج نیز میکند وحمره بحسب شدة وضعف
دلالت بر کثرة وقلت آن میکند وصفرت وشقرت بدن دلالت بر
افراط حرارت میکند واما صفرت اول است بر خون یا بر خون صفراوی
گاهی صفرت دلالت بر عدم خون نیز میکند اگر چنانچه صفرا در بدن صاحبش غالب شد

بر صفراویت وشقرت اول است

چنانچه در اصحاب نقاهت می باشد چه بواسطهٔ امتداد مرض خون در بدن کم
مانده است بدین سبب لون بدن زرد مینماید و این نه بسبب آنست که
صفرا برو غالب شده باشد زیرا که بنقصان خون نقصان صفرا نیز میشود
چه در عروق مخلوط با یکدیگر اند و کمودت و کبودی بدن دال است
بر شدت برد زیرا که بواسطهٔ غلبهٔ برد جمود در دم میشود و این جمود موجب
حصول این لون است در بشره و اعضا و موجب تقلیل دم نیز هست
و لون بادنجانی دال بر برودت و یبوست زیرا که این لون دال است بر سودا
صرف لیس خالص البرد باشد و دیگر از جملهٔ الوان لون جصی است که گچ و این لون
دلالت بر برد و بسیاری بلغم میکند و دیگر لون رصاصی است و او دلالت
بر برودت و رطوبت میکند و فی الجمله سودا نیز و بالجمله هر لون اگر خالص است
دلالت بر خلط مناسب آن لون میکند و صرافت آن خلط و اگر خالص نباشد دلالت
بر مخالطه و امتزاج اخلاط میکند بحسب کمال و نقصان در امتزاج و معرفت
این وابسته بحدس صائب طبیب مجرب است عند الاستدلال مثلا لون است
که در او از سفیدی و زردی محسوس است و هر یک را دلالتی بر وجود خلطی از
اخلاط هست پس بحسب غلبهٔ هر کدام طبیب حکم بران خلط میکند و احوال لون
متغیر بسبب معده و کبد و طحال میشود زیرا که اگر افعال معدی و کبدی و طحالی
بر مجرای طبیعی و صحت جاری است در لون تغیری نیست و اگر چنانچه آفتی در این
متوجه اعضاء مذکوره شد که ایشان طباع اند و آلهٔ وصول دم صالح که در عروق
وارد شده اند و در بدن و وصول خادم ایشان اند و مجرای زهره که آلت وصول
قدری از وست بعد از استیفاء حرمت معده است از غذا و منبه شهوت
غذا است که مجرای آن مابین الطحال و فم معده است و محل ادراک آن فم

معده است که عضو عصبانیست و بسبب آفات در دهمگی تغیر و فساد در لون پیدا میشود
زیرا که اگر در معده ضعف حادث شود هضم غذا در و کما ینبغی حاصل نمیکرد و پس کیلوس
نیک حاصل نشود و کیموس که ماساریقا بطریق مص و جذب بجانب کبد میفرستد
ردی باشد و خون کبد را ضعف طاری شود و فعل او که طبخ صفاده و نقاده در
کیلوس است و تحصیل کیموس صالح که قوت ممیزه کبدی تمیز مایه از دم میکند حاصل
نشود و همچنین کیموس اگر بعروق واصل شده باعضا رود و هر اینه موجب
عوارض و امراض گردد و از آن لون متغیر شود و بر طبیب صایب التدبیر
مقدمات دلیل این مدعا روشن است که همچنین استدلال از لون چشم بر احوال
دماغ و از لون زبان بر احوال مزاج عروق بغایت قوی است و خامس از ادله
استدلال بان میکنند هیئت اعضا است و هر چه از اعضا قوی و کامل است تابع
حرارتست و هر چه ناقص است تابع برودت مثلا طول قامت و وسعت صدر
و امثال اینها از تاثیر حرارت و فعل قوت نامیه ناشی شده است پس شخص متصف
باین اعراض حار المزاج است و بخلاف ضد این اوصاف که دلالت بر برودت
میکند زیرا که ضد این از تاثیر برودت است و متصف باین اعراض بارد
المزاج است و سادس دلایل ماخوذ از سرعت و بطوء انفعال است و سرعت
در شخص و انفعال عضو از هر کیفیت که باشد دلیل غلبهٔ آن کیفیت است در آن
شخص یا در آن عضو و اینجا سوالی و اشکالی متوجه میشود زیرا که این مسئله
با مسئلهٔ مقرره اهل این صناعت که میگویند شی از ضد خود منفعل میشود
و از شبه و مثل منفعل نمیشود معارض است زیرا که هرگاه انفعال از حرارت
دلیل غلبهٔ حرارت باشد لازم آید که شی از شبه خود منفعل شده باشد و
درین مقام جواب اینست که اگر مقرر داشته اند که شی از شبه و مثل خود منفعل

نمیشود و وقتی است که آن شی در کم و کیف باشبه و مثل خود برابر باشد اما
هرگاه که باین مشابه نباشد هر اینه از شبه و مثل منفعل خواهد شد مثل آنکه
دو مقدار آب بارد بالفعل و حار بالفعل که در وزن برابر باشد هیچکدام بحسب
کیفیت در اجتماع از یکدیگر منفعل نمیشوند و آب را کیفیت زایده در برودت
حاصل نشده است اما اگر آب نیم گرم را باین گرم مزج کنند که هر دو در مقدار
برابر باشند و در کیفیت مساوی نباشد ظاهر است که شدت گرم منکسر میشود
آب نیم گرم نیز در کیفیت حرارت زیادت میگردد و انفعال روشن است پس
سخونت عضو بسرعت دلیل حرارت مزاج باشد و خلاف این دلیل برودت
مزاج است و سابع دلایل ماخوذه از افعال مستمره است زیراکه استمرار و دوام
فعل عضوی از اعضاء دلیل اعتدال مزاج آن عضو است و تغیر آن در
جانب شدت و سرعت دلیل حرارت است و تغیر او در جانب بطو دلیل
برودت آن عضو است و این در صورت جریان بر افعال طبیعت زیراکه
سرعت حرکت عضو مرتعش دلالت بر حرارت نمیکند بلکه بر خلاف آن
دلالت میکند و ثامن استدلال از مایبرغ من البدن است مثل براز و بول
زیراکه هر کدام از اینها را که از الخ صبغ غالب است دلالت برحسب شدت و ضعف
بر کیفیتی از کیفیات میکند زیراکه شدت رایحه و صفرت در بول و براز
دلالت بر حرارت میکند و عدم حمرت و صفرت و وجود بیاض دلالت
بر برودت میکند و تاسع دلایل ماخوذه از اعراض نفسانیست و از اعراض
نفسانی هرچه بشدة و زیادتی است دلالت بر حرارت میکند و هرچه
بانقصان و فرو رفتگی است دلالت برخلاف آن میکند مثل تهور
که بشدة است و جبن که فرو رفته و در کمال سستی است و ثبات

این کیفیات

این کیفیات دلالت بر یبوست میکند و سرعت زوال اینها دلالت بر رطوبت
میکند و عاشر استدلال از خواب و احتلام است و او را نیز در استدلال
بر احوال بدن مدخل است زیراکه دیدن آب بسیار و یخ در خواب علامت
غلبهٔ بلغم است بر بدن و این دلالت بر برودت و رطوبت مزاج میکند و
دیدن الوان مثل زرد و سرخ هر یک دلالت بر غلبهٔ خلطی میکند که آن
صفرا و بلغم است و این دلالت بر حرارت مزاج میکند و در جانب سرخی
دلالت بر رطوبت نیز میکند و در جانب زردی دلالت بر یبوست نیز میکند
و این استدلالات مذکور علامات امزجهٔ اصلیه بود اما علامات امزجهٔ عرضیه
که خارج از اعتدال است و جاری بر مجرای صحت و طبیعت نیست اشتعال
بدن و متاذی شدن او بسرعت از الخ موجب حرارتست و عطش
و تلخی دهن و ضعف نبض و سرعت آن و انتفاع و تشفی یافتن از
مبردات و متضرر شدن از حرارت و از ماکل و مشرب حاره ضرر بلیغ
یافتن است خصوصا در فصل تابستان که اینها دلالت بر حرارت مزاج
میکند و برودت ملمس و تهیج اطراف مثل روی و دست و پای و متاذی
شدن از مبردات و انتفاع یافتن بمسخنات و قلت رنگ در بول مثل
زردی و سرخی و سفید شدن آن و میل نبض ببطوء که اینها دلالت بر برودت
مزاج میکند و ترهل که سستی اعضاست و کاهلی و بسیاری لعاب دهن و
مخاطه که آن آب بینی است و اطلاق طبیعت و بدی هضم و از رطوبات متاذی
شدن و از یبسات نفع یافتن و بسیار خواب رفتن اینها هم دلیل رطوبت
مزاج است و قشف که بهم نشستن اجزاء او و یبوست است و نحافت و نحافت
بدن که مراد لاغری است و از مجففات متضرر شدن و از مرطبات نفع

بیان علامات امزجهٔ عرضیه

یافتن دلیل یبوست مزاج است واما علامات مزاج معتدل وآن در حد وسط از مذکورات است

مقاله ۳ در بیان کیفیات امتلاء

وامتلا بر دو وجه است امتلائی بحسب اوعیه که عبارت از محل سکون وظروف اخلاط وارواح است مثل عروق وشریانات وامتلائی بحسب قوة ومراد از امتلای بحسب اوعیه آنستکه اگرچه در اخلاط کیفیت ردیه وتعفن حاصل نشده است اما در کمیت ومقدار وحجم زیاده شده است اگرچه کمیت مقدار مستلزم زیادتی کیفیت نیز هست زیراکه کیفیت قایم بمقدار می باشد وبمقدار زیادتی در کمیت ازدیاد در کیفیت میشود وکمیت مستلزم امتلای مکان است بر وجهی که صاحب این امتلا در خطر است بواسطه تدبیری که منذر باوصداع وشکافتن بعضی عروق است وانصباب ماده بر مخانیق که موجب مرض حار که خناق است واز امراض مهلکه است وهمچنین موجب حدوث صرع است وسکته وغیر ذلک از امراضی که سبب او انصباب مواد است وبوقت حدوث علاج بر وجه کلی مبادرت بفصد است واخراج خون موجب مرض وثانی امتلای بحسب قوت است وآن عبارت است از ردائت کیفیت خلط وزیادة شدن ردائت نه آنکه ازدیاد در مقدار وکمیت خلط شده باشد بلکه موجب آنست که کیفیت ماده بقهر بر قوت غلبه کرده مانع از مطاوعت نضج وهضم شود وصاحبش بر خطر است از تعفن منذر بامراضی که عفنی است وعلامت امتلا فی الجمله ثقل اعضاست وکسل از حرکات وسرخی لون وانتفاخ اوداج وبرآمدن عروق وتمدد جلد وامتلای نبض وسرخی رنگ بول وغلظ آن وقلت شهوت طعام وکلال بصر ازدو

وخوابهای پریشان زیراکه اگر در خواب بیند که چیزی گران بر داشته است واورا ثقیل ساخته یا از بهر رفتن نمی تواند خاست یا بدشواری راه میرود دلیل امتلاست بحسب اوعیه وعلامات امتلای بحسب قوت علامات امتلای مطلق است بحسب ثقل وکسل وقلت شهوت مگر آنکه امتلای بحسب قوت ساذج باشد زیراکه مقدار ماده چه درین صورت عروق ممتلی از کیفیت است وعروق شدید الانتفاخ وجلد شدید التمدد نیست ونبض نیز شدید الامتلا نیست ودر بول غلظ وصبغ نیست وبشره واعضا ملون بلون که دلالت بر کیفیت حرارت کند نیز نیست وهیجان وتکسر واعیا اگر بعد از حرکت موجود است اینها دلیل امتلای بحسب قوت است وساذج درین صورت مشارکت نیست اما امتلا دموی آنچه دال است بر وی ثقل بدن است وسر وتمطی وتثاوب وخواب وکدورت حواس وبلادت در افکار واعیای از ارتکاب تعب وحلاوت دهن که معهود نبوده باشد وحمره بشره خصوصا در زبان وبسیاری حدوث دمامیل وشور در اعضا وسیلان دم از مواضع رخوه که سهل الانصداع باشد مثل حصول رعاف باندک سببی وتحریکی وجریان دم از مقعد ومبیج ولذا اینها که آنرا لثه می نامند این مذکورات است ومزاج وتدبیر متقدم وبلد وسن وعادت وبعد عهد بفصد ودیدن اشیای حمر ودیدن سیلان وجریان خون بخواب اینها نیز دال است بر بسیاری خون واما علامات بلغم بیاض قاروره وزیادتی سفیدی لون بر حال صحت وطبیعت وترهل وسستی عضو وسخافت آنست ولین ملمس وبرودت وکثرت آب دهن ولزوجت آن وقلت عطش مگر آنکه بلغم مالح باشد که بلغم را در طبیعت ومزاج

حکم صفرا دارد و اروغ ترش و بسیاری خواب و کسل و استرخا و سستی اعضا
و بلادت حواس و لین نبض بجانب بطوء و تدبیر متقدم از ماکول و
مشروب که مولد بلغم باشد یا مستحیل بآن شود و بالجمله مناسب بحدوث
بلغم باشد دلیل و علامت اوست و اما علامات صفرا زردی بشره و چشم
و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی آن و جفاف منخرین و لذت یافتن
از نسیم بارد و شدت عطش و سرعت نبض و ضعف شهوت غذا و حدوث
غثیان و قی صفراوی و اسهال تیز لداغ سوزاننده کانه که بسر سوزن
می خلند و حدوث قشعریره که مراد بآن فسرده و فراشاست بزبان اهل
سمرقندی و خراسان و این عبارتست از یافتن سرمای اندک وقع بر
مسالب و سایر اسباب استحاله و تولد صفرا دلیل و علامت اوست و اما
علامات سودای محل که مراد بآن خشکی و لاغری بدن است و کمودت
بشره و جلد و سواد و غلظت خون که عند الخروج بفصد معلوم و محسوس
است و زیادتی فکر و ظنون فاسده و گزیدن و لدغ فم معده زیرا که
بوقت غلبه سودا از مجرایی که ما بین طحال و فم معده است بیشتر از مقدار
طبیعی سودا بر فم معده میریزد و چون طعم او حامض است لدغ فم معده میکند
و موجب حدوث شهوت غذا نیز همین لدغ است اما بر وجه طبیعی معتاد
نیست و اینچنین شخص را همیشه شهوت کاذب بر و غالب است و بول
او مایل بکمودت می باشد و سودا و احیانا احمر نیز و حدوث بهق
اسود بر ظاهر جلد و مولدات و مستحیلات سودا از اغذیه و اشربه
دلیل و علامت اوست **مقاله ۲۵ در بیان علامات سده** و علامات
سده دلایل امتلاست زیرا که حدوث و حصول سده بواسطه انسداد

خلط

خلط در مجاری است و نا یافتن مدد مفتح از هوا و دوا و غیر آن و سبب
حدوث او امتلاست و نقصان در تحلیل و ورود بدن بیش از
متحلل و علامت او ثقل عضو است که در و سده حاصل شده است
چنانچه ثقل حادث در حین سده ماساریقا و تمیز سده از ورم بآن
است که در سده وجع نیست بخلاف ورم که از وجع دیگر خالی نیست
و فرق دیگر بحمی و عدم حمی نیز هست زیرا که در سده ثقل و عدم حمی
است و اما در ورم گاه بوقت شدة وجع حمی هست خصوصا
که ورم عارض عضو رئیس باشد و یا مقارن عضو رئیس باشد اگر ورم
صفراوی است و در ان ثقل نیست و هر آنکس را که سده در عروق باشد
لون او اصفر است بسبب انتفاخ نفوذ دم در بشره **مقاله ۲۶**
در بیان احوال ماده و آن منقسم است بذو قوام و غیر ذو قوام و ماده ذو قوام
مذکور شد که اخلاط اربعه است و ماده غیر ذو قوام مائیه و ریح است
مثال مرض حادث از ریح فتق است و مثال از مائیه استسقای زقی است
و طبیب متدرب می باید که حاضر بر محال غلط و مستحضر فرق باشد میان
اسباب موجب امراض تا در علاج عند المعالجة صایب باشد زیرا که
میان ذو قوام و غیر ذو قوام عند حدوث الامراض و الاوجاع فرق
می باید که متذکر باشد و بداند که اگر وجعی در بدن حادث شود و متمکن
در مکان خود باشد این دلیل خلطی از اخلاط است و اگر ماده متحرک و منتقل
از مکانی بمکانی میشود ریح است که ماده غیر ذو قوام است و فرقی دیگر
بخفت و شدت وجع است زیرا که اگر وجع خفیف و متحرک است ماده از ریح
است و اگر شدید و متمکن در مکان خود است آن ماده از اخلاط اربعه است

حادث ص

ودو قوام است **مقاله ۳۷ در بیان اورام** واین اورام دو قسم است
یا ورم در ظاهر اعضاست واین محسوس است ویا در باطن اعضاست واین
محتاج بتامل صادق وحدس صایب است واستدلال آن کیفیات بدین است
چه علامت آنست که اگر ورم حار باشد دلیل او حمی لازمه است واگر موضع
ومحل ورم عدیم الحس است یعنی عصبانی است وغشائی که احساس الم
کند کبیر است دلیل وعلامت او ثقل است واگر چنانچه محل وموضع
وجع ورم ذو حس دلیل او وجع والم ناخس است وسوزاک قوی
واگر در ثقل عضو وارم آفتی لاحق شده است دلیل او انتفاخ
آن عضو است واما علامات کلیه سوء المزاج ورم بارد باطنی را
بیان آن غرابتی دارد اولی وحواله او اولی بمباحث عملی است در امراض
جزئیه بقول جزئی بحسب عضو عضو مبین خواهد شد انشاء الله تعالی
واینجا بر سبیل اجمال مذکور میگردد مثلا اگر صاحب سوء المزاج احساس ثقلی
ثابت در محل ورم از غیر وجع کند دلیل وعلامت که ماده بارده بلغمی است
وچون دلایل بلغمی قبل از حدوث ورم در شخص محسوس بوده باشد
البته حکم بلغمیت ماده ورم باید کرد وعلی هذا القیاس در سایر اخلاط و
باید دانست که اورام هرجاکه در حین جمع مدة وقیح باشد در آن حین
اشتداد وجع وجمیع اعراض لازمه بر وجه کمال است وهرجاکه تمام منفتح
شد ومنفجر وجع واعراض ساکن میشود وبعد از انفجار کاهی نافض از جهت
لدغ ماده مریض را حادث میشود وگاه منفجر بحمی نیز میگردد وآنچه از
توابع صنعت است بواسطه ریاضت وتعب که در اوان ورم بوده
ظاهر میشود مثل صغر نبض زیرا که آنچه موجب عظم نبض بود که آن ماده

ورم است متفرغ شد هر آینه بعد از استفراغ ماده ورنبض صغر حاصل
میشود وبباید دانست که کاهی ماده مرض منتقل از عضوی بعضوی
میشود وهمچنانکه در انتقالات بحرانی وبهترین انتقالات آنست که انتقال
ماده از عضو رئیس وشریف بعضو خسیس شود همچنانکه بتقریب قانون
جذب اختیاری مذکور شد واگر انتقال برعکس این باشد موجب هلاک
است زیرا که عضو رئیس وشریف موقوف علیه حیوة است مثل دل
ودماغ وکبد چه بانعدام هر یک ازین اعضا شخص همان لحظه می میرد
وازین جهت است که در باب جذب وصیت حکما وحذاق اطبا مبالغه
بمراعات امر جذب است تا آفتی متوجه اعضاء رئیسه نشود **مقاله ۳۸**
در بیان تفرق اتصال وبباید دانست که تفرق اتصال عبارت
از انحلال فرد است نزد ارباب این فن ومراد بانحلال فرد آنست که عضو
وحدان را شکستگی طاری شود که بر صفت وحدان نماند همچنانکه اصبعی از اصابع
بواسطه ضربه یا سقط ویا ناکلی دور شود باصطلاح این فن اصبع بر صفت
وحدان نمانده است وفعل مطلوب از وی باطل شده است وعلی هذا القیاس
در جمیع اعضائی که بر صفت وحدانی است وتفرق اتصال چنانچه اعضاء ظاهری
را طاری میشود اعضاء باطنی را نیز طاری میگردد وچون اعضاء باطنی محسوس
نیست پس اگر در آن تفرق اتصال طاری شود علامتی باید که بآن استدلال
توان کرد واین مقام مقتضی بحث این مبحث نیست زیرا که تفرق اتصال
در مباحث عملی بر وجه جزئیه بحسب عضو عضو در محل خود مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی وعلی الاجمال علامت تفرق اتصال در اعضاء باطنی
وجع ثاقب ناخس اکال است خصوصا که حمی مفقود ومعدوم باشد وبسیار است

جزب

جزب

که مجهول تفرق اتصال در باطن دفعةً نزف الدم با سیلان دم میشود
وگاه اگر تفرق بقرب مثانه باشد احتباس بول نیز هست مقاله ۲۹
در بیان ادراک نبض و نبض عبارت از شریان متحرک بحرکت انقباضی
و انبساطی است که از حوالی قلب رسته است و محل ادراک و بازیافت آن
از مواضع متعدده است زیرا که شریان متحرک را مرور و سیر و سلوک بر محال
کثیره است که در آن محال بازیافت آن می توان کرد اما آنچه عرف
و عادت است در میان اطبا و متعین است محل اتصال ساعد بابهام
است از جانب انسی و حکمت با مراعی در خلقت و آفرینش او رسانیدن
هوای ملایم است بقلب که مسکن روح حیوانی است و اخراج فضلات
که روح از آن متضرر است و حرکت انقباضی افادهٔ وصول نسیم ملایم
میکند بقلب و حرکت انبساطی مفید اخراج فضلات دخانی است که اگر
اخراج نیابد مهلک است فتبارک الله احسن الخالقین و اخبار که از معرفت
او ناگزیر است منحصر در سه است اول معرفت زمان حرکت است و این
سه قسم است اول سریع و نبض سریع آنست که تمامی او در زمان قصیر باشد
و سبب او شدت حاجت بترویح است و ثانی نبض بطی است و آن مقابل
سریع است که تمامی حرکت او در زمان طویل است و سبب او سه چیز است
اول قلت حاجت بترویح ثانی ضعف قوت از احداث سرعت و ثالث
شدت قوت پس وافی بتعظیم نبض هست اما محتاج باحداث سرعت نیست
و قسم ثالث نبض معتدل است قیاس بان شخص که اعدل ناس است
از روی مزاج و دریافت این اعتدال متعسر بلکه متعذر است زیرا که
چون مقیس الیه شخصی که اعدل ناس است باشد عند التشخیص باید که
مزاج

مزاج مقیس الیه معلوم طبیب باشد و این متعذر است و یا معتدل قیاسی
باعتدال شخصی و این اعتبار اول است و سبب اعتدال جریان اسباب
از ماسکه و لازمه و مغیره بر مجرای طبیعی است و ماسکه سه است اول
قوت حیوانی است و ثانی آلت و ثالث حاجت و لازمه مثل مزاج
ذکوری و اناثی است و مغیره مثل سن است و سزاوار اینست که
اعتبارش در جمیع اسباب نبض معتدل مرعی باشد که در معتدل میان
قوی و ضعیف و ثانی از اقسام تسعه نبض جنس ماخوذ از زمان
سکون است و این نیز سه قسم است اول متواتر که آنرا متدارک نیز
می نامند و آن تنصف است که تمامی سکون او در زمان قصیر است
و معرفت زمان سکون پیش ارباب این صناعت مشکل است زیرا که
آنچه طبیب متدرب در وضع اصابع ادراک میکند لا یزال متحرک است
و گفته اند که زمان سکون زمانی است که میان حرکت انبساطی
و انقباضی است و حرکت انبساطی ظاهر است و اما حرکت انقباضی خفائی
دارد و معرفت زمان سکون موقوف بر معرفت حرکت انقباضی
زیرا که میان دو حرکت انبساط و انقباض است زمان متخلل میشود
که آن عبارت از سکون است و چون شخص همیشه حرکت حس
کند زمان سکون بر و مخفی میماند پس چنین باید دانست که زمان
سکون ما بین انتهای انبساط و ابتدای انقباض است و یا گوییم
که زمان سکون ما بین آخر انبساط و اول اوست نیز درست
است و اگر زمان سکون که میان آخر انبساط و اول اوست
اقصر از نبض معتدل است او را نیز متواتر می نامند [illegible] و سبب

نبض متواتر و دو چیز است اول شدهٔ احتیاج ثانی ضعف قوت که
دفع باحداث سرعت و عظیم نیست وثانی از جنس نبض زمان
سکون نبض متفاوت است که او مقابل متواتر است واو را متراخی
می نامند و نیز متخلخل میگویند و اسباب او نیز سه است اول قوت
کامل بالغ و در عظیم که احتیاجش باحداث سرعت و تواتر نیست
وثانی قلت حاجت بترویح و استنشاق وثالث ضعف مفرط و
ثالث از اقسام تسعه نبضی معتدل است مابین البطی والسریع که
معنی و سبب او سابقا ذکر یافت وثالث از اجناس تسعه نبض
مقدار انبساط است و بسایط و مفردات او نه است و این
بسایط معتبره بحسب قطر واحد از اقطار ثلثه است و اول طویل
است و او نبضی است که اجزاء او در طول نزد طبیب اکثر از معتدل
است و سبب او سبب نبض عظیم است اگر چه مانعی نباشد از امتداد عرض
وشهوق و آن مانع مثل کثافت لحم و صلابت جلد است وثانی نبض
قصیر است که مقابل عظیم است اگر او را مانعی از ضیق و انخفاض باشد
مثل تخلخل لحم و لین جلد وثالث معتدل است در طول و قصر و رابع
عریض است و نبض عریض آنست که ادراک اجزای او در عرض
اکثر از معتدل باشد و سبب او دو چیز است اول امتلاء عرق
نابض است و نسبت این امتلا بر اصبع لامس در ملاقات حدبه که
ناشی از عدم امتلاست ظاهر نمیشود وثانی شدت صلابت آنست
که آن عرق نابض است و سادس معتدل در عرض است و سابع
شاهق و شاهق آنست که اجزای او نزد واضع اصبع در ارتفاع

اکثر

اکثر از معتدل باشد و سبب او شدهٔ حاجت با وسطا وعت آلت است
وثامن منخفض که آن مقابل شاهق است و سبب او قلت حاجت
بترویح است و گاهی سبب عصیان آلت اعانت قلب حاجت میکند
وتاسع معتدل در شهوق است و انخفاض و مرکبات نبض را اسما
سته است اول عظیم و او نبضی است زاید بحسب طول و عرض و
ارتفاع و سبب او شدهٔ حاجت بترویح است با وفور قوت و سعت
آلت که مراد ان عرق نابض است وثانی صغیر و او مقابل عظیم است
و سبب او نیز مقابل سبب عظیم است که قلت حاجت بترویح است
یا ضعف قوت و عصیان آلت وثالث معتدل است در عظم و
صغر و رابع غلیظ است که آن زاید بحسب عرض و شهوق است
و سبب او جمع اسباب عرض و شهوق است و خامس نبض دقیق است
که او مقابل غلیظ است و سبب او اجتماع ضیق و انخفاض است و
سادس معتدل است بین الغلیظ والدقیق و رابع از اقسام تسعه
نبض جنس ماخوذ از قوام آلت است که آن عرق نابض است و
آن سه نوع است اول لین الت است و او نبض قابل اندفاع
اصبع غامز است بسهولت و سبب او اسباب مرطبه است و مرطب
یا طبیعی است مثل غذاء معتاد و یا مرطب مرضی است مثل استسقاء
و یا مرطبی است نه طبیعی و نه مرض مثل استحمام و استعمال آب در اعضا و
ثانی صلابت آلت است و این مقابل لین آلت است و سبب او سه
چیز است اول برد مجمد وثانی یبس حرم عرق نابض ثالث غذا
عرق بجهتی از جهات همچنانکه در کزازات می باشد وثالث میان لین و

صلابت است وخامس از اقسام تسعهٔ نبض ادراک واحساس از ممر وطرق
لامس است واین نبض سه است اول حار است وسبب او از اسباب مسخنه
است وثانی برودت آلت است وسبب او از اسباب مبرده است
وثالث معتدل میان حرارت وبرودت است وسادس از اقسام
تسعه نبض خلا وامتلاء عرق نابض است واین نیز سه است اول
ممتلی است وآن نبضی است که واضع اصبع می پندارد که عرق نابض متحرک
ومملو از رطوبت است وسبب او از اسباب سبعهٔ امتلاء است که
مقرر داشته اند وثانی خلاء آلت وعرق نابض است واین مقابل امتلاست
وسبب او از اسباب خلاست وثالث معتدل که میان خلا وامتلاست و
سابع از اقسام نبض کیفیت قرع یعنی کوفتن عرق است مر اصابع گیرندهٔ
نبض را واین سه قسم است اول قوی وآن نبضی است که مقادم حس واضع
اصبع است عند الانبساط وسبب جمیع اسباب قویست مثل غذا معتدل زیرا که
اگر غذا بسیار وبشهوة واقع شود موجب قوت نیست چه اگر فاسد ومتغیر
شود موجب ضعف است مثل اشربه معتدله وفرح موجب قوتست وثانی
نبض ضعیف است واین مقابل قوی است وسبب او هرچه موجب ضعف
باشد زیرا که اسباب مندرج است درین جمله وثالث معتدل در قوت و
ضعف است وفرق میان این معتدل وسایر اعتدالات نبض اینست که
اعتدالات مذکوره افضل احوال نبض اما اعتدال میان قوی وضعیف
افضلیت ناقص است از قوی زیرا که هرچند در امور ملایم اسد در مزاج
طبیعی را قوت والخر تر باشد وثامن از اقسام تسعه نبض استوا واختلاف
نبض است واین دو قسم است اول نبض مستوی است وآن نبضی است

متشابه

متشابه در جمیع نبضات خود ودر هر دو جزو از نبضهٔ واحده که هر آینه
نبضه مرکب از دو حرکت است که انقباض وانبساطی باشد وسکون
متخلل بینهما بمذهب اصح عند الاطباء وانکس که معترف بسکون نیست
بواسطهٔ کمال خفا وعدم ادراک مسلم نخواهد داشت عام تر از آنکه
متشابه در جزو واحد باشد یعنی در موقع اصبع واحد واقع شود
ویا متشابه در اکثر از جزو واحد باشد یعنی در موقع اصابع متشابه
چون مقیس الیه نزد اطبا اصابع اربعهٔ معتدله انسانی است و
سبب در نبض مستوی جریان اسباب نبض است بر مجرای طبیعی و
ثانی مختلف است واو مقابل مستوی است وسبب او سه چیز است
اول ثقل ماده یا ثقل طعام ثانی مجاهدهٔ قوت با مرض وشدت مرض
وثالث وارد منافی مثل نزع گاه ناگاه واین قسم که مختلف است
منقسم بر دو قسم میشود اول مختلف منتظم است واختلافش بر یک حال
است که محافظ یک دوره دو دوره و زیاده است وسبب او ضعف
سبب اختلافست وثانی مختلف غیر منتظم است وآن نبضی است که حفظ
دور در او نیست وسبب او دو چیز است اول شدت اسباب اختلاف
وثانی کثرت سبب وبعضی مختلف منتظم را از قسم تاسع از اقسام تسعه
نبض داشته اند واو قسم نبض مختلف است وتاسع از اقسام تسعه نبض
معرفت وزن است ودانستن تفاوت وزن درین مقام موقوف
بر مقدمه ایست وآن مقدمه اینست که حکما گفته اند که در نبض انسان
طبیعت موسیقاری است زیرا که همچنانکه صناعت موسیقی تمام به تالیف
نغمات است بر حسب حدت وثقل وبا دوار ایقاع مقدر مراد از

که متخلخل میشود فقرات او و همچنین است حال نبض که عرق متحرک در حرکت
انبساطی و انقباضی است که نسبت ازمنه سرعت و ثقل تواتر بسبب
ایقاعیه است و نسبت احوال او در قوت و ضعف و در مقدار حرکت
همچون نسبت تالیفیه است و همچنانکه ازمنه ایقاع و مقادیر نغم کاهی
متفق و لذیذ می باشد و کاهی غیر متفق و غیر لذیذ همچنین است اختلاف
در نبض که کاهی منتظم و کاهی غیر منتظم می باشد و نیز نسبت احوال
نبض در قوت و ضعف و مقدار کاهی متفق می باشد و کاهی غیر
متفق و جالینوس درین مقام تحقیق دارد و میکوید که مقدار محسوس
از مناسبات وزن انست که بر یکی ازین نسبت اربعه موسیقاریه
باشد و ایراد این تحقیق بکمال و تمام موجب تطویل است در کلام و
بالجمله باید دانست که همچنانکه جنس ثامن از اقسام تسعه است و
اختلاف نبود که آن قیاس حرکت با حرکت بود و سکون با سکون و
وزن در نبض قیاس حرکت است با سکون و قیاس سکون است
با حرکت بر وجهی که مذکور است و نبض موزون دو قسم است اول او
جید الوزن و آن نبضی است که بسبب آواز اسباب جاریه بر مجرای
طبیعی است از ماسکه و مغیره و غیر ذلک جمیعا و قسم ثانی ردی الوزن
است که مقابل جید الوزن است و اسباب او نیز مقابل اسباب
جید الوزن است یعنی بر مجرای طبیعی از مذکورات نیست و این
سه قسم است اول متغیر الوزن است و آن نبضی است که وزن او وزن
سن یلی صاحبش باشد همچنانکه صبی را وزن سن شباب و ثانی مباین
الوزن است مثل انکه صبی را وزن نبض شیخ باشد و ثالث خارج

از نبض است

از نبض است و آن نبضی است که مشابه وزن هیچ سنی از اسنان نیست چنانکه
وزن مرتعش و سبب نبض ردی الوزن یا نقصان در احوال سکون است
و آن زیادتی حاجت است بترویح و یا نقصان در احوال حرکت و آن
زیادتی ضعف است و عدم حاجت و نیز نبض بر یکی از اقسام ثلثه میکردد
زیرا که سبب نبض یا شدید است یا ضعیف است و یا اشد زیرا که اگر سبب
ضعیف باشد مجاور الوزن است اگر قوی و شدید باشد مباین الوزن
است و اگر اشتداد اکثر باشد خارج وزن او ست

مقاله سیم در بیان دلایل و احوال بول

و احوال او هفت قسم است قسم اول لون است
و اصول او پنج است اول صفرة که زردی است و این رنگ باعتبار شدت
و ضعف شش مرتبه دارد مرتبه اول تبنی یعنی کاهی که در رنگ مشابه است
کاه است و سبب او قصور در هضم کبدی است و مرتبه ثانی اترجی است
یعنی برنگ ترنج و سبب او نیکوئی حال هضم است و ثالث شقره است
که آن رنگ زردیست مایل بسرخی و سبب او زیادتی حرارتست و
رابع اصفر نارنجی است و حرارت او اشد از حرارت اترجی است و
خامس ناری است یعنی آتشی و سبب او شدت حرارتست و سادس
زعفرانی است که اترا احمر ناصع می نامند و آن صفرت زردی مشبع است
مثل شیره زعفران تازه و ثانی از اصول لون حمرت است و او
بر چهار مرتبه است اول اصهب و آن رنگ بشقره مایل است و حمره و
سبب او غلبه خون رقیق است و تناول صابغ و یا ملاقات صابغ
در طریق زیرا که ملاقات صابغ قوی موثر است در حصول صبغ در جمیع
الوان و ثانی وردی است و سبب او زیادتی خون است و ثالث احمر

فانی است و سبب او غلبهٔ خون غلیظ است و رابع اقتم است و سبب او
غلبهٔ خونی است که اغلظ و اغلب از سابق است و ثالث از اصول حمر
خضرة است و این لون پنج مرتبه دارد مرتبهٔ اول فستقی است و این
صفرتی است مخالط با سودای اندک و سبب او برد است و ثانی اسمانجونی
بجونی است یعنی برنگ اسمان و این رنگ سودای مخالط بسفیدی
است و ناظرگان می برند که گویا رنگ اسمانست و حال آنکه اسمان را
رنگ نیست بواسطهٔ آنکه بسیط است و هرچه بسیط باشد از رنگ
معرا و مبرا است و علی هذا القیاس در جمیع بسایط صرفه و حالا تشبیه
بحسب الحس و نظر ناظر نموده کرده است و سبب او بردی شدید است
و یا شرب ادویه سمیه ثالث از مراتب خمسه رنگ نیلنجی است و این
رنگ از روی سواد اشد است از لون اسمانجونی و کمتر از روی
بیاض و رابع کراثی است یعنی رنگ کندنا و سبب او احتراق شدید
است و خامس او زنگاری است و سبب او احتراق اشد از احتراق
کراثی است واصل رابع از اقسام لون سود است و او بر چهار مرتبه
است اول اسودی که بزردی میزند و سبب او سودای صفراوی است
ثانی اسودی که بسرخی میزند و سبب او سودای دموی است و ثالث
اسودی که بسبزی میزند و سبب او سودای صرف است رابع اسودی
مایل بیاض است و سبب او سودای بلغمی است و این افادهٔ دو معنی
میکند یکی آنکه حصول او از احتراق بلغم باشد دوم آنکه سودائی
مخالطه بلغم باشد و اسباب بول اسود یکی از پنج چیز است اول شدت احتراق
ثانی شدة برد و ثالث فنای حرارت غریزی رابع اندفاع ماده سوداوی

برسبیل بحران خامس تناول صابغ بصفت سواد و قسم خامس از اقسام لون بیاض
است و بیاض را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر رقیق صافی شفاف که حاجب
ماوراء خود نباشد در ابصار و ثانی بر لون مشرق بصر مثل عاج و لبن و کاغذ
و امثال اینها و این ابیض بمعنی اول را سبب برد خالص است و عدم نضج
زیرا که دلالت بر عدم وقوع هضم کبدی میکند و الا بایستی که در قاروره
فضلات ظاهر بودی و مندفع سده بودی و ابیض بمعنی ثانی را سبب اندفاع
ماده ابیض است که فضلات بلغمی صرف است و از الوان بول لون مرکب
است مثل بولی شبیه بغساله گوشت تازه مشابه خونی که در آب حل شده باشد
و سبب او ضعف جگر است یا گرده و یا بسیاری خون در بدن و یا شبیه بزیت
که بزردی و خضرت مخالط باشد بمثل آش سلیقه که جغندر است یعنی شوربای
جغندر که آب جغندر در او محسوس است و سبب او ذوبان یعنی گداختن عضو
است از اعضا و یا سبب استفراغ مواد او سمه است و یا شبیه برنگ ارغوان است
و این احمری است که مشوب و ممزوج بسواد است زیرا که این رنگ در خارج
از سرخی و سیاهی حاصل میشود و سبب او احتراق مرتین صفرا و سودا است
قسم ثانی از اقسام دلایل بول قوام اوست و این سه قسم است اول رقیق و سبب
او صفت چیز است اول عدم نضج ثانی سده ثالث ضعف گرده و مجاری
بول که حدث نمیکند الا رقیق را و دفع نمیکند الا رقیق را و رابع بسیار
خوردن آب و خامس مزاجی در غایت برودت که هرچه قوامی دارد از
فضول منجمد میشود و آنچه رقیق است آن را ارسال میکند و سادس
انطراف ماده از مسالک نائیه است سابع اندفاع رطوبات رقیقه است و قسم
دوم از اقسام قوام غلیظ است و سبب او کثرت اخلاط و عدم نضج است

وقسم ثالث معتدل میان رقیق و غلیظ است وسبب او نضج فاضل است قسم
ثالث از اقسام دلایل بول صفا و کدورات اوست واین سه نوع است اول
کدر است وسبب او ارضیة مخالط ریح است یا مایئة ثانی صافی است وسبب او
مقابل سبب کدورت است وثالث معتدل است میان کدر و صافی وسبب او
متوسط است میان هر دو قسم رابع از اقسام دلائل بول رایحه اوست واین
شش است اول بول عدیم الرایحه که قوت شامه احساس رایحه نمیکند وسبب او دو چیز
است اول برد مزاج که مانع از عفونت است و عدم حصول رایحه بدین
سبب وثانی فنای حرارت غریزی است زیرا که اوست موثر در رطوبات
بدن وبتاثیر او رایحه حاصل میشود وثانی بوی بد است وسبب او دو چیز است اول
قرحه باطنی وثانی عفونت وثالث از اقسام رایحه بوی ترش است واو نیز دو چیز
است اول تاثیر حرارت غریبی در اخلاط بارده بحسب جوهر وثانی حرارت
غریزی ورابع از اقسام رایحه بحلاوت مایل است وسبب او غلبه خون
است وخامس از اقسام رایحه بول بوی شدید است وسبب او بسیاری
صفرا است وسادس بوی بد شدید که ناشی از عفونت میشود وسبب او
کثرت سودا است وقسم پنجم از اقسام دلایل بول زبد یعنی کف بول است
واو نیز بلون دلالت بر احوال میکند همچنانکه بالوان سابقه بر ذات بول دلالت
بر احوال کرد زیرا که اگر کف بول زرد است دلالت بر یرقان و اسود در حاصل
میکند وسبب او اخلاط سودا است با صفرا همچنانکه بول بحسب لون دلالت
میکند بحسب کبر وصغر در اجزای بول وحدوث حباب فوق بول نیز دلالت
میکند زیرا که کبر اجزا او کف ولالت بر لزوجت میکند و عدم نضج و ثقلت
وکثرت کف نیز دلالت بر احوال میکند وکثرت او دلالت بر وفور بسیاری

ماده میکند

وسبب …

ماده میکند وطول بقای او بر سر بول دلالت بر لزوجت ماده میکند و
قسم ششم از اقسام دلایل بول رسوب است ورسوب عبارت از جوهر است
غلیظ که در قاروره از رقیق متمیز باشد اگر چنانچه این جوهر غلیظ مستقل
باسفل قاروره است اورا در اصطلاح این فن رسوب راسب می نامند
واگر این جزو غلیظ متعلق بوسط اجزا است ونسبت باو علی السویه است
اورا معلق می نامند واگر جزو غلیظ بر فوق اجزا مشاهد میشود اورا
غمام می نامند تشبیها للغیم واستدلال از رسوب بر صفت وجه است
اول از جوهر اوست باین طریق که دانسته شود که طبیعی است یا غیر
طبیعی اما طبیعی املس ابیض است که متصل ومتساوی ومتشابه الاجزا
باشد واین بول وقاروره اصح است واز میان الوان که مخالف ابیض
موصوف بصفات مذکوره باشد بهترین وآن احمر است وبعد از آن
اصفر وبعد از آن زرنیخی واز مشابه مدی وبلغم خام است ومدی مخالف
خام است بدو صفت یکی آنکه در مدی نتن و بوی بد است ودر خام
بوی بد نیست وفرقی دیگر میان خام ومدی آنست که خام بملاقات
مایعات منبسط نمیشود واجزای آن از هم جدا نمیگردد ولیکن مدی
نجرد ملاقات با مایعات از هم کسسته ومنبسط میشود ودر رسوب خام
لطافت وتشفیف نیست ورسوب طبیعی شفاف متخلخل ولطیف است
وهرگاه که تحریک متخلخل قاروره کنند منبسط میشود سریعا بقعر
متنزل میشود واگر نضج دارد اصلا متنزل نمیشود ورسوب در امراض
مادی میشود وآنچه مادی نیست اکثر مفرد و خالی از رسوب است
وآنچنان نیست که در عقب بول بالفعل در قاروره رسوب موجود

باشد بلکه حصول رسوب بعد از مکث در قاروره است و سبب رسوب
طبیعی هضم و نضج طبیعی است و اما رسوب غیر طبیعی منقسم به یازده قسم است
اول خراطی و او شبیه بقشر است و دیگر قشوری و آن بر اقسام است
و از جمله آن صفایحی است که بحسب اجزا کبیر است و بحسب لون سفید و
سرخ می باشد و این دلالت بر انجراد و انقطاع اعضاء اصلیه میکند و این
نوع بدترین اصناف رسوب است و صاحبش ابعد است از علاج
و دیگر از قشوری آنست که اقل از و باشد در سخن و غلظ و در قطاع
منفصل باشد و اگر بحسب لون احمر باشد اورا کرسنی می نامند و سنگ
نیز میگویند زیرا که از روی تشبیه بکرسنه می ماند و کرسنه جنسی است از
حبوب کلانتر از ماش است و خوردتر از نخود و او را اهل سمرقند و ترکان
برچاق می نامند و او علف گاو است و گاو را خوب فربه می سازد و او در رنگ
سرخ میشود بعد از رسیدن بحد انتها و این رسوب دلالت بر احتراق
و انجراد جگر میکند یا گرده یا دلالت بر احتراق خون میکند و اگر بحسب
رنگ سرخ نیست اما سفید است او را نخالی می نامند بجهت مشابهت
بسبوس و این رسوب دلالت بر جرب مثانه میکند یا ذوبان یعنی گداختن
اعضا و قسم ثانی از اقسام رسوب شبیه بزرنیخ سرخ است و او را سویقی
نیز می نامند و او نیز دلالت بر احتراق خون یا ذوبان اعضا یا جرب
مثانه میکند و ثالث از اقسام لحمی است و سبب او آنچه در کرسنی مذکور
شد و رابع دسمی است و او اکثر دلالت بر ذوبان میکند چنانکه در آخر دق
و گاهی دلالت بر اندفاع ماده دسمی میکند و خامس مدی است و او دلالت
بر قرحه منفجر میکند و سادس مخاطی است که او را تشبیه به آب بینی کرده اند در

قوام و لون نیز و او دلالت بر خلط خام مرکب القوام میکند در غلظ و
رقت یا دلالت میکند بر بسیاری این خلط در بدن یا دلالت بر این میکند
که مندفع از عضوی مخصوص بشود و سابع از اقسام رسوب شعری
است یعنی خلط در صورت رطوبات مستطیل متعقد بمشابه شعر منفصل
و منقطع میشود که فاعل او درین عقد حرارت است و ثامن از
اقسام رسوب خمیریست مشابه خمیر محلول در آب و این قسم دلالت
بر ضعف معده میکند و سوء هضم و گاهی حصول این نوع بول
بواسطه خوردن لبنیات نیز می باشد مثل پنیر و غیر ذلک و تاسع از
اقسام رسوب رملی است و این دلالت بر ریگ و سنگ مثانه میکند
و آنچه ازین جمله سرخ است دلالت بر سنگ و ریگ گرده میکند و آنچه سفید است
دلالت بر سنگ و ریگ مثانه میکند و عاشر از اقسام رسوب رمادی است
و این دلالت بر ماده بلغم و مده میکند که در طول مکث هر دو را تغیر
در لون و تقطیع اجزا حاصل شده است یازدهم از اقسام رسوب
علقی دموی است و اگرچنانچه بحسب اجزا شدید الاختلاط است
و امتزاج دلالت بر ضعف جگر میکند و اگر از ان در اختلاط و وجود
تر است دلالت بر جراحت در مجرای بول میکند و اگر متمیز است
در اکثر از مثانه است و قضیب و استدلال باین از کمیت باعتبار
کثرت یا باعتبار مقدار در صغر و کبر در جزو منفصل همچنانکه خراطی
و استدلال بر وی از کیفیت او یا باعتبار لون است و آن اعتبار مذکور
شد و یا باعتبار رایحه است و آن نیز سبق ذکر یافت و استدلال بر او
از وضع اجزا او می باشد زیرا که حلاست و استوا در رسوب محمود نیک

است و در رسوب مذموم بد است و پریشانی اجزاء رسوب در قاروره
دال است بر ریح و ضعف هضم و استدلال از امکان رسوب که مراتب
ثلاثه مقرره است از غمام و معلق و راسب که فوق و وسط و تحت است
و سابقا مذکور شد و سبب در انکه غمام است قلت نضج و تصعید ریح
و سبب در آنکه معلق است قلت سببین مذکورین است و سبب
در انکه راسب است و اوّلا در رسوب طبیعی اول است بر نضج و در
رسوب غیر طبیعی مذموم است و دال است بر شرارت ماده و استدلال
بر سوب بر نضج آن است که هر گاه بول در قاروره کنند لی مکثی رسوب
پیدا کند و این علامت نیکوست بر نضج و اگر در رسوب و تسفل بطی
باشد این علامت نیک نیست و دلالت بر خلاف نضج میکند و عدم آن
و استدلال از هیئت اجزاء مجتمع بول در قاروره نیز می باشد زیرا که محال اطراف
فضول یا بول شدید است و دال باشد بر انکه سبب در کبد است و در ما فوق
او و اگر اجزاء بول از فضول متمیز است دال است بر ین که از قضیب و احلیل
و حوالی اوست و توسط اختلاط فضول در رسوب دال بر توسل احوال
رسوب است در نیکی و بدی و قسم سابع از استدلال احوال بول کثرت
و قلت بول است و این سه قسم است اول قلت مقدار بول است و این
دال بر ضعف قوت است و یا تحلیل بسیار و یا صرف ماده بجهت دیگر و این
منذر با سهال است که خواهد شد و یا منذر است باستعداد استسقا و ثانی
کثرت مقدار است و این دلالت بر ذوبان یا استفراغ فضول دائیه
میکند و ثالث معتدل المقدار است بین القلیل والکثیر و سبب او جریان
اسباب بر مجرای طبیعی است و دانستن این سبب که بول در امراض بارده

کاهی احمر است چرا است از اهم مهمات است و سبب او چهار چیز است اول
شدة وجع والم زیرا که وجع جز ایست و خون را بعضو ماوف بسفر شدید
اصلاحا للعضو الماوف و تحلیل میکند صفرا را چنانچه در قولنج بارد
ظاهر میشود و ثانی سده که از غلبه بلغم واقع باشد در مجرائی که میان
جراره و امعاست زیرا که سده مانع از انصباب صفر است با معا پس
مضطر و محتاج بمرافقت و اعانت بول میشود چنانکه در قولنج ثالث
ضعف جگر یا گرده است و قصور قوت هر دو از تمیز میان مائیه و
خون و درین حین لون بول مشابه غساله گوشت تازه است زیرا که
در گوشت مکث کرده و چون خون را خشکی حاصل شود شسته او مشابه
شسته گوشت تازه نیست و در وقت شستن او خون کمتر از او
ترشح میکند و رابع طول مدت احتقان بلغم است در عروق پس
بدین سبب رنگ بول متغیر است بجانب خون چه عفونت حاصل
کرده است چنانکه در آخر تب ربع می باشد و سبب سفیدی رنگ در
صفرائی مزاج دو چیز است یکی آشامیدن آب بسیار و ثانی انصراف
و گردیدن ماده صفراوی از مسالک معتاده بول و میل نمودن بجانب
دماغ و اعالی بدن و اگر با او منتن اخلاط عفن باشد علامت و نشانه
حدوث سرسام است و این در حمیها و تبهای صفراوی حاره
واقع میشود و بسیار بد است و اما اگر میل با عالی نکند و مخالطه بول
نیز نباشد اما در معرض حدوث سحج است مقاله اسم در بیان احوال
براز و براز ماخوذ از تبرز است که آن عبارت از بیرون رفتن
بصحرا است جهت قضای حاجت و مرفوع را باین مناسبت براز

نامیده اند واستدلال براز وجوه کثیره مختلفه است یکی از وجوه
کمیت و مقدار اوست و دیگری قوام و دیگری لون و دیگری هیئة
او در انتفاخ و جمود و دیگر وقت و دیگر اصوات خارجه عند الخروج
و دیگر رایحه او و دیگر زبدیت و غیر زبدیت و دیگر رطوبت و یبوست
و صلابت و لین اما کمیت یا در جانب کثرت است یا در جانب قلت
زیرا که براز اگر اکثر از مطعوم باشد دلالت بر کثرت اخلاط میکند
و یا ذوبان اعضا و اگر اقل از مطعوم است دلالت بر قلت اخلاط
میکند و یا دلالت میکند بر احتباس در معای اعور و خون و غیر ذلک
و این منذر بقولنج است یا ضعف دافعه و اما استدلال از قوام
اگر چنانچه سیال و ارقیق است دلالت بر سده میکند یا سوء هضم
یا ضعف جداول و مراد بجداول امعا و عروق الیست که محل مرور
اغذیه و اشربه است و گاهی بسبب نزلات یا سائل یا بواسطه تناول
مرطبات است از فواکه و غیرها و براز لزج گاهی دلالت بر ذوبان اعضاء
اصلی میکند و این را شاهد عدل زیادتی نتن رایحه است و
گاهی لزوجت در براز بواسطه تناول اغذیه لزجه است و از جمله
ما یستدل به لون براز است و رنگ طبیعی او ناری خفیف است
و اشتداد ناریت بر و دال است بر غلبه صفرا و مراد بناریت آنست
که برنگ او باشد چه آتش بحسب ظاهر صفرت مشبع بر و غالب است
و چون در بدن صحت باشد و معده ضعیف نباشد و در جمیع
افعال خود حالم باشد فضله منفصل از کیلوس برین وجه است و
نقصان از حد در لون ناری دال بر نقصان هضم است و بیاض

براز دلالت میکند بر سده در مجرای مراره و یا دال بر انفجار دبیله یا
قرحه است اگر بران قیحی باشد و رایحه قبیح و مدت بر و غالب باشد و بیاض
گاهی بسبب دفع طبیعت مر خلط ابیض را نیز می باشد و از این جهت علیل
و تارک ریاضت منتفع میشوند و آنچه در لون بول معتبر است زیرا که
در استدلال همچنانکه از بول و از قوام او و لون او و غیر ذلک بر احوال
بدن جاریست همچنین استدلال از براز بر وجه استدلال بول بر احوال
بدن و مزاج جاریست و اما انتفاخ براز مثل زبل بقراقر دلالت بر
کثرت ریح میکند و اما استدلال بوقت او اگر خروج بسرعت است و از
عادت زود تر دلالت بر کثرت مراره که صفرا است میکند یا ضعف
ماسکه و اگر خروج بطی باشد دلالت بر ضعف هاضمه و برد معا میکند
و اما دلالت از جهت عند الخروج غلظا و دلالت بر ریاح قوی میکند
و هر چند قوی تر باشد بمقدار آن دلالت بر ریح و یا قوت و افره یا بر مجموع
میکند و اما استدلال از رایحه برین وجه است که اگر زیادتی رایحه کریهه
در براز هست یا از ذوبان اعضاست یا از شدت عفونت و حرارت است
زیرا که در رطوبات هر جگاه که اجزاء ردیه محقق شود موجب تعفن
رطوبات میشود و حرارت و اگر نتن رایحه در براز نیست دلالت بر
عکس این میکند و اما استدلال بر کف براز برین وجه است که اگر در براز
غلبه کف باشد دلالت بر غلبات و جوشش میکند بسبب شدة حرارت
یا بر کثرت مخالطه ریاح دلالت میکند و اما استدلال از یبوست و
صلابت براز برین وجه است که براز یابس صلب دلالت میکند بر تعب
بسیار یا بر بسیاری ادرار بول جه هر گاه که رطوبات بطریق دیگر

حرف شود و در اثقال یبوست و صلابت غالب میشود و یا یبوست بواسطه
کثرت حرارت باشد چه حرارت نشر و لشف و تجفیف رطوبات میکند پس
در براز یبوست و صلابت باشد و یا دال است بر تناول اغذیه یابسه
و یا دال بر طول لبث غذا است در امعا و این یا بواسطه ضعف قوت دافعه
است و یا بواسطه عدم وصول ممد در خروج براز است و با طول لبث
بواسطه عدم انصباب مراره للدغ است چون منبه براز که صفرا است بعد
از انجذاب کیموس بجانب جگر مفقود باشد هر اینه خروج بتقضای حاجت
نباشد و علامت آن اینست که اگر سده واقع شود در واثر رطوبت کمتر باشد
و اگر سبب مکث سده در مجرای مراره باشد لون براز سفید خواهد بود
زیرا که صبغ براز که از صفرا است بواسطه سده انصباب نیافته لاجرم
لون براز سفید است و باید دانست که براز طبیعی آنست که متشابه
الاجزاء باشد و سخن و حجم او مثل عسل است و سهل الخروج است
چون یابس و صلب نیست و لدغ ندارد زیرا که انصباب صفرا بیرون
از مقدار طبیعی نیست و لون او مایل بصفرة است و رایحه کریهه شدیده
ندارد و عدیم الرایحه نیز نیست که این نیز اگر باشد از طبیعی خارج
است و قراقر مبنی از ریح و تفخ بسیار است نیست چه اگر باین صفت
باشد دلالت بر حاجت و صفت هاضمه میکند و زبد نیز ندارد زیرا که
زبد نیز متفرع از نفاخت و عدم تمامی فعل معده میشود و مقدار
براز طبیعی متفاوت ماکول است مقاله ۳۲ در بیان حفظ حرارت
غریزی و رطوبت غریزی بدانکه ابدان انسان سریع التحلل است
و اگر مددی از بدل ما یتحلل واصل بدن نشود در معرض فناست

ومدتی که مطلوب است باقی نماند و اگر چه مدت بقای مطلوب که حیات
طبیعی میمند آن نیز بر سبیل ندرت است چه از افراد انسانی قلیلی
مدت حیوت صد و بیست سال میشود از هزار یکی معلوم نیست که
باین سن رسد و این نیز اگر مفاسد خارجی وارد نشود پس لابد
است از بدل ما یتحلل که ممد رطوبت غریزی که مرکب حرارت غریزی
است باشد که بدلی که در افراد اکثری نیست واصل شود و
این نیز بر تقدیر عدم وقوع مفاسد خارجی است که آن قتل
و غرق و امثال آن است و هلاک بر حفظ حرارت و رطوبت
غریزی است از نقصان و تعفن چه تمامی افعال که احتیاج
باو است در بقای ابدان مثل جذب و دفع و امساک و هضم است
و غایت طبیب حصر و فطر اعات حفظ او می باید که باشد چنانچه
سابقاً شمه مذکور شد که نسبت رطوبت غریزی نسبت فتیله
روغنین است و نسبت حرارت غریزی نسبت نار است که فتیله
باو مشتعل است چه هرگاه از روغن نقصان شود در اشتعال
نیز میشود و چون روغن تمام گردد نار تمام فانی میشود و همچنین
فنای رطوبت مستلزم فنای حرارت است که آن موت طبیعی است
و باید دانست که تحقیق سخن درین مقام رنیست که رطوبت غریزی
که حرارت غریزی باو قایم است دو را دو نوع است از آفات طاری
میشود و هر یک ازین دو آفت را سببی از داخل بدن است و سببی
از خارج بدن اما سبب داخلی آفتین حرارت غریزی با فراط است
که سبب تحلیل رطوبت شود و حرارت غریبی متولد از غذا و غیر آن

موجب تعفن رطوبت است و سبب خارج مثل هوائی که محلل و
معفن باشد و ما دام که این رطوبت باقی است و صلاحیت قبول
حرارت غریزی دارد جود الهی مقتضی فیضان حرارت غریزی است و
چون رطوبت فانی شود یا فاسد گردد و بهرا پیدا استعداد قبول فیض
حرارت نیز باطل شود جود الهی نیز منقطع گردد چه فیضان مشروط
بصلاح استعداد است پس نهایت و غایت سعی طبیب رعایت حفظ
حرارت و رطوبت غریزی است بقدر وسع و دوام رعایت او
بروجهی که حرارت و رطوبت غریزی خلل پذیر نباشد ممتنع است زیرا که
موت طبیعی همه افراد انسان را ضروریست و این بحث در مواقع
خود تحقیق یافته است و کمال حفظ صحت در تعدیل امور سته
است که اول تعدیل مزاج است و دیگر اختیار ما یتناول و دیگر
تنقیه فضول و دیگر حفظ ترکیب و اصلاح روح و هوای مستنشق
و اصلاح ملبوس و تعدیل حرکات بدن و نفسانی و ازین جمله
است تدبیر نوم و یقظه و کلام و هر یک ازین امور مذکوره
در معتدل المزاج خالی از نفع است و غرض را قیاس بحسب
قوانین طبی بر مزاج معتدل است والله اعلم مقاله ۲۳ در بیان
تدبیر ریاضت مراد بریاضت حرکت ارادیست که صاحبش باو
محتاج نفس عظیم متواتر باشد و موفق مستعمل او مامون از بسیاری
امراض مادی است و آنچه تابع ماده است از آفات اگر باقی
تدبیر باید صواب باشد و این مشروط بوقت استعمال و خلا و ملای
معده است زیرا که اگر متعاقب تناول غذا واقع شود موجب

فساد

فساد غذا است و آن موجب ضعف و اگر بر خلا واقع شود موجب
تحلیل بسیار است و تصرف بسبب تحلیل در مواد صحیح و این نیز ردی است
پس ریاضت در وقتی باید که خلا و ملا در معده بر درجه اعتدال باشد
و غذای ماکول بمرتبه کیلوس رسیده باشد و در ریاضت حرکت از
ضعف بقوت باید ولیکن بتدریج نه دفعی که در اول وهله بشدت
حرکت کند و سبب احتیاج بریاضت آنست که انسان را از ماکول گزیر
نیست و آنچه ماکول میشود از اغذیه تمام آن جزو متغذی میشود
زیرا که در هر هضمی فضله در بدن می ماند که از آن بتکرار فضلات
کثیره در بدن مجتمع میشود و اگر به تحلیل نرود موجب امراض
کثیره است و اگر در رفع فضلات حاصله همیشه تدارک با یراد
مسهل از چند وجه نیک نیست یکی آنکه طبیعت معتاد شود در دفع
فضله موذی بمعینی مسهل که بی این دفع نتواند کرد و این موجب
امراض است و دیگر اکثر ادویه مسهله را اخراج خلط از بدن بقوت
سمی است و بتکرار ایراد مسهلات با وجود اخراج مفسدات حفظ از
کیفیات سمی در بدن چیزی میماند و بمرور ایام از ایشان امراض ردیه
متولد میشود و سخن بقراطست که الدواء کالصابون ینقی و یبلی
یعنی صابون جامه را از چرک پاک میسازد ولیکن کهنه نیز میکند
همچنین است نسبت دوا با بدن آدمی و سخن بقراط است که
الدواء کالصابون چیزی محتاج الیه که کفایت تحلیل مواد فاسده
کند و غائله مذکوره نداشته باشد آن ریاضت است بر وجه اعتدال
و رعایت وقت و بحسب کمیت و کیفیت است و مشتمل بر منافع

کثیرهٔ دیگر نیز هست که آن انتعاش حرارت غریزی است و تصلب
مفاصل عضلات و تقویت و توسیع مسام که سبب سهولت تحلیل
الجمله محتاج است بتحلیل او و غیر ذلک من المنافع میشود و بسیار است
که تارک ریاضت را امراض ردیه طاری میشود مثل دق و این را
سبب ظاهر مختفی است زیرا که حدوث حمای دقی خالی از دو حال
نیست یا انکه انتقالی است مثل سل و بعضی حمیات دیگر و یا نکث
در حصبه و غیر ذلک و یا اصلی است مثل انکه بر جرم قلب حرارتی مستولی
شد و شروع در افنای رطوبات محموده کرد اما انچه از ترک ریاضت
حاصل بظاهر عقل از آن ابا میکند مگر انکه بواسطهٔ ترک مشتغل برطوبات
محموده شود و بتدریج شروع در افنای اینها کند و انواع ریاضت مختلف
است مثل سماع و خود را بریسمانی محکم از درخت آویخته تحریک کردن
چنانکه عورات میکنند و از اراجیح می نامند پس واجب بر مرتاض تعفن
در اشتمال حرکات است و هر عضوی از اعضا را ریاضتی است مختص بآن
عضو مثل ریاضت آلات نفس که بصوت است گاه ثقیل و گاه خفیف
و گاه بجهر و گاه خفی و درین ریاضت فم و لهات و لسان هم هست زیرا که
درین حین هم متحرک اند و علی هذا القیاس و از قوانین علاج آنست که
عضو ضعیف را ریاضت نفرمایند مثل انکه شخصی را مرض دوالی است که
آن عبارت از امتلای عروق ساقین و عظم اوست واجب بروی آنست
که تحریک پای بسیار نکند بلکه درین صورت ریاضت اعالی بدن می باید
کرد تا اثر آن باسافل برسد پس ریاضت عضو ضعیف تابع ریاضت
عضو قوی است و وقت ریاضت نزد نقا بدن است از فضول

خلطی و حین فراغت از بول و براز و بعد از انهضام غذا و آن قریب
بوقت غذای ثانی است و آنچه دلالت بر هضم غذا میکند نضج بول است
و مشاهده حال قوام و لون اوست زیرا که اگر بسیار رقیق و بی رنگ باشد
دلالت بر فجاجت میکند و باید دانست که ریاضت بر امتلاء معده شدید
الضرر است اما بهتر است که از انکه بر خلای مفرط واقع شود و بهترین
اوقات ریاضت وقت اعتدال هواست در حرارت و برودت همچنانکه
در باب غذا سابقا مذکور شد و در مقدار ریاضت مراعات سه
چیز می باید کرد اول انکه لون بشره از سرخی بصفرت نه انجامد و مادام
که در مرتبهٔ حمرتست هنوز وقت هست و ثانی حرکت است و
آن مادامی که خفیف است هنوز وقت است و چون بشدت رسد
ترک باید کرد و ثالث حال اعضاست عند الریاضة اگر منتفخ است
مادامی که در انتفاخ زیاده میشود هنوز وقت هست و اگر بتجاوز نه
باشد ترک باید کرد و مرتاض را عند قطع الریاضة اقبال بر روغنی
موق باید کرد و عضو مرتاض را بآن چرب باید ساخت و درین هنگام
حصر نفس می باید کرد و هر یک ازین سه چیز که مذکور شد او را فایده
هست اما اقبال بر روغن از جهت اساله رطوبت باعضا و تحلل آنست
و اما انکه معرق باشد از جهت آنکه تشدید مسام کند تا تحلیل بسیار
واقع نشود و حصر نفس از جهت تقویت حرارت در باطن هست
مقالهٔ سیزدهم در بیان دلک و فوائد مالندگی و ازالهٔ بعضی امراض در وی
مندرج است و او صلب می باشد و لین می باشد و صلب موجب استوار
و سدّهٔ عضو مدلوک است و لین موجب ارخای او و کثیر از و یعنی بسیار

گرفتن او که درشت باشد موجب هزال ونحافت آن عضو است و معتدل
از وموجب فربهی است وخشن ودرشت از دلک آنست که مالندگی
بدست خشن وخرقه خشن کنند واملس آنکه بدست نرم وخرقه نرم
کنند وآنچه بخرقه خشن ودست خشن کنند افاده جذب خون میکند
از آن عضو وآنچه بخرقه نرم ودست نرم کنند افاده حبس خون میکند
دران عضو واز آنچه درمقاله ریاضت دانسته شد ممکن است بدلک
نیز حصول تکثیف عضو وتخلخل عضو کثیف وتصلیب لین و
صلب وجذب وحبس خون بطریق دلک وگاهی دلک را تقدیم میکنند
برریاضت وآنرا دلک وگاهی دلک استعدادی نامند واین در وقتی
است که شخصی را داعیه اختیار ریاضت است وگاهی اختیار دلک
بعد از ریاضت میکنند واین را دلک استرداد میگویند ووجه تسمیه ظاهر است
چه در اول مقصود حصول استعداد از برای ریاضت است ودر ثانی
مکرر آنست تا بقایای آنچه از اول مانده از مواد تدارک یابد و موجب
اعیا نشود که آن عبارت از یافتن کوفتست بواسطه ثقل اغذیه یا
خلطی از اخلاط بدن وتعبیر از و در عرف عوام بمالیدگی می کنند و دلک
استرداد را برفق وسکون می باید بروجه اعتدال وبهترین
مالندگی آنست که دران استعمال ادهان محلله نیز باشد و موافقی
که مراد تحلیل مواد بارده باشد مثل روغن یاسمین وزنبق ومثل
ذلک من الادهان **مقاله ۳ در بیان دخول حمام ومنافع ومضرت
دو وتدبیر آن** باید دانست که انسان کامل الصحة البنیه را
احتیاج بتحلیل حمام نیست واگر بحمام درآید می باید که مقصود از استفاده

صحیح

حرارت

حرارت لطیفه قلیله باشد وترطیبی معتدل باستعمال آبهای ملایم نماید و
بگرم خانه درنیاید واز جهت گفته اند که صحیح المزاج را ممنوع است مکث
طویل کردن در حمام واستعمال آب قدری می باید که موجب حمرة
بشره نشود نه چندانکه موجب حرارت قوی گردد ومرتاض را دخول
حمام جایز نیست مگر بعد استراحت از ریاضت وواجب بر مستحم دخول
وخروج بتدریج است ومی باید که استحمام بعد از هضم غذا باشد
وپیش از خلای معده مگر آنکه تحلیل قوی خواهد وصفراوی مزاج
باید که قبل از دخول حمام نان منقوع در آب فواکه مثل انار ترش
شیرین اختیار کند وخود را فی الجمله از تناول اشیاء حاره وبارده
نگاه دارد تا تبرید اعضاء رئیسه نکند واگر حار باشد موجب ذوبان
اعضا نیز نشود ومحموم را وصاحب تفرق اتصال وورم را
حمام مجوز نیست وهریک از اینها را سببی هست اما صاحب حمی را اگر
حمای عفنی باشد از دیاد در عفونت پیدا میشود وصاحب تفرق
اتصال را بجهت آنکه مقصود در معالجه تفرق اتصال فراهم آمدن
ومندمل شدن عضو متفرق است وحمام موجب ارخاء وسبب عدم
اتصال واندمال اوست وصاحب ورم را از دو جهت یکی ارخای
عضو وارم وریختن مواد ودیگر زیادتی عفونت عضو وارم و
حمام مسخن ومبرد ومرطب ومجفف ونافع وضار هم هست اما
هرکدام باعتباری زیرا که هرگاه که مکث طویل در و واقع شود اول
مسخن است وبواسطه طول مکث تحلیل بسیار میشود بعد از آن
مبرد باشد وچون رطوبات بتحلیل رود یبوست حاصل شود

وچون استعمال آب بسیار کنند ومکث بسیار واقع نشود مرطب
باشد و نفع وضرر او علی هذا القیاس بنسبت ابدان کرم اتفاع
وتضرر مختلف است وحمام همچنانکه منافع دارد ومضار نیز دارد
واز منافع او آوردن خوابست پس کسی را که بیخوابی است مناسب
باشد ودیگر تفتیح وجلا وتحلیل وانضاج وجذب غذا بظاهر بدن
وحبس اسهال واز الا اعیا اما مضار او تضعیف قلبست اگر با فراط
باشد یا مکث طویل واقع شود وحدوث غشی وتحریک مواد
ساکنه و مهیا ساختن مواد ورطوبات از جهت عفونت وامالۀ
بجانب اعضاء ضعیفه واین سبب حدوث اورام در اعضاء ظاهره
وباطنه است مقالۀ ۳٦ دربیان استعمال آب سرد واستعمال
آب سرد مجوز نیست مگر شاب قوی المزاج را در فصل تابستان
وبوقت ناشتا نشین ومی باید که بدن خالی با شد از تخمه که آن عبارت
از فساد غذ است واسهال باقی یا نزله باشد وقبل از وی زمان
منکح جماع نیز واقع نشده باشد واستفراغ دیگر مثل فصد وحجامت
وریاضت مگر بدن قوی که درین حین می تواند زیراکه درین
صورت حصر حرارت عزیزی که موجب قوت ونشاط وتراوت
بشره است میشود واگر استعمال آب سرد با وجود مذکورات ممنوع
اختیار کنند موجب آفات کثیره است مقالۀ ۳۷ دربیان تدبیر
ماکول بر حافظ صحت اقتصار بر گوشت گوسفند یکساله ونان گندم
خالی از شوایب رویه است واز میوه اقتصار بر انگور رسیده وشیرین
وانجیر وخرما در بلادی که معتاد است خوردن آن اما انگور بسبب آنکه

از وخون با سلامت که موجب صحت بدن است حاصل میشود اما
انجیر بسبب آنکه او میوه ایست که در وغذائیت بسیار است وبدن
را با وجود حصول کیموس نیک قوت نیز میدهد ومردمی را که در
طبیعت ایشان قبض باشد بغایت ملایم است چه ازالۀ قبض میکند
واما ماکول از اغذیه ودوائی را حافظ صحت باید که مرتکب وملتفت
نشود وغذای دوائی آنست که در و مزج دوا کرده باشند خواه
بارد وخواه حار مثل غذائی که در و کافور باشد یا زنجبیل زیراکه
بمداومت آن مزاج از اعتدال خارج میشود ومورث امراض
مزمنه است الا حین مرض که طبیب صلاح در اختیار آن داند وآن
نیز قدری صالح بملاحظه علاج خواهد بود همچنانکه دارچینی وزنجبیل
در غذای مفلوج ومرتعش وغذا را بی شهوت نباید خوردن زیراکه
بدن را از آن کوفتی حاصل میشود ودفع شهوت شده باید کرد و
بوقت حصول شهوت غذا بالفعل باید خوردن زیراکه اگر تاخیر
واقع شود موجب یاس طبیعت است از مطلوب او واین موجب
مرض واد خال طعام بر طعام اول که هنوز هضم نیافته باشد ردی
است واطالۀ زمان خوردن نیز ردی است اما این در رداءت
فرود تر از ادخال است زیراکه در ادخال موجب فساد غذا اول
است ودر اطاله اختلاف هضوم است وتکثیر الوان وانواع
اغذیه موجب تحیر طبیعت است وترک خوردن غذا پیش از حصول
شبع باید کرد اگر همان لحظه باز مرتکب شود مقدار اول تواند خوردن
ومداومت وملازمت بر پرهیز در حین صحت موجب هزال ونحافت

بدن است بلکه در حین صحت حکم بی پرهیزی در مرض دارد مقاله ۳۱
در بیان علامات وجع وجع را باوجود ظهورش تعریف چنین
کرده اند که احساس است بمنافی ازین حیثیت که منافی است واسباب
او منحصر است در دو جنس یکی ازین دو تغیر مزاج طبیعی است دفعة
وآن سوء مزاج مختلف است وسوء مزاج مختلف آن است که در اعضا
در جواهر او مزاجی است متمکن وبعد از آن او را مزاجی غریب مضاد
حادث میشود مر آن مزاج متمکن را وقوت حساسه احساس بورود
آن منافی مضاد میکند ویا متفق است ومتفق آنست که مزاج
ردی گاهی متمکن در جوهر عضو میشود بحیثیتی که مثل مزاج
اصلی میگردد واز و تفرقه وجع مر عضو را حادث نمیشود ونیز
باید دانست که سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست مگر سوء
مزاج حار وبارد واما یابس ورطب هر دو مولم نیستند بالذات
لیکن یابس مولم است بالعرض بواسطه تفرق اتصال زیراکه
یبوست سبب تفرق اتصالی است که موجب وجع والم است وآنکه
یبوست موجب تفرق اتصال چون باشد در خارج مثالی دارد وآن
مثل گلی است که آفتاب بر و تابد چه در اندک زمان انشقاق در و
پیدا میشود واین بواسطه تجفیف وتنشیف رطوبات است وطریان
یبوست که در جسم رطب موجب تفرق شده است پس یبوست بالعرض
موجب وجع والم باشد ومذهب جالینوس اینست که سبب ذاتی
وجع تفرق اتصال است وبس واین مذهب نزد اطبا خطاست و
تحقیق این سخن در کتب معتبره شیخ ابو علی سیناست مقاله ۳۹ در بیان

کیفیات وجع ودلایل او وبعضی از امراض را که وران بظاهر وجع نیست
از اوجاع شمرده اند زیراکه تعریف بر انها صادق نیست واسماء داله بر ان
وضع کرده اند مثلا حکاک که عبارت از خارش عضو است وسبب او
ماده لذاغ صفراوی است یا خون تیز یا ماده بورقی یا سوداوی لذاغ یا مرکب
است ازینها ودیگر خشونت عضو است وسبب او خلط خشن ودیگر ناخش
که در فارسی مسمی بخله است واز اعراض او تمدید غشاست عضوا وسبب
او خلط است یا ریح یا بخار ودیگر حصول وحدوث ضاغط وفشردن در
اعضاست وسبب او ماده ذو قوام است که از جمله اخلاط اربعه باشد
ویا ماده غیر ذو قوام که مثل مائیه وریح باشد ودیگر حصول وحدوث
تمدد در عضو است ومراد بتمدد تمدد عضو است وکشیده شدن اعضا
در جانب طول که البته مستلزم نقصان در عرض است واین مر اعصاب
را طاری میشود وماده او ریح است یا خلط ودیگر فسخ است که آن از ماده
حادث میشود که متخلل میان عضله وغشاست واین موجب تفرق
اتصال غشاست از عضله وموجب جذب او ست بسوی طرف او ودیگر
مکسره است وآن ماده ایست که متخلل میان عظم وغشای او ودیگری که
مسمی برخو است وآن ممدود لحم عضله است بی تمدید وتر واو را رخوا ازان
نامیده اند که لحم ارخی او از وتر است پس تسمیه باسم محل باشد وسبب او
ماده ممدد آن لحم است ودیگر ثاقب عضو است وآن چنانست که گویا
عضو را برماه میکند بنفوذی که در عضو دارد وسبب او ماده غلیظ است
در عضو غلیظ مثل حرم معا قولون ودیگر مسلی است که کانه بسر جوالدوز میخلند
زیراکه مسله اسم جوالدوز است وسبب او نیز ماده غلیظ است لیکن ماده

این محتسه است بواسطهٔ غلظ ذراتش یا بواسطهٔ غلظ محلش و دیگر خدری است
وآن بی حس شدن عضو است و سبب او برد است یا انسداد و اگر بعد از حدوث
او صاحبش احساس یافت کند من حیث انه آفت وجع باشد زیرا که تعریف
وجع همین واقع است والا داخل در باب دیگر باشد از امراض و دیگر ضربان
در عضو است و سبب او ورم حاره است در عضو حساس که مجاور عرق
ضارب باشد و این ضربان در حال صحت در عروق ضوارب موجود است اما
مولم نیست و هرگاه ضربان در حین خروج مزاج عضو از اعتدال واقع شود
مولم است پس هر ضربان در عضو وجع والم نباشد و دیگر ثقل در عضو است
و سبب او یا مادهٔ مورم است که از اخلاط باشد و یا مادهٔ غیر مورم در عضو
غیر حساس که آن متعلق بعضو حساس است یا معلوق است در عضو حساس
مثل اغشیهٔ محیطه بکبد و کلیه و شمه از این سابقا در مبحث منافع غشا بتقریب
مذکور شد و دیگر عارضه که از آن اعیا می نامند و آن متاذی شدن انسان است
بسبب حرکات و آن را اصناف است و در مباحث اعیا خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و دیگر لدغ در اعضا است یعنی گزیدن و سبب او خلطی است
که او را کیفیت حاده است و باید دانست که وجع محلل قوت است و مانع
اعضا است از افعال صادره از او و سخن محل خود است اولا و مبرد آن
محل است آخراً بآن چیزی که آن موجب هزیمت روح است و سکون هر وجع
یا بواسطهٔ اشتغال حاسهٔ او است از مشتغل همچنانکه عند النوم و السکر و
یا بواسطهٔ تخدیر مخدر است مثل اختیار کردن افیون باکل یا طلا یا ضماد
و یا بواسطهٔ زوال موجب وجع است و اسباب لذت مقابل اسباب وجع است
و این اسباب و یا از جمله ما یغیر المزاج الطبیعی است دفعةً تا موجب احتباس

شود و یا از جمله ما یرد الاتصال الطبیعی دفعةً یا بتوسط هر دو مثل
حرکت که مولم است بمثل لذید یا کوفتن و خلط که مولم است بکیفیت بواسطهٔ
تفرق اتصال که کمیت سبب این تفرق اتصال شده یا بکیفیت خلط سوء المزاج
است و یا بکیفیت و کمیت هر دو و ریح نیز از این جمله است مقاله در بیان
و این از جملهٔ اسباب خارجی است که سبب بادی آن باشد
مثل استعمال چیزی که شدید الترطیب است از متناولات و بسیاری دخول
حمام و استعمال آب در آن و رفع موانع تحلیل که از جملهٔ آن آرام و قرار است
که بدن و رعشه از او تغیر میکنند و در کتب دیگر از این اسباب موجب اجتماع
مواد کثیره است در بدن و این موجب نقصان تصرف طبیعت است
در این مواد و یا سبب از داخل بدن است مثل ضعف هاضمه یا دافعه باشد
قوت ماسکه یا ضیق مجاری و یا وارد است بر جرم عضو میشود و این سوء
مزاج است و یا سوء ترکیب و یا وارد بر روح حامل قوت میشود و این
سوء مزاج او است یا نقصان از جوهر روح است با استفراغی که مختص
است باو و یا بسبیل اتباع است مر استفراغ غرض را و یا با استفراغی
است که مختص بقوت است یعنی قوت جسمانی و این کثرت فعل او است
مقاله در بیان دلائل اعراض و مراد باعراض دلائلی است که
دلالت کند بر احوال بدن انسان که غیر صحیح است و از قوای باستدلال
به افعال است و معلوم شد که افعال سه قسم است بحسب انقسام مبادی
و مصادر او که قوت است که یکی قوت طبیعی باشد و دیگری قوت حیوانی
و دیگر قوت نفسانی و استدلال بآفت هر فعلی بر آفت قوتی میکنند
که مبدا و مصدر آن فعل است و آفت آلت آن فعل همچنانکه استدلال

افعال م

باحوال ارادی وحسی بر دماغ میکنند و به نبض بر قلب و ببول و براز بر کبد که اگر ضعف کبد را طاری شود بول و براز شبیه بغساله گوشت تازه میشود و از اعراض بعضی دلالت بر نفس مرض میکند مثل اختلاف نبض و سرعت بر حمی و بعضی دال است بر محل مرض مثل نبض منشاری که بر ورم غشا و حجاب دلالت میکند و بعضی دلالت بر سبب ورم میکند مثل علامات امتلاو بعضی از اعراض مستلزم مرضی است مثل حمای حاره دوجع ناخس و سعال وضیق نفس و نبض منشاری بر سرسام خالص بعضی از اعراض تابع است مرض را گاهی و گاهی تابع نیست مثل صداع و از اعراض بعضی دلالت بر چیزی میکند که مولد وم است مثال سابق امتلاست و مثال واصل عفونت زیرا که مراد بسبب سابق آنست که میان او و مرض واسطه باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد و همچنین است امتلا که سبب سابق است مرحمی عفنی را زیرا که امتلا واسطه شده مرحمی را زیرا که امتلا سبب عفونت میشود و بوجود عفونت حمای عفنی پس درین مرتبه احتیاج بواسطه نیست و از اسباب بعضی مختلف است و آن اینست که سببی موجب مرض شود و بعد از بطلان سبب مرض باقی باشد مثل هوای حار که موجب صداع شود و بعد از زوال حرارت هوا صداع باقی ماند و بعضی غیر مختلف است یعنی بعد از مفارقت سبب مرض باقی نماند چه بزوال سبب زوال مسبب شده است چه مراد و مقصود القای خلف است پس بباید دانست که اگر بالذات نیست ایقای مخلف میکند و اگر سبب بالذات است زوال سبب موجب زوال مسبب است که مرض باشد و نیز بباید دانست که موثر فی البدن محتاج است بقوت فاعله و قوت منفعله

لاحق

ومدتی که دران کفایت حاجت شود **مقاله دوم در بیان امراض مفرده و مرکبه** وامراض مفرده سه جنس است یکی سوء المزاج و این شانزده قسم است همچنانکه سابقا مذکور شد و دیگر امراض ترکیب است و امراض ترکیب امراضی است که واقع در خلقت است یعنی در هیئات وصورت و این چهار است یکی مرض خلقت دیگر مرض وضع دیگر مرض عدد دیگر مرض مقدار و امراض خلقت چهار است یکی شکل و مرض شکل آنست که شکل عضو بواسطه طوق آفته مضر در افعال صادره او باشد مثل آنکه شکل طبیعی را که مستدیر یا طولانیست اگر بسبب خلقت بشکل مربع واقع شود مضرا بافعال صادره از و و یا سر دوشی بسبب خلقت بزرگ واقع شد و در اوان که عادت گنجیدن دست نباشد نمی گنجد پس این فعل از و مسلوب شده و ثانی از امراض خلقت مرض مجاری است و آن باین نوع است که مجرائی از مجاری خلقة متسع است یا ضیق یا منسد و هریک ازین سه موجب ضرر در فعل آن عضو میشود مثلا اگر ثقبه عینی واسع باشد موجب انتشار نور شود و در رویت نقصان باشد و اگر مجرای نفس ضیق واقع شود مانع از وصول هوای ملایم بقلب باشد و اگر انسداد در مجرای بول یا مرارہ واقع باشد افعال مقصوده از ایشان ناقص شود یا باطل گردد اول موجب مرض باشد و ثانی موجب هلاک و ثالث از امراض خلقت مرض اوعیه است و فرق است میان وعا و مجری زیرا که مجری باصطلاح اطبا عضوی مجوفی را گویند که در و شیء متحرک باشد مثل عروق و شریان

بیان مرض خلقت

بیان مرض شکل

مجوف که افادهٔ وصول هوا بقلب کند و مجرای مراره که افاده انصباب
صفراء المعده کند و وعا عضوی مجوفی است مثل اوانی و ظروف
عامتر از انکه درو ساکن باشد مثل طحال و یا متحرک باشد مثل معده
و امعا و مرض اوعیه یا آنست که بجسب خلقت صغیر واقع شده است
یا کبیر یا ممتلی است یا خالی و آنکه صغیر است مثل معده زیرا که اگر صغیر باشد
بمجاورت حدوث ورم آفت در فعل او شدید است چه بسبب
ورم او را افشردن و ضغطه حاصل میشود کبیر مثل اتساع کیس
الانثیین است و امتلا مثل انسداد بطون دماغ و حدوث سکته
و خلا مثل خلو تجاویف قلب از خون که نزد فوج شدید مهلک است
و رابع از امراض خلقت مرض سطوح اعضاست و آن تخشن سطوح
عضو است که دران عضو خلاف آن مطلوبست و یا تملس عضو
است که مطلوب دران عضو خلاف آنست مثال اول قصبهٔ
ریه است زیرا که در وملاست که سبب سلامت نفس باشد و عدم تأذی
از خشونت و مثال ثانی معده است زیرا که در و خشونت مطلوبست
تا افادهٔ مکث غذا میکند و هضم مطلوب از و حاصل شود چه اگر ملسا
باشد موجب زلق غذا شود و بتدریج بزلق الامعا انجامد که مرض
در علاج عسر است پس این مذکورات امراض خلقت اند و دو جزو باقی
است از اقسام اربعه امراض ترکیب غیر خلقت است و قسم ثانی از اقسام
اربعه امراض ترکیب مرض وضع است و مراد بوضع اینجا موضع عضو است
و مشارکت اما مرض موضع چهار قسم است یکی انخلاع عضو از مفاصل
و زوال او غیر انخلاع و حرکت عضو در موضعش نه بر وجهی که می باید و

بیان مرض وضع

مرض عدد

سکون او در موضعش نه چنانکه شاید و اما مشارکت باین است که
عضو قریب باشد مر عضوی را یا بعید باشد از عضو دیگر نه بر وجهی که
می باید و قسم ثالث از امراض ترکیب مرض عدد است و مراد بعدد
آنست که مرض در عدد عضو واقع شود مثل آنکه از جنس عضو
زیادتی موجود شود و این دو قسم است زاید طبیعی و زاید غیر طبیعی
اما زاید طبیعی مثل اصبع زاید و زاید غیر طبیعی مثل کرمها که در بدن
پیدا میشوند و مثل حصاة مثانه و یا در عدد عضو نقصانی شود و این
نیز دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی مثل قطع یا تآکل اصبعی از اصابع
که نه بجسب خلقت باشد و قسم رابع مرض مقدار است مرض مقدار
و مراد بمقدار آنست که مقدار عضو زیادة شود زیادتی که مضر
با فعال باشد مثل داء الفیل یا نقصانی شود که مضر با فعل عضو
باشد مثل ضمور حدقه و زبان و غیر ذلک و ثالث از اجناس مرض مفرد
تفرق اتصال است که مضر بفعل است یا بالذات چنانکه مذهب قومی
است یا بواسطه سوء مزاج است مرض تفرق اتصال چنانکه
مذهب جماعتی است از اطبا اما امراض مرکبه امراضی را گویند که حصول
آنها باجتماع امراض دیگر باشد مثل اورام و بثور که مرکب اند از سوء
مزاج مادی و تفرق اتصال و زیادتی مقدار مقاله سیم در بیان
تقسیم اورام بجسب مواد و این شش قسم است اخلاط اربعه که ماده
ذو قوام است و ریح و مائیه که ماده ذو قوام نیست و بباید دانست
که آنچه متولد میشود از خلط حار بالذات یا دموی است یا صفراوی
یا مرکب از هر دو و همچنانکه متولد از خلط بارد بالطبع یا بلغمی است یا سوداوی

ودانکه ترکیب [illegible] تمیز باید دانست که خلط بارد بالطبع کاهی موجب تسخین بالعرض میشود و ورم دموی محض را فلغمونی می نامند و صفراوی محض را حمره و مرکب هر دو را باسم مرکب میکنند یعنی فلغمونی حمره یا حمره فلغمونی و در اسم تقدیم خلط غالب بر مغلوب میکنند یعنی اگر دمویت غالب باشد ورم را همان اسمست که مقدم ذکر یافت و اگر صفراویت غالب است آنچه موخر مذکور شد و اگر در ورم مده که عبارت از ریم است واقع شود آنرا خراج می نامند و اگر خراج عارض لحم رخو شود مثل عنق و زیر بغل و خم ران که این مذکورات مصاب اعضاء رئیسه اند اختیار رادع نباید کرد زیرا که ماده متوجه بقلب طبیعت بجانب ابط که شیب بغل است دفع میکند و ماده که متوجه بجانب کبد است بجانب اربیه دفع میکند و ماده که متوجه بجانب دماغ است به پس کوش دفع میکند پس اینها مصاب اعضاء رئیسه باشند و گر درین ماده خراجی اگر کیفیت سمی که سرایت بقلب کند باشد آنرا طاعون می نامند نعوذ بالله من شره و من شر ما خلق و ماده بلغمی که موجب ورم باشد دو قسم است یکی ورم رخو و او را زیماخس نامند بعبارت یونانی و دیگری سلع [illegible] ماده بلغمی است و فرق میان این دو بانست که او ذیما مخالط جوهر عضو است و سلع متمیز است و غلافی و کیسه دارد و ورم سوداوی سه قسم است یکی صلابت که او را بعبارت یونانی سقیروس می نامند و دیگری سرطان است و دیگر انواع غدد است که ماده بواسطه استحکام سودا منعقد میشود یا قسمیست دیگر غدد و آنست در اعضا که او متمیز است از عضو و متمکن در محل خود نیکن بتحریک از جای خود میجنبد بخلاف عقد که او از جای خود بتحریک نمی جنبد و از جمله غدد است خنازیر که در عنق و ابط

بیان ورم دموی و صفراوی

نامند

رادع روکننده

بیان ورم بلغمی

بیان ورم سوداوی

و در سر نیز حادث میشود [illegible] را وجع نیست و سرطان شدید الوجع است و صلابت و سرطان و اجناس غدد و آنست که غدد متمیز است از محل و متشبث بغلاف عضو است و صلابت و سرطان مداخل و مخالط ماثی که از ماده عزوی قوام است مثل استسقا ورم بیغستان است و سببش مایه است و ورم ریحی دو قسم است یکی نهیج و دیگری نفخه و فرق میان این دو بانست که ریح تهیج مخالط جوهر عضو است و مقاوم حس و وضع اصبع نیست و مجتمع نیز نیست بخلاف نفخه که بوضع ید متفرق نمیشود و مجتمع است و از جمله اورام شبور است و اقسام او اقسام اورام است زیرا که شبور اورام صغار را گویند و حال این یکی از سه چیز است یا صلابت است یا جمع مده یا تحلل و مر این ورم را اوقات اربعه است که ان ابتدا عبارت از زمانی است که در رود فع طبیعت است خلط را و ظهور حجم عضو وارم است و تزید عبارت از زمانی است که در و زیادتی ظهور حجم است و اجتماع مده و قیح و انتها زمانیست که در و بلوغ ورم [illegible] نهایت و انحطاط زمانیست که در و تنزل و نقصان ورم است و هر یک از این اوقات اربعه یا کلی است بحسب مرض از اول تا آخرش یا جزوی است بحسب نوبت مقاله دوم در بیان اسباب ضروریه باید دانست که بیان سببیت او چنین است که اسباب مغیره مر احوال ابدان انسان را و حافظ او یا ضروری است باین معنی که این اسباب موقوف علیه حیات است یا غیر ضروری است یعنی موقوف علیه حیات نیست

واسباب ضروریه شش است اول هوا است وثانی ماکول ومشروب وثالث
حرکت وسکون بدنی ورابع حرکت وسکون نفسانی وخامس نوم ویقظه
وسادس استفراغ واحتباس واین مذکورات اسبابی است که
انسان از ان ضروریست زیرا که محتاج الیه است بالضرورة که اگر یکی از ینها
مفقود باشد در بعضی اوقات بدن در معرض زوال است وبعضی
از ینها اضطرار واحتیاج بر وجهی است که همیشه می باید که اگر نباشد
خوف هلاکت است وباید دانست که احتیاج بهوا از برای ترویح قلب
وتعدیل روح است باستنشاق نمودن واخراج فضلات دخانی
بر تنفس واین ترویح وتعدیل باین طریق است که هر گاه که منبسط
میسازد عضلات صدر آلات تنفس را متحدث میشود بالات تنفس آن
هوا وهر گاه که منقبض می سازد عضلات صدر آلات تنفس را خارج
میشود آن هوا زیرا که اگر خارج نشود سخن میشود آن هوای محتاج
الیه واین موجب سخونت قلب است منجر بخفقان میکردد وهوا را تغیرات
عارض میشود واین سه است تغیرات طبیعی وتغیرات غیر طبیعی وتغیرات
خارج از مجرای طبیعی اما تغیرات طبیعی بحسب فصول است یعنی بهار وتابستان
وتیرماه وزمستان وفصول نزد اطبا غیر فصول منجمین است زیرا که طبیب
از ربیع زمانی میخواهد که در و نشو ونمای نباتات واشجار است ودران
زمان در بلاد معتدله احتیاج بدثار بسیار نیست واحتیاج بتبریدی معتد به
نیز نیست وبخریف زمانی که مقابل ربیع است میخواهد وبصیف جمیع
زمان حار میخواهد وبشتا جمیع زمان بارد میخواهد پس ربیع جمیع زمان
بارد میخواهد پس ربیع در حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست

میخواهد

میخواهد ومزاج صیف حار یابس است ومزاج خریف بارد یابس است ومزاج شتا
بارد رطب است وهر فصل از فصول سته موافق مزاج صحی کسی است که آن فصل
مناسب مزاج اوست ومخالف آن کسی است که سوء مزاج مناسب آن فصل
دارد مثلا کسی را تابستان موافق مزاج صحی افتاده است این فصل موافق
مزاج است وکسی را سوء مزاج بواسطه کثرت بلغم است وبدین سبب مبتلا
بمرض فالج است یا رعشه وفصل زمستان مخالف سوء مزاج صاحب
رعشه وفالج است پس هر فصل موافق مرضی باشد ومزید مرضی برای که
امراضی که حدوث آن بواسطه رطوبات وبلغمها است فصل تابستان
موجب تحلیل آن مواد است وازاله آن مرض میکند وامراضی که
حدوث آن در تابستان است فصل زمستان موجب تسکین آن
مواد است وعلی هذا القیاس وبهترین فصول آنست که دارد بر واجب
خود باشد ومراد آنست که جاری بر مقتضای خود باشد یعنی فصل
زمستان مقتضی برد است پس می باید که سرد کذرد وعلی هذا القیاس

بیان هوای پاکیزه

وهوای متصف بجودت آنست که از مخالطه اجزاء
واد خشه پاک باشد که مانع از کشف اسمان نشود مگر در حالتی که فساد
تمام عارض هوا باشد وهوای نقی صافی آنست که مخالطه او بخار آجام وبطایح
نباشد وآجام جمع اجمه است وآن عبارت از منبت نی است وبطایح
جمع بطیحه است ومراد بآن بعضی اشجار است چه هوای که مکث او درین
مواضع میکند ردیست ومراد ببخار جسم مرکب از اجزای مائی وهوائی
است ومراد بدخان جسم مرکب از اجزای ارضی وناریست ودیگر
هوائی که ملاصق زمینی که همیشه بر روی آن آب ایستاده باشد

است نیز ردی است زیرا که ان هوا سریع التعفن است و دیگر هوای
ملاصق و مداخل مباقل که محل کشتن بقل مراد است نیز چنین است
خصوصا کرنب و چرچین و درخت جوز و الجنیل که با لحاییه مجاورت
آن معتمد هواست و هوای مواضع عالیه مرتفعه اصح است **مقاله ۴۵م**
در بیان کیفیات اهویه و مقتضیات فصول اربعه باید
دانست که هوای حار محلل رطوبات است و مرخی اعضا و اگر
حرارت باعتدال باشد موجب حمرهٔ وجه و طراوت او میشود بسبب
آنکه جذب خون بظاهر بشره میکند و اگر حرارت بافراط باشد موجب
صفرهٔ وجه میشود بسبب تحلیل آنچه جذب کرده است و بسیاری
عرق زیرا که از افعال حرارت توسیع مسام است و اذابه [illegible]
و رطوبات جامده و چون حرارت وافره ادرار عرق کند هر آینه موجب
تقلیل بول باشد زیرا که رطوبات بدنی بعرق بطریق مسام
خارج میشود و کثرت و حرارت هوا موجب ضعف هاضمه است و زیادتی
عطش چه ظاهر است که سبب او تحلیل رطوبات است و حصول اشتیاق
طبیعت بارد رطب و عطش همین معنی دارد که اشتیاق الطبیعة
الی البارد الرطب و اما هوای بارد موجب استواری بدن و اعضا است
و تقوی قوت هاضمه است و موجب کثرت بول و ادرار اوست
و سبب اختناق رطوبات است و نیز مقلل ثفل یعنی براز است
و سبب انعصار عضل معده است و مساعد معای مستقیم و نیز
هیئت عضل را موجب جلب مائیه ببول میشود و هوای رطب
ملین جلد و مرطب بدن است و هوای یابس ضد اینست و هوای

کدر موحش

کدر موحش تنفس است و مراد بکدورت هوا آنست که ادخنه و ابخرهٔ کثیفه
مخالط او باشد و فصل ربیع یعنی بهار در ثوران و طغیان اخلاط
بدن است و این ثوران موجب حدوث ثاریست زیرا که هوای ربیع
موجب سیلان مواد منجمد ایست که شتا حدوث جمود او کرده و مختلف
است امراض بسبب اختلاف مواد و فصل زمستان مورث امراض
بلغمی است و علی هذا القیاس زیرا که در هر فصل بسیار امراض
است که مناسب آن فصل است چنانکه بیشتر گذشت و شر فصول
در احداث امراض خریف است که تیرماه می نامند و خیر فصول اربعه
ربیع است که بهار میخوانند و استحاله هوا یا بحسب کیفیت می باشد
باین طریق که گرم میشود یا سرد و یا استحاله در جوهر هوا میشود
باین طریق که متعفن میگردد و یا فاسد میشود و این تغیر را در هوا
باصطلاح اطبا وبائی نامند و این تعفن که هوا عارض میشود شبیه
بتعفن آب است و مثل این تعفن در هوا التعفن اخلاط و ضعف
قلب است و معده او زیرا که اقرب بقلب است از روی دخول
از سایر اعضاء باطن چه هوای متعفن از راه تنفس بالفعل باو واصل
میشود **مقاله ۴۶م در بیان اختلاف هوا باختلاف بلدان**
باید دانست که حال هوا مختلف میشود باعتبار بلدان بواسطه
امور سماوی و امور ارضی اما آنچه ارضی است شش است یکی بعد
بلدان است از خط استوا و یا قرب اوست بخط استوا و این را
عرض بلد می نامند و هر بلدی که مقارب مدار راس سرطان است
در شمال و یا مقارب مدار راس جدی است در جنوب آن بلد انسخن

بلد الفت از آن بلاد که بعیدست از خط استوا و بدانست که هر
بقعه که موضوع بر خط استواست اعدل بقاع است بحسب اعتبار بعد از
الحق نزدیک اعدل امزجه مزاج سکان استواست نزد اکثر و پیش بعضی
سکان اقلیم رابع و این مذهب امام فخر الدین رازی و جمعی از محققین
است و دلایل برین وارند و میگویند اعدلیت راجع بهواست و ثانی
از امور سته ارتفاع بلدست یا انخفاض او و بلد مرتفع ابرد
است و ثالث جبال واقع بر حوالی و اطراف بلدست و درین نیز
بحسب قرب و بعد جبال هوا مختلف میگردد زیرا که جبل موثرست
در هوای بلد بسبب آنکه جبل یا شمالی است یا جنوبی یا شرقی یا غربی
و بر هر تقدیر چون قریب باشد موثرست در هوای بلد بر وجوه
بحسب زوایه و جودت الجبل شمالی موجب انعکاس شعاع آفتاب
بر بلد میشود و این موجب حرارت و سخونت بلدست و حبس ریح
جنوبی بر بلد میکند که مطلوب نیست و منع ریح شمالی میکند که هبوب
آن مطلوبست و موجب صحت و جبل شرقی حبس ریح غربی میکند
بر بلد که هبوبش مطلوب نیست و منع ریح شرقی میکند که هبوبش مطلوبست
و جبل جنوبی منع ریح جنوبی از بلد میکند که هبوب آن مطلوب نیست
و حبس ریح شمالی بر بلد میکند که مطلوبست و جبل غربی منع ریح
غربی از بلد میکند که هبوبش مطلوب نیست و حبس ریح شرقی میکند
که آن مطلوبست و بر هر تقدیر جبل جنوبی و غربی از شمالی و
شرقی بدست پس معلوم شد وجوه تاثیر جبل در هوای بلد و جودت
و رداءت هر یک از جبال بنسبت بلد و رابع از امور سته بحارست

و بحر را نیز تاثیرست در هوای بلد و بلد بحری آنست که بقرب بحر واقع
شده باشد خاصه که بر ساحل بحر باشد یا بر جزیره باشد که بحر محیط با آن
بلد باشد و هوای بحر موجب ترطیب بلدست و اگر بحر بر شمال بلد باشد
اعانت بر برودت هوای بلد میکند و اگر بحر بر جنوب بلد باشد موجب
غلظ هوای بلدست و اگر سبب رطوبت و سخونت او و اگر بحر بر بلد
محیط است بنسبت هوای او در رداءت و جودت برابرست
بلد و خامس از امور سته ریاح است و آن نیز موثرست در
هوای بلد یکی شمال است که اطلاق او بر بادی میکنند که از جانب
شمالی می وزد و این نسیم موجب شدت و استواری بدن است
و مقوی اوست و مانع سیلانات مواد ظاهرست و مسدد مسام
و مقوی هضم است و عاقد بطن و مدر بول و این ریح افضل ریاح
است باعتبار اکثریت منافع اگرچه مضرت او از جهت تسدید
مسام و مشوش است و ایجاب نزلات و زکام و اوجاع اعصاب و
اعضاء عصبانی مثل مثانه و رحم و جنوب که مراد باین ریح جنوب
است مرخی قواست و مفتح مسام و مشوش اخلاط و مثقل حواس و
این ریح مفسد قروح نیز هست زیرا که مرطب است و مورث حمیات
عفنی است چه عفونت از تاثیر حرارت غریبی در بخاری رطب حاصل
میشود و چون اسباب مهیا باشد تعفن قریب الحصول است و
دیگر صبا که مراد با آن ریح صباست و آن نسیمی است که از جانب شرق
می وزد و او قریب باعتدال است و بهترین آنست که هبوب
آن در اول نهار باشد بوقت بهار و تابستان و دیگر دبور که

عبارت از نسیم غرب است نزدیک بصباست در جودت و بهتر آنست که هبوبش آخر بهار باشد و صبا بهتر از دبور است واللّه اعلم **مقاله ۷ در بیان حرکت و سکون** و باید دانست که حرکت موجب سخونت است مادام که معتدل باشد و مبالغه بحد افراط نرسد و هرگاه که مجاوز بحد افراط باشد موجب تحلیل است بافراط واین موجب تبدیل است زیراکه تحلیل در رطوبت غریزی واقع میشود و این مستلزم تحلیل در حرارت غریزی است زیراکه نقصان در محل مستلزم نقصان در حال است و سکون با فراط موجب استیلای برد است زیراکه موجب انتعاش حرارت غریزی مفقود شده که آن حرکت است و نیز مرطب است زیراکه حرارت غریزی که محلل رطوباتست محقق شده و حرکت شدیده را التسخین اکثر است و حرکت کثیره را که شدیده نیست تحلیلش اکثر است و گاهی اسباب معینه مر حرکت را مقارن حرکت میشود مثل آهنگر که در پیش آتش حرکت میکند و گاهی مقارن حرکت اسباب مضاد میشود مثل قصار که در آب حرکت میکند در مثال اول تاثیر موافق است و در ثانی تاثیر مخالفست **مقاله ۸ در بیان نوم و یقظه** که عبارت از خواب و بیداری است و خواب اشبه است بسکون و بیداری اشبه است بحرکت و از فواید نوم طبیعی تقویت هم قوای طبیعی است با حتقان حرارت غریزی و اما نوم زیاده بر قدر طبیعی مرض قوای نفسانی است بترطیب مسالک روح و مزید اصناف اعیاست و اگر نوم واجد ماده مستعد ا مر هضم را مفید هضم اوست و نشر ماده موجود در بدن میکند و آثار او بظهور می آید و اگر نوم برخلای معده واقع شود موجب تبرید است بسبب

وفور تحلیل چه مقرر است این که کل شی جاوز حده جانس ضده زیراکه تحلیل از آثار حرارتست که بنهایت انجامد و دران شی تحلیل در و واقع شده است و برودت که ضد حرارتست حاصل شده و بیداری مفید اضداد مذکور است و اگر بافراط انجامد و ضعف دماغ است بسیار باشد که بیداری بافراط موجب احتراق اخلاط صالحه میشود و خواب بافراط مورث امراض رطوبی بلغمی است و غالب از آثار نوم تسخین باطنی و تبرید ظاهری است و سببش غور یعنی فرو رفتن حرارتست بداخل **مقاله ۹ در بیان عوارض نفسانی** و بعضی از عوارض نفسانی محرک روح است بجانب داخل مثل غم و فزع و بعضی محرک اوست بخارج مثل غضب و فرح و بعضی محرک است بجانبین که خارج و داخل باشد مثل غضب با حزن و عارض بسیار است که تحریک روح بجانب خارج بعنف میکند و تحریک برین وجه و شدت آن موجب خلو قلب است از روح یا موجب اختناق اوست در دل و هر دو موجب هلاک است مثل فزع غالب و یا فرح و سرور مفرط و باید دانست که بسیاری از تصورات سبب امور طبیعیه میشود مثل کند شدن دندان بتصور خوردن ترشی و این نوع بسیار از ناس را واقع است **مقاله ۱۰ در بیان ماکول و مشروب** و هر چیزی که ماکول و مشروب میشود او را تاثیر است در بدن انسان و این تاثیر بر وجوه ثلثه است زیراکه خالی ازین نیست که موثر بحسب کیفیت است و بس مثل تبرید و تسخین و ترطیب و تجفیف فقط یا موثر بحسب ماده است مثل تغذیه و یا موثر بحسب صورت نوعی است و بس اول دوا است

وثانی غذا است وثالث ذوالخاصیة است مثال اول زنجبیل وگاوزبان
ومثال ثانی گوشت ونان ومثال ثالث چون ذوالخاصیة نافع وضار
می باشد مثل فادزهر وبیش ومانند آنکه مرکب ازینها باشد واگر مرکب از
ماده کیفیت وماده باشد دوای غذائی است واگر مرکب از ماده کیفیت
وصورت باشد غذای ذوالخاصیة است ودر ترکیب اگر جانب کیفیت
غالب است در اسم تقدیم دوا بر غذا میکنند ودوای غذائی می نامند واگر
جانب ماده غالب است غذای دوائی میخوانند وعلی هذا القیاس
واگر مرکب از هر سه باشد غذای دوائی ذوالخاصیة می نامند ودر اسم
تقدیم جانب غالب می کنند بر مغلوب وآنچه تاثیر بجمله جوهر خود میکند
آنست که فعل او بصورت نوعیه اوست مثل قوت جاذبه سقمونیا مر
صفرا را وآنچه مرکب بآن مستعد قبول این خاصیه شده است مزاج است
زیراکه در حکمت مبین ومقرر شده است که بعد از حصول مزاج مرکب
مستعد قبول فیضان صورت ونفس میشود از مبداء وخاصیات
مترتب بران می شوند چنانچه حال ذوالخاصیات مذکوره است و
هیچ مزاج وکیفیت از کیفیات اولی نیست که آن قوت فعلی است
یا قوت انفعالی است وقوت گاهی ملایم مزاج انسان است وگاهی
منافی مزاج اوست مثال ملایم قوت حاصله در تریاق مثل فادزهر
مثال منافی قوت حاصله در سم چنانکه پیشتر که بآن اشارت رفت
ومراتب ادویه در قوائی که بحسب کیفیات اربعه است چهار است
اول مثلا التسخین در مرکب طبیعی بر وجهی که بی تکرار واختیار کردن
پیشتر از و حاصل نشود وثانی اقوی اوست اما بر وجهی که اختیار او

درجات ادویه

بحد اضرار نرسد مگر آنکه تکرار باضرار انجامد یا پیشتر افتد وثالث آنست
که فعل او بالذات موجب ضرر است لیکن باهلاک منجر نمی شود ورابع
آنست که تناول واختیار او بالغ بحد اهلاک است واین خاصیة ادویه سمی
است ومقیس الیه در تناول مقدار معتدل به بدن معتدل المزاج است
واول که بدن معتدل المزاج است از مقدار معتدل متاثر نشود معتدل
است وثانی که متاثر شود واثر محقق باشد مگر تکرار ظاهر شود درجه
اول است وثالث که متاثر شود واثر ظاهر باشد ومتضرر نشود
مگر بتکرار درجه ثانی است ورابع که متاثر میشود ومتضرر نیز شود بی
تکرار ولیکن باهلاک نرساند درجه ثالث است وخامس که متاثر
شود ومتضرر گردد بی تکرار وباهلاک نیز رساند درجه رابع است و
این را دوای سمی می نامند مثل افیون **مقاله در بیان فعل
وانفعال** باید دانست که هر چه وارد میشود بر بدن انسانی از اشربه
واغذیه میان او وبدن تاثیر وتاثر است که آن عبارت از فعل
وانفعال است زیراکه از ورود خالی ازین نیست که وارد متغیر از
بدن میشود یا بدن متغیر از وارد میشود یا آنکه متغیر از بدن میشود
وتغیر در بدن نیز میکند یا از بدن متغیر نمیشود وتاثیر در بدن میکند
ومراد باین تغیر آخر در معنی میخواهند که آن تاثیر بحسب صورت نوعیه
است واگر این تاثیر از غذا صادر شود از غذاء ذوالخاصیة است
اگر از دوا صادر شود دوای ذوالخاصیة است مثل افاده برد وافاده
سخن وقسم اول که تاثر وارد از بدن باشد خالی ازین نیست که تشبه ببدن
وارد یانی یعنی جزو معتذی میشود یا نی اگر میشود غذاء مطلق است

واکر تشبه ببدن ندارد دواء مطلق است وقسم ثانی که تاثیر دربدن
دارد واز بدن نیز متاثر میشود واین قسم خالی ازین نیست که آخر فعل
او افساد بدن است یا نی اول ازین دو داء سمی است وثانی ازین اکر
تشبه ببدن دارد دواء غذائی است واکر تشبه ببدن ندارد دوای
مطلق است وقسم ثالث از اقسام که از بدن متاثر و متغیر نشود
وتاثیر در بدن دارد و مفسد و مهلک است سم مطلق است وسم
یا حار است که حرارت او اعانت در تحلیل روح میکند مثل سمیت افعی
ویا بارد است که برودت او اعانت در اطفاء حرارت غریزی میکند مثل
سمیت عقرب **فصل** باید دانست که هرچه غذا دهنده بدن
است سخن بدن است زیرا که آن غذا خون میشود وچون خون
حار است سخن است لیکن این تفاوت که خون غذاء حار اسخن است
از خون غذاء بارد وتاثیر در حر تسخین بدن اقوا وابقاست وبارد
ضد اینست **مقاله دوم در بیان احوال غذا** وغذا مغیر حال بدن
است بحسب وکیفیت اما بحسب کیفیت چنانکه بمشترک معلوم شد
واما بحسب کمیت اکر ازدیاد در مقدار غذا واقع شود مبرد است
دائما مکر آنکه عفونت بر وطاری شود زیرا که حصول عفونت از
تاثیر حرارتست در شئ رطب واین مانع است از حصول برودت
ونقصان در غذا از مقدار معتاد موجب ومورث ذبول است وغذا
یا لطیف است یا کثیف یا متوسط در کثافت ولطافت وغذای
لطیف آنست که از وخون رقیق حاصل شود وکثیف آنکه از وخون
غلیظ متولد شود ومتوسط آنست که از وخون معتدل در غلظت

ورقت

ورقت حاصل کردد وکثیر الغذاء از طعام آنست که اکر آن مستحیل بدم شود
وقلیل الغذاء بر خلاف اینست مثال اول زرده تخم مرغ نیم برشت ومثال
ثانی زرده تخم مرغ بریان ومثال ثالث زرده تخم مرغ جوشیده وحسن الکیموس
از غذا آنست که از وخون صالح متولد شود ورد ی الکیموس مقابل اوست
وامثله جمیع اینها در معرفت قوای اغذیه معلوم خواهد شد **مقاله دوم**
در بیان تاثیر آبها در بدن اطبا برین اند که آب غذا نمیشود زیرا که
بسیط است وهرچه بسیط باشد قابلیت غذا ندارد واختیار شرب او
بواسطه بدرقه غذا است از مجاری صنعتر و منافع دیکر از تبرید
وترتیب وادرار وتسکین عطش وغیر ذلک من المنافع وافضل آبها آبیست
که جاری باشد برروی زمین پاک وبعید المنبع باشد واز جانب جنوب
بجانب شمال رود وبعد از آنکه برروی سنک ریزد وشدید الجری باشد
زیرا که جریان او باین صفت وخصوصیت مفید لطافت ومخلص او از
قبول عفونت وفساد است ویا از جانب غرب بشرق رود و
بحسب وزن خفیف باشد واتصال او باین اوصاف مفید بدن
است وآنچه ازین اوصاف خالی باشد موجب ضرر است وکفته اند
که تقطیر آب غلیظ از ظروف متعدده موجب لطافت وتخلیص اوست
از کدورت ومواد فاسده وآب مطبوخ افضلست از غیر مطبوخ
زیرا که طبخ تقلیل نفخ میکند ومفید سرعت انحدار است **بیان**
اوصاف آبها واز آبهای افضلست که فضیلت دارد آب
باران است خصوصا که در تابستان باشد زیرا که حرارت هوای
صیفی فضلات او را بتحلیل می برد واز شوایب ردیه پاک میسازد

اما آب باران قبول عفونت بسرعت میکند بنا برانکه لطافت دارد
واگر بپزند شاید مفید عدم قبول عفونت است و همچنین اگر فوق او
چیزی از حموضات خورند و آب چاه ردیست قیاس بآب چشمه زیرا که بواسطه
قوت و حرکت آب چشمه بر روی زمین آمده است و آب چاه بسبب
سستی در نشیب چاه مانده است و یکی از اسباب رداءت او این گفته
اند و همچنین است در رداءت آبی که مرور بر معدن رصاص و نحاس
میکند و گفته اند که از آشامیدن این آبها بعضی امراض حادث شود
مثل قروح امعا و ضعف معده و غیر ذلک من الامراض الردیة
و آب برکه و آن عبارت از آبیست که بر روی زمین آید و جریان
نکند و بواسطه او حشایش کثیره روید و این نیز سبب بدی آب
میشود و این آب ارد و از آب چاه است و آبهای یخ و برف غلیظ
است خصوصا که بوقت زمستان باشد و همچنین در بدی آبهای
ایستاده که مجتمع در مغابت آبی است که ماد اجامیه عبارت از این
آب است چه شرب او مولد بلغم و مراره است خصوصا که در تابستان
باشد و مورث امراض طحال و استسقاست و غیر ذلک من الامراض و
آبی که غالب بر او قوت حدیدی است یعنی مرور او بر معدن حدید است
مقوی جمیع احشا و اعضاء درونی است و محرک قوت شهوانی
است و نافع ذرب که آن عبارت از اسهال متتابع است و استطلاق
بطن و یخ و برف پاکیزه که مخالط باو شیء ردی نباشد خواه بذات خود شیء
محلول شده باشد و خواه باو تبرید آن دیگر کنند آشامیدن صالح
است لیکن بواسطه شدت برد اکثف آبهاست و مکثف بلغم و مضیق

بیان منافع و مضار آب

مجاری است خصوصا مجاری نفس و از خوف اکثار نشاید مگر قلیلی و زیاده
و خراج را و در بعضی احیان اکثار آن مجوز باشد و اکثر مضرت او باعصاب
لاحق میشود و طبخ او موجب صلاح او است و آب سرد اگر معتدل
المقدار آشامند موافق اصحاء حار المزاج است و اما مبلغمین و
اصحاب امزجه بارده را مضر است زیرا که موجب نجاحت بلغم و نزلات
است و مورث امراض بلغمی است اگرچه مقوی و محرک شهوت حار
المزاج است و اختیار آب گرم الا ضرورت مفسد هضم است و موجب
تعفن غذاست و مداومت آن مورث استسقاست و آب
نیم گرم مغثی و گرم تر از آن بوقت غثیان و ثقل معده از طعام
و وجع قولنج موجب قی و خلاص از آن است و اختیار آب نیم گرم
بوقت سعال یابس مسکن آنست و موجب سهولت خروج بلغم است
و دو طایفه را از مرضی اختیار آب گرم نافع است اصحاب مالیخولیا و
صرع را زیرا که هر دو مزاج سرد است و آب مالح موجب اسهال است
در اول و بعد از آن موجب بواسطه تجفیف و مداومت و مواظبت
او موجب هزال و نحافت و تشاقق بدن است و مورث دولیه
حکه است در اعضاء و انتهاء آن جرب است و غلظت در
آب بواسطه اختلاط اجزاء ارضیه است و آبهای غلیظ مولد
حصاة و سدد است زیرا که رقیق آن بواسطه تاثیر حرارت تلطیف
یافته از مجاری ضیقه می گذرد و غلیظ تا تاثیر حرارت منجمد میشود
اما مبطون و اصحاب اسهال بسیار است که از شرب آب غلیظ
منتفع میشوند و سبب ظاهر است و از مصلحات و تریاقات آبهای

غلیظ و شور اختیار کردن جز عیلات نبرد آوردن **بیان آبی که بر معادن
مرور کنند** و آبی که مرور بر معدن نوشادر کند آشامیدن آن مورث
اسهال است و جلوس در و و احتقان با و همین خاصیت وارد و آنکه
مرورش بر معدن زاک باشد حبس جمیع سیلانات میکند خواه آن سیلان
از دم باشد یا اخلاط دیگر لیکن ظاهر از سیلان خون است و این نیز
خواه بطریق جلوس باشد یا آشامیدن اما شدید الضرر است بسبب جلب حمیات
و آب نحاسی را بعضی از اطبا موجب صلاح مزاج دانسته اند **مقاله چهارم
در بیان اسباب احتباس و استفراغ در حفظ صحت و ازاله
مرض** و هر یک ازین دو در وقتی می باید و در وقتی نمی باید زیرا که
خالی ازین نیست که مزاج بدن صحیح است یا سقیم اگر صحیح است حفظ صحت
حاصله ضروری است و اگر سقیم است استرداد صحت زایله اهم و اولی
است پس بهر تقدیر احتباس در وقتی و استفراغ در وقتی باید
و سبب احتباس شدت ماسکه است یا ضعف هاضمه است یا ضعف
دافعه است یا ضیق مجاری و سده واقعه در مجاری ازین قبیل است
و یا غلظ ماده یا کثرت ماده اوست یا لزوجت اوست و فقدان
احساس است بنابر عدم انصباب منبه که صفرا است بر برازو قیام
بقضای حاجت و سبب این فقدان می تواند که وقوع سده در
مجاری مراره باشد که مانع از وصول منبه است که آن صفرا است و
یا انصراف طبیعت است بجهت دیگر همچنانکه در استفراغات و یا
انصراف طبیعت است بجهت دیگر همچنانکه در استفراغات بحرانات می
باشد و سبب استفراغ اگر از شان او احسان است قوت دافعه است

زیرا که اگر ضعف می بود موجب امساک میشد و یا ضعف ماسکه است
چه قادر بر امساک نیست و یا اذیت ماده است بثقل و موجب ثقل یا کثرت
اوست یا غلظت جوهر اوست و کثافت آن و یا بسبب لذع است
و موجب لذع حدت اوست یا تمدید ماده است و تمدید او بسبب ریح
اوست یا بسبب رقت اوست و بر رقت سعة مجاری اعانت میکند
در تمدید زیرا که هرگاه که ماده رقیق باشد و مجرا واسع پیش از و
در مجاری میرود و کثرت او موجب تمدید است و یا ابدا بسبب تفرق
اتصال است و اگر اعتبار ترکیب در اسباب کنی علت در احتباس و
استفراغ اقوی باشد و هر یک از احتباس و استفراغ اگر بر وجهی
که می باید نباشد مورث امراض کثیره است و تحقیق این سخن موقوف
بر رجوع بقوانین علاج است فارجع الیها حتی یتیقن ذلک
مقاله پنجم در بیان موجبات استحمام و در تعریف حمام صاحب
موجز رحمه الله چنین گفته است که خیر الحمام قدیم البناء واسع الفضاء
عذب الماء معتدل الهواء و هر یک ازین قیود را فواید است
اما قدیم البناء بسبب آنکه هر چند حمام دیرینه است بخارات ردیه
که از آهک و ساروج حاصل میشود از و منتفی شده است و سعت
فضا بسبب آنکه اگر ضیق باشد هوای او سریع التعفن است و شدید
الحرارة و شیرینی آب بسبب آنست که آب اگر شور باشد شخص از و متضرر
میشود چه آب شور بچشم و گوش در می آید و مضرات بدنی دیگر نیز
بسیار است و معتدل الهواء را بیان فایده حاجت نیست چه از سرد
بغایت منافع حمام مرتفع است و از گرم بغایت نیز منافع او مرتفع

الامراض از مواد بغایت بار ورا مفید است و حمام مشتمل بر سه مرتبه
است از خانه مرتبه اول مبرد و مرطب دوم مسخن و مرطب است و مرتبه
سیوم مسخن و مجفف است و مراد بثالث کرم خانه است و بدوم میان
واو مراد باول پاشوی خانه بباید دانست که حمام را تاثیرات
است مثل تسخین و تبرید بواسطه هوای او و تحلیل روح و حرارت
غریزی و تجفیفش مر بدن را زیرا که کل شی جاوز حده جانس ضده مقرر
داشته اند چه تحلیل اگر بغایت و نهایت انجامد تبرید حاصل میشود و آب
شدید الحرارة موجب ضخافت جلد و بدن است چه جلد را سست و
مسام را کشاده میسازد و بس حاصل نمیشود از آب کرم و در باطن چیزی
که ترطیب بدن کند و مانع از تحلیل باشد و از تاثیرات که حمام را بالعرض
است تسخین او ست بواسطه هضم و نضج حمام بطریق یبوست می کند
وگاه بطریق رطوبت و مراد بحمام یابس آنست که شخص داخل در و
استعمال آب نکند این مجفف و مسخن است زیرا که رطوبات بدن بعرق
حاصل شده از حرارت بتحلیل برود و مراد بحمام رطب مقابل اوست
و هر کس که اراده ترطیب کند از حمام او را از تعرق و تحلیل باید
بود و ترک دوام جلوس در حمام باید کرد و استعمال آبهای معتدل
در حرارت و برودت باید کرد و خود را در آب نیم کرم زمانی غوطه
باید داد تا بار خاوتلیین عضو و فتح مسام بدن از رطوبات نیک
متاثر شود و بعد از آن دیگر مکث نکند و همچنانکه دخول بتدریج
می باید خروج نیز بتدریج می باید خصوصا در فصل تیرماه و زمستان
چه هوا اول درین دو فصل ضرر از خروج حمام بیشتر است زیرا که

مورث

مورث نزلات شدیده است و منجر شدن آن نزلات بامراض ردیه
مهلکه است مثل ذات الجنب و سل و افلیج و استسقا و غیر ذلک من الامراض
الناشیة بهذین الفصلین و البته بیرون از حمام بمسلخ که جامه
خانه است بتامل و تدریج تمام بدرون می باید رفت و اگر بعد از بیرون
آمدن تمریخ بدن بروغن گل کنند صواب باشد زیرا که موجب حبس
رطوباتی که بدن از حمام کسب کرده میشود و این مطلوب است هرگاه مراد از
حمام ترطیب بدن باشد و این فعل مناسب ابدان نحیفه یابسه است و
در جامه خانه زمانی طویل مکث کند تا مناسبت تمام بهوای بیرون حاصل
شود آن زمان بیرون آید و دخول حمام بر خلاء معده موجب تجفیف بدن
است و مناسب نیست خصوصا که عرق شود و عرق بافراط انجامد و بر
امتلاء معده کما ینبغی نیز نیک نیست مگر کسانی را که نحافت بدن باشد
و مراد تسمین بدن بود زیرا که بر سر سیری دخول حمام موجب شده است از این
جهت که اگر چه در حمام عرق و تحلیل بسیار میشود و در مواد و اخلاط اینو
طاری میشود و این موجب سده است و دیگر چون حرارت حمام محلل
از اخلاط و غذا و بدن را از بدل ما یتحلل گزیر نیست پس غذا را بفجاجت
بدن جذب میکند و این سبب سمن است یعنی فربهی و لیکن سبب سده
نیز هست بیان علامت حدوث سده بعد از و علامت حدوث
سده که بعد از دخول حمام باشد ثقل و تمدد در جانب ایمن و قرب کبد
است و تدارک آن بشربتی که مفتح سده است باید کرد مثل سکنجبین
بزوری و قرص افسنتین و امثال و اشباه آن همچنانکه در معالجات سده
مذکور است و آنکس که اختیار دخول حمام میکند او را تحرز از تناول اشیای حاره

بیان مضرت دخول حمام بر خلاء معده و امتلاء معده

دخول حمام

ذکر سورت

وبارده بالفعل باید کرد ونیز در دخول حمام زیرا که ارتکاب اشیاء مذکوره
موجب ومورث امراض ردیه است مثل ذبول واستسقا وبسبب سرعت
نفوذ این اشیا بمواضعی که در آن مواضع بواسطه سعت مجاری بسیار
ایشان را تشرب میکند وتاثیرات بقدر آن در بدن می نماید وچون
حار باشد موجب ذبول شود وچون بارد باشد موجب استسقا وفالج
وغیر ذلک از امراض مناسب تناول باشد واز جمله مضار حمام
چون ارخا وتلیین عضو میکند سهولت انصباب مواد واخلاط
باعضا رقابله ضعیفه است واضرار بعصب زیرا که اعصاب خواه
عصب حس باشد وخواه عصب حرکت وچون اعضاء ذکی الحس اند
از مضار ومنافع بسرعت متضرر ومنتفع میشوند وتضرر از اشیاء
بارده بسرعت بسبب آنست که روح از عضو ذکی الحس متنفر شده
رجوع بمبداء اعصاب میکند جماسا واختلاجا همچنانچه در تشنجات
واقع میشود وسبب اکثری اینست وافراط جلوس در حمام موجب
تحلیل حرارت غریزی است وسقوط شهوت طعام وآبهای حمام
مختلف است بعضی از آن بورقی است وبعضی کبریتی ومالح
وغیر ذلک واز این جهت احکام آن مختلف میشود وآب بخصوصیات
مذکوره او کاد منتفع است وبهر تقدیر هر یک را مزاجی وفایده وضرری
هست اما کبریتی محلل وملطف مواد است ومزیل ترهل وسستی
است ونافع اکثر امراضی که در جلد طاری میشود مثل جرب وحکاک
دقوبا واشکال آن ومانع انصباب مواد بقروح است ونافع عرق
مدنی که معروف برشته است وآب نحاسی که منبعش معدن نحاس است

یا بر معدن

میگذرد

یا بر معدن نحاس مرور میکند وآب حدیدی یعنی بر معدن آهن میگذرد
یا منبع او حدید است وآب شود وهمه اینها نافع اند از امراض بارده
رطبه واوجاع مفاصل واسترخاء اعضا وامراض گرده وتنگی نفس
ومقوی جگر وسپرز است که آن بستن استخوان شکسته است ونافع
وامیل است وهر یک از اینها را خصوصیتی در نفع بعضی اعضا هست
وآنچه مذکور شد علی الاجمال بود زیرا که آب حدیدی را خصوصیتی
باحشا واعضاء داخلیست مثل معده وطحال ونحاسی نافع است از
امراض دهان وحلق مثل لبهات ولوزتین وچشم که در وی استرخا
ورطوبت کثیره باشد وگوش که در او رطوبت وریح بسیار است واما آب

بیان آب دریا

بحر ومراد به بحریش عرب ابیست ایستاده وبسیار مثل عمان وقلزم
ودر اکثر شور وتلخ می باشد ودر استعمال او بعضی امراض را فایده
است وبعضی دیگر را مضر است وچون آب بحر بحسب مزاج حار یا
یا حار مایل به یبوست است بس امراض بارده رطبه را بجهت اعتدال
مفید است **مقاله ۵ در بیان تضحی** و آن عبارت از مکث
کردن وگردیدن در آفتاب نشستن وجلوس در آن واین بحسب
قلت وکثرت متفاوت است وبالجمله این بحسب امزجه از وجهی
مفید است واز وجهی مضر زیرا که اگر شخصی مثلا بمرض فالج یا استسقا
مبتلا باشد او را گردیدن در آفتاب وغلطیدن در ریگ گرم بسیار
ومفید ومنجح است واگر چنانچه مبتلا بامراض حاده صفراوی یا دموی
باشد او را بسیار مضر است واجتناب از آن لازم است وبهر تقدیر
محلل رطوبات است ومبالغه در آن شدید التحلیل است ودباغه که بدن

دو آفتاب خود را برهنه ننشاند و مراد باین شدة حرارتست زیرا که اگر
آفتاب شدید الحرارة نباشد چنانچه فصل بهار که در ان فصل
کشف اعضا در اوقات معتدله می باید کرد که درین فایده است
و بفرموده سید الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم موافق و مطابق است
که فرموده اغتنموا برد الربیع و اجتنبوا برد الخریف فانه یعمل بالابدان
کما یعمل بالاشجار که مضمونش اینست **نظم** گفت پیغمبر که یاران
زینهار • تن مپوشانید از باد بهار • کانچه با برگ درختان میکند •
با تن و جان شما آن میکند • پس هر اینه درین فواید بسیار و تشفی
از امراض و اسقام بی شمار است و آنکه بوقت صیف باشد چون ظاهر
جلد بواسطه حرارت متکاثف شده هر آینه مانع از تحلیل رطوبات مفسده
است **مقاله ٥٧ در بیان منافع ادهان** در ریک و تفریق
بدن و بعضی اعضا در بعضی امراض آبها و ادهان باید داشت
که ادهان در ریک که رم مزیل ورم استسقا است و نافع از مرض
افلیج و منشف رطوبات مفسده است از جلد و مسکن بعضی اوجاع
و تفریق اعضا در روغن زیت مزیل مرض اعیاست و نافع از
تشنج و احتباس بول و در مطبوخ روباه و کرکس نشستن افضل علاج
است در وجع مفاصل و نقرس و اما پاشیدن آب گلاب و قدری
مشک بر رو بوقت غشی نافع است و منبه است و مزیل غشاوه
منبعث قوت و حرارت غریزی است و مزیل کرب و این تدبیر
مضر است اصحاب نوازل و ادمغه ضعیفه بارده را خصوصا صداع
بارده را **مقاله ٥٨ در بیان اسباب یبوست و برودت و یبوست**

ورطوبت و باید دانست که از حکما و اطبا جالینوس حصر اسباب
سخونت در پنج چیز کرده است یکی حرکت مفرط است زیرا که
حرکت مفرط موجب افراط تحلیل است که منتهی بتبرید میشود و دیگر
ملاقات مسخن است از غیر افراط و حار بافراط موجب تبرید است چنانکه
مذکور شد دیگر تناول از اغذیه و ادویه حاره و دیگر حصول تکاثف
که موجب احتقان حرارت و عفونت است و اسباب برودت را
جالینوس در شش چیز حصر کرده است یکی حرکت مفرط دیگر سکون
بافراط و دیگر ملاقات آنچه مبرد است دیگر ملاقات آنچه بافراط مسخن
است و دیگر تناول مبرد از ادویه و اغذیه و دیگر تقلیل غذا بافراط
و اما اسباب یبوست منحصر در چهار چیز است یکی ماده مجفف است
مثل آتش و هوای مجفف دیگر تقلیل غذا و آب اگر بتوسط منعف
جاذبه باشد و دیگر آنچه موجب تحلیل است و اسباب رطوبت نیز منحصر در
چهار چیز است یکی ماده مرطب اغذیه و اشربه دیگر ملاقات آنچه مرطب
است از هوا و آب و آنچه بدین ماند و دیگر تکثیر غذا اگر چه بالطبع مرطب
نباشد و دیگر اسبابی که حاقنه است **مقاله ٥٩ در بیان اسباب امراض
ترکیب** که یکی از ان فساد شکل است و فساد در شکل یا واقع در
اول خلقت است و این بسبب قصور قوت مصوره است و یا واقع
بعد از تمامی خلقت است و این مرضی و غیر مرضی نیز می باشد مثال مرضی
جزام است و مثال غیر مرضی سرعت و مبادرت طفل بحرکت قبل از وقت
یا بواسطه اخذ قابله نزد تولد نه بر وجه طبیعی و یا فساد در شکل بواسطه
اسباب سده است و یا بر سبیل انضمام مجری است چنانچه در انضمام رحم

که علتی مختص باوست وآن عبارت ازبهم آمدن دهن رحم است
که در جوش نفوذ بدشواری کند ویا بر سبیل التحام مجر است باین طریق
که طرفین مجر برهم می چسبد بر وجهی که بینها چیزی نفوذ نمیکند ویا
بسبب وقوع جسمی است در مجرا که بسبب آن چیزی نفوذ نمیکند همچنانکه
انسداد مجاری بول ومثانه از حجر و دمل که غیر طبیعی است یا از بول
ولحم که در مجرا روینده است واسباب قسم اول برودت است یا یبوست
یا شدت قوت ماسکه است یا ضعف قوت دافعه ویا ادویه
قابضه ویا فساد شکل وبستن عضو از خارج ویا ورم که بسبب
آن منضغطه و فشردن آن عضو ماوف میشود واسباب قسم ثانی
چنانچه مذکور شد رویدن ثولول ولحم در مجر است واسباب
قسم ثالث کثرت ماده است در مجرا یا غلظ ماده ویا لزوجت وهر یکی
ازین مذکورات موجب انسداد تام است یا انسداد غیر تام است
اگر اعتبار اجتماع اسباب نکنی ویا سبب وفور ماده با لزوجت شدید
است وهر آینه چون قلت ماده ویا عدم لزوجت وغلظت انسداد
غیر تام باشد بی اعتبار از دواجات ممکنه والبته است
مقاله ۶۰ در بیان اسباب اتساع در مجاری یا بسبب
ضعف ماسکه است یا بسبب حرکت قوت دافعه است یا بسبب
استعمال ادویه مفتحه است داخلاً وخارجاً ویا استعمال ادویه
رطبه است که بسبب ارخا موجب اتساع در مجری میشود **مقاله ۶۱
در بیان اسباب خشونت** وخشونت در اعضا یا بسبب استعمال
ادویه واغذیه واشربه شدید الحدت است که بتقطیع خشن میکرداند

مثل حموضات وخشونت عبارت از عدم استواء اجسام واعضا ست
چون بتقطیع الین آن منتهی شود وصلب بحال خود باشد خشونت
حاصل گردد یا باستعمال شی شدید التحلیل است مثل زبد البحر یا بسبب
قابض قوی القبض که بسبب برودت ویبوست محشن است
یا بسبب اجزاء ارضی را گره است مثل غبار **مقاله ۶۲ در بیان
اسباب ملاست** که ضد خشونت است ومراد بملاست
استواء اجزاء اجسام واعضا ست وملاست در عضو یا بسبب
استعمال معرباتست که بلزوجت موجب ملاست عضو میشود یا
بسبب محلل التحلیل است **مقاله ۶۳ در بیان اسباب خلع**
ومفارقت عضو خود است وسبب بی جا شدن عضو از محل
خود بسبب بادیست که آنرا سبب خارج از بدن می نامند چنانکه
عضو را بعنف بکشد باین سبب از موضع بیجای شود یا از محل
عالی بعنف بشیب فرود آیند ویا مدی است مثل عروض غلبه
رطوبت مرخیه ومعصبه بر مفاصل که موجب ارخاست وبی جا شدن
اعضا از مواضع خود **مقاله ۶۴ در بیان اسباب مجاورت
اعضا بایکدیگر ومنع مقاربت** وسبب درین مذکورات
یا خلط عضو است ملتفه یا ماده غلیظ یا اثر قرحه یا تشنج یا اثر جا
یا جفاف خلط وتجرات ویا سبب ولادتست **مقاله ۶۵ در بیان
سر مجاورت** ویا منع مباعدت عضوی است یا بواسطه غلظت
ویا بسط التحام اثر قرحه است یا سبب تشنج است یا ولادتست
مقاله ۶۶ در بیان اسباب حرکات غیر طبیعی وسبب در حرکات

وحصول تشنج م

غیر طبیعی یا پوست مضعف است یا تشنج در اعضا بسبب ماده است
که موجب ازدیاد در عرض عضو میشود و موجب نقصان در طول
و یا سبب در حرکت غیر طبیعی شده است در طریق قوت و یا بسبب
فضول موذیه است بر دهچنانکه در ناقص که او حرکت غیر طبیعی
است و سبب در فضول خلط ردی از بلغم یا از سودا است
یا موذی بلدغ و گزیدن است چنانکه در قشعریره از ماده عفینه
که از صفرا است و یا بواسطه عود حرارت غریزی است و قلت او
که بسبب استظهار عضله میشود بر برد و ازین رحی حادث میشود
که مخلص میخواهد از و همچنان که در اختلاج که عبارت از پریدن
اعضا است و بر واقف صناعت طبابت مخفی نگردد که ماده موذی
الکر بخاریت قلب است موجب تمطی است که او را خمیازه تعبیر میکنند و
ازین نیز اقوی هست و این موجب قشعریره است و ازین نیز انشا
تعبیر میکنند و ازین نیز اقوی است و این موجب نافض است که معبر
بلرزیدن است و ماده ریحی هرگاه که محتبس شود در تحت الجلد پس این
حرکت حاصله ازین احتباس را اختلاج می نامند مقاله ۶۷ در بیان
اسباب زیادتی در عضو و عدد یعنی زیادتی در حجم و طول اول که
آن ازخ است یا عضو غددی مثل کوش و انگشتان و سبب این
زیادتی کثرت ماده است و شدت قوت قابله است در اصل خلقت و
اسباب نقصان با دافع در اصل خلقت است بسبب نقصان ماده و
خطای قوت قابله و یا ضعیف واقع بعد از خلقت بسبب امور خارجه
مثل قطع یا بسبب امور داخله است مثل تاکل مقاله ۶۸ در

بیان تفرق اتصال و مراد بتفرق اتصال اخلال فرد است یعنی
در عضو وحدانی اثنینی و دوگانگی طاری میشود که بر صفت وحدانی
نماند همچنانکه بتقریب سبق ذکر یافت و تفرق اتصال معروف با امر داخل
است یا خارج بدن آنکه داخل است مثل خلط اکال محرق که بسبب
تیزی و احراق موجب تفرق اتصال عضوی میشود که این اخلاط موصوف
مقارن اوست یا سبب خلط مرطب مرخی که سبب تفرق اتصال میشود
و یا خلط مجفف یابس است که بواسطه شدت یبوست موجب انصداع
عضو از اجزا و تفرق او میشود یا تفرق بسبب امتلا ریحی است
یا خلطی که بشدت حرکت موجب تفرق اتصال عضو میشود و یا بسبب
شدت قوت دافعه است که نه بر وفق مجرای طبیعی است و گاهی موجب
تفرق حرکت بر امتلا است و صلح شدید و حرکات عنیفه و گاهی سبب
انفجار اورام و شکافته شدن عضو وارم است و آنکه سبب آن خارج
است مثل قطع با آلت جارحه مثل کارد و شمشیر یا سوختن با آتش
و یا گزیدن حیوانات گزنده و فرو بردن دنباله خود با عضا مثل
عقرب و زنبور و یا گزیدن درنده مثل شیر و پلنگ و غیر ذلک مقاله ۶۹
در بیان اسباب قرحه که موجب تفرق اتصال و اسباب قرحه یا ورم
منفجر است یا جراحت متقیح که باین سبب اجزای عضو و اتصال او متفرق
شده است و یا بثور لیست متاکل همچنانچه حاصل بثورات خفیه
است موجب تاکل عضو و انبساط در او است و اسباب بعضی
ورم از ماده است و بعضی از هیئات عضو است و قسم اول
که از ماده است امتلا است از مواد بسبب مذکور و قسم ثانی

که از شبه عضو است بسبب شدت او مر قهر را قوت عضو دافع است
و ضعف عضو قابل و آن قوت و ضعف مر این عضو را یا خلقی است
مثل جلد و معاطیف و عصاب اعضای رئیسه مثل پس گوش و
شیب بغل و خم ران چه هر یک از اینها مصب عضوی است از
اعضاء رئیسه زیرا که پس گوش مصب دماغ است و شیب بغل
مصب دل است و خم ران مصب جگر و مراد بمصب آنست که هرگاه
ماده موذی متوجه شود بهر کدام ازین اعضاء رئیسه که مذکور شد
طبیعت باذن خالق دفعا للشر و استخلاصا من الهلاک آن ماده
موذی را بآن مصب مفرغ که مخصوص بآن عضو است میفرستد و مراد
بعضو رئیسه آنست که مبداء و اصل است یعنی موقوف علیه حیات
است چه بانتفاء هر یک ازین اعضاء مذکور حیات مسلوب است زیرا که
کسی را که دل یا دماغ یا جگر نباشد البته حیات نخواهد بود و بباید دانست
که از قوانین کلیه صناعت طبابت یکی آنست که هرگاه ذکاء حس
عضو بشدت باشد هر آینه آن عضو از آفات و آلام زود متاثر
میشود و این صفت او را لابد است پس تدبیر صواب درین مقام
تقلیل حس عضو است بعد از غذائی که مغلظ خون باشد مثل هریسه
و اگر از تبرید قوی مخافت نباشد تناول خس که کاهو است نافع است
و از جمله معالجات پسندیده قویه نزد ارباب این صناعت از بسیاری
امراض فرح و لقای مایوس از احباب است و این تدبیر معدی
قوای طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و قریب بانیست از معالجات
انتقال از بلدی ببلد دیگر و از هوائی بهوای دیگر عامتر که هوای

بلد واحد

بلد واحد باشد یا نباشد و یا انتقال در هوا از بلدی ببلد دیگر
باشد همچنانکه متبادر است انتقال از هوائی بهوائی دیگر معین است
انتقال از بلد ببلد و دیگر انتقال از هیئتی بهیئتی است و از جمله
وصایای حذاق اطبا حذر کردن از معالجات قویه است در فصول
قویه مثل زمستان در بلدان شمالی شدید البرد و تابستان
در بلدان جنوبی شدید الحر و فایده این قیود آنست که اگر معالج
در تابستان بضرورت علاج بدوای بلاد بارده کند محذوری نیست
و همچنین اگر در زمستان در بلاد حاره اعطاء دوای مسهل کند
محذوری نیست چه اگر در فصلین مذکورین احتیاج بدوا افتد
بمقتضاء الضرورات تبیح المحظورات می باید البته اقدام نماید چه
حضور دوا در اوقاتی که مراد حفظ صحت باشد مشروط است و باید
دانست که ارباب صناعت طبابت در هر انحراف مزاج و امتلاء
خلطی متصدی معالجه بضد نمیشوند بلکه در بسیاری از سوء مزاج
بعد از مراعات حسن تدبیر اکتفا بتعدیل و تبدیل مزاج باشربه معتدله
مبدله میکنند و از جمله وصایای مراعات این قانون است که هرگاه
بر معالج مشکل شود که مرض حار است یا بارد معالجه بدوای شدید
الکیفیه در حرارت یا در برودت نکند و باید که در علاج
بسبب اثر عرضی مغرور نشود والله اعلم **مقاله ۱۷ در بیان**
معالجات امراض سوء المزاج بقوانین کلیه بر وجه کلی اما سوء
المزاج اگر مادی نیست در آن تعدیل و تبدیل کافیست و بسنده
اگر مادی است استفراغ ماده موجب اگر دموی باشد بفصد و حجامت

باید کرد و اگر اخلاط ثلثه دیگر است مسهل مناسب آن خلط یا
مقوی مناسب خلط موجب اگر میل ماده بجانب فوق باشد خصوصا
که صفرا باشد والا سعی بحفظ صحت و منع سبب موجب باید کرد یا مدد
آن و اگر سوء مزاج حاری نشده باشد اکتفا بمنع سبب باید نمود پس
معالجه باشیاء حاره جهت تفتیح سده باید کرد و محترز از تبرید قوی باید شد
زیرا که درین حین موجب تحجر ماده است و ازدیاد حرارت چه بواسطه
تبرید قوی حرارت محتقن میشود بلکه اقتصار و اکتفا بر ادویه جالیه
مبرده قلیل البرد مثل عرق کاسنی که در برودت در درجه اول است باید
کرد و اگر امثال او کافی نباشد پس بآنچه در معتدل است باید کرد و اگر این
نیز کافی نباشد پس بآنچه حرارت لطیفه داشته باشد و باید دانست که
تسخین سوء المزاج بارد هرگاه که برد در و استحکام یافته باشد صعب است
و عسیر الزوال زیرا که تابع فنای حرارت غریزی است که منشا حیوة است
و ابتدا او مسهل است و سریع الزوال و اصعب است از تبرید سوء المزاج حار
مستحکم زیرا که آنجا تابع فنای حرارت غریزی که سبب و مقوی حیوة است
نیست چه بایراد بارادت سوره حرارت منکسر میشود و سوء المزاج
حار باعتدال می آید اما آنجا که سوء المزاج بارد مستحکم شده باشد
و بر حرارت غریزی استیلا یافته بایراد اشیاء حاره کم انصلاح آید
و مقتضی بفلاج شود و باید دانست که مزاج شیوخ هرگاه که محتاج
بتبرید و ترطیب شود یعنی غلبه حرارت در پیر احساس کرده شود
درین مقام هر آینه از حرارت متضرر و محتاج تبرید و ترطیب خواهد
و درین حین کافی نیست او را از تبرید و ترطیب مقداری که باعتدال آید

بلکه در تبرید و ترطیب تجاوز بمزاج بارد رطب می باید کرد واقع شود
زیرا که اگرچه این مزاج او را عرضی است اما میل طبیعی شده است

مقاله

در بیان آنکه کیفیت و وقت وجوب استفراغ کدام است

باید دانست که اشیائی که دلالت بر وجوب حکم استفراغ میکند مراعات ده
چیز است اول امتلاست از خلط و اگر خلا باشد مانع استفراغ است
ثانی قوت است که اگر ضعف باشد مانع است ثالث مزاج حار یابس باشد
مانع استفراغ است و سبب ظاهر است زیرا که مقصود از استفراغ
فراغت از اخلاط ردیه است و رطوبات ردیه است که موجب مرض
است و هرگاه که بدن حار یابس باشد و ادویه مسهله که اکثر حارست
اگر ایراد کرده شود و حرارت مزاج زیاده گردد و مقتضی بمرض شود و
چون مقصود اخراج رطوبات باشد و مزاج یابس باشد یبوست در بدن
غالب شود و این موجب دق و ذبول است نعوذ بالله من شره
و اگر مزاج بارد رطب و قلیل الحرارة باشد نیز مانع از استفراغ است
رابع سحنة است که مراد بان حال هیئات بدن است و در فربهی
لاغری بافراط ممنوع است و متخلخل البدن قوی را نیز ممنوع است
زیرا که شخص فربه را بواسطه فربهی عروق تنگ شده اگر ایراد
دوای مسهل کند و اسهال ادویه بقوت جاذبه از عروق است و
این جذب بواسطه فربهی کما ینبغی حاصل نمیشود و طبیعت نیز تحلیل
بدن باخراج میکند و سبب تحلیل بدن آنست که اگر ایراد دوای
مسهل در بدن او کرده شود بواسطه تحلیل بدن دوا زود
تاثیر میکند و اثر کیفیت دوا در بدن میماند و این مقتضی باسهال

مرض میشود خامس سن شخص است که اگر شخص بسن بلوغ نرسیده ا
او را استفراغ بفصد و اسهال مجوز نیست و پیر را نیز استفراغ
بفصد و اسهال ممنوع است و علت در عدم تجویز ظاهر است
الا عند الضرورة مثل انکه صبی باختناق شود که درین صورت
اقدام بفصد می توان کرد در پیران و باسهال ضعیف نیز در بعضی
امراض دیگر ششم فصل است و در بعضی فصول اربعه استفراغ ممنوع
است زیرا که در تابستان اخلاط ذایب است و در زمستان جامد
و صالح با فاسد آمیخته و ممزوج است پس اگر فصد کرده شود یا مسهل
خورد صالح و فاسد هم باهم می آید و چون مقصود اخراج خون باشد
غرض حاصل نمیشود و هفتم هوای بلد است زیرا که در هوای
بلد جنوبی گرم استفراغ ممنوع است و در بلد شمالی قوی البرد
نیز ممنوع است خواه تابستان باشد خواه زمستان باشد و اگر
مراد نفس حرارت و برودت هوا باشد قید فصل کافی است و
احتیاج تعرض به بلد نیست و او را قسم هفتم اعتبار کردن بعید است
هشتم عادت است زیرا که کسی که معتاد باستفراغ نیست او را مسهل
دادن مخاطره است خصوصا مسهل قوی باشد اما در فصد محل
بحث است نهم صناعت است زیرا که کسی را در صناعت و
شغل و تحلیل بسیار باشد او را استفراغ ممنوع است مثل
آهنگر و قایم بخدمت حمام رجال دهم اعراض لازمه مثل استعداد
نزد ذرب را و مراد بر ذرب ضعف ماسکه است و حصول اسهال
بادنی ملینی و سببی پس در ایراد مسهل باینچنین کس مخاطره است

و از جمله قوانین یکی اینست که بعد از مراعات شرایط عشره طبیب متجرب می باید
که قصد پنج چیز در هر استفراغ کند اول اخراج آن چیزی که موذی بدن است
بحسب کمیت و کیفیت دوم انکه آن اخراج بقدری باید که محتمل باشد و اگر
ماده در بدن کثیره باشد باید که معالج از کثرت اسهال در خوف نشود اگر قوت
باشد و مریض را تحمل آن باشد هیچ خوفی نیست مگر آنکه ضعف مستولی شود یا
از اخلاطی آید که موجب خوف باشد مثل خون و چیز سیاه بسته و این علامت
بسیاری است زود در مقام امساک باید شد اما اگر ازینها نیست خوفی نباشد
سیوم آنست که اخراج آن خلط موذی از جهت و جانب میل ماده می باید که
باشد زیرا که ماده حرکت او بر سبیل غثیان است البته توجه او بجانب دهن است لهذا
او لایق باید کرد و ماده که حرکت او بر سبیل مغص و پیچاک باشد البته او متوجه
بجانب اسفل و امعاست و عبارت موجز اینست که فالغثیان ینقی بالقی والمغص
بالاسهال چهارم آنست که آنچه خارج از مستفرغ میشود از مخرج طبیعی می باید شد و
عضو منقول الیه المادة باید که اخس و فروتر باشد از منقول عنه و مشارک می باید
با عضو منقول عنه مثل باسلیق این جهت علت کبد و صدر می باید که باشد با آن چیز
که وارد میشود بر و از اخلاط تیز پنجم انکه اخراج ماده و خلط بعد از انضاج می باید
بطریق وجوب در امراض مزمنه و بطریق استحباب در امراض حاده مگر آنکه بر ماده
هیجان و تایر و در طغیان باشد زیرا که درین صورت اگر ترک استفراغ واقع شود
ضرر او ترک استفراغ اکثر است از ضرر استفراغ از غیر نضج و باید دانست که
استفراغ ماده از غیر موضعش بر دو وجه است یکی بجذب از خلاف قریب و ثانی
ثانی بجذب از خلاف بعید است و می باید که عضو مجذوب عنه و مجذوب الیه متباعد
در قطرین نباشد بلکه می باید که در یک قطر باشد مثل انکه کسی را از حلق خون می آید

مجذوب

ترعیف او جذب از خلاف قریست و فصد عروقی که در اسفل بدن است جذب از خلاف
بعید است و هرجاکه ماده عاصی باشد در جذب و گاهی که مقصود است منجذب نشود
رنج و تعب نباید در جذب کشیدن و همان کافی است که جذب کرده شد و لازم نیست
که البته استفراغ خلط مجذوب شود از محل باین طریق که اخراج خون واقع شود بلکه
این جذب حکم استفراغ دارد زیراکه مقصود تبعید ماده مولم بود از محلش و آن بجذب
حاصل شد و نفس جذب مانع از توجه ماده است بجانب عضو کافی است و مقرر نیست
که در هر جذب استفراغ لازم نیست و بسیار است که محجمه باید نهاد و جذب کرد و شرط
که مراد بآن شکافتن و نیشتر زدن و اخراج ماده کردن است شرط نیست و هر استفراغ
که بافراط انجامد مورث و موجب تب است و هرکس را که بدن او معتاد بعلتی بوده
باشد و او را قطع استفراغ شود آن علت هرآینه تقویت یابد و اگر باستفراغ
معاودت کند موجب خلاصی و برات از آن علت باشد و یکی قانون در استفراغ
اینست که هرکس را که قوتش قوی و بسیار نباشد و در بدن او اخلاط کثیره
ردیه باشد چسبیده یا با خون شدید الاختلاط یا اخلاط دیگر باشد در چنین ماده
استفراغ دفعة واحدة میسر نیست و استفراغ اینچنین شخصی قلیل قلیل
بدفعات کثیره باید کرد والا موجب خطر و هلاک است و باید دانست که جذب
اسهال مواد را فوق است و قلع او را تحت و اسفل و اسهال موافق است
موعد بین موافق و مخالف را و هرجاکه مواد از تحت باشد اسهال مواد را جذب
بخلاف جهت خود میکند و قلع مواد نیز از آن جهت میکند و قی مواد را از اسافل
قلع نمیکند مگر بطریق جذب و فعل فصد هم بجذب است و هم بقلع بحسب اختلاف
مواضعها

مقاله ۲ در بیان قوانین مشترکه میان قی و اسهال و فصد

باید دانست که هرکس که کوشش در اکل و تناول اغذیه جیده کرده است و او را

قوت

قوت هاضمه قوی است و غذا را بر وجه احسن میکند را اندازد و آنچه مهم و ضرور نیست
و از ریاضت است و کافی است مثل مالندگی و دخول حمام و بعد از آن اگر بدن
ممتلی شود اکثر آن از بهترین اخلاط است که مراد بآن خون است و اگر بسبب
مقدار زیاده شود فصد باینچنین شخصی اولی است از استفراغات دیگر مثل
قی و اسهال و واجب بر آنکس که طلب اسهال یا قی میکند اینست که تفریق
طعام خود کند و آنرا چند حصه سازد و اختیار مقداری که آنرا بسهولت میگوارد
و بر معده او ثقیل نباشد نماید و مقصود اینست که وقتی که اراده مسهل یا قی
میکند طعام بر وجه معتاد نخورد و معتاد را در روزی بدو سه دفعه اختیار
کند و باید که از اطعمه مختلفه و اشربه احتیار کند زیراکه اگر بر یک طعام یا یک شربت
مواظبت نماید طبیعت معتاد بآن میشود و باخراج آن طبیعت بخل میکند خصوصا
که آن معتاد در مقدار قلیل باشد و متداعی مسهل می باید که قبل از اختیار آن
در لین طبیعت سعی نماید و پیش از اسهال و قی در تلطیف حصول موادی که
مقصود اخراج آنست اهتمام نماید و در توسیع مسامات کوشد و مراد بتلطیف
حصول نضج است در ماده و مراد بنضج تعدیل قوام خلط است و این بتغلیظ رقیق
است و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج از اخلاط و این سبق ذکر یافت و بعد از ملاحظه
و مراعات این قانون بدن از تعب در اخراج مواد مامون است پس بر معالج
صایب التدبیر تقصیر درین مراعات مجوز نیست و از قوانین معتبره این فن
اینست که اگر فصد و اسهال ضرورت باشد بواسطه قصد استفراغ اگر چنانچه
ازدیاد اخلاط در بدن بر نسبت طبیعی باشد یعنی چون خون در بدن از سایر اخلاط
بیشتر است و ازدیاد غیر طبیعی نیز اگر بر همین نسبت است اول فصد را تقدیم باید کرد
و بعد از آن بمسهل هرکدام از اخلاط که غالب باشد اخراج بادویه مخصوصه بآن.

بسهولت

خلط واین قانون از جمله وصایای بقراط است و استفراغ اخلاط و همچنین اگر
اخلاط بلغمی مخلوط بخون باشد خصوصاً لزج و بارده باشد اگر تقدیم فصد کنند در
خلط غلظ و لزوجت زیاده میشود پس واجب درین مقام اول اسهال است
و اگر چنانچه نسبت زیادتی اخلاط در بدن بر وجه مساوات درین مقام نیز ابتدا
بفصد می باید کرد بعد از آن هر خلط که غالب است در بدن از اخلاط ثلثه دیگر که غیر
خون است می باید کرد و اگر نسبت ازدیاد اخلاط بر مساوات نیست باین معنی
که از اخلاط ثلثه بیشتر از خون است از آن زمان تقدیم استفراغ خلط می باید کرد تا
نسبت اخلاط مساوی باشد و بعد از آن فصد می باید کرد اگر در خون غلبه
ظاهر شود و شمه ازین قوانین بتقریب مذکور شد و امعن در تدبیر هر کسی که قریب
العهد بفصد است بوقت ضرورت و حاجت خوردن داروی مسهل است و اگر
چنانچه کسی را فصد واجب شده باشد و او تقدیم داروی مسهل کند خطاست
زیرا که موجب حدوث اعراض منکر است و تب و اضطراب و باعث بر اختیار
استفراغ کیف کان خواه بفصد باشد و خواه بداروی مسهل و غیر ذلک از
استفراغات هم وقت باعث کمیت و بسیاری مواد و اخلاط نیست زیرا که
گاهی رداءت کیفیت خلط نیز موجب اخراج است اگر چه بحسب کمیت قلیل باشد
و بر صاحب اصابت التدبیر مراعات این قوایم از قلیل و کثیر واجبست و گاه شخص را
باوجود استفراغ و تنقیه بدن مانعی از استفراغ پیش می آید یا عادت
ندارد یا هرچه از دوا میخورد پیش از حصول اسهال قی میکند **در بیان آنکه**
صوم و نوم بدل مسهل است کسی را که عادت ندارد یا قی میکند درین
صورة مذکوره تبدیل دوا بصوم و نوم باید کرد زیرا که در حصول فایده
قریب بخوردن دوای مسهل است زیرا که روزه داشتن ریاضتی است که

دران بسیاری از مواد فاسده بتحلیل میرود و خواب نیز اگر ریاضت نیست
اما در زمان خواب حرارت غریزی متوجه داخل میشود و اخلاط و رطوبات
موذیه را بتحلیل می برد و گاه استفراغ بفصد یا باسهال بر سبیل استظهار
می باشد یعنی چون کسی را در بعضی اوقات معینه مرض عادة طاری میشود مثل
آنکه عادت شخصی اینست که هر بهار درد چشم میشود یا وجع مفاصل و پیش
از حدوث این امراض مواد موجبه مرض را بفصد یا داروی مسهل اخراج
میکنند تا درین مرض نیفتد و مراد باستظهار این معنی است و گاه مریض بعلاج
محتاج میشوند بدوائی که مجانس خلط مستفرغ است و موافق کیفیت پس
واجب است که دوائی با او خلط کنند که مخالف در کیفیت باشد و موافق در
اسهال مثال این سقمونیاست که بفارسی محموده می نامند و موافق صفرا است
از خلط زیرا که مزاج و طبع صفرا حار یابس است و مزاج محموده نیز همین است و
مسهل صفرا است پس ظاهراً علاج بضد نباشد و این خلاف قانون است پس طبیب
باید که محموده را با ادویه بارده که بضد مزاج صفرا است بیامیزد مثل هلیلهٔ زرد و غیر
خشت که در کیفیت مخالف صفرا است زیرا که بارد است و در اسهال موافق و
هر یک از اینها مسهل صفرا است و بقراط گفته است که هر کس لاغری خشک است و سهل
الاجابة بقی باشد اول در تنقیه او آنست که بقی دوا دهد تا تنقیه واقع شود و مناسب

در بیان آنکه مردم لاغر را تنقیه بقی اولی است

بقی از فصول اربعه بهار و تیر ماه است و تابستان اگر ضرورت افتد اما در زمستان
قی کردن مخاطره است خصوصاً کسی که ضیق الصدر باشد **در بیان آنکه مسهل**
بعضی مردم را موافق و بعضی را مخاطره است صاحب ضیق النفس و سرفه
در هم اوقات خطر است و استعمال اسهال در اشخاص مناسب است که معتدل
السحنه باشد و این تدبیر بر نسبت کسانی که هزال مراق دارد خطر است یعنی بوت

شکم باشد زود جسپیده است وکسانی را که همیشه خلط ایشان نازل از فوق بر تحت
باشد یعنی اصحاب اسهال وزلق امعا را تنقیه ایشان بمسهلات محال است وبسیار
است که مقیی در بعضی معده ها افادهٔ اسهال میکند واین بسبب یکی از چند
چیز است یا معده قوی است واجابت بقی نمیکند ویا مقیی در شدت جوع
واقع میشود وبدن تمام از برسبیل غذائیت جذب میکند ودر وصله
بدن می نشیند ویا آنکه شارب مقیی لین الطبیعة وصاحب جذب ونیب
بوده که مراد اسهال متتابع است وتمام مقیی را بطرف اسفل دفع میکند ویا
شارب مقیی معتاد بقی نبوده وگاه مسهل نیز مفید قی می باشد واین نیز بسبب
چند چیز می باشد یا ضعف معده شارب مسهل ویا بپوست حاصل در ثقل
ویا کراهت وبشاعت طعم دوا ویا شارب دوا از اصحاب تخمه وفساد غذا
بوده واگر چنانچه دوای مسهل بر شخص که احتیاج بمسهل دارد وارد
شود واسهال واقع نگردد یا اسهال واقع شود وماده نضج نیافته باشد
بهر دو صورت موجب تحریک خلط است وپریشان ساختن اوضاع
بدن واستیلا او بر بدن وباید دانست که از اخلاط بدن صفرا
اسرع الاجابت است بقی از باقی اخلاط واماقی کردن چون خطر دهد مهلک است
ودیر دارد وکم افاده این میکند بیمناک وقاتل است وسودا عاصی است در
اجابت بقی واگر واقع شود دران نیز مخاطره است واما بلغم متوسط الحال است
در اجابت وعدم آن وایراد مسهل خفیف بانسبت صاحب تب اگر ضرورت
شود اصوب است از ایراد بقی وایراد ادویه قویه در اسهال در زمان اسهال
بسیار بد است ونیز باید دانست که صفت اسهال ادویه مسهله را بقوت
جاذبه الیست که در ویست وبسیار است که مسهل جذب رقیق میکند وغلیظ را
خلاء

می گذارد

می گذارد مثل مسهل سودا وقول آنکس که می گوید هر دوا که جذب خلطی از اخلاط
می کند واختصاص بآن خلط دارد چون از دوا اسهال بوجود نیاید وجذب
خلط نکند ودر بدن بماند آن خلط پیش متولد میشود واین قول خطا است
وقول آنکس نیز که گفته است که هر دوای مسهل که وارد شود در بدن
ارق را اولا جذب میکند واین نیز صحیح نیست زیرا که انجذاب اخلاط
در طریقی است که اخلاط دران طریق مندفع میشود تا آنکه ذ معامود
بجانب معده کند واگر چنانچه بواسطه انسدادی که در معا احیانا بعضی اشخاص
را واقع میشود واخلاط وانتقال بمعده صعود می کند البته طبیعت او را
بقی دفع میکند همچنانکه در بعضی قولنجها واگر چنانچه مقیی بمعده وارد شود
ودر معده مکث کند جذب خلط بجانب خود میکند از معا وغیر آن

مقاله ۳ ۷ در بیان ادویهٔ مسهله بباید دانست که از جمله قوانین
در اسهال اینست که هر کس ارادهٔ خوردن دوای مسهل بغرض
دفع واخراج مواد فاسده که موجب مرض است میکند می باید که
دو سه نوبت پیش از اراده خوردن بحمام رود اگر مانعی از دخول
حمام نباشد اما مکث بسیار در حمام نکند وآبهای معتدل موافق
مزاج بر خود ریزد وبتدریج بیرون آید ونیز بتدریج دخول نماید
ودر آمدن حمام را پیش از دوا فواید بسیار است اولا امداد در
نضج ماده است دیگر تلیین اعضا ومهیا شدن اخلاط بسهولت جهت
دفع واکثر اطبا بعد از خوردن مسهل دخول حمام را تجویز نکرده اند
بسبب حصول قبض که منافی مقصود است مگر در زمستان که
تجویز کرده اند اما بتکرار مجوز نیست ومقصود درین تجویز تحلیل مائی

وجذب

الجذاب

بسهولت

ودخول حمام قبل از خوردن داروی مسهل مفید نیست

از اخلاط است و بس و نیز باید که زمان مکث در حمام اندکی باشد و باید
که اصلاً بگرم خانهٔ حمام در نیاید تا موجب عرق نشود که قبض حاصل
میشود و کسی که معتاد بخوردن داروی مسهل نبود باید که ارتکاب
مسهل قوی و ادویهٔ قویه در مسهل نکند و هرگاه که معالج خواهد که بعضی
اشخاص که ایشانرا عادت باشد و اخلاط غلیظ لزجه در ایشان مجتمع
شده باشد و توهم سدهٔ نیز باشد و ایشانرا احتیاج بمسهل شود اول
باید که اصلاح امزجهٔ ایشان کنند بملینات مناسب امزجه ابدان و لحوم
صلبه و ترطیب بدن باغذیهٔ دسمه مرطبه و بعد از ان در مقام اخراج ماده
از ابدان ایشان شوند با دویه مسهله موافقه قویه و یا خفیفه بمقتضای
ماده مثل جزیق و غیر او **خواب کردن بعد از خوردن مسهل جایز
است قبل از انکه عمل کند** بباید دانست که خواب بعد از خوردن
ادویه مسهله قویه می توان و موجب تقویت اوست در اسهال
اما هرگاه که دارو بعمل شروع کرد بعد از ان تا انقطاع عمل دوا نشود
خواب مجوز نیست زیرا که خواب کسر و ابطال قوت دوای ضعیف میکند
و سکون بعد از خوردن دارو واجب است تا حرارت بتدریج تاثیر
در دوا کند و مشتمل برو شده اعانت در اسهال و تلیین نماید و در حین
خوردن دارو تا بعمل شروع کند روایح طیبه در پیش باید نهادن و بوئیدن
تا مانع غثیان باشد و پیش از حصول مقصود قی مزاحم نشود مثل گل
خراسانی که بر وی گلاب و سرکه پاشیده باشد و مثل بهی و سیب و بوئیدن
بودینهٔ تازه نیز مانع از قی است **طرخون جاویدن و بستن بازوها
بهر منع قی مفیده است** کسی را که قی عادت باشد و بالضرورة اختیار

دوای مسهل کند باید که اندکی از طرخون نیک بخاود و بوقت قی
آمدن هر دو بازوی او را محکم بربندد و هر کس که بعد از خوردن
دوا خوف از قی دارد برو لازم است که پیش از اختیار کردن
دوا بر وسه روز قی کند و می باید که در طعام انکس که داعیهٔ خوردن
مسهل دارد نمک کمتر اندازند و بعد از خوردن داروی مسهل
اگر در اسهال اهمال شود قدمی چند در همان محل سکون راه رود و
حرکت بر دوای ضعیف موجب ابطال فعل اسهال است پس بر دوای ضعیف
حرکت نباید کرد و چون بسرعت و سهولت اجابت نشود قدری آب گرم یا
گلاب گرم با قدری مصطکی خورد و چنین فرموده اند که کسی را که حرارت
بر مزاج او غالب باشد پیش از اختیار کردن دوای مسهل باید که ماء الشعیر
و آب انارین خورد خصوصاً که ضعیف البدن باشد و ضعیف المعده
و اگر چنین نباشد اولی آنست که ادویه مسهله را بر نهار اختیار کند در
تابستان بوقت سحر و در زمستان و تیرماه و بهار بوقت چاشت و از شرط
انکس که از تشویشات مذکوره ندارد و دوای مسهل بر نهار اختیار
کرده است تا عمل دارد منقطع نشود هیچ شربتی و غذائی اختیار نکند
و اگر چنانچه شخص صفراوی مزاج باشد و در معده او غلبهٔ صفرا بود و دیر هضم
بطول انجامیده باشد اینچنان کس را مجوز است که اندک نان در آب انارین
ترکرده پیش از دوای مسهل خورد و اگر حب بجهت اخراج خلط سودا میخورد
باید که در مطبوخ افتیمون بشاهتره خورد و اگر بجهت خلط بلغم میخورد در مطبوخ
قنطوریون رقیق خورد و اگر بجهت اخراج صفرا میخورد در مطبوخ
هلیله خورد و جبهارا پیش از خشک شدن باید که بخورد و بباید دانست

صح

دو مسهل در یک روز خوردن ممنوع است

که جمع میان دو مسهل در یکروز مخاطره است اما امداد بکلاب و مصطکی
اگر در اجابت تاخیر شود مجوز است و تلقان جو با قدری آب گرم بعد
از تمامی عمل موجب غسل و نقای معده است از الجمله کسیکه وار دو بارد
المزاج را مناسب است بعد از تمامی عمل که قدری تخم ریحان با آب نیم
گرم خورد و اندک قند و یا اندکی تخم تراتیزک با آب گرم و قند خلاه
که بلغمی است اندکی در د پیش باشد و حار المزاج را البته تخم اسبغول شسته
با قدری قند آنچه صواب وید معالج باشد با آب سرد خورد اگر سرفه و ضیق
النفس نداشته باشد و اگر شخصی را بعد از مسهل حرارت یابت شود ماء
الشعیر دادن بهترین معالجات غذائی است اما سکنجبین با شربت لیمو
و از شربتها آنچه باینها ماند تا چهار پنج روز نباید دادن زیرا که موجب سستی
در ترکیب مسهل را باید که روز دوم بحمام رود و اگر چنانچه او را مکث
خوش می آید دلالت میکند که در بدن او بقیه از خلط مانده است
و اگر چنانچه مکث و بودن در حمام خوش نمی آید و مرغوب نیست
دلیل است بر آنکه بدن او از خلط تنقیه یافته است و اطبا چنین
گفته اند که خوردن آب گرم درد وجعی که بعد از اسهال و فصد جگر را
عارض شود البته ازاله بکند بهترین فصول برای اختیار مسهل
بهار و تیرماه است باید دانست که افضل اوقات از برای اختیار
مسهل بهار و تیرماه است اما در زمستان و تابستان تا ضرورت قوی
نشود درین امر دلیری نباید کرد زیرا که در زمستان اخلاط برسته است
و اگر ایراد مسهل کنند موجب صعوبت دفع است و حصول تعب و حدوث
امراض ننگر الی هر بسته و اما در تابستان بر خلاف این اخلاط ذایب

وصالح و فاسد بهم مخلوط شده بر طبیعت ظفیت صالح نمودن و اخراج فاسد
کردن بغایت صعب است پس ناچار هرگاه که ایراد مسهل واقع شود صالح با
فاسد اخراج می یابد و این خطاست پس اگر ضرورت و اضطرار باعث
بر ایراد مسهل شود در زمستان در ایام حاره و معتدله او باید اختیار
کرد و همچنین در تابستان اگر احتیاج افتد در ایام بارده او بوقت
سحر باید اختیار کرد و اما درین دو فصل از ادویه قویه مسهله و از
حبوب قویه اجتناب باید نمود و این مراعات درین دو فصل به نسبت
جمیع اشخاص و ابدان سمین و نحیف و قوی و ضعیف مرعی باید داشت
غایتش آنکه به نسبت نحیف و ضعیف بطریق اولی و مراعات این
قانون بیشتر باید کرد و از جمله قوانین مرعیه این صناعت آنست
که طبیعت را در امراض خفیفه جزئیه عادت بمسهل نباید فرمود تا
طبیعت در معارضه با امراض قلیله بی معاونت دوائی عاجز نباشد
در امراض خفیفه بدن را بمسهل عادت نباید کرد و دیگر ایراد
ادویه مسهله همیشه نباید کرد بواسطه آنکه در اکثر ادویه مسهله قوت
حادثه سمیه هست که بآن قوت اخراج مواد میکند و چون ایراد دوای
مسهل بر بدن مترادف و متعاقب شود هر آینه از قوت و کیفیت سمی
او بدن متاثر میشود و این بتدریج احداث کیفیات و امراض ردیه
میکند و اکثر چنین است که در معده ائی که قوت غلبه نیست موجب
ضعف و هزال میشود و ازین جهت حکما گفته اند که الدواء کالصابون
ینقی و ینکی یعنی دارو حکم صابون دارد که جامه را پاک میسازد اما کهنه
می سازد داروی مسهل اگر چه بدن را از خلط پاک می سازد اما موجب بعضی

امراض است اگر بتکرار واقع شود و علامت نفاوة بعد از خوردن داروی
مسهله غلبه خواب و عطش است بعد از اسهال تام بشرطی که سبب حرارت
معده و یبوست سابق بر داروی مسهل نبوده باشد و یا سبب حدة
وحرارت ادویه مسهله نیز نبوده باشد بلکه همین رقیق رطوبات واخلاط
از بدن سبب استراحت خواب و شدت عطش باشد این دلیل قطع عمل
دارو ست **مقاله ۴۷ در بیان کثرت اسهال** اگر اسهال بافراط
انجامد بستن هر دو بازو و یا از پیش ران و خوردن فلونیا و یا تریاق
فاروق و عرق کردن در حمام اگر ضعف غالب نباشد و یا بتبخیر بخار آب
گرم از شیب جامه و مالیدن اعضا باشیاء قابضه و نهادن محجمه میان
این دو شانه و جذب کردن که دران شرط نکنند که شرط نیست و همین
جذب فقط مقصود است یعنی نیش نزنند و مراد بشرط اول که واقع شده
اینست و ضمادات بر معده نهادن و اگر ضماد با یکی از سویقات قابضه
مخلوط کنند اولی باشد و اختیار مسکن در هوای معتدل کنند نه در بارد
بقوت که مکثف مسام است و نه در حار که موجب قلق و اضطراب است
وخوردن قوابض از اشربه و فواکه که ترش نباشد و خوردن تلقان
بهی و یا سیب یا سنجد و از مجربات در خوردن تسکین اسهال تخم تراتیزک
مطبوخ در دوغ است مقدار دو مثقال و اختیار غذای بارد قابض که
بیرون سرد ساخته باشند و قی کردن بخوردن آب گرم موجب احتباس
وموافق است زیرا که قی موجب جذب بر خلاف است و اگر بهیچ یکی از ین
تدبیرات تسکین نیابد مرتکب محذرات باید شد اما درین تدبیر مخاطره است
زیرا که اکثر اطبا برین اند که در محذر خوردن جهت معالجات توقف باید کرد

مجربات

خصوصا

خصوصا که شخص ضعیف و نحیف باشد و یکی از مواقع منع اینجاست زیرا که
کسی را که اسهال بافراط انجامیده باشد و در اعلی مرتبه ضعیف ساخته و قوت
بتحلیل رفته از محذرات اصلا نباید داد و الا خفیف ترین محذرات و آن
نیز مقداری اقل من القلیل و بی مصلح آن ازو مرتکب نباید شد **مقاله ۴۸**
در بیان انکه بعد از خوردن دارو وارد شود و اسهال نشده
باشد و اعراض منکر مثل هول و تلمواسه و اضطراب حال شده
باشد اولی آنست که اگر کیفیت و اعراض ردیه هنوز در شخص بوجود
نیامده باشد مشغول بتحریک ماده نشود و اگر چنانچه کیفیت ردیه حادث
گردد اختیار بالکلی پیش نباید کرد و آن اندک اندک باید و صواب
درین مقام اینست و با آب نیم گرم که با او اندکی نطرون حل کرده باشد باید
اشامیدن که موجب قی است و اگر چنانچه اجابت باقی باین دو تدبیر حاصل
نشود حقنه باید اختیار کرد و شیافات و حمولات باید برداشت و مصطکی
در آب گرم قدری باید اشامید و بسیار است که خوردن قوابض درین
حین موجب عمل است و اگر باین تدبیرات تشفی حاصل نشود فصد
باید کرد و همچنین اگر دوای مسهل بعد از دو روز عمل نکند فصد باید
کرد بغرض آنکه کیفیة ادویه مسهله سمیه منتشر با عضاء رئیسه نشود
واگر بدن قابل فصد باشد البته در فصد تاخیر نباید کرد که خوف تشویش
است **مقاله ۴۹ در بیان آنکه بعضی از مسهلات را اختیار**
توان کرد و در دفع مراد الله وی مسهل قی بهتر من علاجها است
وبعضی را اختیار نتوان کرد باید دانست که هر مسهلی را اختیار نتوان
کرد زیرا که بعضی از ادویه مسهله بسیار قاتله و قوی الخطر است مثل خربق

اسود و تربد اصفر و غاریقون اسود و مازریون که هریک از بنها اسمیه قوی
است و چون بوقت حاجت طبیعت ازین چیزها بواسطهٔ استیصال بعضی
مواد قویه بر اشخاص ایراد کند اگر چنانچه بعد از خوردن احداث کیفیات
ردیه و اعراض منکر نماید پس باید بدفع آن مشغول شد و دفع مضرات آن بقی
است و بعد از ان حیله در فرود آوردن آن با سفل و بعد از ان خوردن
تریاق و بهر چه موجب کسر حدت ادویهٔ مذکور شود بتجربه و تکیین و دسومت
و یا باشامیدن آب سرد و یا نشستن در آب سرد و نیز باید دانست که از
ادویه بعضی از ان جمله هست که مناسب مزاج اشخاص بعضی از بلدان
است و مناسب مزاج اشخاص بعضی دیگر نیست مثل سقمونیا که در بلاد سرد
سیر عملش ضعیف هست به نسبت اشخاص آن بلاد و تا مقدار بیشتر اختیار
نکنند کما ینبغی عمل نمیکند و این قول را ایلاقی در معالجات خود آورده است
و این سخن موافق اصل مسئله این فن نیست زیرا که ادویهٔ مسهله بقوت
جاذبهٔ خود کیف کان عمل میکند و انکه در بلاد عرب عملش قوی باشد
و در بلاد عجم و ترک ضعیف بود در سخنان الاطبا کم هست و معقول نمی نماید
و از جملهٔ چیزها که معرفت آن بر طبیب لازم هست اینست که گاهی بنسبت
بعضی ابدان اختیار قوت دوا میباید کرد نه جرم و جسم آن و آنکه در بعضی
مرضی و امراض گفته اند که از دوا و غذا کیفیت و قوت آن دهند همین
معنی دارد و این معامله با مریضی میکنند که معده او از طعام ثقیل میشود
یا ضعف معده دارد که جرم غذا را نمی تواند گذرانیدن درین حین تلطیف
در غذا او بماء اللحم میکنند و همچنین در ادویه چون خواهند که بدن
مریض از کیفیت دوا متاثر و بهره مند شود و جرم دوا در بدن نماند بعضی

ادویه و آب طبخ کرده و بآن آب از قند شیرینی مقوم و یا جلاب ساخته
مثل گلاب و عرق گاوزبان و مشک بید آمیخته مید هند چنانکه در مرض
خفقان و دق و غشی و هر بیماری که بطول انجامیده باشد و تحلیل بسیار
واقع شده و در معالجه اعضاء رئیسه باید که طبیب حاذق التدبیر از
ادویه عطریه که موافق دل و دماغ باشد بیامیزد و بعضی گفته اند که
دوای مسهل گاهی افادهٔ اسهال بتحلیل میکند مثل تربد و گاه بعصر
میکند مثل هلیله و این را فعل بالعرض می نامند و گاه بمجرد رطوبت
تلیین میکند مثل شیرخشت و گاهی بازلاق میکند مثل آلو و لعاب
اسبغول و این خاصیات غیر این ادویه مذکوره را در اکثر ادویه
مسهله قویه سمیت هست و اسهال آن بر سبیل قهر طبیعت هست لیس
اصلاح آن با دویه که در ان فادزهری باشد اولی هست و گفته اند
که جمع میان دوای مزلق و عاصر و لین بر وجهی که هر سه متکافی القوة
باشند نکنند بلکه همان مقدار می باید که عاصر با ملین ممزوج و مخلوط باشد
مقالهٔ ۲۷ در بیان منافع قی و معرفت آن و مردمی که قی بر ایشان
مجوز نیست که مرتکب قی شوند و تدارک قی اگر بافراط واقع شود باید دانست
که اشخاص که ایشان را قی کردن مجوز نیست و اگر مرتکب شوند مخاطره است
این جماعت اند که مذکور میکردد کسی که سینهٔ او تنگ مخلوق شده و گردن او
باریک یا تنفس بدشواری میزند و شخصی که مهیا شده باشد از برای نفث
الدم و کسی که ضعیف المعده باشد و کسی که بسیار فربه باشد و کسی که قی کردن
بر او دشوار باشد و کسی که عادت نکرده باشد بقی کردن این جماعه مذکوره را
قی کردن مجوز نیست و هرگاه که یکی ازین طایفه را قی ضروری افتد تجربه بتعقیبی

خفیف باید کرد و ایراد مقیئات قویه بر ایشان جایز نیست و اگر چنانچه اجابت قی
بآسانی بمقیی خفیف حاصل شود بعد از آن میتوان کرد و هرگاه قی شخصی
عسیر الاجابه باشد و قی کردن ضرورت شود حیله در آن اول مهیا ساختن
شخص و عادت فرمودن او ست و از اغذیه لینه سریعة الهضم باو دادن
و در غذا دسومه اختیار کردن و میل بشیرینها نمودن و ترک ریاضات
شاقه کردن و نزدیک بوقت قی کردن اختیار غذایی چند لذیذ باید کرد
باین ملاحظه که چون شخص عسر الاجابه است اگر طبیعت میل کند و اجابت نماید
باری بغذای صالح حرکت کرده باشد بهتر است که بغذای غیر صالح و اما در قصد
قی کردن اشخاص که ایشان را اجابت قی بسهولت و سرعت است
اغذیه مختلفه که مهیج قی باشد ایراد باید کرد و هر کس که اراده قی میکند
پیش از شروع در قی باید که هر دو چشم خود را بر فاده بر بندد و شکم
بقماط محکم به بندد تا بوقت زور قی آفت بچشم نرسد و سبب جحوظ نشود
و همچنین تا آفت بشکم نیز نرسد و پرده از شکم نیز در عنیف از هم ندرد
زیرا که این نوع بلیات و مخاطرات در قی بسیار است و معالج می باید که
ازین چیزها چشم نپوشد و تغافل نکند و سهل نشمارد و که مواقع خطر در
استفراغات بسیار است و در جمیع آن بتدبیر صایب سلوک طریق
صواب کند تا داخل در زمره جهله اطبا نشود و اگر شخص قی کننده قوت
معیشی را بر نهار بنا شاید اگر مانعی نباشد و باید که بعد از دو ساعت از
گذشتن نهار که چاشتگاه است اختیار کند و اگر بسرعت و بسهولت اجابت
ننماید قدری آب گرم ممزوج بروغن کنجد بیاشامد تا بزودی اعانت
بر قی نماید و بهترین اوقات اختیار قی فصل تابستان است در ایام

معتدله در حرارت و برودت و بعد از قی کردن تا شهوت تمام بغذا حاصل
نشود اختیار غذا نباید کرد و عطش حادث بعد از قی را بخوردن شربت
سیب تسکین باید کرد و غذا کباب مرغ جوجه باید داد و اگر شخصی قی
کرد و در طعم مدفوع بقی حموضت احساس میکند آن روز غذا او آخر
روز همان مرغ اختیار کند و اما منافع قی بسیار است از جمله تنقیه معده است
از رطوبات و اخلاط فاسد و تنقیه دماغ و بدن خصوصا اسافل بدن
بطریق جذب و قی نافع آنست که بعد از حدوث او خفت حاصل شود و
شهوت غذا کامل باشد و در نبض قوت بینی از صحت یابد و در احوال
مشاهده قوت کند و مواقع استعمال قی امراض مزمنه است مثل استسقا
و صرع و مالیخولیا و جذام و برص و نقرس و عرق النسا و بعضی امراض
رحم و باید دانست که از قوانین علاج اینست که هرگاه شخصی را قی
و فصد هر دو ضروری باشد قی را بدو سه روز از فصد پیشتر باید کرد
و فصد را تاخیر باید نمود خصوصا که در معده شخص خلط غلیظ باشد
و باید که قی کننده بعد از قی روی خود را با آب ممزوج با گلاب و سرکه
بشوید و قدری مصطکی با آب و اندکی قند بخورد و بحمام رود و استراحت
کند و آن روز قی غذا او لطیف اختیار کند و بقراط در ماهی دو بار
قی کردن امر فرموده است تا اگر از قی اول تقصیری شده باشد
ثانی موجب تدارک مابقی شود و قی که برین وجه باشد نافع است در
بسیاری امراض ردیه مزمنه و قی را منفعت بسیار است در ازاله
بعضی امراض اگر بر وجه مذکور واقع شود و اما مضرت قی بسیار نیز دارد
اگر چنانچه بافراط واقع شود به نسبت بعضی اشخاص و ابدان که مذکور شد

دربیان ضرر حقنه

وبسیارست که بواسطه زور بقوت رگی از احشا دیر و نامی درد وموجب
هلاک میشود بس در امر او احتیاط باید کرد و دلیری نباید نمود و در مواقعی
که حقنه ضروری باشد اگر مانعی از قی بوده باشد طریق صواب رجوع بتدبیر حقنه
است و اختیار آن **مقاله ۷۸ در منافع حقنه** و از منافع حقنه اخراج
فضلات واخلاط ردیه است از امعا و تسکین وجع گرده و مثانه و الام
قولنج و وجع او و جوب فضول ردیه موجب مرض از اعضا رئیسه و
این با اجزاء حاره و دوامی باشد و با اجزاء ضعیفه لینه او می باشد و آنچه حاره است
در امراض قویه است و آنچه لینه است در جمیع اوقات و سایر امراضی که
حقنه را دران منفعت است اختیار آن مجوز است و بهترین اوضاع
شخص بوقت حقنه کردن بر عقب استلقا است و بقفا افتادن و بعد
ازان افتادن بجانبی که وجع دران جانب است و بهترین اوقات
روز از برای حقنه در تابستان بوقت صباح است و یا عصر و در
زمستان بوقت نیم روز و می باید که شخصی که اراده حقنه میکند پیش
از اختیار حقنه بحمام نرود زیرا که حمام قابض است و آنچه مقصود از
حقنه است حاصل نمیشود و اما حقنه در حمام و بعد از حقنه بحمام رفتن
مجوز است بلکه بعد از حقنه و مسهل البته بحمام می باید رفت **مقاله ۷۹**
دربیان قوت ادویه باید دانست که دوا دو قوت است لطیفه
وکثیفه و هرجاگاه که معالج استعمال دوا بطریق ضماد وطلا در موقع مقصود
کند قوت لطیفه نفوذ در عضو میکند و کثیف محتبس در عضو میشود
و می ماند بس انتفاع درین نافذ حاصل است مثل مرهم تکمان چون کشیز
در طلاو ضماد خنازیر مقرر داشته اند که آنچه بر اعضا رئیسه ضماد و طلا کنند

دران از ادویه عطریه مزج می باید کرد تا افاده قوت آن عضو کند و در طلایا که
مزج ادویه قابضه می باید تا حفظ قوت آن عضو نماید و مراعات مثال این
قوانین در اوقات علاج معالج را ضروریست و اگر در بعضی اوقات بطول
احتیاج افتد از حاره و بارده بالفعل مثل آب گرم و آب سرد باید که معالج احتیاط
کند اگر چنانچه دران عضو از فضول و احوال منصبه نیست اول استعمال آب گرم
کند و بعد ازان استعمال آب سرد و اگر چنانچه اینچنین نیست استعمال بعکس
مذکور کند **مقاله ۸۰ در منافع فصد و مضرت او** باید دانست که فصد
استفراغ کلی است بسبب آنکه جمیع اخلاط در عروق همراه خون است و بوقت
اخراج آن از همه بقدر حاجت طبیعت بیرون میفرستد اما فصد در صورتی
که تزاید اخلاط بر وجه طبیعی باشد یعنی در بدن بیشتر از جمیع اخلاط خون است
و بوقت تزاید اخلاط خون بیشتر از اخلاط دیگر زیاده میشود و بعد ازان بلغم
و بعد ازان صفرا و بعد ازان سودا اگر چنانچه زیادتی برین وجه و کیفیت
است و معالج این معنی از شخصی ادراک کرده بوقت ضرورت در اخراج
تقدیم خون میکند و فصد میفرماید و بعد ازان اخراج هر خلطی که در بدن طبعا زیادی
خون است میکند بمسهل یا قی یا حقنه اما فصد متعین است در اخراج خون از جمیع
اخلاط بطریق مذکوره و فصد یکی از دو کس را واجب است اول آنکه شخص بواسطه
بسیاری خون که در او است مهیا شده باشد زیرا که حدوث امراض دموی باعث
پیش از حدوث فصد باید کرد تا درین بلیه و آفت واقع نشود و ثانی شخصی که
مبتلا بامراض دموی در بعضی اوقات بوده باشد مثل آنکه در بهار کسی مبتلا به
خراج و دماميل میشود بس او را بوقت آن فصل پیش از وقوع این حوادث
فصد باید کرد و گاه باعث بر فصد وقوع سقطه و ضربه است بملاحظه آنکه

خون اغتصب بمجال و موافع آفتی نشود و موجب زیادتی الم و وجع گردد
و همچنین است اگر شخص را ورمی باشد که خایف بود از انفجار او پیش از نضج
پس ملاحظه فصد باید کرد و چون امراض دموی مخوف است و شخص
در آن واقع است و فصد را در آن اباحت است و اوقات استعمال او پیش
جالینوس و توابع او اوسع است و میگویند که اگر شخصی در مرض دموی
واقع است و او را تب عارض شده در اوایل ترک فصد باید کرد و تا رقیق
فضول نکنند و در بدن جاری نشود و چون صالح ممزوج و مخلوط گشته
موجب فساد بدن نشود بلکه فصد بعد از نضج می باید کرد و گذشتن مرض
از ابتدا و بلوغ بانتها اگر مانعی پیدا نشود و اینست مذهب جماعتی از اطبا که
تقلید جالینوس و ازند و مراعات این قانون می نمایند و از جمله وصایای
ایشان اینست که تحریک ماده بفصد و دیگر استفراغات را در طغیان و حرکت
و ثوران امراض نکنند و مراد باین قول ایام بحران است و نیز گفته اند که در
امراض ذی البحران اخراج خون بسیار از شخص نکنند بلکه اول تسکین اعراض ردیه
باید کرد و اگر اعراض مانع تسکین شاید قلیلی از خون اخراج کنند و بیک دفعه
خون که مقصود اخراج اوست نکنند و معالج باید که از برای اخراج بار دیگر
از خون در بدن گذارد تا بوقت حاجت بقیه از خون باشد و دیگر در تقلیل
اخراج ملاحظه حفظ قوت نیز هست و همچنین شخص بعید العهد بقی اگر شاکی باشد
بسبب حدوث تکسیر و درهم شکستن اعضا و کوفت یافتن در خود مناسب است
که اندک خون بگیرد اگر چنانکه در خود کثرت خون و ثقل آن را مر احساس کند اگر چه
زمستان باشد و از غوایل فصد گاهی احتباس طبیعت است و گاهی تولید اخلاط
کیفیره و جایز هر جا که در قوت ضعفی باشد در بیان کسانیکه ایشان را فصد مجوز نیست

و بسیار است

و بسیار است که از فصد غشی حادث میشود و باین ملاحظه که غشی نشود پیش از
فصد قی فرمایند صواب باشد زیرا که مانع از حدوث قی و غثیان است و باید
دانست که شخص او را قولنج باشد فصد کردن او مخاطره است و مجوز نیست
و عورتی که ایشان را طمث جاریست یا حبلی اند و حامله اند ایشان را نیز
فصد مجوز نیست زیرا که موجب سقوط فرزند و غشی است و هر دو مخاطره
است مگر آنکه ضرورت قوی باشد آن نیز بقدر قوت واجب و نیز کسانی
را که در ایشان امتلای غذائی ظاهر باشد فصد مجوز نیست زیرا که قی بسیار
درین وقت حادث میشود خصوصا که اخلاط بدنی خام و غیر نضیج باشد
که موجب ضعف قوت است و خوف هلاک و اما کسی که اخلاط سوداوی برو
غالب باشد اگر فصد کنند و بعد از آن اخراج اخلاط دیگر که ضروری باشد
باسهال سهل مناسب آن خلط بجلت کنند باکی نیست و باید دانست که هر کسی
که دم صالح در و قلیل است و اخلاط ردیه در و بسیار او را فصد بهیچ وجه جایز نیست
زیرا که آنچه صالح است و بکار می آید محمود است بلکه حیات بالقوه است
برود و آنچه فاسد است در بدن بماند و اگر معالج بفکر صایب و تشخیص ثابت
دریافته باشد که در شخص خون قلیل ردی الکیفیه هست اخراج آن خون
بدفعات قلیلا قلیلا مجوز است و تغذیه اینچنین اشخاص مذکوره بغذا المحمود سریع
الهضم باید کرد و اعاده خون قلیل از شخصی که خون فاسد قلیل دارد و بعد از
غذاهای نیکو باید کرد تا خون بد بیرون رود و خون صالح که از غذاهای صالح شده
بجای آن و خلق آن باشد و قوت بدن بچنین تدبیر حاصل آید و در زمستان
رگ می باید که وسیع باشد و دیگر مردم فربه را هم رگ گشاده باید زد
بباید دانست در زمان صیف اگر چه احفظ است مر قوت را اما اخراج لطیف

دو رقیق خون میکند و حبس کثیف آن و آنکه واسع است اگرچه در تغییر
او خلل است اما موجب غشی است بواسطه ارسال خون بسیار و تضعیف
قوت است و این طریق فصد بمردم فربه مناسب است زیرا که فربهی ضغط
عروق ایشان کرده است و خون مطلوب باخراج اگر چنانچه ضیق باشد
بیرون نمی آید و در زمستان نیز اگر چنانچه ضرورت افتد واسع باید رگ زدن
زیرا که در زمستان خلط خون افسرده و منجمد است اگر ضعیف واقع شود
آنچه رقیق و صالح است اخراج می یابد و اگر در تابستان بفصد ضرورت افتد
البته ضیق باید خصوصا که شخصی نحیف البدن و خشک باشد و نحیفان و کسانیکه
ایشانرا قوت بسیار نیست و حال آنکه ایشانرا فصد ضرورت شده است
مناسب آنست که بطریق قفانکیره کنند و فصاد رگ زند زیرا که قوت را
ضعیف نمیسازد و فصد در شبهای تیز و ابتدا و آن پیش بعضی اطبا که اقتدا
بجالینوس دارند مجوز نیست اگرچه جالینوس را در امراض دموی مبالغه و
تعجیل است در فصد اما درین سخن فصد دیگر است و در حمیات اگر ورا ان
تشخص را تشنج باشد مجوز نیست اگرچه احتیاج و ضرورت بفصد دارد و کسانی
که ایشانرا حمیات عفنی باشد نیز نباید اخراج خون کردن و اگر معالج را
رای بر گرفتن خون قرار یابد قلیل اخراج باید کرد و اگر حمی شدید الالتهاب
و سوزناک نباشد پس طبیب را نظر بقوانین عشره در اخراج و جذب
خون باید نمود و تامل صایب در قاروره و غیر آن کرده اخراج خون باید کرد
و اگر چنانچه بول رقیق و ناری باشد و نبض ضعیف بود حذر از فصد باید کرد
خوف هلاک است اما اگر بول غلیظ و سرخ باشد و سحنه و بشره سرخ البته
در فصد تاخیر نباید کرد و اختیار فصد در حال سکون باید کرد و اگر در حمیات

بیان آنکه قلیل خون بگیرد کردن
عشر افروزه جایز است

و در بعضی امراض مطلقا
جایز نیست

نافض و لرزه و سرما خوردن باشد درین صورت نیز از فصد حذر باید
کرد و اگر شخصی را معالج بتوهم خون فصد کرد باید که نظر در خون خارج از
شخص کند و ببیند اگر چنانچه خون غلیظ و رنگین باشد قدری که واجبست
اخراج کند و اگر رقیق و صافی باشد در حال حبس خون باید کردن و نگذاشتن
که از و صرف شود که خطر عظیم است و اگر چنانچه در حمی فصد ضرورت شود فصد
باید کرد و اعتماد بقول آنکس که میگوید که سبیلی بخون گرفتن نیست بعد
از رابع نمی باید کرد و البته خون می باید گرفت و این قول مذهب جالینوس
است مقتدیان او زیرا که **در بیان مذهب جالینوس در فصد**
جالینوس میگوید که الی الفصد سبیل ولو الی الاربعین پس تا چهل روز
در امراض دموی اگر در علیل قوت باشد فصد میتوان کرد و اخراج خون
بقدر حاجت غایتش آنست که پیش او نیز در ابتدا اولی است و اگر در ابتدا
تقصیر و اهمال شده باشد هر وقت که معالج اختیار میکند بعد از رعایت قوانین
مجوز است و در خراسان و عراق و فارس گاهی بقول جالینوس عمل میکنند چون
در مرض صعوبتی و اشکالی پیدا شود و بسیار است که موافق می افتد و موجب
خلاصی میگردد و بسیار است که فصد در حمیات مقوی طبیعت است باین
که تقلیل ماده مرض میشود و لابد است در حمیات دمویه از فصد اما در ابتدا
و پیش از نضج مفرط نباید و بعد از نضج مجوز است و گاه فصد چنان موافق
می افتد که در حین اخراج خون تب تسکین می یابد و از وصایای حذاق
اطبا اینست که شخص بارد المزاج قلیل الدم را فصد نکنند و همچنین شخص
مقیم در بلد شدید البرد را و شخص مبتلا بدرد قوی را و بعد از حمام مجلوع کسی
که سن او از چهارده کمتر باشد یعنی بسن بلوغ نرسیده باشد و کسی که پیر شده باشد

کسانیکه فصد ایشانرا
جایز نیست

وکسی که بسیار لاغر و خشک باشد این جماعت مذکوره را بی ضرورت قوی
فصد نباید کرد که در فصد کردن ایشان مخاطره است و خوف هلاک است
بیان امتحان احوال شخص که فصد احتیاج هست یا نی و از جمله وصایا
اینست که هر کس را که مرض بطول انجامیده باشد اما بر معالج ظاهر شده که
شخص مبتلا بمرض فاسد الدم است و اصل مرض و بطول انجامیدن مرض
او را سبب اینست باید که نظر در سحنه و احوال او کند و نیش زند اگر چنانچه
خون سیاه ردی الکیفیت بیرون آید قدری واجب بقدر قوت علیل بگیرد
والا همان لحظه امساک و حبس خون کند و دیگر باید که فصد بر امتلاء طعام
نیز نکند زیرا که اخراج هر خلط که واقع میشود بدل ما یتحلل میخواهد و چون
خون در امتلای طعام اخراج یافت و بدن چون مشتاق بدل ما یتحلل
هست البته از غذاء نا منهضم بخود جذب خواهد کرد **و در زمان سیری
فصد نباید کرد و صاحب تخمه را نیز جایز نیست** و این موجب حدوث
سدد و امراض مزمنه ردیه هست و در فصد صاحب تخمه توقف باید کرد
تا تخمه او زایل شود و بعد از آن فصدی که او را ضروریست باید کرد و
~~خون بمقداری که ضروریست باید کرد~~ و خون بمقداری که ضرورت
و واجب باشد باید گرفت و همچنین کسی که در معدهٔ او صفرا بیشتر متولد
میشود خصوصا بر ناهار او را فصد نباید کرد و گاه باعث بر فصد معالجهٔ
نزف الدم می باشد بملاحظهٔ جذب بر خلاف تا نزف منقطع شود و درین
مقام رعایت این قوانین باید کرد که محل نیش زدن عضو مقصود و ضیق
باید و اخراج خون اندک اندک و بمرات و دفعات باید نه در یک روز بمقدار
کثیره بلکه در دو سه روز و هر روز کمتر از روز سابق و این مراعات و

صاحب نفث الدم اخراج خون باید دفعات کند

اخراج خون وقتی میسر است که در علیل قوت باشد و از امثال این امراض
بسیار خطر است مهلت نمیدهد و در فصد بوقت زمستان اگر ضرورت
افتد در معتدل ترین ایام اختیار باید کرد و در تابستان بوقت برودت
هوا صباح و یا بیگاه اختیار باید کرد و فصد اصحاب مالیخولیا و اصحاب جنون
و وسواس شب بوقت خواب باید کرد و ضیق باید و فصد موجب بی
نسبت کسی باید که او تشنیه خواهد کرد و مراد بر تشنیه باز کردن فصد دو
باره است و فصد معرض آنکس را باید که در باز کردن همان روز اول
و زمان فصد اکتفا کند و فصد موجب آنکس است که بعد از یک روز و دو روز
دیگر باز کردن کند و فصد مطول آنکس را باید که قوت بسیار دارد و
در تشنیه اقتصار بیک روز و دو روز نمیکند و مراد بمعرض آنست که
نیش زدن بعرض عرق مایل باشد و مراد بطول آنکه نیش بر طول عرق
مقصود واقع شود و خواب ما بین التشنیه و فصد مجوز نیست و خطاست
و تشنیه که عبارت از باز کردن هست کسی را مجوز است که قوت او
بیش باشد و مقدار زمان از لحظ الیست و بهترین تشنیه در بعضی امراض
دموی آنست که بعد از دو یا سه روز واقع شود و از منافع تشنیه
آنست که گفته اند حفظ قوتست با کمال استفراغ یعنی در تشنیه کمال استفراغ
خون واقع میشود و بواسطهٔ اهمال و امهال ضعف طاری نمیشود و خواب
پیش از فصد و بعد از فصد که متقارب با فصد باشد مجوز نیست زیرا که موجب
انکسار اعضاست و حصول ثقل و گرانی جمیع بدن و پیش از فصد بحمام
نباید رفت و بعده نیز زیرا که موجب تحلیل و برهم نشستن عروق است
و عسر اخراج خون بلکه آنکه شخص بسیار خون باشد و با قوت و بلکه بعد از فصد

اوقات فصد

بیان طریق انواع فصد

و خواب ما بین فصد اول و ثانی ممنوع است

بیان منافع تشنیه

رفتن بحمام قبل از فصد و بعده جایز نیست

طعام بسیار نخورد و معده را از طعام ممتلی نسازد بلکه بتدریج از قلیل
بکثیر نقل کند و بعد از فصد نیز بحمام رفتن و ریاضت شاقه اختیار کردن
ممنوع و اگر ممنوع و اگر چنانچه از دست راست شخصی رگ کشاد و خون
بیرون نیامد یا دست ورم کرد باید که از دست دیگر بکشاید و انکس را که
بر بدن او اخلاط غالب است فصد موجب ثوران و طغیان خون است و
اخلاط دیگر نیز اصلاح او محتاج بفصد متواتر است و خون سوداوی نیز محتاج
بفصد متواتر است و ازین جهت است که اصحاب مالیخولیا را فصد تکرار
و مهلت میفرمایند و بیک دفعه بسیاری اخراج نمیکنند **اوقات اختیار فصد**
و وقت اختیار فصد چاشتگاه است بعد از تمامی هضم غذا و
این از برای حفظ صحت است اما چون ضرورت باشد وقت اخراج
او همان وقتست که ضرورت شود و دران وقت تاخیر مجوز نیست
مگر انکه مانعی قوی پیدا شود و گاه باشد که شخص عرق بسیار میکند و
سبب امتلاء بدن او است از خون و اخلاط و اینچنین شخص نیز محتاج بفصد
است اما درین مقام معالج باید که بتامل صایب احتیاط کند که سبب آن
سوء المزاج دیگر و یا مقدمه ذبول نباشد که درین صورت فصد مخاطره است
و موجب هلاک **مقاله ۱۱ در بیان اعداد عروق مفصوده** باید
دانست که عروق مفصوده از دست بعضی شرایین است و بعضی اورده
اما اورده که در دست است شش است که از آن فصد میکنند یکی از آن جمله
قیفال است و او عرق وریدیست ساکن بر مفصل آرنج از جانب وحشی و منفعت
او استفراغ و تنقیه خون است از گردن و ما فوق او که سر باشد و نیز از
ما دون رقبه تا کبد و شراسیف و ثانی باسلیق است و او رگ وریدیست

برمفصل

بر مفصل مرفق از جانب انسی و منفعت او تنقیه و استفراغ از تنور بدن
و نواحی آنست تا اسفل بدن و ثالث اکحل است و او عرقیست ساکن میان
قیفال و باسلیق و متوسط الحکم است در منفعت و رابع حبل الذراع است
و او رگی است ساکن بر پشت ساعد و در منفعت مشاکل قیفال است و خامس
اسلیم است و او رگی است در جانب پشت دست میان خنصر و بنصر و او از
جانب دست راست مفید اوجاع و اورام کبد است و از جانب دست چپ
نافع از اوجاع و اورام طحال و جربست و سادس ابطی است و حکم او در منفعت
حکم باسلیق است و ازین شش عروق مفصوده چهار را محل فصد از پیش
مابض است که محل اتصال ساعد است با عضد از جانب انسی الا اسلیم و
ابطی که محل فصد ایشان از همان محل ظهور ایشان است و عروق مفصوده از
پای چهار است **عروق مفصوده پای** یکی عرق النسا و فصد او
عظیم المنفعت است از علت عرق النسا و نقرس و دوالی و
داء الفیل دوم صافن است و منفعت او استفراغ خون است
از اعضائی که در تحت کبد است و اماله خون از اعضای عالیه بسافله
است و مفید ادرار خون حیض محتبس است و تفتیح افواه بواسیر و جریان
خون محتبس است و سیوم عرق مابض رکبه است که او مسمی باسم مابض
است و چون او را از مابض میکشایند باین اسم میخوانند و او در منفعت
جاری بر مجرای صافن است و اقوی از وی است در ادرار طمث و دم
مقعد و بواسیر و چهارم عرق پس پاشنه است و او نیز در منفعت جاری
بر مجرای صافن است و باید دانست که فصد عروق پا نافع است از
امراضی که مواد او مایل بجانب سر و دماغ باشد و نافع است از امراض سوداوی

و ضعف قوت در واشدّ است از ضعف قصد وست **در بیان عروق**
مقصوده سر واما عروق مقصوده از سر وحوالی او بسیار است
واز جملهٔ آن فصد عرق جبهه است واو نافع از ثقل سر و دماغ
است حقنو صًا در موخّر سر و نافع از ثقل چشم وصداع دایم مزمن
نیز هست دوم عرقی که در هامه است و فصد او نافع از درد شقیقه است
و ریشها که بر سر ظاهر میشود سیوم هر دو عرق صدغین است واو
نیز نافع است از شقیقه وصداع و رمد مزمن و دمعه و غشاوه و
جرب اجفان است و بثور که در اجفان میشود واز عشا نیز نافع
است که مراد بآن شب کوریست و چهارم سه رگ که در پس گوش است
و فصد او نافع است از ابتداء نزول آب در چشم و مانع است سر را
از قبول بخارات ردیه که از معده متصاعد بدماغ میشود واز ریشهای
گوش و پس سر نیز نافع است پنجم دو رگ که در پس گوش است ومیگویند
که فصد او ابطال نسل میکند وجالینوس این ابطال را منکر است
ششم عرق ودجان است و منفعت فصد او در ابتداء جذام است و
موجب عدم زیاده شدن اوست بلکه موجب ابطال واز الهٔ آن علت
است و منفعت بلیغ در خناق شدید دارد و نافع است از ضیق النفس
و ربو و ذات الریه و گرفتگی آواز و بسیاری خون از علل طحال
و هر دو پهلو نیز نافع است هفتم عرق ارنبه است که بر نوک بینی می
باشد و فصد او نافع است از کلف و کدورت رنگ و بشره واز بواسیر
و بثوری که در بینی میشود و خارش آن و بسیار است که فصد حمرهٔ
روی را زیاده میکند و منتشر بجمیع بشره میشود کانه که شخص را باد شنام

شده است

شده است پس مضرت او بیشتر از منفعت باشد هشتم رگی است
که بقرب نقره است واو نافع از سدریست که از خون لطیف حادث
میشود و نافع از اوجاع قدیمه نیز هست که در سر متمادی شده است
نهم چهار رگ است که دو در شیب لب بالاست و دو در شیب لب
پایین است واو مسمی باین اسم شده است باین سبب و فصد او نافع
از علت قلاع است یعنی دمیدگی دهن و نافع از درد لثه که گوشت
بیخ دندان است واز بواسیر و شقاق که در بینی و لب حادث میشود
دهم رگی که در شیب زبان است بر باطن ذقن و فصد او نافع از
خناق است و اورام لوزتین یازدهم رگی است که در شیب زبان است
واقع شده و فصد او نافع از ثقل وگرانی زبان است که بسبب خون
باشد دوازدهم رگی است که بعرف اطبا عنفقه می نامند و فصد او نافع
از بخر است یعنی بوی بد دهن سیزدهم رگی است که انرا عرق اللثه می
نامند واو را فصد از جهت معالجه فم میکنند چهاردهم رگی است که بر کبد
است و فصد او نافع از استسقا است اما در فصد او خطر است و حجام
دانا می باید که آن رگ را شناسد و یابد و داند که چه مقدار خون می باید گرفت
پانزدهم رگی است که فوق طحال است و فصد نافع است از اورام و علل
طحال واما شراینی که فصد او مجوز است اول آنان شریان صدغ است
و فصد او از برای حبس نوازل است از دماغ بچشم در ابتداء نزول
و مراد بسبل در میان کلاان وجراحات اینست دوم دو شریان است
که در پس گوش است فصد او نیز از برای نزول آب و رمد و غشاوه
وآن پرده ایست که موجب تیرگی چشم میشود نافع است واز جهت

غشا که مراد بآن شب کوری است نیز نافع است و در ازاله صداع مزمن قوی
نافع است و سیوم شریانیست که در حلق است و منفعت فصد او در امراض
حلق است اما استادان کامل او را فصد کردن نتوانسته اند و ممکن نیست که
بر پشت کف دست است و فصد او را اطبا در اوجاع کبد بالغ المنفعه
دانسته اند و این را جالینوس بسیار مبالغه کرده است و چنین گفته
که مرا در دی جگر بود مزمن شده یکی از حکما را بخواب دیدم که مرا چنین فرمود
و چون این رگ را یافتم و فصد کردم از آن بلیه خلاص شدم مقاله سوم در بیان
طریقه فصد کردن بدانکه فصد اکحل را از فوق نابض که محل اتصال
ساعد است با عضد از جانب انسی باید کرد و فصد باسلیق را فزود نزد مایل
بجانب ذراع باید کرد و در فصد اکحل تمام را احتیاط باید کرد زیرا که در وی
خطر است بسبب آنکه در تحت او عصبی هست ناگاه نیش بروی نیابد
و فصد او طولانی باید و صواب در فصد حبل الذراع اینست که او را مورب
زنند و فصد باسلیق عظیم الخطر است بواسطه آنکه در تحت او شریانی هست
و عصبه و عضله نیز هست که اگر نیشتر بر وی واقع شود خوف هلاکست علامت
خطا کردن فصاد و علامت خطای واقع در فصد باسلیق در رسیدن نشتر
بشریان آنست که خون رقیق اشقر بیرون می آید پس فی الحال مبادرت
به بستن او به پشم خرگوش باید کرد و اندکی کندر با او نیز الحاق باید کرد و
خون سیاوشان اگر باشد بهتر است و بر عضد و ساعد آب سرد باید ریخت
تا اعصاب و شرایین و اعضا را کثافتی حاصل شود و ضیق در عروق پیدا
آید و مانع از جریان خون شریان باشد و موضع فصد را به پشم و ادویه
مذکوره محکم باید بست و تا چهار روز نباید کشادن و بعد از چهار روز

نیز در کشادن

نیز در کشادن احتیاط باید نمود و بتان باید کشود که در جریان خون از شریان
زندگان مشکل است و حواشی محل فصد را باقوابض خام و طلا باید کرد و
در این نیز مقصود تکثیف عضو است و تسکین خون و فصد اسلیم برتن
وجه است که نیشتر باید زد و اگر تابستان باشد دست مقصود را در آب
سرد باید گذاشت تا قدری که از خون مطلوب است در آب بسهولت
بیرون آید و اگر زمستان باشد و فصد اسلیم ضرورت شود در حمام
باید کشود و دست در آب گرم باید نهاد و بهتر اینست که فصد اسلیم نیز
بر طول واقع شود و فصد عرق النساء بوقت ضرورت از جانب وحشی
بقرب کعب باید کرد و اول از اسفل ساق محکم باید بست تا رگ ظاهر
گردد و پیش از فصد عرق النساء اول آنست که علیل بحمام رود و
فصد او نیز بر طول باید و در فصد صافن اولی آنست که مورب عرق
عرقی باشد و عروق مقصوده سر را سوای وداجین اولی آنست که مورب
زنند و عرق صدغین و هر دو ماق که بر جانبین چشم است تا گلو را
خفه نکنند ظاهر نشود و بعد از ظهور در فصد کردن آنها نیز احتیاط
باید کرد و فصد رگی که در نشیب زبان است و آنکه بر زبان است نیز بر طول
می باید طلا بر فصد و اجین البته اول مضغ بعضی ادویه کرده مثل
کندر و دم الاخوین می باید نهاد که او نیز بر محل شریانیست و بعد از سیلان
خون تسکین او مشکل است و بسیاران در همین تدبیر رفته اند
مقاله سوم در منافع حجامت کردن و نهادن علق بر مواضعی
که اخراج خون بطریق جذب قوی مطلوبست آن مواضع
بر واقف از این صناعت مخفی نگرد و که در تنقیه حجامت حوالی

بجانب ص

درحواشی جلد را اکثر از فصد است و منفعت او در ابدان بسیار نحیف قلیل
است و باید که اختیار حجامت در وسط ماه کند و اولی اینست زیرا که زیادتی
خون مثل زیادتی سایر رطوبات و آبهاست و از اطبا تابع زیادتی
نور قمر داشته اند و گفته اند که جمیع آبها و اخلاط بدن که تابع رطوبات
در چهاردهم و پانزدهم که کمال نور قمر است زیاده میشود و در مباحث
بحران تحقیق این مسئله کرده اند و مقرر ایشان اینست پس نقصان خلط
بوقت طغیان و زیادتی آن اولی است و نیز باید که در ساعت دوم
از نهار واقع شود و مختار حجامت باید کرد که بعد از حجامت کردن حذر کند
از دخول حمام مگر آنکس که او را خون در کمال غلظ باشد و درین حین
اولی اینست که اول بحمام رود بعد از ان بیک روز حجامت کند و باید
دانست که حجامت در مقدم راس مضر است بحواس و ذهن و حجامت
بر نقره خلیفه حضد اکحل است منفعت دارد و نافع است از گرانی
واقع در ابروان است و مخفف و منشف رطوبات پلک چشم است
و نافع از جرب العین و بخر است و حجامت بر کاهل بدل فصد
باسلیق است و منفعت او میرساند و نافع از درد حلق و منکب است
و حجامت بر صدعین خلیفه و قایم مقام قیفال است در منفعت
و نافع جمیع اعضاء سر است اما اکثر اطبا برین متفق اند که حجامت
او موجب نسیان است و حجامت کاهل را گفته اند که موجب ضعف
فم معده است و از و خفقان حادث میشود و او را از بلند تر
کاهل و در محاذات او باید حجامت کرد و از نقره شیب تر باید
باندکی و حجامت بر ساقین موجب تنقیه خون است و مدر طمث

کمراد خون حیض و از عورات هر کدام که سفید پوست بشره باشند
و متخلل البدن ایشان را حجامت ساقین موافق تر از فصد صافن
است و حجامت بر هامه نافع از اختلاط و پریشانی عقل است و بعضی
از اطبا گفته اند که نافع از شیب است یعنی سفید شدن موی بزودی
و این بسیار بعید است زیرا که علت بلغم شیب و فساد اوست و
خون مصلح او و وجود او ضروری خصوصا در اینچنین علل و نافع
از امراض چشم نیز هست مگر آنکس را که توهم نزول باشد که هیچ حالی مجوز
نیست و حجامت زیر ذقن نافع از اعضاء سر است و حجامت بر قطن
نافع از دمامیل است که در ران میشود و از برای جرب و بثور او بسیار
نافع است و نقرس و بواسیر و داء الفیل و ریاح مثانه و رحم و حکاک
که در اعضا میشود نافع است و حجامت بر ران از پیش که مراد جانب
انسی است نافع است از ورم خصیتین و خراجاتی که در فخذین میباشد
و ساقین و پس ران که مراد بآن جانب وحشی است حجامت او نافع
از اورام و خراجاتی است که در نشست گاه میشود و حجامت بر اسفل
زانو نافع است از ضربان ورم زانو که حادث از اخلاط حاره و
خراجات ردیه است و ریشهای کهنه که در ساقین میشود و حجامت
بر هر دو کعب نافع است از جهت احتباس خون حیض و عرق النسا و
نقرس و حجامت و جذب که با شرط باشد یعنی بمجرد جذب اکتفا نکند و
اخراج خون نیز نمایند در و چند فایده است اول استفراغ از نفس عضو
محجوم و دیگر بقای جوهر روح از غیر استفراغ از و و دیگر ترک تعرض مر
استفراغ اعضاء رئیسه را و هر وقتی که مراد بجذب اخراج خون باشد در

حجامت کردن واجب است که نیش را عمیق تر زنند تا جذب خون از غور
واقع شود **در بیان جذب بی اخراج خون** واما در جذب بی شرط او بی
اخراج خون درین مقام مراد معالج انجذاب ماده است از جهت و جانب حرکت
ماده وگاه مرادش ابراز واظهار ورم غایر است از تحت جلد بسطح ظاهر جلد و
گاه مراد نقل ماده ورم حادث از آن عضو بعضوی اخس که در جوار اوست و
وگاه درین جذب مراد تسخین عضو است و جذب بجانب او و تحلیل
ریاح از او وگاه مراد بجذب رد عضو است بحال طبیعی او که زایل شده است
همچنانکه در قیله که از اقسام فتق است و مراد از قیله فرود آمدن
روده وغیره در مجرای کیس خصیه است و نزد نزول او بکیس اگر بحالش
رد نکنند موجب هلاک است وگاه مراد معالج در جذب تسکین وجع
است در موضع دردمند و غذای شخصی که حجامت کرده ساعتی بعد
از حجامت می باید و اولی در معالجات صبیان که در آن حجامت
می باید کرد آنست که حجامت ایشان در دو سالگی باشد و از وصایای
حذاق اطبا آنست که بعد از شصت سالگی بی باعث قوی حجامت
نکنند البته **بعد از شصت سالگی بی باعث قوی حجامت ممنوع است**
واگر صفرادی مزاج حجامت کند غذای او بعد از حجامت خوردن حب
الرمان است و عرق کاسنی با قند و یا خوردن کاهو ست با سرکه و حجامت
کردن بر اعالی بدن موجب امان از انصباب مواد است بجانب اسفل
واما نهادن علق بجهت جذب از غور بدن است و مراد بعلق مذکور شد
که زلوک است و استعمال او نافع است از امراض جلد مثل سعفه که مراد
بآن شیرینی چه است که بر ظاهر سطح عضو میشود و بر رو و سر و بیشتر در

بیان نهادن علق بر عضو

کودکان را از اشخاص دیگر بیشتر میشود و نهادن علق بر هر عضو که
بدان سعفه واقع شود نفع بلیغ دارد **مقاله ۸٤ در بیان جذب و حبس**
واماله مواد بباید دانست که حبس استفراغ مثل اسهال و رعاف و
غیر ذلک با اماله ماده است بجانب مخالف بی ارتکاب استفراغ و دیگر مثل نهادن
محجمه بعوض جذب بخلاف ماده سایل بی آنکه شرط کنند یعنی بیشتر عضوی
که ماده در آن مجذوب شده است نشکافند چنانچه اگر عورتی را نزف
الدم از رحم شود محجمه بر سینه او باید نهاد و جذب کرده اخراج خون
بیشتر از محل محجمه نباید کرد وگاه باشد که احتیاج با اماله ماده و استفراغ هر دو باشد
مثل فصد یا تعلیق از جهت نزف انف که در هر جا که بر طبیب وفور ماده مذکور
ظاهر باشد پس درین صورت بجذب فقط اکتفا نباید کرد مثل آنکه شخصی را
بواسطه اجتماع اخلاط فاسده کثیره در فم معده قی حادث شده و تسکین نمی یابد
پس مقیئی باید داد که آن خلط فاسد موجب قی تمام بیرون آید و معده از خلط
فاسد پاک شود بعد از آن تقویت معده و فم آن با دویه مقویه و اشربه نافعه
از مفرده و مرکبه باید کرد و یا حبس استفراغ با دویه مجمده مغلظه باید کرد تا موجب
جمود و تغلیظ خلط سایل شود و یا حبس با دویه قابضه باید کرد که موجب ضم و بهم
آمدن مجاری باشد و تکاثف آن و یا حبس با دویه معریه که در ایشان قسریت
غالب باشد مثل لعاب بزوری که ایشان را بریان کرده باشند زیرا که قلی ادویه
لعابیه مفید عروق است و این موجب سد مجاری است تا مانع فعل
مانع از استفراغ باشد چنانچه در اسهالات این علاج مرعی است وگاه احتباس
ماده سایل با دویه می باشد تا موجب خشکریشه بر فوق جراحت شود و سبب
اندمال قرحه سایله باشد و این تدبیر جراحی است که استفراغ ایشان بخروج

قیح و صدید وافره است و عدم نشست و جفاف هر جرو یا جنس استفراغ
بر بستن عضو است همچنانکه بافوق آن نیز را می بندند بسبب خطای فصاد
در رگ زدن عرق باسلیق و رسیدن نیش بر شریانی که تحت باسلیق
است اگر محل نیشتر بین و ظاهر باشد نهادن پشم خرگوش و بر ساختن
محل نیش از پشم او و خانه عنکبوت و چند روز نا گشودن او و نرف
اگر چنانچه سبب انفتاح و گشاده شدن دهان عرق است تدبیر بقابضات
کردن و اگر چنانچه سبب حرق رگ است و در بدن ادهم بقابض و هم
بمعزی است مخلوط بایکدیگر مثل گل مختوم و صمغ عربی اما درین
صورت نجاة مشکل است و اگر چنانچه از خورده شدن تخم باشد این
استفراغ و تدبیر آن بچیزی باید کرد که جنبت آن گوشت خورده شده
باشد مخلوط بچیزی که محل تا کل را جلا دهد **مقاله ۸ در بیان اسباب سده**
باید دانست که سبب سده یا غلیظ خلط بالزوجت و چسبندگی او
یا کثرت اوست و در تدبیر اخلاط کثیره اگر چنانچه با او سببی دیگر در سده
مقارن نیست فصد و اسهال کافی است و در تدبیر اخلاط غلیظ احتیاج
بمحللات جالیه است و در اخلاط لزج احتیاج بمقطعات ادویه است
خصوصا که خلط لزج رقیق باشد و باید که معالج در تحلیل غلیظ از
دو شیء که هند یکدیگر اند حذر کند اول تحلیل ضعیف که موجب زیادتی
تحلل ماده باشد و زیادتی حجم ماده از غیر بلوغ تحلیل تام که موجب زیادتی
سده میشود زیرا که تحلیل تمام نباشد سده هنوز باقی باشد و متعاقب
اسباب سده وارد میشود پس موجب زیادتی سده باشد و ثانی تحلیل بقوت
که بدین سبب لطیف اخلاط و رقیق ماده سده بتحلیل تمام رفته و کثیف

وغلیظ آن متحجر شده است و اصعب سدها آنست که در عروق حادث شود
و صعب تر ازین آنست که در شرایین واقع شود و اصعب از همه آنست
که در اعضاء رئیسه حادث شود **مقاله ۹ در بیان معالجات اورام**
و از قوانین و قواعد معالجه اورام اینست که هر جاه ورم در عضوی
که مجاور اعضاء رئیسه نباشد صواب آنست که در ابتدا علاج او برادعات
و جاذبات بجانب خلاف توجه ماده کنند و بتدریج خلط محللات برادعات
باید کرد و تا انتهای ورم این قاعده را مرعی باید داشت و در انتها
مقتصر بر محللات باید شد و در انحطاط ورم نیز قصر بر محلل باید کرد
و این قواعد را اگر بعد از استفراغ بدن از خلط فاسد موجب ورم مرعی
دارند اتم و اولی است و رادع در اورام حاره البته باید که از ادویه بارده
صرف باشد و در اورام بارده البته باید که رادع بارد صرف نباشد بلکه مخلوط
بود با ادویه حاره که در ایشان قبضی باشد تا قوت عضو و ارم را نگاه دارد
و ان ادویه مثل از خر است که خلال ما موست و اظفار الطیب و محللات
در اورام بارده رخو واجب است که منشف و مجفف بیشتر باشد از آنچه
در اورام حاره استعمال می باید قاعده و قانون دیگر اینست که هر جاه
ورم حادث بواسطه اسباب باری باشد مثل ضربه و سقطه و در ان اثر
امتلا از اخلاط باشد درین مقام اولا تدبیر بارخا و تحلیل باید کرد الا
انکه امتلا خلطی نباشد بمثل اول علاج باید کرد و اگر چنانچه عضو
وارم مفرغ و مصب اعضاء رئیسه باشد درین صورت ترک رادع باید
کرد برای چنین ورم و اصلا رادع استعمال نباید کرد که محل خطر است
زیرا که ماده متوجه بعضو رئیس میشود و موجب هلاک است و هر جاه

که ورم در مقام جمع مده وقیح باشد خصوصا در مواضع رخوه که مثل حالب
دار بسیار است درین صورت گاه ورم منفجر بذات ونفس خود میشود
واحتیاج بشق وبط ندارد بلکه گاهی احتیاج بانضج نیز نیست وگاه
ورم چنان است که در اعضاء صلبه واقع است ودرین صورت
احتیاج بنضج وبط وشق نیز میشود وتمامی انضاج بادویه می باشد
که درانها باوجود حرارت تعدیه وتسدید باشد که موجب حصر حرارت
درمحل ورم گردد دیگر آنکه حرارت غریزی ضعیف باشد وعضو مایل
بفساد شده باشد درین حین استعمال مفتحات باید کرد واگر بط وشق
کنند نیش را بعمق باید زد وبعد ازان استعمال ادویه باید کرد که
دران تحلیل وتجفیف باشد واما معالجه با اورام صلبه که از مرتبه ابتدا
تجاوز کرده باشد چنین باید کرد که گاهی تلیین او بادویه که حرارت و
سخونت وتجفیف قلیله دران باشد باید نمود وگاهی ادویه محلله دران
استعمال باید کرد بنابر خوف تحجر ومعالجه بحسب تدبیر در اورام نفخی چنین
باید که عنایت واهتمام مصروف بقطع ماده نفخ باشد وتسخین لطیف
که موجب تحلیل نفخ شود وبر تسع مسام بادویه مفتحه وتدبیر اورام
باقرحه مثل نمله به تبرید باید از غیر ترطیب واگرچه قرحه بر وجهی
باشد که مقتضی ترطیب بود اما نباید کرد زیرا که قرحه در علاج محتاج
بتجفیف وتنشیف است وترطیب نافع آن نیست واما تدبیر اورام باطنی
تنقیه ماده است از خلط موجب ورم اولا بفصد وبعد ازان باسهال
وحذر فرمودن صاحب ورم از دخول حمام وخوردن شراب وتقلیل
اغذیه که در وگوشت باشد مگر نزد ضعف وسقوط قوت زیرا که از

اختیار

اختیار کردن این چیزها ماده ورم زیاده میشود وترک حرکات نفسانی وبدنی
درین علت ضروری است ودرین ورم نیز ابتداء اختیار چیزی که رادع باشد
باید کرد اما آن رادع از ماکول وغیر آن هرچه باشد بحسب مقدار می باید که
قلیل باشد که حمل ثقیل نشود خصوصا که ورم در معده باشد یا کبد وبوقت
تحلیل ماده البته دوای محلل می باید که خالی از ادویه قابضه طیبة الرائحه
نباشد تا قوت آن عضو وارم را نگاه دارد در وقت تحلیل واین از جمله قواعد
وقوانین واجبة المراعات است واوفق ترین ملینات را درین ورم
باطن مثل عنب الثعلب است خصوصا که ورد قوی باشد زیرا که در عنب
الثعلب ردع وتلیین وتخدیر هم هست وخیارشنبر نیز مفید است وتغذیه
اصحاب اورام باطن نباید کرد مگر بغذای لطیف وآن نیز در حال خفت و
هر کسی که مبتلا بورم احشا وباطن باشد وقوت او ساقط شده باشد قریب
الهلاک است واگر چنانچه ورم باطنی منفجر شود او را بشربتی که غسل محل
ورم از وسخ کند مزوریست مثل جلاب ماء العسل وبعد ازان چیزهای
که موجب لطخ مابقی ماده وتجفیف آن باشد باید داد وبعد از انفجار ونقای
تمام ماده اقتصار بر مجففات باید کرد وگاه چنانست که طبیب جاهل
فتق معای را ورم تشخیص کرده نیش بران زد وآن خود معائی بوده
نازل بکیسه انثیین واین خطا وغلط ظاهر وبین است وبهم حال مریض و
اصحاب او باید که از چنین جاهلان اشد پرهیز لازم دارند وعلی مرتضی
کرم الله وجهه فرموده است که لو کانت الجهال فی الجنة لی جارا لترکت
الجنة واخترت نارا وگاه چنان است که در باطن ورمی در معا واقع
شود وطبیب جاهل چنین گمان برد که آن بر صفاق که پوست شکم است

واقع شده ونیش فرموده وشخص بالفعل مرد واین غلطی بین است واگر جراحی
ورم بر صفاق نیز باشد بط وشق آن بسیار بخاطره است واز قوانین
بط وشق بوقت احتیاج وضرورت آنست که می باید براه اسر وغضون
که مراد جهتهاست که بر ظاهر اعضاء انسان می باشد واقع شود مگر آنکه در
پیشانی که این حکم نزد جمیع اطبا مسلوب وممنوع است زیرا که در پیشانی اگر شق
یا بط اگر براه غضون واقع شود جمیع اعصاب ورباطاتی که از بالا بشیب
وجانب چشم می آید هم بریده میشود پس بسبب نباید کرد بخلاف مواضع دیگر
از اعضا که اینچنین نیست والبته شق براه غضون باید کرد وهمچنین در اعضائی
که اعصاب درو برخلاف غضون وچین عضو باشد احتیاط باید کرد وشق وبط
برخلاف غضون باید کرد ودیگر در جمیع مواقع که دران بط وشق ضرورت باشد
براه غضون باید کرد چنین است قواعد موضوعه اطبا فعلیکم بها وباید
که معالج در خراجی که آنرا بط وشق کرده باشند بران استعمال روغن نکنند
واین مخالف قانون میشود زیرا که اختیار مراهم در جراحات محتاج الیهاست
واکثر مراهم خالی از روغن نیست ونیز فرق میان مرهم وطلا وضماد باینست
که در مرهم البته روغن مستعمل میشود وبی روغن مستعمل نمی باشد ودر ضماد
وطلا ضرورت نیست واکثر خالی از روغن می باشد پس می تواند که منع او
از روغن صرف باشد در خراج ودیگر منع از رسانیدن روغن در خراجی
کرده اند که او را شق کرده باشند نه در جمیع خراج بدین سبب که روغن
مرخی عضو است ومطلوب در علاج خراج بتجفیف وتنشیف اوست واز هم
وبهم آمدن جراحت است وروغن مانع است ازین خصوصا که جراحت
بسیار چرک ومده وصدید باشد پس رعایت قواعد وقوانین این تدابیر

شق و

برمعالجا

بر معالج اصحاب التدبیر واجب است وهمچنین در خراج وقروح کثیر الرطوبة استعمال
اشیائی که در او آب وروغن بسیار باشد نباید کرد وبملاحظه مذکوره بلکه مثل
مرهم قلقطار استعمال باید کرد اگر احتیاج شود ومرهم قلقطار مرهمی است که یکی
از اجزاء او نوعی از زاج است وآن زاج را قلقطار می نامند واورا بدین سبب
مرهم قلقطار می نامند وهرجایگاه که مرهم قلقطار نهند فوق مرهم اسفنجه در آب
قابض مثل آب مازو یا آبی که درو برگ مورد جوشیده باشد تر کرده بر روی مرهم
که بر محل قرحه نهاده اند باید نهاد **مقاله ۱۹ در بیان سوء المزاج عضو** باید دانست
که هرجایگاه عضوی از اعضا که رئیسه نباشد وبقرب اعضاء رئیسه نیز نباشد و
بواسطه سوء المزاج ساذج یا سوء المزاج مادی فاسد شده ودر امراض طلا ومرهم و
ضماد فایده ندارد وتدبیر آن بقطع لحم فاسد است ودور کردن آن اما معالج درین صورت
باید که ملاحظه ضعف وقوت علیل کند واگر چنانچه این قطع بغیر حدید وآلات
برنده حاصل شود بهتر باشد مثل ادویه که اسقاط آن عضو بواسطه حدت میکند
مثل نهادن فلدیفون وامثال آن زیرا که بسیار است که عند الانقطاع آلت
حدید بجزوی از اجزای صالحه عضو که بقرب جزء فاسد است میرسد وآنرا [illegible]
عروق نابضه وامثال آن واین موجب هلاک است اما چون فساد بروجهی باشد
که باستخوان سرایت کرده باشد وعلاجات دیگر کافی نباشد قطع آن جزو فاسد بآلت
قاطعه ضروریست اما جراحی کامل باید که این کار تواند کرد ونیز باید که بعد از قطع
فاسد محل مقطوع را البته بروغن داغ کند تا از نزف خون در امان باشد واین
تدبیر وقتی مجوز است که علت در شکم وبقرب اعضاء رئیسه نباشد چنانچه مذکور شد
وباید که جراح بوقت قطع کردن فاسد میل در محل فساد فرستد زیرا که مابین صالح و
فاسد اجزاء صالحه نیز می باشد وآن باین طریق متمیز شود که هرجای که سر میل [illegible]

ونیکذرد و درد میکند آن عضو صالح هست باید که قطع فاسد از شیب آن کند
و در هر جا که میل بآسانی میرود و در مابین التصاق و پیوستگی نیست باید
دانست که بعضا و انی میده البته آنرا قطع باید کرد که فساد با عضای صالحه
منتهی نشود **مقاله ۸۹ در بیان تفرق در اعضاء عظمیه** باید دانست
که تفرق در اعضای عظمیه چون واقع شود علاج او بتسویه آن استخوانها ست
و مراد به تسویه راست ساختن استخوانهای شکسته هست و برهم نشاندن و
محکم بستن آن بر وجهی ملایم چنانکه شکسته بند میکند و بعد از بستن ملازم و
مداوم سکون باید بود تا بی جای نشود و ایراد غذای عضوی بر علیل باید کرد
که موجب حصول و تولد خلط غضروفی شود تا دهن و طرفین انکسار به بندد
و او را مثل کفشیر دیگران باشد اما تفرق اتصال که در اعضا البته واقع میشود
در علاج او مراعات سه چیز باید کرد که اصل هست اول قطع سبب او وقتی که سبب
تفرق مواد بدنی باشد و حسم ماده سایل از موضع تفرق ثانی التحام شق
بادویه و اغذیه موافق و ثالث منع عفونت حادث در محل تفریق بهر چه ممکن
باشد و اما در علاج بقیه قروح غرض تجفیف هست پس هر چه از قروح وسخ
و صدید و عفونت دارد استعمال ادویه حاره الا کرور و باید کرد مثل قلقطار
و زاج و زنجار و توتیا و دوای مرکب از زنگار و موم و روغن کنجد که ازین
مجموع مرهمی شد باید نهاد **بیان قروح ظاهری** و اگر چنانچه در قرحه
لذع و سوختن باشد تسکین آن بموم و روغن گل باید کرد و نباید دانست
که هر قرحه که صغیر یا کبیر باشد که بسبب او از جوهر عضو چیزی نرفته باشد
و از و سطح او چیزی خورده نشده باشد در علاج چسبانیدن هر دو لب
طرفین بایکدیگر و تنگ بستن بکرباس کافی هست و این مثل زخمها بیست

کراز کارد

کراز کارد و شمشیر حادث میشود و باید که در وقت بستن احتیاط کند
که چیزی در میان جراحت از آنچه غیر عضو هست نماند مثل روغن و غبار
و کاه و غیر آن زیرا که ماندن این چیزها در میان جراحت مانع التحام است
و بهم آمدن و چسبیدن عضو مجروح و اما تفرق اتصال و قروحی که
ضم طرفین و لبهای او ممکن نباشد و یا قرحه چنان باشد که مملو از صدید که
خونابه هست باشد و از جوهر عضو چیزی رفته باشد و آن چیز که رفته اگر از
جمله جلد عضو هست و احتیاج بجزوی دارد که موجب ضم عضو و خشک
ریشه شود و موضع تفرق باصلاح آید آنچه از ادویه مفید این معنی هست
بالذات آن قوابض هست و آنچه بالعرض هست مثل زنجار و قلقطار که
زاج زیرا که اینها اعوان اند در تجفیف و اتم اند در حصول مقصود و احداث
خشکریشه و اگر چنانچه آنچه از محل تفرق رفته هست اجزاء لحمی هست غذا
طبیب می باید که مصروف باشد بانبات و رویانیدن آنچه از گوشت رفته
است و آن چیزها که موجب رویانیدن گوشت هست از ادویه می باید که منقی
و متجاوز نباشد در تجفیف از درجه اولی و درین تدبیر شرایط هست و این
شرایط یکی اعتبار مزاج اصلی هست و مزاج قرحه حادث در عضو باین معنی که
عضو یا غضروفی هست یا لحمی هست یا عصبی و مزاج قرحه باین معنی که از کدام
نوع قرحه و بشره و تفرق است اگر چنانچه عضو شدید الرطوبت و قرحه را
شدت و بسیاری رطوبت نیست درین مقام تجفیف اندک کافی هست
و اگر چنانچه عضو یابس المزاج باشد و قرحه کثیر الرطوبت تجفیف او
بادویه باید کرد که در درجه ثانیه باشد و واجبست که در معتدلین بهما
تعدیل کنند در علاج و شرط دیگر اعتبار مزاج جمیع بدن هست و اگر چنانچه

بدن شدید الیبوسة واقع شده باشد وعضو زاید باشد در رطوبت و
یا بعکس این باشد درین دو صورت نیز تجفیف معتدل کافی است واگر چنانچه
هم بدن وهم عضو زایل الرطوبة باشد درین صورت واجب بر معالج تجفیف
بلیغ است تا آنکه هر دو زاید در یبوست اند درین صورت در تجفیف از حال عضو میل
نقصان باید کرد واز جمله شرایط اعتبار مجففات است زیرا که مجففات منبته
لحم اگرچه از ایشان تجفیف شدید مطلوب نیست اما از ایشان مثل فایده و
تجفیف که آن جدا باشد مطلوب است ویا بواسطه حرارت ولطافت جلای
قرحه از و مطلوب باشد ولازم نیست که هر چیز که مجفف است از ادویه جاره
مقصود از و همین جفاف و بس زیرا که در علاج قروح معالج را بچند چیز
احتیاج است تجفیف وجلا وغسل والحام وختم که مراد خشک شدن سر ریش است
واینها هم در اکثر ادویه جاره مجففه موجود است وهر یک باعتباری دردو قسمش
مستعمل میشود ونظر معالج مقصود بر یک ماده وخاصیت نیست وبباید دانست
که هر دوائی که مجفف بلا لدغ است باین معنی که جراحت را نمی سوزاند او
داخل ادویه منبته است وموجب رویانیدن گوشت دران عضو و
نیز باید دانست که هر قرحه که در موضع غیر لحم باشد اندمال او بعسر است وباید
دانست که در قروح باطنی واجب است که معالج با مجففات از ادویه منفذه
خلط کند مثل عسل وملاحظه ادویه مختصه بعضو کند همچنانکه استعمال مدرات
در علاج آلات بول اگر مراد معالج اندمال والحام قروح وآلت بول باشد
باید که با مدرات از ادویه قابضه که در اینها لزوجتی باشد یا میز مثل گل مختوم
وبباید دانست که در ختم واندمال قروح موانع است واز جمله موانع رداءة
وبدی مزاج خون است متوجه بجانب عضو متقرح است وبسیاری خونی که

سایل است

والتحام

بیان قروح باطنی

آلات

سایل است وموجب ترطیب قرحه است وفساد استخوانی که تحت قرحه واقع
است ورفتن خون وریم واین نوع قرحه که فساد باستخوان انجامیده باشد علاج
او مشکل است مگر اول باصلاح آن استخوان وتراشیدن فساد واقع بر روی
استخوان بآلات موضوعه از برای همین تدابیر وگرفتن گوشتهای فاسد که بر دهان
او است وپاک ساختن قرحه از وسخ وباقی علاج چنانکه مذکور شد وقروح در
صلاح ونیک شدن گاه احتیاج بتکثیر غذا دارد از جهت تقویت وگاه احتیاج بتقلیل
غذا دارد بجهت تقلیل ماده قرحه وقطع او واین هر دو مقتضی نیز وارد و میان
این دو سه مقتضی مخالفت ومنافات است وطبیب صایب التدبیر
باید که هر چه صواب داند اختیار کند ورعایت آنچه موافق حال است لازم دارد
وهر جگاه که نمی اختیار غذا بیشتر صدید وقیح در قرحه بیش دیده شود باید که
این سبب نضج بالغ است واین چنین قرحه را صواب نیست که در ابتدا آب
گرم باو رسانند اما هر جگاه که منفتح شود ووجع ساکن گردد رسانیدن آب
گرم رخصت است ومجوز ودر علاج هر قرحه که هست می باید که معالج متقابل
باشد در رنگ آن قرحه ودهن جراحت آن وبادویه مناسبه علاج بر وجهی کند
که اندمال والتحام واختتام یابد **بیان از جای رفتن عضو** وبباید دانست
که فسخ که بجای شدن عضو است بی جلایی از جای خود وآن تفرق اتصالی
است غایر وآن در تحت جلد است اما از جلد بعید است می باید که ادویه
موضعیه او از ضماد وطلاء ومرهم اقوی باشد از انچه در ظاهر جلد وسطح
عضو واقع میشود وهر جگاه که فسخ غایر بحد مبالغه باشد البته شرط باید
کرد تا محل تفرق مکشوف شود تا دوائی که بر وی نهند اثرش زود باو رسد
اما در سایر تفرق اتصال مثل رض که کوفته شدن شدید است مر عضو را

علاج او فصد است اما در شدتی که تفرق اتصال در ظاهر جلد است علاج
نهادن مجففات باید کرد از مراهم و دیگر چنانچه تفرق اتصال قلیل است مثل
خلیدن سر سوزن یا نوک خاری اصلاح آن را حواله بطبیعت باید کردن
و احتیاج بآن نیست که در امثال این تفرقات اندیشه علاجات قویه
کرده شود مگر آنکه از نیش زدن حیوانات سمی باشد مثل عنده و عقرب
که متلف و مهلک است یا تفرق او اندکی باشد چه درین صورت احتمال
امراض مهلکه که مثل حدوث تشنج است هست و علاج این قسم علاج سم
آن حیوان است و آن بروجه خیریت در محلش واقع است اما در علاج دل
که در مدا شدن عضو است و مقصد و یا فتق و الم شدید بسببی از اسباب
خارجی مثل آنکه در وقت از بالایی بشیب فرود آمدن پا یا دست بر جزی کار
درین نوع بستن ملایم بعصابه کافیست و با آن اندک از ادویه که
درین امر مفید است مثل زفت و روغن بابونه و امثال آن و
هرجاگاه که اجتماع شدخ و فسخ شود یعنی تفرق هم در لحم باشد و هم
در عظم یا غضروف ابتدا بعلاج شدخ باید نمود فاما در علاج سقط
و ضربه فصد و جذب از خلاف باید کردن و پرهیز از گوشت و تلطیف
در غذا نمودن و استعمال ادویه که در معالجات اینها از اطلیه و اضمده
و مراهم بطریق جزئیه و خصوص مرض در محلش مذکور است باید کردن
مقاله ۹۰ در بیان منافع داغ نهادن بباید دانست که داغ نهادن
در بعضی امراض و قروح خبیثه عمیقه از جمله معالجات مفیده است
اما باید که او بعد از یاس از معالجات دیگر و در آخر امراض مذکوره با
و ازینجاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده که آخر الدواء الکی

وفایده

وفایده داغ در محالی که فرموده اند منع انتشار فساد است و تعقیب عضو
ماوف است که در و سوء المزاج بارد حادث شده و دیگر تحلیل مواد فاسده که
متشبث بعضو ماوف شد و فایده حبس و تسکین خون از محلی که سیلان
میکند و هرگاه که معالج بغرض تسکین خون از سیلان عضوی را داغ میکند
باید که داغ را عمیق کند تا محل آفت متاثر شود و موجب خشکی شده
بر محل داغ باشد و اگر چنانچه معالج از برای اسقاط گوشت زاید از جراحت
میکند می باید که مطلع باشد بر حد صحیح جراحت از فاسد و آن حد صحیح محل
وجع و الم است زیرا که آنچه فاسد شده است آنرا الم و وجع نمی باشد زیرا که
از و حرارت غریزی و روح فانی شد و چون حد فاسد و صحیح بر معالج واضح
شود می باید که آلت داغ را خواه آهن باشد و خواه فتیله بر محل فاسد نهند
و مقداری که طبیب متجرب صایب التدبیر مناسب و مصلحت داند بسوزد
و گاه چنان است که لحم و عظم هر دو فاسد میشود پس با وجود داغ نهادن
بر لحم استخوان را که در نشیب او هست و غشا و انجامیده نیز داغ باید کرد
تا غشا و گوشت و استخوان هر دو باطل شود و این تدبیر در غرب میکنند
و مراد بغرب جراحت ناسوری انجامیده کنج چشم است از جانب انفی
اما این تدبیر مذکور که در غشا و گوشت و استخوان هر دو باشد در قروح
و جراحات نیز مخاطره است زیرا که مغز سر از حرارت آتش زود متاثر
میشود و این موجب اختلاط عقل و هلاک است و دیگر داغ نهادن
بر عصب و اوتار و رباطات نیز بخاطره است و درین تدبیر جرح
عالم بقوانین اعمال یدی می باید مقاله ۹۱ در بیان امراض مجتمعه
بباید دانست که از قوانین علاج اینست که هرگاه امراض مجتمع شوند

ورتبه ی تواند واجب درین مقام آنست که ابتدا در علاج بامری کرده
شود که وی یکی از جمله خاصیت است یکی آنکه صحت یا فقش وخلاصی او
متوقف بر ثانی از مرض باشد وصحت اولی صحت ثانی نباشد مثل
ورم وقرحه حادث بالو پس درین مقام واجب علاج ورم است اولا
تا شود الفرح زایل شود بعد از آن اشتغال بعلاج قرحه باید کرد مگر آنکه
حدوث ورم تابع قرحه باشد پس درین صورت علاج برعکس باید کرد و
ثانی آنست که اجتماع باین طریق باشد که مرضی سبب دیگری باشد مثل
حدوث فی سده وتب زیرا که سده سبب تب است پس درین صورت اولا
اقدام بمعالجه وازاله سبب باید کرد وسده را باید کشود واگرچه دراخلاص
وعلاج سده معالج محتاج خواهد شد بادویه حاره که مضر است با تب
اما چون سده سبب تب شده است وچون سده زایل شود تب نیز زایل
خواهد شد پس از اختیار بعضی ادویه حاره مفتح باکی نیست اما باید که
قوی الحرارة نباشد ومثل سل که در شش قرحه است وبسبب این قرحه
تب دق حادث شده است پس اولا علاج قرحه باید کرد بادویه مجففه
وخود عرض حادث از قرحه است تب را باید کذاشت وچون قرحه بعلاج
نیکو شد تب نیز بعلاج خواهد امداد معالج در علاج سل باید که جانبین قرحه
مرعی دارد باوجود استعمال مجففات بارد دلت رطبه نیز ازو کند ثالث
آنست که اگر دو مرض مجتمع واجب الاهتمام بشان او باشند مثلا
اجتماع تب محرقه با فلج پس درین صورت معالجه تب محرقه بنفسه
باید کرد وملتفت بافلج نباید شد واما هرجا که مرض وعرض جمع
شود در علاج توجه بمرض باید کرد مگر آنکه عرض برمرض غالب

باشد پس درین صورت علاج عرض باید کرد وملتفت بمرض نباید شد
مثل قولنج ووجع حادث ازو زیرا که اگر وجع شدید شود واثر او بباطن
سرایت کند بالفعل مهلک است پس درین صورت استعمال مخدر از برای
تسکین وجع ضروریست اگرچه موجب غلظ ماده مرض واستحکام
سده است وعلاج او بحقنه است تمام شد باب اول در قسم علمی از
کتاب مسمی بتحفه خانی که مشتمل است بر ١٩ مقالات

باب دوم در قسم عملی واین باب نیز
مشتمل بر مقالات است مقاله اولی در صداع بدانکه
صداع وجع والمی است در اعضای سر ومراد باعضای سر جدران
اربع است ویا فوخ دقاعده وعظم قشر وجدران اربع عبارت از چهار
دیوار کرد سر است ومقصود ازین تعیین وتقیید اخراج رمد است که آن
الم ووجع چشم است ودرد سر از سوء مزاج ساده است یا مادی وماده که
خلط موجب مرض است منقسم میشود بذو قوام وغیر ذی قوام وذو قوام منحصر
در چهار قسم است خون وصفرا وبلغم وسودا وغیر ذی قوام ریحیه که باد است
ومائیه که آبست وسبب صداع یا ماده ذو قوام است که حار است مثل خون
وصفرا یا بارد است مثل بلغم وسودا وسبب صداع دموی را علامات برای
عروق سر است وکشیده شدن آن واین امتلا بر دو نوع می باشد امتلائی
بحسب اوعیه که ظروف خونست که آن رگهای مجوف موضوع است از برای
سکون وحفظ خون ورسانیدن بمواضع مقصود من عند الله ویا بحسب
قوت است وعلامت امتلا بحسب اوعیه سرخی بشره است وثقل وتی

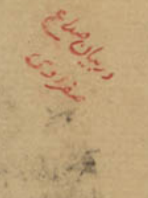
بیان صداع دموی

بدن وگرمی وکشیده شدن عروق وثقل وتمدد چشم وظهور رگها وبسیاری
تمطی گران دست کشیدن از برای دفع ثقل از خود بی اختیار وتثاوب کج دهن
باز کردن است بدفع ثقل اما تمطی عام است جمیع بدن را وتثاوب
مخصوص بدفع ثقل طاری است معده را و علامت او خواب وعظم
نبض وسستی وکلال فکر وحواس وشیرینی دهن وحدوث حالتی شبیه
باعیا که مراد بآن مانده شدن وکوفت یافتن است وگاهی چکیدن خون
از بینی ولثه باندک سببی وغلظ قاروره واشقربت آن خصوصا که فصل
ربیع باشد وبدن لحمانی ومزاج حار وسن شباب وتدبیر مقدم از مشروب
ومأکول شاهد عدل است بر زاید عدالت بر دلالت دمویه وعلامت
امتلا بحسب قوت ضعف نبض است وسقوط شهوت غذا وثقل از حرکات
بسرعت وتاثر وقلت سرخی اعضا وعدم نضج قاروره بعد از تحقیق
سبب صداع دموی بیان علاج فصد علاج فصد کردن از قیفال است
واخراج خون بسیار اگر قوت بود باشد وخون غلیظ وسبز یا سیاه باشد یا
سرخ وغلیظ وزمان وسن موافق بود درین تدبیر نشانیدن کیفیت
خون بچیزهای بارد وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد ومزوره وغذا ماء
الشعیر باید داد مثل تمر هندی ده درم وترنجبین صافی کرده با شیرخشت
ده درم ویا تلیین طبیعت آب فواکه باید کرد مثل عناب والوی بخارا
وتمر هندی وسپستان وبنفشه وترنجبین وخیار شنبر وشکر سفید یا قند
از هر یک مقداری که طبیب صالح داند یا بنفشه ونیلوفر از هر یک پنج درم
وتخم کاسنی سه درم وشکر سفید یا قند ده درم وترنجبین ده درم مجموع را
غیر قند در دو پیاله کلان آب جوشانیده تا نیمه بماند وصافی ساخته نیم گرم

وبس

اگر تب باشد واگر تب نباشد وسرفه
نیز نباشد ... باید دادم

باید خورد وغذا مزوره از ماش مقشر وشیره مغز بادام واگر سرفه نباشد غذا
از آب الوی کوهی با شیره مغز بادام وکشمش با مزوره تمر هندی وشکر وشیره
مغز بادام ویا بنفشه مربی ده درم وترنجبین ده درم مجموع را در یک ونیم
پیاله آب جوشانیده تا نیمی بماند وصافی ساخته نیم گرم باید آشامیدن و
یا انار شیرین وترش با شحم افشرده مقدار نیم رطل که یک پیاله میشود تقریبا
با ده درم قند سفید وده درم ترنجبین باید خورد بیان لخلخه و
لخلخه که نافع از صداع حار دموی باشد روغن گل یک جزو وگلاب
وسرکه از هر یک ربع مجموع را در شیشه گلو تنگ کرده ونیک برهم زده
و بر بینی نهاده باید بوئیدن وازین لخلخه اندکی بوقت وجع بر سر باید
مالیدن یا لته کتان کهنه بآن آلوده کرده بر سر باید نهادن وبوقت هر یک از
گلاب وسرکه بر سر مالیدن نافع است ونیز اسبغول در قدری سرکه زده
تا لعاب باز دهد وبر سر مالیدن نافع است وگل خطمی در سرکه زدن
که لعاب ظاهر شود بر سر مالیدن بوقت وجع نافع است وچکانیدن
روغن کدو ویا بنفشه با روغن نیلوفر با روغن بید در بینی چکانیدن
نافع است واما صداعی که ماده او صفرا است سبب او صعود بخارات
صفراوی است بدماغ وممتلی شدن عروق سر از ماده صفراوی و
بخارات آن وعلامات این سبب زردی روست وبشره والتهاب
وسوزش سر وبسیاری تشنگی وتلخی دهن وسرعت نبض وسقوط
شهوت غذا ونارییت بول در ابتدا وسفیدی ورقت آن حین ازدیاد
وجع بسبب صعود صفرا بدماغ واین صداع با این علامات محل خوف است
ومنذر بسرسام اما خفت وجع وزوال او سریعا از علامات حسنه است



ودال بر لطافت ورقت ماده و سرعت تحلیل آن واگر با این علامات
مقارنت زمان تابستان یا تیرماه باشد و شباب سن و صفراویت مزاج
وایی و نحافت بدن و تدبیر سابق از اغذیه و اشربه باشد دردلالت
بر صفراویت ماده درین حین کذشت **بیان علاج** وعلاج صداع
صفراوی قریب بعلاج صداع دموی هست غایتش آنکه در اغذیه واشربه
بجانب ترطیب اهتمام وعنایت طبیب بیشتر می باید وترک فصد زیراکه
جون ماده صداع صفرا باشد اگر فصد کنند وجع بیشتر میشود زیراکه خون
برطوبت خود مصلح صفرا هست ودرین ماده تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله زرد وهلیلهٔ کابلی وسکنجبین باید یا بآب فواکه مثل آلوی بخارایی
وعناب وتمرهندی وسبستان وهلیله زرد که این جمله پیش اطبا معدود
از فواکه هست شربت بنفشه وشربت خشخاش وربوب فواکه بارده
وخمیرهٔ بنفشه که مراد بآن بنفشهٔ مربی هست درجین سرفه از هریک قدری
که معالج مناسب داند زیراکه بسیاری شربتها داد ویر بنزد اطبا
تخمینی والبسته بحدس طبیب هست واگر گرفتگی آواز و تب باشد غذا ماء
الشعیر باید داد واگر نباشد ماش مقشر واسفاناج وشیره مغز بادام قاتق
باید ساخت واگر سرفه وگرفتگی آواز نباشد جلاب وشربت از آب
انارین که با شحم آن افشرده باشد با قدری قند وترنجبین صافی کرده
باید داد وجون سرفه نباشد غذا آش آلوی کوهی با تمرهندی یا حب
رمان یا زرک با شیره مغز بادام باید داد وقند وکشمش در آش قاتق
باید ساخت اگر **صداع صفراوی منجر بسرسام میشود** واگر صداع
صفراوی اشتداد یابد مخوف هست زیراکه اکثر آنست که منجر بسرسام

میشود ودرین حین واجب بر معالج آنست که مبالغه در تلیین و اسهال
صاحب این صداع نماید بآب فواکه وحقنهٔ لینه وسعوط بروغن بارد مثل
روغن بید وروغن کدو وشیر عورات ونهادن جرادهٔ کدوی تر برجای
وجفا وعنب الثعلب تازه کوفته بر سر ضماد باید کرد تنها یا با سرکه وآب
سرد وآب بهی وبرگ بی تازه کوفته بر سر ضماد کردن نافع هست یا بآب
سرد وسرکه ضماد باید کرد واگر هیچ یک از مذکورات موجود نباشد آب سرد
بر سر باید ریخت واین بفصل تیرماه وتابستان مناسب هست واما
هرگاه زمستان باشد آب بسیار سرد نباشد بوییدن کافور وصندل
گلاب نیز بسیار نافع هست بانفراد یا باجتماع ونیز جلاب از گلاب تلقان
وسرکه نافع هست وبرهامه شیاف مامیثا وصندل وگل سرخ وکافور
طلا کردن هم نافع هست واگر وجع شدید باشد آب بنفشه وکافور اندکی
در و باید چکانید واگر در سر بخارات وطنین ودوی که مراد بآن صدا آ
واواز کوش استعمال باردات بطریق طلا کردن ممنوع هست حذر باید
کرد ودرین صورت استعمال روغن بابونه با قدری سرکه باید کرد
وسعی در تلیین طبیعت باید نمود بحقنه که دروا از حشایش ملطفه
باشد مثل بابونه وشبت وحلبه ومثل اینها وجلاب درین صورت
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال وبنفشه خشک دو مثقال
وقند سفید وترنجبین صافی از هریک هفت مثقال وغذا مزورهٔ ماش
مقشر واگر قبض باشد قاتق شیره بادام کنند وغسل اطراف بآب
گرم وسبوس باید کرد که مفید هست واگر با صداع قلق وکرب و
اضطراب باشد که مراد باین حال تلواسه هست درعرف اهل سمرقند

وزردی چشم که مبشر بصفرا است نیز باشد درین زمان شربت آب انار
مصوص باشحم که نیم ترش باشد باید داد چه مطلوب بوی ردع تلیین طبیعت
نیز هست واندکی گلاب نیز باشد صواب باشد یا آبی که بر ردی جغرات می‌ایستد
که آن را اطبا ماء الرائب می‌نامند ومراد باین دوغ نیست چنانکه بعضی گمان برده اند
زیرا که در زردابی که از جغرات بیرون می‌آید تلیین طبیعت هست واین
مطلوب است وغذا درین مقام از اشیاء بارده باید مثل اش کدو که
در دوآب باشد واز آب انار زین مزوره سازند واگر قوت نباشد از مرغ
جوجه خانگی ومرغ بیابانی مطبخه‌ها ازین اشیا باید ساخت ومقام و
مسکن در جائی باید که بحسب هوا ملایم مرض باشد وضد آن نباشد
وچیزی که نافع اصحاب صداع حار صفراوی است آلوی سیاه یا بخاری
است وشمشمش که عبارت از زردآلوی خشک است که بجهت
تقویه معده وردع بخار نافع است وجاویدن بهی وامرود منا سبست
وابولیث از حکما گفته است که چیزی در علاج صداع صفراوی که
بیخوابی دران باشد به از چکانیدن شیر انسان در بینی نیست
ومی باید که شیر دختران باشد وروغن بنفشه وهر دو را باید که بآب برف
سرد ساخته باشند **بیان اشیائی که صداع صفراوی را مضر است**
جالینوس در مضرت چیزهائی که درد سر را زیاده میسازد که رایحهٔ
تبر موجب ازدیاد صداع است خصوصا که شخص مبتلا بآن باشد و
گاهی صداع بسبب خوردن شراب صرف حاصل میشود واین صداع را
خمار می‌نامند وسبب او اجتماع فضلات شرابست در معده وصعود
وتراقی بخارات آن بدماغ خصوصا که دماغ شارب ضعیف وشراب

کهنه باشد

کهنه باشد **صداع خمار شراب** وعلاج این قسم از صداع نقض بقایای
اوست از معده بقی از سکنجبین وآب گرم ومالیدگی اطراف مثل دست
وپا وسرد کردن وپاشویه ببابونه وآب ورد وتبرید دماغ بروغن گل
واندک سرکه مالیدن وشربت سکنجبین صادق الحموضه وشربت غوره
وبازیواج که خوابی آرد استعمال کند که بهترین علاجها در تسکین صداع
اینست وغذا از زرک وعدس ومقشر یا از سماق یا غوره واگر حاجت
بدن باشد مثل مرغ از طوم یا گوشت ضعیف گوسفند درین آبهای
مذکور پختن واز شوربایش خوردن مناسب است وجالینوس
گفته که هر کرا صداع عقب لزوم حاصل شود می‌باید که مبادرت بحل
کند والبته چیز نخورد ونیز گفته است که اشیائی که مهیج صداع حار است
مکث در حمام گرم بسیار کردن است ومکث در آفتابست ونشستن
در پیش آتش است ومقاربه ومقارنه دخان است ومکث طویل
دران وخوردن سیر وپیاز وسیاه دانه وجرجیر وحلبه وخیر و
شم روایح منتنه حاره مثل قطران وروایح طیبه حاره مثل مشک
وغالیه برادمغه حاره موجب صداع واز اسباب صداع است و
زعفران بالخاصیه مصدع است خوردن او نیز بوئیدن او همین
خاصیت دارد ولبنیات وروغنها وماهی وکرفس این مذکورات
همه اشیاء مضر است بدماغ وسرکه بوئیدن نافع دماغ حار است وخوردن
ومبالغه دران مضعف دماغ است صفت مسهلی که نافع از صداع
صفراوی باشد واسهال برفق کند اجزاء آن پوست هلیله زرد بوزن
ده درم یا بیست درم بحسب قوت وضعف نیم کوفته در سه رطل آب

کرم

وزان

که یک و نیم کاسه قیاساً میشود آهسته باید جوشانید تا دو حصه آب رود و یک
حصه ماند از کرباس گذرانیده و صاف ساخته با بیست درم قند سفید
با پانزده درم ترنجبین صافی آمیخته بخورد و اگر صاحب صداع را سرفه باشد
باید که در علاج بشربت و جلاب او هلیله و هر چه مثل هلیله باشد
در خشونت استعمال نکنند و درین صورت ازین مطبوخ دهند بنفشه
خشک پنج درم و نیلوفر چهار درم و عناب و سپستان از هر یک بیست
عدد و تخم کاسنی سه درم و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و آلوی
شیرین بیست عدد و تخم خبازی که او را نان کلاغ می نامند سه درم مجموع
این ادویه را در سه رطل که یک و نیم کاسه میشود باتش آهسته باید جوشانید
تا نصف ماند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و در و قند با ترنجبین
بیست درم و فلوس خیار شنبر ده درم حل کرده و دیگر بار گذرانیده
و صافی ساخته نیم گرم بر ناشتا اختیار باید کرد و صفت حبی که مسهل و جاذب
صفرا باشد از دماغ بی اذیت و اضرار اجزای آن بنفشه خشک دو درم
و سقمونیا مشوی در جوف سیب نیم دانگ و دو حبه و تربد سفید مجوف
تراشیده و بروغن بادام چرب کرده یکدرم و رب سوس نیم درم
و پوست هلیله زرد یکدرم مجموع را کوفته و بیخته باب حب باید ساخت
هر یک بمقداری که باسانی توان فرو بردن و این شربت واحد است
بعد از جلاب پنج شش روزه و غذا ملایم این جلاب را بوقت سحر
اختیار باید کرد و تا نیم روز توقف باید نمود تا عمل دارو آخر شود
و بعد از آن از قند ده مثقال از اسپغول شسته یک مثقال در چهار قلق
آب سرد شربت کرده باید آشامیدن و غذا در آخر روز باید داد چنانچه

اگر از دارو نیم روز خلاص باید غذا میان پیشین و عصر باید اختیار کرد
و اگر پیشین خلاصی شود بوقت عصر اختیار باید کرد و اطبا در تاخیر غذا
بعد از دوائی مسهل مبالغه دارند و سبب مبالغه آنست که جوف آلوده
بدوای مسهل شده است اگر غذا زود خورده شود آن غذا نیز
آلوده بدوا میشود و دران حین چون طبیعت مشتاق بدل ما یتحلل
شده است غذای مخلوط بدوا را بقوت جذب کرده با عماق بدن و عروق
می برد و بکثرت منجر باسهال مزمن میشود چنانچه طبیب از علاج او عاجز
است و اگر صاحب صداع اختیار حب نتواند کردن تدبیر اینست که
سقمونیا نیم دانگ بر وجهی که وصف کرده شد مدبر باشد و قدری آلوی
بخارای شیرین پاک کرده از گرد و غبار در دیگ باید انداخت و آب
قدری که انگشت مضموم بالای او بایستد و باتش آهسته بجوشانند تا
آلو مهرا شود و فرود آورده بدست باید مالیدن و از کرباس گذرانیده
و دیگر بار در دیگچه انداخته آهسته بجوشانند تا نیم بماند و بعده قدری قند
که باعتبار دو حصه آب آلو باشد و یکی قند و سقمونیا در انداخته باتش
آهسته بقوام باید آوردن و صاحب صداع پنجاه درم ازین شربت
بعد از پرهیز و غذا و جلاب پنج شش روز بر ناشتا اختیار نماید و این
شربت اصحاب یرقان و حمیات حاره و کسانی را که احتیاج بمسهل قوی
نیست نیز بسیار نافع است و چون حبوب و مطبوخات کثیر الادویه
کرد ایشان بشاقت و کراهت ملعم است معدهٔ الجنان اشخاص قبول
نمیکند و متاذی بقی میشود استعمال اینچنین شربت در مواد صفراوی
و اخراج آن مناسب است و طلا که درین مقام نافع باشد و تسکین

بیان طلا کردن برای صداع

صداع حار کند در لخلخه اجزاء آن افیون است و پوست خشخاش یکدرم
کوفته و بیخته و آب برگ خس که آن کاهوست یا برگ خس تنها را کوفته بر
موضع وجع طلا باید کرد و خوردن کاهو از صداع حار بسیار نافع است
اما صداعی که از سوء المزاج بارد مادی باشد دو قسم است یکی بلغمی دوم سوداوی
و صداع بلغمی را سبب فرو در رفتن بلغم است در اغشیه دماغ و چنگ در زدن
بعروق دماغ و یا سردی غشاء است و یا سبب برهنه کردن سر
در هواهای سرد است و متاثر شدن سر از آن و یا آشامیدن اشربه
بارده بالطبع یا بالفعل و علامات این اسباب گرانی سر و شدت وجع
است و میل وجع بجانب موخر سر و عدم سرخی در چشم و روی و سرد
بلمس و ظاهر جلد و بطوء نبض و سفیدی قاروره مع کدورات آن و رطوبت
دهن و منخرین و سیلان لعاب از دهن بوقت خواب و کدورت حواس
و یافتن راحت و آرام و قرار از مالندگی و کمادات مسخنه و این صداع
در مشایخ و در بلدان بارده و در زمستان و اهل تنعم و راحت و ترفه و ابدان
بلغمی و نسوان و کسانی را که تدبیر سابق ایشان از ماکول و مشروب بارد
رطب بوده باشد حادث میشود و این صداع اگر مزمن شود و بزودی زائل
نگردد مخوف است زیرا که مآل او صرع یا سکته یا فالج بالقوه یا عمی است
در اصحاب وجع شقیقه اکثر منجر نزول آبست از چشم و بر طبیب مریض
مبتلا باین صداع واجبست که در معالجه این اهمال نکند و سهل نشمارد
و این صداع در ابتدا سهل العلاج است **بیان علاج** و علاج او تنقیه
دماغ است از بلغم غلیظ و تنقیه بدن بحبوب مسهله و ایارجات
و تلطیف غذا و تجفیف بدن صاحب این صداع و در علاج در اول

امر سزاوارست

امر سزاوارست که چند روز بر نهار صباح جلاب از بیخ سوسن سه درم
جوشانیده و صافی ساخته در ده درم گلقند آمیخته بخورد و غذا نخود شکسته
با شیره مغز بادام با مغز تخم معصفر و بعد از ظهور او نضج در قاروره
حب صبر باین صفت که مذکور میگردد باید داد و اجزاء او صبر سقوطری یک
مثقال حب النیل نیم درم تربد تراشیده با روغن چرب کرده یکدرم
غاریقون نیم درم شحم حنظل دانگی نمک هندی دانگی کثیرا دانگی مجموع ادویه
را کوفته و بیخته و با آب بادیان خمیر کرده حبها باید کرد و هر یک مقداری که توان
فرو برد بوقت سحر تناول باید کرد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو
آخر شود و بعد فراغ از عمل دارو شربتی از قند ده مثقال و تخم اسپغول
یکمثقال شسته در چهار قاشق آب شربت کرده ~~باید کرد~~ باید خورد
چنانکه رسم است و غذا ماهچال میان عصر و پیشین اختیار باید کرد
و بعد از اسهال بر سر صاحب صداع روغن سداب و یا روغن اقحوان
و یا بابونه و یا یاسمین یا روغن سوسن باید مالید و اگر باین تدبیر
تنقیه حاصل نشود و صداع بحال خود باشد حب ایارج یا حب شبیار
باید داد و این ترکیب در قرابادین موجود است بوقت احتیاج
رجوع بآن کتاب باید کرد و نطولی که درین مقام نافع است اجزاء آن
و ترکیب بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت از هر یکی یک کف
مجموع این ادویه را در پنج رطل آب بآتش آهسته می باید جوشانید تا
نیمه بماند و از این مطبوخ که نیم گرم باشد بر سر صاحب صداع بارد بدفعات
در مقامی که هوایش معتدل باشد باید ریخت و سعوطی که نافع ازین
صداع باشد اجزاء و ترکیب آن مر و کندر و حضض و جندبیدستر

مصطکی

وزعفران و صعتر و فلفل سفید و سیاه از هر یکی یکدرم و مشک نیم
دانک مجموع را کوفته و بیخته و بآب برگ مرزنجوش خمیر کرده قرصها باید
ساخت و در سایه خشک کرده و بوقت احتیاج یکی ازین قرصها را
باآب بر سنگ مالیده نیم گرم در بینی باید چکانید طلائی که نافع از صداع
بارد باشد اجزاء آن صبر سقوطری و جندبیدستر و قسط و مر و صمغ عربی
و زعفران از هر یک دو درم و انزروت و کندش از هر یک سه درم که
دو مثقال است مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب خمیر کرده و بر
کاغذ طلا کرده بر سر باید چسبانید ضمادی دیگر که نافع است از صداع بارد
اجزاء آن پنج قنطار الحار که مراد بآن کبر مرغانست رومی و اگر موجود
نشود بدل او بمقدار و نیم آن درمنه یا دو درم مجموع را بقدری آب
در روغن زیت و اگر زیت یافت نشود بدل او روغن کنجد باید کرد
و ثفل را نیک کوفته بر سر ضماد باید کرد صفت حب اصطمخیقون کبیر
که درین مقام مستعمل است و مخرج بلغم غلیظ و منقی دماغ است از خلط
فاسد اجزاء و ترکیب آن هلیله کابلی شش درم که چهار مثقال است املج
منقی از دانه و پوست و افسنتین و غاریقون همه را کوفته و از
پرویزن موی گذرانیده از هر یک سه درم و اسارون و انیسون که
بادیان رومی است و تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید مجوف
تراشیده و بروغن بادام شیرین چرب کرده هفت درم افتیمون پنج
درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یکدرم سقمونیا یعنی محموده سه درم
که دو مثقال میشود مجموع را کوفته و بیخته بجلاب یا بعسل خمیر کرده حبها
باید ساخت و مقدار خوردن از حب این ترکیب بوقت حاجت بعد از

ضماد

پرهیز و جلاب خوردن چند روز نه یکمثقال است و اگر ماده صداع سودا باشد
او امتلای عروق سر است از سودا و علامات این سبب خشکی و لاغری
بدن است و کبودی روی و میل بسواد جمیع بشره و اعضا و سواد لون قاروره
و کبودی آن و بول که بسبزی زند و موجب غلبه شهوت کاذبه غذا باشد و انکا
رویه و خفت وجع و عدم سوزش و عطش و رقت نبض و ... و گاهی سوداوی قاروره
سفید می‌باشد و رقیق و این علامت ردی است و نیک نیست چنانکه در صداع صفراوی
و تب صفراوی باطل و رقت قاروره از علامات ردیه است زیراکه خوف سرسام است و سرسام
از جمله امراض مهلکه است و باین علامت اگر کهولت سن منضم گردد که آن سن پنجاه و
شصت است در دلالت بر سودا اتم است خصوصا که زمان خریف باشد و مزاج
یابس و بدن خشک و نحیف پس علاج درین مقام اسهال سوداست بهلیله سیاه و
افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و بسفایج و ایارجات و حبوب بعد از حصول
نقاهه تبدیل و تعدیل مزاج و سر را بروغنهای مناسب مزاج و مرض چرب کردن
مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین و جلاب از قند ده درم با ورجنویه دو
درم بیخ سوسن تراشیده سه درم و غذا مزوره از نخود شکسته و شیره مغز بادام
یا مغز تخم معصفر سازد و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه دماغ بحب ایارج
باید کرد یا بحب شبیار یا بحب صبر یا بنقیع صبر و یا بمطبوخ افتیمون و یا باین حب که نوشته
میشود و این مسهل خلط سوداست و منقی دماغ از خلط فاسد سوداوی و درین
غایله خطری نیست اجزاء افتیمون دو درم غاریقون یکدرم تربد سفید مجوف
تراشیده و بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس یکدرم بسفایج یکدرم
مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقدار
که بآسانی توان فرو برد و این یک شربت بعد از جلاب هفت هشت روز دیگر

در صداع

حب ازبرای تنقیه دماغ از خلط سوداوی خوب است

مناسب و این حب را در سحری اختیار باید کرد و تا وقت پیشین صبر باید کرد تا عمل او در
آخر شود ف و بعد از ان شیرینی از ده مثقال قند و دو قاشق گلاب و دو قاشق
آب و یک مثقال تخم ریحان شسته اختیار باید کرد و بولس از حکما گفته است که صداع
حادث از ماده سوداوی ضعیف می باشد و جالینوس گفته است که من در صداع
حادث از ماده سوداوی مزمن استعمال مثل خردل که قیچی می نامند بطریق گاد و طلا
میکنم و روغن خردل بسر می مالم و این آزموده موجب علاج و خلاص ازین صداع است
و نیز جالینوس گفته است علیک فی علاج صداع السوداوی باستعمال الحبوب المسهلات
مرة بعد اخری یعنی در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب مسهله بتکرار می باید کرد
زیرا که سودا از اخلاط غلیظ عسیر الدفع است و بسهولت زایل نمیشود و در پرهیز
و جلاب از ملاحظه حصول نضج ماده بادویه قویه باید کرد و ده روز اقلش جلاب
و غذا مناسب اختیار باید نمود و درین صداع و این ماده هر که بیخوابی بسیار دارد
یا خواب بسیار میرود مضر است و باعتدال می باید و از اغذیهٔ بارده و حامضه اجتناب
باید کرد و دوغ و یا سکباج که آبش با سرکه است و امثال این اغذیه و گاهی صداع بسبب
مادهٔ ریحی می باشد که محتبس در سر شده است و آن بسبب تصاعد و تراقی بخارات
غلیظ است که در بطون و اغشیه دماغ متمکن شده و علامت این سبب حرکت
بسیار و عدم ثقل است زیرا که از جنس ریح و بخار است و او را خفت لازم است
و انتقال از محلی و این نیز بواسطهٔ خفت و حرکت اوست و علاج درین مقام
تحلیل ریاح و اجزه است بادویهٔ محلله و کاسرهٔ ریاح مثل بادیان و تخم کرفس با قند
سفید کوفته و اما اگر ماده صداع بخارات سوداوی باشد اولی آنست که تخم کرفس را
درین مقام استعمال نکنند زیرا که در کتب متقدم این تاکید یافته که کرفس بالخاصیة
مورث صرع است خصوصا که در حوالی سر ماده سودا و بخارات سوداوی موجود

باشد البته باید که استعمال کرده نشود اما غذا نخود مقشر است و آب او و اگر حرارت باشد
و استعمال نطولات حاره ملطفه باید کرد با آبهای ریاحین حاره مثل عرق یاسمین و
سعوط با آب مرزنجوش و مداومت نمودن بحمام و دایم بوئیدن گلهای لطیفه در
حرارت بحسب مزاج و قوت اما صداعی که بمشارکت معده حادث میشود و این
بدو طریق می باشد یکی بواسطهٔ سوء المزاج معده و یا بواسطهٔ امتلاء معده
از اخلاط ردیه فاسد و آنکه بواسطهٔ امتلاء معده است از بلغم و علامات او
تقلب نفس است که مراد متتابع دل بهم زدن است و غثیان که مراد آن میل
بقی است و آروغ ترش و بسیاری آب در دهن جمع شدن و بسیاری تخمه و
فساد غذا در معده و تخفیف وجع حادث ازین اخلاط بوقت خلای معده
و اشتداد او و وجع بوقت امتلای معده ف و علاج درین صورت قی است
بآب جوشیده شبت سه درم و تخم خربزه نیم کوفته پنج درم در قدری آب
نیک طبخ کرده و از کرباس گذرانیده و صاف ساخته و دو مثقال نمک طعام و بیست
درم عسل آمیخته نیم گرم باید خورد و زمانی صبر باید کرد اگر چنانچه بسهولت خود
آید فبها و الا انگشت باید یا پر مرغ چرب کرده بروغن کنجد بحلق باید فرستاد
تا بیرون آید و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و فودنج و نمک از هر یک سه درم
در دو پیاله آب طبخ باید کرد تا نیمه بماند و قدری ترب اگر دران بجوشانند
صواب باشد و نیم گرم باید آشامید و یا آب نخود جوشیده یا ماهی شور و
یا بخوردن گوشت پاچه شور کرده بهر تقدیر تدبیر باید کرد و تقویت
دماغ به بخورات مقویه طیبه موافقه سر و دماغ مثل عنبر و عود و آنچه
در تقویت مثل اینهاست و غذا نخود آب ساده و صعتر و اگر باین
تدبیرات صداع تسکین نیابد اختیار حقنه حاره قویه باید کرد و حقنه

صفت حقنه که درین مقام نافع است اجزا و ترکیب آن برین وجه است سنای
مکی پنج درم که سه مثقال و دو دانک میشود و حلبه و تخم زیغرا از هر یک ده درم و تخم
خشک و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و خطمی سه درم و خشک [illegible] بابونه
و شبت از هر یکی یک کف و بنفشه و نیلوفر از هر یکی سه درم مجموع ادویه را در
شش رطل آب که سه کاسه میشود قیاسا باید جوشانید تا دو حصه برود و یک حصه
بماند و از کرباس گذرانیده و یکدرم بوره ارمنی و یکدرم و نیم نمک طعام و عسل
و آبکامه و روغن کنجد از هر یک هفت و نیم مثقال مجموع را باهم خلط کرده و نیم
گرم در محقنه ریخته بعد از خوردن نخود آب اگر تابستان باشد بوقت صباح
یا بیگاه و اگر زمستان باشد وقت نماز پیشین یا نیم روز بدو دفعه یا به دفعه
استعمال باید کرد و در زمستان در خانه گرم یا حمام باید و در تابستان در خانه
که هوایش معتدل باشد باین تدبیر باید علاج کردن و ایارج فیقرا و ایارج [illegible]
ارکاغانیس را درین صداع نفع بسیار است و در اجزا و ترکیب این دو بوقت حاجت
رجوع بکتاب قرابادین قلانسی باید نمود که اکثر تراکیب مستعمله در امراض انجا
مشروح و مبین شده است یا سبب درصداع ریختن خلط مرارلیت در معده
و علامات این سبب غثیان و تقلب نفس است که مراد از آن بر هم زدگی
متتابع است و دیگر تلخی دهن و عطش شدید و قلق و کرب که مراد بآن
حول و تلواسه است و انذده و سوختن فم معده و آروغ بدبوی و سکون
او بنزد دیری و [illegible] و غلبه آن نزد گرسنگی و علاج درین صداع قی است
بآب گرم و سکنجبین و اطعام علیل بنانی در سرکه تر کرده و یا در آب انار ترش
یا در آب غوره یا در دوغ ترش و اگر با صفرا اندک بلغمی ممزوج باشد ترک
دوغ اولی است و اقتصار نمودن بما سبق زیرا که دوغ تقویه بلغم میکند

و موجب

ف

بیان صداعی که از ریختن خلط صفرا باشد

و هیجان

بیان علاج

و موجب مزید صداع است و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد یا
بشربت الوی بخاری و تمرهندی با شیره مغز بادام و کشمش زیرا که در کشمش
اندک حموضتی هست و تقویت معده میکند و در شیره بادام تلیین مطلوب
حاصل است بیان آش برهیز که مزوره می نامند یا مزوره از ماش
مقشر و شیره بادام و اسفاناخ و نیز تقویه دماغ بمشمومات و لخلخهای
که مقوی دماغ است باید نمود مثل عنبر و صندل و لخلخه با آب سیب
بهی و صندل و کشنیز تر باید ساخت و یا آب تره و بادرنگ و صندل
اگر مراد زیادتی ترطیب باشد و بباید دانست که مراد بمزوره آش برهیز
بیمار آنست و در اصطلاح قدما اطبا آش برهیزی است که در آن گوشت
نباشد و لیکن شیخ ابو علی تعمیم کرده و مزوره نام آش برهیز ساخته مطلقا
خواه در آن گوشت باشد و خواه نباشد و روغن گل و سرکه و گلاب با روغن نیلوفر
و سرکه بوئیدن و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر در بینی از جمله تدبیر نافعه است
و یا سبب درصداع ریختن خلط سوداویست در فم معده و علامت این
سبب سوختن معده است و ترشی دهن و بسیاری اشتهای طعام و آروغ
ترش بدبوی و یافتن خفت ازین اعراض بعد از قی سوداوی و علاج
درین مقام تنقیه فم معده است بقی بآب گرم و قدری جوز القی ممزوج
باین آب و با کنکر زد که مراد باین جمع حرشف است و او را تراب القی
می نامند در لغت عرب و جلاب از باد رنجبویه مقدار یکدرم و قند ده
درم اول باد رنجبویه را در یک و نیم پیاله آب باید جوشانیده با تش آهسته
تا نیم بماند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته بعده قند را در و انداخته
نیم گرم باید آشامید و غذا مزوره از نخود آب صرف با شیره مغز تخم معصفر [illegible]

ف

بیان صداع که از ریختن خلط سودا باشد

بیان علاج

بیان صداع خالی از ماده

باید کرد و جهت تلیین طبیعت و اخراج ماده حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون
و تقویه سر و دماغ بمشمومات حاره رطبه باید کرد مثل نرگس و یاسمین و عنبر
و استعمال اطریفلات مقویه دماغ نیز درین مقام نافع است و سعوط از آب
مرزنجوش کردن و مشک و غالیه نیز درین مقام نافع است و اما صداعی
که از سوء المزاج خالی از ماده است دو نوع می باشد حار یا بارد و آنکه حار
است یا از اسباب خارجی حادث شده مثل نشستن در آفتاب یا پیش آتش
و علامت آن مقارنه و مقارنه سبب است یا تقدم آن و عطش شدید و ثقل
و گرانی سر و قلت آب دهن و خشکی بینی و زبان و سکون این اعراض باشیاء
بارده است و علاج درین مقام شربت سکنجبین با آب سرد آشامیدن است
یا با برف سرد ساخته باید خوردن و یا شیره تخم خرفه مقدار پنجاه مثقال
با قند سفید ده مثقال و یا آب خیار مقدار سی درم با قند سفید ده
درم و یا تمر هندی مقدار ده درم با قند سفید مقداری که شیرینی حاصل
شود و یا شربت آلو و شربت سیب ترش و یا شربت غوره با گلاب و
غذا مزوره از ماش مقشر و تمر هندی یا حب الرمان و تبرید سر و دماغ
بچیزهای بوئیدن و نطولات بارد الطبع و مالیدن روغن گل و اندک
سرکه بر سر و مقام و مسکن گرفتن در محلی که مناسب معالجات مذکوره
درین صداع است یعنی مسکنی که بارد باشد بحسب هوا بیان صداعی که از
اسباب داخله باشد یا این صداع بسبب اسباب داخله است مثل حادث
شدن از خوردن فلفل و زنجبیل و نانخواه و علامت این اسباب تقدم
سبب متاخر و عطش شدید و افکار ردیه و وسواس و بیخوابی بیان
علاج و علاج درین مقام تبرید دماغ است بروغنها و نطولات بارده

مثل روغن

صداع حادث بسبب غم

بیان صداع حادث از برودت

بیان علاج

مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن تراشه کدوی تر و گل ادوورق
کدو بر سر و عرق بید با اندک سرکه و صندل و گلاب بر سر مالیدن و علاج
درین مقام از اشیای بارده مثل تمر هندی و آب انار مصور با شحم آن
و سکنجبین ساده و آب هندوانه و تلیین طبیعت با آب ترنجبین و شیر
خشت و صداع حادث بسبب غم ازین قبیل است و بهترین علاج
درین مقام خواب کردنست و تحصیل ترطیب دماغ و مزاج بخوردن کاهو
که بلغت عرب مسمی بخس است و بخیار و هندوانه و غذا مزوره از ماش
مقشر و کدوی تر و گوشت مرغ جوجه یا بار الشعیر اگر حرارت در جمیع
بدن احساس کند و اما صداع که حادث از سوء المزاج بارد است بی ماده یا
از اسباب خارج بدن می باشد مثل حادث از ملاقات برد و گردیدن در
هوای سرد و سر بهوا دادن و بآب سرد در آمدن و علامات این اسباب
تقدیم سبب و بلادت حواس و ثقل سر و میل وجع بجانب موخر سر و سکون
وجع بکمادات حاره مثل بادیان و سبوس و آرزن گرم کرده نهادن و علاج
درین نوع صداع جلاب از بادیان دو درم و بیخ سوسن تراشیده سه درم و گلقند
شکری یا عسل ده درم و غذا مزوره از نخود آب با مغز تخم معصفر و خوردن گوارشات
حاره و کمادات حاره و دخول حمام و سر را بر بخارات گرم با حشایش حاره داشتن
بیان صداع حادث از اسباب داخله و یا از اسباب داخله است مثل حادث
از خوردن ادویه بارده و مضره بدماغ مثل افیون و کافور و خوردن آب سرد
و مثل آن و علامت این نیز تقدم اسباب مذکوره است و مقارنت آن و برودت
ملمس سر و منتفع شدن به پوشیدن سر بخرقه گرم علاج و علاج این صداع
تسخین یعنی گرم ساختن سر است به نطولات و بدماغ روغنها در چکانیدن

ومشمومات حاره وخوردن گلقند ونخود آب مرغ خانگی واطریفل بزرگ
وتریاق اربعه پیش از طعام وبعد از طعام مجوز است واگر این صداع بقوت
ومزمن شود موجب کوری است وگاهی این صداع در بعضی اشخاص بحیثیتی
میشود که فتح عین میسر نیست وگاه میخ میکوبند یا ماه میکنند یا اره
میکشند ودر اکثر بکوری می انجامد ونزول آب در چشم واین صداع را چشم
می نامند واز تاریکی منتفع میشود واز روشنائی متضرر واین صداع
اکثر بر کسی عارض میشود که دماغش ضعیف باشد ومواد را زود
قبول میکند وطبیعت از دفع آن بخود عاجز است وعلاج درین نوع
صداع تقویت دماغ است بشمومات وادویه خوشبوی مقوی دماغ وموافق
او بجنب واجب مثل عنبر وعود وبعد از آن تنقیه دماغ وجمیع بدن
از اخلاط فاسده ورطوبات ردیه بایارجات وحبوبات نافعه مثل حب شبیار
وتلیین طبیعت بحقنه حاره وجوزات از شیافات ملینه وجلاب از بنفشه
وبیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم وقند سفید ده درم اول
دوا را در یک ونیم پیاله آب باید جوشانید تا نیمه بماند واز کرباس گذرانیده
صافی ساخته وقند اضافه کرده نیم گرم باید اشامید وغذا امزوره از
نخود وماش مقشر وشیره بادام واز معالجات اوست جوشانیدن
سداب تازه در روغن زیت واگر زیت موجود نباشد در روغن
کنجد چندانکه رنگ سبزی سداب در روغن ظاهر شود واز این روغن
بر سر باید مالیدن واطبا قول درین صداع را افضل شمرده اند یعنی گفته
وگوی بی فایده است زیرا که شفا یافتن ازین صداع دور است اما
بهر تقدیر در معالجه او سعی باید کرد تا زیاده نشود وسبب نزول آب

در چشم

در چشم نگردد **صفت حب نافع صداع مزمن مهت** اما حبی که نافع ازین صداع
باشد صبر سقوطری یک مثقال هلیله زرد یک مثقال مصطکی نیم درم مجموع را
کوفته وبیخته وبآب کرنب خمیر کرده حب باید ساخت ووقت نضج خلط
باید فرو برد واین یک شربت است وحب قوقایا نیز ازین صداع بسیار
نافع است واجزا وترکیب آن برین وجه است عصارهٔ افسنتین
یکدرم صبر سقوطری یکدرم سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ مجموع را
کوفته وبیخته وبآب کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت واین نیز یک شربت
است **مقاله ۳ در بیان شقیقه** واین اسمیست مر درد شقیقه را واو
دردی والمی است در یکی از دو شق سر وآنکه عام نیست تمام سر را سبب
آنست که مادهٔ این مرض در غایت قلت است وهر جانب که اضعف است
قبول آفت میکند ودرین مقام مناقشه جاری است زیرا که قلت ماده
مستلزم حدوث آفت در احد الشقین معین نیست غایت ما فی الباب
مقتضی حدوث آفت در شقی از شقوق باشد چرا جایز نباشد که بر تقدیر
قلت ماده منتشره بجمیع اعضا واجزای سر شود وصداع عام باشد این
مقدار توان گفت که مادهٔ قلیله بعد از حدوث تجاوز وسرایت از آن محل
بمحلی دیگر نمیکشد واین نیز وقتی باشد که ماده ذو قوام باشد اما اگر ماده
غیر ذی قوام باشد که مثل مائیه وریح محل بحث است وسبب این صداع
که شقیقه است بسبب صداع مذکور است غایتش آنست که عنایت
طبیب باید که مصروف بجائی باشد که درد است وماده این صداع
یا حار دموی است یا صفراوی ویا بارد بلغمی است یا سوداوی وعلامت
شقیقهٔ دموی مثل علامت صداع دموی است وعلاج او درین صورت

شقیقه دموی

۱۵٫۱

فصد قیفال است و اسهال و تلیین طبیعت بآب فواکه و مطبوخ خیار شنبر
و همچنین علامت شقیقهٔ صفراوی علامت صداع صفراویست **شقیقهٔ صفراوی** و علاج او علاج صداع صفراوی است بمطبوخ هلیلهٔ زرد و تنقیهٔ جمیع بدن از خلط صفراوی و نطولات با بهائی که دران حشایش بارده طبخ کرده باشند و چون درین مرض خوف التنزول قطع سل باید کرد که آن عبارت از بریدن رگی است قریب صداع و داغ کردن آن و تنگ بستن که خون شریان جریان نکند و اگر بعد از جریان تسکین نیابد خوف هلاک است بس بوقت جریان خون **ادویهٔ لاذوق** از ادویه لاذقه که مراد بآن ادویهٔ چسپانندهٔ سر جراحت است مثل افیون و صمغ عزل و تخم کاهو و کثیرا و دم الاخوین بوزن برابر مجموع را کوفته و تنگ صلایه کرده و بآب گرم خمیر ساخته بر روی کاغذ باید مالید و بر جراحت که خون ازو جاریست باید نهاد و چند روز آن را از محل خود نباید برداشت تا تمام خشک شود و اطبا درین باب مبالغه و اهتمام مبالغه بلیغ دارند زیراکه در جریان خون شریان و عدم سکوت آن خطر عظیم است **شقیقهٔ بلغمی** و اما شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را علامت و علاج هر دو قریب بعلامت و علاج صداع بلغمی و سوداوی است و از شقیقهٔ بلغمی جلاب از تخم بادیان دو درم و از گل انگبین قندی که مراد بان گل قند است ده درم و مزوره از نخود آب و شیرهٔ تخم معصفر باید داد و تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن بحب اصطمخیقون باید کرد **صفت حب اصطمخیقون** و اجزاء حب اصطمخیقون اینست سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر سقوطری بیست درم سنبل و حب بلسان و شاخ اذخر که مراد بآن

کل کز و گیاهی است که او را خلال ماموني مي نامند از هر یک دو درم زعفران نیم درم افتیمون و شحم حنظل از هر یک پنج درم مصطکی یکدرم مجموع ادویه کوفته و بیخته و بآب برگ بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و مقدار خوردن این ترکیب بوقت حاجت و بعد از چند روز خوردن جلاب و غذای موافق یکمثقال است **شقیقهٔ سوداوی** اما علاج شقیقهٔ سوداوی بخوردن جلاب است از بادرنجبویه دو درم و از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم قند سفید ده درم بروجهی که رسم و عادت است طبخ کرده و صاف ساخته و قند بآن آمیخته باید خورد و غذا نخود آب و روغن بادام و تنقیهٔ بدن بعد از نضج ماده بحب افتیمون با مطبوخ افتیمون باید کرد و تقویت دماغ بلخلخه که مقوی دماغ باشد و حار رطب بود باید کرد و نطول از حشایش حاره رطبه جوشانیده نیم گرم بر سر باید ریخت و خود را از گرمای بسیار گرم و از سرمای بسیار سرد محفوظ و پوشیده باید داشت و درد و سر رو دواء المسک مقدار یکمثقال بر نهار اختیار باید کرد که بسیار نافع است وقتی که ماده شقیقه بلغم و سودا باشد **اجزاء دواء المسک** اجزا و ترکیب دواء المسک برین وجه است جند بید ستر یکدرم و نیم نانخواه که مراد بآن اجوائن است و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم افسنتین رومی و صبر سقوطری از هر یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بوزن ادویه عسل صافی خمیر کرده در ظرفی چینی تا شستر بر داشته در شیب جو باید نهاد و مقدار خوردن ازین معجون یکدرم است و ریک دو قاشق گلاب گرم

کرده وگاهی صداع در عورات بسبب ورم یا قرحه در رحم حادث میشود
و علاج وی علاج همان عضو است وگاهی صداع بسبب جراحت
یا ورم در گرده و مثانه و ایقاع بخارات ازین اعضا بدماغ حادث
میشود و علاج او علاج این اعضا مذکور است مقاله ۳ در بیان
دوار و دوار عبارت از گرد دیدن سر است و این حالتی است که
انسان خیال میکند که اشیاء بروی میگردد و سبب این مرض خلط
غلیظ خام است که چنگ در بطون پردهای دماغ زده است یا عروق
دماغ مملو ازین خلط شده و ازین خلط بخارات غلیظ که بتحلیل نرود
حادث شده است و سبب این اعراض کشتن روح نفسانی
در حرکت آمده بسبب این بخارات خصوصا که نظر باشیاء دایره
باشد مثل گرد دیدن چرخ و نظر کردن در چرخ آسیا و نظر در آب
جاری که شدید الجری باشد ممد و معاون این اعراض است و نیز از
نظر کردن از بلند بجانب پستی حذر باید کرد زیرا که فضلات و بخارات
موجبه درین حین حرکت میکند و میگردد و بر خود و همچنانکه کسی که
سماع میکند و میگردد چه این موجب حرکات مختلفه خلط و بخار است
مثل گردباد و این اخلاط خالی ازین نیست که معصب و متمکن
در جگر است یا از اعضاء دیگر متراقی و متصاعد بسر میشود و آنکه
سبب در نفس دماغ متمکن باشد این نیز خالی ازین نیست که بارد
بلغمی است یا بارد سوداوی اما علامت دوار بلغمی علامت
آنکه بارد بلغمی است بلادت در حواس و بسیاری خواب کردن و
بسیاری آب دهان و سفیدی بول و غلظ آن و قلت عطش

وکسل

بیان علاج

وکسل و سستی در جواب از سوال و بطوء و سستی در نبض و لین آن و
بسیاری طنین و دوی که مراد بآن آواز کردن گوش است اما علاج
اشامیدن جلاب از بادیان رومی و بادرنجبویه و برگ گاوزبان از
هر یک دو درم و در دو پیاله آب باید جوشانید تا نیم کمتر بماند و از گرانی
گذرانیده و از گل قند عسلی که مراد باین جلنجبین است ده درم آمیخته
بر نهار باید خوردن و غذا مزوره از نخود مقشر با شیره تخم معصفر و تنقیه
بدن بعد از نضج خلط موجب مرض بحب ایارج و یا حب شبیار و حب
صبر و غرغره بماء العسل که در و صبر و ایارج و خردل و فلفل طبخ کرده باشند
و بر بخار آبهاء که در و حشایش حاره جوشیده باشد خود را داشتن مثل
بابونه و اکلیل الملک و امثالها و چکانیدن چند بید ستر در بینی علیل
و کندش و سیاه دانه و مرزنجوش و فلفل مزورست و خود را بر بخار
جوشیده او و دیگر ملطفه داشتن نافع است آن نیز مثل بابونه و
اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش و قیصوم و شیح و تمام و شاسفرم
که مراد بآن گل و گیاه ریحان است و ورق غار که حب الغار میوه
این درخت است و زیتون و امثال اینها و حقنه اشیاء حاره نیز
درین مقام نافع است زیرا که موجب جذب مواد است بجانب
اسفل و مانع از ترقیه اخلاط و بخارات متراقیه متصاعده است
بدماغ دوار سوداوی و اگر سبب ماده بارده سوداوی باشد
و علامت آن وسواس و حب وحدت و همیشه صامت و ساکت
بودن است و کثرت افکار ردیه بی موجب آن و ظلمت بصر
و بیخوابی و خشکی زبان و کمی آب دهن و تخیل اشیاء مشهوده و کدورت

قاروره و صلابت نبض و ضعف آن بیان علاج و علاج درین مقام
اشامیدن جلاب است و زباد رنجبویه دو درم و بیخ سوسن تراشیده
و نیم کوفته دو درم با ده درم قند سفید اول ادویه را با قدری آب
که مناسب دوا باشد باتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس
کذرانیده صافی ساخته بعد از ان قند اضافه کرده نیم کرم باید آشامید
چنانچه عادت و رسم است و غذا مزوره از نخود شکسته و ماش مقشر با شیره
مغز بادام بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن و دماغ از فضول
و اخلاط موزیه سوداویه باید کرد بمثل حب افتیمون یا بمطبوخ هلیله
بمطبوخ تربد و تقویه سر و دماغ بمشمومات حاره عطره و عطوسات
و غراغر که موجب قلع اخلاط لزجه از دماغ و حواشی ان شود همچنانچه
در معالجه دوار بلغمی مذکور شد و کاهی دوار حادث از امتلا دوار
از عقب امتلا حادث میشود و معالجه ان نقی است و تنقیه معده
از غذا فاسده و سزاوار صاحب دوار بلغمی و سوداوی را انست
که متعاهد اطریفل صغیر شود و التزام اکل جلنجبین کند با بادیان
رومی و مصطکی از هر یک دانکی خلط کرده بخورد و کاهی دوار حادث
از کیموس و خلط میشود و ان یا صفر است و یا خون است بیان دوار
صفراوی و علامت دوار صفراوی قلق یعنی انده و التهاب است
که مراد باین سوزش است و تلخی دهن و زردی رنگ و سرعت زوال
دوار و بسیاری عطش و تخیل اشیاء زرد و سقوط اشتهای طعام و ناریت
بول و یافتن راحت بچیزهای بارد از اشربه و اغذیه و ادویه و سرعت
نبض و حرارت ملمس سر و علاج درین مقام قی است و اخراج مادهٔ صفرا

از سر و جمیع بدن بمطبوخ هلیله یا بحب بنفشه که او را تقویت بمحموده کرده
باشند و جلاب از تخم کاسنی دو درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
دو درم و غذا مزوره از ماش مقشر با شیره مغز بادام و تقویه سر بمشمومات
بارده معتوبه مر دماغ را مثل بنفشه و کل نیلوفر و کل بهی و سیب
و نطولات محلله و عطوسات و سعوطات بارده و چکانیدن کلاب
و اندک سرکه در بینی و بوئیدن برک رس از مقویات سر و دماغ است
دوار دموی و اما علامت دوار دموی سرخی رنک بشره و اعضاء
شیرینی دهن و کرانی سر و کرمی آن و بیرون آمدن عروق سر بواسطه
امتلای عروق از خون و سیلان دمع از چشم بوقت دوار و علاج
درین مقام فصد قیفال است و حجامت ساقین و آشامیدن جلاب
تمر هندی ده درم با آب انارین افشرده با شیره آن یا قند یا سکنجبین
ساده یا کلاب از هر یک ده درم و تطفیهٔ خون و حل و تلیین طبیعت
باب فواکه یا بمطبوخ فواکه و اکر حدوث دوار بشرکت معده باشد
علامات آن غثیان و تهوع و آروغ بدوام و سور استمراکه مراد بان
بر کذرانیدن معده است مر غذا را و سابقه تخمه و اختلاف حال دوار
در شدت و سکون و علاج تنقیه معده است از اخلاط فاسده بقی
و تدابیری که موجب قوت هاضمه باشد و اصلاح حال معده و تقویه او
بحبوب و معاجین نافعه مقویه مثل معجون خیار شنبر و جوارشات
مثل کوارش سفرجلی و کوارش مصطکی و کوارش عود که هر دو مقوی
معده اند و دیگر کوارشات مقوی معده که موجب جودت هضم باشد مثل
کوارش مصطکی و کوارش عود و عنبر و آشامیدن جلاب کلقندی که

دوار بشرکت معده

از قند ساخته باشند ده درم با دو درم بادیان اگر چنانچه تشخیص خلط بارد در
معده کرده باشد **صفت حقنه که تنقیه معده کند** و حل و تلیین طبیعت
بحقنه حاره تا جذب مواد بجانب اسفل کند و این حقنه نافع است که مذکور
میگردد و اجزاء ترکیب آن سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق که
مراد بآن تخم جاروب خاشنگ است سه درم تخم زعفر و تخم حلبه و گل خطمی
و سبوس گندم و جو کشک کرده و بنفشه خشک و گل سرخ از هر یکی یکیک
متوسط جمیع ادویه را در سه رطل آب باید جوشانید تا یک رطل بماند و از
کرباس گذرانیده صاف ساخته نمک طعام یکدرم و روغن کنجد ده درم
و آب کامه ده درم و بوره ارمنی ده درم مجموع را با مطبوخ نیک خلط
کرده در محقنه این عمل است نیم گرم سه دفعه ریخته بسه دفعه دیگر روز عمل
باید کرد اگر تابستان باشد صباح بابیگاه و اگر زمستان باشد نیم روز
در خانه گرم و بیشتر از عمل اختیار شوربای مزوره باید کردن یا شربتی
که مقوی معده باشد باید خوردن تا عمل بر خلای معده واقع نشود **باب**
مقیی ف و یا تنقیه معده باین مقیی که مذکور میگردد باید کردن
ترب با درق باید کوفت و آب از و گرفته اندکی عسل و اندکی نمک
طعام آمیخته باید آشامید و زمانی صبر نمودن اگر بخود بیرون آید
فبها و الا دست انداخته قی باید کرد و نیز تخم ترب ده درم و تخم خربزه
نیم کوفته پنج درم و تخم شبت و گیاه او ده درم در سه رطل آب این
مجموع را باید جوشانید تا برطلی باز آید و صاف ساخته و اندک نمک طعام
و اندکی عسل آمیخته و نیک خلط کرده باید آشامید و قی باید کرد و هرگاه
بدین تدابیر معده پاک شد متعاقب ده درم گلقند با یکدانگ و نیم مصطکی

کرآکنده

ف

آمیخته

آمیخته باید خوردن **علاج غثیان و تعرقی** و اگر بعد از خوردن دوا
غثیان حادث میشود و قی متعسر باشد البته اختیار آب گرم یا سکنجبین
ساده و عسل فوق آنچه خورده است باید کرد و در امر خروج آن
اهمال نباید نمود و حتی الامکان سعی باجابت آن می باید کرد و اگر پر مرغ
بروغن کنجد چرب کرده بحلق فرستاده شود یکمن که بسهولت شود
ایضا مقیی و از مقییات مجربه بیخ خربزه است پنج مثقال در
دو پیاله آب بجوشانند تا نیمه بماند از کرباس گذرانیده بیاشامند
بسهولت میشود و گاهی حدوث دوار بسبب ضعف دل و خفقان
که مراد بآن ارتعاش و بر پریدن دل است می باشد و سقوط قوت در این
حین اکثر یست همچنانچه ناقهین را حادث میشود و دوار حادث
ازین سبب را علاج آن علاج خفقان است و تقویه دل باشربه
مقویه مفرحه و مفرحات مقویه و معاجین مناسبه و اگر قبض
باشد تلیین طبیعت بادویه موافقه قلب باید کرد و در غذا و نیز
این قوانین مرعی می باید داشت و از اشربه شربت حماض ترنج
و شربت سیب **دوار بمشارکت بعضی اعضا** و اگر حدوث
دوار بشرکت بعضی اعضاء دیگر باشد علاج آن اعضاء اول
باید کرد و در علاج دوار نیز تقصیر نباید نمود و سعی در تقویت
سر و دماغ باید کرد تا ابخارات و آفات آن اعضا را بزودی قبول
نکند و گاهی حدوث دوار بعضی را بسبب حرارت مزاج دماغ
می باشد و این سبب تراقی و تصاعد ابخارات بدماغ میشود چه در
خارج معلوم است که در شیب دیگی که آب کثیر دارد آتش کنند تمام

بیان دوار بمشارکت ضعف دل

آن آب و رطوبات آن دیگ در طرفه بخار شده متصاعد و متراقی میگردد
همچنین است حال حرارت مزاج و تصاعد بخارات بسبب حرارت
و علاج درین مقام تقویه دماغ است بمشمومات بارده عطره و
شموطات مناسبه از روغن دیغر آن و بوئیدن سرکه و گلاب اگر
بحرانی نباشد و بوی خوش ادویه عطریه بارده و آشامیدن دوغ
و یا آب انار دین و قند و مالیدن روغن گل بر سر و غذا مزوره از زرک
و یا حب رمان که مراد ازش انار دانه است و گاهی سبب دوار سقطه
یا ضربه می باشد که عارض شده است و علاج درین مقام فصد
است خصوصا اگر شخص دموی باشد و قلع ماده از دماغ و تقویه
دماغ و گاهی حدوث دوار بسبب بادهای بارده می باشد که در
سر تاثیر کرده است و علاج درین مقام گرم ساختن و گرم داشتن
سر است و بکمادات گرم مثل جوش یا ارزن گرم کرده و یا گل
و سبوس گرم کرده و غذا از قلیها که در و مثل دارچینی و مصطکی
قدری انداخته باشند **مقاله در بیان سدر** وآن عبارت از
مرضی است دماغی که در آن انسان خیال میکند که گویا دخانی از بدن
رو مرتفع شده متصاعد و متراقی بدماغ میشود و خود را چنان
می یابد که مگر در ظلمت است و در چشم خود حین حدوث این مرض تاریکی
احساس میکند و در گوش آواز و این اعراض مذکوره اکثر حین
قیام و قعود حاصل میشود و ماده این مرض سودا است و بخارات
ناشی از سودا و سبب در حدوث او آنست که ماده سوداوی بسبب
کثافت خود تضییق مجاری و مسالک روح نفسانی میکند و منع روح

بشود

میشود از نفوذ بر وجه طبیعی در عروق دماغ و تبرید و تخدیر دماغ میکند
و علامت این اسباب بلادت حواس است و گرانی سر و سوء فکر و بسیاری
فزع و سکون و تخیل اشیاء سیاه **بیان علاج** و علاج درین مقام
آشامیدن جلاب حار است از بادرنجبویه دو درم قند سفید ده
درم و غذا از مزوره از نخود با شیره مغز بادام و اگر شخص ضعیف باشد
گوشت مرغ در آن طبخ کنند و تنقیه بدن و دماغ از خلط فاسد بعد از
ظهور نضج در قاروره بمطبوخ افتیمون و حب ایارج **صفت حب
[illegible] سدر** و این حب که مذکور میگردد درین مرض بسیار
نافع است هلیله سیاه یکدرم تربد تراشیده و بروغن بادام چرب
کرده یکدرم و نیم بنفشه خشک دو درم بادیان رومی یکدرم اسطو
خودوس و بسفایج و افتیمون از هر یک یکدرم و نیم مجموع ادویه را
کوفته و بیخته و با آب بادیان خمیر کرده حبها سازند هر یک بقدری
که بسهولت توان فرو بردن و بوقت سحر بعد از جلاب و ظهور
نضج باید خوردن و نیم روز صبر کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
شربتی از قند و گلاب و تخم ریحان شسته بطریقی که رسم است باید
اختیار کرد و مزوره پرهیز را در آخر روز اختیار باید کرد چنانکه
قانون طبی باین ناطق است و این شربت مذکوره شربتی ولد
است و اگر باین تدابیر خلاص و نجاح حاصل نشود دست بدین
حقنه باید زد که امید نجات است اما حقنه قویه باید و بتدریج به
و این علاج وقتی است که سبب سدر اخلاط و امتلاء آن در عروق
سر و جمیع بدن باشد اما هرگاه سبب سدر سقطه و ضربه بوده باشد

بیان حقنه

که در سر واقع باشد وازان ورم والم در حجب دماغ باشد که منع از نفوذ
روح و مسلوک او کرده باشد علاج درین صورت تبعید ماده است
از دماغ اگرچه بفصد باشد و حفظ سر و دماغ از غبار و آفتاب تا موجب
عطسه نشود چه عطسه درین مرض مضر است وضماد سر بموم روغنی
که از روغن گل و روغن بنفشه بادام و اندکی کتیرا رانیز دران
حل کرده باشند باید کرد و گاهی سدر بوقت صداع حار و بارد حادث
میشود اگرچه بر سبیل ندرت است واین از جهت شدت وجع است
در حجب دماغ و علاج درین مقام علاج صداع حار و بارد مذکور است

مقاله ششم در بیان سرسام و سرسام ورمی است در دماغ یا در حجب
دماغ واین ورم از دم و صفرا است همچنانچه قول اصح اطباست
واگر از دم باشد علامت آن خنده است و صداع و خشونت زبان
و گفتن هذیان و سرخی بسیار در چشم و رو و عظم نبض و سرخی
قاروره و غلظت آن و خون بینی اندک و کراهت نمودن از روشنائی
و تب تیز مطبقه و گرانی سر و علاج فصد است از قیفال و اخراج
خون بقدر قوت و طاقت و اگر چنانچه شخص ضعیف باشد و متحمل
فصد نبود حیله در اخراج بطریق دیگر باید کرد از مواضع دیگر
مثل مالیدن بینی تا خون بیرون آید و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه باید کرد و تنقیع زردالوی خشک و شربت آلو و آشامیدن
جلاب هر صباح عناب و آلوی بخارای از هر یک بیست عدد یا تمر هندی
و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و غذا آب جو کشک کرده جوشیده
بنفشه و نیلوفر یا عناب و سپستان و خشخاش واین شربت در موافق است

که سرفه نباشد

ودموی سرسام

که سرفه نباشد اما اگر سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه
درم و سپستان بیست عدد و در قدری آب که مناسب باشد بجوشانند تا بنیمه بماند
و از کرباس بگذرانیده بر نهار بیاشامد و غذا درین مقام کشک جو جوشیده و
تلیین طبیعت در روز ششم اگر نضج در قاروره ظاهر باشد و اگر نضج در روز
ششم ظاهر نباشد [illegible] باید کرد و تعجیل در اسهال و تلیین بمطبوخ
باین اجزا است سنای مکی [illegible] درم بنفشه خشک یا ترنج درم نیلوفر [illegible] درم
تخم کاسنی نیم کوفته سه درم آلو و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد مجموع را
در یکمن و نیم آب بوزن شرع ایشتر طبخ باید کرد تا نیم رطل بماند از کرباس گذرانیده
شیرخشت ده درم و ترنجبین ده درم و خیار شنبر ده درم درین مطبوخ
انداخته بدست باید مالید تا حل شود و از برویزن موی گذرانیده صاف
ساخته سحر باید آشامیدن و صبر کردن تا عمل دارو آخر شود و غذا درین
مقام آب جو کشک کرده مطبوخ در آخر روز باید داد و اگر با این سرسام
هذیان کنند و اختلاط عقل باشد البته در تدبیر آن بتخلیه از برای تقویت
دماغ اهتمام باید نمود و از اشیاء بارده اختیار باید کرد مثل صندل سفید و
سرخ و گلاب و آب خیار و اندکی سرکه و دیگر عطورات و روغن گل و مالیدن
اطراف باب گرم و بنفشه و سبوس و گل خطمی و اندکی نمک طعام و مراد این
تدبیر یا شویه است که در میان اطبا متعارف و مشهور است و نهادن ترنج
کدوی تر بر سر از معالجات و مرطبات است و بوئیدن ریاحین بارده مطلوب و نیز
ازین جمله است مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و فراش از برگ بید ساختن و گلاب
بر رو پاشیده بران خواب کردن نافع است و آشامیدن آب هندوانه مقدار چهار
مثقال مفید است و اگر قدری [illegible] بیامیزند بهتر باشد و خوردن آب خیار

بیان تلیین

نیز همین فایده میدهد و اخراج آب خیار مثل آب هندوانه است بطریق کوفتن و
افشردن و شربت خشخاش نیز نافع است درین علت اگر بیخوابی بسیار باشد
اما این معالجه را اگر موقوف دارند بهتر باشد بنابر نظر اطبا که ضرر دماغ و اعصاب
مخاطره است و نیز نفع بلیغ دارد اشامیدن لعاب اسبغول با جلاب موافق
مرض و اگر سبب ورم دماغ صفراوی صرف باشد و این مسمی خالص بقرانیطس است
و علامات او زردی هر دو چشم و بسیاری حرارت تب و زردی روی و زردی
زبان و قلت راحت و بسیاری هذیان گفتن و بیخواب بودن و خشکی سر و
دماغ و خشکی چشم و منخرین و شدت عطش و غضب سر و بدخلقی نمودن و سرعت
نبض و زردی قاروره و نارنجیت آن که مراد غلبه و اشتداد صفرا است در بول
اما علاج درین مقام صرف عنایت طبیب است بجانب جوهر و از طبیب آن
بمالیدن و غرق کردن سر در روغن گل و اندک سرکه و غرق کردن سر
بروغن بنفشه نیز از علاجات حسنه است و روغن کدو نیز درین مقام
نافع است بطریقه که دماغ بمبردات باید نمود تا برودت قبول آفت نکند
و اسهال طبیعت بآب فواکه و مطبوخ آن که سابقا مذکور شد و آب زده آلو
بلوی خشک منقوع و آب انار درین که باشحم آن عصر کرده اخراج نموده باشند مفید
است و اختیار کردن جلاب هر صباح بر گاه از تمر هندی ده درم تخم کاهو
سه درم و عناب و آلوی بخارا از هر یک بیست عدد و قند سفید ده درم یا ترنجبین
پانزده درم و اقتصار از هندی که جا شد با آب کشک جوشیده کردن که در واندکی
خطمی و بنفشه و عناب و سپستان نیز جوشانیده باشند و شربت بنفشه مربی
نیز درین مرض بسیار نافع است و استعمال حقنهای باید که رطبه که در سرسام دموی
مذکور شد نیز نافع است و نهادن تراشه کدوی تر بر سر و تراشه خیار و حنا

بیان سرسام صفراوی

که مراد آن کاهو است و برگ و گیاه عنب الثعلب تازه نیز نافع است و خواب
کردن بر فراش برگ بید تازه که بر و صندل و گلاب پاشیده باشند نیز اقسام نافع
است و در موضع و مسکن علیل باید که سور و نقوش نباشد زیرا که اطبا
درین مرض امتحان کرده اند **بیان حقنه که در سرسام صفراوی نافع است**
و این حقنه که مذکور میگردد درین مرض نافع است خصوصا که صفراوی
باشد زیرا که اسهال بر فق میکند و حرارت احداث نمیکند بلکه اطفاء
حرارت می نماید و در حمیات حاره نیز موافق است اجزا و طریق ترکیب آن
سبوس و بنفشه خشک و تخم خطمی و جو مقشر نیم کوفته از هر یک یک کف دست
عناب و سپستان از هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم که دو مثقال و چهار دانگ
میشود سنای مکی پنج درم مجموع این ادویه را در چهار رطل آب با آتش آهسته باید
جوشانید تا یک رطل و نیم بماند و از کرباس صاف کرده و ده درم شکر در آن حل
کرده و ده درم روغن بنفشه با آن آمیخته و نیم گرم ساخته در خانه گرم بوقت
زمستان و در خانه گرم بوقت زمستان و در خانه معتدل بوقت تابستان
حقنه باید کرد چنانچه رسم است و حقنه دیگر از برای همین مرض که اطفاء حرارت
غریبه میکند و موجب تسکین عطش نیز میشود و از شیره کشک جو جوشیده ده
وقیه و لعاب تخم اسپغول یک وقیه و روغن بادام شیرین یک وقیه و روغن
کدو یک وقیه مجموع را نیک بر هم باید زد تا مخلوط شود و در حقنه باید ریخت و بر وجه
مذکور عمل باید و این حقنه سوزاک و تب را تسکین می نشاند و اسهال در سرسام
صفراوی اعتبارش اولی است زیرا که توجه و تصاعد ماده درین مرض بجانب
دماغ است و بعضی اطبا گفته اند که هر کس که عمر او از شصت سال تجاوز
کرده باشد و او را سرسام حار دموی یا صفراوی عارض شود نجات و خلاص

ازان مشکل است بیان کسانیکه اغلب اوقات سرسام ایشان را حادث میشود
و بقراط گفته که سرسام در جمیع اجناس قتال است و نیز گفته که سرسام کسانی را
عارض میشود که مدمن خمر باشد و حلاوت بسیار خورند و گوشت را مداوم
و ملازم باشند و در آفتاب بسیار تردد کنند و پیش آتش بسیار نشینند و اگر
در حمیات حاره علیل از روشنائی نفرت کند و درد سر داشته باشد علامت
حدوث سرسام است اما اگر سبب سرسام خلط سوداوی یا بلغمی باشد علامت
سوداوی گفتن بهذیان است و خوف و گریستن و بیخوابی و زوال عقل
و بلغمی درد [illegible] و خشکی مناخر و لهات و همیشه باز ماندن چشم و مبهوت
شدن و [illegible] ماده تیز محترق است در تجاویف و بطون و شرائین دماغ
و علامات او علامات سرسام صفراوی است بلکه اشد است از و و از
علامات او [illegible] لب و دهن و بینی و زبان است در اول حدوث
مرض و علاج او علاج سرسام صفراوی است اگر بجا آورد و از سه روز
کند و مرض ماشرا [illegible] معروف بین الاطبا و ازین جمله است غایتش اگر
حدوث ماشرا در اجزا خارجیست از سر مثل روی و بینی و قریب چشم
و این نیز بدترین سرسام است از روی اعراض و علاج هر دو قسم
اخراج کردن خون است بطریق فصد از قیفال بقدر قوت و مزاج و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و باقی علاج سرسام دموی است مقاله
در بیان سبات و سبات عبارت از خواب کردن بسیار است غیر طبیعی
که هر جنبش به تنبیه منتبه میشود و چشمهای مسبوت پوشیده است بنوعی
که بآسانی نمی تواند گشاد و اگر انگشت بزور در آورده شود چشم بتشویش
میگشاید و باز بر هم می نهد و سبب این مرض یا سوء المزاج بارد ساده است

بیان سرسام بلغمی و سوداوی

بیان سبات

یعنی

یعنی بی ماده که عارض دماغ شده باشد بسبب مبالغه در خوردن ادویه
و اغذیه و اشربه مبرده مخدره یا بسبب بسیاری برودت که مجاور و ملاصق
سر شده است و علامات آن تقدم اسباب مذکوره است و برودت
ملمس سر و کبودی رنگ بشره و صلابت نبض و بطور او و بیاض قاروره
و عروض حال شبیه باعراض صرع و علاج درین مقام رفع تباهی اشیاء مخدره
که واقع شده باشد و تبدیل مزاج دماغ بروغنهای حاره بحسب کیفیت
که ملطف باشد مثل روغن زنبق و روغن یاسمین و شبت و بابونه
و خوردن جلاب از بادیان رومی دو درم و از گلقند عسلی ده درم
غذا مزوره از نخود مقشر و مغز تخم معصفر [illegible] مناسب باشد یا
بسبب ماده خام رطب باشد و یا سبب این مرض ماده بلغم رطب
است و علاماتش گرانی در معده و سیلان آب از منخرین است و بسیاری
آب دهن و اختلاج و پریدن ابروان و چشمان و اگر بروی صیحه کشند
و خواهند که متنبه شود متنبه شدن بر وی بسیاری صعب باشد و این
نوع سبات را اگر در معالجه اهمال شود سر بسکته یا صرع کشد و یا مؤدی
بفالج شود یا بلقوه شود و علاج درین مقام آشامیدن جلاب از بادرنجبویه
و گاوزبان و بادیان رومی از هر یک دو درم و از گلقند قندی ده درم اول
ادویه را در دو پیاله آب بآتش ملایم جوشانیدن تا نیمه کثر باشد و از کرباس
گذرانیده و گلقند مذکور را در وحل کرده و نیم گرم ساخته بر نهار باید آشامیدن
و غذا مزوره از نخود باشد که فلفل و دارچینی و نانخواه یا مغز تخم معصفر و
بعد از ان تنقیه بدن بعد از ظهور نضج قاروره حقنه که بهر این مرض نافع است
و حقنه حار باین صفت که مذکور میگردد خشک و شبت و بابونه و سنای مکی

بیان علاج سبات

بیان علاج

از هر یک هفت درم حلبه پنج درم بیخ سوس تراشیده و نیم کوفته سه
درم تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک دو درم اشق و مقل ازرق از
هر یک دو درم سکبینج دانکی مجموع این ادویه را در شش رطل آب بآتش
ملایم باید طبخ کردن تا دو رطل بماند و صافی ساخته و از بوره و نمک طعام
هر یک نیم درم آمیخته و آب کامه و روغن زیت اگر یافت شود و عسل
از هر یک ده درم در تابستان بوقت صباح یا بیگاه و در زمستان بوقت
پیشین نیم گرم حقنه باید کرد چنانچه رسم است و خوردن شربت بادرنجبویه
بادروار و المسک شیرین اصحاب سبات را قوی نافع است و تنقیه دماغ بحب
ایارج لوغاذیا باید کردن و چکانیدن روغنهای حاره و بوئیدن
بویها خوش و گلهای خوشبوی که مایل بحرارت باشد مثل مرزنجوش
و یاسمین و نمام و صعتر و گرسنه بودن و تقلیل و خوردن اطریفلات
و تبدیل مزاج و اما اگر سبب تصاعد و تراقی بخارات حاره باشد
چنانچه در حمیات حاره و حصبه حادث میشود علاج درین صورت
علاج آن حمی است که حادث شده و تقویت دماغ بمشمومات خوشبوی و اگر
سبب بخارات متصاعد از معده است و علامات سابقه آن تخمه است
و امتلای غذائی و دوی و طنین که مراد بآن هر دو آواز کردن گوش
است و یا غشی خفتن از جوع و خلاء معده علاج درین مقام تنقیه
معده است و صرف عنایت و اهتمام طبیب باصلاح حال معده می باید که
باشد و تقویت و تعدیل مزاج بقی و اسهال و حقنه و حبوب مسهله و اگر
سبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر عضو واقع شده و موجب کسر عظم که
سالک روح نفسانی است و انسداد ادوات گشته و بدین سبب متعذر است

حرکت

ف

بیان آنچه سبب او بخارات حاره باشد

و آنچه سبب آن بخار معده باشد

حرکت روح بظاهر و درین مقام علاج اول معالجه کسر است و استعمال مقویات
دماغ و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندلین و قوفل و امثال این
نهادن بر موضع ملوث و آنچه سبب او ورم جگر باشد و یا سبب ورم جگر باشد
علامات آن علامت ذات الجنب است و درین مقام علامات ذات الجنب
پیش باید گرفت علاجی که مسخن بدن و دماغ باشد و معجونی که این مرض را
نافع بلیغ باشد بدین صفت است زنجبیل و فلفل و [illegible] سیاه دانه و قسط
از هر یک پنج درم برگ سداب خشک و حلتیت که مراد بآن انگوزه است
از هر یک ده درم جندبیدستر که عبارت از خصیه سگ آبی است دو درم و
نیم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با اندک عسل صافی که کفایت باشد مخلوط
ساخته بوقت چاشت هر روز مقدار یک مثقال بر نهار باید اختیار کرد اگر فقط غیر
نفع بلیغ دارد قدری ارزو که کفایت باشد با قدری عسل صافی خلط کرده
بوقت حاجت اختیار باید نمود و زنجبیل با عسل و حبة السوداء که مراد بآن
سیاه دانه است با عسل ایضا درین علت نافع است و خوردن مویز شیرین
و چهار مغز و سداب و نارجیل که مراد مغز جوز هندی است نافع
است و قلیها و مطبخها که در آن ابازیر یعنی ادویه حاره کرده باشند
نافع است و از اغذیه که مناسب اصحاب این مرض است نخود آب است
با روغن زیت و انار با زیره و شبت در روغن چارمغز شرب
درین مرض اضابت مضر است و مهلک است و از چیزهائی که درین
مرض بسیار مضر است و بهلاک موذی میشود خوردن شراب است
زیرا که موجب مزید مرض است اما نافع بلیغ است ماء العسل با افاویه یعنی
ادویه حاره لطیفه خوش طعم مثل دارچینی و مصطکی و غیر ذلک بیان [illegible]

ورم ل

صفت معجونی که درین مرض نافع است

ماء العسل وطریق ساختن آن برین وجه است که عسل یک رطل وآب
شش رطل باهم خلط کرده بر صفت جلاب بآتش ملایم طبخ باید کرد و بعد از کف
گرفتن و بوقت رفتن بکحصه و ماندن دو حصه از زنجبیل و فلفل و سنبل
و دارچینی و قرنفل و خولنجان و مصطکی هر یک یک مثقال کوفته و بیخته و در
خریطه سفید کرده و دران دیگ باید انداخت و دو سه جوش داده فرود باید
آورد و در ظرف سنگین حفظ باید کرد یا در شیشه و بوقت حاجت اندک
اندک باید آشامید **مقاله ۷ در بیان سهر** واین مرض عبارت از افراط
و کثرت بیخوابی است و سبب آن اکثری یبوست غالب است بر دماغ و غلبه
یبوست می تواند که غم و اندوه شدید باشد و یا بسیاری استفراغ رطوبات
باشد و یا سبب گردیدن در ایام حاره در آفتاب باشد یا از بیخوابی خود که
بواسطه نگاه داشت و پاس … اشیا از دزد یا بواسطه اختیار ریاضت باشد
چنانکه ارباب سلوک راه آخرت را می باشد و یا بواسطه سفر که همیشه اختیار
ایوار و شبگیر میکنند همچنانکه ارباب تجارات و خدام کشتی را ضروری است
بیان علاجها بیخوابی و جالینوس گفته است که مردی را دیدم که بیخوابی
کشیده بود و در وی اختلال عقل حادث شده و بالجمله علامت آن خفت
در حرکات و حواس و خشکی زبان و منخرین و علاج او ترطیب مزاج دماغ
است و دوشیدن شیر عورات بر سر صاحب سهر و غرق کردن
سر بروغن بنفشه و روغن کدو و ریختن آبی که دران خشخاش و بنفشه
و امثال آن جوشیده باشد بر سر و از جمله علاجات نافعه دخول حمامات معتدله
مرطبه است و بوئیدن مشمومات که رایحه طیبه دارند از ادویه و ریاحین
و خوابگاه را مرطب باشد و سعوطات مقومه که مراد بآن چکانیدن اینها است

از طریق بینی مثل روغن خشخاش و آب کاهو واگر حب خشخاش مرطب
نیست اما جلب نوم را مجرب شده است و اما در تنقیه علاج ملاحظه
ترطیب است و از چیزهائی که خواب می آورد مالیدن باعتدال است
و آواز آب وقتی که حایل نباشد باین معنی که آواز آب دریای جاری
که مخوف است نباشد و اصوات ملایم نیز موجب حصول خواب است و
ازین سبب کودکان در گهواره باصوات بخواب میروند و از جمله آنچه جلب
خواب میکند تعب بلیغ و پیاده رفتن است و خوردن کاهو مجرب شده است
و در زیر سر نهادن شبت موجب خواب و تنقل مغز بادام و تخم خشخاش
جالب خواب است پس بهر تقدیر حیله از بهر خواب صاحب سهر باید کرد
و بعد از دخول حمام مرطب که آب و هوایش معتدل باشد اگر خواب نیاید
این علامت ردیست و دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند
و درین صورت هر صباح بر نهار جلاب ده درم شربت بنفشه ده درم
شربت بنفشه تا ده درم شربت خشخاش با سه قاشق آب نیم گرم
باید آشامید و غذا امزوره از ماش مقشر و کدوی تر اگر وقتش باشد و
اسفاناخ و کشنیز تر و ریختن آب نیم گرم بر سر و از چیزهائی که خواب
آورده مثل بوئیدن افیون و دخول حمام بعد از گذشتن طعام از معده
و اجتناب از خوردن اشیا حامضه و حریفه و گاهی سبب سهر وجع و تب
و امتلا و سوء هضم می باشد باجتماع مجموع و یا بانفراد هر یک و علامت و
جود آن اسباب است و علاج درین مقام علاج سبب است و تنقیه بدن
از ماده موجب دستی نمودن باصلاح باید **مقاله ۸ در بیان سبات و**
سبب او اجتماع اسباب سبات و اسباب سهر است و اختلاط بلغم …

یا صفرا و علامات او خواب طویل است گاهی و بیداری با فراط و در وقتی دیگر با
قلق و اندوه و سبب در حالتین آنست که وقتی سوء المزاج بارد مستولی
بر دماغ میشود و احداث نوم طویل میکند و گاهی سوء المزاج حار بر دماغ
استیلا می یابد و احداث غلبه بیداری میکند و از علامات او انتفاخ رگها و
بشره و سرخی آنست در بعضی اوقات و بعکس اینست در بعضی اوقات
و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از خلط غالب موجب
مجبوب و حقنه و تبدیل مزاج بحب واجب و این وابسته بحدس طبیب
مجرب است **صفت حب که تنقیه دماغ و بدن کند** اما حبی که نافع است
درین صورت مرض بدین صفت است تربد تراشیده بروغن بادام چرب
کرده یکدرم سقمونیا یعنی محمودة نیم دانگ مثقال که دو نخود میشود بوزن
و بادیان و تخم کرفس از هر یک یک و نیم درم بنفشه خشک دو درم پوست
هلیله زرد یکدرم نمک نفطی نیم درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته با آب
بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یکی بمقداری که بآسانی توان فرو
بردن بعد از پرهیز و جلاب مفید مرض و نضج ماده بوقت سحر باید خورد
و ملایم [illegible] باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت ملایم
مزاج باید اختیار کرد و حقنه که درین مرض نافع است برین وجه است
سنای مکی پنج درم سبوس گندم در کیسه کرده یک کف پرسیاوشان پنج
درم بنفشه خشک سه درم عناب و سپستان از هر یک ده عدد نیلوفر
سه درم تخم حلبه ده درم بابونه و اکلیل الملک از هر یک هفت درم
مجموع ادویه را در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از
آن [illegible] ساخته ده درم فلوس خیارشنبر و روغن کنجد و عسل از

بیان علاج

صفت حب تنقیه دماغ

هر یک پانزده درم و نمک طعام و بوره ارمنی از هر یک پنج درم آمیخته نیک
خلط باید کرد و نیم گرم در خانه معتدل الهواء در حرارت و برودت
در تابستان صباح یا بیگاه و در زمستان میان روز عمل باید کرد و نوعی این
مرض را شخوص می نامند و سبب او ماده سوداویه غلیظ است که
متحجر می شود و متصاعد بدماغ میگردد و آنجا بخار او متراکم میشود و آنرا
اخذ نیز می نامند و علامت آن شخص باز ماندن هر دو چشم است و فساد
و حرکات او و علاج درین نوع تنقیه بدن است بحقنه حاره اگر مریض
ضعیف نباشد و قوت این تدبیر داشته باشد و اگر قوت نداشته باشد
تدبیر او بجب نطولات مفیده باید کرد مثل ورق سلق که در آن
برگ چغندر است و آب سبوس گندم و گل خطمی برین وجه که سبوس یک
کف و برگ چغندر یکدسته و در یک کاسه آب باید جوشانید بآتش ملایم تا نیم
آن بماند و از کرباس که رانیده بوره ارمنی یکدرم شحم حنظل یکدانگ و نیم
و روغن کنجد ده درم شکر سرخ پانزده درم با آن آمیخته بدست باید مالید
و نیم گرم در خانه معتدل الهواء در تابستان بوقت صباح یا بیگاه
و در زمستان بوقت نماز پیشین در خانه گرم عمل باید کرد و اگر حال مریض
مقتضی فصد باشد برین وجه که آثار و علامات خون و غلبه آن در مریض
ظاهر باشد فصد از قیفال باید کرد و اگر حال مریض مقتضی فصد نیست بلین
معنی که آثار و علامات خون از و ظاهر نیست در معالجه اکتفا باشربه و
جلابات موافقه باید نمود مثل این جلاب از بادرنجبویه سه درم و بادیان
رومی دو درم گلقند عسلی دو درم و [illegible] آب نخود با مغز تخم معصفر و
بوقت ظهور نضج اسهال مریض بحب افتیمون یا بمطبوخ او باید کرد و

بیان نطول

واین نیز بوقت انقضا تب است وعدم حرارت مزاج واگر ازین اعراض
موجود باشد درین صورت تدبیر بوضع روغنهاست بر سر مریض مثل
روغن کدو و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه بادام و روغن
نیلوفر واستعمال نطولات مفیده مثل بابونه جوشیده و شبت و بنفشه
وخشخاش وتخم کاهو در قدری آب جوشیده بر سر مریض باید ریخت
ویا خرقه باین آبها تر ساخته بر مریض باید نهاد وتغذیه مریض بغذاء
سریع الانهضام باید مثل حسو که مراد بآن اماله است بروغن بادام
شیرین یا روغن کنجد رقیق پخته باید داد و مؤخر سر مریض را بضمادات
محلله از روغن وغیرآن چرب باید کردن یا مالیدن وگاهی سبب این
مرض تراکم وبرهم نشستن بخار بلغم غلیظ می باشد وعلامت آن مبهوت
وحیران ماندن مریض وچشم برهم نادن وباز ماندن چشمها اوست
وعلاج او علاج سبات است از حبوبات مسهله وحقنه و مالیدن روغن
زنبق است بر پس سر و دریغ روغن اگر اندکی از جندبیدستر حل
کنند بهتر باشد با افربیون **مقاله ۹ در بیان صرع** وسبب او سدهٔ
غیرتامه است که حادث میشود در مجاری اعصاب محرکه مر اعضا را پس منع
روح نفسانی میکند از سلوک در اعصاب واز همین جهت زود حادث
میشود و زود منقطع میگردد زیرا که او مثل ریح است که بشدت می آید
ودفعة واحدة ساکن میشود وموجب تشنج و درهم کشیدن اعضاست
بجانب مبدا و این کیفیت عام است جمیع انواع را زیرا که سده واقع در مبادی
اعصاب است که دماغ باشد وگاهی صاحب صرع را در حین نوبت گرفتن
از دهن کف می آید واین بسبب مخالطه ریح است با رطوبت وعلامات

بیان علامات

صرع بدی اخلاق وحواس است پیش از وقوع وثقل سر وتقدم دردسر
وزردی روی وشدت غضب باندک سبب وبعضی از صرع را ماده
در تجویف دماغ می باشد وبعضی بشرکت اعضاء دیگر می باشد اما اگر خاص
بسر باشد وماده بلغمی باشد علامات او کدورت حواس است وحیرت
وبلادت وبیاض رنگ وبسیاری آب دهن وآب بینی وظاهر شدن کف
از دهن بوقت صرع وسفیدی ورنگ قاروره وغلظ آن وبطو نبض
واختلاف آن وپریدن ابروان وحرکت غیر مستوی در زبان وعلاج

ماده صداع کی خاص بدماغ باشد و بلغمی بود

بیان علاج

آن تنقیهٔ بدن ودماغ است بحب ایارج وحب صبر ومطبوخ تربد و
حقنه قویه وآشامیدن جلاب از بادیان وبادیان رومی وبادرنجبویه
از هر یک سه درم واز گلقند ۲ ده درم اول ادویه را در یک کاسه آب
بآتش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند بعد از آن از کرباس گذرانیده
صافی ساخته و گلقند مذکور را در آن حل کرده نیم گرم بر ناهار باید آشامید
وغذا مزوره از مغز تخم معصفر باید ساخت واندکی دارچینی در آن
باید انداخت وتنقیهٔ بدن ودماغ بعد از ظهور نضج در قاروره
بحبی که بدین صفت است باید کرد ایارج فیقرا یکمثقال **بیان حب**
حب النیل نیم مثقال صبر سقوطری یک مثقال شحم حنظل نیم درم نمک
هندی نیم درم بادیان رومی یکدرم مقل دانگی کتیرا دانگی مصطکی
دو دانگ مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبآب بادیان خمیر کرده حبها
باید ساخت وچنانکه رسم است بعد از پرهیز اختیار باید کرد ویا حب
قوقایا ویا حب اسطمخیقون بعد از جلاب وغذا ملایم وظهور نضج در
قاروره بحبوب مذکوره تنقیه بدن ودماغ چنانچه رسم است ومبالغه

قندرخ

واغضایت طبیب مصروف بتلطیف مادهٔ موجب صرع باید که باشد و بحفظ
بدن مصروع از مواضع بارده و مهب ریاح و از حرارت قویه نیز حذر باید کرد و
و بالجمله اعتدال مرعی باید داشت بیان اشیائی که صاحب صرع را مضرت
واجتناب از نظر در آب شدید الجری باید بود و از مشاهدهٔ حرکات دوریه
مثل حرکت چرخ آسیا و چرخ عصارات و نظر از مواضع مرتفع بجانب سفل
و از اختیار شراب و مستی اشد نیز حذر باید کرد و همچنین طول از حمام و از
جماع و از غذاء متبخر مثل غذائی که در و سیر و پیاز و امثال اینها باشد اجتناب
لازم باید داشت و از بر نشستن اسب خصوصا تاختن آن و از نظر
در اشیاء براق کردن مثل شعلهٔ آتش و از اراجیح که مراد بان ریسمانی
که عورات آنرا بر شاخ درخت بسته و خود را از ان آویخته آن ریسمان را
حرکت میدهند و آنرا اهل سمرقند الوبنگ می نامند و از برای لعب و
دفع ملال چنین میکنند و صاحب صرع می باید که ازین فعل محترز باشد
و مقرر جمیع اطبا و متفق علیه ایشانست که صاحب صرع را خوردن
کرفس بسیار مضر است و از جملهٔ وصایای ایشان اهتمام و اجتناب از
کرفس است زیرا که مهیج مادهٔ صرع است و از جملهٔ اشیاء که بالخاصیه مضرت
باقلاست و اطعمهٔ غلیظ مثل هریسه و عدس و گوشت گاو و بز کوهی
نیز است زیرا که ازین چیزها مادهٔ سودا متولد میشود و خوردن آش
بادنجان و دوغ و چهار مغز نیز از جملهٔ مضرات است و از ادویهٔ
متبخرهٔ حاره نیز حذر اولی است مثل خردل و فلفل ولیکن بوقت
نوبت صرع تسخین دماغ مصروع بادویهٔ حاره باید کرد تا بزودی
موجب افاقه و بهوش آمدن او شود و از اغذیه اقتصار بنخود آب

کو در گوشت

کو در گوشت مرغ فربه پخته باشد باید کرد یا تیهو یا دراج زیرا که گوشت
این جانوران سریع الهضم و لطیف است و شوربای ایشان الطف
است از گوشت ایشان و سائر مرغان و درد علاج این مطلوب است
و باید که درین مزورها قدری دارچینی باشد و چکانیدن روغن
زنبق که در وی اندکی جندبیدستر حل کرده باشند در بینی و دماغ صاحب
صرع بسیار مفید است و اگر حلتیت در ماء العسل حل کرده در حلق
مصروع ریزند بوقت نوبت یا حب شبیا در آب مرزنجوش حل کرده
در بینی او چکانند موجب افاقه و بهوش آمدن اوست بیان تریاق
اربعه و تبدیل مزاج مصروع بتریاق اربعه بدین صفت است
جنطیانا رومی و زراوند طویل و حب الغار و مر هر یکی ازین اجزاء
برابر کوفته و بیخته و با سه وزن ادویه عسل مصفی خلط کرده و
نیک برهم زده در ظرف چینی یا سنگین باید داشت و اگر مدتی
در شیب جو باشد بهتر است و استعمال او بطریق خوردن بعد از
چهل روز بوقت حاجت یکمثقال است و مداومت بخوردن تریاق
مترودیطوس یا معجون سیسالیوس موجب خلاص و نجات
ازین مرض است بیان ساختن معجون سیسالیوس و صفت
معجون سیسالیوس چنین است سیسالیوس و عاقرقرحا
واسطوخدوس از هر یک دو درم غاریقون بیخ ورم و قردمانا
و حلتیت و زراوند مدحرج از هر یک دو درم مجموع ادویه را
نیک کوفته و بیخته بسکنجبین عنصلی خمیر کرده مقدار خوردن
ازین معجون بوقت حاجت بر ناهار یکمثقال است و لهذا اگر ماده و سبب

واسطوخودوس

بیان صرع سوداوی

صرع سوداوی باشد علامات او فزع و وحشت و همیشه ساکت
و صامت بودن است و عروض خفقان و تقدم ظنون و افکار
فاسده است و حموضت کف صادر از دهن بوقت نوبت و علاج
درین مقام تنقیه دماغ و بدن از خلط سودا است بحب افتیمون
یا بمطبوخ او و تقویت سر و دماغ بمشمومات حاره عطره مثل نرگس
و مرزنجوش و بابونه و استعمال عطوسات مثل مشک و غالیه که درین
مرض قوی نافع و موثر است و بوئیدن سیاه دانه نیز درین مرض
منفعت بلیغ دارد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل بابونه
و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشیده بر سر نیم گرم ریختن
و آشامیدن شربت بادرنجبویه با تریاق اربعه و مثرودیطوس
نافع است دمیدن فاوانیا در دماغ نافع است و دمیدن
فاوانیا کوفته در بینی و دماغ صاحب صرع موجب نجاتست و مراد
بفاوانیا عود صلیب است و او را درین مرض و مرض ام الصبیان
خاصیت عجیب و غریب است و اطبا را زعم اینست که بمداومت
تلخ و آشامیدن شربت این مرض بتدریج زایل میشود بیان غرغره
که نافع است و غرغره کردن با ایارج فیقرا و سرکه عنصل نیز
موجب تقلیل این ماده است از دماغ و اگر درین غرغره قدری
خردل نیز یا میزنر بسیار نافع است و با خردل و عسل نیز غرغره باید
کرد زیرا که دماغ را باذیت موجب عطسه میشود و عطسه موجب
رفع سودا است از دماغ و اما اگر ماده مرض خون باشد علامت
او ظهور غلبه دمویت است در بشره و قاروره و گاهی از بینی

خون

بیان صرع که بشرکت معده باشد

بیان بعلاج تعین که بهترین دوا است

خون آمدن و از مواضع رخوه که باندک تحریک خون میرود مثل مقعد و بیخ
دندان و عمور آن که مراد گوشت میان دندانها است و علاج درین مقام
استفراغ خون بقدر قوت و طاقت و حاجت و تلطیف در تدبیر و معالجه
کم خوردن غذا خصوصا گوشت تا ماده مرض حاصل نشود و تقویت
کردن سر و دماغ بروغن گل و روغن کنجد و بوئیدن سرکه و گلاب
باهم آمیخته و آشامیدن رب فواکه اما اگر بشرکت معده باشد علامت
او غثیان و تهوع است قبل از نوبت و پریدن معده و رعشه او و گزیدن
در معده خصوصا بوقت گرسنگی و پریدن لب و بسیاری آب دهن و
سیلان لعاب و اطلاق طبیعت و ادرار بول و خفت نوبت صرع بعد
از قی و شدت نوبت در امتلای طعام و تخمه و علاج درین مقام قی است
بمطبوخ شبت و کنگر بند و عسل که مراد با آن صمغ حرشف است و مراد
با او تراب القی و این خاریست که او را شتر میخورد و اوراق طویل بسیار
خاردار دارد و از میان نیز میکشد بقدر آدمی و بر او صمغ می بندد و این
مقیی است و در کتب تراب القی مذکور میشود این صمغ است و اهل شیراز
علف و برگ او کنگر می نامند و برگ او را تخته با جغرات آمیخته قاتق
می سازند و میخورند و این قاتق را کنگر ماست می نامند و اندک نمک
نیز درین مقیی باید آمیخت و تلیین طبیعت بحبوب مسهله منقیه و حقنه
ملینه ملطفه ماده باید کرد مثل معجون خیارشنبر و معجون [illegible]
و سعی باصلاح معده و هاضمه باید نمود و تقویت معده بگوارشات مقوی
مسخنه باید کرد مثل گوارش مصطکی و گوارش عود و عنبر و معجون
ماده الحیوة که او را در عرف عوام فلاسفه نیز می نامند و نیز تلیین طبیعت

باید کرد بمطبوخی که در وی ترید و گلقند باشد و با در بخبویه و بادیان رومی و اگر سه شب متوالی هر شب یک مثقال ایارج فیقرا با قدری عسل حل کرده صاحب این علت بخورد بسیار نافع است و غذا درین مقام نخود آب با مغز تخم معصفر و اندک دارچینی و اندک کشنیز خشک زیرا که کشنیز مانع از تصاعد و تراقی بخارات است و قلیها که در وادویه لطیفه حاره باشد موافق است و تنقل به پسته و کشمش نیز نیکو است بیان

آنکه ماده صرع بشرکت عضو دیگر باشد واما بشرکت عضو دیگر باشد مثل قدمین و ساقین و رحم که این اعضا نیز سبب در حدوث صرع میشود و مضرت این بدین سبب است که ماده بارد بارده ازین اعضا مرتفع شده متصاعد بدماغ میشوند و حدوث این ماده وقتی است که مسالک آن عضو سده میشود و روح حیوانی کما ینبغی نفوذ نمیکند و ماده منجمد میشود و دران عضو فاسد میگردد واین موجب تبرید و حصول کمیت در ماده است واین کیفیت هرگاه که از طریق اعصاب سرایت بدماغ کند موجب تکثیف مجاری روح نفسانی میشود و بشدت مؤذی که دارد دماغ ازو متنفر شده متشنج میشود و علامات اینست که البته در حین نوبت صاحب صرع احساس باندفاع شیء مؤذی ازین اعضا مذکور میکند یا احساس بحرکت چیزی مثل کرم یا مور چه میکند که گویا ازین عضو بجانب سر و دماغ میرود و خمیازه و تثاؤب متعاقب اینها حاصل میشود و ماده صرع میگردد و اعصابی بجانب دماغ که مبداء عصب است کشیده میشود فمکالمو ذ اگرچه غرض مطلوب حاصل نمی شود که ان انقلاع وانقطاع ماده صرع است

اما کار طبیع

بیان علاج

اما کار طبیعت مهما امکن توجه بدفع ماده موذی و مرض است و علاج درین مقام تقویه عضو ماؤف است واصطلاح او و تنقیه بدن از فضول ردیه فاسده بحب ایارج و یا حب فوقایا و ایارج جالینوس و حب ایارج لوغاذیا و تلطیف معالجه با غذیه حاره ملطفه و مالیدن روغنهای گرم بحسب قوت و بالفعل و بختن عضو ماؤف بوضع محجمه حاره بر روی یعنی که روی حجامت که پنبه آتش زده دران می نهند و بر عضو می مانند زیرا که مقصود در فعل تحصیل حرارت است از برای عضو ماؤف اما باید که شرط نکنند یعنی نیشتر نزنند زیرا که مقصود طبیب جذب دم صالح است باین محل تا ماده تمی که موجب صرع میشود کم کرده و عضو صلاح یابد پس اخراج دم نباید کرد و جراحت نباید ساخت و بسیار نیز عضو را نباید مالید بیان صرع صفراوی

واما حدوث صرع که از ماده صفرا باشد چنانچه از نعم اکثر اطبا است بسیار کم است و اگر احیانا حادث شود صریع الزوال است و علامات صرع صفراوی زردی روی و بشره است و چشمها و سوزش آن و شدت اختلاط عقل و اضطراب است و آنکه اطفال را حادث میشود ام الصبیان می نامند ازین قبیل است زیرا که ایشان را حادث نمیشود مگر با وجود تب و حرارت مزاج و این را دلیل بر وجود صفرا ساخته اند و درین بحثی می آید زیرا که تب می تواند بود که بلغمی باشد و حدوث این علت از بلغم باشد و حرارت مزاج نیز می تواند که متفرع از بلغم شود زیرا که حدوث حرارت مزاج منحصر در صفرا و خون نیست و علاج و علاج درین مقام استفراغ صفرا است بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و قرص طباشیر ملین صفت قرص طباشیر صمغ عربی ده درم تخم حماض و نشاسته از هر یکی ده درم برگ گل سرخ

درم سماق و زرک نیلی دانه از هر یکی هفت درم همه را بریان کرده با طباشیر هفت درم و گل ارمنی ده درم مجموع را کوفته و بیخته بگلاب قرصها سازند قوتش تا شش ماه باقی است و شربتی از یک مثقال است و تبدیل مزاج بربهای بارده که مقوی دماغ باشد مثل رب سیب و رب بهی و مالیدن اطراف مثل آب گرم و سبوس بیان آنکه گاهی بسبب گزیدن جانوران حادث میشود و گاهی حدوث صرع بسبب گزیدن مار و عقرب است مر عصب را و چون طریق تفرق و تنفع دماغ عصب است بعد از نیش زدن این حیوانات سمی اذیت و سمیت بدماغ زود متصاعد میشود و احداث این مرض میکند و علامت تقدم سبب است بیان علاج و علاج درین مقام آشامیدن جلاب است از گلقند ده درم و بادیان دو درم اول بادیان را در یک پیاله آب باتش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده یکدرم تریاق اربعه در وحل کرده بر ناهار باید آشامید و غذا نخود آب با مغز تخم معصفر و گاهی سبب صرع تولد کرمهاست در بطن آن خورد و کلان مثل حیات و حب القرع که مسماست بزبان فارسی بکرم کدو دانه و این سبب بخارات ردیه است بدماغ و علامات او شدة وجع است احیاناً در بطن بوقت جوع و زردی روی و بسیاری لعاب در دهن و زود گرسنه شدن بیان علاج کدو دانه و علاج درین مقام قتل کرم است و اخراج آن با دویهٔ قتاله و مخرجه و آشامیدن شیر نیم رطل با ده درم شکر سفید که قند است و غذا نخود آب بادام با مغز تخم معصفر سه روز متوالی این علاج باید کرد و در روز چهارم شیح ارمنی و نک کابلی مقشر و ترمس که باقلای شامی است و تربد و خرس و قسط

بیان صرعی که بسبب تولد کرم باشد

از هر یک یکدرم و حب النیل نیم درم مجموع این ادویه کوفته و بیخته درین شیر که مذکور شد باید پاشیدن و بسحر باید آشامیدن و تا آخر و زهر باید گذرانیدن تا عمل دارو آخر شود و کرمها ساقط کروند و اگر در اسهال تاخیر افتد قدری آب گرم و اندکی سرکه در وی ریخته باید آشامید و غذا آب اقط و سیر بسیار و بعد از آن مقدار یکدرم کشنیز خشک یا بیست درم دوشاب آمیخته باید خورد و فرزجه از زهره گاو آمیخته و بوره ارمنی از هر یکی یکدرم و شحم حنظل نیم درم مجموع را کوفته و بیخته و با زهره گاو آمیخته فرزجه باید ساخت چنانکه رسم است و باید برداشت و یا ده درم آبکامه و بیست درم دوشاب باهم باید آمیخته و نیک برهم زده بر ناهار باید آشامید بیان صرعی که بمشارکت الحوامل باشد و ابن ماسویه و غیر او از اطبا گفته اند که القرع والسل لا یکاد ان آن یبراء والقول فی علاجهما فضل و بعضی از اطبا گفته اند که زنی را دیدیم صرع داشت و صرع او باشتراک رحم بود و حامله بود و چون بچه زائید صرع از وی دور شد و گاهی صرع بواسطه علل طحال و ورم او حادث میشود گاهی بسبب مشارکت مراق حادث میشود و علامت او آفت درین اعضاست و صلابت طحال و نفخ آن و علامت آفت مراق آروغ ترش است و قی کردن طعام منهضم و علاج درین مقام صرف عنایت طبیب است باصلاح حال این اعضا و جالینوس گفته است که اگر در علاج مصروع اهمال شود آخر الامر حال مصروع بافلیج می انجامد و اگر صرع پیش از بلوغ طاری شود در اکثر اوقات نزدیک ببلوغ زایل میشود و بقراط گفته است که هر کس را در بیست و پنج سالگی این مرض طاری شود از وی خلاص ندارد تا آخر عمر با او خواهد بود

نسخه د: بشراکت

نیم

دخلاف این قول مرتب این سواد را مشاهده افتاده است و برین تدبیر
شاهد دارد که شخصی را سن او از بیست و پنج سال پیشتر بود و صرع
از و بمعالجات زایل شد و معجون مسرودیطوس درین مرض بسیار
نافع است **صفت تریاق ثمانیه** و همچنین تریاق ثمانیه و تریاق
اربعه نافع است و اجزاء و ترکیب تریاق ثمانیه برین وجه است
دراوند طویل دراوند چینی و بوست بیخ کبر و حب الغار و جنطیانا
و قسط و عروق که مراد بآن زرد چوبه است همه اجزا بوزن
برابر کوفته و بیخته دو باسه وزن عسل مصفی نیم گرم خمیر کرده در
ظرف چینی یا شیشه باید نگاهداشت و مقدار خوردن ازین تریاق
بوقت حاجت بعد از چهل روز یا دو ماه یکمثقال است **امتحان
مصروع** و بعضی حکما و اطبا گفته اند که اگر عاقرقرحا کوفته و بیخته
اندکی از راه بینی بدماغ مصروع بدمند و عطسه زند امید نجات است
والا خلاصی او مشکل است و بعضی گفته اند کسی که از دهان مصروع
آید در حین نوبت کانه که تنقیه دماغ او میکند و **معجون نافع این مرض**
معجون که نافع اصحاب صرع بلغمی و سوداوی باشد اینست دارچینی و مویز
از دانه پاک کرده و علک بطم از هر یک بیست و چهار درم که شانزده مثقال
باشد مر و اذخر که مراد بآن خلال مامونی است از هر یک دوازده درم
و اظفار الطیب و سنبل رومی و سلیخه و اکلیل الملک و سعد و حب الغار
از هر یک سه درم و قصب الذریره شش درم زعفران یکدرم مجموع ادویه
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل صافی نیم گرم خمیر باید کرد و در ظرف
سنگین یا چینی یا شیشه نگاه باید داشت و مقدار حاجت مقدار خوردن

از ویکدرم است **مقاله دربیان نسیان** بدانکه مرض نسیان را که
مراد بآن فراموشکاریست اطبا چنین تعریف کرده اند که فساد ذکر است
یا فساد فکر یا تخیل و بعضی دیگر در تعریف او چنین گفته اند که نقصان ذکر است
یا بطلان او و یا نقصان فکر است یا بطلان او و این مقام مقتضی زیاده
تحقیق است و اما در کتب این فن بسیط این مقام کما ینبغی نیست و بالجمله
آنچه درین مقام آورده اند اینست که نقصان ذکر است باین معنی که در
قوت حافظه نقصان واقع شده که چیزها بر وجه کمال و تمام در یاد نمانده باین معنی
که بعضی را یاد دارد و بعضی را یاد ندارد از آنچه در ماضی و حال بر وی
میگذرد و یا ماضی را یاد دارد و در وقتی حال را متذکر نیست و این نقصان
و فساد ذکر است و این طریق است که محل این قوت خللی و ضعفی
است و یا آنکه هیچ چیز از ماضی و حال یاد ندارد و این بطلان ذکر است
اما نقصان فکر آنست که مقدمات از برای ادای مقصود خود کما ینبغی
ترتیب نمی تواند داد و بطلان فکر آنکه اصلا قادر بر ترتیب دو مقدمه
که اوا مقصود کند نیست و طبیب متدرب را عنایت مصروف بمداوا
محل حافظه و معالجه آن باید که باشد و سبب آفت نسیان بیشتر از اشتباک
و چسبیدن هم زدن و اختلاط بلغم غلیظ است باجزاء دماغ و ترطیب آن
دماغ را تجاوز از حد اعتدال و این مانع است از قبول ما ینطبع فیه
و این را تمثیل بشمعه کرده اند که گداخته باشند زیرا که درین حین هیچ
یک از نقوش و اشکال را قبول نمیکند و در و منطبع نمیشود پس
اعتدال محل قوت حافظه در رطوبت و یبوست ضرور است پس
معالج متدرب را تدبیر این باید کرد **بیان علامات** و علامات این مرض

بلغی و تری دایمی متخزین است و گرانی سر و بسیاری خواب و کدورت
حواس و ریختن قطرات اشک از چشم و علاج درین مقام تنقیهٔ دماغ است
بحب ایارج و یا حب قوقایا یا بایارج لوغاذیا و یا غرغره بماء العسل که
در و فوتنج و خردل قدری مناسب جوشیده باشد مثل آنکه در یک
کاسه ماء العسل سه مثقال خردل کرم او با آن تخم فیجن است ده و دو مثقال
فوتنج جوشانند چندانکه اثر این ادویه طعم در و ظاهر شود و عطوسات
مثل کندش و سیاه دانه و خردل و بعد از آن تبدیل و تعدیل مزاج
دماغ بنطولات و روغنهای که گرم باشد مثل روغن زنبق و غیره
و روغن قسط و مرزنجوش و مثل ذلک و بوئیدن جندبیدستر و
فوتنج و جوز بویا و خوردن زنجبیل پرورده مقداری باعتدال و
گاهی خوردن معجون مادة الحیوة که او را معجون فلاسفه نیز می نامند
اصحاب این مرض را بسیار نافع است اگر از ماده رطوبت و بلغم باشد
و سرکه عنصل قاتو آش کردن مناسب است و سکنجبین عنصلی را
درین مرض قوی نافع شمرده اند اگرچه اکثر اطبا را گمان اینست
که سرکه از جمله اعز اشیاست درین مرض و بس معلوم میشود که خاصیت
نفع از جانب عنصل است و بترکیب عنصل مضرت سرکه دور میشود
جلاب نافع و جلاب درین مرض هر صباح آشامیدن نافع است
بدین ترتیب بادیان یکدرم بادرنجبویه دو درم اصل سوس تراشیده
نیم کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب
باید جوشانید باتش ملایم تا نیمه کمتر بماند و از کرباس گذرانیده
بعد از آن عسل مذکور را باید آمیخت و نیم گرم باید آمیخت و نیم گرم

باید آشا

باید آشامید و غذا درین وقت نخود آب با مغز تخم معصفر و دارچینی و
فلفل مقداری که طعم ادویه ظاهر شود باید انداخت و بعد از ظهور نضج
و رفتار و دعا اسهال طبیعت باید کرد بحب ایارج و حقنهٔ حاره را نیز درین
مرض منفعت تمام است و آن بتفصیل مذکور شد و اعادهٔ ذکرش
اضاعت وقت و تطویل کلام است و کندر زرد و مصطکی را نیز
درین مرض نفع عظیم است در تجفیف دماغ و زیادتی حفظ و چنین
گفته اند که اکثر مزاولت با عسل ازالهٔ نسیان میکند و حافظه را تقویت
بلیغ می نماید و بعضی از حکما گفته اند که نسیانی که با صحت بقیهٔ بدن
است دلالت بر صرع و سکته میکند و نیز گفته اند که صاحب نسیان
باید که از آب سرد و خوردن کاهو بسیار حذر کند و از بقول بارده
رطبه نیز و همیشه مداومت اطریفلات نیز بسیار نافع است و بجای
آب ماء العسل اختیار کند و از ادویه که مخصوص این مرض است
وقتی که سبب مرض بلغم و رطوبات دماغ باشد و زعم اطبا اینست
که مداومت آنچه بتدریج مزید این مرض است سعد و زنجبیل
و فلفل و دار فلفل است و خوردن بر نجاب آبهائی که در آن ادویهٔ
محلله طبخ کرده باشند و رشتن مفید است مثل بابونه و مرزنجوش
و امثال اینها و چیزهائی که از آن اجتناب می باید کرد و سکر و غم
و حزن است درین مرض و مباحثهٔ علمی و درس مسائل دقیقه
بسیار نافع است و موجب ذکاء ذهن و معجونی که نافع است ازین
مرض و حافظه را تقویت میکند و بلغم و رطوبتی که موجب مرض است
ازاله میکند فلفل و دار فلفل و دارچینی و قرفه و سنبل از هر یک ده درم

وسنبل الطیب پنج درم جوزبویا سه درم زعفران دو درم عود
دو درم ومشک دانگی مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبسه وزن
تمام ادویه عسل صافی خمیر کرده در ظرف سنگین یا چینی باید نگاه داشت
ومقدار خوردن از این معجون بوقت حاجت بر ناهار یکمثقال است
واز ادویه چیزی که جوهر وجرم دماغ را تقویت میکند مغز جوز هندی
است که او را نارجیل می نامند واز غذا چیزی که همین تقویت را
وارد شوربای دراج وطیهو ومرغ خانگی فربه است واطبا وحکما
گفته اند که در مرض نسیان شخص بمرتبه میرسد که نام خود را نیز فراموش
می کنند **صفت معجون لبان** ومعجون لبان را نیز درین بسیار نافع
داشته اند واجزا او اینست کندر وابکیر وشعد از هر یک ده درم
فلفل وزنجبیل از هر یک پنج درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته
وبعسل مصفی سه وزن تمام ادویه خمیر کرده نگاه دارند ومقدار خوردن
بوقت حاجت یک مثقال است **بیان نسیان سوداوی** وگاهی سبب
نسیان سودا می باشد وبدین سبب در محل قوت حافظه چیزی منطبع
نمیشود بسبب بسیاری یبوست که درین خلط است ومذکور شد که
اعتدال رطوبت ویبوست در انطباع شرط است وچون خلط سودا
بیش اخلاط است پس بسبب غلبه این خلط جفاف ویبوست غالب
میشود وقبول انطباع وانتقاش نمیکند **علامت** وعلامت این
سبب بیخوابی دایم وخشکی منخرین ودر صاحب نسیان که سبب او سودا
باشد بدو کلام متتابع تکلم مشکل است واگر این نسیان بوقت پیری واقع
شود وسن کهولت وپیری باشد ورنگ بشره بکبودی مایل بود ودلالت

بر سودا قوی است **بیان علاج** درین مقام تنقیهٔ دماغ است و
بدن از اخلاط سوداوی بحب افتیمون ومطبوخ او ومالیدن روغن
بنفشه وروغن کنجد بر سر واشامیدن جلاب هر صباح از نیلوفر وبادرنجبویه
از هر یک دو درم وقند سفید ده درم مجموع ادویه را در قدری آب
که مناسب دوا باشد بآتش آهسته باید طبخ کردن تا نیمه بماند واز
کرباس صاف ساخته وقند در وآمیخته نیم گرم باید آشامید ویکدرم
ونیم که بحب وزن یکمثقال است **ف** وملاحظهٔ آب در امثال
این جلاب امری تخمینی است وامثال این تدبیرات جزئیه وابسته
باختیار وصواب دید طبیب است وغذا درین مقام ماش مقشر
ونخود مقشر وشیرهٔ مغز بادام شیرین است ومداومت حمام وتراشیدن
سر وچرب کردن آن بروغن کدو وروغن بادام شیرین ونطولات
حاره رطبه که در محال متعدده مذکور شد وگاهی نسیان سوء المزاج
حار بی ماده می باشد **بیان نسیان که سبب او حرارت بود** وعلامات
آن تخیل اشیای ملون وشعلهای آتش است وخشکی منخرین و
قلت آب دهن وگرمی ملمس سر وعلاج درین مقام تنقیهٔ دماغ
است اگر از صفرا چیزی باشد وترطیب آن نمودن بآب نطولات
که در آنها از حشایش باردهٔ رطبه طبخ کرده باشند مثل بنفشه
تر یا خشک ونیلوفر ومالیدن روغن کدو بر سر وروغن بنفشه
وگاهی سر را درین دو روغن غرق کردن وهر صباح جلاب از شربت
بنفشه ده درم در قدری آب مناسب آن شربت آمیخته باید آشامید
وغذا آنانکه حسو مناسب چند از مغز نان میده واندک قند با روغن

صح

بادام و آنرا سخت باید پخت و خورد با جلاب از عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد و بنفشه خشک پنج درم و قند سفید ده درم
و ترنجبین ده درم مجموع ادویه را در قدری آب که مناسب باشد
باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمی بماند و از کرباس گذرانیده و قند
مذکور را دران انداخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام
ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر اگر و تتش باشد
و ریختن آب نیم گرم بر سر و خوردن مویز شیرین و مغز جوز هندی

مقاله ۱۱ در بیان مالیخولیا و مالیخولیا را اطبا چنین تعریف کرده اند
که هو تغیر الظنون عن مجری الطبیعی و بعضی دیگر اینچنین تعریف
کرده اند که هو تشویش الظنون والفکر الی الفساد او الخوف
الی الفساد یعنی تغیر ظنون است از جانب صلاح و طبیعی بجانب فساد
و غیر طبیعی خوف کردن از چیزها که در حال صلاح و طبیعی عادة انسان را
ازان خوف نیست مثل آنکه عادت انسان را از گذشتن مقابر
خوف نیست و از مرده خوف نمیکند و بحصول این مرض این حالت
حادث میشود که می ترسد و علی هذا القیاس سایر تغیرات او و سبب
این علت یا خلط سوداویست که مختص بدماغ است یا سبب
امتلای جمیع بدن است از اخلاط سوداوی یا آنکه ماده در مراق است
که مراد بآن پوست شکم است و این قسم را سوداوی مراقی می نامند
و علامت آنکه سبب مختص بدماغ باشد امتلاء جمیع بدن از سودا است
و درین مناقشه جاریست زیرا که مسلم نیست که اختصاص سبب
بدماغ امتلای جمیع بدن باشد زیرا که جایز است که جمیع بدن با سوای

دماغ

دماغ ممتلی باشد از خلط سوداوی و خلط سوداوی در دماغ نباشد
پس چون علامت اختصاص سبب بدماغ باشد غایة ما فی الباب
آنست که کثرت سودا در بدن علامت و امارت آنست که این خلط
عام باشد جمیع بدن را و ظن غالب باشد و این موجب حکم قطعی نیست

بیان علامات و دیگر از علامات او نحافت بدن است و سواد
زبان و تیرگی و کبودی میل بکبودی بشره و تقدم تدبیر سابق
از غذا و غیر آن که موجب حدوث این ماده شده بطریق تولید یا استحاله
و بسیاری کد و تعب و صلابت نبض و بطو آن و اختلاف آن در
صفای قاروره و تقدم تخمه غذا و قراقر و نفخ در بطن و احشا
و بسیاری موی در بدن و هر یک از صفای قاروره و بسیاری موی
که دلیل بر مادهٔ سوداست بدین سبب که مادهٔ سوداوی از
دیگر اخلاط اغلظ است و از چیزی منفصل نمیشود که موجب
صبغ و سواد بول شود و اما کثرت موی بنابرین است که ماده مولد
غلظ سودا و دخانیت اوست و در هر فرد انسان که این علت باشد
علامت او غلبهٔ این خلط است و علامات دیگر فزع و وحشت باشد
بی سبب و حب وحدت و تنها بودن و بسیاری غم و اندوه و بسیاری [illegible]
و بسیاری فکر و اندیشه و بسیاری نظر بجانب ارض و اکثر آنست که
عروض مالیخولیا ارباب ذکا و عقلاء ناس و کسانی را میشود که در عواقب
امور فکر و تامل بسیار میکنند و علاج درین مقام اول فصد کردن است
از صافن و اخراج نمودن خون بقدر قوت و طاقت می باید و عرق کردن
سر بر و غن بنفشه بادام در روغن کدو و تنقیهٔ دماغ بحبوب مسهله شود

مثل حب افتیمون و مطبوخ چند نوبت و هر نوبت بعد از استعمال
جلاب منضج چند روزه و باید که معالج از تدبیر او دلگیر نشود زیرا که
مادهٔ سودا از نضج عاصی است و دیر نضج می یابد و جلاب هر صباح از
شربت ده درم و از ترنجبین ده درم باید و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز
بادام شیرین و اسفاناخ اگر وقتش باشد و بعد از ظهور نضج در قاروره
تنقیهٔ بدن بحبوب مذکوره و بمطبوخ مذکور یا بمطبوخ هلیله زرد
و سیاه باید کرد و حقنهٔ لینه نیز درین علاج نافع است و حقنه حاره که
در علاج نسیان و سبات مذکور شد بر حسب واجب وسن و قوت و وقت
باید کرد و مداومت بر چکانیدن شیر انسان در بینی صاحب مالیخولیا
و تمام سر دران غرق کردن از انفع اشیا است و حمیه یعنی پرهیز
کردن اصحاب مالیخولیا از ماهی و گوشت اهو و ارنب و خوردن عدس
و باقلا و بادنجان و پنیر کهنه و ترب و خردل و از جمیع اشیاء حاره
و حامضه و مالحه اجتناب باید فرمود و بعد از اخراج سودا اصحاب
مالیخولیا را تناول اغذیهٔ لذیذه و پالودهای رقیق که از قند پخته باشند
و روغن بادام بر سران باشد و گوشت بره و بزغاله فربه و مرغ
فربه و مداومت حمام نافع و بالجمله آنچه از اغذیه موجب فربهی
بدن باشد نافع است و اگر سبب حدوث مالیخولیا احتراق بلغم
باشد علامت آن رطوبت منخرین است و سیلان لعاب از دهن
و ثقل جمیع بدن و بلادت و کسل از جواب و سوال و سکوت و قلت
اضطراب و حرکت و قلت حرارت بدن و علاج درین صورت فصد
است از صافن یا باسلیق و آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر

بیان مالیخولیا که از سبب احتراق بلغم باشد

باصل سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم و از گلقند قندی
ده درم اول ادویه را با قدری آب که مناسب باشد باید جوشانید
تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و گلقند مذکور را
با آن آمیخته نیم گرم باید خورد و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام یا مغز
تخم معصفر و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب افتیمون
باید کرد یا بمطبوخ افتیمون و اگر بر صاحب این مرض خوردن حب
یا مطبوخ دشوار باشد سنای مکی هفت درم بادرنجبویه و نیلوفر یک
سه درم مجموع ادویه را در دو نیم پیاله آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا
ثلث آن آب بماند و از کرباس گذرانیده ده درم قند سفید دران انداخته
و از معجون نجاح نیز هفت مثقال یا پنج مثقال بقدر قوت مریض و حال
وسن و درین مطبوخ حل کرده وقت سحر نیم گرم باید آشامید حبی
دیگر که نافع ازین مرض باشد و اسهالش برفق شود و موجب تعب
نباشد اجزای آن اینست افتیمون بیست درم بسفایج ده درم
غاریقون پنج درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا ده
درم و مقدار خوردن ازین سه درم است که دو مثقال میشود
و دواء المسک شیرین نیز نافع است و مفرحی که باین اجزا است
نیز نافع است بادرنجبویه و پوست اترج و قرنفل و مصطکی
و قرفه و جوز بویا و قاقله و نارمشک و بهمن سرخ و درونج
و زرنباد و زعفران و تخم بادروج و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم
و مشک خالص یکدانه مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بعد از آن
پوست جهل هلیلهٔ کابلی و سی عدد املهٔ منقی از دانه بر دن آورده

حب مسهل برفق

نسخهٔ نافع

مجموع این هلیلجات وآمله را در سه رطل آب بآتش آهسته باید جوشانید
تا یک رطل بماند و بعد از آن صافی ساخته یک رطل عسل مصفی باین
مطبوخ آمیخته نیک برهم باید زد و دیگر بار طبخ اهسته باید کرد تا بقوام
عسل آید وادویه کوفته وبیخته را باو نیک خلط باید کرد و در ظرف سنگین
یا چینی باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت
یک مثقال است بر نهار **بیان مالیخولیای که سبب آن احتراق صفرا باشد**
واگر سبب حدوث مالیخولیا احتراق صفرا باشد علامات آن هذیان
گفتن است وبیخوابی و برجستن از خواب و بسیاری اضطراب وصیاح
وغضب وضرب وشتم مردم ودرانیدن جامه بر تن خود و زردی
روی وتمام اعضا و نظر کردن مثل سباع و در غذاها و تدبیر سابق
اگر ماکول ومشروب سابق حار یابس بوده باشد در دلالت بر صفرا اقوی ست
بیان علاج وعلاج درین مقام تنقیه دماغ وبدن از خلط صفرا
بحب بنفشه یا بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ افتیمون یا بمعجون
نجاح وغرق کردن سر بروغن بنفشه بادام یا روغن کدو یا روغن
بادام شیرین و مالیدن شیر عورات بر سر و حذر نمودن از بیخوابی
وآنچه سبب بیخوابیست و از جوع و تعب نیز پرهیز باید کرد و
بوقت عطش صبر از آب نباید کردن زیرا که عطش سبب زیادتی
مرض است وعلی هذا القیاس از تنهائی و غضب نیز پرهیز در بایست
واگر صاحب مالیخولیا را که سببش احتراق صفر است احتیاج بسر شستن
شود او را شستن سر بآبی که در وی برگ بید و یا خطمی و بنفشه جوشیده
باشد اولی است و عنایت طبیب باید که درین علاج مصروف بتبرید

وترطیب دماغ صاحب مرض باشد و با وجود این از تقویت دل غافل
نشود باشیائی که درین مرض موافق است و همچنین تقویه معده اصحاب
این مرض باید کرد که مراعات حال معده ونگاه داشت و از جمله مهم دریافت
وبمقدار حرارت و برودت اشتغال بتدبیر آن باید نمود **بیان مالیخولیای
که بسبب احتراق سودا باشد** واگر حدوث مالیخولیا بسبب احتراق سودای
طبیعی باشد علاج آن اعسر از علاج انواع دیگر از اخلاط است و از
اصلاح ابعد زیرا که سودائی که از احتراق اخلاط دیگر که ماسوای اوست
در کیفیت یبوست بکمال است خصوصا سودای طبیعی که در حد ذات
خود یابس بوده باشد و احتراق یابد هر آینه ایبس انواع سودا
خواهد بود پس در علاج اعسر باشد و چون یبوست بغایت غالب
باشد از قبول نضج عاصی خواهد بود و اجابت بسهولت نخواهد کرد
پس علت ردائت این قسم از جمیع اقسام مالیخولیا بدین سبب است
وعلامات این نوع بسیاری فکر و غم و تخیلات فاسده ردیه
است و گریستن وحب خلوت و تنهائی **بیان علاج** وعلاج درین
مقام تنقیه دماغ وجمیع بدن است از اخلاط فاسده سوداوی
بحب افتیمون و مطبوخ او و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا
ومعجون نجاح مرة بعد اخری و آشامیدن جلاب هر صباح از
بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه خشک از هر یک سه درم
و از گلقند قندی ده درم و غذا نخود آب با شیره مغز بادام شیرین
و یا شیره تخم معصفر واندکی ماش مقشر و بعد از ظهور نضج در قاروره
تلیین و اسهال بمطبوخ افتیمون و یا بمطبوخ هلیله سیاه بر وجه

مذکور باید کرد **ماء الجبن نافع است** و اشامیدن ماء الجبن با افتیمون
و تلیین طبیعت **طریقه ساختن ماء الجبن یعنی اب پنیر** باو
درین مرض بسیار نافع و ماء الجبن که درین علت نافع باشد بدین
طریق است که شیر بزاکه سرخ باشد رنگ آن بز یا کبود بهتر است یک
رطل که بوزن نود و شش مثقال است و در دیگچه پاکیزه شیر را
باید جوشانید باتش آهسته و بوقت جوشیدن آن شیر یک وقیه سکنجبین
ساده در شیر باید انداخت و بقاشق تحریک باید کرد تا شیر بریده
شود همین که بریده شد و زرد آب او از پنیر جدا شدن گرفت
دیگ را فرود باید آوردن و مجموع آنرا در کرباس سفید باید ریخت
و بربالای ظرفی باید آویخت تا زرد آب که ماء الجبن عبارت از انست
باهستگی در ظرف فرود آید و نباید افشردن که مبادا پنیر از کرباس
گذشته مخلوط شود و کم آواز اجزای قابضه است و قدری افتیمون
درین ماء الجبن آمیخته بر نهار باید اشامید و دو وقیه مذکوره سکنجبین
بهر گرفتن ماء الجبن هفت مثقال و نیم است و همچنین شوربای
خروس نیز با بسفایج و ایارج جالینوس در تنقیه دماغ صاحب این
مالیخولیا نفع بلیغ و خاصیت عجیب دارد **حقنه نافع** و همچنین احتقان
بحقنه لینه مثل تخم زغیر و بابونه و خطمی و سبوس گندم و کشک
جو بنفشه خشک یا تر و نیلوفر و اشباه و امثال اینها از هر کدام قدری
مناسب و آبی که طبخ میکنند بروجهی که رسم و عادت است در تابستان
بوقت صباح یا بیگاه و در زمستان در میان روز عمل باید کرد
و چنین گفته اند که بعد از عمل و اجابت خلط صاحب این علت را

معالجات غریبی

امید خلاصی و نجات است و ازین فواید آنست که عمل را معالجه فاضله
گفته اند و از جمله معالجاتی که در همه انواع مالیخولیا مفید است استماع
آوازهای خوش است و همنشینی با کسانی که بسط بر ایشان غالب باشد و
مطالعه کتب و مسایل دقیقه و تفکر و تخیل در ان و هر چیز که موجب
سرور و نشاط باشد مثل موانست احبا و اصدقا و آنچه مخالف
اینها ست مضر است و اگر صاحب مالیخولیا عزب باشد تاهل اختیار
کند و آنرا بعضی اطبا مفید دانسته اند و غرق کردن سر بر روغنهای
رطبه مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و روغن بادام شیرین
و ریختن آب نیم گرم بر سر و این حیلها برای ترطیب دماغ است و
جلب خواب **نطول نافع** و از جمله نطولات مفیده است بنفشه
خشک و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم خطمی و کشک جو از هر یکی
یک کف مجموع را در سه یا چهار کاسه آب باید جوشانید باتش ملایم
تا بنصف آید و نیم گرم بر سر نطول باید کرد و شیر عورات از سینه
گرم گرم بر سر صاحب مالیخولیا باید دوشید که قوی نافع است در ترطیب
دماغ و حصول خواب و اگر شیر دوشیدن صعوبتی داشته پنبه بر سر
آلوده کرده بر سر باید نهاد **بیان سعوط** و سعوط نیز بروغنهائی که
سابقا در باب صرع مذکور شد بغایت مفید است و هر صباح جلاب از
عرق گاوزبان سه قاشق و قند سفید ده درم **صفت معجونی که درین
مرض نافع است** و معجون مفرح در علاج این علت یکمثقال حل
کرده باید آشامید و صفت آن معجون اینست گل سرخ و سعد و قرنفل
از هر یک پنج درم و لسان العصافیر و قرفه و تخم فرنجمشک از هر یک سه درم مجموع

ادویه را کوفته و بیخته و بشربت سیب خمیر کرده بر نهار مقدار مذکور
مداومت باید کرد و دواء المسک شیرین نیز درین مرض بسیار منفعت
دارد بیان معجون دواء المسک و اجزاء و ترکیبش اینست مروارید
ناسفته و کهربا و ابریشم خام مقراض کرده و کوفته در غایت نرمی از هریک
دو درم و مشک خالص دو مثقال و نیم و تخم فرنجمشک و تخم تمام
و تخم مرزنجوش و مصطکی و جوزبویا و فلفل و دارچینی و قرنفل و
خیربوا که آن قاقله صغار است و ساذج هندی و پوست اترج
و بهمن سفید و تخم بادروج از هریک یکدرم و نیم کم یکمثقال باشد مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بدو وزن تمام ادویه عسل مصفی آمیخته
و نیک بر هم زده در ظرف چینی یا سنگین باید نگاه داشت و ظروف
معاجین بتکرار مذکور شده است زیرا که ملاحظه از ضروریات
است و مقدار خوردن این معجون یکمثقال است اگر سبب مالیخولیا
ورم پوست شکم باشد و گاهی حدوث مالیخولیا بسبب ورم
در مراق است یا بسبب سده در اوست و این سده در واز خلط سوداوی
غلیظ حادث می شود و ازین خلط بخارات غلیظ مترقی و متصاعد
بدماغ میشود و موجب این مرض میگردد و علامات او انتفاخ بطن
است و قراقر و لین آن و شعور و احساس بخارات بجانب دماغ
و تنگی سینه و احساس بثقل رسیدن دخان بحنک که سقف دهان
است و پیشگاه آن و بسیاری آب دهان و آروق ترش بدبو
و بدگذرانیدن طعام را و همیشه ثقل در معده و جوع بافراط که گرسنگی
بخوردن تسکین نمی یابد بسبب کثرة سوداء و ریختن آن بر فم معده

فلفل دو درم

بیان علاج و علاج درین مقام اسهال سوداست برفق از مراق
بمطبوخات لینه و حقنهای لینه و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و
گاوزبان از هریک یکدرم و گلقند قندی ده درم و غذا زیره باج و
مراد بزیره باج مسکباج است والله اعلم آش ببر کم است که در آن گوشت
بخته باشد و این آش درین بر طیر یا گوشت مرغ می باید و بعد از
ظهور نضج در اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنای مکی از هریک
پنج درم و قند سفید ده درم و فلوس خیارشنبر که در آب بادرنجبویه
مطبوخ حل کرده باشند و یا در آب گاوزبان ده درم و بادرنجبویه
و گاوزبان هرکدام که خواهد در قدری آب که مناسب باشد بآتش ملایم
باید جوشانید تا به نیم آید و از کرباس گذرانیدن چنانکه رسم است و معجون
خیارشنبر مذکور را دران حل کرده باید آشامید و بر مراق آب شبت
جوشیده نیم گرم باید ریخت و آب جوشیده فرنجمشک نیز بر مراق ریختن
همین منفعت دارد و بروغن زنبق و روغن سوسن نیز نیم گرم بر مراق
باید مالیدن و این وقتی است که در مزاج حرارت بیشتری نباشد اما
اگر حرارت در مزاج باشد استفراغ بمسهل زیاده بر یک نوبت نباید کرد
جلب خواب نمودن و از جهت جلب خواب چنانچه مذکور شد شیر عورات
بر سر باید دوشید زیرا که مرطب دماغ است و آب نیم گرم بر سر ریختن
و بحمام معتدل الماء معتدل الهواء در آمدن و استعمال آب بیشتر از
جلوس کردن نیز مفید و ترطیب دماغ است و آرنده خواب و خوردن
جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب که مراد بآن انگور شغالست
و باقی اسم در اکثر ما وراء النهر مشهور است از هریک سه درم و ترنجبین

کرم

ده درم و قند سفید ده درم بر وجهی که رسم و عادت جوشانیدن
و بر نهار باید آشامیدن و چون در اکثر مواضع این کتاب در باب
جوشانیدن جلابات بیان شافی وافی کرده شده است بنابران
احتیاج بتکرار بسیار نیست در امثال این مطبوخات و جلابات
و غذا ماء الشعیر ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر اگر قوتش
باشد و در ان آش باید انداخت **بیان قطرب** و نوعی دیگر از مالیخولیا است
که انرا قطرب گویند و حال شخصی که مبتلا باین مرض است در حرکت و بیقراری
تشبیه بجانوری کرده اند که آنرا بعبارت یونانی قطرب می نامند و مراد
بقطرب کرمی است صغیر سریع الحرکت که بر روی آب متحرک است بحرکات
مختلفه و سبب این مرض سودای محترقه است و علامت او انست که
صاحبش را لحظه آرام و قرار نیست و درین حرکات محل توجه خود را
نمی داند و همیشه سر در پیش انداخته در کوچها میدود و همیشه از خلق
نفور است **علاج قطرب** و علاج درین صورت ترطیب مزاج و دماغ
است و عرق کردن سر بروغن بنفشه یا نیلوفر یا روغن کدو و یا
مجموع اگر یبوست در دماغ و بیخوابی غالب باشد و تنقیه دماغ و بدن
از خلط سودای محترقه بمطبوخ افتیمون یا حب او و جلاب هر صباح از
بنفشه پنج درم و عناب ده عدد و قند سفید ده درم اول ادویه
منضجه را در قدر آب که مناسب باشد طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس
گذرانیده و صاف ساخته و قند در ان آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا
ماش مقشر و شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر در آش باید انداخت
و مداومت بر دخول حمام باید کرد و آبهای ملایم بر سر باید ریخت که موجب

ترطیب دماغ و آوردن خواب است و این تدبیر درین مرض از ضروریات است
و گاهی جنون و وسواس که متفرع از مالیخولیا میشود در جمله او و معدود است
از حمیات حاره حادث میشود مثل تب محرقه و سبب این تصاعد ابخره حاره
سوداوی بدماغ و علاج درین مقام ترطیب مزاج و دماغ است بدوشیدن
شیر بر سر و اگر شیر عورات باشد بهتر **بیان عوارض که سبب مالیخولیا میشود**
خصوصا دختران و تراشه کدوی تر و تراشه بادرنگ و امثال
اینها بر سر صاحب این مرض نهادن قوی نافع است و شربت سکنجبین
ده درم در شیره خرفه مقدار پنجاه درم باید داد و خوردن کاهو بجهت
جلب خواب و غذا ماء الشعیر با مرغ جوجه یا گوشت بزغاله و گاهی این
مرض بسبب خوردن ادویه حاره و مبالغه در ان مثل فلفل و زنجبیل
و بسبب اغذیه حاره نیز حادث میشود مثل آش بسیار سیر و اشتهائی
که در انها ادویه حاره باشد زیرا که اینها امداد در احتراق اخلاط میکنند
و موجب تصاعد و تراقی بخارات بدماغ میشوند **نوعی از ان** و بسبب
اسباب خارج از بدن نیز حادث مثل جلوس بسیار در آفتاب و پیش
آتش و گردیدن در آفتاب زیرا که این اسباب امداد اسباب داخلی میکنند
در حدوث مرض و از حکما بعضی گفته اند که گاهی حدوث مالیخولیا بسبب
فکر عمیق در مسایل مشکله و حل آنست و علاج درین مقام اولا ترک
فکر در ان مسایل است و ایراد اشربه و اغذیه مرطبه دماغ و مالیدن
روغنهای مرطب که سابقا مذکور شد بر دماغ **بیان انکه زنان را**
اگر حادث شود و گفته اند که نسوان را مرض مالیخولیا بسیار کم است
که حادث شود و اگر احیانا حادث شود افحش و اصعب از حال رجال است

واین مرض که ایشانرا طاری میشود بیشتر بسبب احتباس طمث است که خون حیض است و مداوا و علاج آن ادرار و سیلان آنست بادویه مختصه بان و دادن جلاب از پر سیاوشان و بیخ سوسن و دنک از هر یک پنج درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه را در قدری آب باید جوشانید تا به نیمه باز آید و از کرباس صاف ساخته و قند آمیخته نیم کرم باید نوشانید و غذا درین مقام نخود آب با گوشت و آش زیره باج که با سرکه و نخود است و در آن گوشت مرغ یا بزغاله باشد و زعفران درین غذا البته باید که باشد ملاحظه تفریح قلب و تلطیف خون و ادرار آن **بیان انکه بسبب رعونت و کبر حادث میشود** و از جمله چیزها معدود از مالیخولیا داشته اند رعونت و حمق است و حب ترفع فوق القدر و پوشیدن جامها که درمیان خلق عادت نیست **بیان اشیائی که از اقسام مالیخولیا عدکرده اند** و خیلا و تکبر شخصی را که عادة او را محل اینها نباشد معدود از مالیخولیاست و حب فوق القدر مثل کدائی که او را داعیه سلطنت باشد و یا کسی که همیشه جامه عادتی درمیان خلق می پوشید ناگاه جامه از پوست خرس ساخت و بر سر زنگوله آویخت و در بازارها میگردد فقیری که بهیچکس تکبر کردن داب او نبود بیک التفات از بادشاهی دست و پا گم کرد و بهم درویشان جنس خود بلک از جنس خود بهم تکبر میکند اینها از جمله مالیخولیا عدکرده اند و سبب این معدودات آفت و خلل در افعال فکریست **بیان علاج** و علاج اینها نیز ترتیب مزاج دماغ است بروغنها حاره رطبه مذکوره سابقا و قطع نمودن دیگران از اسباب این مرض و نطولات مرطبه بر میان سر ریختن مثل آبی که در و حشایش حاره رطبه جوشیده

باشد و غذا درین صورت ماء اللحم یا نخود آب از گوشت مرغ خانگی و طیهو و دراج باید داد **بیان انکه عشق نیز از اقسام مالیخولیاست** اما عشق که عبارت از استحسان شمایل و صور حسیه است آنرا نیز ترتیب مزاج اطبا از مالیخولیا عدکرده اند زیراکه سبب او موافق بعضی انواع مالیخولیاست و علامات آن زردی رنگ بشره است و نفس زدن تیز مثل نفس کسی که از بلندی به پستی و یا از پستی به بلندی حرکت کند و غلبه غفلت و حیرت و سر در پیش افکندن و طول سکون و بسیاری فکر و دیگر سرعت حرکت نبض بتخصیص نزد سماع ذکر معشوق و اختلاف و صلابت آن و بیداری با فراط **علاج عشق** و علاج درین مقام اشتغال عظیم است که موجب نسیان معشوق باشد و خلاصی ازین بلیه یا اختیار کردن سفر و هجران والله در قایله و قدس سره **بیت** دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم · که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل · و کد خدائی و صید کردن را نیز از جمله علاج این مرض داشته اند و باختن شطرنج نیز نافع است از افکار ردیه و نافع است ازین مرض و غذاهای نیکو اختیار باید کردن مثل نخود آب یا گوشت مرغ یا گوشت با چرتهاو مالیدن سر و چرب کردن بروغنهای مرطبه و تفریح و تقویه دل و دماغ بمعجون یاقوتی و اشربه مقویه مثل شربت ترنج و شربت سیب و باید که طبیب در معالجه مالیخولیا اهمال نکند و دست از علاج آن کوتاه نکند چه بسیاری این ورطه خلاصی یافته اند غایت امر آنست که ماده سودا بزودی نضج نمی یابد پس باید که اهتمام فشان نضج و صرف عنایت باستعمال ادویه مسهله مناسبه نماید و ادویه منضجه بر همین قیاس اختیار کند

والله اعلم **مقاله ١٣ در بیان سکته** واین مرض را اطبا چنین تعریف
کرده اند که السکتة تعطل کل الاعضاء عن الحس والحرکة یعنی مرض
سکته معطل شدن اعضاست از حس وحرکت وسبب این مرض
سده تامه است مر بطون دماغ را که عارض شده است میان صعود
وتراقی روح حیوانی از قلب بدماغ ومیان روح نفسانی از دماغ بجمیع
اعضا وحدوث او دفعة میشود وباقی نمی ماند از حرکات مگر نفس زدن
بر کمال خفا ودر اکثر این سده از خلط غلیظ بلغمی چسبیده است وگاهی
سبب سکته غلبه خون بر بدن است وامتلاء دماغ وجمیع شرایین از
دست بخفاف قلبی وعلامت سکته که از بلغم غلیظ لزج باشد ثقل راست
پس از وقوع این علت ودوار وطنین که مراد باین هر دو گردش
سر وآواز از گوش است بر طریق لف ونشر مرتب وکسل از حرکات
وظلمت بصر وپریدن جمیع بدن وبسیاری خواب وبهم ساویدن
دندان در خواب وامتلاء عروق وبرد اطراف وبسیاری آب
دهن وآب بینی وحصول تزید کف دهن دلالت بر عدم انحلال
این علت میکند وخلاصی **بیان امتحان حال سکوت** وبقراط گفته
است که السکتة اذا کانت قویة لم تبرأ وان کانت ضعیفة لم
تسهل برأها یعنی اگر سکته قوی است از او خلاصی نیست واگر ضعیف
است از او خلاصی سهل نیست یعنی صعب است واگر بر معالج مشتبه
شود که مسکوت زنده است یا مرده پلک چشم او را باید کرد وانید اگر مرده
باشد البته حدقه بغور رفته است زیرا که ممکن نیست که بمیرد وحدقه
مرتفع باشد وبغور نرود ودیگر اندک پنبه رقیق بقرب منخرین وسوراخ

ماده م

بیان سکته بلغمی

بینی او باید نهاد اگر چنانچه پنبه حرکت میکند زنده است والا حیات
از او منقطع شده است **معالجات سکته** وعلاج آن است که اولا او را
تا هفت روز پر مرغ بر دهن گل با روغن سوس چرب کرده بالارج
فیقرا آلوده ساخته بحلق باید فرستاد اگر حیات در وهست بواسطه
اکمال مرارت این دوا متاثر میشود والبته میل قی میکند ودیگر ایارج
دوای شریف منقی دماغ است از اخلاط لزجه موجب این مرض ودر
بینی مسکوت مثل مشک وکندش وسیاه دانه وخربق وفلفل کوفته
باید دمید واز تریاق مرودیطوس یا تریاق کبیر که مسمی بتریاق
فاروق است یک مثقال در ماء العسل حل کرده در گلویش باید ریخت
واگر اینها موجود نباشد بادیان رومی با زیره ومصطکی در آب جوشند
اینها حل کرده وقدری گلقند عسلی با او آمیخته در گلویش باید ریخت
وسر صاحب سکته را باید تراشیدن وجندبیدستر بر آن طلا باید کردن
وفلفل وامثال او نیز اگر با آن بیامیزند صواب بود واز نمد غلیظ طاقیه
بر سر مسکوت بپوشند وبر بالای آن طاقیه تابه آهن گرم کرده بنهند تا
گرمی آن بسر رسیده سرایت کند چنانکه پوست سر بسوزد **حقنه نافع جهت
سکته** وحقنه حاره نیز باید که باشد از مثل قنطوریون دقیق وتخم
حنظل وفرفیون است وامثال این ادویه آنچه در وقت گنجد وبعد
از فاقه وشعور هر صباح جلاب از بادیان رومی وبادیان شهری
وگاوزبان از هر یک سه درم واز گلقند قندی ده درم مجموع ادویه را
در قدری آب که مناسب دوا باشد باید که طبخ کرد بآتش ملایم تا نیمی بماند
واز کرباس گذرانیده بعد آن از آن قند نذکور را در آن حل کرده باید

داد و غذا درین مقام نخوداب و مغز تخم معصفر با گوشت کنجشک یا کبوتر یا تیهو و فلفل و دارچینی دراش باید انداخت و بعد خلاصی ازین مرض تنقیهٔ دماغ مسکوت بحب ایارج و ایارج لوغاذیا در هر تنقیه باید کرد بقدر قوت و طاقت و امکان و بعد از خلاصی اگر از مواد در دماغ چیزی باقی باشد بغرغره کردن با سغل تنزل میشود **سعوط** و در دماغ مسکوت زهرهٔ کلنک باید چکانیدن بترات و آب مرزنجوش نیز چکانیدن بسیار مفید است و از اشربه اقتصار بر ماء العسل باید کرد و این تدبیر اصحاب سکته است تا بیست و چهار روز گذشتن و بعد از بیست و چهار روز اگر ازین مرض خلاص نشوند در اکثر آنست که مبتلا بمرض فالج میشوند بالقوة بر تقدیر کثرت و قلت ماده و اگر بعد از خلاصی از سکته بهر کدام ازین دو مرض که مذکور شد مبتلا شود نظر در علامات و اسباب باید کرد **بیان سکتهٔ دموی** اگر علامات سبب دم ظاهر باشد اخراج خون بفصد قیفال باید کرد و حجامت ساقین نیز باید کرد و علامت خون در اوداج و رگهای پیشانی است و سرخی چشم و شیرینی طعم دهن و سرخی روی و غیر ذلک از علامات خون که ظاهر باشد و این خلاصی است که منجر بفالج نمیشود و تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه و خوردن جلاب منضج ساده از قند سفید ده درم و یا جلاب ساده یا مفرح معتدل مقدار یکدرم و با بیخ سوسن سه درم و غذا ماش مقشر اگر قبض باشد شیرهٔ مغز بادام شیرین و نخوداب و بعد از آن اختیار حقنهٔ معتدل و غرغره بماء العسل تنها د کاد سبب در حدوث سکته ضربه و سقطه می باشد که بر سر واقع میشود که موجب انکسار قحف است و ورم حجاب و غشاست و انسداد مسالک

روح نفسانی است از سلوک طبیعی و علامت سبب آنست که ضربه یا سقطه واقع شود و علاج درین مقام نیز فصد است و اخراج خون بقدر قوت و واجب و تقویهٔ مزاج دماغ بشمومات و عطوسات و سعوطات باردهٔ معتدله و لخلخهای مقویهٔ دماغ و باقی علاج علاج او رام است **مقالهٔ ۱۳**

در بیان فالج و حکما فالج را چنین تعریف کرده اند که هو استرخاء لاحد شق البدن یعنی فالج سست شدن و بیحس شدن یکی از دو طرف بدن است که آن جانب راست و چپ باشد و در بعضی از تعریفات او قید طولا نیز هست و بالجمله سبب انصباب و ریختن خلط بلغمی است که موجب انسداد مسالک اعصاب میشود و اولا حدوث خدر است در اعضائی که این ماده دران منصب شده است و موجب بیخبر شدن از اعضا و اعصاب است و بعد از آنکه ماده تمام در عضو استقرار می یابد و عضو تمام از افعال خود می ماند آنزمان اسم او فالج است و علامات او بطلان حس و حرکت است و نبض بطی و متفاوت میباشد و قارورهٔ سفید از اثر نضج و درد غالب است و بسیاری آب دهن و بسیاری خواب و قلت عطش و گاه درین مرض بول سرخ و زرد میشود بسبب ضعف کبد است یا حدوث ورم در کبد و اگر درین مرض رنگ عضو بحال خود است و تغیری ندارد و تاریک نشده است از علامات قریب بفلاح و صلاح است خصوصا که سن شباب باشد امید تمام است در نجات و اگر بر خلاف این باشد علاج آن بغایت مشکل است و در اکثر ازان نجات نیست **بیان معالجهٔ مفلوج** و علاج این مرض کیف کان است که تا چهار روز مفلوج بهیچ معالجه اشتغال ننماید و از هیچ ادویه ارتکاب نکند زیرا که

خوردن ادویه و در اوایل این مرض موجب زیادتی علت است بسبب
حرکت ماده و ریختن آن بر عضو ضعیف و چون از چهار روز تجاوز کند
هر صباح جلاب از باذرنجبویه و بادیان رومی و بادیان شهری از هر یک
سه درم دار کلقند عسلی ده درم و غذا نخوداب با مغز تخم معصفر و اندک
فلفل و دارچینی تا هفت هشت روز انجبین جلاب باید خورد و درین
ایام از خوردن آب پرهیز باید کرد و اقتصار بر ماء العسل یا ماء الاصول
باید نمود و هر جاگاه که اثر نضج نام در قاروره ظاهر شود اختیار حب
صبر باید کرد و اشیای حاره که درین مرض از معالجات پسندیده است
البته باید اختیار نمود **صفت حب صبر** و حب صبر باین ترکیب در فالج
ترتیب باید کرد صبر سقوطری یکمثقال بوزیدان و ماهی زهره و تربد
تراشیده بروغن بادام چرب کرده از هر یک یکدرم غاریقون نیم درم
نمک هندی یکدانگ شحم حنظل نیم درم بادیان نیم درم مقل دانگی مجموع
ادویه را کوفته و بیخته بآب حبها باید ساخت هر یک بمقداری که توان
فرو بردن بعد از آنکه پرهیز و جلاب و غذای مناسب اختیار کرده
باشد خورده تا وقت پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
از قند و تخم ریحان شربتی که میان اهل این فن مشهور و معروف است
باید خورد و غذای پرهیز را در روز دارو تاخیر باید کرد و بوقت نماز
دیگر باید خوردن **حقنه قویه** و بعد از گذشتن سه روز این مرض
این حقنه که نوشته میشود اختیار باید کرد ورق غار و قسط و مرزنجوش
و حلبه و اکلیل الملک خشک و برگ بیدانجیر یا تخم آن دو درم ماحوزریون
تره کرنب و شبت و قیصوم و تخم زغیر و ابهل که میوه درخت سرو است

از هر یک ده درم و شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق ده درم مجموع
ادویه را در چهار رطل آب باتش آهسته باید جوشانید تا از سه حصه دو
حصه بماند و از کرباس باید گذرانید و اگر روغن زیت موجود باشد ده درم
و عسل بیست درم و نمک و مقل و بوره ارمنی از هر یک نیم درم که دو دانگ
است آمیخته بوقت تابستان بعد از خوردن شوربای نخوداب اول صباح
یا وقت نماز دیگر و در زمستان بوقت نماز پیشین بدو دفعه حقنه باید
کرد و سابقا مذکور شد که رطل نود و شش مثقال است بوزن و بدل
روغن زیت روغن کنجد است بهمان وزن و اگر درین حقنه بواسطه
نمک و بوره ارمنی خوف از حدوث مغص و پیچاک شکم باشد بدل نمک
و بوره آب افشرده کنات باید کرد و اگر این حقنه بر مریض صعب باشد
حقنه از این اخف اختیار باید کرد باین ترتیب تخم زغیر و برگ چغندر و
برگ بیدانجیر و شبت و نانخواه و مرزنجوش و هزار اسفند که او را حرمل
می‌نامند و اکلیل الملک و تخم معصفر و حلبه از هر یکی یک کف مجموع را
در سه رطل آب باتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس گذرانید
آنگاه عسل و آب کامه و شکر سرخ از هر یک ده درم و روغن زیت یا کنجد
پانزده درم چنانچه سابقا مذکور شد حقنه باید کرد و از مرکباتی که نفع آن
بیش است درین مرض خوردن تریاق مسرودیطوس و تریاق فاروق
و کوارش بلادر از انفع اشیاست اما باید که در خوردن آن مبالغه
ننماید تا تب حادث نشود و مقدار مطبوخ یا عصاره ده درم است
و بعد از آنکه این تدبیر واقع شود **بیان روغنهای نافع** و علامت
فلاح و بهبود ظاهر گردد مداومت و مواظبت بر روغنهای حاره مناسب

حقنه لینه

است بر اعضاء مفلوجه مثل روغن ناردین و روغن قسط و روغن
زنبق و روغن سوسن و روغن افربیون و روغن جندبیدستر
و روغن سیاه دانه که مخصوص این مرض در عشر است و روغن سداب
و روغن حب حنظل و مالیدن نفط سفید بر عضو مفلوج بسیار نافع
است و همچنین روغن خردل که مراد با آن قیح است و از اشیاء نافعه
جاویدن ادویه حاره است مثل فلفل و دارچینی و مصطکی و بر سر
طلا کردن نوشادر با روغن بلسان اگر موجود شود بسیار نافع است
و آنچه بقایای خلط فالج را تحلیل میکند ادویه ایست که با آن عطسه کنند مثل
مشک و فلفل و جندبیدستر و کندش و امثال این ادویه را کوفته و بیخته
و اندکی بر سر نایچه کرده در دماغ باید دمید و چکانیدن جندبیدستر محلول
در روغن زیت با روغن زنبق مفید است و بوئیدن ریاحین
حاره مثل نرگس و یاسمین و امثال اینها آنچه در کیفیت موافق باشد
نیز مفید است و خوردن سکنجبین عنصلی با زوفای یابس نیز از علاج
این مرض است و خوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکبار منفعت بلیغ
بیش دارد **صفت ماء الاصول** مراد از ماء الاصول که با این اجزا است
نیز منفعت بلیغ میرساند و اجزاء این است بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس و اذخر که خلال مامونی مینامند از هر یک هفت درم تخم کرفس
و بادیان رومی از هر یک سه درم نانخواه و زراوند سیاه دانه از هر یک
دو درم مجموع ادویه را در هفت رطل آب با آتش ملایم باید جوشانید تا
سه رطل بماند آنگاه از کرباس گذرانیده و صاف ساخته نگاه باید داشت
و هر روز مقدار آشامیدن از آن دو وقیه است که پانزده مثقال میشود

و وزن رطل سابقا مذکور شد و با این ماء الاصول عسل یا فانید باید آمیخت
از هر کدام که موجود باشد ده درم و نیز سزاوار اینست که هر هفته متعاهد
خوردن سرودیطوس باشد که عظیم نافع است و تریاق فاروق یا
شربت بادرنجبویه نیز از جمله انفع است و اگر موجود شود ملازم و مداوم
باید بود و مقدار شربت بادرنجبویه ده درم است **بیان آنچه فالج را
مضر است** باید که صاحب فالج از خوردن بادرنگ و تره و کدوی تر
و آنچه بدینها ماند اجتناب نماید و هر کس که خواهد که از فالج و لقوه و رعشه
در امان باشد در شکم سیری خواب نکند و بطن خالی بخواب رود و بحمام
کم رود و مثل بنیر و مسکرات و مبخرات ارتکاب نکند که مودی بهلاک
میشود و هر جاه که با فالج حرارت مزاج باشد سعی در تسکین حرارت مزاج
باید کرد اولا و بعد از آن استعمال علاج اصل باید نمود شربت قند
سفید و سکنجبین ساده و غذا مزوره از زیرباج باید داد و خدر نیز
نوعی از فالج است بلکه مقدمه فالج است و علاج او علاج خفیف تر
از فالج است همچنانکه سوء القنیه مقدمه استسقی است و معالجه او
اصعب از استسقاست **مقاله ۲ در بیان تشنج** و تشنج را چنین
تعریف کرده اند که هو تقلص العضو الی مبدائه یعنی درهم کشیدن عضو است
و مراجعت کردن عضو که عصب است بجانب مبداش که دماغ است و این
بر دو نوع است و یکی از این دو نوع بسبب رطوبتی است که در عصب و
عضله مملو شده است و از طول عصب نقصان یافته و ازدیاد در عرض
عصب پیدا شده و این نوع دفعهً دفعهً حادث میشود و ثانی بسبب
استفراغ کثیره میشود و این موجب جفاف عصب است و این دفعه دفعه

نیست بلکه قلیلا قلیلا حادث میشود واین تدریجی است واین را تشنج یابس می نامند
واستدلال بر حسب او از مزاج وسن وبلد وتدبیر سابق است تشنج امتلائی
وعلامت تشنج امتلائی حدوث اوست دفعةً از غیر ظهور سبب و
غلبه بلغم وعلاج درین مقام اگر بسبب امتلا باشد علاج فالج است از
اشربه واغذیه وتنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر بعد از نضج ماده
وبخوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم
واز گلقند قندی ده درم وغذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر یا روغن
کنجد ویا روغن چهار مغز ومالیدن بدن بر روغن بید انجیر وروغن
قسط یا روغن زنبق یا جندبیدستر یا فرفیون وتمام وروغن مرزنجوش
ومثل اینها وتشنج را اطبا سهل العلاج شمرده اند اگر فی الفور بمعالجه اشتغال
نمایند بزودی زایل میشود ومی باید که کماد ساخته او اکثر از نمک گرم کرده
باشد وازین منفعت بسیار یافته اند وآمیختن سپند با نمک
انفع است ونطول درین مرض بمطبوخ بابونه وشبت وشیر واکلیل
الملک باید کرد اما آنچه از تشنج بسبب پیوست حادث شود عسر العلاج
است ودر معالجه از تشنج رطب ابعد است وخلاصی از وی بسبیل
ندرت است **بیان تشنج یابس** وسبب تشنج یابس استفراغ بسیار
است از اسهال وغیر آن یا بیخوابی بسیار بر دوام وحرکات عنیفه
کثیره یا غم مفرط یا مرضی حاره وعلامت او حدوث تشنج بتدریج است
واندک اندک وضمور وگداختن وخورد شدن عضو ماؤف وباریک
شدن آن وتقدم اسباب مجففه از داخل وخارج وعلاج درین مقام
ترطیب بدن است بخوردن جلاب واشیاء مرطبه مثل شیر خر وشیر عورات

ویشر کاو

وشیر گاو وبز وغذا ماء الشعیر بروغن بادام شیرین یا ماء اللحم که از [illegible] بسته باشد
یا گوشت بزغاله فربه ومرغ جوجه وگوشت ماهی خورد ومالیدن روغن
بنفشه وروغن کدو بر سر ودماغ وچکانیدن شیر عورات بدماغ **سعوط**
وچکانیدن روغن بنفشه وکدو ونیز در تشنج یابس منفعت قوی دارد
وشربت بنفشه ابلغ است در نفع ودر طبخ این ادویه که مذکور میشود
نشستن بسیار نافع است برگ کاهو وبرگ کدو وبنفشه اگر تازه باشد
بهتر وبرگ نیلوفر وبرگ گل خطمی وبرگ خشخاش وبرگ چغندر **موم**
روغن که از بنفشه یا بادام باشد ومالیدن صاحب تشنج را بموم روغنی
که معمول بر روغن بنفشه یا بادام باشد وموم کافوری وکثیرا وخوردن
آب انار شیرین وهندوانه وخیار وبادرنگ نیز با قند سفید نافع است
وغذا ماش مقشر وکدوی تر وشیره بادام شیرین واسفاناخ وبرگ
خرفه وگاهی سبب حدوث تشنج نیش زدن عقرب است وعلاج
درین مقام خوردن تریاق اربعه است با جلاب قند وغذا درین
مقام نخود آب است وگاهی حدوث تشنج بسبب قرحه حاره است
که بر عصب واقع شده وعلاج او علاج قرحه است واصلاح حال او
وگاهی حدوث تشنج حصول کرمهاست در معده و ... **بیان بعضی**
انواع تشنج وعلاج قتل واخراج کرم است بادویه که مخصوص است
مثل پشیح وترمس که باقلای شامی است وسرخس وتربد سفید وقسط و
قنبیل وحب النیل وامثال اینها آنچه از ادویه در اخراج کرم متعین
شده است ومجدد وکذا از هر کدام نوعی از تشنج عارض مرغضلات
ترقوه است **مقاله ۱۰ در بیان لقوه** ولقوه را بنجنین تعریف کرده اند

كر اللقوه علة تحدث بغتة فى عضلات الوجه والعين وتحدث اعوجاجا فى الوجه ولا يمكن تغميض احد العينين واذا نفخ فى فيه يخرج من شق واحد يعنى لقوه علتى هست كه حادث ميشود ناكاه بيك دفعه در روى وچشم وحادث ميشود كجى در رو وممكن نيست كه يك چشم را تواند پوشيدن بواسطهٔ عروض او عضلات وجه را واكر در دهن صاحب لقوه دم بدمند از يك شق بيرون ميرود وسبب او خلط بارد بلغمى هست كه موجب انسداد مجارى عصب حس وحركت هست بجانب فكين واين موجب ابطال مضغ وجاويدن لقمه هست وعلامت او بطلان يا نقصان افعال مطلوبه هست از عضوى كه اين علت عارض او شده هست وعلاج او علاج فالج هست واستعمال غراغر بايارج فيقرا وماء العسل وپوست بيخ كبر واندكى از نوره وسعوط بروغن مرزنجوش با زهره كلنك واستعمال حقنهٔ حاره مذكوره در مرض فالج ونشستن صاحب لقوه در خانهٔ تاريك وآيينه در پيش نهادن وسعى كردن كه روى خود را در آيينه بيند وسر را ببخارات آبهايى كه در ان ادويهٔ ملطفه جوشانيده باشند داشتن واين بعد از تنقيه از خلط موجب مرض بايد زيرا كه بعد از دفع مادهٔ موجب دفع بقاياى مرض هست وآن ادويه مثل نمام ومرزنجوش وصعتر وشيح ومرماحوز وجند بيدستر وامثال اينهاست در كيفيت تلطيف وجاويدن كندر ومصطكى وحلتيت ونكاه داشتن جوزبويا وقرنفل ودارچينى ودارفلفل وامثال اينها در دهن وجاويدن اشياء حاره را در مرض لقوه منافع بسيار هست بيان لقوه كه از امور حاره مفرط هست وجلاب هر صباح از باديان

وبا در بخنویه وكاوزبان از هر يك دو مثقال وكلقند عسلى هفت ونيم مثقال اول ادويه را جدا بجز ريشم هست بآن قدر آب كه مناسب دوا باشد طبخ بايد كرد تا نيمه بماند وانكه باس كذرانيده وصافى ساخته وعسل مذكور را در او خلط كرده ونيم كرم بايد آشاميد وغذا نخود آب با شيرهٔ تخم معصفر ودارچينى وفلفل ونانخواه واكر بعلاجات مذكوره شفا حاصل نشود بحقنهٔ غير حاره رجوع بايد كرد ودر معالجه استعمال اشياء حاره از اغذيه وادويه نبايد نمود زيرا كه ادويه واغذيهٔ حاره مجفف اخلاط هست ومخلط او بواسطه آنكه چون لطيف اخلاط بتحليل رود وغليظ آن بماند لقوه چنب بيار عسير العلاج هست ولقوه اكر ابتدا بجانب ايسر عضو باشد عسير العلاج هست زيرا كه جانب ايسر بحرارت غريزى اقرب هست وبروح حيوانى ده هر جكاه مادهٔ او لا متوجه آن شود علامت شدت وقوت ماده هست وعجز طبيعت از دفع آن مقالهٔ ۱۶ در بيان اختلاج واختلاج را اطبا مقدمهٔ لقوه داشته اند ومنذر وبيم دهنده از ان وسبب موجب مرض ماده بلغمى هست كه لزوجت تمام دارد وبواسطه تاخير حرارت غريزى كه در ان تحليل آن ريح حاصل ميشود ويا بخارى كه از مسام بسهولت خارج نميشود بواسطهٔ غلظتش وقوت دافعه ميخواهد كه او را بجانب ظاهر جلد اخراج كند ودرين حال بينهما مدافعه واقع ميشود وبدين سبب حركت اختلاجى در ظاهر جلد حادث ميكردد وعلاج درين صورت تنقيهٔ بدن هست از خلط بلغم بحبوب مسهله وايارجات مذكوره در علاج فليج وتشنج وغير ذلك از امراض دماغى وتلطيف در تدبير تا مادهٔ رقيق نزود وغليظ نماند وجلاب از شربت بادرنجبويه با ترياق

ارمنی و یا با خطمی و خاک بادیان و غذا نخود آب یا دارچینی و کلاوات مجففه بر
موضع اختلاج نهادن و ضمادات محلله کردن در حالت فالج و لقوه مذکور شده
بکار بردن و مالیدن موضع اختلاج را و دهنهای گرم بالفعل و بالقوه مثل
روغن سوسن و روغن زنبق و روغن قسط و مثل اینها آنچه حاضر باشد

مقاله دوازدهم در بیان زکام و سبب زکام منجلب و منجذب شدن رطوبات
و فضول رطبه است بجانب منخرین و سبب این انجلاب و انجذاب یا سوء
المزاج حار است که عارض دماغ شده است از اسباب خارجی مثل تاثیر
حرارت آفتاب و یا مالیدن روغنهای گرم بر سر یا بسبب خوردن اشیاء
حاره مثل سیر و پیاز و تخم خردل و امثال این آنچه موجب حرارت دماغ
و ترقیق فضلات باشد و موجب انصباب منخرین علامت آن خارش
بینی و سرخی روی و چشم است و علاج درین مقام فصد کردن
از قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و برحسب واجب
و ضرورة و تغلیظ ماده و تبرید دماغ و خوردن جلاب هر صباح از
عناب ده عدد و قند سفید ده درم اول ادویه را چنانچه رسم
است در آب مناسب دو واطبخ باید کرد تا بنصف آید و قند مذکور
را بعد از صاف ساختن بآن آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا
ماش مقشر با شیره مغز بادام **زکام با سرفه باشد** واگر با زکام سعال
و صداع باشد یعنی سرفه و درد سر درین مقام جلاب باید داد هر صباح
بدین نوع از بنفشه خشک یا تر سه مثقال و سپستان بیست عدد
و عناب پانزده عدد و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم و یا
خمیره بنفشه ده درم واگر چنانچه در زکام مذکور را بیخوابی باشد شربت

خشخاش

خشخاش نافع است و غذا آنچه مذکور شد و در غذا شیره خشخاش زیاده
باید کرد تا در حصول خواب امداد نماید و در وقت بیخوابی خوردن
تخم کاهو در آش و غیر آن قوی نافع است واگر چنانچه بسبب زکام برد
مکثف و مسدد مسام و جلد سر باشد زیرا که این موجب احتقان
بخارات میشود و عدم خروج از مسام پس ضرورت است که متنزل
شود براه منخرین و علامت این سبب وجدان برد است و علاج
درین مقام تسخین سر است و گرم نگاه داشتن آن بمنادیل خرقها
گرم کرده واگر برودت بشدت یافته باشد هر آینه محتاج بکمادات
قویه مسخنه خواهد شد و به تبخیر قوی و نطولات و مشمومات مجففه
و درین مرتبه دخول حمام نافع است واگر در طبیعت قبض باشد حیله
در انحلال طبیعت باید نمود بمثل این ادویه سنامکی پنج درم و نیلوفر
و بنفشه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و پرسیاوشان از هریک سه درم
و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم و چنانچه رسم است ادویه را
در آب مناسب دو واطبخ کرده و صافی ساخته و قند و ترنجبین مصفی را
اضافه کرده نیم گرم باید آشامید و غذا از ماش مقشر باید کرد و خود را
ببخارات آب جوشیده بعضی از حشایش حاره مثل مرزنجوش و شبت
و بابونه و اکلیل الملک و مقدار اینها عند الطبیب امری تخمینی است
و احتیاج در چنین مواضع بتعیین مقدار نیست و ازین جهت است که
در بعضی احتقانات از فلان چیز یک کف و از فلان دو کف نوشته اند
و هیچ مقید بتعیین مثقال و درم نشده اند و وابسته بحدس طبیب
ساخته اند واگر در زکام راه بر نزول رطوبت مسدود شود که موجب

عسر نفس واذیت باشد بتبخر بخیر موجب انفتاح سده است وهمچنین
است بتبخیر بکاغذ سوخته **مقاله ۱۸ در بیان رعشه** ورعشه علتی است
که عارض آلت میشود مثل دست که آلت بطش است ومثل پای که آلت
مشی است وضعف قوت حامله که عضو را می باشد ورعشه عبارت از
حرکت غیرارادی است مختلط با حرکت ارادی وسبب او سوء مزاج
بارد است مادی وغیرمادی که عارض عصب شده وارخای عصب
کرده وسست ساخته است واکثر حدوث از مشایخ وپیران است
وکسانی که مدمن خمرانند وبافراط مرتکب میشوند وکسانی که سردی
بافراط میخورند وگاهی حدوث رعشه بسبب آلام نفس می باشد مثل
غم وخوف وفزع وغضب وخجالت وبسبب وفور لذت وفرح بسیار
نیز می باشد وعلاج درین مواقع خوردن جلاب حار است از بادیان شهری
وبادیان رومی هریک دو درم نیم کوفته واز گلقند عسلی ده درم بروجهی
که عادت ورسم است طبخ کرده وصافی ساخته وگلقند مذکور را
باآن آمیخته نیم گرم باید آشامید وغذا نخود آب باشد مغز تخم بعضی
واندکی دارچینی وزعفران وفلفل وبعد از ظهور نضج در قاروره
تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر باید کرد ودادن روغنهای گرم بعد
از تنقیه درین مرض بسیار نافع است مثل روغن پسته وروغن
فندق وروغن چهار مغز وروغن بید انجیر وروغن بلسان واین انفع
علاج است ومالیدن روغنهای حار بالفعل وبالقوه در اصول اعضا
مثل شیب بغل وخم ران وسرون وکتف مثل روغن قسط وروغن
زنبق وجمیع اعضا را بهریک ازین روغنها که حاضر باشد عرق کردن در

افتاب

افتاب نشستن وبحمام گرم درآمدن وازین روغنها در حمام مالیدن
نیز بسیار نافع است وخوردن گوشت شیر انجیر یا گوشت اسب بمقدار
معتدل نافع است وخوردن نارجیل که آن مغز جوز هندی است
نیز بسیار نافع است وخوردن مغز کله خرگوش نیز بسیار مفید است
واین بالی صحیح است **بیان رعشه که بی ماده باشد** واز انواع رعشه
آنچه بسبب سوء المزاج بارد بی ماده است بواسطه مصادمت هوای
بارد است که بافراط بوده وخوردن جلاب از حلتیت با ماء العسل
ومالیدن عضو بادُف بروغن جند بیدستر وانکه بیش خوردن شراب است
ومداومت ومواظبت آن علاج ترک آنست وایراد سند سبب و
تقویت دماغ بروغن مورد وروغن بید انجیر وروغن گل وخوردن
رب میوهای قابض مقوی دماغ مثل رب بهی ورب امرود وسیب
وغیر ذلک وغذااش عدس که در وکرنب باشد اما رعشه که سبب
او غضب یا خوف یا غم یا فزع باشد علاج آن ازاله سبب است
بهر حیله که توان بخواب رفتن وفضول راحت است وانکه بیش
لذت فرح است سریع الزوال می باشد زیراکه سبب سریع الزوال
است وگاهی حدوث رعشه بسبب جفاف اعصاب می باشد واین
جفاف بسبب استفراغ کثیره است واین قسم بدترین اقسام رعشه
است وبغایت کم است که مقتضی بفلاح ونجات شود وبهر حال
دست از علاج کوتاه نباید کرد ودر استعمال مرطبات تقصیر و
اهمال جایز نباید داشت مثل شربت بنفشه سیب شیرین و
غذااش مقشر باکدوی تر وشیره مغز بادام شیرین وبا امثاله آرد میده

اشیاء بارده و **علاج** درین مقام
تسخین اعضاست بمالیدن روغنهای
گرم مذکوره وخوردن حم

و روغن بادام و قند و مالیدن صاحب رعشه اعضای ما و فراش را بروغنهای
گرم مثل روغن بابونه و آنچه بآن ماند و روغن بابونه درین مقام نافع است بیان
ساختن روغن بابونه و طریق ساختن او این نوع است که یکمن شرعی گیاه و
گل بابونه رسیده را در چهار رطل آب آتش ملایم باید جوشانید تا به یکمن باز آید
و از کرباس گذرانیده یکمن روغن کنجد صافی باین مطبوخ آمیخته با آتش آهسته
باید جوشانید تا آب برود و روغن بماند و بعد از آن در شیشه یا ظرفی پاکیزه
باید نگاه داشت و بوقت حاجت ازین روغن نیم گرم کرده بر اعضای ماؤف
مرتعش باید مالید نوع دیگر تحصیل روغن بابونه و نوع دیگر طریق ساختن روغن
بابونه آنست که یکمن روغن کنجد پاکیزه صافی در شیشه باید کرد و ده وقیه که
پانزده مثقالی است گل بابونه تازه رسیده در و باید انداخت و سرش را محکم
کرده چهل روز در آفتاب باید نهاد و بوقت حاجت استعمال باید کرد و باید
دانست که جوانان را بسیار کم است که علت رعشه حادث شود مگر آنکه مدمن
الخمر باشند که درین صورت اکثر چنین است که باین مرض مبتلا میشوند و نیز
کسانیکه در خوردن بسیار مبالغه میکنند خصوصا که در شب میخورند و کسانیکه
با وجود این چیز ریاضت و تعب نمی کشند درین بلیت و علت می افتند و گاهی
حدوث رعشه بسبب گزیدن و نیش زدن حیوانات ذو سم است و علاج
درین مقام خوردن تریاق است و شربت بادرنجبویه و غذا مزوره نخود
آب و ازاله سبب موجب مرض که اثر زهر آن حیوان است با دویه که ازاله
کنند و پیران در وقوع این مرض از اسرع ناس اند زیرا که با دنی سببی باین
مرض گرفتار میشوند مقاله ۱۹ در بیان ضعف بصر و سبب ضعف بصر سوء
المزاج بارد و ماده رطب است که تبرید و ترطیب دماغ میکند و تغیر روح باصره

حاصل میشود و نقصان در ابصار و علامات آن دمع در مصلی که مراد با
آن خلم است و عدم حمرت و وجع و همیشه احساس کدورت در چشم میکنند
و زیادتی این احوال در عقب خوابست و خوردن غذا و در حال تخمه
فساد و اشتداد آنست و علاج درین مقام خوردن جلاب از بادیان
و بیخ سوسن تراشیده از هر یک دو درم مجموع را در قدری آب مناسب
دو اطبخ باید کرد تا بنصف باز آید و از کرباس گذرانیده و صاف ساخته و
ده درم قند سفید بآن آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا نخود آب با
شیره مغز بادام شیرین و در غذا اختصار بر همین باید نمود و بعد از ظهور
نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب ایارج فیقرا با حب بنفشه مقوی
تبرید باید کرد و اندک محموده که از نیم دانگ مجتی و زنباشد بدانکه دانگی
سدس مثقال است که چهار نخود باشد و مثقال شش دانگ است بوزن
و هر دانگی چهار نخود است و هر نخود یک قیراط است که ربع دانگ میشود
و غرغره کردن بماء العسل و بادیان و ایارج فیقرا هر یک مقداری مناسب
اول بادیان را در ماء العسل آمیخته و دیگر ایارج را نیک بر هم زده نیم
گرم غرغره باید کرد و کحل درین باب روشنائی کبیر و یا باسلیقون بشکل
یعنی در و جزوی از مشک می باید که باشد تا در تجفیف رطوبات او خلل
بود و امثال آن از ادویه عین که درین مرض موافق باشد باید ساخت
و اگر از سوء المزاج حار مادی باشد و ماده دموی باشد علاج آن فصد و
حجامت است و التزام پرهیز از مضار و خوردن جلاب از عناب ده
عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم مجموع را
بر وفق عادت و رسم طبخ کرده و ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا

بیان آنکه ماده
دموی باشد

درین مقام ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و تنقیه دماغ بروغن
بنفشه و کحل بشل حصرمی باید کرد از شیاف و باید که درو رادیه باشد والله
اعلم **مقاله ۲ در بیان رمد** و رمد عبارت از ورم حارست که عارض
ملتحمه میشود و ملتحمه عبارت از مجموع سواد و بیاض و لحم است که داخل این
نقبه است و این ورم خالی از سوزش و خارش و درد و ثقل نمی باشد
و طبقه ملتحمه طبقه ظاهر از چشم است یعنی آنچه محسوس از وجوه او کوشت
سفید چرب است که مخالط جمیع عضلات چشم است و جمیع اعضا و اجزای
او سائر این عضلات است **رمد دموی** و علامت دموی از رمد حکاک
و درد قوی است با کزیدن و ضربان جانبین صدغین و حدوث
ورم و تمدد آن وجع شدت رمص و چکیدن اشک است و ثقل اینست
رمد صفراوی و اگر ماده صفراوی باشد علامت آن حکه و کزیدن و
عدم رمص و حلم و چکیدن اشک است و علاج هر دو قسم فصد از قیفال
است از جائی که معهود است و در اول استعمال ادویه ممنوع است زیرا که
چشم عضوی ذکی الحس است و باندک المی متألم میشود و تلیین طبیعت
از ضروریات است زیرا که هم تقلیل ماده مرض میشود و هم نفع از بخارات
مواد صفراوی بدماغ و عین میکند و این مطلوب است و این تلیین
یا بمطبوخ فواکه یا بحب بنفشه تر یا خشک پنج درم و مجموع را بطریق
رسم و عادت چنانکه سابقا مذکور شد ترتیب داده باید آشامید و قند
و ترنجبین درین جلاب از هریک ده درم باید کرد و غذا ماش مقشر و
شیره مغز بادام شیرین و اسفاناخ و در ایام شدت وجع در رمد دموی
و صفراوی دادن کوشت ممنوع است خصوصا اگر شخص با قوت باشد مگر

آنکه شخص نحیف بود و ترکیب ضعیف داشته باشد آنزمان تنقل تمریح باید
کرد تا قوت ساقط نشود و اگر جانب صفرا غالب باشد آب انار ترش مع شحوم
تسکین باید داد و در دو قدری قند سفید نیز باید آمیخت یا تمر هندی و
قند اختیار باید کرد و از تکاب ترشی وقتی باید کرد که مانع نباشد مثل سرفه
یا ضیق النفس و اگر ازینها موجود باشد شربت در تبرید و ترطیب منحصر
در بنفشه و نیلوفر است اما اگر سرفه نباشد آلوی بخاری و عناب باده ورم
قند جایز است و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و در اول چکانیدن
شیر دختران با رقیق سفیده تخم مرغ قوی نافع است و مسکن وجع و ضماد
از صندل سفید و کلاب و آب کشنیز تر و یا کشنیز یا جرم او باید کرد و حفض
که نوعی از ماميثاست و غذا از اشیاء بارده رطبه مثل آب نارنج با قند
و شیره بادام شیرین زیرا که اگر ترشی بطرافت خود باشد مضر است و کحل شیاف
کافوری و افیون باید کرد و اگر وجع شدید باشد و خلیدن تحذیر باید کرد
زیرا که چاره نیست و تحذیر نیز بحسب قانون طبی از اضعف با قوی بحسب
تدریج باید و چکانید لعابات رطبه مثل لعاب بهی و شیر دختران و ضماد
بعصارات بارده مثل افشرده برگ عنب الثعلب یا عصاره برگ کاهو
و بقلة الحمقا که مراد بآن خرفه است با کشنیز تر یا آب گل کدو و شستن
روی با آبی که در و قدری برف باشد اما در آن مبالغه نباید کرد و اگر سبب
رمد از ماده بلغم باشد علامات آن انتفاخ ملتحمه است بغیر حمره و درد قوی
و بسیاری غلم و چکیدن اشک و برهم چسبیدن پلک هر دو چشم بواسطه
رطوبت بسیار خصوصا در خواب و حدوث ثقل در سر و علاج درین صورت
تنقیه دماغ است از خلط بلغم بحبوب مسهله و ایارجات و غاریقون و

رمد بلغمی

تربد و شحم حنظل و حقنهٔ لینه نیز مناسب است و اگر وجع بشدت باشد
تقطیع بورق کاسنی یا بعصارهٔ عنب الثعلب اختیار باید کرد و بقراط چنین
گفته است که رمد که مادهٔ او بلغمی است عسر الانفکاک است و بزودی
از و خلاصی میسر نیست اما سلیم است و رمد که یابس و سوداوی باشد سریع
الانفکاک است اما در و خوف حدوث قرحه هست و اگر سبب رمد مادهٔ
سودا باشد علامت آن قلت رطوبت است و التصاق یعنی چسبیدن
پلکهای چشم بر یکدیگر و بسیار کم است که این رمد بی صداع باشد و البته
درین رمد اکثر چنانست که صداع هست و علاج درین مقام ترطیب
مزاج دماغ است بشربت بنفشه و چون بیخوابی نیز بواسطهٔ یبوست
خلط می باشد جهت جلب نوم شربت خشخاش نیز گاهی باید داد و تخدیر
نیز بواسطهٔ تسکین وجع مطلوب است و جلاب درین مقام از بنفشه
و سپستان و نیلوفر و قند از هر یک مقدار مناسب بآب مناسب دوا
طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید آشامیدن
و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام شیرین و اسفاناخ و یا ماء الشعیر است
و دخول حمام و آب زن از انفع اشیاست و چکانیدنها و بوئیدنهای
مرطبه مر مزاج دماغ را درین رمد نافع است و ترک استفراغات قویه و
مولدات رمد خوردن خربزهٔ بسیار و خرما و آش بادنجان و چار مغز
است و اینها را بالخاصیه موجب رمد داشته اند و بعضی از اطبا چنین
گفته اند که ترک ترطیب غذا گاهی موجب رمد است زیرا که در ترک
ترطیب انسداد مسام است و توجه ماده بجانب دماغ و چشم **مقاله ۲۱**
در بیان طرفه و طرفه را چنین تعریف کرده اند که خون تازه است که منصب

بطبقه ملتحمه میشود و این انصباب بواسطهٔ انحراف و انشقاق اوردهٔ
اوست یا بسبب ضربه و سقطه که عارض او شده است یا بسبب صیحهٔ
عظیمه همچنانکه موذن و قاری مبالغه در مد اصوات میکنند چه بواسطهٔ
این زور خرق و شق در اورده حادث میشود و یا حرکت عنیفه مثل
آنکه چیزی گران را بر می دارد و امثال اینها و علاج فصد و حجامت است
اولا و استفراغ از تلیین طبیعت ثانیا و جلاب درین مقام از عناب
بیست عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم
چنانچه رسم است طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور دران انداخته
نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و تلیین
طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه و چکانیدن در چشم خون شیب پر
فاخته یا بچه کبوتر و یا از شیب پر کنده بط مفردا اگر تشویش قوی نباشد
و اگر قوی باشد ضماد با گل ارمنی و گل سرخ و فوفل و اکلیل الملک و دم
الاخوین که مراد بآن خون سیاوشان است و بیخ سوس و زعفران
و زرده تخم مرغ که در روغن گل نیک خلط کرده باشند و گاهی حدوث
طرفه نادرا بسبب مده است **بیان طرفه که بسبب آن مده باشد** و درین
صورت چکانیدن شیر دختران و اندک کندر کوفته بآن آمیخته نافع است
و گذاشتن پشم نرم در روغن گل و یا شیر دختران آلوده کرده نیم گرم
باید نهاد و ضماد بورق و آب برگ عنب الثعلب تازه و اگر حدوث
طرفه از مده باشد حمیه یعنی پرهیز از گوشت و شیرینی باید کرد **جلاب**
و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک پنج درم
و قند سفید ده درم مجموع ادویه را چنانکه رسم است طبخ کرده و قند

مذکور را بان آمیخته نیم کرم باید آشامیدن و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام
و بعد از ظهور نضج در قار دره تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه مقوی بحب المجووه و مجموده
می باید که از دانکی تا نیم دانک زیاده نباشد و با مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله
زرد و آنچه بدین ماند و استعمال شیاف آبار درین علت قوی نافع است

طریق ساختن شیاف آبار

که در سنک بآب مالیده بمیل کشند و ترکیب و اجزای آن اینست درم الاخوین
و افیون از هر یک یکدرم اقلیمیا مغسول و توتیا و سفیداج قلعی و مرمر
و کندر از هر یک دو درم عنزروت یکدرم مجموع ادویه را نیک کوفته و
صلایه کرده تا همچون هبا شود و آنگاه بپخته بآب شافها باید ساخت هر یک
بمقداری جو کلانتر و بوقت حاجت در سنک بآب مالیده بمیل در چشم
باید کشید و هرگاه که چشم ورم کند بسبب سقطه یا ضربه علاج آن فصد کردن
از عرق قیفال است یا حجامت و آشامیدن جلاب هر صباح از عناب
بست عدد و قند ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده و صاف ساخته
و قند اضافه کرده نیم کرم استعمال باید کردن و یا خیرهٔ بنفشه و ترنجبین
صافی مقداری صالح اختیار باید کرد و تلیین طبیعت بآب فواکه یا مطبوخ
فواکه و غذا آش عدس با شیرهٔ مغز بادام و کدوی تر و درین صورت استعمال
شیاف ابیض نافع است و اجزا و ترکیب او اینست سفیداج قلعی شسته ده

بیان ساختن شیاف ابیض

درم عنزروت سه درم نشاسته و اکثیرا از هر یک دو درم افیون نیم درم
مجموع را کوفته و صلایه بلیغ کرده تا همچون غبار شود بآب شافها باید ساخت
هر یک از جوز بزرک تر دنیک خشک کرده و بوقت حاجت بآب در ردی
سنک مالیده بمیل باید کشید **مقاله ۳۳ در بیان ظفره** و آن عبارت از
پرده و غشای عصبانیست که حادث در طبقهٔ ملتحمه میشود و از ماق

النی ابتدا کرده و بجانب وحشی میل نموده سواد چشم را می پوشد و این
غشا کاه غلیظ می باشد و کاه رقیق و کاه تمام اکلیل و سواد را می پوشد
و کاه پارهٔ ازو و کاه ساکن در همان حد است که پیدا شده است و این
علت مشتبه بسبل میشود و فرق میان سبل و این علت باینست که
ناخنه که عبارت از سبل است مبتدی از جانب واحد است و در
اکثر از جانب موق النی می باشد و از آن جانب منتجاوز شده بجانب
اکلیل و سواد چشم متوجه میشود و سبل مقید بجانبی دون جانبی نیست
بلکه از جمیع اطراف چشم ابتدا کرده می آید و دیگر اصل ناخنه مبین و مرئی
است و اصل سبل متبین نیست و این هر دو از علل موجب عماست
اگر ابتدا بعلاج آن قیام ننمایند و علاج او در ابتدا فصد از عرق قیفال
است و تنقیهٔ دماغ و بدن از فضول لزجهٔ بلغمی حاصله در ملتحمه و صاحب
این مرض را پرهیز باید کرد از لبنیات که بشیر و جغرات است و جربها
نیز و از اغذیهٔ غلیظه نیز مثل کله و هریسه و کوشت کاو و هر چیز که مولد
بلغم غلیظ لزج باشد و جلاب هر صباح از بیخ سوس تراشیدهٔ نیم کوفته
دو درم و از کلقند عسلی ده درم مجموع را بر وفق عادت و رسم ترتیب
داده نیم کرم باید آشامید و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام یا شیرهٔ مغز
تخم معصفر و کوشت تیهو یا کبک و تنقیهٔ بدن و دماغ بحب ایارج
یا ایارج جالینوس و اکتحال درین مقام بادویه حاره مثل روشنج و
نوشادر و زهرهٔ بز و شیاف دینارخون و بابلیقون و روشنائی نیز نافع
است و شیاف دینارخون باین اجزا است که مذکور میکردد اقلیمیا ذهب و سفیداج

طریق ساختن شیاف دینار

قلعی از هر یک ده درم کتیرا و مرمکی از هر یک پنج درم نحاس سوخته دو درم

بسدکه مراد بان مرجان سفید است و مروارید ناسفته و دم الاخوین از
هر یک چهار درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ و نبات یا قند سفید و اقاقیا
از هر یک نیم درم افیون هفت درم زعفران دو درم مثلثات کندم
که نشاسته است دو درم مجموع را کوفته و نیک صلایه کرده تا همچون
هبا شود و باب خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک از جو کلانتر و بوقت
حاجت باب برسنگ مالیده بمیل باید کشید و اگر جناچه ناخنه غلیظ باشد
مزمن یعنی دیرینه شده باشد علاج ندارد مگر کشط و مراد بکشط برداشتن
پرده و غشاست از روی چشم بالائی که جراحان و کحالان را می باشد که
آنرا سفاره می نامند و این عمل بعد از تنقیهٔ بدن بحبوب و ایارجات مذکوره
سابقا می باید و نوعی دیگر از ظفره غریب می باشد که گویا طبقهٔ است
مر طبقهٔ ملتحمه را و بطانه است مر طبقهٔ اصلیه را و این نوع را اصلا علاج
نیست زیرا که از داخل و خارج طبیعت متین است و کشط و قطع را
در و تاثیر و فایده نیست بلکه این اعمال موجب کوری است و عماد
درین مقام شیاف حاره مذکوره بکار باید برد و دوام و لزوم پرهیز
از موجبات و مولدات این مرض باید کرد و ترک اطعمهٔ غلیظه خصوص
در شب اگر چه طعام لطیف باشد **شیاف نافع این مرض** و مداومت
برداشتن سر بر بخارات گرم تا موجب سخونت چشم در زدی شود و چند
روز بحمام باید رفت و خود را همچنین بر بخارات گرم خانهٔ حمام باید داشت
متعاقب و متوالی و اگر جناچه این غشاء ظفره رقیق شود و منفعت
دوا از و ظاهر گردد و الا استعمال این شیاف که مذکور میشود می باید کرد
که قوی نافع است شادنج عدسی دوازده درم صمغ عربی و نحاس محرقا

از هر یک

از هر یک شش درم قلقطار محترق که مراد بآن زاج سرخ است که سوخته باشد
زنگار از هر یک دو درم افیون یکدرم و نیم مجموع ادویه را کوفته و چخته و خوب
صلایه کرده و بآب سداب و آب بادیان خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک
بمقدار جوی بزرگتر و در سایه خشک کرده بوقت حاجت ازین شیاف
باب بر سنگ مالیده بمیل باید کشید و هر یک ازین شیاف می باید که در سه
یا چهار مرتبه بکار رود و زیاده برین موجب تشویش دیگر است در چشم **مقاله ۳**
در بیان سبل و این علت عبارت از غشاوه و پرده ایست که عارض
چشم میشود بسبب امتلای عروق چشم از خون غلیظ و این غشا مثل
کرباس بافته از عروق شعریه است و سرخ و غلیظ و آب از و دفعه
سایل است و خالی از حکاک نیست و صاحبش قادر بر ابصار شعاع
افتاب نباشد **تغییر مردمک چشم** و این پرده گاهی جنانست که و اصل
بانسان عین میشود که مراد بآن مردمک چشم است و محل بینائی اوست
و او را بواسطهٔ این انسان عین نام شده که از غایت صفائی دارد هر چه
در مقابل او می آید همچون آئینه خود را دران می بیند کانه که انسانی در وحست
پس او را بدین سبب انسان عین گفته اند یعنی مردم چشم و این پرده
در انبساط گاهی باینجا میرسد و گاهی انجنان میشود که از دو جا و زکرده
تمام سیاهی کلان را می پوشد و علاج او با ناخنه متقارب است اول
فصد از قیفال می باید و متعاهد استفراغ می باید شد و ملازمت
و مداومت حمام می باید کرد در خلای معده که آن بهتر است و فصد کردن
عرق پیشانی درین علت نافع است و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله زرد
مذکور سابقا با اوصاف مذکوره و ترک مبخرات مطلقا خصوصا شراب

که درین مرض اقتراشیاست **بیان اشیای مضره** ونیز خوردن شیرینها
وشیر وجزرات وخرما و چارمغز بالخاصیة درین مرض مضراست وحفظ
چشم خصوصًا درین علت از دخان وغبار باید کرد وکثرت تکلم و
کثرت سجود نیز مضراست وجماع نیز از بدترین چیزهاست درین مرض
وبوقت خواب وارتفاع وساده لازم است وباید که سرپست نباشد
وجلاب درین علت هر صباح از بنفشه پنج درم وعناب ده عدد وقند
سفید وترنجبین از هریک ده درم اول ادویه را چنانکه رسم است در
قدری آب مناسب طبخ باید کرد تا نیمه بماند بعد ازان صافی ساخته قند
وترنجبین صاف را بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید وغذا ماش مقشر
باشیره مغز بادام و بعد از نضج ماده مطبوخ باین اجزا که مذکور میگردد **بیان**
مسهل سنامکی پنج درم بنفشه تازه یا خشک پنج درم نیلوفر چهار درم پوست
هلیله زرد وکابلی وهلیله سیاه از هریک هفت درم گل سرخ پنج درم تربد
سفید تراشیده نیم کوفته دو درم مجموع ادویه را در سه رطل آب طبخ
باید کرد بآتش ملایم تا یک رطل بماند بعده صافی ساخته ودرو از
فلوس خیارشنبر وترنجبین پاکیزه از هریک ده درم باید مالیدن تا حل
شود واز پرویزن موی گذرانیدن ونیم دانگ محموده صلایه کرده بآن
آمیخته سحری بعد از پرهیز هفت هشت روز اختیار باید کرد وتا وقت
نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد ازان شربت از قند و
تخم ریحان شسته وآب مناسب باید آشامید واگر باین علاج تشویش
کم نشود اختیار حب بنفشه باید کرد واگر چنانچه معالجه بمسهلات نافع
نبود علاج پرده غلیظ را چاره بغیر از کشط نیست اما این عمل جراح دانا

باید والا غالب امر کوریست بعد از عمل زیرا که آلتی چند دارند از آهن مثل
جوال دوز که انها را سفاره می نامند وسرهای تیز باریک دارد مثل سوزن
وکج کرده مانند قلاب واین پرده را بانها بر می دارند وسر هریک ازین آلات را
درین پرده محکم می باید ساخت وهمه را برابر گرفته می باید برداشت و
بمقراض پرده را از روی چشم می باید برید ومشاهده این کار هر که کرده باشد
حکم بمخاطره میکند واکثر این مرض عارض کسانی میشود که مرطوبی باشند و
ماده دمویه در ایشان غالب باشد واین مرض را از امراض متوارث شمرده اند
وبعضی بر این اند که ساری است واین خلافی است ودرین علت شیافات
حاره نافع است وآن در علاج ظفره مذکوره شد احتیاج بتکرار نیست
وبعضی از خلاف اطبا برین اند که درین علت مداومت بکشیدن شیاف
گلقند موجب ازاله این علت است **شیاف گلقند** واجزاء این شیاف
اینست که مذکور میگردد وسنج پنج درم زنجار دو درم نوشادر وبوره و
زرنیخ مصعد از یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته وبیخته دوباره دیگر
صلایه کرده تا همچون غبار شود ویکهفته باید گذاشت وبعد از یکهفته
بآبی که درو اندکی صمغ عربی باشد خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک
مقدار جوی بزرگ وبوقت حاجت بر سنگ بآب مالیده بمیل باید کشید اما
این تدبیر وقتی باید که دست از علاجات دیگر شسته باشد زیرا که این
ادویه بغایت تند وتیز است **مقاله ٢٣ در بیان جرب عین** وجرب را
اطبا سه نوع شمرده اند یکی آنکه حدوث او در سطح باطن جفن است که
آن درون پلک چشم والبته مستلزم خشونت قلیله در محل حدوث جرب
است وحمره وغلظت کثیره وثانی خشونتش بیشتر وحمره وغلظتش

زرنیخ

کمتر وثالث آنست که اقوی باشد بحسب خشونت وحمره وغلظت از نوع
اول وثانی وعلاج هر دو نوع اول وثانی اسهال وتنقیه بدن است از خلط
موجب حدوث وفصد نیز اگر در خون زیادتی باشد بر قدر واجب واکتحال بادویه
حاره مثل روشنائی کبیر وشیاف احمر وشیاف اخضر باید کرد واگر با جرب رمد جمع
شود استعمال آنچه موافق هر دو باشد باید کرد واگر حکاک نیز باشد درین صورت
استعمال ادویه لینه باید کرد که موافق تر است وتنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
یا بحب افتیمون اولی است ومداومت حمام از انفع تدبیرات است وجالینوس
گفته است که هیچ چیز در جرب عین انفع از آن نیست که پلک چشم را بگردانند
وماز وکوفته بیخته را بر و پاشند واین را از علاجات مجرب عد کرده است و
بعد از پاشیدن این دارو چشم را ساعتی بپوشند وبخواب روند که از اصل
منقطع میشود ودیگر قطعا عود نمیکند واگر این علت امتداد یابد وبنوع
ثالث انجامد آنزمان علاج تنقیه بدن است بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه
با خمیره بنفشه هر صباح ده درم وترنجبین صافی ده درم مجموع ادویه را با
قدری آب نیم گرم بایدآشامید وغذا درین مقام ماش مقشر با اسفاناخ باید
وهر روز وشب پلک چشم را گردانیده با نبات یا شکر باید تراشید واگر با این
نوع جرب حکاک ورماق باشد قدری کاسنی کوفته وبیخته وازو
رفاده ساخته وبر روغن گل وگلاب مالیده بر چشم باید بست بوقت
خواب ودر بیداری نیز باید بست واگر این تدبیر کافی باشد نیکو والا
علاج بشیاف ابیض باید کرد وشیاف ابار زیر درین مقام نیکو وشیاف
زیره نیز همین منفعت دارد وهر جاکه که جرب خاریدن گیرد بسبب
خشونتی که در اجفان است باید خاریدن واگر ورم کند استعمال ادویه باید کرد

بازوی کوفته پاشیدن نافع است

که او را حدتی وحرارتی باشد واین ممکن نیست که تسکین یابد الا بعد از
فصد وتنقیه بدن از خلط موجب واگر پیش از آنکه ماده تحلیل یافته باشد
عمل ادویه ماده را منجذب بموضع ماوف میکند مقاله ۲۵ در بیان خیالات
چشم واین علت عبارت از جمع شدن وایستادن رطوبت است در ثقبه
عنبیه که موجب انسداد مجاری خروج شعاع ونور است بجانب مبصر نظر بمذهب
قائلان در ابصار بخطوط شعاعی یا سبب منع از نفوذ اشباح بجانب
مبصر نظر بمذهب قائلان در ابصار بانطباع برخلاف مذهبین
وسبب او یا برودت مزاج دماغ است یا اسباب بادیست مثل
سقطه وضربه بر سر واین موجب حرکت رطوبت متمکن است از جای و
راه یافتن ومتنزل شدن بچشم ومفسد ساختن ثقبه وممتلی شدن
عصب مجوف از رطوبات سائل نزدیست وگاهی بسبب صداع مزمن
می باشد وعلامت آن اینست که در پیش چشم مثل پشه ومگس و
مانند موی چیزها می نماید باختلاف اشکال واین مسمی بخیالات است
وگاهی بسبب تصاعد وتراقی بخارات از معده بسر می باشد واین را
دلالت بر نزول نیست وفرق میان الحجر سبب نزول آب شود وخیالات
بخارات بخلاء وامتلاء معده است زیرا اگر بعد از امتلاء معده است
از بخار است واگر در خلاف وامتلاء وجوع وشبع بریک وتیره است
محل خوف است وعلاج در ابتدا تنقیه دماغ است بحب ایارج فیقرا
وبحب قوقایا وخوردن جلاب از بادیان سه درم واز بادرنجبویه
وبیخ سوس تراشیده نیم کوفته هر یک دو درم واز گلقند قندی ده درم
مجموع ادویه را با قدری آب که مناسب دو است بآتش نرم طبخ باید کرد

بیان الحجر دلالت بر نزول آب میکند

تا نیم بابلا وصاف ساخته وگلقند دران آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا
نخود آب با شیره مغز بادام یا مغز تخم معصفر از استفراغ نیز از خلاط غرغره
بماء العسل وایارج فیقرا بتکرار باید کرد و از اطعمه بارده رطبه محترز
باید بود و از بقول و فواکه نباید خورد و جماع درین علت بغایت مضر
است و امتلا از طعام و خوردن شراب نیز که موجب بخارات ردیه است
واین هم از اسباب کوریست و عما و درین مرض آنچه نافع است در
ابتدا شیافات حاده است و اکتحال که موجب تفتح مسام باشد و امداد در
سیلان و نزول آب نکند مثل شیاف مرارت و باسلیقون و استعمال
این شیاف که مذکور میگردد و اجزا و ترکیب او بدین نوع است مراره

طریق ساختن شیاف [illegible] مراره

تکلک یعنی زهره بز مقداری دو زهره و ده درم از و یکمثقال شحم حنظل
و افربیون و نوشادر از هر یک نیم درم و از سکبینج یکدرم و نیم که مثل
هبا آنرا کوفته باشند با این مراره نیک باید مالیده در هاون تا حل شود
در آفتاب نیک خشک باید ساخت و بعد از ان بآب بادیان خمر کرده
شافها هر یک مقدار جوی باید ساختن و بوقت حاجت با گلاب بر سنگ
باید مالیدن و در چشم چکانیدن و اگر تنها ازین مراره نیز بمیل کشند بسیار

شیاف مراره کلنک

نافع است و نیز نافع است ازین علت مرارهٔ لکلک و مرارهٔ کلنک با آنکه
هر یک از ینها که باشد و برابران آب بادیان تر مجموع در شیشه کرده و شیشه را
در گل گرفته و خشک ساخته در خاکستر گرم باید نهاد و بچوبی باریک آهسته
آهسته تحریک باید کرد تا هم یکدیگر خلط شود و باید که [illegible] شود و دایم
بمیل از و در چشم باید کشید و از چیزها که مانع از نزول آبست در چشم آنست
که هر سال دو سه بار تنقیهٔ دماغ بحب ایارج باید کرد و از چیزها که موجب امتلاء

ازین

ازین علت است خوردن آب بادیان و آب سداب بطبخ اکلیل و طبیخ
دار فلفل و طبخ ما میران و طبخ زرد چوبه و طبخ بادروج و خوردن حلتیت
هر یک ازین مذکورات را در عدم حصول این علت دخل تمام است
آنکه از نزول استحکام یافته است و چشم را نابینا ساخته او را علاجی
غیر قدح نیست و این نیز بعضی نزولات را قابلیت قدح است **طریقه
گرفتن آب از چشم** و استاد کامل درین شرط است چه بسیار در عمل
قدح مخاطره است زیرا که بیاض چشم را از جانب وحشی نیشتر قطع میکند
و میلی مجوف ملسا دارند از آهن یا غیر آن و آنرا در طبقه که آب دران
ساکن شده میفرستد تا آب بیافتن میل در جوف میل آید و اکثر چنان
است که آن طبقه راتمی یابند و صورت چشم که باقی بود آن نیز می ماند
پس احتراز ازین تدبیر اولی باشد و آنکه قابل قدح است آب سفید
رقیق صافی است و درین آب علیل ادراک ضوء مشعلهٔ آتش میکند
و این علامت صفای آب متمکن است دران طبقه و قابلیت آن
دارد که بجوف میل در آید و اما آنکه غلیظ باشد آنرا قابلیت قدح
نیست زیرا که بواسطهٔ غلظت و تمکن از محل خود حرکت نمیکند
کحل نافع وکحلی که موجب حدة بصر باشد و منع نزول آب کند باین
اجزا است که مذکور میگردد و توتیای کرمانی قدری باید گرفت و نیک
کوفته و بآب بادیان و آب مرزنجوش نیک صلایه کرده خشک باید
ساخت و این عمل را سه بار باید کرد و خشک ساخت و بعد از ان
از زنجبیل و فلفل و دار فلفل و ما میران از هر یک عشر توتیا مجموع
را نیک کوفته و بیخته و با این توتیا جمع کرده و دیگر بار بآب بادیان بسیار

صلایه کرد وخشک ساخت واکر درین ترکیب جوز مشک نیز باشد بهتر است
وکاه کاهی ازین بمیل باید کشید **مقاله ۲۶ در بیان جهر** واین عبارت
از نادیدن در روز است وسبب او قلت روح باصره است ورقت
او وضعف او مشابه است که روشنائی روز وآفتاب برو غالب می آید واورا
تاثیر در ابصار نمی باشد وحال صاحب او مثل حال خفاش است مقرر **مصرع**
چو آفتاب برآید ستارها عدم است زیرا که نور هر بمنزله نور کواکب
است بنسبت افتاب وهرکاه که آفتاب ظاهر شود ونور ایشان پیش
آفتاب کان لم یکن است پس روح باصره انسان هرجاکه ضعیف وقلیل
شود ضیاء روز روشنی افتاب اورا متلاشی ومنعدم میسازد ودر
ظلمت قوت روح باصره مجتمع میشود وموجب ابصار است وعلاج درین
مقام تقویه مزاج دماغ است وترطیب او با غذیه رطبه وتغلیظ او
با غذیه رطبه وتغلیظ خون با غذیه لزجه مثل کوشت کله وپاچه وحریسه
واز میوها انکور وانجیر وخوردن کاهو وخیار واز خواص خوردن
کاهو تقویت چشم ضعیف است وضعیف ساختن چشم قوی است
وجلاب درین مقام از عناب بیست عدد وقند سفید چنانکه رسم است
طبخ کرده وقند اضافه ساخته نیم کرم باید خورد وغذا ماء اللحم یا باچه
بزغاله مهرا کرده ویا هریسه کوشت بره وتقویت مزاج دماغ ببوئیدن
ادویه طیب الرائحه بارده واکتحال چشم به برد وحصرم **مقاله ۲۷ در
بیان عشا** واین عبارت از نادیدن در شب است وضد جهر است و
سبب این علت بخارات غلیظ است که مرتفع ومتصاعد میشود بدماغ
وموجب تکثف روح باصره میشود وتغلیظ او وبواسطه تلطیف شمس اورا

در خواص کاهو

دقیق

دقیق او سبب ابصار در روز میشود وایضا در روز انسان اکثر اوقات
متحرک است وحرکت موجب تلطیف مواد غلیظ است پس موجب ابصار در
روز باشد وعلاج او درین مقام خوردن جلاب است از تخم کاسنی وبادیان
وبیخ سوس تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم وکلقند عسلی ده درم
وغذا نخود آب با مغز تخم معصفر وکوشت مرغ یا کبک وطیهوج با فلفل
وزنجبیل وتخم قیجی وتنقیه دماغ وبدن بحب ایارج یا بحب قوقایا **معطس**
واستعمال معطسات مثل سک وجند بیدستر وکندش وفلفل ودر سرا
بر بخارات حشایش ومطبوخ ملطفه داشتن مثل بابونه وشبت
واوراق بادیان وخشک وقنبیل ودار فلفل را نیک کوفته و
آنرا در زخم جکر بز نر فرو برده بر آتش باید انداخت ودر حین خوردن
ارزو زرداب یاکف جوشیده ظاهر میشود آنرا جمع کرده در چشم صاحب عشا
باید کشید که بسیار نافع است **شیاف نافع این علت** وشیافی که درین
علت بغایت نافع است ومجرب اینست که مذکور میکردد زعفران و
زهره کلنک ومراره شبوط وزهره بز نر از هر برابر وفلفل ودار فلفل
مثل یکی یکی مجموع این ادویه را با این زهرها نیک صلایه کرده وخشک
ساخته باب بادیان خمیر کرده شافها باید ساخت هریک بمقدار جوی
وبوقت حاجت ازین شافها بر سنک باب یا بکلاب مالیده بمیل
در چشم باید کشید **مقاله ۲۸ در بیان بیاض چشم** واین علت عبارت
از بیاض رقیق است که بر ظاهر قرنیه ظاهر میشود وکاهی این بیاض غلیظ
نیز می باشد واکثر حدوث او بعد از قرحه عین می باشد بواسطه طول پوشیدن
چشم وکودکان را نیز حادث میشود بعد از رمد وآن نیز بسبب انطباق ملتحمه است

واکشودن او و در ریختن مواد فاسده بر چشم و عدم نور و ضیا که محلل مواد
است واکثر و اغلب آنست که علاج نمی باید و مقطوع الطمع از ابصارست
و زوال اثر او مشکل است و فی الجمله علاج او تنقیه بدن و دماغ است
بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس و جلاب هر صباح کلقند ده
درم بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم چنانکه رسم است در آب مناسب
طبخ کرده تا بنصف آید و از کرباس گذرانیده و کلقند بآن آمیخته نیم گرم باید
اشامیدن و غذا نخود آب باشیره مغز تخم معصفر **شیاف جهت بیاض چشم**
صبیان و اکتحال با کحال جالیه و بیاض صبیان را علاج باین شیاف باید کرد که
مذکور میکردد کندر و عنزروت و صبر سقوطری و لعاب تخم مرو و دم الاخوین
و سرمه و اقلیمیا و فضه اجزا را دو بیه هم برابر مجموع را کوفته و بیخته و صلایه کرده
و با آب خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک بمقدار جوی و در سایه خشک
باید کرد و از این شیاف بر سنگ بآب مالیده بمیل باید کشید و از این علت
سرکین موش و سرکین گنجشک و سرکین الطفال و زبد البحر و عنزروت و
شکر هر یک از اینها را نفع بلیغ است و اگر از هر یک جزوی و از بوره ربع جزو
گیرند و مجموع را نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده گاهی در چشم صاحبان علت
باشند بسیار نافع است و اگر بیاض غلیظ باشد این شیاف که مذکور میکردد
البته او را زایل میکند سکبینج و اشق و زردچوبه اجزا برابر و زبد البحر
و بوره نان که مراد بان نمک پاکیزه دو جزو زنجار ربع جزو و مجموع ادویه
را کوفته و بیخته و خوب صلایه کرده بآب بادیان خمیر کرده شافها باید
ساخت هر یک بمقدار جوی و در سایه خشک کرده بوقت حاجت بر سنگ
بآب مالیده بمیل باید کشید **مقاله ۹ در بیان شعر منقلب** و این از

علل خبیثه عسیر العلاج است و حدوث این علت از رطوبت کثیره
عفنه در اجفان و اشفار است که مراد بان پلک چشم و محل روییدن
مژگان است و علاج خوردن جلاب هر صباح از گلقند عسلی ده درم
بآب گرم و غذا نخود آب باشیره مغز تخم معصفر و دارچینی و تنقیه دماغ
و بدن بعد از ظهور نضج بحب قوقایا و ایارج فیقرا و مطبوخاتی که
در ایشان سرد انوج از ترید باشد و از غاریقون و ایارج فیقرا از
هر یک نیم درم و بعد از ان اکتحال باکحال حاره ملطفه منقیه مثل
روشنایی و شیاف احضر و باسلیقون و بعد از ان کندن موی زاید
را و داغ کردن موضع موی را بسوزن تفسیده و بعد از ان
موضع موی را بخون ضفدع یا بشیر الجیر یا بزهره خارپشت و جند
بید ستر هر دو را برابر کوفته و صلایه بلیغ کرده و بخون کبوتر بچه
حل ساخته طلا باید کرد و اگر یکموی یا دو موی باشد بدلیق بموچینها
دیگر باید چسپانید و این تدبیر معلوم جراح است و تشمیر و ابسته
باعمال ایشان است و در این اعمال حذر از جهال کحالین باید کرد
زیرا که چشم عضوی شریف و لطیف است و باندک اذیت و سبب
معیوب میشود **علاج ناجح** و از علاج ناجح درین مقام انست
که از خشنه که کرمی است از حشرات ارض و از سم حزو نوشادر سوخته
مجموع اجزاء برابر بسرکه خمیر کرده بعد از کندن موی بران موضع باید
طلا کرد و اگر موی منقلب بسیار باشد احتیاج بتشمیر است **بیان**
تشمیر و مراد بتشمیر انست که هر پاره از پلک چشم که محل موی
منقلب است بمقراض می برند تا زمینی که این موی در و میروید

باطل شود اما درین علل هیئة چشم وحواشی او کریه وبدنما میشود اما چشم
اذیت تمام خلاص میکردد وبعد ازان باین ادویه اکتحال باید کرد هدف
سوخته ومصطکی وقطران از هر یکی برابر کوفته وبیخته وباندکی زاج
آمیخته ودیکر بار صلایه کرده درچشم باید کشید اما بهتر همان تشمیر ست
اکر صاحبش راضی شود زیراکه بعد از تشمیر هر دو جفن وبا یکدیکر
نمی چسبد وبدنما ست چنانکه مذکور شد والا تا زمان حیوة صبر بر اذیت
این علت باید کرد **مقالهٔ ۳ در بیان ریختن موی مژکان** وسبب
درین علت رطوبت حاده است که در اصول مژکان حاصل میشود وغذاء
او مختلط باین رطوبت حاده میکردد واین رطوبت از مثل خلط صفرا
یا سودا است وعلامت او حمرت وصلابت در اجفان است وریختن
موی وکاهی سبب ریختن مژکان وموی بقیهٔ اعضا بواسطهٔ مقاسات
ومعارضات امراض حاده می باشد همچنان ناقهان را حادث میشود
وعلاج درین مقام تنقیهٔ سر ودماغ است از رطوبات وحرارت
زیادتی وبعد ازان خوردن مرطبات وخوردن روغنهای ودیکر چیزی
مرطب دماغ مثل روغن بنفشه بادام وروغن کدو ونیلوفر و
غذا ماش مقشر ونخود مقشر باشیرهٔ مغز بادام شیرین واکر چنانچه
حدوث این علت بسبب مقاسات امراض وکثرت استفراغ
باشد ترک استفراغ باید کرد واکتحال بحجر ارمنی زیراکه در علاج
این علت بسیار مفید است ونیز استعمال این دوا که نوشته میشود
اجزاو ترکیب آن بدین نوع است بیخ نی ودانهٔ اخر باد شبح ودخان
کندر سوخته از هم ادویه مذکوره برابر یکدیکر واکر هر یک ده درم باشد

دوای نافع

سنبل هندی

سنبل هندی وحب بلسان از هر یک شش درم وسنک لاجورد پنج درم
مجموع ادویه را کوفته وبیخته ودیکر بار در صلایه مبالغه باید کرد وبا میل در
محل مژکان وپلک هر روز بتکرار باید کشید وباید که صاحب این مرض در
معالجهٔ این علت اهمال ننماید که در اکثر اوقات بتقصیر واهمال در علاج
با سور منتقل میکردد ومنجر بآن میشود که منخرین را سوراخ کرده قیح
وصدید از جانب بینی می آید وسوراخ ظاهر میشود **مقالهٔ ۳ در بیان حدب**
وسبب او تشنج حادث در پردهای دماغ است که منجذب میشود بدین سبب
طبقهٔ صلبیه از چشم صاحب حدب وحدوث این تشنج یا بسبب یبوست مفرط
است که بواسطهٔ استفراغ کثیره واقع شده است از اخلاط اربعه ورطوبات
بدن یا بسبب حدوث امراض حاده ومقاسات حرارت قویه غریبه همچنانکه
در مرض قرانیطس که عبارت از سرسام است واقع میشود **علاج** وعلاج درین
مقام ترطیب مزاج ودماغ است باشربه واغذیهٔ رطبه مثل شربت بنفشه وشربت
خشخاش وخوردن جلاب از بنفشه پنج درم ونیلوفر چهار درم وقند سفید
وترنجبین صافی از هر یک ده درم مجموع ادویه را در مقداری آب چنانکه
رسم است باید جوشانید تا نیمه بماند واز کرباس کذرانیده بعد ازان قند و
ترنجبین اضافه کرده بر ناشتا باید اختیار کرد وغذا ماش مقشر باشیرهٔ مغز بادام
وکدوی تر در آش باید انداخت وسر را در روغن بنفشه باید کرد روغن
نیلوفر هر کدام موجود شود واکر ترطیب اقوی باید هر دو روغن مذکور
وروغن کدو نیز وکاهی سر را بشیر عورات غرق باید کرد **نطولات** نطولات
مرطبه نیز بر سر مثل آب حشائش رطبه که سابقا در امراض دماغ مذکور شد
باید ریخت که مثل بنفشه ونیلوفر وبرک کدو وبرک بید وامثال آن باشد

هست
وبا سبب درین تشنج امتلای اغشیهٔ دماغ است از رطوبات وعلامت او ملا
تشنج امتلائی است وعلاج او را خوردن جلاب است از بیخ سوسن تراشیده
نیم کوفته سه درم واز بادیان نیم کوفته دو درم وگلقند قندی ده درم
غذا نخود آب با شیرهٔ تخم معصفر وبعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن و
دماغ از اخلاط فاسده بحب ایارج جالینوس وایارج لوغاذیا ومالیدن بر سر
از روغنهای حارّه محلّله مثل روغن بابونه وروغن شبت وروغن زنبق
وامثال اینها آنچه در مزاج وکیفیت مشابه اینها باشد وگاهی حدوث این علت
بسبب آنست که در طفولیت مرضعه طفل را در گهواره بد بسته ودر شیر دادن
بیک جانب خوابانیده واین نیز از اسباب قویه است در حدوث این علت
وعلاج درین مقام تکلیف طفل است بنظر کردن بجانب مخالف جهتی که
چشم بآن جانب میل کرده وکج شده است وصاحبش را حذر کردن از
اغذیهٔ مبخّره واجب ولازم است واز ادویهٔ حارّه مجففه نیز اجتناب
اولی است واما اگر این علت مولودی باشد یعنی بچه از مادر احول زائیده
باشد او را علاجی نیست **مقاله ۳۲ در بیان قمل چشم** وتولد قمل که
شپش باشد در اشفار بسبب حرارت خارجه از طبیعت است ورطوبت
فاسده معفنه که طبیعت او را بجانب اجفان دفع میکند ودر منابت
اشفار این حیوان مکون میشود وعلاج او اسهال طبیعت است بحب ایارج
وحب قوقایا ومصطکی وغرغره بالجز منقی دماغ است مثل ایارج فیقرا
وآب کامه وماء العسل وشستن چشم واجفان بآب شور وبعد از آن
روغن تلخ دانه زرد آلو برای طلا کردن یا روغن بادام تلخ با مویزج
طلا کردن وهرگاه چنانچه ماده قمل بسیار باشد قدری سقوطری نیز درین

طلامزج

طلامزج باید کرد ویا بورهٔ ارمنی بر محل حدوث قمل باید پاشید زیرا که او باطل
کننده قمل است یا شب یمانی که مراد بآن زاک بلور است کوفته وبیخته
برو باید پاشید وطلا بزیبق کشته با حنا ونمک باید کرد واگر آب
بحر مشور موجود شود بآن وشراب خمر کرده بر اشفار طلا باید کرد یا با
نمک وکحل از چیزهائی باید که موجب قتل شپش باشد ونیز زرنیخ سرخ
کوفته وبیخته با مویزج وصمغ عربی آمیخته بر آن موضع طلا کردن نافع
است اما محافظت باید نمود که درون چشم نرود والا ترک این معالجه
اولی است وصاحب این علت باید که اجتناب نماید از طعام شب و
پرهیز از امتلا کند وحمام بر جوع وخلای معده در آید **مقاله ۳۳ در بیان**
قرحه چشم وسبب حدوث قرحه در چشم ماده تیز است وحدوث
قروح در سایر طبقات چشم ممکن است اما از قرحها که در ملتحمه وقرنیه
وعنبیه است ظاهرتر بحسب حس نیست وعلامت او ظهور دمع وچکانیدن
اشک است ودرد وخلیدن او کانه سر سوزن در آن می خلند وشدت
ضربان که مراد بآن جستن رگها وغیر این صدغین است **بیان علاج**
وعلاج درین مقام فصد وحجامت است وپرهیز نمودن از گوشت
وشیرینها وتنقیه دماغ وبدن بحب بنفشه یا بحب ایارج فیقرا وخوردن
جلاب از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم وبنفشه سه درم چنانکه
عادتست طبخ کرده وبا قدری قند که مناسب باشد شیرین ساخته
باید خوردن وغذا نخود وماش مقشر واین جلاب وغذا وقتی است
که حرارت وتب نباشد والا اگر حرارت در مزاج باشد وسرخی چشم و
گرمی روی ظاهر بود درین صورت جلاب از عناب ده عدد وبنفشه

سه درم و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده با قند
و ترنجبین صافی بر نهار اختیار باید کرد یا خیری بنفشه یا ترنجبین از هر یک ده درم
باهم آمیخته باب گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و یا ماء
الشعیر یا بنفشه و خشخاش و اسهال طبیعت بآب فواکه باید کرد یا بمطبوخ
او یا بمطبوخ هلیله یا نقیع هلیله و اگر بیخوابی باشد و شدهٔ ضربان درین صورت
جلاب از شربت خشخاش باید خوردن و ترطیب مزاج دماغ بروغنهای مرطبه
مذکور سابقا باید کرد و غذا ماش مقشر و کدوی تر باید دادن مقالهٔ ۳۴ در
بیان یبوست چشم و سبب او انصباب خلط حار است که صفراویت
در و غالب باشد یا تراقی و تصاعد بخارات حاره لذاعه است بطبقات چشم
و علاج او درین صورت استعمال شیاف مصری است و ضماد چشم کاسنی تر را کوفته
و بروغن گل چرب کرده نیم گرم بر چشم باید نهاد و اگر این علاج کافی باشد فبها
والا علاج بفصد و حجامت باید کرد و تلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه
یا بطبیخ هلیلهٔ زرد و جلاب درین صورت هر صباح از عناب و آلوی بخارا
از هر یک ده عدد و تخم کاسنی سه درم و قند سفید ده درم و ترنجبین صافی
ده درم مجموع ادویه را چنانچه رسم است طبخ کرده و بصف آورده صاف
باید کرد و قند و ترنجبین را با آن آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماش
مقشر با شیرهٔ مغز بادام شیرین و کدوی تر کحلی که حدوث دمع کند و کحل بعد
از تنقیه بالکحالی که موجب دمع باشد و حصول اشک باشد باید کرد و کحلی که
موجب حصول دمع باشد و این مرض را نافع بود فلفل کرد و دار فلفل
از هر یک یک درم زعفران چهار درم حضض مکی شش درم سنبل چهار درم
کافور دانگی مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و در صلایه مبالغه نموده

بوقت

بوقت حاجت بمیل در چشم باید کشید و ملازمت حمام باید کرد و اگر این دوا نفعت
نرساند تنقیه بحب ایارج باید کرد یا بحب بنفشه که او را تقویه تبرید سفید و خاریقون
کرده باشند و جلاب درین مقام بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و گلقند
قندی ده درم و غذا نخود آب گوشت بره و نان میده و از میوه‌ها آنچه و انگور
سفید رسیده و آنچه از میوه‌ها در طبیعت او باشد مقالهٔ ۳۵ در بیان حفظ
چشم حافظ چشم را از چند چیز حذر باید کرد از جماع بافراط و از مستی و بسیار
خوردن شراب و جمیع مسکرات و منجرات مثل سیر و پیاز و آنچه در تبخیر
بآنها ماند مثل خوردن کوامیخ و گوشت شور و باقلا و بادنجان و نگاه
داشتن از سموم در موضعی که باد باشد و از هوای بسیار سرد و از غبار و دخان
و آواز بلند کردن قوی و بسیار کتابت کردن و بسیار گریستن و بیخوابی
کشیدن و نظر در اشیاء براقه کردن و خواندن خطهای باریک مقرمط و از جملهٔ
حفظ چشم سر را بر روغن مناسب چرب کردن است مثل روغن بنفشه و روغن
کدو و روغن بادام شیرین و امثال این و گاهی آب شیر گرم بر سر ریختن باید
و کشیدن روشنائی در چشم و کحل الجواهر نیز بسیار نافع است و ازین ادویه که
مذکور میکردد باید ساخت و در چشم کشید توتیای هندی و کرمانی از هر یک
پنج درم اقلیمیای فضی و اقلیمیای ذهبی و نحاس محرق و زبد البحر و سرمه
اصفهانی و شادنج عدسی از هر یک ده درم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته
و در صلایه مبالغه بلیغ کرده و در آب بادیان چند روز خوابانیده اما بادیان را
اول در قدری آب باید جوشانید بآتش نرم تا نیمه بماند و صافی ساخته ادویه
صلایه کرده را در آن آب سه روز باید نهاد و بعد از آن خشک کرده بوقت
حاجت بمیل در چشم باید کشید و اگر یکبار دیگر در آب هلیلهٔ مطبوخ بکرد تمام

بیان آنچه چشم را مضرات

آنچه موجب حفظ چشم است

کحل نافع

.نهند هر اینه اقوی و انفع خواهد بود **صفت کحل الجواهر صغیر** و کحل الجواهر
صغیر که چشم را جلا دهد و تقویت بسیار نماید و حدت نظر بخشد اجزاء او اینست
سرمه اصفهانی هشت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای ذهبی شسته
دوازده درم مروارید ناسفته سه درم لعل نیم درم زعفران نیم درم
ساذج هندی دو درم مشک خالص نیم دانگ اول احجار را در روی
سنگ سماق یا سنگ یشب آب سای باید کرد و در کاسه چینی با آب گرم
از درشت جدا باید ساخت و ته نشین کرده بقیه را نیز همین دستور
باید سایید تا همه سوده شود و باید گذاشت تا تمام در ته کاسه بنشیند
آنگاه آب را آهسته ریخته باید نهاد تا خشک شود و باقی ادویه را نیک
کوفته و بیخته و در صلایه آن مبالغه نموده آنگاه لعل و مروارید ساییده را
با آن آمیخته دیگر بار صلایه باید تا همچون هبا شود و بوقت حاجت
بمیل در چشم باید کشید و چشم صحیح باقوت را از برای حفظ در هفته یکبار
ازین کحل اگر کشند کفایت است اما چشم ضعیف بی قوت را در هر دو روز
یکبار ازین کحل می باید کشید **مقاله ۳ در بیان درد گوش** و از جمله
امراض او درد او ست و سبب وجع در گوش یا سوء مزاج مادی است
و ماده خالی ازین نیست که خون است و علامت او غلبه خون است و
سرخی روی و حرارت در سر و صداع و ثقل و چکیدن اشک از چشم
و تخیل اشیاء سرخ و علاج درین مقام فصد از عرق قیفال است و اخراج
خون بحسب قوت و طاقت واجب و چکانیدن در گوش آب برگ
بقلة الحمقا و شیر دختران و روغن گل و آب تراشیده کدوی تر
یا آب خیار هرکدام موجود باشد با روغن گل و ضمادات بارده کردن مثل

برگ کاهو و صندل و کشنیز تر و آب برگ خرفه و با بلوخیا که مراد آن مغز
دخترک است و غرق کردن سر بروغنهای بارد مثل روغن بنفشه و
گل نیلوفر و خشخاش و اگر باد ورد و سوزاک نیز باشد چکانیدن اندکی
سفیده مرغ تخم که با روغن گل برهم زده باشند یا بروغن بنفشه تا دست
و یا این قطور که نوشته میشود باید چکانیدن روغن گل دو درم و سرکه
نیم درم و آب غوره تازه نیم درم مجموع را نیک برهم زده اندکی باید
چکانید و لحظه صبر باید کرد و بعد از آن اندکی دیگر باید چکانید و همچنین
در روزی سه نوبت باید چکانید و بر حوالی گوش صندلین سفید و سرخ
و گلاب طلا باید کرد یا با آب کشنیز تر یا بهر دو و با آب برگ کاهو نیز نیکست
و آب برگ بید و آب برگ همیشه بهار که مراد حی العالم در کتب طب است
و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه دو درم و قند سفید ده درم
اول ادویه را جداجدا رسم و عادتست طبخ کرده و صاف ساخته و قند و
ترنجبین صافی اضافه کرده باید آشامیدن یا از خمیره بنفشه ده درم و از ترنجبین
صافی ده درم بجای آن اختیار باید کرد و غذا درین مقام ماش مقشر است

بیان وجع صفراوی

با شیره مغز بادام و تنقیه بدن بعد از حصول نضج بمطبوخ فواکه و یا سبب
وجع صفر است و علامت او شدت درد و الم است و خلیدن و سوزاک
و زردی رو و شدت حرارت لمس و بسیاری عطش و استراحت
یافتن بهوای سرد و علاج آن چکانیدن روغنهای بارده مذکوره است
در گوش و تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین صافی و شیرخشت باید کرد
و اگر وجع شدید باشد و بیطاقت کرده سازد حبه افیون در روغن گل
حل کرده باید چکانید و این تدبیر تا ضرورت قوی نباشد نباید اختیار کرد

زیرا که سابقا مذکور شد که تحذیر اعضاء رئیسه و ذکی الحس حتی الامکان باید
کرد و مضرت آن مشروح و مبین شد و هر صباح جلاب آب انار ترش است
که با شحم آن معصور باشد مقدار یازده مثقال یا ترنجبین صافی و قند سفید
از هر یک مقدار ده درم و غذا ماء الشعیر اگر تب و حرارت مزاج باشد و اگر تب
و حرارت مزاج نباشد غذا ماش مقشر باید با شیره مغز بادام و یا سبب وجع
ماده بارده بلغمی است **بیان وجع که ماده آن بلغمی است** و علامت او
وجع آهسته و عدم سرخی و سوز در حوالی گوش و ساکن شدن وجع بکمادات
مسخنه و تقدم تدبیر از ماکول و مشروب بارد رطب و گرانی سر و ترشی
مسخرین و بسیاری آب دهن و علاج درین مقام خوردن جلاب است
از بادیان و بادرنجبویه از هر یک دو درم با گلقند ده درم و آب قدر
که مناسب باشد طبخ کرده و بصفت آورده و از کرباس گذرانیده و گلقند
مذکور دران آمیخته باید آشامید و غذا نخوداب با شیره تخم معصفر و گوشت
مرغ خانگی یا طیهوج **تغیرات** و تنقیه دماغ بعد از ظهور نضج بحب ایارج
یا بحب قوقایا و غرغره کردن با ایارج فیقرا یا ماء العسل یا با سکنجبین عسلی
و چکانیدن روغنهای گرم با قوت مثل روغن ترب و روغن قسط و
روغن ناردین و روغن زنبق و یا چکانیدن عصاره مرزنجوش نیم گرم
در گوش و این را از مجربات داشته اند یا روغن بادام تلخ با آب ترب و اگر
وجع مقارن رطوبت از گوش باشد علاج آن چکانیدن زهره کلنگ است
یا روغن بادام در گوش و اگر سبب وجع **بیان وجع سوداوی** ماده
سوداوی باشد علامت آن مثل علامت سوء المزاج بلغمی است غایتش
آنکه در جانب و سبب او ریاح غلیظه است که از فضول غلیظه سرد دماغ

حاصل شده و علامت آن ثقل و تمدد است و دوام طنین و علاج خوردن
جلاب است هر صباح از بادیان رومی و بادیان شهری از هر یک سه درم و بیخ
سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم مجموع ادویه را
بآب مناسب چنانچه عادت و رسم است ترتیب داده و گلقند را با آن
ضم کرده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخوداب و بادیان رومی و
دارچینی دران باید انداخت و اندکی زعفران نیز و چون زعفران مضعف
معده و مغثی است بنابران مبالغه در استعمال او جایز نیست و بعد از ان
تنقیه دماغ بحب ایارج و حب اصطمخیقون و غرغره بماء العسل یا ایارج
فیقرا و چکانیدن در گوش روغن سوسن و روغن قسط و یا آب
ترب یا جندبیدستر و یا بشویز که سیاه دانه است و سر بر بخارات آب
حشایش حاره مطبوخه داشتن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و
قیصوم و شیح و ترمس و ورق غار و ورق ترب و یا میعه سائله مقدار
یکدرم با روغن خیری آمیخته در گوش باید چکانید یا روغن قسط هر کدام
که موجود شود نافع است و گاه حدوث این علت بواسطه شدت یبوست
و خلای معده است و علامتش آنست که در گرسنگی اشتدادی باید
و بوقت سیری ساکن میشود و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است
بریختن آب نیم گرم بر سر و سر را غرق کردن در شیر و چکانیدن روغن گل با سرکه
بر هم زده یا با روغن بنفشه و خوردن اغذیه و اطعمه مرطبه فربه سازند
و مداومت و مواظبت حمام نمودن و گاه حدوث این علت از ضعف
قوت سامعه است چنانکه گاهگاه عارض میشود و علاج درین مقام خوردن
جلاب از شربت حماض یا شربت اترج و یا شربت سیب ترش از هر کدام

مداومت حمام نافع است

مقشره

که موجود شود ده درم در قدری آب که ملایم باشد و غذاء او ماء اللحوم است
در تقویت دماغ و ... بویهای خوش که مقوی دماغ باشد و چکانیدن
روغن گل در گوش شیاف نافع و شیافی که درین علت نافع باشد
و از گرانی گوش نیز اینست شحم حنظل یکدرم بورهٔ نان که مراد با آن
نمک است نیم درم جندبیدستر و زراوند مدحرج از هر یک یکمثقال عصارهٔ
افسنتین و قسط و مر و فرفیون از هر یک دانگی مجموع ادویه را کوفته
و بیخته در زهرهٔ گاو خمیر کرده شافها باید ساخت بمقدار جوی و در سایه خشک
کرده بوقت حاجت برابر عدسی را با آب بر سنگ مالیده در سوراخ گوش
باید چکانید و اگر با روغن بادام تلخ چکانند بهتر باشد والله اعلم تعالی ٢٠١

در بیان محافظت گوش آنچه گوش را مضر است

و بر حافظ سمع واجب
است که احتراز کند از اطعمه و اغذیه غلیظه بارده و یا حارهٔ مبخره و از ریاح
شدیده و اصوات قویه مثل طبل و نقاره و ضبح و امثال اینها ماند اجتناب
و هر سال تنقیهٔ معده و دماغ کند بحبوب و یا ارجات و اخراج و سخ که
موجب ثقل شود و مانع از شنیدن است با آلاتی که از برای همین کار متعین
شده است مثل گوش کاو که بین الناس متعارف است و آن آلت
می باید که مجلی باشد و از طلا یا نقره اولی است و می باید که سر گوش کاو
در سال می نمایند تیز نباشد که از آن الم قوی بگوش نرسد و گاهی در گوش
روغن زنبق و نسرین باید چکانید و گاهی آب گرم و اگر در شب روغنها
مذکوره چکانند و هر صباح با آب گرم و از پنبه یا کاغذ فتیلهٔ محکم تر ساخته
بگوش فرستند و وسخ را پاک سازند و بمرور ایام بسیاری از وسخ پاک میشود
و طریق شنوائی مفتوح میگردد و می باید که در باب اخراج وسخ از گوش اهمال

وتقطیر جایز ندارند که بطول زمان و مدت ایام بواسطهٔ حرارت طافی در
وسخ متحجر میشود و آن زمان اخراج آن در کمال صعوبت است متعالی ٢٠٢ در

بیان دخول آب و هوام و حوادث در گوش

و علامت هوام و کرمها
در گوش آنست که گاهی در گوش حرکت میکند و گاهی ساکن میشود و علاج
کشتن آن کرم است با ادویهٔ قاتله و اخراج آن با ادویهٔ مخرجه مثل قنبیل
و شیح و قسط و آب برگ شفتالو و امثال اینها آنچه مخرج و قاتل کرم است
باید کرد و سرکه از جهت دخول هوام تدبیری نیکوست و مر سقوطری
در آب حل کرده چند قطره از آن در گوش بچکانیدن یا عصارهٔ افسنتین
چکانیدن و عصارهٔ برگ کبر نیز نافع است و عصارهٔ باقلا و فوتنج و
طبیخ شحم حنظل نیز نافع است و چکانیدن زهرهٔ بز نیز گفته اند و اما دخول
آب در گوش و آنجا متمکن شدن آن اکثر بواسطهٔ شناوری کردن
و غوطه خوردن در آب واقع میشود و اگر این سبب مقدم باشد
بتدبیر آن اهتمام باید نمود و گاهی سبب دخول حمام و ریختن آب
بسیار است بر سر علاج دخول آب در گوش و علاج آن حجل است
و مراد بحجل آنست که کف دست بر گوش باید نهاد و یک پای خود برداشته
بالا باید جست و این در میان فارس متعارف است که بعد از غوطه
خوردن در آب و بیرون آمدن بتوهم دخول آب در گوش این
چنین میکنند و این را اطبا حجل نامیده اند و این فعل موجب خروج
آبیست از گوش و اگر باین تدبیر نیاید ناچار چوب بادیان را یکسر آن را
بپنبه پیچیده در گوش باید نهاد و جانب دیگرش را چرب کرده باید بچراغ
درگیرانید همین که حرارت آتش به پنبه واصل میشود جذب آن میکند

ویا باید فتیله از پنبه در گوش افکنده کردن واین عمل بکرات ومرات
باید کرد ومقصود اینست که پنبه موجب تنقیه وخشک ساختن است
وتفتیح سوراخ گوش واگر آب گرم بگوش در آمده باشد چکانیدن
روغن گل نیم گرم بگوش مناسب است باروغن بنفشه نیم گرم مقاله ۳۹
دربیان امراض انف ویکی ازان فقدان رائحه است واکثر اخشم می نامند
وسبب او اجتماع خلط غلیظ است در دو بطن دماغ که موجب سده
مجرای دماغ شده است ومنعقد درین دو محل گشته وسزاوار در
علاج آنست که اول از بادیان سه درم واز قند سفید ده درم
اول بادیان را در یک پیاله آب باتش ملایم باید جوشانید تا نیمه
بماند واز کرباس گذرانیده وصافی ساخته وقند بآن آمیخته نیم گرم
بر نهار باید خوردن وغذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام یا مغز تخم معصفر
وتلیین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره بحب ایارج وحب
قوقایا معطسات وبعد از تنقیه تامه استعمال معطسات باید کرد
مثل کندش وسیاه دانه وفلفل ومشک موارو وئی که درین علت
نفع بلیغ دارد وجالینوس این را معتبر دانسته است که سیاه دانه را
نیک کوفته وبیخته در صلایهٔ آن مبالغه باید کرد تا همچون هبا شود
ودر روغن زیت یا کنجد حل کرده وبر مریض را باید فرمود که دهان
خود پر از آب سازد وسر را بجانب قفا نیک کج کند واین داروی
محلول باروغن در بینی او باید دمید تا عطسه دهد واین عمل را بسیار
باید کرد واین فعل برای آنست که اگر ماده را بوئیدن را سده
ساخته باشد ازان راه برخیزد واین عمل را در صباح باید کرد واگر بواسطه

این عمل در خیشوم وراه بینی وسوختن حادث شود مثل روغن بنفشه
باروغن گل یاروغن کدو باید چکانید ودخان زیت در علت خشیم
موجب تفتیح طریق شامه است وبینی را بر بخار آبی که در دو خشک جوشیده
باشد داشتن درین علت بسیار نافع است واگر سبب حدوث علت
خشیم خلط غلیظ باشد که در تعفن استخوان که جملهٔ شدی است ومحل بوئیدن
اشیا او است منصب شده واستوار گشته علاج آن بقطورات ملطفه و
استعمال ادویه مقطعه باید کرد مثل سیاه دانه کوفته وبیخته مانند غبار و
بآب چغندر یا بآب مرزنجوش وآب فوتنج ویا بول اشتر مقاله ۴۰
دربیان حدوث بوی بد وحصول آن در بینی وسبب آن یا حدوث
عفونت اخلاط است در مصفاة که آن عبارت از محل وصول روائح
است بشامه وعلاج آن خوردن جلاب است هر صباح از عناب ده
عدد وآلوی بخاری بیست عدد وقند سفید ده درم اول آلو را با عناب
در دو پیاله آب باتش نرم طبخ باید کرد تا یک پیاله بماند وصاف کرده و
قند بآن آمیخته نیم گرم باید خوردن وغذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام
وتلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه ونقیع مشمش که مراد بآن
زردآلوی خشک است درین مقام غرغره کردن نافع است وغرغره
کردن بسکنجبین با خردل کوفته اول یک قاشق سکنجبین را در دو
قاشق آب باید آمیختن ونیک برهم زده آنگاه تخم قیچی کوفته را در و
انداخته برهم باید زد وبه دفعه غرغره باید کرد چنانکه رسم است ودر بینی
مثل فوتنج کوفته یا بادروج کوفته باید دمید وبینی را هر صباح بمطبوخ
فوتنج باید شست یا ببول شتر ویا تریاکی در آب حل کرده در بینی باید چکانید

مقاله ۲۱ در بیان بواسیر حادث در بینی و حدوث بواسیر بینی یا مولودی
است و این قسم را علاجی نیست و یا بسبب سده حادث در منخرین است
و این سده گوشتی است که در منخرین روئیده است و این را بواسیر انف
می نامند و بسبب این سده قصبهٔ انف ممتلی میشود و این موجب ضیق
نفس است **علاج** و علاج اول فصد است و حجامت و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله زرد و جلاب هر صباح از عناب ده عدد
و قند ده درم اول عناب را در یک پیاله آب بآتش ملایم باید جوشانید
تا نیمه بماند و صاف کرده و قند اضافه نموده نیم گرم بر نهار باید نوشانید
و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و اگر قیح و صدید که مراد بآن چرک
با ریم آمیخته است از بینی سایل باشد فتیله بمرهم زنگار آلوده کرده
باید نهاد و اما در استعمال ادویه حاده یا سمیه بقرب دماغ خطر است و اگر
این واقع نشود اولی است مگر بعد از یاس **دواء مزیل بواسیر انف**
و از جمله چیزها که بتدریج و مداومت مزیل بواسیر انف است و اذیت بسیار
نمی رساند و موجب وجع و الم نیست این دو است پوست انار ترش قدری
باید گرفت و او را نیک سحق و صلایه باید کرد و قدری آب در و باید چکانید
تا مثل مرهم شود و فتیله درازی بآن آلوده کرده در بینی باید فرستاد
و این فعل در اکثر اوقات شب بهتر است که فراغت از خلق هست و
زاج و زنجار هر یک کوفته و بیخته و صلایه کرده و فتیله را بآن آلوده
ساخته در سوراخ بینی فرستادن از تجربات شمرده اند و اگر باین تدابیر و
علاجات دور نشود علاج آن قطع است و تراشیدن بآلات حدیدیه
مقاله ۲۲ در بیان حدوث قروح و ریشها که در بینی میشود و سبب

در حدوث این ریشها در بینی انصباب مواد است از دماغ بموضع حدوث
این قروح و بتحلیل رفتن لطیفه و متحجر شدن اجزاء غلیظه او و این موجب
قرحه است و اگر قرحه رطبه است باین معنی که از و رطوبات عفنی مثل چرک
و قیح سایل است درین مقام علاج او فصد کردن از قیفال است و حجامت
ساقین و اخراج خون و تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه یا بمطبوخ فواکه **بیان
مرهم نافع** و استعمال مرهمی که در آن سفیدهٔ قلعی باشد و مردار سنگ
و خبث نقره و خاکستر سرب مجموع باده مثقال روغن کنجد ده سه مثقال
موم **اول** موم را در روغن باید گداخت و نیم سرد ساخته ادویه مذکوره
را کوفته و بیخته درین موم و روغن باید انداخت و بدستهٔ هاون بسیار
باید مالید تا نیک خلط شود و در ظرفی باید برداشت و فتیله از پنبه کهنه
ساخته و ازین مرهم بران فتیله مالیده در سوراخ بینی باید فرستاد و هر
روز دو بار و سه بار باین طریق مداومت باید کرد **قرحه یعنی که خشک
باشد** و اگر قرحه حادث در بینی خشک باشد هر صباح جلاب از شربت بنفشه
و ترنجبین صافی از هر یک ده درم باب گرم مقدار مناسب آمیخته باید خورانید
و غذا ماش مقشر و نخود مقشر و در بینی از روغن بنفشه ده مثقال و موم
صافی دو مثقال و لعاب دانهٔ بهی نیم قاشق **موم روغن نافع**
اول موم را در روغن مذکور باید گداخت و نیک برهم زده و فتیله
بآن آلوده بر موضع مأوف باید نهاد و این موم روغنی است نافع
از برای قرحهٔ خشک که در بینی حادث میشود **بیان قرحه که بناصور انجامد**
و اگر ریش و قرحه قدیمی شده باشد و بناصور انجامیده هر روز بینی را
بآبی که در و سرکه آمیخته باشند باید شست و نیک پاک کرده اندکی خرق

ابیض کوفته و بیخته در بینی باید دمید یا بدل او تخم ترا تیزک یا فلفل کوفته
و بیخته باید دمید **مقاله دوم در بیان رعاف** که از امراض بینی است
و این مرضی است که در بعضی امراض و بحرانات اگر توقف واقع شود بسیار
خوف است و مراد برعاف مضموم الرا از فتین خون است از بینی اما در حد
ذات خود این مرض قویست اگر زود تسکین نیابد زیراکه در هر لحظه
هلاک میکند و حدوث رعاف یا بسبب بحران که طبیعت دفع دم موذی
موجب مرض میکند و علامت آن اینست که بعد از حدوث حمیات حاره
حادث میشود که ان حمی دموی است یا صفراوی و در روز باحوری
اثر الوقوع است و چنین رعافی را قطع و تسکین او مجوز نیست مگر
آنکه ضعف غالب شود و خوف از تلف مریض باشد و یا شخص نحیف البدن
باشد آنزمان تعجیل در امساک و حبس آن باید کرد و اگر حدوث رعاف
بسبب دیگر باشد مثل حدۀ خون و یا زیادتی مقدار باشد و طغیان او
و اگر بسبب حدۀ خونست علامت او آنست که رقیق است و کم کم می آید
و علاج او خوردن جلاب است و هر صباح از عناب ده عدد از سکنجبین
ساده ده درم و یا شربت سیب و گلاب و اول عناب را در قدری آب
باید جوشانید تا مهرا شود و از کرباس گذرانیده با شربت سکنجبین خلط
کرده و سرد ساخته باید داد و اگر شربت سیب است ده درم و گلاب
دو قاشق یا بیشتر شربت باید داد و غذا درین مقام آش ذرک و نخود
مقشر یا ماش مقشر و یا آش سماق باید داد بیان علاج رعاف و
اگر قبض باشد از تمر هندی و آلو باید داد و حوایج آش نخود است یا ماش
یا هر دو و آب سرد بر سر صاحب رعاف باید ریخت که در تسکین بسیار نافع است

و در بینی صاحب این علت آب سرد و آب کشنیز تر که در برف و یخ باشد
و بسیار سرد باشد باید چکانید و اطراف صاحب رعاف را باید بست که موجب
حبس ماده است بموضع المخالف بینی باشد و مراد باطراف دست و پای
است و محل بستن آن بازو است از دست و ران است از پای و چنان
باید بست که محل بستن بدرد آید و حدوث عطسه نیز درین مرض بسیار
نافع و مجرب است و خانه عنکبوت با سیاهی که نو نشتر میشود آغشته
کردن و از غبار آسیا قدری بدو پاشیده در سوراخ بینی باید فرستاد
و شاخ گوزن را سوخته و نرم کوفته و پنبه یا لته بآن آلوده کرده در
سوراخ بینی نهند بسیار نافع است و کافور بآب کشنیز و اندکی سرکه بر پیشانی
طلا کردن نیز بسیار مفید است و سرگین تازه خر را افشردن و آب
آنرا در بینی چکانیدن نیز بسیار مجرب است و اگر باینها ساکن نشود
اگر چنانچه خون از سوراخ جانب راست می آید کدوی حجامت را
در جانب راست و در میان پشت مایل بجانب جگر باید نهاد و جذب
کرد و اگر چنانچه از سوراخ جانب چپ می آید کدو را مایل بجانب سپرز
باید نهاد و جذب کرد و اگر از هر دو سوراخ می آید کدو را راست
بر میان راست معده باید نهاد و جذب باید کرد اما درین جذبها نباید
بریدن زیراکه مراد همین جذب بجانب مخالف است و بس ادویه
نافعه در رعاف و از ادویه که درین علت نافع باشد مازوی
خام است زیراکه در و تجفیف بیشتر است و شب یمانی که زاگ بلور
است و آن زاگ را آجق تاش می نامند و گلنار و نشاسته و گل
ارمنی اجزای هم برابر کوفته و بیخته باید در بینی دمیدن و یا همین

ادویه را بر فتیله که سیاهی اغشته کرده باشند باشیده در سوراخ
بینی فرو باید برد و با کاغذ سوخته و دوغ سوخته که اثرا اگر ماسه می نامند
بر بینی باید نهاد و یا کندر و خون سیاوشان و عنزروت نیک کوفته
و بیخته بسوراخ بینی دمید و دمیدن کهربا و نمد سوخته در بینی همین
خاصیت دارد و ترکیب دیگر گل سرخ و کهربا و گلنار و مازو اجزا برابر
کوفته و بیخته باید دمید و خطمی در سرکه نیک برهم زدن که لعاب دهد
و بر سر مالیدن بسیار منفعت دارد و تسکین رفتن خون میکند و
خوردن ابی که بغایت سرد باشد و در آب سرد نشستن و غوطه خوردن
بسیار نافع است **رعافی که بسبب غلبه خون باشد** و رعافی که
سبب آن بسیاری خون باشد در دماغ و بدن و علامت آن بسیاری
خون است و علاج آن فصد است از قیفال و نهادن محجمه بر کاهل مایل
بجانبی که از ان جانب خون میرود و چند بار محجمه می باید نهاد و جذب کرد
ولیکن خون بیرون نباید کرد و چنانکه مذکور شد که درین مقام مقصود
جذب بلا اخراج است و می باید که جذب قوی باشد و بکرد دوغ ترش
با آب سرد آشامیدن نیز بسیار نافع است و هر جاکه که رعاف باین تدبیرات
تسکین نیابد انچه مغلظ خون باشد از اغذیه و اشربه در ان تقصیر و اهمال
نباید کرد از اغذیه مثل آش عدس که قاتق ان از آب سماق باشد
یا غوره و جمیع چیزهائی که درو قبض و از اشربه مثل شربت انارین
و شربت زرک و شربت بهی با برف و امثال این و سرکه و گل ارمنی
و آرد عدس انار کرده بر سر مالیدن نیز نافع است و پرنرم بوم بسرکه
آلوده در سوراخ بینی باید نهاد و بوئیدن افیون از محذرات نیز مسکن است

اما خوردن

بپ

بیرنم بوم

اما خوردن افیون درین مقام مخاطره است و اگر باین تدابیر نیز تسکین نیابد
سر صاحب رعاف را باید تراشید و در گچ سفید گداخته باید گرفت که بغلظ برابر
بشت کارد باشد و باید گذاشت تا خشک شود و اگر در گچ قدری سرکه با آب
مخلوط باشد بهتر است اما رعافی که سبب آن گزیدن مار افعی یا جانوری زهردار
باشد ازرا علاجی نیست و خلاصی از ان مشکل است **مقاله نهم در بیان
امراض لسان** و از جمله امراض زبان ورم او ست و ورم زبان یا
مادی است و ماده خالی ازین نیست که دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا
سودائی و اگر ماده دموی است علامت آن سرخی زبان است و سوختن
آن و قلت سیلان لعاب از زبان و دهان و علاج درین مقام فصد
قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و واجب تلیین طبیعت بحقنه
اگر چنانچه نتواند چیزی آشامیدن و اگر تواند بمطبوخ فواکه با ترنجبین و
شیرخشت و خیارشنبر از هر کدام پنج مثقال در مطبوخ حل کرده و صافی
ساخته بر نهار بخورد یا در آب آلوی خشک که تر کرده باشند و جلاب از عناب
ده عدد و بنفشه دو مثقال و قند هفت مثقال اول عناب و بنفشه را
در قدری آب که ملایم باشد بجوشانند و نیمه آورده و بگیرند پس صافی ساخته
و قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا ماء الشعیر اختیار باید کرد و اگر سبب صفرا
باشد علامت آن جوشش زبان و بثره النشت که مراد بان دمیدن جراحت
بر روی زبان و بسیاری وجع و الم و سوختن و عطش و زردی رنگ زبان
و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح تمر هندی ده درم و آلوی بخارا
ده عدد و عناب ده عدد مجموع ادویه را ترتیب داده و طبخ کرده بروغن
که رسم و عادت است اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر و قاتق آب انارین

اگر ماده دموی باشد

اگر ماده صفراوی باشد

معصور باشحم و با آب خیار و هندوانه بجای شربت باید داد مسهل و تلیین
طبیعت باین ادویه باید کرد سنای مکی هفت درم آلو بخارای و عناب و
سپستان هریک ده عدد بنفشه تر یا خشک و نیلوفر و تخم کاسنی از هریک سه
درم و پوست هلیله زرد هفت درم و تمر هندی پانزده درم و برگ گل
سرخ پنج درم و عنب الثعلب چهار درم و ترنجبین و شیرخشت از هریکی
پانزده درم یا از خیار شنبر بعوض شیرخشت و ترنجبین بیست درم حقنه و اگر
علیل بر آشامیدن قادر نباشد حقنه باین ادویه باید کرد سنای مکی پنج
درم بنفشه و تخم کاسنی از هریک سه درم و عناب و سپستان از هریک بیست
عدد و سبوس گندم و خطمی و جو کشک کرده از هریک یک کف دست مجموع را
در سه رطل آب بآتش ملایم باید جوشانید تا دو رطل بماند و از کرباس
باید گذرانید بعده فلوس خیار شنبر و شکر سفید از هریک پانزده درم در و
حل باید کرد و دیگر بار از زیر و یزان موی گذرانیده ده درم روغن
کنجد و ده درم آب کاسه و ده درم ترنجبین صافی و نمک طعام و بوره
ارمنی از هریک نیم درم بان آمیخته بدو دفعه نیم گرم بوقت تابستان
صباح یا آخر روز و بوقت زمستان در نیم روز حقنه باید کردن اما
پیش از حقنه شربتی یا شوربائی بعلیل باید داد و درین هر دو نوع
که ماده دموی یا صفراوی است غرغره غرغره و مضمضه برب شاه
توت یا بآب انارین باید کرد یا بآب سماق یا آنکه عناب بیست عدد و عدس
ده درم و عنب الثعلب ده درم در قدری آب که مناسب ادویه باشد
طبخ کرده و از کرباس گذرانیده و آب کشنیز تر بان آمیخته مضمضه باید
کرد و اگر سبب ورم زبان ماده بلغمی باشد و علامت آن بسیاری سیلان

اگر ماده بلغمی باشد

لعاب دهان

لعاب دهان است و سفیدی رنگ زبان و قلت عطش و قلت وجع و
علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده
نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم اول بیخ سوسن را در قدری آب
مناسب باید جوشانید تا به نیمه آید و از کرباس گذرانیده و قند مذکور را بان
آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام برود نخود آب با شیره مغز
بادام باید داد و تنقیه بدن اگر ممتلی باشد بحب ایارج یا بحقنه حاده
و مضمضه بماء العسل بمطبوخ که درو از اصول و بزور حاده باشد
مثل پوست بیخ بادیان و بادیان و شبت و پوست بیخ کبر و پوست
بیخ کرفس و امثال اینها و یا غرغره بآبی که درو انجیر و شبت طبخ کرده
باشند و لعاب تخم زغیر نیز دران باشد و مالیدن زبان بعسل و سعتر
و فوتنج و هرچه موجب سیلان آب و لعاب از دهن شود بان مالیدن
زبان نافع ورم است و اگر سبب ورم ماده سوداوی باشد علامت
آن قلت آب دهان است و خشکی زبان و سواد آن و علاج درین مقام
خوردن جلاب است از بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته سه درم و لعاب
تخم زغیر و قند سفید ده درم اول بیخ سوسن را در قدری آب مناسب
بآتش ملایم طبخ باید کرد تا به نیم آید و صافی ساخته و قند آمیخته نیم گرم
باید آشامید و غذا نخود آب است با شیره مغز بادام و از اغذیه و اطعمه
مولد سودا باشد پرهیز باید نمود و تلیین طبیعت بعد از ظهور نضج
در قاروره بحب فیثمون یا مطبوخ افتیمون باید کرد و مضمضه بشیر
زنان یا بشیر خر باید کرد یا بروغن بنفشه یا بروغن کدو آمیخته یا بآب جوشیده
انجیر و لعاب تخم زغیر و یا لعاب حلبه و زبان را بپیه بط یا بپیه مرغ خانگی

مضمضه

اگر ماده سوداوی باشد

مضمضه بشیر زنان نافع است

یا اندک روغن سوسن یا روغن کنجد باید مالیدن و مضمضه بآب بادیان
جوشیده و اندک فلوس خیار شنبر باید کرد و گاهی بسبب ورم زبان
خوردن ادویه سمیه است و درین صورت علاج ان علاج سم است
مقاله سیم در بیان علت قلاع که از امراض دهان است و مراد بقلاع
دمیدن دهان و زبانست و سطح آن و علامت حمره زبان و سطح دهان
است با حرارت و علاج خوردن جلاب هر صباح اما آب انار بین معصور
باشد آن مقدار سه اوقیه که قیاساً بیست و یک مثقال باشد با قند سفید
و ترنجبین از هر یک ده درم آمیخته باید آشامیدن تا موجب لین طبیعت
نیز باشد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و یا الوی کوهی و شیرهٔ مغز
بادام و اندکی قند و تمر هندی آب فواکه و تلیین طبیعت با آب فواکه
و نقیع زرد الوی خشک که مراد بآن تر کردهٔ اوست و یا بمطبوخ فواکه
و اخراج خون بفصد یا حجامت باید نمود اگر ضعف در مزاج نباشد و مانعی
از سن و غیر ذلک نیز نبود و فصد وقتی که صبی و طفل نباشد زیرا که پیش
از بلوغ فصد مجوز نیست و هر صباح سه بار یا بیشتر دهن را بسرکه و گلاب
باید شست و قدری روغن گل نیز درین آب باید آمیخت و از گل سرخ
و سماق و گلنار بوزن برابر نیک کوفته در دهن اندک نگاه باید
داشت و قدری طباشیر و آرد عدس بوقت سوزاک با این ادویه نیز
صواب باشد ترکیب نافع و ترکیب دیگر از ذرورات نافعه مجربه
کشنیز خشک و گل سرخ و سماق و فوفل و طباشیر و گلنار اجزا برابر
و اندک کافور بوقت شدهٔ سوزاک با آن آمیخته نیک کوفته و بیخته
و در دهن پاشیده نگاه باید داشت نوع دیگر گل سرخ و سماق و گلنار

ونشاسته و تخم خرفه و کاهو و صندل سفید و سرخ و طباشیر و فوفل از
هر یک ده درم و کافور نیم دانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بر زبان و دهان
باشیده نگاه باید داشت و بعد از آن مضمضه بگلاب و سرکه و اندک روغن باید کرد
علاج کودکان و اگر قلاع مر کودکان را باشد برگ گاوزبان سوخته با آرد عدس
پاشیدن کافیست و تخم خرفه باشیاف مامیثا بر زبان مالیدن با گلاب نافع
است درین علت و اگر سبب حدوث قلاع رطوبات بلغمی مالحه باشد علامت
آن بیاض لون زبان است و عدم عطش و قلت درد و الم و علاج درین مقام
خوردن جلاب است هر صباح از گلقند قندی ده درم و بادیان نیم کوفته
سه درم اول بادیان را در قدری آب مناسب بر وجهی که عادت باید
جوشانید و به نیم آورده و صاف ساخته و گلقند آمیخته نیم گرم باید آشامید
و غذا نخود آب با شیره مغز بادام و تنقیهٔ دماغ بعد از ظهور نضج بحب ایارج
یا بحب صبر یا بمطبوخ تربد و غرغره کردن با بهاکه در ان عاقرقرحا و شبت
و نانخواه جوشیده باشد باید کرد و مضمضه کردن با بهائی که در ان مامیران
چینی و اندکی سرکه جوشیده باشد باید کرد و اگر درین آب قدر تخم ترب نیم
کوفته و عاقرقرحا نیز جوشیده باشد بهتر است یا بآبی که در و ورق زیتون
و مرزنجوش و اکلیل الملک جوشیده باشد و در لعاب تخم زغیر باشد و اگر
حدوث از ماده غلیظه سوداویه باشد علامت او سواد زبان است و
گزیدن بتوت و سوزش و خشکی آن و قلت آب دهن و لعاب و
علاج درین مقام تنقیه دماغ است بحب افتیمون و مطبوخ آن و بر
زبان شحم بط و مغز ساق گاو و روغن بادام طلا باید کرد و در ابتدا
مضمضه بسرکه که در و مازو جوشیده باشد یا گلنار و سماق باهم باید کرد و در

حدوث قلاع که بلغمی باشد

غرغره

بنفشه در روغن م

آخر علت مضمضه بالی که در و انجیر خشک و شبت و اکلیل الملک و بابونه
جوشیده باشد باید کرد و اگر قروح سیاه شود از دارو و رایحه کریهه بمشام
رسد زاج و قلقطار که زاج سرخ است و عفص و گلنار و گل سرخ و سماق
و شب یمانی که زاج سفید است اجزا برابر کوفته و بیخته بر دهان و سطح
زبان باید پاشید و دهن بسرکه و گلاب باید شست و اگر اهبل که میوه
سرو کوهی است درین آب جوشانیده مضمضه کند بهتر باشد مقاله ۲۶
در بیان امراض حلق و از جمله امراض حلق سقوط لهات است و
مراد بسقوط افتادن آویزهٔ اوست که لحم زایدی است بر سر حلق
از جانب بالا و از جانب شیب دو زایدهٔ دیگر است لحمی که آنرا لوزتین
می نامند و بسبب سقوط لهات دحنک که مراد بآن سقف دهان است
انصباب خلط حاده است درین لحم که او را لهات می نامند و علامت آن
حمره لهات است و سوزش آن و الم شدید و عطش مفرط و علاج درین
مقام فصد و حجامت است و اسهال طبیعت بآب فواکه یا مطبوخ
آن و مضمضه بسرکه که در و برگ مورد و گل سرخ جوشیده باشد و غرغره
بگلاب و سرکه درین علت نافع است و دمیدن گلنار و نوشادر و سماق
برابر هم بسیار نافع است و غرغره برب شاه توت نیز نافع است و ایضا
غرغره بآب انار میخوش همین خاصیت دارد داروی پاشیدنی و دارویی
که نافع است در محل لهات پاشیدن اجزا و ترکیب آن اینست سماق
و گل سرخ و گل نار و مازو و کشنیز خشک و فوفل اجزا برابر کوفته
و بیخته و گاه سبب حدوث این علت انصباب خلط غلیظ بلغمیست
در حنک و لهات علامات ماده بلغمی و علامت آن بیاض لون است

و قلت

و قلت وجع و سوزش و بسیاری آب دهن و حلق و سستی زبان و گرانی
آن و علاج تلیین طبیعت است بمطبوخ تربد یا حب ایارج و مضمضه و غرغره
بعاقرقرحا و آب کامه و یا بآب ترتبه و بادیان و شبت و ماء العسل غرغره باید کرد
یا بمطبوخ انجیر خشک مقاله ۲۷ در بیان علت بخر که آن عبارت از بوی
ناخوش دهان است و بدبویی آن و سبب حدوث آن گاهی حرارت معده
است و علامتش تخفیف آن یا عدم آنست بوقت خوردن غذای رطب
و یا خوردن طعام بسیار و علاج درین مقام تسکین و تطفیه حرارت معده
است بخوردن آب انارین با قند سفید و ترنجبین با تمر هندی و قند سفید
و یا خوردن آب خیار یا قند خوردن هندوانه با قند و ترنجبین و مقصود
از الحاق ترنجبین با قند مزید لین در طبیعت است و با آب زردالوی
خشک منقوع یا سکنجبین ساده ده درم و تلعان جو سه درم با سه
قاشق آب سرد باید آشامید و غذا آشی باید که بآب انار ترش یا بآب
ریواج یا بآب غوره یا بآب زرک پخته باشند و در آن گوشت مرغ باشد
و باید که صاحب این علت که سببش حرارت معده است مبادرت بخوردن
طعام کند و معده را خالی نگذارد و مداومت بخوردن آب زردالوی
خشک کرده کند که درین علت قوی نافع است اما اگر معده را قوت بر کمال
نباشد پس توقف درین علاج از تکرار آن باید نمود زیرا که آب زردالو
معده را از کار می برد و سست می سازد چه مضعف معده است حبی که
در دهن خوشبوی کند و نگاه داشتن این اجزاء که نوشته میشود
در دهن هر شب و روز سعد و اذخر و سنبل و عود و گلنار و صندل
سفید و پوست ترنج و قاقله مجموع ادویه را کوفته و بیخته با گلاب

و قند با عسل حبها باید ساخت هریک مقدار نخودی و هر شب بوقت خواب
در دهن نگاه باید داشت **بیان الجز سبب او تعفن رطوبت است**
و گاه سبب بخر غلبه رطوبت متعفن در دهان معده است و علامتش آنست
که بخر در خلای معده و امتلای آن برابر و یکسانست و علاج درین صورت
تنقیه معده است بقی کردن بآب شبت و تخم ترب و عسل و نمک و تخم
خربزه مجموع ادویه را جوشانیده با عسل باید آمیخته و اوماج بی نمک خورده
قی باید کرد در هفته یکبار یا دو بار و اسهال طبیعت بحب صبر و یا بشربت
افسنتین و هر صباح جلاب از گلقند قندی ده درم و از سکنجبین ده درم
در چهار قاشق آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن و غذا ماش مقشر و
نخود مقشر با شیره مغز بادام و در بعضی اوقات اطریفل صغیر و زنجبیل
پرورده مناسب است و عود و کبابه نیز جاویدن درین علت نافع است
و اگر از سعد و زنجبیل و کبابه هریک یکمثقال با عسل خمیر کرده حبها سازد
و در دهن نگاه دارد و صاحب این مرض را بغایت نافع است و صاحب
این علت باید که از اغذیه و اطعمه غلیظه پرهیز کند که موجب فساد و شدة
رایحه میشود زیرا که مولد ماده علت است مثل ماهی و گوشت بره و غیر
و جغرات اما مداومت بخوردن هلیله و بلیله پرورده باید کرد که قوی نافع
است در ازاله بوی دهن مداومت جاویدن کندر و مصطکی و قرنفل و قاقله
نیز مفید است و گاه سبب بخر و بدبوئی دهان فساد عمور است که مراد بآن گوشت
میان دندان است بسبب انصباب مواد که درین محال و یا اجتماع رطوبات فاسده
عفنه و علامت آن ورم عمور است و جلب رطوبات فاسده و وجع در محل
ورم و علاج درین مقام فصد است و حجامت و خوردن جلاب از عناب

والوی

بیان تنقیه

رطبه پرهیز از ان لازم است

والوی بخاری هریک ده عدد و تمر هندی ده درم و غذا ماش مقشر با شیره
مغز بادام و یا از زرک و ترک کردن گوشت و شیرینها و تنقیه دماغ بحب بنفشه
و بمطبوخ هلیله یا نقیع فواکه یا بنیم دانگ محموده و مضمضه بسرکه که در و گلنار
و آس که برگ مورد است جوشیده باشد **سنونی که دهان خوش بوی کند**
و استعمال سنونی که مطیب رایحه دکریهه باشد و مقوی دندانها از جمله
آن اینست فوفایا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و کرمازو و رامک
مصطکی و فوفل و عود و سک و قرنفل و هلیله زرد از هریک پنج درم مشک
و کافور هریک دو دانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کرده
حبها باید ساخت بمقدار نخودی و بوقت حاجت در دهن نگاه باید داشت
حب مطیب نوع دیگر جوز بویا و فوفل و دارچینی و خولنجان و پوست
اترج خشک کرده با پوست نار و ورق خلال ماموں که مراد از خراست
واشنه و مصطکی از هریک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بگلاب
خمیر کرده حبها باید ساخت هریک بمقدار نخودی و خشک کرده بوقت حاجت
نزد خواب کردن در دهن نگاه باید داشت **مقالة الرابعه در بیان**
علت خناق که از جمله امراض حادهٔ مهلکه است و در تعریف خناق
اطبا گفته اند که هو امتناع نفوذ النفس الی الریه و القلب یعنی خناق
آنست که نفس از دخول به شش و دل ممتنع شود و سبب این امتناع
دعسر یا ورم لوزتین است که مذکور شد و این ورم یا ماده دمویست
و یا صفراوی **بیان ماده دموی** و علامت دموی امتلا و پری عروق
و بدن است از حد و سرخی چشم و سوزش در حلق و ضربان شرائین متصل
بحلق و بدین سبب حرارة در حلق است و دهن و دلایل دیگر از تدبیر متقدم

از اغذیه واشربه وسن وعادت وفصل وصناعت وغیر ذلک آنچه سابقا
واقع شده که امداد این علت کرده وعلاج درین مقام فصد از قیفال
وحجامت ساقین باید کرد واز میان دو شانه گرفتن خون ومحجم بر
دو طرف سینه نهادن بی گرفتن خون واین تدبیر جهت بتعید ماده است
از حلق وجذب ماده فاسده بر خلاف محل علت واین بهر حیله که توان
باید کرد **رادعات** ونیز غرغره برادعات مادهٔ مرض مثل عناب
جوشیده وعدس وآب عنب الثعلب وآب کشنیز تر ورب شاه توت
ویا غرغره بآبی که در وعناب وعدس وعنب الثعلب وتخم کاهو و
تخم کاسنی جوشیده باشد وتلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه
واگر جاویدن وفرو بردن دوا بر علیل مشکل باشد اکتفا در اخراج
ماده بحقنهٔ لینه باید کرد **حقنهٔ لینه** مثل سنا مکی وبنفشه ونیلوفر وعناب
وآلوی بخارای وسپستان وتخم کاسنی وسبوس گندم وخطمی وبرگ چغندر
وفلوس خیارشنبر وروغن کنجد وترنجبین وآب کامه واندک نمک
طعام از هریک مقداری که صواب دید معالج باشد اختیار باید کرد در
وجهی که رسم وعادتست ترتیب داده عمل باید نمود وهر دو قدم
علیل را بآب گرم وسبوس وبنفشه باید مالید **پاشویه** وهر صباح از
عناب وآلوی بخاری از هریک ده عدد وتمر هندی ده درم وترنجبین
با شیرخشت از هریک ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده باید نوشانیدن
وغذا ماء الشعیر باید داد ونباید گذاشت که طبیعت بسته شود زیرا که
درین علت احتباس طبیعت نیک نیست زیرا که موجب تصاعد وتراقی
بخارات بجانب اعالی میشود وباید که امالهٔ مادهٔ مرض کند بجانب اسفل بهر حیله

که جاگیر باشد

که جاگیر باشد واگر غرغره بآب انار معصور بانجم کند در ردع ماده بسیار مفید است
اما این تدبیر در اول باید کرد ودر انتها مناسب نیست بلکه در انتها محلل صرف
اختیار باید نمود واگر مادهٔ مرض صفرا باشد علامت آن وجع شدید است و
سوزش ورم واندوه وعطش قوی وخشکی وتلخی دهن وبیخوابی واضطراب
ودرین مقام نیز علاج مفصد است وتلیین طبیعت بآب فواکه ومطبوخ
آن وغرغره برب شاه توت وشربت عناب با قدری آب وخوردن آب
انارین با قند وترنجبین وخوردن آب زرد آلوی تر کرده ویا عناب وعدس
وآب جوشانیده وآب انارین قدری بآن آمیخته واندکی سرکه غرغره
باید کرد وآب کشنیز تر ورب شاه توت وآب خیار باین جمله نیز غرغره کردن
بسیار مفید است وغذا ماء الشعیر باید داد واگر بر خوردن دوا قادر نباشد
حقنه باید کرد بآنچه مذکور شد ونباید گذاشت که علیل تکیه کند بنا بر خوف
بسته شدن نفس **بیان حبل المناق** وحبل الخناق بالخاصیه مزیل
این مرض است ومراد بآن ریسمان است که در گردن افعی بسته اند وافعی
را بآن کشته ومی باید که اثر خون افعی در آن ریسمان باشد که در خاصیت
ابلغ است وگفته اند که بستن آن ریسمان در گردن مخنوق منجی ومخلص
اوست ازین مرض مهلک وچکانیدن خون کاسه پشت در گلوی مخنوق
کرم کرم نیز از جمله منجیان است ونهادن محاجم جاذبه ماده از بیرون
گلو نیز نیکوست اگر مزاج دماغ علیل قوی باشد واگر سبب خناق ماده
بلغم باشد علامت آن عدم سوزاک وعدم حرارت وقلت وجع وسفیدی
رنگ بشره وبسیاری لعاب دهان وسده ضیق نفس وعسر فرو بردن
غذا وتهیج روی که مراد برآمدن وبلندی او است وعلاج درین

بیان ماده صفراوی

بیان ماده بلغمی

مرتبه غرغره است برب جهار مغز و سرکه و اوکه موضع از برای همین مرض است
باید کرد و تلیین طبیعت بحقنه و شیافات ملینه باحاده باید کرد و غرغره
بعسل و آب کامه و یا بمطبوخ انجیر خشک و سکنجبین باید کرد که در و تخم
فیجی که خردل است باشد و یا بآب ترب و مویزج و خردل و عاقرقرحا باید
کرد و دوای نافع درین ماده تخم ترب و هزار اسفند و خردل و حلتیت
است از مجموع برابر یکدیگر کوفته و بیخته بحلق باید دمید و این تدبیر
بعد از اختلاط وردی به بهی آوردن ورم مناسب است و غرغره
بمار العسل و سرکین فراشنگ بآن آمیخته باید کرد و همچنین اگر سرکین
فراشنگ را نیک کوفته و با نوشادر کوفته برابر آمیخته بر حلق دمند نافع
است و هر صباح جلاب با دیان را چنانکه رسم است باید جوشانید و صافی
ساخته و قند آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا نخوداب با شیرهٔ مغز

بیان ماده سودای

بادام و اگر ماده مرض سودا باشد علامتش ترشی طعم دهن است و
خشکی آن و صلابت و سختی ورم و کبودی رنگ صاحب خناق
و علاج اول فصد باسلیق است و حجامت هر دو باید که درین ماده اکتفا
بجر جذب فقط نکند باشویر و مالیدن هر دو ساق و هر دو قدم را
بسیار و از بن هم تا پی کردن و از حشایش محلله جوشیده باشد مثل
خطمی و بابونه و اکلیل الملک و استفراغ و تنقیه بدن بحقنه حاده
و اجزاء آن اینست سنای مکی پنج درم بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
سه درم بابونه و شبت از هر یکی یک کف دست و تخم حلبه نکسته ده
درم قنطوریون دقیق دو درم تربد سفید دو درم و عناب و سپستان
و انجیر هر یک ده عدد و مویز دانه کشیده ده درم و اکلیل الملک و بابونه

از هر یکی یک کف دست و بادیان نیم کوفته دو درم مجموع ادویه را
در سه رطل باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس صاف کرده پانزده
درم فلوس خیار شنبر در و حل کرده از پرویزن موی باید گذرانید
و ده درم آب کامه و ده درم روغن کنجد و نیم درم بورهٔ ارمنی در و
حل کرده و شحم حنظل دو دانگ بآن آمیخته نیک بر هم باید زد و نیم گرم

ترجمه مضرت

بدو دفعه عمل باید کرد و غرغره درین ماده بابی که در و شبت
و تمام جوشیده باشد با شیره که در و انجیر جوشیده باشد باید کرد و
درین علت حذر باید کرد از کثرت کلام و آواز و از اصطجاع

ذبحه

به پشت افتادن و اما ذبحه که عبارت از ورم هر دو جانب حلقوم
است و این نیز از امراض حاده و مهلکه است و این بدترین خناق

بیان ورم حلقوم

است و سبب او امتلای بدن است از خون و بسیار خوردن شیرینها
و گوشتها و شرابست و ترک استفراغ نمودن مدتها و علامت این علت
آنست که از بیرون حلق از گوش بگوش دیگر سرخی هلالی ظاهر میشود
و سیلان لعاب دایمی از دهن و صاحبش قادر بر خاییدن و فرو
بردن غذا نیست و اگر و فرو بردن مبالغه کند از هر دو منخر او بیرون
می آید و قادر بر تکلم نیز نیست و جحوظ عین او را لازم است که مراد بیرون
آمدن چشم است بجانب ظاهر و علاج او فصد قیفال است و اخراج
خون بحسب واجب وقوت و غرغره برب شاه توت و آب کشنیز تر و
آب برگ عنب الثعلب و عدس مطبوخ و فلوس خیار شنبر هر روز
یکرات و مرات کثیره که زیاده بر پنجاه نوبت باشد و اگر تخفیف نباشد
اعاده فصد ثانیاً و ثالثاً باید کرد که اگر تدبیرا تاثیری هست تخلیص

ازین مرض باین باست وتلیین طبیعت بآب فواکه و بطبوخ او یا
بنقیع او باید کرد واگر از ملینات چیزی فرو نتواند برد سعی در حقنه
باید کرد وابتدا از لینه باید کرد وبعد حاده چنانکه مذکور شد واگر
کار علیل بتواتر نفس انجامد وشدة اختناق البته سعی در نهادن
محاجم قویه از خارج حلق باید کرد ودر امر این علت اهمال
نباید نمود زیراکه این بدترین خناقهاست وباید که لحظه لحظه ماء الشعیر
غرغره کند وبآب انار ترش یا قدری سرکه نیز مفید است چنانکه
سابقا در خناق مذکور شد واگر از چهار روز گذرد امید انفجار ماده
است زیراکه اکثر اورام درین مدت نضج می یابد ودرین حین که گمان
نضج باشد بمثل شیره ولعاب حلبه ولعاب تخم مرو وبا خمیره ترش در
شیر حل کرده باید نهاد واگر ماده منفجر شد وورم تخفیف یافت
وجاویدن وفرو بردن غذا آسان شد باید که از آب زردالوی
تر کرده پنجاه درم باده درم ترنجبین وده درم شیرخشت درو
حل کرده وصافی ساخته باید آشامید وباید که معالج درین مرض
نگذارد که طبیعت بسته شود واین در علاج اصل است وغذا
درین مقام ماء الشعیر است با روغن بادام وحسو اناله از آرد جو
میده وشیره مغز بادام ویا روغن بادام وگاه در حواشی حلق بثور
حادث میشود وگاه حدوث او بتقیه شش میرسد از ماده دموی
یا صفراوی وعلامت او حرقت وسوختن گلو است بوقت چیزی
فرو بردن خصوصا اغذیه واشربه که درو ملوحت وحموضت
باشد یا شیرین باشد زیراکه از وصول این طعوم بمحل آفت

متاذی میشود وموجب وجع والم قوی است وعلاج درین مقام فصد
قیفال است وخوردن جلاب هر صباح از شربت عناب یا شربت سکنجبین
ساده ده درم با سه چهار قاشق آب که سرد نباشد وغذا ماء الشعیر و روغن
بادام ولعاب اسپغول وبالعاب تخم بهی ویا اناله از آرد جو نشاسته با روغن
بادام شیرین یا روغن بنفشه بادام وپرهیز کردن از گوشت وهر چه
مولد ماده مرض است خصوصا شراب وشرینیها وترشیها زیراکه موجب
کثافت جلد حلق وخشونت سطح دهن ومورث ضیق النفس است
وهرگاه بقرحه انجامد علاج بموم روغن باید کرد وبمرهم ابیض مقاله ۴۹

در بیان بند شدن استخوان وخار ماهی وزلوک بحلق وتدبیر آن

وعلامتش آنست که از حلق ودهان آنچه بیرون می آید خون
رقیق صافی است واز دیاد کرب وغم واندوه وگم است که متعلق بقصبه
ریه شود بیان علاج وعلاج درین صورت آنست که آنچه در حلق
مانده است اگر مدرک بحس بصر میشود آنرا با آلتی که موضوع از برای
همین معنی ساخته اند باید کشیدن واگر مدرک بحس بصر نباشد علاج
ضربه است بر خرز کردن که مراد بآن پیوند است یا سر یا از جانب ۵۰
قفا بر محاذات سینه واین ضربه خالی از خطر نیست زیراکه گاهی
ضرب سبب استحکام خار واستخوان میشود در محلی که محکم شده است
واز آنچه پیش داخل شده بود بیشتر می دراید ودیگر بیرون آوردن
او مشکل است واین سبب هلاک است وعلاج دیگر آنست از اغذیه
مزلقه که دران ازلاق قوی باشد باید خورد که آنچه درمانده است
ازان موضع بلغزد وبیرون آید مثل اناله از آرد باقلی که درو تخم ریحان

واشال اینها انداخته باشد و علاج دیگر آنست که لقمه کلان از گوشت یا غزان که توان فرو بردن بر رشته محکم استوار ساخته یکسر رشته را بدست کسی دهد و لقمه را فرو برد و همین که لقمه از حلق بجاوز کند انکس رشته را بقوت بیرون کشد که البته آن چیز که بحلق درمانده بآن لقمه متعلق شده بیرون می آید واین از تدابیر حسنه است درین بلیه **بیان اخراج زلوک**

وعلاج در اخراج زلوک که در حلق چسپیده باشد باشامیدن وغرغره کردن سرکه و نمک است یا غرغره بتخم خردل با تخم ترا تیزک باید کرد یا بگر دسیر کوفته را با سرکه خلط کرده غرغره باید کرد و خوردن سیر فقط نیز سبب خروج زلوک و موجب کشتن اوست ویا در حلق بوره و نوشادر و تخم خردل باید دمید ونیز دمیدن زاج در حلق بیرون ارندهٔ اوست و از تدابیر حسنه درین مقام اینست که علیل را بگرم خانه حمام باید در آورد تا چندان مکث باید فرمود که نزدیک بغش رسد پس دران حین گل یا برف یا یخ نیک سرد ساخته بر دهن علیل باید داشت که البته بیرون آید واین را ارباب تجربه حذاق اطبا بکرات امتحان کرده اند واین تدبیر پیش ایشان از مجربات شده است **مقاله ۵۰ در بیان امراض دندان**

واز جمله امراض دندان درد والم آنست و سبب او یا سوء المزاج حارست و علامتش وجع شدید است که موجب قلق و کرب است و سکون وجع با ملاقات اشیاء بارده بالفعل و بالقوه و گاهی حدوث ورم در لثه نیز که گوشت بیخ دندان است میباشد و حمرت و ضربان آن و علاج درین مقام فصد از قیفال است و حجامت میان دو شانه و فصد رگ پیشانی و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله و نگاه داشتن سرکه

بیان بادۀ و موی

وکلاب در دهان و اگر وجع بشدت باشد قدری کافور نیز باید آمیخت و مضمضه باید کرد ویا باب برگ کاهو ویا باب کشنیز تر ویا آب برگ خرفه واندکی افیون مضمضه باید کرد و شربت درین مقام تمر هندی ده درم و قند سفید پانزده درم ویا جلاب از عناب ده عدد و قند سفید ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده باید اشامید و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و ماش مقشر و اگر سبب سوء المزاج بارد بلغمی باشد علامت او سکون وجع است حین ملاقات اشیاء حاره بالقوه و بالفعل و عدم حمرة لثه و ضربان آن و ضرر یافتن از ملاقات اشیاء بارده و طغیان وجع بعد از ملاقات و علاج درین صورت تنقیهٔ بدن و دماغ است بحب ایارج یا بحب صبر یا بمطبوخ تربد و خلانیدن هر صباح از سکنجبین عسلی ده درم یا سکنجبین قندی ده درم با قدر مناسب آب نیم گرم آمیخته چنانکه رسم است اختیار باید کرد و غذا نخود مقشر با شیره مغز بادام با شیره مغز تخم معصفر و اندک دارچینی در آش باید انداخت مضمضه و مضمضه بسرکه کرد و فوتنج جوشیده باشد یا صعتر یا عاقرقرحا یا بیخ کبر از هر یک که باشد باهم اینها اگر موجود شود و نیز مالیدن ایارج فیقرا در دندان درین صورت نافع است و مضمضه بماء العسل که در وزوفا و فوتنج و عاقرقرحا و پوست بیخ قثاء الحمار جوشیده باشد و مراد بقثاء الحمار کبر مرغان است و اکثری این گیاه در سرهای مزارات می روید و بعضی اطبا را گمان اینست که ماميثا اینست و این غلط است و مالیدن بیخ دندان بعاقرقرحا و بوره و زنجبیل و فلفل و

العسل

شحم طرح هندی بسیار نافع **ادویه مسکنه وجع** و مسکن وجع است و
یا مضمضه بسرکه که در و شحم حنظل جوشیده باشد باید کرد که بسیار
نافع و مجرب است و یا از زنجبیل که بسرکه جوشیده باشد باید در دندان
نهاد و یا ازین داروها باید در دندان دردمند نهاد نوشادر و افیون
از هر یک نیم درم و عاقرقرحا یکدرم نیک کوفته و بیخته بر دندان که
خورده شده و بسیار درد میکند باید نهاد و این دارو در تسکین
وجع نظیر ندارد اما احتیاط باید کرد که بگلو نرود زیراکه در افیون و نوشادر
هر دو مخاطره است و اگر باین تدابیر تسکین نباید علاجها اطبا کفته
اند و نهادن فلونیای رومی یا فارسی موجب تسکین وجع است اما اگر
در دندان فایده نمانده باشد و خورده شده بهتر آنست که باستاد کامل
فرماید که آنرا بکند و اگر دندان را غیر از وجع سوراخی و آفتی دیگر طاری
نشده سعی در تسکین وجع باید کرد زیراکه دندان جوهری نفیس است
و محتاج الیه در وصول غذا بکمال بدن و موجب زینت انسان است
و دیگر در کندن آفات عظیمه متصور است زیراکه بسیار از او واقع شده و
موجب هلاک گشته و یکی از آفات او آنست که اگر در هوای سرد دندان
کنند و از آب و هوای سرد و از تری اجتناب نکنند کزک که مراد بآن
تشنج است و از امراض مهلکه که مهلت نمیدهد واقع میشود و بعد از
وقوع از هر از یکی خلاصی ندارد و آفت دیگر آنکه بعد از کندن
دندان اگر احتیاط نکنند محل دندان کنده جراحتی شود که هیچ
تدبیر علاج نیابد و بنا صور انجامد و از جمله آفات اینست که اگر
دندان پیش باشد و از جانب بالا و بیخ آن محکم بود بوقت کندن

چشم را

چشم را آفت عظیم است و خوف نزول آب پس در کشیدن دندان سالم بسیار
تامل باید کردن و بهر دردی دندان را نباید کشیدن **گاهی سبب فساد معده**
و گاهی سبب وجع دندان بشرکت معده می باشد و علامت او اشتداد و
هیجان وجع است بعد از خوردن اغذیه غلیظه و علاج تنقیه معده است
بقی کردن بآب شبت و تخم خربزه و آب ترب و نمک و مداومت نمودن
باطریفل و گوارش مصطکی یا گوارش عود و غذاء ماء اللحم و اجتناب
از خوردن در شب باید نمود و دایم سیر نباید خوردن و گاه سبب درد دندان
کرم است که در و حادث میشود و این اکثر در دندانهای خورده شده
می باشد و علاج او اخراج کرم است به بخوری که از پیر و تخم ترب و از غیر
یا پیه پز کوفته بالای آتش باید نهاد و کاسه تنگ سوراخ کرده را سرنگون
بر بالای آن نهاده دهان بر محاذاة سوراخ ان کاسه باید نهاد و هر آب
که در دهن جمع میشود در کاسه آبی باید انداخت که مهای ریزه سفید
سر سیاه ظاهر میشود و بر دندان کرمی چیند اگر بواسطه بخار معده و
امثال اینها باشد درین صورت سعی در علاج او بمجففات و قوابض
باید کرد و بر حافظ دندان واجب است که حلویات چسبنده مثل حلوای
مغزی خصوصا که چهار مغز باشد حذر کند و از آب سرد بالای آتش
کرم و از عکس این نیز حذر کند **مقاله در بیان رنگ دندان** مثل
سیاه شدن یا کبود شدن او و این احوال بسبب نفوذ هوای ردیست
در جوهر دندان و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از اخلاط
فاسده موجب این علت و غرغره آبی که در و پوست بیخ کبر و بادیان
جوشیده باشد باید کرد **ادویه مجلیه** و بر دندان از ادویه مجلیه که دندانرا

کرمی است او را علاجی نیست و درد
امراض دندان اگر بسبب رطوبت عفنه
یا بواسطه کرم

سفید سازد باید طلا کرد مثل شاخ گوزن سوخته و پوست تخم مرغ
سوخته و دانه و جو و زبد البحر و شیح و سرطان سوخته از هر کدام سه درم
ساذج هندی نیم درم مجموع را کوفته و بیخته و بر انگشت کرباس تر
پیچیده و پرین دارد آلوده کرده بر دندان باید مالید و این دارو
در کمال جلا و تقویت دندان است و عدس مقشر و جو مقشر و خطمی
در قدری سرکه جوشانیده مضمضه باید کرد و آب عنب الثعلب با سرکه
مضمضه کردن همین خاصیت دارد و گاهی دندان را خضر حادث
میشود مراد بخضر جزئی است سفید مثل گچ که بر بیخ دندان متحجر
میشود و این بسبب تصاعد بخارات است از معده و علاج تنقیه
معده است بقی و حبوب مسهله و آشامیدن آب زردالوی تر کرده
و آب فواکه و مداومت مسواک و استعمال سنونات مجلیه که مذکور
شد که مراد از سنون ادویه مستعمله در علاج دندان است و حافظ
دندان را واجب حذر کردن از اغذیه غلیظه متحجره است چنانچه در علاج
درد دندان مذکور شد و گاهی دندان را حکه عارض میشود که جز از خاریدن
دو دندان بهم ساویدن ندارد و سبب حدوث او اطعمه غلیظه است خصوصا
که کثیر باشد و خوردن آبهای غلیظ و از خوردن این اغذیه و این آبها اخلاط
غلیظه متولد میشود و در بیخهای دندانها می ریزد و علامت این علت آنست
که در لثه که گوشت بیخ دندان است حکه شدیده است و علاج درین مقام
خوردن جلابست هر صباح پنجاه درم آب برگ خرفه با ده درم سکنجبین
ساده یا شیره تخم خرفه با ده درم و یا آب هندوانه تیا سا پست مثقال
وقند ده درم باید آشامید و یا از عناب و آلوی بخاری هریک ده عدد

مضمضه مجلیه

ونیز مذکور شده

بیان حکه دندان

وقند سفید ده درم و غذا ماش مقشر و کدوی تر یا گوشت بزغاله یا مرغ جوجه
و تنقیه بدن و دماغ بعد از ظهور نضج در بول بمطبوخ فواکه یا مطبوخ حلیله و مضمضه
بیخ حماض که در سرکه جوشیده باشد و مراد بحماض درین مقام ترش است و یا مضمضه
بسرکه و گلاب باید کرد و گاهی تشنج و دندان برهم ساییدن مشایخ و نسوان و
صبیان را عارض میشود اما پیران را سبب آنست که ضعف در عضلات هر دو فک
ایشان غالب شده و بواسطه ضعف بدن ایشان قابل انصباب مواد گشته و بسبب
سبب مواد از دماغ به بیخ دندانها میریزد و مثل تشنج عارض میشود و چون انصباب
درین حال بیشتر است و شعور مفقود تا خود را حفظ کند این خلل صادر میشود و علاج
او اگر چنانچه عارض مر صبیان را شده تحریک ماده نمی باید کرد و ایشان را بحال خود می باید
گذاشت که این علت از ایشان برسیدن بحد بلوغ زایل میشود اما پیران و نسوان
را تدبیر تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج یا حب صبر یا حب قوقایا و چرب کردن
بادامان حاره مثل روغن سوسن و زنبق و هر صباح آشامیدن جلاب از
بادرنجبویه و بادیان نیم کوفته هریک دو درم و گلقند ده درم اول ادویه را در
قدری آب مناسب در واطبخ کرده بر نیم باید آورد و صاف کرده گلقند را در و حل
باید کرد و نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب با شیره تخم معصفر و گاهی کندی
دندانها را عارض میشود و اطبا از آن تعبیر باین میکنند که آب دندان زایل شده است
و اکثر حدوث او پیران راست و کسانیکه ترشی بسیار میخورند و صاحب این علت
نمی تواند چیزهای محکم و خشن را جاویدن و گاه چنان میشود که چیزهای نرم معتاد را
نیز نمی تواند جاویدن مثل نان و پیران را بسبب برودت دماغ این عارض میشود
و علاج از بادیان رومی و بادیان شهری از هریک دو درم و گلقند عسلی ده درم
و غذا نخود آب با شیره تخم معصفر و تنقیه دماغ بحب ایارج یا ایارج جالینوس و نهار

بیان کند دندان

بکام آب مغز جار مغز بریان کرده و یا بزرده تخم مرغ بریان کرده گرم باید نهاد
و یا بیاز عنصل با سرکه باید نهاد و دندانرا بحب الغار و شب و زراوند مدحرج باید
مالید و اگر حدوث این علت سوء المزاج حار باشد مضمضه بشیرهٔ خرفه یا بشیر باید
کرد و روغن گل بر دندان باید مالیدن اما حدوث ورم حار در لثه که گوشت
بیخ دندان است علامت آن سرخی رنگ محل ورم است و سوختن او و وجع و
ضربان و بیرون آمدن خون باندک سببی ازو و علاج او فصد از قیفال است
و حجامت میان دو شانه و خوردن جلاب هر صباح از عناب و آلوی بخاری هر یک
ده عدد و قند سفید ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید و
یا از آب انارین معصور با شحم آن سه وقیه که قیاساً بیست و دو و نیم مثقال
میشود و یا ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین صافی آمیخته باید خوردن و
غذا آش آلوی کوهی و تمر هندی و یا لیمو یا نارنج با شیره مغز بادام و اندک قند
و تلیین و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله **فصد چار رگ** و فصد کردن
از چار رگ که مراد دو رگ از داخل لب بالا است و دو رگ از داخل لب شیب
و نزد اطبا اسم او چهار رگ است که درین علت نافع است و مضمضه بسرکه و گلاب
باید کرد یا با آب سماق و سرکه هر دو باید کرد **باشیدن** و این دوا که نوشته
میشود در ازاله او نظیر ندارد گلنار و مازو و میوه سرو و اقماع انار ترش
که بر درخت رسیده است و طباشیر و گل سرخ و طراثیث و فوفل و سماق
اجزا برابر کوفته و بیخته در بیخ دندان باید پاشید و مضمضه با سرکه و آب
برگ عنب الثعلب منفعت بلیغ میرساند و صاحب این مرض را پرهیز از خوردن
شراب و گوشت و شیرینیها باید کرد و مکیدن انار نیم ترش که اهل خراسان
میخوش می نامند و خوردن امرود و زردالو و شفتالو و سیب ترش درین مرض

فواکه یا بمطبوخ هم

قوی

قوی نافع است و گاه در لثه و عمور دندان قروح حادث میشود و معنی لثه و
عمور سابقاً مذکور شد **بیان قروح بیخ دندان** و علاج او آنست که اگر چنانچه
گوشت بیخ دندان و عمور فاسد شده و قابل اصلاح نبود آنها را باید
برید و دور کرد و از ادویه قابضه مجففه بران باید پاشید و تنقیه بدن و
دماغ از اخلاط فاسده بحبوب و ایارجات و شیافات باید کرد و ادویه که بر موضع
فساد است بر لثه باید پاشید مثل فلدفیون و اما احتیاط باید کرد که بحلق نرود زیرا که
فلدفیون مرکب از احشا و زرنیخ است و هر دو سم اند پس در استعمال این
ادویه بحسب صلاح و فساد او بر طبیب تنبیه لازم است تا معالج متهم بخطا نشود
و بعد از استعمال ادویه مضمضه بسرکه که در و گلنار جوشیده باشد و یا مازو و یا
سماق و یا هم اینها جوشیده باشد بقدر فساد و عدم آن باید کرد **سیلان خ**
در بیان سیلان خون از دهان و سیلان خون از دهن اگر بسبب قروح
حادثه است در دهن علاج او علاج قروح است که مذکور شد و اگر سبب
امراض لثه است نیز مذکور شد و اگر سبب جریان خون تشقق و ترکیدن
دهن است علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بنفشه دو مثقال
و عناب ده عدد مجموع ادویه را در قدری آب که مناسب باشد طبخ کرده
چنانچه عادت است و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد
و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام باید ساخت و لعاب دانه بهی و لعاب
اسبغول با قدری روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه با دام خلط کرده بر موضع
تشقق باید مالید **ترکیدن زبان و لب** و اگر بر لب واقع باشد پوست رقیق
بیضه مرغ یا پوست رقیق که از درون نی بیرون می آید باید چسبانید و
طباشیر و کبابه و نشاسته و کشنیز خشک و ماش مقشر و تخم خرفه و گل سرخ اجزا

چون آنرا کوفته و بیخته پاشیدن نافع است و اگر سوداک باشد کافور و صندل
و علاس مقشر و سماق مجموع ادویه را کوفته و بیخته بر عضو ماوف باید مالیدن
و یا مالیدن شحم بط و مرغ خانگی بر زبان و دهان ترکیده بسیار نافع است **اگر
سبب حرارت بود** و اما سبب آب دهن و سیلان آن حرارت و رطوبت
معده و علامت آن ازدیاد وی است در حین گرسنگی و حین تقلیل غذا
و علاج آن اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد است از باسلیق و
اخراج خون بقدر قوت و مصلحت و خوردن جلاب هر صباح از رب
بهی ده درم و یا شربت سیب ترش ده درم و یا رب ریواج و یا شربت
انار ده درم با گلاب و مضمضه بآب برگ سیب معصور و یا باب برگ
بهی معصور و یا کاسنی کرده و انشسته باشند با نمک خوردن و اما اگر سبب بلغم
باشد و در سیلان علامت او علامت غلبه بلغم است و علاج درین مقام
خوردن جلاب است هر صباح از گلقند قندی ده درم و غذا نخود آب
با شیره تخم معصفر و گوشت مرغ و تنقیه معده بقی بماء العسل و تخم ترب
و شبت و بیخ سوس و نمک و امثال این آنچه منقی بلغم باشد و هر صباح
استعمال اطریفل صغیر باید و اگر این هم فایده تمام ندهد اطریفل کبیر باید
اختیار کرد و خوردن گوارش عود نیز درین مرض بسیار نافع است و گوارش
مصطکی نیز همین حکم دارد از هر کدام که باشد مقدار خوردن آن یکمثقال است
و خوردن نان خشک با عسل نیز نافع است و خاییدن دارچینی و مصطکی
و قاقله و کندر نیز بسیار نافع است و خردل که تخم قیچی باشد یکمثقال و تخم ترا
تیزک دو مثقال با اندک عسل آمیخته باید خوردن و استعمال این چیزها وقتی
باید که مزاج جبلی حار نباشد و الا مداومت این اشیا مزاج زود از اعتدال

اگر سبب بلغم باشد

بردن

بیرون می آید و صاحب این علت می باید که از فواکه بسیار ارتکاب نکند
و از بقول بارده مجتنب باشد مثل خیار و بادرنگ و در سیلان لعاب از دهن
کودکان مجرد مالیدن با تیقا کافی است و در ایشان تدبیرات قویه باید کرد
مقاله سیوم در بیان سعال که مراد بان سرفه است و چون مجرای خروج
ماده دفع السعال حلق و دهان است پس درین امراض معدود شد و تعریف
سعال چنین کرده اند که السعال حرکة جانبیة من الرئة ترفع شیئا موذیا
فیه و ازین جهت مقرر است که معدود از امراض ریه است و آوردن او
درمیان امراض حلق وجهی ندارد مگر ملاحظه مذکور و سبب او خشونتی
حادث در قصبه ریه است و این خشونت بسبب وصول دخان یا غبار است
بقصبه ریه و علامت او وجود سبب و تقدم اوست و علاج درین صورت
املسا گردانیدن قصبه ریه است باشیاء لعابی مثل جلاب از بنفشه و یا شربت
خشخاش از هر یک ده درم در مقداری آب گرم که مناسب باشد و غذا ماش
مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و یا اناله از ارد باقلی با شیره مغز بادام
و یا با روغن بادام و قند سفید و یا اناله از نشاسته و روغن بادام
شیرین و اندک قند و این نوع سرفه سهل است و منجر بمرض دیگر نمیشود
مثل سل و ذات الجنب و ذات الریه و اما آنکه سبب او ورم شش باشد
و یا ورم جگر باشد معالجه هر یک در محلش مذکور خواهد شد و گاه حدوث سعال
در عقب زکام می باشد و سبب این نزول خلط غلیظ لزج است بریه و
علاج او هر صباح آشامیدن جلاب است از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته
سه درم پستان ده عدد و پر سیاوشان و زوفای خشک از هر یک سه
درم قند سفید ده درم اول ادویه را در مقداری آب که مناسب باشد

بنفشه و یا شربت

حالی که بعد از زکام شود

باتش نرم طبخ باید کرد تا به نیمه باز آید و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اندکی نخود نیز واگر آنچه از دماغ فرو می آید رقیق باشد و سبب در سرفه اینچنین خلطی بود علامت او آنست که در خواب بیش میشود و علاج او خوردن جلاب هر صباح از شربت خشخاش ده درم در قدری آب گرم **حب السعال** و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ و در دهن نگاه داشتن ازین حب السعال که مذکور میگردد نشاسته و کثیرا و مغز بادام مقشر و مغز دانه بهی و مغز دانه احماض که مراد بآن تخم قوا است و رب سوس اجزاء هم برابر مجموع را کوفته و بیخته بلعاب دانه بهی یا بلعاب اسپغول خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقدار نخودی و هر شب چهار عدد در زیر زبان نگاه باید داشتن و این حب موجب تغلیظ ماده است و از جهت و مانع است از رحلش و سیلان بمواضع اذیت **بیان آنچه بواسطه رطوبت باشد** و گاهی حدوث سرفه بواسطهٔ کثرت رطوبت ریه است و علامت خرخر سینه است و بر سد مانع که درین مقام مناقشه کند و گوید که لانسلم که این علامت دلیل بر رطوبت نفس ریه شود چه میتواند بود که از دماغ بلغم کثیره براه قصبهٔ شش نازل شده باشد و بواسطهٔ دخول و خروج نفس که تحریک او میکند صورت خرخره محسوس میشود پس این دلیل در اثبات مدعا تمام نیست و این قسم بیشتر پیر از اطفال میشود و اشخاصی را که مرطوبی باشد و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوس سه درم و انجیر خشک ده عدد و مویز طایفی ده درم بر وجهی که رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامیدن و

غذا نخود آب و شیرهٔ مغز بادام و تنقیهٔ بدن و دماغ از فضول غلیظه باین مطبوخ باید کرد سنا مکی پنج درم بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و انجیر خشک ده عدد و مویز طایفی پانزده درم و بادیان نیم کوفته و تخم خبازی که مراد بآن تخم مجره دختران است و پر سیاوشان و تخم کاسنی نیم کوفته و بنفشهٔ خشک و نیلوفر از هر یک سه درم و عناب و سپستان از هر یک ده عدد مجموع ادویه را در سه رطل آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و بعد ازان صاف کرده بعد ازان از فلوس خیار شنبر و ترنجبین و یا شکر سفید صافی از هر یک در و مالیده و دیگر بار صاف ساخته اختیار باید کرد **حب السعال** و در شیب زبان ازین حب که مذکور میشود نگاه می باید داشت رب سوس پنج درم بادیان و فلفل و قرومانا و مغز بادام تلخ مقشر از هر یک دو درم حلتیت یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بعسل خمیر کرده حبها باید ساخت هر یکی بمقدار نخودی و هر شب چهار عدد را در زیر زبان نگاه می باید داشت و آب آنرا فرو می باید برد و یا هر صباح جلاب از شربت زوفا ده درم در قدری آب گرم حل کرده استعمال باید نمود و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام باید داد و گاه حدوث سرفه بواسطهٔ شدت حرارت مزاج ریه است و علامت آن سرعت نبض است و عطش و سرخی رو و عدم نفث و خشکی آنچه احیانا بیرون می آید و علاج آن خوردن جلاب است از قند و لعاب اسپغول با لعاب تخم بهی و مقدار قند ده درم است و لعاب بهی نیم قاشق و آب نیم گرم سه قاشق و غذا ماش مقشر و کدوی تر و روغن بنفشه و یا خوردن شیرهٔ خرفه سرد قیمه که پست و دو

بنقی داغ

بیان آنچه بسبب حرارت ریه باشد

نیم مثقال باشد باده درم قند سفید و مالیدن سینه بموم روغن که از موم صافی
و روغن بنفشه بادام موم روغن نافع ویا روغن نیلوفر ساخته باشد
وآب کشنیز تر نیز دران باشد ویا آب برک کاهو و غذا ماش مقشر و کدوی تر
ونکاه داشتن پستان و زیر زبان و بادام بهی بسیار نافع است لعوق
دافع سعال ولعوقی که درین مقام منفعت بلیغ دارد لعاب اسپغول
ولعاب دانه بهی ولعاب تخم مرو مجموع برابر با روغن بادام حل کرده
واندکی نبات بآن آمیخته لحظه لحظه باید لیسیدن بیان الجز بسبب
برودة باشد وکاه سبب سرفه سوء المزاج بارد است که شش را عارض
شده است و علامت او قلت عطش است و استراحت یافتن بهوای
کرم و حمام و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت
زوفا ده درم در سه قاشق آب کرم ویا از کلقند عسلی ده درم واز
پرسیاوشان سه درم و انجیر خشک و مویز شیرین از هر یک ده عدد
وبیخ سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم چنانچه رسم است ترتیب نموده
باید آشامید و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر ویا از معجون قوقی دو
مثقال و مالیدن سینه بروغن سوسن و نسرین ویا روغن پسته
وکاه حدوث سرفه سوء المزاج یابس است و علامت او سرعت نبض
وصلابت آنست و زیاده شدن آن بوقت مشی و حرکت و حدوث
عطش و سکون آن بوقت دخول حمام و علاج او هر صباح خوردن
لعاب تخم اسپغول است ویا شیره خرفه ده درم ویا از شیره تخم خیارین
سه وقیه با قند ده درم واکر با سرفه تب نباشد غذا با چه بزغاله
مهرا و رماء الشعیر باید داد مقاله دوم در بیان بحه و تغیر صورت

بیان الجز بسبب یبوست باشد

و مراد ببحه و تغیر صوت کرفتکی آواز است و سبب این علت اکثر امتلای
بدن و قصبه ریه است از خون اکر سوء المزاج غلبه خون بود علامت
آن سرخی بشره است و غلظ و سرخی بول و عطش و عظم نبض و شیرینی
دهن و علاج درین مقام فصد است از قیفال و حجامت از میان دو کتف
و اخراج خون بقدر قوت و خوردن جلاب هر صباح بدین نوع عناب
و سپستان از هر یک ده عدد بنفشه سه درم و قند ده درم مجموع را که
بکر شد ترتیب داده نیم کرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و کدوی
تر و یا سبب این علت امتلا قصبه شش است از انجرار دماغ بیرون و
علاج درین صورت خوردن شربت خشخاش است یا شربت عناب
هر کدام حاضر باشد ده درم واکر سبب سوء المزاج حار باشد که در حنجره حادث
شده است علامتش آنست که اکثر بعد از تبهای صفراوی می باشد و
علاج او خوردن شیر خر با شیر بز است و خوردن ماء الشعیر رقیق و با
آب خیارین یا آب هندوانه از هر کدام که باشد سه وقیه با قند سفید
و ترنجبین از هر یک ده درم و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام
و اسفاناخ ویا ورق خبازی که مراد بآن برک مجرد خنزکان است و
او قایم مقام اسفاناخ است و امثال این مواقع و معالجات چنین
امراض و با حلیب کندم کشک کرده با با چه بهرا سوء المزاج بارد
واکر سبب علت سوء المزاج بارد باشد علامت حدوث این علت
بملاقات هوای بارد است و علاج او خوردن جلاب است هر صباح
از پرسیاوشان و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم و
کلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و نکاه داشتن

منکرم

سوء المزاج حار صفراوی

این حب که مذکور میشود و در زیر زبان تخم فیجی بریان کرده و مغز بادام
تلخ و فلفل و تخم بادیان از هر یک سه درم و زعفران نیم درم مجموع ادویه
را کوفته و بیخته و بعسل خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقداری نخودی
و خشک کرده هر شب چهار عدد در شیب زبان نگاه باید داشت و آب آنرا
فرو باید برد و اگر حدوث این علت بسبب سوء المزاج رطب باشد که بیشتر
ترطیب حنجره میکرده باشد علاج او خوردن جلاب است هر صباح از کلقند
عسلی ده درم و بادیان شهری و بادیان رومی از هر یک سه درم بر وجهی
که رسم است ترتیب داده اختیار باید نمود و غذا نخود آب و غرغره بماء
العسل که در وی بیخ بادیان و بیخ سوس طبخ کرده باشند باید کرد و یا انیسون
دانه سه درم بماء العسل طبخ کرده غرغره باید کرد و خوردن زنجبیل
پرورده درین مقام هر روز سه درم نافع است و گاه سبب حدوث بحت
صوت سوء المزاج یابس است و علامتش آنست که با گرفتگی آواز صلابت
نبض هست و صفای بول و علاج درین مقام خوردن شربت بنفشه
و یا شربت نیلوفر است و یا لعاب اسپغول با قند ده درم بمقداری
آب که مناسب باشد و غذای شوربای مرغ و یا اشکنه نان میده در شیر
و قدری قند و مالیدن سینه بموم روغنی که از روغن بنفشه بادام
با روغن نیلوفر ساخته باشند و بالجمله در علاج این علت بجزنهای
لعابی بیشتر میل باید کردن اگر چنانچه در معده ضعفی نباشد زیرا که
اکثر لعابات مضعف معده است و گاه سبب در حدوث بحت صوت
اخراج جامه است بسرعت بعد از حرکت و عرق کردن و یا فتق سرد
بدن را و علاج درین مقام فصد است اگر چنانچه گرفتگی آواز باشد

سوء المزاج رطب

سوء المزاج یابس

باشد و اگر شدت نباشد بخوردن جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج
درم و قند ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده نیم گرم باید آشامید و غذا
ماش مقشر با شیره مغز بادام و ملازمت حمام و گاهی حدوث بحت بسبب
صیاح شدید کثیر است که موجب خشونت و ورم حنجره و قصبه
میشود و علاج درین مقام خوردن جلاب است از شربت بنفشه ده درم
و سپستان و تخم خبازی از هر یک سه درم و قند سفید ده درم چنانچه
عادت و رسم است ترتیب داده باید آشامیدن و غذا آشاله رقیق
آنار و میده گندم یا آرد باقلی با روغن بادام شیرین و شیره بادام
و اندک قند سفید و مالیدن روغن بنفشه بادام بر سینه و یا موم
روغن از موم صافی و روغن بادام شیرین و اندک کتیرا و نشاسته
و لعاب خطمی و یا غذا از زرده تخم مرغ نیم برشت و گاهی حدوث بحت
بسبب خوردن آب سرد و یخ و برف می باشد و علامت او آنست
که دفعة حادث میشود و علاج درین مقام خوردن جلاب است از
بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم در قدری آب طبخ کرده تا نیم
بماند و قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا شوربای گوشت است
یا زرده تخم مرغ نیم برشت و یا آشاله از نشاسته و شیره مغز بادام و اندک
قند با روغن بادام شیرین و گاه حدوث بحت صوت بسبب خوردن اشیاء
حریفه است مثل سیر و پیاز و فیجی و امثال اینها و علاج این قسم شیره
خرفه است که از سه درم تخم آن کشیده باشند در چهار قاشق آب و ده
درم قند و یا آب آنار شیرین و ده درم ترنجبین صافی و غذا آش اسفاناخ
و کدوی تر و ماش مقشر و ورق خبازی و یا دوغبا و یا باچه بزغاله مهرا

مقاله در بیان امراض قلب ومراد بقلب دل است وبباید دانست
که دل رئیس ترین وشریفترین سایر اعضا وبشیمه است که در بدن انسان
است زیرا که تکون وتولد روح حیوانی که مبدا، وموقوف علیه حیاة
است در او ست ودیگر نفس ناطقه که مدبر ومتصرف است در بدن
اول متعلق میشود بروح حیوانی وآخر منفصل میشود از روح حیوانی
زمان انقطاع حیات پس او مطیه نفس ناطقه است در مدت حیات
که او اشرف موجودات است در بدن انسان ومتصف بصفات
کمال حقیقتا او ست ونیل درجات انسان بسبب اوست پس چون
دل محل تکون روح باشد شریفتر ورئیستر باشد از اعضا دیگر وارسطو
که از اکابر حکما است در شان او گفته است که هو اول عضو یتحرک من الحیوان
واخر عضو یسکن معه وقت الهلاک وبر خبیر از صناعت طبابت
مخفی نماند که نفس انسانی را قوت فاعله ایست که فعل ابنساط وانقباض
باوست وقوت منفعله ایست که فزع وغضب وغم وخوف وخجالت
باین قوت منفعله است واین همه انفعالات در قلب است وقلب
تحمل آفت وجراحت نیست واگر واقع شود موجب هلاک است دفعة
بخلاف سایر اعضا تا آنکه گفته اند که اگر ورمی درو واقع شود نضج
پذیر نیست وجمیع این احوال او را بواسطه شرافت وریاست است
وآنکه گفته اند که معدن حرارت غریزی دل است دلیل بران
اینست که بعضی از حکما گفته اند که اگر دل حیوانی را در حین حیات
بشکافند وانگشت درو خلانند دست را از گرمی او طاقت وصبر
نیست پس تمام عنایت طبیب می باید که مصروف بنگاهداشت مزاج

تعریف قلب

او از آفات باشد وصیانت از آلام وامراض او ونیز بباید دانست
که فرح مقوی قلب است زیرا که او را دو چیز لازم است یکی تقویت
قوت طبیعت وثانی تخلخل روح حیوانی زیرا که روح حیوانی در
حال فرح منبسط میشود در بدن ومتوجه بجانب خارج وتحریک نفس
میکند وتابع است مر تقویت قوت طبیعت را سه چیز از اسباب فرح را
یکی اعتدال مزاج روح دوم بسیاری تولید آنچه بدل ما یتحلل روح را دو
چیز تابع است یکی استعداد حرکت وانبساط لطافت مر قوام روح را
وثانی انجذاب ماده روح است بالطبیعة وغم مضعف دل است و
او را دو چیز تابع است یکی ضعف قوت طبیعت بسبب کثرت تحلل و
استیلای حرارت غریبه بسبب اضطراب نفس از اسباب عامه دوم
تکاثف روح بسبب برودت حادث از انتفاء حرارت غریزه وتشنج
او بواسطه شدت انقباض واحتقان روح پس تو اثر فرح آماده بسازد
روح را از برای غم وخوف والم وخجل وامثال اینها از آنچه محلل قوای
روح حیوانی است با فراط وآنچه مضعف دل است وسبب سوء المزاج
در قلب مختلف می باشد وسوء مزاج دل اگر حار است علامت او شدت
عطش وطلب آبست وعظم نبض وسرخی قاروره وغلظت آن وبسیاری
حرارت سینه وقلق وهول واضطراب وسوزاک اندرون وسکون
وتلذذ یافتن بهوای سرد وسرعت غضب بانک سببی وسخونت یافتن
سخونت وگرمی در مزاج خود وعلاج او خوردن جلابست هر صباح
از نیلوفر سه درم وقند ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده اختیار
باید کرد ویا از شربت سیب وگلاب ده درم وعرق گاوزبان ده درم

از ارواح وتخلخل هم

سوء المزاج دموی

ویا از شربت نارنج یا شربت حماض هر کدام که موجود باشد ده درم یا عرق
گاوزبان وگلاب وعرق بید مشک از هر یک ده درم آمیخته باید نوشانید
وغذا آش زرک با شیره مغز بادام وگوشت مرغ جوان ویا آش آب نارنج
یا آب لیمون با شیرهٔ مغز بادام باید داد شربت نافع قلب وشربتی
دیگر که در ضعف دل مفید است شربت سیب ده درم وکشنیز خشک
یکدرم وگل سرخ نیم درم وطباشیر ربع درم کوفته و بیخته وبا شربت
سیب مذکور باید لیسیدن واگر حرارت وعطش مستولی باشد آبی که
بر روی جغرات می آید که مراد بآن زرداب جغرات است نیم رطل
باید گرفت واز کعک که مراد بآن نان دو آتشه است واین را بیشتر
در بکسمات اطلاق میکنند ده درم درین آب جغرات باید گذاشت
که نرم شود وباید خوردن ودرین تدبیر معده تقویت می یابد وبر سینه
ضماد از صندلین وگلاب باید کرد وپیراهن کتان در گلاب وصندل
آغشته کرده باید پوشید وماوای در مکان باید کرد که مهب شمال باشد
واین تدبیر ودوا نیز بغایت نافع است طباشیر ده درم وگل سرخ
پنج درم وکبابه چینی سه درم مجموع ادویه را در سه رطل دوغ ترش
گاوی یکشب باید خوابانید وبوقت حاجت وعطش یک رطل از آن
اختیار باید کرد مفرح نافع واین مفرح نیز نفع بلیغ دارد در تقویت
دل تخم کاهو ومغز تخم خربزه ومغز تخم بادرنگ از هر یک پنج درم تخم
خرفه سه درم مروارید ناسفته ومرجان سفید وکهربا از هر یک یک مثقال
صندل سفید دو مثقال عود هندی ودرونج وزرنباد وبهمن سفید
از هر یک دو درم سرطان نهری سوخته وابریشم مقراض کرده یا سوخته از

هریک یکمثقال وقاقلهٔ صغار وطباشیر از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار درم
زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک وعنبر از هر یک دانگی گاوزبان کوهی
پنج درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته ودیگر بار صلایه کرده با شربت
بهی یا با شربت سیب دو وزن ادویه نیک خلط کرده نگاه باید داشت
در ظرف چینی ناشسته ومقدار خوردن ازین معجون یکمثقال است بر ناشتا
ومفرحی دیگر که معتدل است واصحاب ضعف دل را بسیار موافق
وملایم است مروارید ناسفته ومرجان سفید از هر یک ده درم کهربا
پنج درم صندل سفید وسرخ از هر یک هشت درم گاوزبان ده درم فرنجمشک
شش درم تخم کاسنی پنج درم درونج عقربی سه درم ساذج هندی چهار
درم گل سرخ شش درم زرنباد چهار درم طباشیر هشت درم سنای مکی شش
درم تخم فرنجمشک وتخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم زعفران دو درم
کافور جودانه یکدرم عنبر اشهب یکدرم ونیم مشک خالص دو دانگ عود ده
مثقال کشنیز خشک پنج درم تخم خشخاش سفید چهار درم بنفشه خشک وگل
ارمنی از هر یک چهار درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته ونیک صلایه کرده
وبا شربت سیب آمیخته ونیک خلط کرده در ظرف چینی باید برداشت ومقدار
خوردن ازین مفرح بوقت حاجت بر نهار یکمثقال است واما اگر سوء مزاج
دل بارد باشد علامت او بیاض بول است وسفیدی رنگ بس افکنده
وبطوء حرکت نبض وصغر آن وتفاوت وضعف نفس وبتحلیل رفتن قوت
وکسل وخواب بسیار کردن ورفتن طراوت از بشره وبیدلی و
فزع نمودن واستراحت یافتن بوصول هوای حار وبقرب آتش
نشستن وعلاج درین صورت خوردن جلابست از بادرنجبویه وگاو

مفرح معتدل

زبان از هر یک سه درم و از کلقند قندی ده درم اول کاوزبان
و بادرنجبویه را در قدری آب مناسب باید جوشانید تا نیمه بماند
و صاف کرده و کلقند مذکور را بآن آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و
غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و اندکی دارچینی و گوشت مرغ
خانگی یا دراج یا تیهو یا کبک **مسهل بلغم و سودا** و درین صورت
تنقیه بدن از بلغم و سودا باید کرد چونکه سوء المزاج دل بلغمی یا سوداوی
باشد مثل مطبوخ افتیمون در بلغم و معجون نجاح در سودا باین طریق
و ترتیب سنای مکی هفت درم پنج درم بادرنجبویه سه درم مجموع را
در دو پیاله آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه کمتر بماند و صاف
ساخته ده درم قند بآن آمیخته و هفت درم معجون نجاح دران حل کرده
بوقت صبح برناشتا باید آشامید و تا نیم روز صبر کردن تا عمل دارو آخر
شود و بعد از ان ده درم قند و یکمثقال تخم ریحان شسته در دو
قاشق گلاب و دو قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و استعمال
مفرحات و معاجین مفرحه بعد از تنقیه اولی است و معجون مفرحی که
بلغمی مزاج سوداوی مزاج را نافع باشد اینست مصطکی و عود و دارچینی
و قرنفل و سک و سنبل و جوز بویا و پوست ترنج از هر یکی یکمثقال
و مشک یکدانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته و برب بهی یا رب
سیب دو وزن تمام ادویه نیک خلط کرده و در ظرفی پاک باید برداشت
و بر سینه ضماد از ادویه حاره عطره باید کرد و در روغنها که دران از ادویه
حاره خلط کرده باشند و روغنش روغن گل یا روغن یاسمین یا روغن
زنبق بوده باشد نیم گرم باید مالیدن **و دوا المسک** حار درین باب

معجون نافع بلغم

بیان دوا المسک

نافع است و اجزا او ازین ادویه باید کرد مصطکی و سنبل و دارچینی
و قرنفل و جوز بویا و کبابه و قاقله و سعد و هیل بویا و اذخر و پوست
ترنج و عود و تخم بادرنجبویه و تخم بادروج و تخم فرنجمشک و بادیان
و مرزنجوش و ثمام و زنجبیل و دار فلفل از هر یک دوازده و نیم مثقال
و مروارید ناسفته و کهربا و مرجان سفید و بهمن سرخ و بهمن سفید
و ساذج هندی و زرنباد و درونج عقربی از هر یک شش مثقال
و مشک خالص یکدانگ و نیم و ابریشم مقراض کرده در غایت
نازکی یکمثقال مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته و اگر عسل هلیله
کابلی یعنی عسلی که هلیله را بآن پرورده باشند پیدا شود خوب والا
بدو وزن تمام ادویه عسل صافی خلط کرده و نیک برهم زده در ظرفی
پاک باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر نهار یکمثقال
است و اما اگر سوء مزاج یابس عارض دل شود علامت او نحافت
و لاغری بدن است و صغر نبض و تواتر انست و سفیدی رنگ
بول و علاج او جلاب است هر صباح از نیلوفر و بادرنجبویه از هر یک
سه درم و قند ده درم مجموع را بر وجهی که عادت است طبخ کرده و
قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام
و کدو و اسفاناخ و خوردن ماء الشعیر بروغن بادام و خوردن
شیر بز یا شیر خر و دخول حمام معتدل و استعمال کردن آب نیم گرم
و ضماد بر سینه از موم روغنی بنفشه یا روغن نیلوفر ساخته باشند
باید کرد و اگر اندکی کثیرا نیز باین موم روغن مخلوط باشد صواب
بود و خوردن این معجون که مذکور میگردد دل را در جمیع احوالش نافع مرطب است

سوء المزاج یابس

سفید و کهربا و مروارید ناسفته و فرنجمشک و سک و پوست ترنج
از هر یک شش درم ابریشم خام مقراض کرده و بادرنجبویه هر یک ده درم
سندروس سه درم بادرنج و کشنیز خشک هر یک دو درم بهمن سرخ
و سفید از هر یک پنج درم مصطکی سه درم مشک و عنبر هر یک یکدرم مجموع
را نیک کوفته و بیخته با یک و نیم وزن ادویه عسل صافی خلط کرده و
نیک برهم زده باید نگاهداشت و مقدار خوردن بوقت حاجت برنهار
یکمثقال است سوء المزاج رطب واگر سوء مزاج دل رطب باشد
علامت او بطوء نبض و دیری حرکت است و نرمی آن و سفیدی
رنگ بول و غلظت آن و کسل و کاهلی در حرکات و سرعت انفعال
یابد کند یعنی و سرعت زوال آن نیز و قلت اشتهای طعام و علاج این
قسم خوردن جلابست از بادرنجبویه سه درم و کلقند عسلی ده درم
با قرنفل که رسم و عادتست طبخ کرده و کلقند عسلی بآن آمیخته هر صباح
نیم کرم اختیار باید کرد و غذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوشت طیهوج
و یا کبک و یا دراج و شیره مغز تخم معصفر و اگر بدن ممتلی باشد تنقیه بدن
بحب افتیمون یا بحب ایارجی که تقویت او با فتیمون کرده باشند باید
کرد و بعد از تنقیه بدن هر روز از معجونی که معتدل باشد در حرارت
و برودت و مقدار مثقالی برنهار باید خوردن مقاله ششم در بیان خفقان
که مرضی از امراض ردیه دل است و گاه چنان مستولی میشود که موجب
هلاک است خفقان دموی و مراد بخفقان حرکت اختلاجی است که
عارض دل میشود یعنی پریدن و لرزیدن دل است و سبب این حرکت
ناشی از موذی است که اذیت بدل میرساند و این موذی یا خون است که

بدن بواسطه بسیاری او ممتلی شده است و تمام بدن از و متاثر شده است
و یقین که اذیت درین حین دل را پیش از جمیع اعضای دیگر است و
علامت او سرخی رو و بشره است و شیرینی طعم دهن و حرارت مزاج
و قلت شهوت طعام و بسیاری عرق و عظم نبض و علاج درین صورت
و تحقیق آن فصد از باسلیق است اولا و یا فصد از صافن اگر چنانچه
علیل را قوت و طاقت باشد آن نیز بقدری مناسب و درین گونه تدبیر
بعد از تشخیص حرارت باید کرد و الا مخاطره است و یا بشربتهای موافقه
مسکنه حرارت خون رجوع باید کرد مثل شربت سکنجبین ساده دو درم
و گلاب ده درم یا شربت سیب ده درم یا شربت ریباس یا شربت ترنج
از هر کدام که موجود شود و خوردن دوغی که روغن او کرفته باشند و
احیانا خوردن قرص کافور مقدار دو دانک درین شربتها که مذکور
شد و غذا آش زرک که در واندکی نخود باشد و یا آشی که از تخم تمیخ
بزند و یا آش سبزکه و درین اشتها که مذکور شد گوشت مرغ باشد یا
گوشت بزغاله و اگر سبب امتلای بدن از صفرا باشد خفقان صفراوی
علامت آن سوزاک و بسیاری عطش است و زود از چیزها متاثر شدن
و سرعت نبض و تواتر آن و تلخی دهان و خشکی آن و علاج او علاج
دموییست مگر فصد و رعایت نمودن جانب ترطیب با وجود تبرید در
علاج صفراوی اقوی می باید که باشد و خوردن اشربه و اغذیه مقویه
دل و سعی در دادن قرص کافور در ماده صفراوی بواسطه شدت حرارت
صفرا بیشتر می باید کرد و طلاهای باز ده از صندل و گل سرخ و آرد جو و کشنیز
خشک و اقاقیا و گلاب بر سینه باید نهاد و پیراهن کتان بگلاب و

صندل آغشته علیل را باید بوشید و مسکن علیل را در محل وزیدن
باد شمال باید ساخت و حوالی مکان جلوس او را آب باید پاشید و
برگ بید و خرچا از گلاب پاشیده پیش او باید نهاد و تنقل بسیب و امرود
رسیده باید فرمود و این معجون مفرح درین ماده بغایت نافع است
و اجزا او و ترکیب برین وجه است تخم کاهو و مغز تخم خربزه و مغز
تخم کدو و مغز تخم خیارین از هریک پنج درم تخم خرفه و مغز تخم حماض
کهربا و تخم خواست از هریک سه درم طباشیر سفید چهار درم صندل
سرخ و سفید از هریک سه درم کشنیز خشک سه درم تخم خشک چهار درم
زرک پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بدو وزن تمام ادویه
شربت سیب خلط کرده و نیک برهم زده در ظرف چینی نگاه باید
داشت و مقدار خوردن ازین معجون بر نهار یکمثقال است و گاه
حدوث خفقان بواسطه غلبه و اجتماع ماده سوداییست در عروق
قلب و علامت آن فزع و وحشت و بدخلقی است و بدی افکار
و نفس بر زدن و دیدن خوابهای پریشان و امکنه مظلمه و چیزهای
سیاه و علاج او تنقیه بدن است از خلط سوداوی بحب افتیمون
یا بمطبوخ او یا بمطبوخ هلیله مقوی با فتیمون و یا تنقیه نسای
مکی با معجون نجاح و بقیه علاج او علاج سوء المزاج یابس است که عارض
دل میشود و جلاب هر صباح از بادرنجبویه و نیلوفر هریک سه درم و
قند سفید ده درم بر وجهی که رسم است طبخ کرده و ترتیب داده
نیم گرم باید خوردن و غذا نخود آب با زرده مغز بادام و گوشت مرغ
و ترطیب مزاج بنهادن ضماد بر سینه از روغنهای خوشبوی و گاهی

معجون مفرح

خفقان سوداوی

خوردن

خوردن دواء المسک شیرین مقدار یکمثقال بر نهار خفقان بسبب قلت خون
و اگر سبب خفقان دل بسیاری صرف شدن و رفتن خون باشد یا بسیاری ورزش
مثل روشنه و محبت کردن و یا بسبب تدبیر در ماتقدم از ماکول و مشروب زیرکه
اینها اسباب نقصان خون است و اکثر در اینها میشود موجب ضعف دل است
و علاج درین مقام اختیار اغذیه جید الکیموس است یعنی غذائی که ازو خون
خوب صالح حاصل شود و موجب فربهی گردد مثل گوشت بره و نان گندم
پاکیزه که بسیار رسیده باشد و زرده تخم مرغ نیم برشت و مالیدن روغنهای شیرین
نیم گرم بر بدن مثل روغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام و نیلوفر
و امثال اینها و ترک ریاضت و تعب و بیخوابی و گرسنگی و آرام و قرار کردن
و در مساکن معتدله بحسب هوا بسر بردن و گاهی بحمام کهنه معتدل الهوا در آمدن
و اندکی مکث کردن در آبهای معتدل که موافق مزاج باشد بر سر ریختن و زود
بیرون آمدن و در دخول و خروج حمام رعایت تدریج باید کردن آنچه
بسبب گزیدن جانوران باشد و گاه حدوث خفقان بسبب گزیدن و نیش
زدن حیوانات ذو سم است و علاج درین مقام علاج گزیدن آن حیوانات است
و هریک را بتفصیل در کتب طبی بیان کرده اند و درین کتاب بعضی از نها در
محلش خواهد شد ان شاء الله تعالی کاهی بسبب فساد معده می باشد و گاه حدوث این
علت بمشارکت معده می باشد و چون میان دل و معده قرب جوار است هر چه
اذیت او زود بدل میرسد و آنچه دلالت برین سبب میکند احوال معده است
بحسب آنچه از و مدفوع میشود از قی و ثفل و علاج درین مقام خوردن
جلابست هر صباح از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم
اول بیخ سوس را در قدری آب که مناسب باشد بآتش ملایم طبخ باید کرد

اگر به سبب اختلاط بلغم و سودا باشد

تا به نیم آید و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا
نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه معده بقی کردن با آبی که در وی شبت
و تخم خربزه نیم کوفته طبخ کرده باشند و اندکی نمک نیز باشد آنرا آشامیده دغدغه
صبر باید کرد و اگر بخود قی آید بهتر و الا بپر مرغ یا دست انداخته قی باید کرد و اگر
درین مطبوخ قدری عسل نیز اضافه کنند بهتر باشد و بعد از نقای معده کوارش
مصطکی با کوارش عود و عنبر گاهی باید اختیار کرد و تقویت دل و معده
بمفرحات حاره که مذکور شد باید کرد و اگر با بلغم غلیظ خلط سودا مخلوط باشد
علامتش آنست که بوقت قی همراه بلغم ماده سودا بیرون آید و طعم دهن
ترش باشد و همیشه افکار فاسده از صاحب این علت صادر است و بدخلقی
نیز از این قسم راحت بیان حب مسهل و علاج درین صورت تنقیه بدن
جهت باین حب که مذکور میگردد ترید سفید مجوف تراشیده بروغن بادام
چرب کرده و افتیمون هر یک یکدرم حاشا و شحم حنظل و غاریقون و حجر
ارمنی از هر یک دانگی محموده در آب بهی یا آب سیب بریان کرده نیم دانگ
و یک دانگ نمک طعام و دو دانگی اسطوخودوس و نیم درم مقل ازرق مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بآب بادیان و یا بآب شاهتره خمیر کرده حبها
باید ساخت و سحر فرو باید برد تا نیم روز صبر کردن تا عمل دارو آخر شود
و این عمل شربه تامه است و باید که استعمال این حب بعد از ظهور نضج
این خلط بیقین باشد و الا مخاطره است و بعد از تنقیه باید که ملازمت
غرغره و مت بخوردن کوارشات مذکوره فرمایند و اگر با بلغم خلط صفرا ممزوج
و مخلوط باشد علامت آن دفع بلغم یا صفراست بطریق قی و یا بطریق
براز و علامت دیگر عطش و سوزاک و علاج او خوردن جلابست

بیان اگر صفرا با بلغم مخلوط باشد

حب مسهل

هر صباح از تخم کاسنی و بیخ سوس از هر یک سه درم و قند ده درم اول ادویه
در قدری آب طبخ کرده جدا جدا بجز رسم است و قند آمیخته نیم گرم باید خوردن
و غذا نخود مقشر با شیره مغز بادام و تنقیه معده باین حب که مذکور میگردد
ترید مجوف سفید چرب کرده و افتیمون و سنای مکی و شاهتره از هر یک یکدرم
هلیله زرد نیم درم و گل سرخ نیم درم مجموع را کوفته و بیخته و بآب بادرنجبویه
بهیه یا آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یکی بمقداری که بآسانی
توان فرو بردن بعد از ظهور نضج بوقت سحر فرو باید برد و تا نیم روز صبر
باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن قند ده مثقال و تخم ریحان
یا تخم اسبغول شسته دو مثقال در چهار یا پنج قاشق آب شربت کرده باید
خوردن و غذا درین روز قریب بنماز دیگر اختیار باید کرد و بعد از تنقیه
بدن از ربوب مقویه دل گاهی باید استعمال نمودن مثل رب بهی و رب
سیب و رب حماض ترنج و یا رب لیمو اما باید که ربهای ترش بعد از دو
یک هفته اختیار کنند اما رب بهی و رب سیب شیرین را بعد از دو روز
اختیار میتوان کرد و غذا بعد از تنقیه آش از نخود ماش مقشر بآب انار
ترش و شیرین و یا زرک و اگر علیل ضعیف و نحیف باشد مرغ میانه
در فربهی و لاغری تناول کند و یا نخود یا تمر هندی اگر چنانچه قبض در
طبیعت غالب باشد و شیره مغز بادام نیز با اندکی قند یا شکر تعالی

در بیان غشی و احوال قلب که معالج را جهو دانستن آن در علاج
مرض و احوال ضروریست پس باید دانست که طبیب متدرب میباید
که عالم و عارف بمزاج ادویه دل باشد از مفرح و مقوی آن و بداند که فعل
و تاثیر کدام بخاصیت است و کدام بمزاج و پوشیده نماند که ادویه که تاثیر

او بخاصیت است، اورا تاثیر بزودتر است از ادویه که او را تاثیر بحسب
مزاج آنست زیراکه مزاج نزد طبیب آنست که خاصه طبیعت است
که موجود است در اجسام مرکبه از عناصر اربعه از فیض الهی و عالم علوی
ازین جهت که امتزاج در مرکب ذو الخاصیة بر وجهی واقع شده که
بنا دهٔ این خاصیت کرده است بواسطه استعدادات مختصه و اما ادویه
که تاثیر ایشان بحسب مزاج است مثل زاموخراند از ادویهٔ ذو الخاصیة
فقط بحسب مزاج نیز زیراکه دوائی که وی هم خاصیت است و هم مزاج در دو
تاثیر است یکی از جهت خاصیت و یکی از جهت کیفیت و مزاج اما دوائی که
او را همین کیفیت است و بس او را همین یک تاثیر بیش نیست و اطبا
خاصیت را مستند بصورت نوعی مرکب میدارند متوسط استعدادات
و فیضان الهی و آنکه تاثیر او بحسب مزاج و کیفیت است فقط در وی
اعتبار نمیکنند و فرق برین وجه کرده اند و چندی از ادویه مفرده و مرکبه
مناسب عضو رئیس و شریف دل و دماغ است در آخر این کتاب مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی بیان الجز بسبب گزیدن حشرات ارض یا شد
باستعمال ادویه سمیه و گاهی بسبب حدوث غشی گزیدن و نیش زدن
حیوانات و حشرات زهردار است که اثر کیفیت آن بدل میرسد مثل
مار و غنده و عقرب و گاه بسبب خوردن زهر است و یا ادویه سمی مسمی
مثل مرکب موش و بیش و افیون که از خوردن این چیزها اعراضی که
حاصل میشود که مرتبه اش حصول غشی است و انتهایش هلاک و گاه
بعداوه و بستر شدن آلت شریان است که موضوع است از برای رسانیدن
هوای ملایم موافق بدل و اخراج هوای دخانی که ملایم و موافق دل

و روح حیوانی نیست و چون طریق دخول منافع و دفع مضار مسدود
گردد هر اینه این علت که غشی است حاصل شود و گاهی سدد شریان بود
و گاه سبب حدوث سده حصول سده در ابهر است و مراد با بهر شریانیست
مجوف و موضوع من عند الله بعلت رسانیدن روح حیوانی بجمیع بدن
و این سبب امان نمیدهد و موجب هلاک است و از جمله علامات غشی زردی
رنگ بشره است و صغر نبض و ضعف او و اگر صاحب غشی فریاد کند
نیک نمیشنود و علاج غشی که بسبب ضعف دل باشد آنست که در خفقان
مذکور شد و علاج وران که بسبب استفراغات بسیار است تقویت تمام
بدن است و تقویت دل خصوصا بخوردن جلاب هر صباح از شربت ترنج
یا نارنج یا سیب هرکدام که حاضر شود ده درم [illegible] ده درم گلاب و اندکی آب
با عرق بید مشک و غذا ماء اللحم پخته لذیذ که در وی کشنیز انداخته باشند
در گلوی علیل بریزند زیراکه صاحب این علت را قوت جاویدن و
فرو بردن نیست و یا زرده تخم مرغ نیم برشت و اینها اغذیه ای تقویت
دل باشد و علیل آنرا باسانی تواند فرو بردن و سریع الهضم باشد
و مرطب بدن مثل ماء الشعیر که در و مرغ فربه جوشیده مهرا شده باشد و در ترطیب
مزاج بدن مریض بهر حیله که ممکن باشد در ان اهمال نباید کرد و از اغذیه
و اشربه و لخلخه از آب سیب و صندل و آب کشنیز بریختی باید داشت
و بوئیدن عنبر دل و دماغ را بسیار تقویت میکند و علاج وران صورت
که سبب آن وجع شدید باشد ازاله و دور کردن سبب است بنهادن
محللات بر محل وجع و اگر وجع در شدت بر کمال باشد اولا محللات خفیفه
باید نهاد اگر تسکین یابد فبها والا اگر ضرورت افتد محللات قویه باید مثل

فلونیای رومی و یا تخم بنک دیوانه که او را بذر البنج می نامند و تخم خشخاش
که در اینها تخدیر عضو و تسکین وجع است اما حذاق الاطبا این علاج را موقوف
داشته اند درین علت زیرا که بسیار را ازو موجب صحت شده و بسیار ازو
موجب هلاک گشته و میگویند که در مثل غشی که مرض دل است و از امراض
دماغی محذرات را استعمال نباید کرد و اما در آنچه سبب اعراض نفسانی
باشد علاج ازاله سبب است بپاشیدن گلاب و آب سرد بر روی و
بوییدن خوشبوهای که دل را مقوی باشد و نزد علیل کباب مرغ باید
کرد تا رایحهٔ طیبهٔ غذائی بمشام او رسد که قوی نافع و مقوی دل است و
بهرهٔ آن بدن را کمتر از بهرهٔ خوردن نیست و خوردن رب فواکه و شربت
فواکه که در و اندکی عنبر باشد بسیار نافع است مقدار ده درم با ده درم
گلاب و قدری آب و بر سینه صندل سفید و گلاب و اندک کافور ضماد باید
کرد و غذا درین صورت آش زرک و قدری نخود و گوشت مرغ خانگی
یا طیهوج درین آش مزورا باید ساخت و شوربای آنرا بگلوی صاحب غشی
اندک باید ریخت و در آن قسم که سببش سوء المزاج دل باشد علاج تعدیل
مزاج اوست یعنی اگر بارد باشد علاج باغذیه و اشربه باید کرد که مایل
بحرارت باشد و اگر حار باشد بر عکس یعنی اشربه و اغذیه که بارد باشد و
در مفرحات معتدله نیز مر علیل را همین طریق در علاج مسلوک باید داشت
و اما آنچه سبب او اختناق رحم است علاج او علاج آن عضو است و آن
در امراض رحم مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی و علاج آنچه سبب گزیدن
حیوانات و حشرات ارض باشد و یا خوردن اشربه و اغذیه سمی باشد هر یک
در محل خود مذکور خواهد شد و آن تریاقات و فادزهرات خواهد بود و آنچه

سبب او

سبب او انسداد طریق وصول هوا است بدل که مراد بآن شریان وریدی
است علاج تقویه دل است بمفرحات و گشودن سده است بادویهٔ
مفتحه و اشربه مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین عسلی هر کدام که حاضر باشد
ده درم با آب آن مقدار که در شربت بسنده باشد و غذا زیرباج که در گوشت
مرغ فربه مزورا باشد اما آنکه سبب او انسداد مسلک طریق ابهر است و گفته
شد که مراد با بهر شریانی است که روح حیوانی در و نفوذ کرده بجمیع بدن
واصل میشود و انسداد او موجب هلاک است و حدوث او اکثر اوقات
دفعی است و هلاک او فجاءة می باشد و سبب آن هیچ معلوم نیست و
ازین جهت است که بقراط حکیم گفته که هر کس که او را دفعةً غشی شود
بی سابقهٔ علتی و مرضی و سببی او را هلاک بطریق فجاءة است اما بر حالی
بر طبیب انست که دست از علاج باز ندارد مادام که اثر حیات در مریض
هست و علاج این علت باین طریق کند دواء المسک یک مثقال با شربت
سیب ده درم در قدری عرق بید مشک حل کرده در گلوی صاحب علت
باید ریخت و اگر قبض بر علیل غالب باشد ازاله آن بشیافات ملینه
باید کرد مثل شیاف مکی و بنفشه و اگر هیچ نباشد صابون آب نارسیده شیاف
باید ساخت و بوی خوش همیشه بر بینی او باید داشت و گاهی تحریک علیل
مانند کف پا و بازوی او باید کرد والله اعلم **مقاله ۵۹ در بیان ذات
الریه** که عبارت از ورمی گرم است که شش را عارض میشود و این ورم
خالی ازین نیست که از مادهٔ دموی است یا از مادهٔ صفراوی است
و یا آنکه ماده ایست که از دماغ بشش ریخته و اگر مادهٔ ورم دموی است علامت
او شدهٔ درد است و ضربان در عضو وارم و شدت ضیق نفس و سرخی چشم

بیان ماده دموی

وعطش و خشکی بسیار و تشنگی تمام بواسطه [illegible] بخار دود احتباس
از هوای نیز بود و بدین تجربه [illegible] خشکی زبان و نبض عظیم موجی و
بسیار دل [illegible] رنگ بول [illegible] اطلاع [illegible]
دو درم [illegible] بیان معالجه علاج فصد است از باسلیق [illegible]
خون بسیار اگر [illegible] خون غلیظ و سیاه باشد [illegible] ضعیف
نباشد و اگر [illegible] صافی و کم رنگ بیرون آید زیاده بر [illegible] درم
خون نباید گرفت و خوردن جلاب هر صباح از عناب و سپستان هر یک
ده عدد و بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار درم و قند سفید ده درم مجموع
ادویه را غیر قند [illegible] آب مناسب بآتش نرم طبخ باید کرد تا نیمه
بماند و بعد از آن صاف ساخته و قند با آن آمیخته نیم گرم باید داد و اگر طبیعت
بسته باشد ده درم ترنجبین صافی نیز درین جلاب حل باید کرد و غذا
ماء الشعیر باید داد که در وی از بنفشه و نیلوفر ده درم جوشیده باشد و عناب
و سپستان نیز ده عدد و با وجود این ده درم شربت بنفشه نیز درین غذا
باید آمیخت و اندک روغن بادام شیرین که کهنه نباشد و مقدار روغن
[illegible] کمتر و بیشتر نباید که باشد و گاهی لعاب اسپغول و لعاب
دانه بهی و روغن بنفشه بادام از هر یکی ده درم با اندکی قند سفید
آمیخته باید لیسیدن و تلیین طبیعت در روز ششم یا هشتم بمطبوخ خفیف
باید کرد و تلیین در روز ششم اولی است و در امثال این علل توقف
در تلیین نیک است و البته تعجیل نباید کرد مطبوخ مسهل و مطبوخ بدین
صفت باید ساخت سنای مکی هفت درم بنفشه تر یا خشک و تخم کاسنی
و نیلوفر از هر یک سه درم عناب و سپستان از هر یک ده عدد و تخم [illegible]

دخترکان

ولعوق که نافع اصحاب سل باشد بدین طریق باید کرد مغز تخم بادرنگ و باقلی
مقشر و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم صمغ عربی و کتیرا و نشاسته
از هر یک هفت درم بادام مقشر دوازده درم مغز تخم خربزه ده درم و مویز
شیرین دانه بیرون کرده و روغن بادام پخته دوازده درم و مغز دانه بهی ده
درم اول مغز بادام و تخمها را نیک کوفته و با مویز منقای مطبوخ مجموع را
در دو رطل آب آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم رطل بماند و بعد از آن قند سفید
یک رطل باید آمیخت و دیگر بار بآتش آهسته طبخ باید کرد تا غلیظ شود و در ظرف
پاکیزه برداشته از غبار و دخان نگاه باید داشت و بوقت حاجت درین علت
هر روز مقدار ده درم باید لیسید و یا با شربتی که درین علت نافع آمیخته
نیم گرم باید خورد بیان شربت نافع و شربتی که نافع است ازاین
علت آب انار شیرین دو رطل و آب سیب نیم رطل و شکر یا قند سفید
یک رطل مجموع را با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه و قوام حاصل کند پس سرد
ساخته در ظرفی نگاه باید داشت و مقدار خوردن ازین شربت هر صباح
بر ناشتا ده درم است و از جالینوس و غیر او از حکما اطبا این عبارت را
تعریف سل اورده اند که گفت السل والصرع داان لا یکادان یبران
والقول فی علاجهما فضل یعنی این دو مرض نزدیک نیستند بآن که به شوند
و صاحب این دو مرض را فلاح و رستگاری باشد پس سخن در معالجه ایشان
بامید خلاصی سخن زیادتی باشد و بی فایده اما بدرگاه الهی بسیاری از مبتلایان
باین نوع علتها خلاصی و نجات یافته اند پس دست از علاج باز نباید داشت
که حق سبحانه و تعالی حکیم مطلق و معبود بحق است از دار الشفاء خود دوای
دردمندان کرامت میفرماید و ناامیدی از کرم او کفر است دوای نافع

مسلول دوائی دیگر نافع مسلول گاوزبان کوهی سه درم گل ارمنی
چهار درم گل سرخ پنج درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک شش درم رب
سوس سه درم کثیرا و صمغ عربی و نشاسته از هر یک چهار درم سرطان نهری
سوخته و مغز بادام مقشر از هر یک ده درم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته
و بآب خیر کرده قرصها باید ساخت و در سایه خشک باید کرد و مقدار خوردن
ازین قرص بوقت حاجت یکمثقال است در شربت سیب ده درم
مقاله دهم دربیان ذات الجنب و شوصه که مراد باین علت ورم
حادث در غشاء پرده مستطیف است مر اضلاع و حجاب حاجز را و این
دو قسم است زیرا که حدوث ورم یا در جانب چپ است یا در جانب راست
و آنکه در جانب راست و آنکه در جانب چپ حادث شود اشد است از روی
خطر زیرا که قریب بدل است و بجهت اعراض نیز عظیم است و هر دو خطرناکست
و علامت او تب تیز دایمی است و درد شدید بیقرار و قربان و جستن بوجع
الم و اندوه و عطش و سوزاک و شده و ضیق نفس و نفس زدن متواتر
و نبض صلب سریع منشاری و زردی رنگ بول یا سرخی آن و غلظ
بول و گاهی حدوث اختلاط عقل که مراد پریشان اوست و سرفه با تعب
و بلغم سرخ مبنی از خون و اگر در روز اول و ثانی و ثالث معالجه اطلاع
حاصل شود علاج فصد است از قیفال بجانب مخالف یعنی اگر ورم در
جانب چپ باشد از دست راست فصد کنند و اگر در جانب راست باشد
از دست چپ و خون بحسب قوت و طاقت اخراج باید کرد اگر مزاج
قوی باشد و شخص ضعیف و نحیف نباشد و فصل بهار باشد مقدار یک رطل
که نود مثقال باشد تخمینا خون باید گرفت و اگر شخص ضعیف و نحیف باشد

زیاده

زیاده بر چهل مثقال مجوز نیست اخراج نمودن خون و این تدبیر در صورتیست
که ورم دموی باشد و جلاب هر صباح از بنفشه تر یا خشک و نیلوفر هر یک
سه درم و سپستان و عناب از هر یک ده عدد مجموع ادویه را جوشانیده بکرات
باز نموده شد ترتیب نموده ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین صافی
آمیخته نیم گرم بر ناهار باید داد و غذا ماء الشعیر که در و بنفشه و نیلوفر از هر یک
سه درم و تخم خشخاش سفید یکدرم و عناب و سپستان ده ده عدد طبخ
کرده باشند با ده درم شربت باید خوردن و ده درم روغن بادام شیرین
نیز درین غذا خلط باید کردن و هر جگاه نضج در قاروره ظاهر شود در رود گشتن
و در اسهال و تلیین طبیعت توقف نباید کرد و درین امر تعجیل باید نمود بیان
مطبوخ مسهل و مطبوخی که درین مقام مناسب است سنای مکی هفت
درم بنفشه و نیلوفر هر یک چهار درم سپستان و عناب هر یک ده عدد تخم کاسنی
سه درم مجموع ادویه را در سه رطل بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند
و صاف ساخته از شیرخشت و ترنجبین صافی هر یک پانزده درم در وحل کرده
و صافی ساخته بر ناهار باید آشامید و یا از فلوس خیار شنبر بیست درم
در وحل کرده اگر تابستان باشد بوقت سحر و اگر زمستان باشد بوقت
صباح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارد آخر شود اگر قوت
دار شتر باشد و اگر قوت نباشد شربتی از ده درم قند و دو درم تخم اسبغول
باید خوردن با قدری آب نیم گرم و غذا در آخر روز ماء الشعیر سی درم اختیار
باید کرد با ده درم شربت بنفشه و ده درم روغن بادام شیرین و سینه را
چرب باید کرد و اگر ازین روغنها موم روغن سازند و اندکی کثیرا آمیخته بهمانسان
بهتر باشد و از حرکات عنیفه احتراز باید کرد خصوصا از جماع که در وهم حرکت

بدنی وهم حرکت نفسانی هر دو بدست و ضرر او اشد ضررهاست از هم حرکت
واگر از مادهٔ مرض بقیه مانده باشد اعادهٔ مطبوخ در روز هشتم یا دهم
باید کرد و از معاودت نباید ترسید اگر در مریض قوت قویه باشد واگر
چنانچه مادهٔ ورم صفرا باشد علامت او تب تیز محرق است وشدهٔ سرفه
وخشکی آن و زردی آنچه مدفوع میشود و سرعت نبض و تواتر آن و بسیار
تشنگی و راحت یافتن از هوای سرد و خلیدن محل ورم و گفتن هذیان
بواسطهٔ تصاعد بخارات بدماغ و پریشانی عقل و علاج او نیز فصد است
از جانبی که ورم در آن جانب است و درین فصد که از جانب ورم است
نباید ترسید از سیلان خون همچنانکه در ورم دموی ترسیده می شد و بخوردن
شربت بنفشه است هر صباح و یا خیرهٔ بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام
که باشد ده درم یا ترنجبین صافی پانزده درم و یا جلاب از عناب ده عدد
وقند سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم اول عناب را چنانکه رسم است
جوشانیده و صاف کرده قند و ترنجبین مذکور را باید آمیخت و نیم گرم اختیار
باید کرد و غذا ماء الشعیر مخلوط با شربت بنفشه و روغن بادام از هر یک ده درم
و سی درم ماء الشعیر و تلیین طبیعت بمطبوخ مذکور در علاج دموی باید نمود
و بعد از تنقیهٔ تامه در تبرید و ترطیب مزاج علیل سعی باید کرد با شربه و اغذیه
که منافی سرفه باشد و سبب زیادتی او نشود مثل شیرهٔ خرفه پانزده مثقال
با ده درم قند سفید و یا آب خیار یا آب هندوانه از هر کدام یافت شود
پانزده مثقال با ده درم قند سفید و یا ده درم ترنجبین صافی و غذا ماء الشعیر
مذکور و روغن بادام و این در صورتیست که تب و سرفه باقی باشد اما اگر تب و
سرفه زایل شده باشد غذا ماش مقشر و شیرهٔ بادام و یا شیرهٔ مغز تخم کدو و اسفاناخ

باید داد

باید داد و یا در آش برگ خرفه و برگ کاهو و برگ معجز دختران است که معروف
و مشهور است و درین مرض اگر مریض را قوت هست در غذا تقلیل باید
کرد و بخوردن آب انار شیرین و اندک از آب سیب شیرین تنقل
باید نمود و آنچه بدینها ماند از فواکه و مضر نباشد بیان مادهٔ بلغمی واگر ماده
ورم بلغم باشد و این قسم نزد اطبا سالم ترین انواع ذات الجنب است
زیرا که حرارت و حدت مثل صفرا و خون در و نیست و علامت او سفیدی
رنگ بول است و غلظت آن و تب سنگین و قلت عطش و قلت خلیدن
محل ورم و درد و سکون و سفیدی آنچه بسرفه بیرون می آید با اندکی سرخی
و بطوء و دیر حرکت کردن نبض و بسیاری آب دهن و علاج این قسم نیز
فصد است و اخراج خون اندک از باسلیق و خوردن جلاب هر صباح
سپستان ده عدد و بیخ سوس و عنب الثعلب که انگور شغال است
از هر یک سه درم و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم چنانکه مکرر ا
مذکور شد نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا ماء الشعیر با اندک نخود مقشر
باید کرد و تلیین طبیعت بعد از ظهور نضج در بول باین مطبوخ سنای
مکی پنج درم انجیر خشک ده عدد بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم
و مویز شیرین دانه بیرون کرده ده درم بنفشه و نیلوفر و تخم معجز
دختران از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب باتش آهسته طبخ باید
کرد تا یک رطل باز آید و از کرباس گذرانیده ده درم ترنجبین صافی و
ده درم فلوس خیار شنبر درین مطبوخ حل باید کرد و صباح بر نهار باید
آشامیدن و تا نماز دیگر صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن از
قند سفید ده مثقال و از تخم ریحان شسته یکمثقال در چهار قاشق آب نیم گرم

شربت کرده باید آشامیدن و غذا آخر روز ماء الشعیر بر وجهی که مذکور شد
واگر بمطبوخ مذکور نقا و تخفیف حاصل شد نیک والا اعادهٔ این مطبوخ
بار دیگر باید کرد تا ماده تمام زایل شود **بیان مادهٔ سوداوی** واگر ماده
ورم سوداوی محترقه باشد واین بدترین اقسام وانواع سوده است
درزو دتر هلاک کننده وعلامت او تب وسواد زبان است وخشونت
آن وخلیدن بقوت و بدشواری نفس زدن و دشواری آمدن خلط
وبلغم بسرفه وگفتن هذیان واختلاط عقل وهر لحظه از جای خود جنبش
وبدخلقی کردن وعلاج درین قسم نیز فصد است بقدر قوت وطاقت
وبحسب مزاج وخوردن جلاب هر صباح از بنفشه سه درم وسبستان ده
عدد وقند سفید وترنجبین از هر یک ده درم مجموع را بر وجهی که مکررا
مذکور شد ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد وغذا چنانکه مذکور شد
ماء الشعیر با شربت بنفشه وتلیین طبیعت نیز بمطبوخی که مذکور شد
درعلاج قسم بلغمی وبحقنه نرم وباقی علاج مثل علاج ذات الجنب بلغمی است
بیان شوصه
واما شوصه ورمی است که در اضلاع وحجاب حلق از جانب درون
عارض میشود واعراض او اشد از اعراض سایر ذات الجنب است وعلامت
او عطش وسوزاک وهول واندوه وتب وبیداری والم شدید وخلیدن
بقوت وعدم امکان خفتیدن بر هیچ جانبی وهیچ شکلی از اشکال وعلاج
او نیز مبادرت نمودن بفصد است از باسلیق وگرفتن خون بسیار
بحسب قوت وواجب وخوردن جلاب هر صباح از بنفشهٔ خشک یا تر ونیلوفر
از هر یک ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده بر نهار نیم گرم اختیار
باید کرد وغذا ماء الشعیر بر وجه مذکور باید داد وحقنه در اول حدوث

علت

علت باین اجزا باید کرد سنای مکی هفت درم بنفشهٔ خشک ونیلوفر از هر یک
سه درم سبوس گندم یک کف دست برگ چقندر یک دسته عناب وسبستان
هر یک بیست عدد مجموع ادویه را در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد
تا یک رطل بماند واز کرباس گذرانیده بعده فلوس خیار شنبر ده درم وشیرخشت
وترنجبین هر یک پانزده درم در و حل کرده از پرویزن موی باز گذرانیده
وده درم روغن بادام شیرین ونمک طعام دو دانگ بآن آمیخته نیم گرم
در محقنه باید ریخت اگر زمستان باشد نیم روز واگر تابستان باشد صباح
بیان ورم حجاب
یا نماز دیگر بدو دفعه عمل باید کرد واول شربتی از قند ده درم وتخم ریحان
یکمثقال در چهار قاشق آب نیم گرم باید آشامیدن وبعد از آن این
عمل باید کردن وبقیهٔ علاج علاج ذات الجنب است که مذکور شد
از اشربه واغذیه وگاه حدوث ورم در حجاب دیرده قاسم است مر صدر را
وعلامات او
بنصفین واین قسم را ذات الصدر می نامند وعلامت او تب تیز
دایمی است وعطش شدید ودرد وخلیدن محکم وصاحب این علت
احساس وجع از سر گلو تا فم معده میکند وکرب واندوه واضطراب و
زردی رنگ بول وسرعت نبض ومنشاریت آن وعدم قدرت علیل
بر برداشتن سر وبجانب شیب نظر کردن وتکیه بجانب قفا وپهلو
کردن علیل را در غایت عسر است وعلاج او فصد از باسلیق است
واخراج خون بقدر قوت وطاقت وباقی تدبیر از اشربه واغذیه وحقنات
مثل تدبیر ذات الجنب است درین علت معالج باید که اهتمام بمالیدن
موم روغن از روغن بنفشه ویا روغن کدو بر اضلاع وسینهٔ علیل
کند ومیان هر دو کتف علیل را نیز ازین موم روغن بمالد [illegible]

در بیان امراض معده و باید دانست که سوء مزاج معده یا حار ساذج
است و ماده ندارد و علامت او عطش بسیار است و خشکی فم معده و قلت
یعنی آب دهان و آروغ نیز دخانی و سرعت فساد اغذیه لطیفه درو
و قلت شهوت غذا و میل و اشتیاق بچیزهای ترش و راحت یافتن
بخوردن آن و علاج درین صورت بخوردن جلاب و شربت است
از سکنجبین ساده که ترشی او غالب باشد ده درم یا از رب ریواج یا
رب سیب ترش یا رب غوره هر کدام که حاضر باشد ده درم با ده درم
گلاب و آب برف یا آب یخ مقداری که کافی باشد و این سوء المزاج
را خوردن آب سرد بغایت نافع است خصوصا بوقت هضم طعام اما
نه چنان بسیار باید که بسبب بسیاری آب در غذا فساد حاصل شود و
همچنین خوردن دوغ ترش نیز نافع است که سود باشد اما دوغ بالای
غذا نباید خوردن زیرا که مفسد غذا است و غذا درین مقام آش زرک
یا تمر هندی است با قدری نخود و ماش مقشر و با شیرهٔ مغز بادام و مغز
که مراد بآن آش بسر که است بسیار موافق است و اگر درین غذا قدری
کشمش اندازند صواب باشد تا طعم او باعتدال آید و نیز در کشمش تقویه
معده گفته اند و اگر سوء المزاج حار با صفرا باشد علاج تنقیهٔ معده است
از خلط صفراوی بعد از تحقیق علامات و تعیین اسباب و علامت او
عطش دایمی است و کرب و قلق که مراد بآنها اندوه و تلواسه است
و تلخی دهن و زردی زبان و بیرون آمدن صفرا و ظهور آن بقی
و براز و زردی بول و آروغ بدبوی بعد از خوردن طعام پس معده
را پاک باید ساخت بقی کردن بخوردن آب گرم و سکنجبین و تخم خربزه جوشیده

بیان سوء المزاج حار صفراوی

وبیخ سوس

و بیخ سوسن جوشیده و شبت و تخم ترب که جمیع اینها مقیی است مفرده و مجموعه
اما اگر قی بسکنجبین حاصل نشود اختیار این مذکورات باید کرد و اگر کافی باشد
احتیاج باینها نیست و تلیین طبیعت بآب فواکه و بمطبوخ فواکه باید کرد یا با
شربت آلو و ترنجبین از هر یک پانزده درم و با شیرخشت پانزده درم بر وجهی
که رسم است نیم گرم باید خوردن و بعد از آن تعدیل و تبدیل مزاج بربوب
و قرصهای بارد که مناسب این علت است باید کرد مثل رب سیب و قرص
طباشیر که مذکور شد و اختیار سکنجبین سفرجلی درین علت بغایت نافع
است و صفت ساختن او این نوع است بهی ترش رسیده را از دانه
و پشم که بر روی اوست پاک باید کرد و پوست از و نباید کند که قبض و
تقویت معده در پوست او بیشتر است و همچنان در هاون یا جواز سنگین
یا چوبین باید کوفت و افشرد آب از و باید گرفت مقدار دو نیم سیر بوزن
سمرقند و از سرکهٔ تند خوب چهار یک سمرقند و در پاتیلهٔ پاکیزهٔ سنگ باتش آهسته
باید جوشانیدن و کف دور داز دکرفتن و نیمه دو نیم سیر قند بوزن سمرقند
که صد و بیست و پنج مثقال میشود بآن آمیخته دیگر بار باتش آهسته باید جوشانند
تا بقوام آید و هر صباح ازین شربت پانزده درم با ده درم گلاب و قدری
آب که مناسب باشد شربت کرده باید خوردن و این شربت هر علتی که در
معده بسبب حرارت باشد نافع است و در غایت تقویت است معده را
و جالینوس درین باب مبالغه کرده و گفته که ضمان بر من اگر جنانچه
مبتلا بضعف معده را سببش حرارت باشد نیک نشود اما او درین شربت
قدری زنجبیل با فلفل زیاده کرده است ولیکن درین شربت اگر مزاج
بسیار نرم نباشد دو مثقال میتوان آمیخت و الا نباید آمیخت و خوردن شربت

صفت ساختن سکنجبین سفرجلی

بیان شربت

مشبه ساده ضعف معده را که از برودت باشد بسیار نافع است و اجزاء او اینست
آب افشرده بهی که دانه از و بیرون کرده باشند و پوست از و نگرفته باشند
و ترش باشد دو نیم سیر سمرقند و آب انگور شیرین صافی نیمه دو نیم سیر
و قند سفید حبارنیک بوزن سمرقند کم شصت و دو نیم مثقال میشود دل
آب بهی و آب انگور را در پاتیلهٔ پاکیزه با آتش نرم باید جوشانید و کف درد
از و باید گرفت و قند را بان باید آمیخت و دیگر بار با آتش آهسته جوشانید
بقوام باید آورد و بوقت حاجت ده مثقال ازین شربت در قدری گلاب
و آب که مناسب باشد آمیخته بر نهار اختیار باید کرد **بیان سفوف نافع** سفوفی که
نافع بلیغ باشد در ضعف معده صفراوی اینست گل سرخ خشک کوفته ده
درم طباشیر سفید پنج درم و سماق کوفته پاکیزه سه درم و مصطکی یکدرم
و دانگ نیم درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم و قند سفید بوزن جمیع ادویه
مجموع را نیک کوفته و صلایه کرده هر صباح دو مثقال سفوف باید کرد و اگر
اندکی آب سرد از عقب بیاشامد صواب بود و اگر سبب سوء المزاج معده
حرارت و رطوبت باشد علامت او غثیان است و قلت شهوت طعام و
بسیاری آب دهن خصوصاً بوقت خلاء معده و تغییر یافتن طعام بجانب
فساد و احساس الیه کرهیه بوقت آروغ زدن و درین مقام علاج وی ا بیت
بخوردن سکنجبین و آب ترب و شبت جوشیده و اندک روغن کنجد باید
آمیخت تا اجابت وی آسان باشد و غذا درین صورت زیره باج از نخود و شیره
مغز بادام است و قدری کشمش و معده را بکمات بی باک باید کرد **بیان
سفوف نافع** و سفوفی که نافع و مقوی معده است بدین گونه ترتیب
باید کرد گل سرخ و طباشیر از هر یک ده درم سماق سیزده درم کشنیز خشک

در سرکه

بیان سوء المزاج حار رطب

ضعف

در سرکه خوابانیده بریان کرده پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته هر صباح
دو مثقال و در آب انار میخوش باید خوردن یا در شربت سکنجبین سفرجلی
که سابقاً مذکور شد باید خوردن و یا شربت سکنجبین ساده از هر کدام که حاضر
شود ده درم و گاهی سبب سوء مزاج معده حرارت و یبوست بی ماده
می باشد و علامت او نحافت و لاغری بدن است و قبض طبیعت و بسیاری
تشنگی و خشکی زبان و علاج او خوردن جلابست هر صباح از شیرهٔ خرفه
مقدار یک وقیه که هفت و نیم مثقال است با ده درم قند سفید و یا از آب
هندوانه پانزده مثقال با قند و ترنجبین صافی از هر یک ده درم و غذا
ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام یا روغن بادام شیرین و اسفاناخ یا برگ
کاهو و معالج را باید که عنایت مصروف بجانب تبرید مزاج معدهٔ علیل
باشد و ترطیب آن تا علاج بر وفق قانون طبی کرده باشد بخوردن
شیر بز و شیر خر و ماء الشعیر و معده را باین ادویه که مذکور میگردد ضماد باید
صندلین سرخ و سفید و گلاب و آب برگ خرفه و یا شیرهٔ تخم او و آب برگ کاسنی
و آب کدوی تر همه اجزا برابر و نیم دانگ کافور آمیخته استعمال کند **بیان
قرص نافع درین علت** و گاهی درین ماده ازین قرص که نوشته میشود
علیل را باید داد که بغایت نافع است زرک هفت درم گل ارمنی چهار
درم صندل سفید و تخم خرفه از هر یک پنج درم گل سرخ شش درم مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و با آب خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار
خوردن ازین قرص یکمثقال است در پانزده مثقال آب غوره و اگر
سبب سوء مزاج معده بارد یابس بی ماده باشد علامت او قلت
عطش و بد گذرانیدن غذا و آروغ ترش بد بوی است و نبض بطی در

بیان سوء المزاج حار یابس بی ماده

بیان ضماد

بیان سوء المزاج بارد یابس بی ماده

حرکت و میزد سفیدی رنگ قاروره و بسیاری شهوت طعام و بسیاری
تخمه و فساد غذا و این نوع ضعف معده از تدارک و تدبیر بسیار دور است
اما بهر تقدیر علاج او بخوردن جلابست از بادرنجبویه سه درم و از کلقند
قندی ده درم بر وجهی که رسم است طبخ کرده و صاف ساخته و کلقند مذکور
بآن آمیخته بر نهار باید خوردن و غذا نخود آب و شیره مغز بادام با شیره
مغز تخم معصفر باید ساخت و بر معده از روغنها موافق باید مالیدن مثل
روغن نرگس و زنبق و سوسن و خیری و مداومت بخوردن اطریفلات
باید کرد و در هر دو روز هلیله پرورده نیز باید خوردن و مقدار خوردن
اطریفل یکمثقال است و مقدار خوردن هلیله دو مثقال یکنوبت ازین
و یکنوبت از آن باید خورد و غذا گوشت طیهوج یا دراج یا کبک یا مرغ خانگی
اختیار باید کرد بیان ضماد نافع از ضمادات نافعه مثل خیره سنبل و
مصطکی و نانخواه که مراد بآن اجوائی است از هر یک سه درم و پوست قصب
الذریره پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته بآب بهی بر معده و فم معده
ضماد باید کرد و اما اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او حرارت و رطوبت
بی ماده باشد علامت او غثیان است و سیلان لعاب از دهن و تغییر
و فساد در ماکول و حدوث صداع بعد از خوردن بسبب تصاعد بخارات
از معده بدماغ و علاج درین مقام خوردن جلاب است از سکنجبین ساده
ده درم و گل سرخ کوفته و بیخته سه درم مصطکی دانگی مجموع را بر وجهی
که عادت است ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذااش زرک
و ماش مقشر و نخود مقشر و شیره مغز بادام و گوشت طیهوج یا مرغ خانگی یا
کبک هر کدام که موجود شود و بقیه علاج او تبرید مزاج معده است باشربه

بیان سوء المزاج حار رطب بی ماده

بیان سفوف که نافع است

واغذیه لایقه و تخفیف معده بنواکه و ربوب قابضه مثل بهی و انار
ترش افشرده با شحم آن و سفوفی که درین مقام مناسب است و انزا نا
بریان کرده ده درم طراثیث سه درم حب الآس سه درم مصطکی نیم
درم سعد یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین
سفوف یکدرم است و در دو درم شربت بهی بیان سوء المزاج بارد رطب
بی ماده و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او برودت بی ماده باشد
علامت آن ضعف هاضمه است و نرمی طبیعت و نفخ در شکم و بسیاری شهوت
طعام و دیر گذشتن او از معده و تغیر او بترشی و حدوث آروغ ترش
و بسیاری آب دهن و علاج درین مقام خوردن جلابست بر صاحب
رازیانه نیم کوفته سه درم و از کلقند عسلی ده درم بر وجهی که رسم
و عادتست ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا نخود آب با مغز
تخم معصفر و دارچینی و یا قلیها که در دار توابل و ابزار که مراد بآن حوائج
گرم دار و ست آنچه مناسب تر برای این مرض باشد و گاهی زنجبیل پرورده
و گوارش مشک یا مصطکی هر کدام که باشد مقدار سه مثقال باید خوردن بیان
گوارش نافع و دیگر گوارشی که نافع باشد درین علت اینست کندر
و نانخواه و مصطکی از هر یک شش درم و فلفل و اذخر و حب الغار و عود
از هر یک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته با مویز شیرین بادانه خوب کوفته
که مقدار سه وزن ادویه باشد خمیر کرده باید برداشت در ظرفی پاکیزه و مقدار
خوردن این گوارش یکمثقال و دو دانگ است بیان سوء المزاج بارد و رطب مادی
و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او بارد و رطب مادی باشد و ماده او بلغم
جبیده باشد علامت او آروغ ترش است و قلت شهوت طعام و بسیاری

نفخ در شکم وحدوث تخمه وفساد غذا معده ومیل باغذیه که در وی تیزی باشد وحدوث
غثیان وبسیاری آب دهن خصوصاً بوقت خواب ورنگ بشره بسفیدی مایل
ودیر حرکت کردن نبض ونرمی آن وخروج مواد بلغمی با بول وعلاج درین
مقام پاک ساختن معده است بقی کردن بچیزهائی که سابقاً مذکور شد وخوردن
جلاب از بادیان رومی وبادیان رسمی وبیخ سوس تراشیده نیم کوفته
از هر یک سه درم واز گلقند عسلی ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده
نیم گرم برنهار باید آشامیدن وغذا نخوداب است باشیره مغز تخم
دوار چینی وفلفل وزعفران ویا قلیه‌های خشک که دران مثل دارچینی
وفلفل انداخته باشد وگاهی خوردن زنجبیل پرورده ده درم بامعجون
زیره مقدار یکمثقال وتلیین طبیعت بحب ایارج جالینوس ویا بایارج
لوغاذیا ویا بحقنه حاره که سابقاً مذکور شد وچرب کردن معده بروغنهای
گرم مثل روغن زنبق وسوسن ونرگس وخیری بیان گوارش کندر وخوردن
گوارش کندر درین ماده بسیار نافع است واجزا وترکیب آن برین
وجه است فلفل گرد ودار فلفل از هر یک سه درم وکندر پنج درم خولنجان
وزنجبیل هر یک دوازده درم جوز بویا وقرنفل از هر یک سه درم و
قند سفید مقدار تمام ادویه واگر مریض پیر باشد وبرودت مزاجش
غالب بود بجای قند عسل باید کرد واول ادویه رانیک کوفته وبیخته و
قند را با قدری آب بآتش آهسته بقوام باید آورد وادویه را بآن آمیخته
ونیک برهم زده درظرفی باید برداشت واگر خواهد که باعسل سازند عسل
صافی که موم ازو گرفته باشند درا بقوام آوردن حاجت نیست زیرا که
دراصل غلیظ است باید برآتش نهاد تا گرم شود وبعد ازان ادویه دران

بیان ملینات

خلط کرده ونیک برهم زده باید برداشت ومقدار خوردن او برنهار یکمثقال
است واگر خواهند که باعتدال آید در غلظت ورقت برابر تمام ادویه قند برابر
تمام ادویه عسل سازند واین بهتر است بیان سوء المزاج بارد یابس که با ماده سودا
باشد واگر سبب ضعف وسوء المزاج معده برودت ویبوست با ماده باشد
وماده سودا باشد علامت او رقت معده است وبسیاری شهوت طعام با ضعف
هاضمه وبسیاری نفخ درد دل وترشی طعم وزردی رنگ رو آمیخته بسیاهی
وغلظ بول وسواد آن وبطوء نبض ودیر حرکت کردن او وصغر وتواتر او
وبزرگی سپرز وحدوث ترش که سبب کندی دندان است وخشکی زبان
وبسیاری عطش وقلت آب دهان ولین طبیعت احیانا در بعضی اوقات
وعلاج درین مقام تنقیه معده است بقی کردن بآنچه مذکور شد واسهال
بآنچه مناسب سودا است مثل حب افتیمون یا مطبوخ او وجلاب هر صباح
از شربت بادرنجبویه ده درم بآب گرم برنهار وغذا نخوداب باشیره تخم
معصفر وملازمت اطریفلات وگلقند تا که از قند باشد با بادیان رومی
وبادیان معروف وگرم ساختن معده وتقویت دادن او بگوارش
زیره بیان گوارش زیره وگوارش زیره باین نوع باید ساخت زیره
تر در سرکه صد درم زنجبیل بیست درم فلفل ده درم نانخواه وبرگ
سداب خشک از هر یک پانزده درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبمقدار
تمام ادویه عسل صافی آمیخته ونیک خلط کرده درظرفی باید برداشت
ووقت حاجت مقدار استعمال او یکمثقال است بیان سوء المزاج رطب بی
ماده واگر سبب ضعف معده وسوء مزاج او رطب بی ماده باشد علامت
او بسیاری آب دهن است وقلت تشنگی وتنفر از اغذیه رطبه وچرب‌ها

وحدوث غثیان در اکثر اوقات و تقلب نفس که مراد بآن قی کردن متعاقب
است و سرعت فرو آمدن و گذشتن غذا از معده و اذیت یافتن از خوردن
آب سرد و میوهٔ تر و الخ بدین ماند و علاج درین مقام خوردن جلاب و شربت
است هر صباح از بادیان رومی و بادیان مشهور از هر یک سه درم و گلقند عسلی
ده درم مجموع را بر وجه عادت که مکرر مذکور شد ترتیب باید دادن و نیم گرم
برنهار اختیار باید کردن و غذا آب اللحم و یا قلیها کردن از ادویه یابسه باشد
مثل گشنیز خشک و زیره و فلفل و دارچینی و امثال اینها و یا کباب گوشت مرغ
خانگی یا طیهوج و امثال آن با ادویه حاره مذکوره و خوردن اطریفلات
و زنجبیل پرورده و گوارش مصطکی و یا گلقند عسلی ده درم و مصطکی
و عود و بادیان رومی و پوست ظاهر پسته از هر یک نیم درم نیک کوفته و
بیخته و با این گلقند آمیخته و بسیار بر هم زده بر دو دفعه باید خوردن و بر معده
ازین ادویه طلا باید کرد روغن مصطکی با عود و با [illegible] با گلاب و اگر در معده
بواسطه رطوبت و سوء هضم لینی حاصل شود معجون خبث الحدید بسیار نافع
و اجزاء او اینست هلیله سیاه و هلیله و امله از هر یک ده درم قنبیل
و اذخر و سعد و زنجبیل و فلفل و نانخواه و کندر از هر یک پنج درم و خبث
الحدید که مراد بآن چرک و ریم آهن است و در دکان آهنگران موجود است
از ده درم اول او را نیک کوفته در سرکه تند باشد دو شب باید خوابانیدن
و بیرون آورده صلایهٔ بلیغ باید کرد تا چون هبا شود و مجموع ادویه را
نیز کوفته و بیخته و [illegible] تمام اجزا عسل صافی خلط کرده و نیک بر هم
زده در ظرفی باید گرفت و هفت و هشت روز از این معجون هر روز
یکمثقال باید خورد متعاقب که بغایت نافع است بیان منافع معجون خبث الحدید

بیان صفت معجون خبث الحدید

واگر

واگر خبث الحدید را هفت شبانروز در سرکه گذارند هنوز بهتر باشد و اگر آدمی
قوی را دو مثقال دهند می شاید و این معجون معده را تقویت بلیغ میکند و جمیع
رطوبات او را خشک میسازد و ازین جهت است که در زلق الامعا که اسهال است
بواسطه ضعف معدهٔ بلغمی و ملسا شدن و حمل او اطبا در علاج آن نیز فرموده اند
و از منافع او تسکین خون بواسیر است و خون حیض نیز و در حبس بول نیز
نافع است زیرا که ادرار بول میکند و باصره را نیز قوت میدهد و رنگ روی
را طراوت و سرخی می بخشد و آواز را صافی میسازد و غیر ذلک از منافع
او بسیار است و بالجمله تقویهٔ جمیع قوای طبیعی میکند و اما اگر سبب بیان
سوء المزاج حار بی ماده در ضعف معده سوء مزاج حار بی ماده باشد علامت
او نحافت و لاغری بدن او است روز بروز که آختن او و بسیاری
تشنگی و خشکی زبان و تلخی آب دهان و نفع یافتن با غذیه رطبه و علاج
درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از نیلوفر سه درم و قند سفید ده درم
و مجموع را بر وجه مقرر ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و یا آب انار شیرین
بیست و دو مثقال و قند ده درم باید خوردن و یا از آب هندوانه رسیده
بیست و دو مثقال و قند سفید ده درم و با شیره خرفه بیست و دو مثقال
و قند ده درم و غذا ماش مقشر با کدوی تر و شیرهٔ مغز بادام و گوشت
بزغاله یا مرغ جوجه و یا گوشت ماهی و آش تمر هندی با شیره مغز بادام نیز
درین ماده نیکو است و صحیح این آشها ماش است و نخود مقشر نیز
اندکی جایز است و اسفاناخ و گشنیز تر نیز و الله اعلم مقاله ۴۱ در بیان
درد معده و از جمله امراض ردیه معده درد او است و اگر بطول انجامد
علامت ورم است درد و اگر این مرض بزودی بصلاح و فلاح باز نیاید

موجب هلاک است و سبب درد معده یا سوء مزاج معده است یا انصباب
اخلاط ردیه در معده و انواع سوء مزاج معده از ساذج و مادی حار و بارد
و یابس و رطب و تدابیر و علامات آن مذکور شد و یا سبب درد و وجع و الم
معده ماده غیر ذی قوام است یعنی غیر اخلاط اربعه و آن ماده ریح است
بیان سبب درد ریح باشد اما اگر سبب ریح باشد علامات آن قراقر و نفخ است
در معده و تمدد و کشیده شدن آن و آروغ بسیار و قواق خصوصا بخوردن
چیزهای که نفاخ است و غلبه درد و نفخ بعد از خوردن این چیزها از اغذیه
و اشربه و فواکه و بعد از گذرانیدن غذا نیز و یافتن راحت به بیرون آمدن
باد خواه با آروغ خواه از طریق دیگر و علاج درین صورت که ریح است
تقویت و تسخین معده بکاسرات ریاح و مقویات معده و اصلاح نمودن
قوت هاضمه و درین بخوردن جلابیت هر صباح از بادیان شهری و بادیان
رومی هر یک سه درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع را بر وجهی که رسم است
ترتیب داده و گلقند آمیخته بر ناهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با دار چینی
و گوشت مرغ خانگی یا نوقلی و قدری که بر معده ثقیل نباشد و خوردن گوارشات
که کاسر و بریشان سازنده باد و باشد مثل معجون زیره و گوارش مصطکی
و کندر چنانکه مذکور شد و خوردن اطریفلات مذکور و خاییدن کندر
و مصطکی و نانخواه و آنچه بدینها ماند از ادویه و خوردن زنجبیل پرورده
درین علت بسیار نافع اما بقدری که صالح باشد و مزاج از اعتدال
یکبارگی بیرون نیاید بیان کمادات و بر معده کمادات حاره باید نهاد
تا درد و گرمی حاصل شود مثل جاورس که قفاف میگویند و سبوس و نمک
گرم کرده و در خریطه گرفته بر معده باید نهاد و اگر سرد شود بار دیگر و بار دیگر

بیان سفوف

استعمال ادویه حاره

بابونه و روغن هم

بیان ساختن روغن مصطکی

کرم ساخته باید نهاد و نیز گفته اند که علیل را گرسنه باید ساخت و آب گرم
بر معده او باید ریخت بیان نطولات و نطولاتی که در ان از حشایش
حاره طبخ کرده باشد بر معده باید نهاد مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک
و مرزنجوش و ثمام و ورق ریحان و سفوف ازین ادویه اختیار باید کرد
و بادیان رومی و بادیان رسمی از هر یک سه درم نانخواه یکدرم دیگر و گر از بادیان
خورد و تر است و از زیره کلانتر از و یکدرم و قند بوزن تمام ادویه همه را
نیک کوفته و بیخته و باهم آمیخته هر صباح مقدار سه مثقال یا یک قاشق کلان
کرم باید آشامیدن و بر معده روغن مصطکی و روغن گل باید مالیدن
و طریق ساختن روغن مصطکی اینست که روغن زیت خالص یا روغن
کنجد و اگر روغن گل باشد بهتر بود بوزن چهل و پنج مثقال و مصطکی ده
مثقال روغن را در کاسه تسلین باید انداخت و بر روی آب گرم در دیگی
باشد باید نهاد و آهسته آتش باید کرد تا آب بجوش آید و روغن با مصطکی
نیز بجوش می آید و مصطکی در دیگ از و حل میشود و بهترین ساختن
روغن مصطکی اینست آنچه بسبب طعام غلیظ باشد و یا سبب درد
و الم معده غذای موذی و مولم معده است و این که موذی است
یا سبب بسیاری مقدار اوست که بسبب ماده بسیار معده از و ممتلی
شده و بدرد آمده و یا اگرچه بسبب مقدار بسیار نبوده اما در حد ذات
خود کیفیت ردی داشته مثل آش بادنجان یا گوشت کاو قدید و
امثال اینها پس در اطعمه طریق اذیت بیکی ازین دو سبب است یعنی
باید دید که صاحب این علت ازین غذا اختیار کرده بوده است یا نه
و این وجع عقب خوردن حادث میشود و طغیان او در سردی است

و علاج درین مقام اساک است از طعام مولم وکم خوردن بغایت اگر
الم و وجع از مر مقدار باشد اما اگر از مر کیفیت غذا باشد علاج ترک کردن
آن نوع غذا است وبخوردن گوارش مصطکی یا گوارش عود هر کدام که موجود
باشد یکمثقال **بیان الجز بسبب ضعف معده باشد** و غذا درین مقام کباب است
از گوشت مرغ که بران کشنیز خشک و زیره کوفته پاشیده باشند واگر سبب
الم و وجع معده ضعف او باشد علامت او آنست که متعاقب خوردن
غذا پیدا می شود وچون علیل قی میکند دور میشود وعلاج درین صورت
تنقیهٔ معده است از خلط موذی و مولم والا زیاده میشود وخوردن جلاب
از عنب الثعلب پنج درم و بادرنجبویه سه درم وقند سفید ده درم مجموع را
بروجه مذکور ترتیب داده وقند آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا درین
صورت نخود آب است با شیرهٔ مغز تخم معصفر **بیان مطبوخ ملین** و تلیین
طبیعت از اخلاط ردیه که در معده است بجلاب ملین ازین اجزا سناء مکی
هفت درم عنب الثعلب پنج درم بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم قند
سفید ده درم مجموع را در دو پیاله آب باید جوشانید تا از سه حصه یک حصه
بماند وصاف کند و پنج مثقال معجون درو حل کرده سحرگاه اختیار باید کرد و تا
نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود بعد آزان شربتی از قند وگلاب
وتخم ریحان باید آشامیدن و در روز دارو غذا آخر روز باید خوردن
بعد از دارو علیل باید که از اغذیه غلیظه اصلا اختیار نکند و هرچه دیر هضم
میشود ازان حذر نماید مثل هریسه وکله و خرابی گوشت و پالوده و جغرات
و شیر وگوشت گاو و آش بادنجان وگوشت قاق و از میوه ها زردالو
وشفتالو وخربزه و هندوانه بی مزه که اینها همه مضعف معده است واز

جمیع بقول نفاخه نیز پرهیز باید کرد واز نان و آش آرد نیز و آنچه مناسب است
از غذا قلیها از گوشت مرغان سبک واز گوشت توقلی است ونخود ودار چینی
در آش باید انداخت **صفت گوارش نافع در علت** واز این گوارش
که مذکور میگردد در هر هفته دو سه نوبت اختیار باید کرد نانخواه وکندر
هر یک سه مثقال و دو دو دانگ و سنبل و سعد هر یک سه درم مجموع را
کوفته و بیخته و بمقدار وزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته ونیک
برهم زده در ظرفی باید برداشت ومقدار خوردن این معجون هر بار
یکمثقال است واگر درد تسکین یابد بعد ازان معجونات وگوارشات
معتدله اختیار باید کرد مثل گوارش مصطکی بآب لیمو و یا گوارش عود
و با این ترکیب که نوشته می شود باید ساخت آب ترنج یک رطل که نود
مثقال باشد وآب سیب یک رطل مجموع را باید جوشانید تا یک رطل بماند
وعسل وگلاب چهل مثقال وقند سفید یک رطل بآن آمیخته دیگر بار باید
جوشانید تا بقوام اید وبعد آزان قرنفل و دارچینی و مصطکی از هر یک
یکدرم و عود دو درم و بادرنجبویه سه درم مجموع را کوفته و بیخته قریب
بفرود آوردن دیگ باید انداخت ونیک برهم زده بعد از قوام
آمدن فرود باید آورد و در ظرف چینی نگاه باید داشت و بوقت حاجت
مقدار خوردن ازین شربت دو مثقال است با قدری گلاب گرم کرده
وقراقر و نفخ معده مترتب بر ضعف معده وضعف هاضمه میشود و بر معالج
صایب التدبیر احتیاط آنست که در تدابیر این را علتی خارج از معده
نداند و پس صواب تدابیر استعمال گوارش و دفع ریاح است الجز مناسب
مقام باشد **مقاله ۹۳ در بیان شهوت کلبی** که یکی از علل ردیهٔ معده است

بیان انچه سوء المزاج کثیف باشد

وشهوت کلبی عبارت از زیادتی شهوت عادتی وطبیعی است بر ماکولات
واشتداد جوع وحرص بر غذا و سبب سوء المزاج مکثف است در فم معده
وعلامت او نفخ است وثقل در معده وقلت عطش وتمدد معده و
بسیاری سیلان لعاب از دهن ولین طبیعت و بدگذرانیدن غذا
وعلاج درین مقام گرم ساختن معده است بخوردن جلاب هر صباح
از بادیان سه درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع را چنانکه رسم است
ترتیب داده نیم گرم بر ناهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام نخود آب
است با شیرهٔ مغز تخم معصفر وتنقیهٔ معده بحب ایارج باید نمود واگر
در معده از اخلاط فاسده سوداوی باشد تقویت معده بخوردن
اطریفلات باید کرد اطریفل صغیر یا کبیر هر کدام موجود باشد مقدار
خوردن از کبیر یک مثقال است و از صغیر یکدرم وغذا دایمی تا انقضاء
مرض نخود آب است بگوشت مرغ فربه یا گوشت توقلی فربه و در آش
او دارچینی و فلفل باید انداخت وجاویدن مصطکی وکندر و زیره
صاحب این علت را بغایت نافع است بیان انکه سبب ریختن سودا
باشد در فم معده ویا انکه سبب این علت بسیاری ریختن سودا است
در فم معده وعلامت آن سوختن معده است بروجهی که بی آنکه چیزی
خورد صبر نمیتواند کرد وقلت عطش و آروغ ترش است و بسیاری
مقدار براز وعلاج درین صورت تنقیهٔ معده است از خلط سوداوی
بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و بخوردن جلاب هر صباح از بادرنجبویه
سه درم و قند سفید ده درم بروجهی که مکررات تقریر کرده شد ترتیب
داده اختیار باید کرد وغذا نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و

کاهی

مقیئی سودا

گاهی بآب گرم کرده و شبت و تخم ترب یا تخم خربزه جوشانیده باشند با عسل
و سکنجبین و آب گرم قی باید کرد واگر چنانچه شخص را قوت باشد و غلبه
سودا بود فصد باسلیق نیز فرموده اند و این محل بحث است
زیرا که با خراج دم اخراج سودا نیز هست اما فصد موجب ضعف بدن
است و درین علت مخاطره است و این نوع معالجه میکنند مگر از جهال
اطباء بس درین صورت توقف اولی است و بعضی ادویه که موافق است
تسکین نیز باید وگاه سبب درین علت بسیاری تخلخل بدن است
بیان انچه تخلخل بدن باشد وعلامت او تقدم اسباب تخلخل است
از حرکت و راه یافتن در هوای گرم و بسیار نشستن در حمام و بیخوابی
بسیار کشیدن و غم بسیار خوردن و عدم آفت در قوت هاضمه و عدم
مقدار براز غذا ماکول وعلاج درین مقام خوردن اغذیهٔ غلیظه
دیر هضم شونده است مثل قلیه زردک و گوشت کلم و هریسه بگوشت
گاو و نشاندن علیل را در آب سرد و مسکن در امکنهٔ بارده ساختن
و بر زمین سرد نشستن و روغن بنفشه یا موم روغن بنفشه ساختن
و بر بدن مالیدن و بعد از خوردن طعام روغن آس که روغن مورد است
و روغن معمول از بید بر معده و بدن مالیدن بسیار مفید است بیان
انچه استفراغ بسیار است وگاه سبب در حدوث این علت استفراغ
بسیار است و جوع مفرط که بدن محتاج بغذا شده است و جمیع اعضا را
غذا مطلوب است و شهوت غذای کسانیکه از بیماری برخاسته اند ازین
قبیل است وعلامت این تقدم اسباب مذکوره است آنچه معدود
شد وعلاج درین صورت دادن غذای کثیر التغذیه است بجد کرت

اندک اندک تا بجب ماده و فقدان مسکن جوع باشد و بجب کیفیت
ضرر نرساند و علیل را که بر اغتذا لعقب حذر باید کرد و بسیار نباید رفت
و از جمیع حرکات شدید اختیاری پرهیز باید کرد و از حرکات نفسانی نیز
زیرا که در حرکات نفسانی نیز بدن متاثر و منفعل میشود و بالجمله از
هر حرکت که موجب تحلیل است حذر باید نمود و از دخول حمام اشد حذر
لازم است **بیان الجوع کلبی که بعضها باشد** و یا سبب حدوث این جوع کرمها
و حیاتست در بدن که غذای انسان صرف ایشان میشود و آنچه کیلوس
میشود ایشان میخورند و علاج درین مقام بعد از احساس اسقاط
ایشان است بادویه که مسقط و مهلک آن کرمها باشد **بیان الجوع
سبب آن اجتماع بلغم غلیظ باشد** و گاه سبب در حدوث این علت
اجتماع و برهم نشستن خلط بلغم غلیظ ترش است در فم معده و علامت
آن قلت تشنگی است و ترشی طعم دهن و آروغ ترش و بسیاری
براز با بلغم و علاج درین مقام تنقیهٔ معده است از خلط مذکور و
بخوردن جلاب هر صباح انار در جنوبه سه درم و از بیخ سوس تراشیده
نیم کوفته سه درم و از گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب است
با شیرهٔ مغز بادام با شیرهٔ مغز تخم معصفر با اندکی فلفل و زیره و نانخواه
و دارچینی و قی کردن معده را پاک ساختن بالجمله سابقا مذکور شد
و بعد از تنقیهٔ معده بقی جا دیدن ادویه حاره مثل کندر و مصطکی
و بخوردن گلقند عسلی ده درم و بادیان کوفته سه درم مجموع باهم
آمیخته بر ناهار باید خوردن و غذا در آخر روز بعد از قی مناسب است
از نخود آب چنانچه مذکور شد اختیار باید کرد و از طوم مرغ یا کبک

درین

درین آش باید انداخت و تلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا و یا بحب
صبر باید کرد **بیان الجوع بسبب برودت مفرط باشد** و گاه سبب حدوث
جوع سوی مزاج بارد بافراط می باشد که فم معده را بی حس ساخته بواسطه
برودت و قوت جذب و حس نمانده است و بقیه اعضا را احتیاج و
میل بسیار است بغذا و این نوع جوع البقر میخوانند و علامت او نحافت
بدن و ضعف قوت و درد معده و حصول غشی در بعضی اوقات بسبب
قرب فم معده بدل و این وجع را نیز وجع الفواد می نامند و اکثر عروض
این علت مسافران راست که سفر در ایام سرما و زمستان میکنند و
علاج درین مقام بجهت افاقت و شعور از غشی پاشیدن آب سرد و
گلاب است بر روی و بوئیدن مشک و عنبر است و برگ گل و ریحان و
مالیدن اطراف مثل دست و پای و بستن بازوها ران بر وجهی که بدرد
آید و مالیدن روغن بر مواضعی که مالیده میشود بمثل روغن نرگس
و زنبق **بهوش آوردن علیل** و حیله در شعور علیل بکندن موی
سر او ست و کف پایش را محکم گرفتن و بعد از شعور از شربت بادرنجبویه
ده درم یا گلاب باید داد و یا گلقند عسلی ده درم بادیان رومی سه
درم کوفته و خلط کرده باید داد و غذا درین صورت ماء اللحم باید داد
از گوشت مرغ یا طیهوج و دراج یا دارچینی و اندکی زعفران و
تغذیه بنانی که در آب سیب یا شربت سیب تر کرده باشند بغایت
نافع است و تقویت فم معده و اصلاح حال او با طریفلات و جوارشات
باید کرد و تبدیل و تعدیل مزاج معده با شربه و اغذیهٔ موافقه باید کرد
بالجمله طبیب مجرب و صواب داند مثل گوارش مصطکی و کندر و گوارش

کموی

زیره که مراد بآن معجون مکوّی است و عود و عنبر درین بسیار موافق است
هرکدام که حاضر باشد مقدار خوردن آن یکمثقال است برنهار **بیان آنکه**
بسبب ضعف شدید باشد و اما اگر سبب جوع ضعف شدید در فم معده
باشد منضم بحرارت جمیع بدن علامت او کرب و لهب یعنی اندوه و سوزش
و تلواسه است و تشنگی بسیار و خشکی براز و مدفوع و حصول و حدوث
غشی و گرسنگی و سقوط قوت و علاج درین مقام خوردن جلاب است
هر صباح از سکنجبین ساده ده درم و گلاب پانزده درم و یا از شربت سیب
یا شربت بهی هرکدام که موجود باشد ده درم با قدری آب و گلاب شربت
کرده و نان در و شکسته باید خوردن و یکی از امراض معده حدوث
عطش و تشنگی غالب است و سبب او یا اجتماع بلغم شور است در معده
یا خلط یابس چسبنده غلیظ در فم معده و قسم اول را علامت اینست
که اگر صاحبش بر عطش صبر میکند و آب نمیخورد تشنگی از و زایل میشود
بیان عطش کاذب و این قسم را اطبا عطش کاذب می‌نامند و علاج درین
مقام قی است بسکنجبین و آب ترب و پاک کردن معده از خلط چسبنده
و خوردن سکنجبین و غذا درین مقام نخود آب است با شیره مغز بادام و اندکی
سرکه نیز در آشش باید انداخت و آنکه سببش حرارت و یبوست باشد علاج
آب خوردن سکنجبین ساده است پانزده درم یا گلاب ده درم و قدری آب
سرد که در طعم بی مزه نشود و یا آب انار ترش یا انار درین مقداری که مسکن
باشد باید خوردن و شربت غوره و شربت لیمو و شربت نارنج نیز
درین ماده نافع است یا تمر هندی و قند مقداری که صالح باشد و غذا آش
غوره یا تمر هندی یا زرک هرکدام که موجود شود با شیره مغز بادام و قدری

اگر بسبب حرارت
و یبوست باشد

قند یا شکر پاکیزه باید آمیخت تا بسیار ترش نشود **و اگر بسبب حرارت**
دل و جگر باشد و اما اگر سبب عطش حرارت سینه و دل یا جگر یا شش
باشد علامت او سوزاک و هول و تلواسه است در سینه و راحت
یافتن از وصول هوای بارد و علاج در جمیع این اسباب پرهیز است
از اشربه و اغذیه مذکوره در حرارت و جمیع اشربه و اغذیه بارده
حامضه نافع است اگر سرفه نباشد و جمیع اغذیه مذکوره در قسم
سوء المزاج حار معده موافق است و خوردن غذا از ماء الشعیر درین
غلبه حرارت و یبوست نافع است و مسکن علیل در مهب شمال
و هوای سرد و تر باید **بیان ترکیبی که حرارت دل را نافع است** و اما اگر
سبب عطش حرارت دل باشد ازین ترکیب اختیار باید کرد صندل
سفید و سرخ مغز تخم کدو از هر یک سه درم صمغ عربی و نشاسته
و کثیرا از هر یک یک و نیم درم تخم خرفه پنج درم طباشیر سفید دو درم
مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بلعاب اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت
و در سایه خشک باید کرد و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است
در شربت سکنجبین ده درم با قدری آب و گلاب یا در شیره خرفه مقدار
سه قاشق **مقاله ۶۳ در بیان سوء هضم** و ناگواریدن طعام در معده
و دیر گذشتن از معده و سوء هضم سه نوع است اول ضعف معده است
و مراد از ضعف معده اینست که طعام در معده بسیار مکث کند و زود از معده
نگذرد و علامت او درهم کشیدن معده است و ثقل او و دوم از انواع
ثلثه آنست که طعام در معده هضم نشود چنانکه می‌باید و علامت او سوختن
معده است و آروغ که گویا رایحه دخان از و ناشی میشود و شراسیف

کشیده میشود و مراد بشراسیف پردهای سینه است و نفخ و قراقر و جشاء
و بوی بد برار ثالث حصول تخمه است و تخمه آنست که طعام اصلا هضم
نشود و در معده فاسد گردد و علامت او ثقل معده است و تقلب
نفس که مراد از آن غثیان است و میل بقی پی درپی و حدوث نفخ و قراقر
در معده و آروغ خالی از رایحه و طعم و علاج نوع اول تقویه معده است
با شربت و ربوب باید داد مثل سکنجبین و شربت انار و شربت سیب
و رب ریواج و رب بهی یا سیب یا انار یا لیمو و نارنج هرکدام که موجود
باشد ده درم با گلاب قدری که مناسب حال باشد با آن شربت کرده
باید خوردن و شربت سکنجبین سفرجلی بجهت ضعف معده و تمام انواع
آن نافع است از آن نیز مقدار خوردن ده درم است با گلاب و غذا زیره
باج از گوشت مرغ جوجه و نخود و ماش مقشر و اندک سرکه نیز در آش
باید کرد و کشنیز خشک نیز در آش باید انداخت و سفوفی که در ضعف معده
نافع باشد باین اجزای مذکور باید ساخت گل سرخ و کشنیز خشک از
هریک پنج درم دگر و نار و زیره مدبر در سرکه از هریک سه درم طباشیر
نیم درم مغز تخم خیارین از هریک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته
سه مثقال هر روز بوقت صبح باید خوردن الخ السبب سوء المزاج بارد باشد
و دیگر اگر سبب در ضعف معده سوء المزاج بارد باشد از سوء
المزاجات معده که مذکور شد تغذیه و تقویه معده بادویه حاره
معتدل باید کرد از اغذیه و اشربه و معاجین و کوارشات و ضمادات
و اطلیه و مراعات اینها در علاج باید نمود و جلاب و شربت از گلقند
عسلی باید داد با گلاب و وزن گلقند ده درم باید و گلاب آن قدر که

بیان ضعف

مناسب و ملایم باشد و مصطکی و عود از هریک نیم درم کوفته و بیخته درین شربت
باید آمیخت بیان نوع ثانی و سبب آن و علاج نوع ثانی اگر سوء المزاج بارد با ماده
باشد علاج تنقیه معده است از خلط فاسد بقی کردن باب عسل و تخم
ترب و تخم شبت و صمغ کنگر که مراد بان تراب القی است و بخوردن خلال
از بادیان رومی و بادیان مشهور از هریک سه درم و از گلقند عسلی ده
درم مجموع را چنانکه رسم است ترتیب داده بر ناهار اختیار باید کرد و اگر
برودت در معده بر وجه کمال باشد ملازمت و مداومت بخوردن
دواء المسک تلخ و شیرین باید نمود و یا تریاق در هر دو سه روز یک درم
اختیار باید کرد و غذا درین مقام گوشت مرغ و نخود مقشر و دارچینی باید
داد و جمیع کبک و طیهوج و دراج درین ماده نافع است صفت ساختن
کوارش عود و کوارش عود یا مصطکی نیز نافع است و کوارش عود در معالجه این
ماده باین اجزا باید ساخت سنبل و مصطکی و قرنفل و جوز بویا و بسباسه
از هریک دو درم بادیان رومی و تخم کرفس از هریک یکمثقال عود هندی
چهار درم هلیله کابلی چهار درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته بمقدار تمام
ادویه عسل صافی آمیخته و نیک برهم زده در ظرفی باید برداشت و مقدار
خوردن ازین معجون بر ناهار یکمثقال است و اگر سبب ضعف معده سوء المزاج
حاره یا ماده باشد علامت او در امزجه حاره مذکوره معلوم است و علاج
درین مقام تعدیل مزاج است بخوردن جلاب از سکنجبین ساده یا سکنجبین
سفرجلی هرکدام که موجود باشد ده درم با گلاب و آب مقداری که صالح باشد
و یا شربت سیب ده درم با گلاب و آب مقداری که صالح باشد و یا شربت
سیب ده درم با طباشیر ربع درم که یک دانگ باشد و غذا آش زرشک یا ریواج

الخ سبب سوء المزاج حار یا ماده باشد

صفت قرص زرشک

بیان قرص زرک

یا آش بسر کرد و کوشت مرغ و خوردن قرص زرک درین علت بغایت نافع
است و اجزاء او اینست زرک خشک شش درم کل ارمنی و طباشیر و صندل
سفید و تخم خرفه از هر یک چهار درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با شیرهٔ
خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک یکمثقال و ازین جمله هر بار یک
قرص در شربت سکنجبین یا دوغ که روغن از و کرفته باشند باید خوردن
بمقداری صالح از شربت یا دوغ بیان آنچه بسبب غذاء غلیظ باشد و نوع
ثالث از اقسام مذکوره که سبب و ران بسیاری اغذیه غلیظه است علاج
او قی کردن آزان طعام است که موجب ثقل شده بخوردن آن شبت
جوشیده و عسل و نمک و سکنجبین ساده با روغن کنجد و یا بخوردن خربزه
بی مزه بسیار و درین علت بهترش آنست که یکروز و دو روز کرسنه باشد
و در اوقات صباح طعام قلیل خورد زیرا که کفته اند بیت زکم خوردن
چو آهو مید ویدم ٭ ز پر خوردن بسی را مرده دیدم ٭ و در کلام بانظام
نبوی صلی الله علیه و آله واقع است در طب النبی که اذا جلست فی الطعام
وانت تشتهیه اشارت بخوردن قلیل است و کویا که در بخ المحقون
و هلک المتقلون اشارت وافی باین معنی نیز هست و اختیار
کلقند صباحها بسیار مفید است و باید که از ده درم که قیاسا هفت
مثقال میشود زیاده نباشد و مصطکی نیز نیم درم با آن باید آمیخت
و اکر در طبیعت قبضی باشد جهت تلیین طبیعت تلیین سفرجلی
معجون سفرجلی پنج درم در آب کرم حل کرده در صبح باید خورد و تا پیشین
صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و در هر دو سه روز اعاده می باید کرد و اکر
اجابت قی بسهولت حاصل نشود معجون و کوارش شهریاران اختیار

باید کرد

باید کرد و اکر بر جوع تحمل نباشد بعد از هر دو روز یکبار کباب مرغ
باید خورد و در ظرف صباح اما باید که مقدارش قلیل باشد و معدهٔ صاحب
علت را بمویز کرم باید داشت و یا بنمد و پنبهٔ کرم کرده و یا بسبوس و
نک کاو باید کرد تا کرمی در معدهٔ او پیدا شود و در خواب کردن شکم بر
زمین نهد و بر و خواب کند تا در معده حرارتی پیدا کردد و اکر وقت
تابستان باشد و علیل جوان بود بعضی اوقات در آب سرد غوطه خورد
تا حرارت غریزی متوجه داخل شود و سبب کرمی معده کردد و در قوت
هاضمه نیز امداد می نماید و بر معدهٔ علیل از روغنهائی که مقوی معده است
باید مالید مثل روغن مصطکی و روغن کل و روغن بهی معمول با مصطکی
آنچه مقوی معده است اهمال نباید کرد و مالیدن روغن ناردین
درین علت بسیار منفعت دارد و در ضعف معده که از برودت باشد
هیچ چیز مضرتر از آب سرد نیست باید که حذر کند مقاله ۶۳ در بیان علت
فواق که از علل ردیهٔ معده است و در تعریف فواق اطبا چنین
کفته اند که الفواق حرکة للمعدة لدفع شئ موذی یعنی فواق حرکتی است
معده را از برای دفع چیزی که اذیت میرساند بمعده و این موذی یا
خلطی تیز است از اخلاط و یا غذائی که مر تیز است و اکر سبب این مذکور
آنست علامت او سوختن معده است و حدوث قی تیز از مرهٔ صفراوی
یا مرهٔ سوداوی و علاج درین صورت قی است بسکنجبین و آب کرم
و آب شبت جوشیده و عسل از هر کدام مقداری صالح و برک ترب و جرم
از هر کدام که موجود باشد طبخ کرده و آشامیده قی باید کرد و یا آبی که در و
لوبیا و تخم خربزه جوشیده باشد عسل با آن آمیخته و آشامیده قی باید کرد

کاورت

بالیدن ادهان نافعه

استعمال ادهان

بیان معیّن اخلاط رد یه وهرجگاه که معده بقی از خلط فاسد پاک شده باشد جلابی از لعاب تخم اسبغول شسته و بالعاب دانه بهی واندکی روغن بنفشه باروغن بادام شیرین مقدار پنج درم وده درم قند سفید واز لعاب مذکور مقدار نیم قاشق در دو سر قاشق گلاب وآب برهم زده باید اشامیدن و غذا درین مقام ماء الشعیر است باروغن بادام شیرین ویاماش مقشر وروغن بادام وکدوی تر ویاتتقان جو باقدری آب سرد واندکی قند الخ سبب ریح و نفخ باشد واگر سبب ریح ونفخ محتبس باشد درطبقات معده یا در فم معده واکثر حدوث این نوع صبیان واطفال رامیشود وکلانان را درعقب بجه می باشد وعلاج آن بخوردن گلقند است ده درم وفوتنج کوهی که مراد بآن کاکولی است ویا مصطکی بازیره ناز نجبیل یا نانخواه از هر کدام که حاضر باشد نیم درم مخلوط باو گلقند ویا بخوردن معجون زیره است وکوارش مصطکی باعود واهر کدام که باشد یکمثقال است وهمیشه مصطکی را باید جاویدن وآبش فرو باید بردن و عطسه ها در ازاله ماده فواق نفع وتاثیری تمام است وحبس نفس را نیز همین تاثیر است وگاه سبب در حدوث فواق خوردن اطعمه غلیظه است وعلامت آن وجود سیب است سابقا وآرام وقرار که موجب سکون شخص است وموجب حدوث این علت ودخول حمام وعلاج درین اسباب مذکوره اولا تنقیه معده است آنان طعام غلیظ بقی کردن وکم خوردن صفت سفوف نافع وسفوف که درین مقام نافع است باین اجزا باید زیره ونانخواه وبادیان رومی وتخم کرفس اجزاء برابر کوفته وبیخته صباح وبوقت خواب سه درم سفوف باید کرد وخائیدن

عطسه وحبس نفس مزیل فواق است

بیان الخ بسبب اطعمه غلیظ باشد

صفو

سعتر ونانخواه وفرو بردن در فواق بلغمی وامتلائی غذا بسیار نافع است الخ سببش خوردن آب سرد واگر سبب در حدوث فواق خوردن آب سرد باشد ویا آب ونان چنانچه بسیار واقع میشود ویا خوردن برف ویخ دلیل اینها که در معده های باردی موجب اذیت است وحدوث فواق وعلامت او تقدم سبب است وعلاج او خوردن جلاب است هر صباح از شربت بادرنجبویه ده درم واز بادیان رومی هر یک سه درم وگلقند عسلی ده درم ترتیب نموده نیم گرم بر نهار باید آشامیدن وغذا نخود آب باشیره مغز تخم معصفر باید داد وصاحب این علت را حرکت وریاضت بسیار نافع است وجمیع اعراض نفسانی از غضب وخوف وغیر ذلک نفع بلیغ دارد وگرسنگی نیز بسیار نافع است زیرا که اینها هم سبب تحریک حرارت غریزی میشود وفم معده را بروغن زنبق یا سوسن یا نرگس چرب باید کرد زیرا که در چرب کردن با مثال این روغنها نفع بسیار است بیان الخ سببش استفراغ مفرط باشد وگاه سبب حدوث فواق استفراغات کثیره است ومتعاقب استفراغات میباشد مثل قی واسهال واین بسیار خطیره است زیرا که سبب یبوست وجفاف است وازین تشنج خشک حاصل میشود واین از جمله علامات مهلکه است وخلاصی این ورطه بسیار مشکل است واگر علاج میسر شود باشیاء رطبه است از اشربه واغذیه وبالجمله علاج او خوردن جلاب است هر صباح از گلاب ولعاب اسبغول ولعاب دانه بهی وروغن بادام شیرین باروغن بنفشه بادام از هر کدام که موجود شود ده درم ونبات باقند سفید ده درم مجموع را ترتیب داده با آب سرد باید داد وغذا ماء الشعیر با برف یا یخ سرد کرده باید داد وروغن

۲۷,۱

بادام بآن باید آمیخت یا شربت خشخاش یا شربت بنفشه از هر یک ده درم
و یا غذا کدوی تر در ماء الشعیر بخته باید داد و بر معده موم روغن
معمول بآب کدوی تر ضماد باید کرد و یا بآب برگ همیشه بهار که مراد بآن
حی العالم است و لعاب خطمی و کتیرا درین موم روغن باید آمیخت و یا
با روغن کدو باید ساخت و موم صافی و این قسم فواق بدترین اقسام
اوست **مقالهٔ در بیان بطلان و نقصان شهوت** غذا که از جملهٔ
امراض ردیهٔ معده است باید دانست که بطلان اشتهی و نقصان او
بواسطه سوء المزاج حار است که موجب سستی معده شده و علامت او عطش
شدید است و تنفر از اغذیهٔ حاره و حدوث آروغ بدبوی دخانی و
راحت یافتن باشامیدن آب سرد و علاج خوردن جلاب است و
شربت آب انارین افشرده باشیم آن مقدار بیست و دو مثقال با ده درم
قند سفید و یا تمر هندی و قند از هر یک ده درم در قدری آب سرد
شربت کرده باید آشامید با سکنجبین ساده یا رب غوره یا رب ریواج
یا شربت سیب هر کدام که موجود باشد ده درم ترتیب داده بآب سرد
آشامیدن و غذا آش زرک یا از آب انارین باید بخت که در و ماش مقشر
باشد و اندک نخود با شیرهٔ مغز بادام شیرین **بیان آنکه سببش سودا باشد** و
اگر سبب حدوث این علت ریختن ماده سوداوی تیز باشد در معده یا
شور علامت او سوختن معده است و غثیان و قی و شدة عطش و راحت
یافتن از هوای سرد و تلخی دهان یا شوری آن و علاج درین مقام تنقیهٔ
معده است ازین خلط بخوردن سکنجبین بآب گرم و قی کردن و روغن
کنجد نیز در و باید تا اعانت بر قی کند و هر چگاه معده ازین خلط پاک شود

تقویت معده بر بوب مقوی قابض باید کرد مثل رب غوره و سکنجبین
سفرجلی و شربت زرک و خوردن اشیائی که بسرکه پرورده باشند مثل
اچار کبر و غیر ذلک آلجه از مقویات معده باشد باید داد و غذا آش زرک
یا آش غوره یا آش سرکه چنانکه مذکور شد یا گوشت مرغ جوجه دمکیدن
انار میخوش درین علت معتمد است **بیان آنکه سببش خلط بلغمی باشد** و
اگر سبب خلط بلغمی چسپنده باشد در معده علامت او عدم تشنگی یا
قلت آن و راحت یافتن بخوردن اغذیه و اشربه و معاجین و گوارشات
حاره است و علاج درین مقام نیز تنقیهٔ معده است بقی کردن از
خلط بلغمی مثل تخم ترب یا بآب افشرده برگ ترب یا تراب القی قدری
در جزوی آب جوشیده و اندک عسل در و خلط کرده نیم گرم باید آشامیدن
و قی کردن و چون معده از خلط فاسد پاک شد از گلقند ده درم در بعضی
اوقات باید خوردن با سه درم بادیان رومی و مداومت بخوردن گوارشش
مصطکی با عود باید کرد یا شربت از سکنجبین سفرجلی که از عسل ساخته
باشند درین ماده بسیار نافع است و طریق ساختن سکنجبین سفرجلی
با عسل برین وجه است آب بهی دو نیم سیر بوزن سمرقند و سرکه نیز
دو نیم سیر سمرقند و عسل صافی صد مثقال مجموع را در دیگچه پاکیزه باتش
آهسته طبخ باید کرد تا بقوام اید و ازین شربت مقدار خوردن ده درم
است و سفوفی که درین علت نافع است برین وجه باید ساخت نانخواه
و خولنج و بادیان از هر یک دو درم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته صباح
و بیگاه یکدرم باید خوردن **بیان آنکه سببش خلط متعفن بود** و اگر
سبب حدوث این علت خلط متعفن باشد در معده علامت آن بخرانت

بیان ساختن سکنجبین سفرجلی

بیان سفوف

پنج درم و سنبل و قرنفل از هر یک ...

یعنی بوی بد دهن دبراز بد بوی و حدوث غثیان و تقلب نفس که
مراد بان لحظه لحظه میل بقی میشود و بسیاری شدة عطش و علاج درین
صورت نیز تنقیه معده است بقی از خلط متعفن بسکنجبین و آب گرم
و تلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه باید کرد و بعد از تنقیه معده تقویت
آن بکوارش عود و عنبر و مصطکی و امثال آن باید کرد بیان اگر استغنای
بدن باشد یا سبب درین علت استغنای بدن است از غذا یعنی میل
نمیکند و همیشه مترفه می باشد و علاج درین مقام ریاضت و حرکت بسیار
و جلوس طویل در حمام و عرق کردن تا در وی بیوست حاصل شود و طبیعت
مشتاق بدل ما یتحلل گردد و میل بغذا کند و از چیزهائی که شهوت غذا را
بر می انگیزاند خوردن سیر و پیاز است و شلغم و کبر که در سرکه پرورده باشند
بیان اگر سببش کثافت جلد باشد و اگر سبب انقطاع و بطلان
شهوت غذا کثافت جلد باشد علامت او صبر است برجوع و علاج درین
مقام خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم
و قند سفید ده درم مجموع را چنانکه رسم است طبخ کرده و قند مذکور بآن
آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام شیرین و با
شیرهٔ مغز تخم معصفر نطول و استعمال نطول برین وجه باید نمود بابونه
اکلیل الملک و تمام و برگ غار و شبت از هر یک سه مثقال مجموع را در قدری
آب مناسب بآتش آهسته طبخ باید کرد و بر تمام بدن باید ریخت و بعد
ازان بدن را بخرقهٔ درشت باید مالیدن و روغن سوسن یا زنبق یا خیری
بر بدن باید مالید و در حمام باید نشست تا عرق شود زیرا که عرق موجب
فتح مسام است و ازالهٔ کثافت جلد بیان اگر سببش قلت شول باشد

وسبب

وسبب دیگر در بطلان شهوت غذا قلت ریختن سودا است از طریق
طحال بفم معده که او ست منبه و محرک شهوت غذا و علامت او عدم
طلب غذا است و صبر بر جوع اگر چه غذا در معدهٔ او هضم میشود و دلیل
برین سبب آنست که هر گاه صاحب این علت از ترشیها تناول میکند
داعیهٔ خوردن طعام و میل پیدا میشود و علاج او اهتمام است بتفتیح
سده از طریق طحال بمعده بخوردن جلاب هر صباح از سکنجبین بزوری
ده درم و در آب گرم مقدار وافی اختیار باید کرد و غذا زیره باج
است و خوردن اغذیه پاکیزه که در سرکه پرورده باشند در قلع
این علت در تاثیر عظیم است و قی بمقیئات سابقهٔ مذکوره باید کرد
بیان اگر بی حسی عصب دماغ باشد و اگر سبب حدوث بطلان و نقصان
حس عصب است که از دماغ بمعده متصل است و علامت او آنست
که احساس بخوردن چیزهای تیز نمیکند و فواق در و حادث نمیشود
زیرا که احساس بموذی نمیکند و غشی نیز او را کم حادث میشود و علاج
درین مقام هر صباح خوردن بادرنجبویه است سه درم و گلقند عسلی ده
درم و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
باید کرد و حب صبر یا حب قوقایا و بعد ازان تقویه معده بخوردن زنجبیل
پرورده و امثال آن باید کرد و تقویهٔ دماغ مثل عنبر باید نمود و اگر
مقوی است مقاله ۹۶ در بیان علت قولنج و قولنج را اطبا چنین تعریف
کرده اند که القولنج مرض معوی مولم یعسر معه خروج ما یخرج بالطبع یعنی
قولنج مرضی است که امعا را عارض میشود که بسبب حدوث او خروج البراز
ببراز بیرون آید و شوار است و ایلاوس که مراد بان پیچ و تاب افتادن

در امعای مستقیم است و بسیار خطر از قولنج است الجز بیان سبب بلغم غلیظ باشد

وسبب قولنج یا بلغم غلیظ چسبندهٔ زجاجی است که با ثفال مخلوط شده و

از غایت غلظتی که دارد از بیرون آمدن ثفل و براز مانع می آید

و علامت او شدهٔ وجع است و احتباس و قبض در شکم و ساقط

شدن شهوت غذا نیز و بیرون آمدن بلغم غلیظ احیانا همراه براز بیان

مطبوخ ملین و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه و بادیان

و تخم کرفس از هر یک سه درم با قدری آب مناسب حال طبخ کرده و از

کرباس گذرانیده و ده درم کلقند عسلی یا قندی در و خلط کرده نیم کرم

باید آشامید و در وقت وجع و الم غذا نباید خوردن و صبر باید کردن تا

درد تسکین یابد و غذا بعد از تسکین وجع نخود آب باید داد و شوربای

گوشت مرغ فربه اگر سبب تخمه نبوده باشد و تلیین طبیعت باین ادویه

باید کرد سنای مکی هفت درم و بادرنجبویه سه درم و بادیان نیم کوفته

دو درم مجموع را در قدری آب که مناسب باشد باید طبخ کردن و از

کرباس گذرانیده و ده درم قند در و آمیخته و از معجون خیارشنبر هفت

مثقال یا شش یا پنج مثقال بحسب قوت و ضعف بنیه علیل نیم کرم

بوقت صبح باید داد و یا درین مطبوخ بجای معجون خیارشنبر پنج مثقال

معجون سفرجلی که موضوع از برای همین نوع علتهاست حل کرده نیم

کرم باید داد نطولات و بر محل وجع سبوس و قوناق و نمک گرم کرده

در خریطه باید انداخت باید نهاد و علیل را بقوت شدت وجع در

آبزن باید نشانید و مراد با آبزن آب گرم است که در و بابونه و خطمی

و اکلیل الملک و شبت و قیصوم و خشک کرم و تمام و ورق غار

وساتلهٔ فساد غذا هم

نطولات
بیان آبزن

وعنب الثعلب جوشیده باشد و امثال آن از ادویه آنچه مناسب مرض

و حال مریض باشد و در طشتی ریخته در خانهٔ معتدل الهوا یا حمام در طشت

آب علیل را نشانند و اگر باین تدابیر و معالجات وجع تسکین یافت و

طبیعت کشوده شد نیک و الا حب سکبینج باید داد که در قرابادینات

مذکور است صفت حبی که قولنج را بگشاید و یا این حب که نوشته میشود

ایارج فیقرا و تربد از هر یک یکدرم که چهار دانگ مثقال است و شحم

حنظل و نمک هندی از هر یک دانگی و مقل دو دانگ مجموع ادویه را

کوفته و بیخته غیر از مقل و مقل را در قدری آب گرم حل کرده ادویه را

با آن آب خمیر باید کرد و حبها باید ساخت هر یک بمقداری که بآسانی

توان فرو بردن و این یک شربت است و صبح باید اختیار کردن

و صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن اندک شربتی از قند

و تخم ریحان و اندکی روغن بنفشه بادام با آن آمیخته باید آشامید تا اعانت

بیشتر کند بر اجابت که مطلوبست و گاهی مشتبه میشود درد قولنج بدرد کردهٔ

یا بدرد جگر و درد معده و درد رحم در عورات و درد خاصره و فرق ظاهر است

زیرا که دردهای اینها از کرده و غیر آن در محلهای خود متمکن اند و درد

قولنج منبسط است در تمام شکم اما فرق میان وجع قولنج و وجعی که بسبب

حدوث کرمهاست در امعا صعوبتی دارد زیرا که وجع که بسبب کرمهاست

نیز منبسط است در تمام شکم و فرق باین نوع است که حدوث وجع که از کرم

کرم باشد در گرسنگی ظاهر میشود زیرا که تا زمانی که غذا که کرم در امعا ماده

است تعرض با معا و اجزای آن نمیکند و همین که غذا نماند تعرض بر دها

میکند پس حدوث او در گرسنگی باشد و درد قولنج بورود غذا بیشتر میشود

و در زمان خلای امعا وجع ضعیف تر و ساکن تر است و اگر سبب قولنج
بادی باشد که در طبقهٔ معده و امعا متمکن شده بواسطهٔ خوردن
میوها و بسرعت بتحلیل نرود و موجب قولنج میگردد و علامت او
تقدم سبب است و حدوث قراقر در معده و نفخ و آروغ مکرر و پیچ
در شکم و خروج براز رقیق لزج و علاج او خوردن جلابست که بساح
از بادیان رسمی و رومی و نانخواه از هریک سه درم و کلقند عسلی
ده درم مجموع را بروجهی که دستور است نیم گرم باید آشامید و غذا
نخود آب با شیرهٔ تخم معصفر باید داد و تلیین طبیعت بحب نحس باید
یا بمعجون سفرجلی و تقویه بجوارش زیره که سابقا مذکور شد باید کرد یا
باین حب که مذکور میگردد و تسکین وجع باید نمود تخم کرفس و بادیان
رومی و نانخواه از هریک یکدرم جند بیدستر ربع مثقال مجموع ادویه را
کوفته و بیخته بآب حبها باید ساخت و بوقت وجع مقدار خوردن یکمثقال
است در گلاب گرم کرده و از برای احتباس طبیعت این شیاف استعمال
باید کردن خطمی و بوره از هریک یکمثقال شحم حنظل نیم مثقال محموده ربع
مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و شکر سرخ مقداری که برای خمیر
کردن این ادویه کافی باشد اول شکر را در اندک آبی خلط کرده بر
آتش باید نهاد تا حل شود و آب باید که کم باشد و ادویهٔ کوفته را در و
خمیر کرده شافها باید ساخت هریک بمقدار دو بند انگشت خود و از دست
و خشک ساخته بوقت حاجت باید برداشت شیاف نافع و شیاف
دیگر که درین مقام نافع باشد زهرهٔ گاو و بورهٔ ارمنی و شحم حنظل و گل خطمی
از هریک سه درم سکبینج یکدرم مقل نیم درم همه را اینک کوفته و بیخته و مقل

بیان حب

بیان شیاف

و هر صمغ که هست در آب گرم حل باید کرد و بقیهٔ ادویه در آن آب سرشته
شافها باید ساخت بمقدار مذکور و بوقت حاجت باید برداشت و زمانی
صبر باید کرد و اگر باین تدابیر فلاح و خلاص حاصل نشود رجوع بحقنه
باید نمود باین ادویه که مذکور میگردد سنای مکی هفت درم انجیر خشک
ده عدد و عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز شیرین بی دانه
پانزده درم خشک و بابونه و اکلیل الملک و شبت از هریک یک کف دست
مجموع ادویه را در سه رطل آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا بنیمه بماند
و از کرباس گذرانیده ازین جمله نیم رطل که چهل و پنج مثقال باشد
و ده درم آب کامه و پانزده درم عسل و پانزده درم روغن کنجد
در و حل کرده و نمک طعام و بوره از هریک نیم درم آمیخته نیم گرم باید
عمل کرد اگر تابستان باشد بوقت صبح و اگر زمستان باشد نیم روز و
حقنهٔ دیگر که نافع است درین علت اگر سببش بلغم باشد سنا مکی پنج درم
انجیر خشک کرده ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد حسک
و شبت از هریک یکدرم مغز تخم معصفر و مغز تخم بید انجیر از هریک
سه درم پرسیاوشان چهار درم سداب و رطبه که مراد بآن یونجه
است از هریک یک کف دست برگ کرم و برگ چغندر هریکی یکدسته
اکلیل الملک و بابونه از هریکی یک کف تخم حلبه و زغیر از هریک پنج
درم تخم کرفس و بادیان شهری و بادیان رومی از هریک سه درم سبوس
گندم و گل خطمی از هریکی سه درم مجموع ادویه را در شش رطل آب که
قیاسا کاسه میشود بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل که نیم کاسه است
بماند و این را بدو دفعه عمل باید کرد باین نوع که اول از کرباس صاف

طریق حقنه

اگر سبب بلغم باشد باین اجزا حقنه باید کرد

کرده هفت مثقال روغن کنجد و هفت مثقال آب کامه و شکر سرخ پاره
درم و بوره و گل ارمنی هر یک نیم درم در و حل کنند و اگر علت قوی
باشد و طبیعت محتبس بجای روغن کنجد روغن زنبق باید کرد و بارد عوض
شبت و بجای شکر عسل باید آمیخت و بدو دفعه در محقنه باید ریخت
در تابستان بوقت صباح یا آخر روز و در زمستان نیم روز عمل
باید کرد این مرکب نافع است و تناول کردن این ترکیب جهت
این علت بسیار موافق است تخم کرفس و بادیان و نانخواه از
هر یک سه درم تخم بریخته یعنی سپست چهار درم مجموع ادویه را کوفته
و بیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی بآن آمیخته خمیر باید کرد و مقدار
خوردن ازین ترکیب بوقت وجع یکمثقال است با قدری گلاب
گرم کرده و اما اگر سبب قولنج ورم باشد در موضعی از مواضع
امعا که به تضییق مکان موجب انسداد ثقال باشد علامتش درد
بقوت است و عطش قوی و قی صفراوی و بسیاری عرق و ضربان
در محل وجع و حدوث این واقع نیست بلکه تدریجی است زیرا که
تابع ورم است چون ورم بکمال از دیاد رسد زمان خطر است و چون
در تنزل و انحطاط آید امید تمام در نجات و خلاص است پس معالج
از راه طبابت سعی در اصلاح حال ورم باید کرد و علاج مرضی درین
صورت اول فصد است اگر علیل را قوت باشد و بسیار ضعیف نباشد
و باید که درین ماده ادویهٔ قوی الطرارة استعمال نکند و باید که لته و خرقه
گرم ساخته در موضع ورم نهد و نطول باب گرم باید کرد و روغنهای
نیم گرم بر موضع ورم و درد باید مالید و جلاب هر صباح از عنب الثعلب

فصد

پنج درم و تخم کاسنی سه درم و قند ده درم اول ادویه را بر وجهی
عادت است طبخ باید کرد و قند و ترنجبین صافی بآن آمیخته نیم گرم باید
آشامیدن و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و تلیین طبیعت باین
مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی پنج درم و عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد بر سیاوشان و تخم خطمی از هر یک سه درم عنب
الثعلب سه درم مجموع ادویه را در سه رطل آب که یک و نیم کاسه رسمی
میشود بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و از کرباس باید گذرانید
و پانزده درم از فلوس خیار شنبر در و مالیده بر نهار باید آشامید
و صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان شربتی از قند و تخم
ریحان و گلاب نیم گرم و اندکی روغن بنفشه یا بادام باو خلط کرده نیم
گرم باید خورد و اگر صاحب این علت آب گرم با قدری روغن بادام
شیرین بکرات بخورد بسیار مفید است و همچنین شوربای مرغ فربه
خوردن درین علت نفع بلیغ دارد و اگر بجهت حصول قوت قدری
نان خمیری نرم در وا شکنه کند شاید اگر چه ظاهرا از راه علاج خوردن
نان درین علت دوا نماید و با هر صباح جلاب از شربت بنفشه و
ترنجبین صافی از هر یک ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده در
آب نیم گرم باید خوردن و یا از شربت بنفشه ده درم در قدری آب
گرم حل کرده باید خورد و یا عناب و آلو از هر یک ده عدد و نیلوفر و
بنفشه از هر یک سه درم در قدری آب مناسب بآتش آهسته طبخ
باید کرد تا عناب مهرا شود و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته
و ده درم قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام معاش

مطبوخ ملین

وشیرخشت ده درم

مقشر یا ماء الشعیر که از جو کشک کرده مقشر باشد و روغن بنفشه بادام اندکی در و خلط کرده باید خوردن **حقنه نافعه** و حقنه باین اجزا باید کرد جو کشک کرده نیم کوفته و سبوس گندم و خطمی از هریک یک کف برگ بنجوذ خراسانی و برگ چغندر از هریک یکدسته مجموع ادویه را در سه رطل آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند دیگر باین صاف ساخته فلوس خیار شنبر ده درم و شکر سرخ و ترنجبین صافی از هریک پانزده درم در وحل کرده دیگر بار صاف کرده در روغن بنفشه بادام ده درم و نمک دو دانگ مثقال بآن آمیخته نیم گرم عمل باید کرد چنانکه مکررا مذکور شد و اگر چنانچه در موضع ورم لذع و گزیدن باشد حقنه باین نوع باید کردن ماء الشعیر و عناب و سپستان و خطمی و آب هندوانه و آب برگ بنجوذ خراسانی و آب کدوی تر و لعاب اسبغول از هریک پانزده درم و روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر از هرکدام که موجود باشد بیست درم این ادویه را چنانچه رسم است جمع ساخته نیم گرم عمل باید کرد و غذا شوربا های روغنین بروغن بادام و امثال آن یا شوربای مرغ فربه **بیان الجه سبب بر هم پیچیدن رودها باشد** وگاه سبب التوا و در هم پیچیدن رودهاست یا بسبب گشوده شدن مجرای کیس انثیین است و فرود آمدن امعاست بکیس و علامت او آنست که عقب حرکت شدیده یا برجستن بقوت و کوفت یا فتق قوی از خارج یا افتادن از مکان عالی برزد یا گشودن راه فتق و فرود آمدن رودها در کیس انثیین و درین اسباب مذکوره علامت آنست که وجع ورم مکانی است که یکی از افات مذکوره بآن لاحق شده است و از ان مکان منتقل و منتجاوز نیست و وجع زیادتی

بسیار ندارد

بسیار ندارد و علاج درین مقام مالیدن شکم و موضع وجع علیل است و حرکت دادن علیل را بحرکات مختلفه آهسته و بستن ساق علیل و بالا بر داشتن از انجه از امعا بکیس آمده رجوع بمکان خود کند و قرار یابد و جلاب هر صباح از عنب الثعلب پنج درم و قند سفید ده درم اول عنب الثعلب را در قدری آب چنانکه رسم است باید جوشانید و صاف ساخته و قند مذکور در ان آمیخته نیم گرم باید اشامید و غذا نخود آب با روغن بادام بیشتر یا روغن کنجد باید داد و اگر باین تدبیر شی بمکان خود عود نکند فرموده اند که مقدار یکدرم زیبق ناکشته دهند و زیاده اصلا ندهند و علیل را باید که بسیار راه برود و بر شکم علیل دست باهستگی فرود آرند تا زیبق فرود اید و این تدبیر پیش حذاق اطبا در التوا رودده و پیچ افتادن در رودده که از باد باشد تجویز کرده اند و مراد با یلاوس که معتبر است بهر رتبه ارحم امینت و بعضی گمان برده اند که ایلاوس آنست که از جفاف اثقال و خشکی آن درد در رودها حادث میشود و علامت آن قی کردن براز است و دردی یاقوت که گو بیا بجوال دوز میخلند و آنرا که سبب فتق و فرو آمدن منی باشد معالجه آن در علاج قیله و فتق مذکور خواهد شد و آنکه سبب در پوست علاج غالب باشد ثقل را علامت او تناول اطعمه یابسه است و یا قلت مقدار ان و حرارة غالبه مجففه و آنکه سبب او حرارة امعا باشد علامت او شدة عطش است و دوام سوزاک و بوی بد در براز و آنکه سبب بسیاری تحلیل بدن باشد بواسطه بسیاری راه رفتن و حرکت کردن و علامت او تقدم

اسباب مذکوره است و آنراکه سبب یبوست امعا باشد علامت او غثیان
است و عدم براز و علاج آنکه سبب ثقل یابس باشد خوردن جلاب
است هر صباح از بنفشه ده درم و از ترنجبین پانزده درم بر وجهی که
رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامیدن **جلاب مفتح قبض** و غذا
ماش مقشر و نخود مقشر با شیرهٔ مغز بادام و مرغ فربه و شوربای چرب
باید خورد تا در اجابت طبیعت امداد نماید و یا شربت بنفشه بیست
درم و ترنجبین ده درم و فلوس خیار شنبر پانزده درم و شیرخشت
ده درم در آب گرم حل کرده نیم گرم باید داد **یبوست اثقال** و در
یبوست اثقال و تحجر آن ازین جلاب باید داد زیغر و تخم ترا تیزک از
هر یک ده درم مجموع را در دو رطل آب با آتش نرم طبخ باید کرد تا یک
رطل بماند و بگیرد پاس صاف ساخته و پانزده درم ترنجبین در وحل کرده
و ده درم روغن کنجد و مقدار بیست درم ازین باید نیم گرم خوردن
و آن قسم را که سبب حرارت امعا است **حرارت امعا** علاج خوردن
جلاب است هر صباح از قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم و آب هندوانهٔ
شیرین بیست درم مخلوط کرده باید خورد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام
و کدوی تر یا جلاب از بنفشه تر و تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک سه درم
قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم مجموع را چنانکه رسم است ترتیب داده
نیم گرم باید آشامیدن و یا باین اجزا که مذکور میگردد **حقنهٔ نافع** حقنه باید
کرد بابونه و اکلیل الملک و بنفشهٔ خشک یا تر و نیلوفر و تخم خبازی که مراد
بآن مجر دخترکان است و برگ خطمی و سبوس گندم و بیلاب و پرسیاوشان
از هر یک یک کف عناب و سپستان از هر یک بیست عدد مجموع را در سه رطل

آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و بگیرد پاس صاف ساخته لعاب اسپغول
و لعاب تخم زیغر و روغن بنفشه بادام و فلوس خیار شنبر و ترنجبین از هر یک
ده درم درین مطبوخ حل کرده دیگر بار صافی ساخته و نیم گرم در محقنه
ریخته در تابستان صباح یا پگاه و در زمستان بوقت نیم روز عمل باید کرد
بدو دفعه **علاج تحلیل بدن** و علاج دران قسم که سبب بسیاری راه
رفتن و تحلیل بسیار از بدن باشد خوردن جلاب است هر صباح از بنفشه
مربی که خمیرهٔ بنفشه می نامند و شربت خشخاش هر کدام که حاضر باشد ده
درم بجلاب گرم یا با آب گرم بر نهار باید خوردن و غذا از نشاسته و روغن
بادام شیرین و یا از شیرهٔ آرد میده همچنان که جهت پالوده از آرد میگیرند
و شوربای مرغ فربه **موم روغن** و مالیدن موم روغنی که از روغن
بنفشه با دام ساخته باشد بر تمام بدن و درین موم روغن اندکی لعاب
خطمی و کتیرا نیز باید که باشد و خوردن حلوائی که از نشاسته و روغن
بادام باشد از قند سفید یا نبات و خوردن مسکه و نبات با قدری
نان خمیری نرم نیز مفید است و ماء اللحم چرب نیز مفید است و مسکن علیل
می باید که در مهب شمال و خوش هوا باشد **علاج ایلاوس** و علاج دران
قسم که ایلاوس است و بدترین اقسام است و مهلک ترین آن علی
الاختلاف الاقوال بین الاطباء که نزد بعضی سبب پیچ و تاب
افتادن در روده است و عدم نفوذ ریح و ثقل از امعا و نزد بعضی
سبب یبوست ثقل است در امعا چنانکه در اول این مقاله اشارت
بآن واقع شد بهر تقدیر خوردن فلونیا رومی است تا تخدیر حس کند
و موجب سکون وجع باشد **صفت افلونیای رومی** و اجزاء آن

تحلیل

برین وجه است فلفل سفید و بزر البنج سفید از هریک ده درم افیون پنج
درم زعفران سه درم فرفیون و عاقرقرحا از هریک یکدرم مجموع را کوفته
و بیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی خلط کرده در ظرفی باید برداشت
و مقدار خوردن این معجون بوقت حاجت و اضطرار سه درم است و این
معجون را وقتی باید خورد که از معالجات و تدبیرات دیگر مایوس شده باشد
زیراکه در تخدیر حس اگرچه تسکین حاصل میشود اما غلظت و پیوست
ماده مرض زیاده میشود پس از علاج اصل که تلیین طبیعت است
باشربه و الحقنه می باید که معالج غافل نشود خوردن حبهای مذکور و معجون
فلافلی و شهریاران و سفرجلی مسهل که در علت قولنج مختار است و
بغایت مفید از هرکدام که موجود باشد مقدار خوردن پنج مثقال است
در اندکی آب گرم و باین اجزا که مذکور میگردد حقنه باید کرد اگر طبیعت
بتدابیر سابقه اجابت نکند بابونه و شبت و حلبه و تخم کرفس و بادیان
نیم کوفته از هریک ده درم انجیر خشک بیست عدد سکبینج و مقل جاو
شیر از هریک دو درم مجموع ادویه را در پنج رطل که قیاسا دو نیم کاسه
رسمی میشود باتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند و بگیرد باین
صاف ... بیست درم روغن کنجد یا روغن بید انجیر و ده درم
آب کامه و بوره و نمک طعام از هریک یکدرم در آن حل کرده نیم گرم
عمل باید کرد که این مطبوخ را در یک روز بدو دفعه عمل کنند و بعد از
هر عمل صبر باید نمود تا ماده علت منقلع و منقطع شود بیان معجون
شهریاران و معجون شهریاران که درین علت آزموده و مفید است
بدین اجزا باید ساخت هلیله کابلی منقی از دانه و بلیله و آمله از هریک

حقنه نافعه

و باید سه

ده درم

ده درم فلفل گرد و ده درم فلفل دراز و زنجبیل و دارچینی از هریک سه
قاقله کبار دو درم خیربوا که مراد بان قاقله صغار است و شیطرج از هرکدام پنج
درم نارمشک چهار درم تربد سفید تراشیده مجوف دوازده درم محموده پنج
درم زعفران ده درم قند سفید سی درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بوزن
تمام ادویه عسل صافی آمیخته و نیک بر هم زده در ظرفی باید برداشت روغن
سداب و خوردن این معجون بوقت حاجت سه درم است بر ناهار و شکم
علیل را باین روغن که مذکور میگردد می باید مالیدن آب سداب و آب برگ
کرفس از هریک سی و سه مثقال و زیره و نانخواه و تخم کرفس از هریک پنج
درم مجموع را در آب سداب باید جوشانیدن تا از سه حصه یک حصه بماند
بعد از آن روغن زیت یا روغن کنجد از هرکدام که حاضر باشد نیم رطل که
پنج مثقال باشد بآن آب آمیخته باتش آهسته باید جوشانید تا آب فانی شود
و روغن صاف بماند و امعا را باین روغن نیم گرم ساخته چرب باید کرد
بیان معجون سفرجلی و معجون سفرجلی که درین مرض نافع است
باین اجزا باید ساخت و این معجون را بوقت شدت وجع باید داد تربد
تراشیده سفید سه درم محموده سه درم و مصطکی و قرنفل و زنجبیل و
فلفلین و جوزبویا و قرفه از هریک ده درم و آب بهی افشرده و کوفته
و عسل صافی از هریک یک رطل اول هر دو را باتش نرم باید جوشانید
تا بقوام آید و باقی ادویه را کوفته و بیخته با او خلط باید کرد و در ظرفی
پاکیزه باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون دو مثقال است
و واجب بر صاحب این علت آنست که در ابتدا مرض دو سه غذا
اختیار نکند خصوصا که غذا ثقیل باشد و جسم صاحب علت قوی و

و خرفه ل

علیظ بود واستعمال ریاضات خفیفه بر چنین شخصی لازم است
نشستن در آب مطبوخ ونشستن در آبزن که در و بابونه و شبت واکلیل
الملک وثمام وخشک وتخم بید انجیر وصعتر وفودنج وعنب الثعلب
جوشیده باشد استعمال ادهان وبر امعار و دهن خشک یا روغن شبت
یا بابونه ویا روغن خیری هریک که باشد با مجموع نیم گرم باید مالید واگر
اشتیاق بغذا پیدا شود قلیلی از نخود آب با شیره تخم معصفر باید
داد و درین نخود آب مثل گوشت مرغ خانگی وتیهو و دراج و کبک
وامثال اینها باید که باشد و هرجگاه امعار ا نقا وصفا از خلط مودی
حاصل شود جهت شیاف مفتح قولنج واگر بقیه از خلط باشد این شیاف
که مذکور میگردد استعمال باید کرد که ممد اجابت است بوره هندی و
شحم حنظل از هریک پنج درم سکبینج سه درم مجموع ادویه را باید کوفت
وشحم حنظل را نیک کوفته و دران خلط کرده شافها باید ساخت هریک
بمقداری که مذکور شد و بوقت حاجت باید برداشت و صبر باید
کرد تا ماده متوجه اسفل نشود شیاف اخف واسهل وشاق دیگر
اسهل ازو باید برداشت باین اجزا ترنجبین و بوره ارمنی وصابون
از هریک دو درم مجموع را باهم آمیخته و باندکی آب خمیر کرده شافها
باید ساخت هریک بمقدار مذکور سابقا مقاله ۹۷ در بیان قی وتهوع
وغثیان و در تعریف قی این چنین گفته اند که القی حرکة من المعدة
لدفع شیء فیها یعنی قی حرکتی است از معده بهر دفع کردن چیزی
که در معده است از طریق دهان و تهوع حرکتی است از قوت دافعه
که اعانت نمیکند او را حرکه مندفعه وغثیان حالتی است معده را که

که متقاضی

که متقاضی دفع است زیرا که لحظه لحظه میل بقی میشود اما بآسانی
بیرون نمی آید واسباب احوال مذکوره مختلف است زیرا که اگر
خلط موجب علت منصب در جوف معده باشد ازو قی حادث میشود
بسهولت زیرا که مهیا از برای دفع ایستاده است و باندک مددی
بیرون می آید بلکه هیچ احتیاج بمدد نیست چون طبیعت از وجود
او متنفر است ومانعی از اجابت نیست واگر ماده موجب تداخل
است در جوف معده و بواسطه غلظت ولزوجت چنگ در پرز و خمل
معده زده است ازو تهوع حادث میشود واگر چنانچه ماکول ومطعوم در
معده زاید واقع شده بحسب کمیت یا بحسب کیفیت ازو غثیان حادث
میشود اما آنکه بحسب کمیت یعنی بسیاری مقدار است موجب غثیان آن
ظاهر است اما آنکه بحسب کیفیت باشد مثل آنکه طعامی است اندک ولیکن
رایحه بد یا طعم بد دارد و نزد طبیعت مکروه است وازین جهت قبول
بیان قی صفراوی
نمیکند پس بعد از وقوع متقاضی قی است واین اخلاط موجبه یا صفراوی است
یا بلغمی یا سوداوی یا دموی وآنکه صفراوی است علامت او تلخی دهن وخشکی
آن وعطش غالب است وسوزاک در معده واندوه وتلواسه و بیرون
آمدن صفرا باقی وعلاج درین مقام تنقیه معده است بقی و بهر صباح
جلاب از آب انار نیم ترش مقدار سه اوقیه که بیست و دو نیم مثقال
باشد باید خوردن با ده درم قند سفید یا شربت نار بودینه یا شربت غوره
یا شربت سیب ترش و غذا آش ترش که در واندک قند باشد یا شیره
مغز بادام وگوشت مرغ وجوجه آش نخود مقشر باید کرد ویا آش ترهندی
ویا از زرک واگر در قی افراط شود معده علیل را باب بهی یا آب سیب و

صندل سفید و سرخ و گلاب ضماد باید کرد و اندکی کافور نیز باید آمیخت

سفوف وازین سفوف که مذکور میشود اختیار باید کرد گل سرخ
وطباشیر از هر یک دو درم ریوند چینی و کهربا و عود از هر یک یکمثقال
سماق و زرک و دانه انار از هر یک پنج درم بوست ظاهر پسته یکدرم
مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف یکمثقال است
و معده را باین ادویه طلا باید کرد و اقاقیا سک و گل سرخ سعد و کندر
از هر یک پنج درم مجموع را کوفته و بیخته و بآب برگ مورد تر اگر موجود
باشد والا برگ مورد خشک را باید جوشانید و بآب او ادویه مذکوره را
خمیر کرده بر فم معده طلا باید کرد و یا بوست تازه بیرون پسته سه درم
و عود یکدرم و بنج مجموع را کوفته و بیخته باشربت غوره باید خوردن

شربت دافع قی صفراوی وشربتی که قی صفراوی را تسکین
دهد باین نوع است اب انار ترش و آب بهی و آب سیب ترش و آب
زرک از هر یک یکمن شرع و تمر هندی شصت درم که چهل مثقال باشد
مجموع را در دیگچه سنگی بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و بعد
ازان مصطکی و عود از هر یک دو درم در خریطه کرده و دهنش
محکم بسته درین آب باید جوشانیدن و بعد ازان دیگ را فرود آورده
خریطه را در دیگ نیک مالیده و افشرده ثفل ازا دور باید کرد و
مقدار نود مثقال قند سفید بآن آمیخته و دیگر بار بآتش ملایم طبخ
باید کرد تا بقوام آید و سرد ساخته در ظرف چینی نگاه باید داشت
و بوقت حاجت ازین شربت مقدار خوردن ده درم است بآب
سرد حبس قی بحرانی مهلک است واگر سبب حدوث قی دفع بحرانی

الحلیه

باشد

باشد در قطع و حبس او خوف هلاک است مگر که باز الطاف
قی موجب هلاک گردد آنزمان باید حبس کردن باشربه موافقه
مقام بیان قی بلغمی و سوداوی واگر قی بلغمی باشد یا سوداوی علامتش
قلت تشنگی و سوزاک است و ترشی طعم دهن والجه بقی بیرون
می آید و شوری آن و حدوث قراقر و نفخ در شکم و تنفر از اغذیه
رطبه و چربها و علاج درین مقام تنقیه معده است بقی کردن بماء
العسل و شبت و نمک و کنگر زد که مراد صمغ حرشف است و مراد
بحرشف تراب الحق است که در کتب این فن در مواضع متعدده مذکوره
مسطور است و تخم خطمی خبازی و تخم که مراد بآن مغز دختر کان است
و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و نمک طعام و تخم ترب و آب بیخ او
که نفس ترب است باآب برگ او هر کدام که حاضر باشد یا مجموع بحسب حاجت
و در مقدار مناسب آب طبخ باید کرد و در روغن کنجد باید آمیخت و بعد از
خوردن نخود آب باید آشامیدن و اگر معده باین تدابیر از خلط فاسد
پاک نشود مقی را ازین قوی تر باید ساخت زیرا که بلغم و سودا هر دو در
اخراج عاصی است و بالحاح قوی محتاج است و جایز مگر را از ادویه مقی
مذکور شد ازان مقی زیاده کرده بر وجهی که رسم است اختیار باید نمود و
در مطبوخ مقیی جوز القی مقدار دو دانگ زیاده باید کرد و هرگاه معده
از اخلاط بلغمی و سوداوی پاک شد هر صباح شربتی باید خورد ازین
اجزا گلقند عسلی ده درم بادرنجبویه سه درم و هلیله کابلی و زنجبیل
پرورده از هر یک ده درم و از گوارش کندر یا عنبر یا عود هر کدام موجود
باشد یکمثقال دواء المسک شیرین دو درم مقدار یکدرم بر نهار باید اختیار

بیان شربت دیگر

کردن از ابخره حذر باید کرد و این تدبیر دایم و دستور العلاجی باید تا معده را تقویتی کند و از فواکه و شیر و حبوبات و گوشت ماهی و هریسه و طعامهای بسیار چرب حذر باید کرد و گاهی براه رفتن حرکت باید نمود و در ریاضات معتدله که بسیار تعب نباشد باید کوشید و اکثر غذا از نخوداب و شیرهٔ مغز تخم معصفر باید خورد یا گوشت مرغ یا تیهوج یا دراج آنچه ازینها موجود باشد و دارچینی باید در آتش انداخت و گاهی مطبخه از گوشت مرغ با آب کاه باید پخت و خورد و اگر مانعی از سرفه نباشد قاتق از سرکه پودینه باید کرد اما اندکی شیرینی با آن ضم باید ساخت سفوف نافع و سفوفی که نافع باشد از قی بلغمی باین اجزا ترتیب باید داد کندر و مصطکی از هر یک پنج درم عود هفت درم حب الرمان یعنی دانهٔ انار پانزده درم قرنفل چهار درم پوست ترنج و تخم مرزنجوش از هر یک ده درم قاقله و جوز بویا و بسباسه و سعد از هر یک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل پنج درم پودینهٔ باغی چهار درم پتنک پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف بوقت حاجت بر نهار سه درم است که دو مثقال میشود بیان قرص نافع و قرصی که قطع و حبس قی بلغمی و سوداوی کند باین اجزا ترتیب باید کرد و این مرض بسیار مقوی معده است پوست سبز پستهٔ چهار درم مجموع را کوفته و بیخته و بآب سیب خمیر کرده و قرصها ساخته خشک باید کرد و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است بر نهار بیان غشیان اما علت غشیان اگر سببش بسیار خوردن طعام باشد علاج او قی است بآب گرم و دفع غذای موجب غشیان از معده و اگر آب گرم کافی نباشد در حدوث قی ماء العسل و آب شبت و آب ترب و غیر ذلک از آنچه

عود و مصطکی از هر یک سه درم
پتنک پنج درم و گل سرخ
چهار درم صح

سابقا مذکور شد باید خوردن و قی کردن و بعد از قی کردن گوارش مصطکی و امثال آن اختیار باید نمود اگر بسبب غذای ردی باشد و اگر سبب غشیان غذای ردی بدکیفیت باشد اگرچه مقدارش قلیل بود علاج درین صورت نیز قی است بآب گرم و غیر ذلک از مذکورات و بعد از آن تقویهٔ معده بشربت انار و پودینه و رب ریواج و رب غوره باید کرد اشربه و ربوب نافعه و اما این هر دو در علاج صفراوی انسب است و شربت بهی یا رب آن در تقویت معده و تسکین قی در غایت خوبی است فعلیک به و شربت لیمو هم تقویهٔ معده میکند و هم تفریح دل و هم مسکن قی است در اعلی مرتبه و اگر با شربت بهی ترکیب یابد اتم و اقوی باشد در مقصود و اما استعمال شربت نارنج در مادهٔ بلغم اگرچه اطبا در تسکین قی تجویز کرده اند اما مضعف معده است مگر با مصلحات آن استعمال کنند و ازین اشربه که تعیین یافته است با گلاب باید خورد و شربت سفرجلی ده درم و گلاب ده درم با آب سرد و قدری که در شربت کافی بود سکنجبین سفرجلی و اگر سکنجبین سفرجلی یافت شود در غایت نفع است در علت مذکوره خواه سبب بلغم باشد یا صفرا یا سودا بسیار نافع است و آب انارین با قند نیز منفعت بسیار دارد و غذا آش آب انار یا زرک یا غوره با گوشت مرغ باید داد یا تیهو یا کبک یا امثال اینها پخته باید داد و اما سبب در قی خون و نفث که آن بر انداختن خون است از راه دهان اگر انفجار و شکافته شدن رگی باشد یا انقطاع آن علاج درین مقام اگر قوت باشد فصد کردن از باسلیق و خوردن شربت از صمغ

علاج قی خون

عربی و تخم زوفا با لعاب اسبغول و گل ارمنی و صمغ را نیک باید کوفته
و بیخته و برب حب الاس یا برب بهی آمیخته نیک خلط کرده باید خوردن
و یا قرص کهربا و یا قرص طباشیر قابض از هر کدام که موجود باشد یکدرم با رب
بهی بر ناهار باید خوردن و یا سه وقیه آب بهی و از گلنار و صمغ عربی و گل
ارمنی و گلنار و سماق و خون سیاوشان هر یک یکدرم نیک کوفته و بیخته
و بآب بهی خلط کرده باید خوردن و یا از شاه بلوط و خرنوب هر یک سه مثقال
بآب بهی باید خورد و یا جلاب از آب بهی و آب برگ زوفا که مراد بآن
لسان الحمل است و گلاب از هر یک ده درم و از قرص گلنار یکمثقال
آمیخته و یا اگر وقت برگ تازهٔ تاک باشد از آب برگ او و گلاب از هر یک
ده مثقال و از تخم زوفا تف داده یکمثقال با این اقراص که نوشته
میشود اختیار باید کرد قرص که درین علت نافع است تخم قر که مراد
بآن بزر الحماض است و کندر از هر یک چهار درم قسط و شب یمانی که مراد
بآن زاک بلور است و اقاقیا و کهربا و آب افشردهٔ لحیة التیس که ترکان
تکه سقالی میگویند از هر یک یکدرم مجموع را کوفته و بیخته و بآب سماق خمیر
کرده قرصها باید ساخت هر یکی یکمثقال و بوقت حاجت یک قرص را
در شیرهٔ تخم خرفه تف داده سه وقیه که بیست و دو و نیم مثقال باشد باید
خوردن ضماد بهر معده و معده را باین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ
و سفید و اقاقیا و بتنگ و رامک از هر یک دو درم مجموع را نرم کوفته
و بیخته و بگلاب یا بآب برگ تاک تازه خمیر کرده و اندکی سرکه دران
چکانیده و اندکی آب برگ مورد نیز و بر فم معده ضماد باید کرد و بیان
الخبز حذر باید کرد و غذا درین مقام آش سماق است با مغز بادام

شیرین

شیرین و کشمش با گوشت مرغ و از آب ترنج با شیرهٔ مغز بادام و گوشت
مذکور و یا از آب زرک با کشمش و گوشت مذکور و باید که علیل درین
مرض صمت و سکوت اختیار کند و از موجبات غضب و جمیع حرکات
نفسانی حذر نماید و اگر سبب قی کردن خون ضربه و سقطه باشد که
عارض سینه آلات تنفس شده باشد علاج درین مقام آنست که
هر صباح از قرص کهربا یکمثقال و از گل مختوم و گل ارمنی و عصارهٔ
لحیة التیس و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا از هر یک نیم درم همه را نیک
کوفته و بیخته با شیرهٔ تخم خرفه تف داده باید داد و بر موضع ضربه یا
سقطه ضماد ازین ادویه باید کرد ماش و مقاث و اقاقیا و صندل سرخ
و سفید و گل ارمنی و صبر و تر مکی از هر یک سه درم مجموع را کوفته و بیخته
و بآب برگ مورد یا بآب برگ خرفه مخلوط ساخته ضماد باید کرد و اگر قی
کردن خون و نفث سرفه بقوت باشد علاج درین صورت خوردن
جلاب است هر صباح از تخم زوفا تف داده و صمغ عربی تف داده
صفت قرص که نافع است و قرص کهربا و گل مختوم هر یک نیم درم
با شربت عناب یا شربت خشخاش از هر کدام که موجود باشد دو درم
یا با عرق زوفا یا با شیرهٔ خرفه و غذا ماش مقشر تف داده با شیرهٔ
خرفه و غذا ماش مقشر تف داده با شیرهٔ مغز بادام بریان کرده با گوشت
مرغ خانگی یا طیهوج یا دراج نیم کباب درین ماش پخته باید خوردن
و خوردن این قرص درین علت بغایت نافع است و اجزاء ترکیب
آن برین نوع است تخم خرفه و کثیرا و کهربا و عصارهٔ لحیة التیس
که مغشوش سابقا مذکور شد و تخم خشخاش سفید از هر یک سه درم و کهربا

سببش بیان الخبز حذر باید

ضماد

قی خون که سرفه نیز باشد

وعصارهٔ لحیة التیس از هریک سه درم اگر دو درم نیز باشد جایز است
وگل قبرسی وگل مختوم واقاقیا وشاخ گوزن سوخته از هریک دو درم
مجموع را کوفته وبیخته وبلعاب اسبغول خمیر کرده وقرصها باید ساخت
ویکمثقال بوزن ازین قرص در شیرهٔ خرفه باید داد **قرص دیگر که مسکن است** و قرصی دیگر که فی الحال مسکن باشد مرجان سفید وکشنیز
خشک ومروارید ناسفته وشاخ سوختهٔ گوزن و دوغ سوخته که مراد
بآن کهربا سه است وعصارهٔ لحیة التیس واقاقیا وگل ارمنی و سماق
ونشاسته وتخم خرفه وخون سیاوشان از هریک پنج درم وطباشیر
وصمغ عربی از هریک دو درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبآب خمیر کرده
قرصها باید ساخت هریکی بمقدار یکمثقال وبآب خرفه یا شربت بهی
ده درم بیک قرص یا شربت بهی ده درم بیک قرص حل کرده باید
خوردن اما این قرص را در صورتی باید داد که سرفه شدید نباشد **بیان الحذر پرهیز ازان لازم است** وصاحب این علت باید که از بلند سخن
گفتن وغضب کردن ودخول حمام واز جمیع اعراض نفسانی وحرکات
بدنی اجتناب نماید چنانکه مذکور شد وآرام وسکوت اختیار نماید
ومسکن علیل در مکان بارد ومهب شمال باید که باشد واگر با این علت
تب نباشد غذا از کباب مرغ که در وکشنیز باشند وشور نباشد
باید داد واگر سرفه نباشد کباب را با ترشی سماق یا انار باید پخت
واگر تب باشد اماله رقیق از نشاسته وشیرهٔ تخم خشخاش باید داد
بااندکی قند سفید **بیان تشنگی غالب** واگر تشنگی بر صاحب علت
غالب باشد در آبی گرمی اشامد قدری گل مختوم یا گل ارمنی یا طباشیر

آمیخته

آمیخته باید داد **صفت سفوف نافع** واز جمله سفوفی که درین مقام نافع
است تخم قثا بابانی وکهربا وطباشیر از هریک چهار درم ریوند چینی واقاقیا
از هریک سه درم تخم خرفه وصمغ عربی وکثیرا ونشاسته وکشنیز خشک
تف داده وشاخ سوخته گوزن از هریک شش درم گل قبرسی ده درم
تخم اسبغول وتخم رزوف تف داده از هریک سه درم مجموع ادویه را نرم کوفته
وبیخته بغیر اسبغول که او را نمی باید کوفتن ومجموع را باهم آمیخته مقدار
دو درم ازین سفوف با دو قاشق آب سرد با شیرهٔ خرفه باید خوردن
بیان ریختن خون معده وگاه سبب قی کردن خون ریختن خون است
از عضوی دیگر بمعده بطریقی که آنرا ادراک نمی توان کردن مثل
خون رعاف که از جانب داخل از راه حلق بمعده می آید وعلاج او
علاج آن عضو است وگاه سبب قی کردن خون بستن خون است
در معده وعلامت او ناقض ولرزیدن است وعرق سرد وحدوث
غشی وکرب واندوه وهول وتکواسه ودر هر لحظه دل بهم زدن و
علاج آن قی کردن است بآب گرم که در وشبت وفوتنج بنک جوشیده باشد
بیان خاصیت الانفحه ویا بخوردن انفحهٔ خرگوش است بآب بادرنجبویه
ومراد با نفحه پنیرمایه اوست که از معده بچه او میگیرند ودر بسیاری
از علاجات امراض در می آید ودرین علت بسیار نافع است زیراکه
از خواص انفحه اینست که هرچه جامد وبسته است اذابه میکند ومی گدازد وهرچه
ذایب وسایل است آنرا می بندد وازین جهت در معالجه اسهالهای
قویه یکی از ادویه نافعهٔ مجربه اوست اگرچه جمیع انفحهارا همین خاصیت
است اما ازان خرگوش درین افعال وتاثیرات اقوی است **بیان**

بیان بستن خون در معده

نفث که بسبب ریش باشد واگر نفث و بر انداختن خون بطریق
قی کردن نباشد ولیکن بسبب ریشی که در سینه واقع شده است باشد
که بحدوث نزلها حادث میشود قرص مجفف ریش سینه وعلاج درین
مقام خوردن قرص است باین اجزا که مذکور میگردد تخم قو و تخم زوفا
از هریک سه درم گل مختوم یا گل ارمنی یا گل قبرسی از هر کدام که حاضر
باشد و شادنج عدسی و طباشیر و مروارید ناسفته از هریک یکدرم کهربا
و شب یمانی و شاخ سوخته گوزن از هریک دو درم نشاسته
و کثیرا و عصارهٔ لحیة التیس یعنی آب افشردهٔ تکه سفالی از هریک دو
درم مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بآب برگ زوفا یا بلعاب
تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یکی بوزن یکمثقال و مقدار
خوردن بوقت حاجت ازین قرص یکعدد در شیرهٔ خرفه بیست
مثقال یا شربت بهی هفت مثقال یا قدری آب سرد که در شربت کافی
باشد باید خوردن استعمال ادهان وسینه را بموم روغنی که بآب
برگ خرفه و روغن گل ساخته باشند ضماد باید کرد و اگر مجموع آب خرفه
و روغن ده درم باشد اول سه مثقال موم را در روغن گل باید گداخت
و زمانی صبر باید کرد تا سرد شود آنگاه آب برگ خرفه بآن آمیخته و نیک
برهم زده بوقت حاجت بر سینه باید مالیدن والله اعلم مقاله ۶۹
در بیان هیضه که از امراض و علل مهلکه معده است و در تعریف
هیضه چنین گفته اند که الهیضة حرکة من المواد الغذائیة الغیر المنهضمة
الفاسدة فی المعدة یعنی هیضه حرکتی است از ماده غذائی [illegible] هضم
ناشده تباه گشته در معده و ازین مواد فاسده هر کدام که لطیف و صفراوی

است

است یعنی قریب الاستحاله بصفرا است از غذا و بر فوق مواد بیرون آمده است
و این از اوصاف صفرا است و این بعد الفساد بقی دفع میشود و آنچه ازین
مواد غلیظه است و بجانب سفل مایل است ادرار طبیعت پر از اسهال
دفع میکند بیان علامات وعلامتش آنست که قی صفراوی می آرد
و کرب و غثیان و قرقرت معده و درد او و قرار در امعا و سردی
دست و پا و رفتن چشمها بغور و باریک شدن بینی و چسبیدن پوست
روی و خشک شدن و غبار آلود نمودن او و بسیار است که این حالت
غالب میشود و موجب حدوث غشی است و سقوط قوت و سقوط نبض
و این موجب هلاک است بیان معالجه وعلاج درین مقام اگر بدن
قوی باشد و ضعیف نحیف نباشد قی کردن است بخوردن آب
گرم و روغن کنجد و اخراج غذای فاسد بتمام از معده و بتکرار
قی باید کرد فصد و هرگاه معده از غذای فاسد بقی تنقیه یافت
و تمام تسکین شد و اعراض ردیه دور گشت تقویت معده بسفوف
حب الرمان باید کرد مقدار پنج درم و یا بقرص طباشیر یکمثقال در
قدری آب سرد و غذااش سماق باشد با مغز بادام و یا تقویت معده
بشربت انار پودینه باید کرد و یا بآب انار قابض یا بآب بهی یا بآب
امرود یا شربت سیب ترش از هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم
با طباشیر نیم درم و یا پوست ظاهر پسته که برابر دی استخوان او است
یکمثقال نیک کوفته و بیخته طریق ساختن انار پودینه و شربت
انار پودینه آمیخته باید خوردن و اگر رب بهی و رب انار ترش برابر و قدری
پودینه دو مثقال باشد و لیمو هریک چهل مثقال و قند سفید پنج
که بوزن ه

وقراقر ظ

قابض یا شربت یا رب بهی ده درم
و قرص طباشیر ه

انار ترش

مثقال وآب نیم کاسه وکلاب مقدار یک پیاله باهم آمیخته وقند دران
آمیخته باتش آهسته بقوام باید آورد و بوقت فرو آوردن دیک
دو مثقال برک بودینه تازه واندکی سرکه انداخته دنیک بهم زده
فرو باید آورد ودر ظرفی پاک باید کرفت و مقدار خوردن ازین
ده مثقال است باب برف یا آب یخ واکر درین شربت بجای
بودینه سرکه بودینه کنند صواب باشد و بر معده علیل این ادویه
ضماد باید کرد صندل سرخ و سفید وکافور واقاقیا وکل ارمنی وآب
برک آس وآب بهی وآنچه از ادویه کوفتنی است باید کوفت بمبالغه
وباب برک مورد که مراد بان برک اس است آمیخته بر معده ضماد
باید کرد وباید که بخرقه سرد ساخته این ضماد را بر فم معده نهد تا معده را
از وبرودتی حاصل شود که در دفع این تشویش قوی نافع است
خواب کردن و رایحه طیبه هر دو نافع است وباید که بهر حیله که میتواند
خواب کند که در غثیان دقی چیزی از و انفع نیست وباید که بمشام
علیل از روایح طیبه برند مثل بوی سیب وبوی بهی وامرود وآنکه
قابض باشد از فواکه علاج غشی واکر علیل را غشی حادث شود
بر روی او آب سرد وکلاب باید پاشید وهر دو بازو وهر دو ساق
او را محکم باید بربست چنانکه بدرد آید وموجب شعور شود وهر دو
کف پا را نیک باید مالید که در ازاله غشی نیک موثر است وهرگاه
بشعور آید شربت سیب یا شربت بهی از هر یک که موجود باشد ده مثقال
با کلاب وآب سرد باید داد وغذا نان که در شربت بهی یا آب بهی
تر کرده باشد چند لقمه باید داد ونان کعک در شربت سیب باید داد

ومراد بآن کعک تکسمات و واتشه است یا در شربت بهی یا دوغ
ترش باید داد اکر قی مفرط باشد واکر جبالجه اسراف در قی و
اسهال شده باشد مناسب آنست که دوغ کادی روغن کرفته
وسنکتاب یا آهن تاب کنند ومراد بسنکتاب وآهن تاب آنست
که سنک یا آهن را در آتش سرخ ساخته دو سه نوبت در دوغ
فرو برند ومقصود ازین عمل آنست که قبض در و بیشتر شود و
یا غذا از آش سماق که در و کوشت مرغ یا طیهوج یا دراج باشد
باید داد اما از کوشت قلیلی باید داد که ناکاه بهمان حال سابق دست
نه دهد چه درین حین اکر حال اول عود کند امید نجات وفلاح نیست
ومهلک است علاج سوزش فم معده اما اکر صاحب علت
احساس سوزش کند در فم معده وحوالی آن باید که تلقان جو باب
سرد که در وی یخ یا برف باشد یا تلقان سنجد باب سرد خورد و بر فم
معده بهی کوفته یا تلقان بهی یا کلاب ضماد کند و قدری تلقان جو
نیز با آن بیامیزد واکر علیل را در اسهال افراط شود و زمان تابستان
باشد و مانعی از نزله و زکام نیز نباشد او را در آب سرد زمانی
نیک فرو برند که از آب متاثر شود وبعد از ان بیرون آرند بیان
هیضه بی تب واکر با هیضه حرارت وتب نباشد و اخلاط قی واسهال
دفع میشود مواد بلغمی باشد این دوا که مذکور میکردد نافع است
کندر سه درم کل سرخ کوفته شش درم عود و پتنک و قرنفل از
هر یک از سه درم سنبل وکل سرخ خراسانی وکبابه از هر یک یکدرم مجموع را
کوفته و بیخته از و دو مثقال در ده مثقال آب انار ترش یا با شربت نار

خمار معده

علاج اسهال مفرط

٢٩

بودینه باقدری آب سرد باید خورد واگر باین تدابیر قی یا اسهال
که هست منقطع نگردد محجمه قی بربندن و در تزاید باشد محجمه کرده
بر معده باید نهاد و جذب باید کرد ولیکن شرط که مرادبان بریدن
است نباید ویا محجمه بر ساقین علیل باید نهاد و جذب کردن والبته
شرط نباید کردن چه مقصود همین جذب فقط است واگر علیل ازین
مرض خلاص شود باید که مراجعت باغذیهٔ معتادهٔ سابقه نکند و
بسیار خوردن را ترک نماید و بعد از عصر باید که اختیار غذا نکند
خصوصا طعام غلیظ وخصوصا که بیرون از حد کفایت باشد و تا توانست
کم خورد وغذا های سبک خورد مثل مرغ جوان ومعتدل در فربهی
ولاغری ضماد معده وضماد از قابضات مذکوره بر فم معده باید
کرد وباید که علیل از اغذیهٔ لطیفه بغلیظ تر از ان بتدریج انتقال
نماید مقاله ۹۹ در بیان امراض امعا و از جملهٔ امراض امعا
که مراد روده ها ست یکی مغص است ومغص وجعی والمی است که
در روده ها حادث میشود بر انواع است زیرا که یا از ریح محتبس است
که موجب تمدد وکشیدن روده است بقوت الخ بسبب باد و ریح است
وسبب حدوث این ریح خوردن بقول است مثل تره و بادرنگ
ویا فواکه رطبه است مثل سیب و زردالو و شفتالو ویا خوردن
آب بر بالای این میوه ها ویا خوردن حبوب تر مثل نخود و باقلی ولوبیا
وامثال اینها الخ بسبب خلط تیز صفراوی باشد وعلامت این
تقدم اسباب مذکوره وحدوث قراقر ونفخ وعدم ثقل وسکون
وجع بعد از خروج ریح ویا سبب مغص نزول خلط تیز صفراوی است

ومغص

بمعده وعلامت این سبب حدوث تشنگی وسوزاک وثقل
وگزیدن امعا وحدوث قی صفراوی وکرب واندوه ودر سبب
تسکین درد بخروج باد میشود الخ بسبب سوء المزاج حار باشد
ویا سبب سوء المزاج حار است که بسبب خوردن ادویه تیز بزم
حادث شده واغذیه که در وکیفیت حاره باشد مثل فلفل وتخم
قیچی وآشی که در و دارو های گرم انداخته باشند علامت او تقدم
سبب است وعطش وسوزاک در امعا وبیرون آمدن خلط
تیز صفراوی بقی یا با سهال بیان الخ بسبب بلغم شور باشد ویا سبب
و در حدوث این علت خلط بورقی است یعنی بلغم شور و تیز است وعلامت
او ثقل است وقراقر وتشنگی وبسیار آب از دهن انداختن وظهور
بلغم در براز بیان الخ بلغم غلیظ باشد ویا سبب خلط غلیظ لزج
چسبیده است که چنگ در امعا زده است وعلامت آن قلت تشنگی
وبسیاری آب دهن است وثقل وتمکن وجع در مکان واحد وعدم
انتقال او از ان محل وعلاج در نوع اول تحلیل ریح است با دویه
کاسره وشکنندهٔ باد وبخوردن جلاب هر صباح از بادیان مشهور و
بادیان رومی از هر یک سه درم با گلقند عسلی ده درم اول ادویه را
در یک ونیم پیالهٔ آب باتش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس
گذرانیده وگلقند مذکور در و حل کرده نیم گرم باید خورد وغذا نخود
آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد ویا معجون زیره که کمونی می نامند
با آب بادیان جوشیده یکمثقال بادیان در و جوشیده باشد باید خوردن
یا از معجون کمونی بر نهار مقدار دو درم باید خوردن بیان سفوف

و یا این سفوف که مذکور میگردد باین اجزا سداب و فلفل از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته بر نهار سفوف باید ساخت و اگر با ضعف اسهال
بلغمی باشد باین ادویه تسکین باید داد و تخم تراتیزک سه درم و تخم
ریحان سه درم هر دو را تف داده بروغن گل چرب کرده فرو باید
بردن **سفوف ملین** و یا سفوف مقلیاثا که مراد همین تخم تراتیزک
است باید ساخت و مقدار یکمثقال با آب سرد باید خوردن و اگر
تلیین طبیعت مطلوب باشد ازین سفوف باید داد بادیان
و تخم کرفس و برگ سداب از هر یک چار درم و شکر سرخ نیم
وزن تمام ادویه مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با شکر آمیخته
مقدار خوردن ازین سفوف دو مثقال است بوقت حاجت
و یا جلاب خشکنجبین باید که مراد بان عسلی است که زنبور عسل
آنرا در کوهها و بیابانها نهاده است و در کوههای روم و تبریز
و شیراز هم از بسیار پیدا می شود و از برای مداوات و معالجات آورده بعطاران
میفروشند و آن عسلی خشک است از نو ده درم با بادیان سه درم
و قدری آب تا آن آمیخته باید خوردن و بر شکم علیل ضماد باید کرد
و شکم را ملوبیه کرده گرم نگاه باید داشت و علاج در نوع ثانی
از انواع مذکوره خوردن جلابست هر صباح از تخم اسبغول و تخم
رزوفا و تخم ریحان از هر یک دو درم با ده درم قند سفید در قدری
آب که طعم شربت بی مزه نشود اول تخمها را ناکوفته نیک پاک باید کرد
و از گرد و خاک و غبار شسته در شربت خلط کرده باید خوردن و [illegible]
تخمها را نکوبد خصوصا اسبغول که کوفته او برودت می بخشد و مهلک است

و یا مغز

و یا مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک ده درم و اسبغول و تخم ریحان
و تخم رزوفا از هر یک سه درم و طباشیر سفید و گل ارمنی از هر یک
یکدرم مجموع ادویه را بغیر از تخم اسبغول و تخم ریحان کوفته و بیخته و
بروغن بادام چرب کرده با روغن گل مقدار چهار مثقال باید
خوردن و چکانیدن روغن بادام نیم گرم بر محل وجع بر معده
مفید است و صاحب این علت از شراب باید که اجتناب نماید
و علاج در نوع ثالث خوردن آب انار ناردو رسنت مقدار
سه وقیه که بیست و دو و نیم مثقال میشود و قند هفت مثقال
با و آمیخته باید خوردن و یا اسبغول دو درم پاک کرده همچنان
درست در گلاب باید زد تا لعاب دهد و باید خورد **لعابات**
و یا لعاب دانه بهی یا لعاب اسبغول از هر کدام که باشد ده درم
با آب برف باید خوردن و درین معالجه تاخیر کنند بهتر است
اگر چنانچه وجع شدید نباشد زیرا اگر خوردن لعابات بافراط
موجب و مورث زلق الامعاست و ضعف معده واما اگر
وجع قوی باشد و آب سرد دهند دو فایده دارد یکی آنکه لعاب
بذات خود مسکن است بلعابی که دارد و مشابه لعابیست که بر
سطح معده است که او را از آفاتی که بر د مرور میکند نگاه میدارد
و چون بارد بالفعل باشد برودت موجب تکثیف و تخدیر عضو
مأووف است و این هر دو غرض درین مقام مطلوبست زیرا که
روده عضویست که جرم رقیق دارد و بمرور اخلاط خراشیده
و تراشیده میگردد و چون برودت او را کثافت حاصل شود

روده سوراخ نمیشود وملاحظه طبیب درین وقت اینست که
خوردن شیره خرفه مقدار بیست و دو مثقال با نیم درم طباشیر
و هفت مثقال قند بسیار مفید است و غذا ماش مقشر با شیره
مغز بادام است و علاج در قسم چهارم تنقیه امعاست از ماده
موجب علت بحقنه و منع از خوردن آب و هر صباح خوردن جلاب
از باد رنجبویه ده درم و شکر سرخ ده درم و غذا درین مقام نخود آب
است و تلیین طبیعت باین مطبوخ باید کردن سنای مکی ده درم
مطبوخ مسهل
بنفشه سه درم ترید تراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم
عناب و سبستان هریک ده عدد بادیان و تخم کاسنی و عنب الثعلب
از هریک سه درم مجموع ادویه را دریک و نیم کاسه آب باتش آهسته
باید جوشانید تا نیم کاسه بماند و بکرباس صاف ساخته ده مثقال
فلوس خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین صافی با شکر سرخ صاف کرده
در وحل باید کرد و دیگر از پرویزن موی گذرانیده بعد از ظهور نضج
در وقت سحر اختیار باید کرد و علاج قسم پنجم آنست که تنقیه بقی باید
نمود و تنقیه روده بحقنه و بخوردن جلاب از بادیان و بیخ سوسن تراشیده
نیم کوفته از هریک دو مثقال و از گلقند عسلی هفت و نیم مثقال اول
ادویه را در قدری آب مناسب حال طبخ باید کرد تا نیمه بماند و صاف
ساخته و گلقند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب
با شیره مغز تخم معصفر باید داد و در آشش اندکی دارچینی باید انداخت
بیان معقی و اگر ماده بلغمی بیشتر باشد قدری فلفل نیز باید انداخت وقی
بآب گرم کرده روشبت و تخم ترب یا آب برگ ترب یا ماء الاصول با سکنجبین
واندکی عسل

واندکی عسل در و خلط کرده باید خوردن و زمانی صبر کردن اگر بخود
اجابت نماید بهتر و الا پر مرغ را بروغن کنجد چرب کرده و بحلق باید فرستاد
وقی باید کرد و حقنه حاده برای تنقیه روده باید کرد چنانکه در معالجه
قولنج و غیر آن سابقا مذکور شد و احتیاج بتکرار نیست و اگر معده
و امعا از اخلاط فاسده پاک شده باشد تقویت معده بگوارش کندر یا عود
یا عنبر یا مصطکی و امثال اینها باید کرد از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن
یکمثقال است و غذا درین مقام از قلیها که در آن ادویه حاره باشد اختیار
باید نمود و سبب در حدوث قراقر در معده و امعا یا اغذیه نفاخه است
بیان حدوث نفخ در امعا و خوردن بقول مثل تره و بادرنگ و
میوه ها خصوصا که خام باشد و حبوب خام مثل نخود تر و باقلی تر و امثال
اینها یا سبب بسیاری غذا باشد و یا بسبب کیفیت ردیه و احداث نفخ
شود بدین سببها و یا بسبب بسیاری حرارت معده و امعا که در لحظه
مستحیل بنفخ میشود یا بواسطه نقصان حرارت معده که بعد از حدوث
نفخ تحلیل ریح که بکمال و تمام نمی تواند کرد و این سبب اقوی است
از حرارت در تحصیل نفخ و علاج درین مقام تعلیل غذا است
و خوردن معجون کمونی و اجتناب و حذر کردن از اغذیه نفاخه چنانکه
در اسباب این علت نموده شد ادویان حار نافع است و گاه گاه مالیدن
و چرب کردن شکم و معده خصوصا بروغن گرم محلل مثل روغن بابونه
و مصطکی و ریاضت و دخول حمام نیز نافع است و گاهی از این سفوف
سفوف نافعه
نیز اختیار باید کردن تخم ترا تیزک و نانخواه و تخم کرفس و بادیان و فوتنج
کوهی که مراد از آن کاکوتی است و بادیان رومی از هریک دو مثقال

مجموع را کوفته و بیخته و با بیست مثقال شکر سرخ آمیخته و بار دیگر باهم نیک
صلایه کرده مقدار خوردن ازین سفوف بوقت حاجت سه مثقال است
بر نهار مقاله ۲۲ در بیان اسهال که از امراض معده و امعاست و سبب اسهال
اگر دفع فضول و اخلاط موذیه است و یا بحران که دفع خلط موذی دران
طبیعت از خود میکند و درین دو مقام حبس آن مجوز نیست زیرا که
دفع او موجب نجات و خلاص است و حبس او موجب هلاک الا آنکه
اسهال بافراط انجامد و علیل را غشی شود و درین صورت حیله حبس او
باید کرد و حبس و قبض بقابضات و باردات است از اغذیه
واشربه و غیر ذلک بیان معالجات و از جمله تدابیر درین صورت
خوردن تلقان جو است با قند سفید که قند هفت مثقال باشد و تلقان
ده مثقال و گلاب هفت مثقال با تخم اسبغول و تخم زوفا از هر یک
دو درم پاک کرده و همچنان درست نشسته بآب سرد که به برف یا یخ سرد
کرده باشند و گلاب دو درم باید خوردن مقدار پنج درم و قرص طباشیر
قابض یکمثقال و رب بهی هفت مثقال و نیم و این را نیز در آب یخ
اختیار باید کرد و غذا آش سماق با شیره مغز بادام و گوشت مرغ نیم
کباب باید داد و اگر سبب اسهال ریختن خلط صفراوی باشد بمعده دفعة
علامت آن تشنگی شدید است و سوختن معده و تلخی دهن و زردی
براز و گزیدن آن مقعد را و علاج درین صورت خوردن ربهای
قابض است مثل رب بهی هفت و نیم مثقال و قرص طباشیر قابض
یکمثقال و قرص طباشیر قابض یکمثقال و با گل ارمنی نیم مثقال یا رب
شبت یا رب مورد بیان ساختن قرص طباشیر و قرص طباشیر باین اجزا

بیان اسهال صفراوی

باید ساخت

باید ساخت طباشیر سفید یکمثقال صمغ عربی بریان کرده و مغز تخم زوفا
قف داده و نشاسته از هر یک یکمثقال و دو دانگ سماق و زرک منقی
از دانه پاک کرده و گل ارمنی از هر یک یکمثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یکی یکمثقال و در سایه
خشک کرده بوقت حاجت یک قرص در رب بهی هفت مثقال یا در رب
حب الآس هفت مثقال بآب سرد باید خورد و یا ازین سفوف باید اختیار
کرد کشنیز خشک که در سرکه یکشب گذاشته باشند و خرنوب شامی از هر یک
سه مثقال و دو دانگ و شاه توت نیم رسیده خشک کرده و تخم قثا از هر یک
چهار مثقال طباشیر دو مثقال دانه انار بریان کرده سی و سه مثقال حب
الآس و دانه زرک از هر یک هفت و نیم مثقال سماق و تلقان سنجد
و تلقان سیب از هر یک هفت و نیم مثقال مجموع ادویه را درشت تر
کوفته و بیخته باید نگاه داشت و بوقت حاجت ازین سفوف دو
مثقال در هفت مثقال رب بهی و سه قاشق آب باید خوردن بیان
سفوف نوع دیگر و سفوفی دیگر که فی الحال موجب قبض باشد
سماق چهار مثقال حب الآس هفت درم مازو و پوست انار از
هر یک مثقال و نیم شاه بلوط دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
اما درشت باید و مقدار خوردن از و یک مثقال است با آب یخ یا
آب برف سرد کرده باید خورد و غذا آش سماق با گوشت دراج یا مرغ
خانگی و یا کبک از هر کدام که موجود باشد و اگر در اسهال اسراف شود
و مریض را ضعف مستولی گردد و تشنگی غالب آید باید که ازین ادویه
بر معده علیل ضماد کنند زیره و صندلین سفید و سرخ و اقاقیا باب

سفوف نافعه

ضماد نافع قابض

برک تازه تاک اکر وقتش باشد یا آب برک مورد تازه اکر میسر باشد
یا خشک جوشانیده و قدری ازین آب و قدری آب بهی برک کل تازه
که افشرده باشد مجموع این ادویه را کوفته و بیخته و معده دا معا
باید مالید یا آب برک لی که قوی بارد و قابض هست با کل ارمنی
مجموع ادویه را کوفته و بیخته بر معده ضماد باید کرد و هر صباح یکمثقال
از قرص طباشیر با آب بهی باید خوردن و غذا اش زرک با شیرهٔ مغز
بادام و کوشت مرغ نیم کباب و بوئیدن کلها که طبیعت آن بارد یابس
باشد درین علت نافع هست مثل کل سرخ و کل بهی و کل سیب و کل
مورد و آنچه باین مزاج و طبیعت باشد یا بجای شربتهای مذکوره
دوغ کادی که روغنش کرفته باشد و آهن سرخ کرده تفسیده
در و فرو برده باشند یا نان بکسمات دو اتشه باید خوردن مقداری
که معده ثقیل نشود و این علاج در حینی که تشنکی غالب باشد و تب
نباشد نیکوست اما اکر تب باشد موجب عفونت میشود و تلقان بجد
که در کلاب نهاده باشند بسیار نیکوست بیان اسهال با تب واما اکر
سبب اسهال انصباب یعنی ریختن مواد و فضول بلغم لزج چسبنده
یا شور باشد بیان اسهال بلغمی و علامت او عدم رنک براز هست
و بسیاری نفخ و قراقر و عدم سوزش و حصول ثقل که لازم مادهٔ بلغم
هست و بیرون آمدن بلغم با اسهال و اغلب انست که اینچنین اسهال
بوقت زکامات و نزلات حادث میشود و علاج درین صورت قطع
و ازالهٔ سبب هست بمعالجهٔ زکام و نزله و ازالهٔ بلغم لزج و یا شور
جلاب و بجوزدن شربت کرم از قند ده درم و حب ارشاد که

تخم ترا تیزک

دوغ

تخم ترا تیزک هست یکدرم و بادیان رومی یکدرم مجموع ادویه را در قدری
آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و قند مذکور در و آمیخته نیم کرم
باید خوردن و هرجاه که مادهٔ موذی منقطع شود و سفوف مقلیاثا
مقدار سه مثقال با قدری آب سرد باید داد و یا شربتی از تخم ترا تیزک
بریان کرده و تخم ریحان تف داده و صمغ عربی برشته بروغن کل چرب
کرده از هریک یکمثقال مجموع را باهم خلط کرده فرو بردن و یا احتقان
بحقنه که قابض باشد باید کردن حقنهٔ قابضه واجزاء آن اینست
برنج سفید و عدس مقشر از هریکی یک کف دست و پوست انار هفت
مثقال و برک مورد خشک هفت مثقال کلنار و مازو از هریک پنج درم
بلوط هفت و نیم مثقال مجموع را غیر برنج و عدس نیم کوفته در دو کاسه
آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا برنج و عدس مهرا و لعاب دهد آنگاه
از کرباس کذرانیده نیک باید افشردن و درین مطبوخ کاغذ
سوخته و اقاقیا و کل ارمنی از هریک یکدرم آمیخته و نیک برهم زده
دو حصه باید ساخت و در یکروز بدو سه دفعه عمل باید کرد سفوف
اسهال بلغمی وازین سفوف که مذکور میشود استعمال باید
نمود که اسهال بلغمی را بغایت نافع هست زیرهٔ کرمانی که چند روز
در سرکه کذاشته باشند هفت و نیم مثقال حب الآس هفت و نیم
مثقال تخم ریحان ده مثقال بادیان رومی و تخم کرفس از هریک چهار
و نیم مثقال سنبل و مصطکی و کردیا و خرنوب نبطی از هریک هفت مثقال
و نیم مجموع ادویه را در شب باید کوفت و مقدار خوردن ازو دو
درم هست قرص قابض و یا ازین قرص باید اختیار کردن

سماق دو مثقال اقماع انار و گلنار از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته
و بیخته در رب حب الآس یا رب بهی خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک
یکمثقال و مقدار خوردن ازین یکمثقال است و رب بهی ده مثقال
بیان اسهال سوداوی و اگر سبب اسهال ریختن اخلاط فاسده
سوداوی باشد در معده و امعا باشد علامت آن گزیدن و سوختن
معده است و سواد براز و مدفوع و خشکی فم معده و ترشی طعم دهان
و زبان و بسیاری شهوت طعام و بهره نا گرفتن بدن از غذا و عجز
از هضم و حدوث قراقر و جوشیدن براز و مدفوع و وقوع کیفیات
ردیه مر علیل را و علاج درین مقام تنقیهٔ معده و امعاست از خلط
فاسد سوداوی بحقنهٔ لینه از الخ سابقا مذکور شد و هر جا که موجب
منقطع شود با قراص قابضه مذکوره مثل قرص طباشیر قابض و
قرص کهربا و سفوف گل ارمنی و سفوف حب الرمان و سفوف
مقلیاثا و اصلاح حال سپرز نیز باید کرد که مقر و مکان سوداست
جلاب قابض و هر صباح جلاب از تخم ریحان اسغول و تخم زوفا
و تخم ریحان و صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته از هر یک یکدرم تف داده
با گلاب و آب سرد قدری که ملایم و مناسب حال باشد باید خوردن
و غذا اگر آب گوشت دراج یا تیهو یا کبک باید داد و حذر از حموضات
مطلقا باید کرد و از حلویات نیز کم باید اختیار نمودن که بسیار
مضر است واللّٰه اعلم بالصواب مقالهٔ ... در بیان اسهال خون و سحج و زحیر و سبب
در حدوث اسهال خون با انفتاح عرق است یا انشقاق او و یا
فتق و یا سبب حدوث سحج یا اسهال بسبب ضعف قوت هاضمه و یا

سبب خوردن اغذیه و ادویهٔ سمیه و علاج آن قسم که در و انشقاق
یا انفتاح باشد خوردن اسغول و تخم ریحان و تخم زوفا تف داده
از هر یک یکمثقال و از صمغ عربی تف داده از هر یک یکمثقال و از صمغ
عربی تف داده دو مثقال اول صمغ عربی را کوفته و با باقی تخمها
آمیخته و بروغن گل چرب کرده و یا بروغن بادام شیرین باید داد و اگر
گوشتها گوشت مرغ نیم کباب و یا طیهوج برین وجه با قرص کهربا و قرص
طباشیر قابض و از سفوف نشاسته پنج مثقال بگلاب آمیخته و بروغن
گل یا روغن بادام شیرین چرب کرده باید فرو بردن بیان سحج و اگر سبب
اسهال خون سحج در رودها باشد علاج او علاج سحج و مراد بسحج که از امراض
ردیه مهلکه رودهاست انخراط سطح داخل رودها یعنی تراشیده شدن است
و بعضی اجزا از روده گسسته شدن بسبب ریختن و مرور اخلاط تیز در رودها
و علامت او پیچاک قوی و درد شکم است و بسیاری تشنگی سفوف نافع و علاج
او خوردن سفوف فیلن است و یا سفوف نشاسته با گلاب و روغن
بادام شیرین و غذا قوناق مقشر است تف داده با شیره مغز بادام و
واجب است که صاحب سحج از چیزهای ترش و شیرین حذر کنند
بیان زحیر و مراد بزحیر حرکت مستقیم است که مبداء دفع فضلهٔ
موذی میشود و عند الرجوع بمکان قضای حاجت چیزی مندفع
نمیشود الا قلیلی من لطا با خون رنگین و سبب در زحیر یا ریختن
خلط حاد و صفراوی است با معا یا رطوبتی شور متقرح که شخص را بمکان
قضای حاجت میدواند و علاج این علت خوردن سفوف طین [illegible]
است یا سفوف نشاسته یا رب حب الآس ده درم و یا قرص کهربا

یکمثقال و یا قرص گلنار یکمثقال یا رب حب الاس یا رب بهی هرکدام که موجود
شود و یا گل ارمنی یکمثقال با شیرهٔ تخم خرفه تف داده سی و چهار مثقال باید
ترکیبی که نافع جمیع است خوردن ترکیبی که اسهال خون و پیچ و زحیر را نافع
است عصارهٔ لحیة التیس یعنی آب افشردهٔ تکه سقالی و شاخ سوخته
گوزن و گل ارمنی یا گل مختوم اگر موجود شود و نشاسته از هر یک سه مثقال
دو دوانگ صمغ عربی تف داده دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
یک مثقال ازین دوا با هفت مثقال رب حب الآس یا رب بهی باید خوردن
و غذا قوناق مقشر تف داده با شیرهٔ مغز بادام و شیره خشخاش باید داد
و گوشت طیهوج یا مرغ خانگی یا دراج هرکدام یافت شود در آش باید انداخت
و خوردن دوغ گاوی روغن گرفته که در ان آهن یا سنگ تفسیده
انداخته باشند مکرر را مقدار نیم پیالهٔ کلان درین علت بغایت نافع است
و بیشتر از نیم پیاله نباید خوردن اما باید که تب نباشد و اگر تب باشد مجوز
نیست زیرا که موجب تعفن و ازدیاد تب است شیاف قابض و اگر
زحیر تسکین نیابد این شیاف اختیار باید کرد افیون یک حبه کندر دو دانگ
ورق کرم که برگ او ست بخته جدا شده سه مثقال و از دقیق زرده
تخم مرغ یک زردهٔ مجموع را در هاون انداخته و اندک روغنی بران ریخته
نیک صلایه باید کردن و شافها باید ساختن هر یک بطول دو بند انگشت
خورد و بغلظ نیز همان مقدار و بوقت درد این شافها باید برداشت
شیاف دیگر شافی که در زمانی اندک قطع خون کند و زخ سوخته
کرم را دانه که با سه است و گل مختوم با گل ارمنی و گلنار و عصارهٔ
لحیة التیس و آن علفی است مشهور که در فصل بهار در کوه و دشت

هم جابیدا

هم جا بیدا میشود و اقاقیا که عصاره قرض شامی است از هر یک دو مثقال
مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته و با آب برگ مورد و یا با آب برگ خرفه
خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک بمقداری که سابقا مذکور شد و بوقت
حاجت باید برداشت مقاله ۷۲ در بیان زلق الامعا و آن اسهالی
است بواسطهٔ ضعف معده که از برودت حادث شده است و مراد
بزلق الامعا آنست که هر غذا و طعام که بمعده در آید لحظهٔ درنگ نکند
و همچنان بی تصرف حرارت و تغیری بیرون آید و این بسبب نقصان
حرارت معده ملسا گشته و خشونت نمانده و علامت او همان عدم لبث
و درنگ مذکور است طعام را در معده بیرون آمدن رطوبات همراه
مدفوع و زردی بشره و بدن علیل و نحافت او و علاج او تنقیه رطوبات
فاسده از معده بقی و بخوردن جلاب هر صباح از شبت و تخم خربزه و
عسل با این نوع اول شبت و تخم خربزه را در قدری آب با آتش ملایم
طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده عسل دران خلط باید کرد و باید
آشامید و لحظهٔ صبر باید کرد و اگر بخود اجابت کند بهتر باشد و الا پر
مرغ بروغن گل چرب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و بعد
از قی غذای خشن اختیار باید کرد که جرم معده و امعا را درشت سازد
مثل آش سماق و حب الرمان با دانه کوفته و افشرده آب از و گرفته
و سفوفات قابضه باید خوردن و بالجمله معالج را باید که صرف عنایت
و اهتمام بخشونت و یبوست معده باشد و تسخین او سوء المزاج
بارد و اگر معده را سوء المزاج بارد نیز باشد این ترکیب که مذکور میشود
درین علت قوی نافع است سنبل و مصطکی و پلنگ و عود از هر یک

مقیئی

یکمثقال مازو بریان کرده یکشب در سرکه نهاده واقماع انار که مراد محل گل اوست که میوه نمی بندد و گزمازو و تخم قو وجفت بلوط از هر یک دو درم طراثیث وسماق وقرظ وگلنار وحب الآس از هر یک سه ونیم مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته یکمثقال صباح و یکمثقال بوقت خواب اختیار باید کرد اما ادویه را درشت باید کوفت بیان سفوف مقلیاثا ویا از سفوف مقلیاثا با آب سرد باید خوردن واجزاء ترکیب او برین وجه است هلیله وآمله وبلیله وزیره از هر یک سه مثقال در روغن زیت باید جوشانید وزیره در سرکه خوابانیده وتخم تره تیزک تف داده تخم گندنا از هر یک چهار ونیم مثقال تخم کرفس وبادیان رومی که جرلی انیسون می نامند هر دو باید که در سرکه خوابانیده وتف داده باشد از هر یک دو ونیم مثقال ومصطکی وسنبل وقاقله و قرنفل وعود هندی از هر یک دو درم سیاه دانه دو مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته ازین سفوف هر صباح بر نهار یکمثقال با اندکی آب سرد اختیار باید کرد و در وقت خواب نیز یکمثقال بهمین طریق حبوب نافعه ویا ازین ترکیب که مذکور میشود باید اختیار کردن کندر و پوست انار ترش وخرنوب نبطی از هر یک دو درم عود هندی و عفص از هر یک یکدرم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته و باب سماق خمیر کرده حبها باید ساخت هر یکی یکمثقال و هر صباح بر نهار یک حب با اندکی آب سرد باید خوردن بیان الخ بسبب قرحه باشد واگر سبب زلق الامعا بثره و قرحه حادثه باشد در معده وامعا و باین سبب غذا بر معده وامعا ثقیل می آید و بوقت مرور غذا سبب وجع میشود وطبیعت

اورا

اورا بهیجان و دفع میکند علامتش اینست که طعام هضم ناشده دفع میشود ویا طعام از خون وریم همراه بیرون می آید از مقعد ودر وقت مرور غذا علیل در روده های خود وجع شدید احساس میکند واورا سوزاک واندده حادث میشود وعلاج با دویه قابضه مبرده باید کرد و هر صباح شربتی از قرص طباشیر قابض باید داد یکمثقال در هفت ونیم مثقال رب حب الاس و یا قرص گلنار یکمثقال با هفت مثقال رب بهی باید داد ویا تلقان جو سه مثقال با هفت مثقال رب بهی باید داد ویا تخم ریحان وتخم زرفنا وتخم مرو وصمغ عربی مجموع را تف داده از هر یک مثقال جمع کرده و بروغن بادام با روغن گل چرب کرده و بگلاب تر ساخته فرو باید برد ویا گل ارمنی ویا صمغ عربی تف داده از هر کدام که باشد یکدرم با شیرهٔ خرفه مقدار بیست و دو ونیم مثقال آمیخته باید خوردن وازین قرص که مذکور میشود اختیار باید کردن گل سرخ خشک ونشاسته وطباشیر وصمغ عربی وتخم قوا از هر یک ده مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک کرده ومقدار خوردن بوقت حاجت یک مثقال است در رب بهی وازین ادویه مذکوره بر معده ضماد باید کرد وصندلین سفید وسرخ ورامک وحضض وپوست انار وگل ارمنی واقاقیا از هر یک برابر مجموع را کوفته و بیخته وآب برگ تازه تاک اگر وقتش باشد یا با آب برگ مورد اگر موجود شود والا با آب برگ عنب الثعلب غذا درین صورت قوناق مقشر باید داد با برنج تف داده با شیرهٔ مغز بریان کرده وتلقان سنجد نیز بغایت نافع است ترکیب نافع خوردن ازین ترکیب که مذکور میشود

بسیار نافع است شاه بلوط و حب الآس از هریک سه مثقال کشنیز خشک
تف داده و تخم قنوا از هریک دو مثقال و نیم مجموع را کوفته و بیخته
هر صباح برنهار یک مثقال و بوقت خواب یکمثقال با اندک آب سرد
باید خوردن و نیز خوردن امرود و بهی اندک اندک علیل را بغایت
نافع است **مقاله ۷۳ در بیان حصول و حدوث کرم در معده و امعا**
بدانکه سبب تولد کرم درین دو محل رطوبت غلیظ است که تعفن
پذیرفته بسبب مکث طویل و صورت کرمی و روح بروفایض شده
است و او بر انواع می باشد بحسب کبر و صغر و طول و قصر اما آنچه
دراز است در امعاء دقاق متولد میشود یعنی در رودهای باریک
و آنرا اطبا حیات می نامند و علامتش احساس است بحرکت او
بوقت گرسنگی شخص یا گرسنگی او و هر دو درست است زیراکه
او گرسنه میگردد اگر غذا باو واصل نشود و درین صورت
نیز حرکت میکند و دیگر از علامات او برهم ساویدن دندان
شخص است در خواب و پیچاک شکم در بعضی اوقات و حدوث
اعراض شبیه بصرع و سیلان لعاب از دهن بوقت خواب و علاج
او آنست که اولا چهار روز متوالی شیر خام یا بخته مقدار بیست
و سه مثقال برنهار باید خوردن با هفت مثقال قند و غذا درین
مدت نخود آب باید داد با شیره مغز تخم معصفر و بودینه کوهی
که کاکوتی می نامند در آش باید انداخت و قدری دارچینی نیز
و در روز پنجم ازین ادویه که مذکور میشود اختیار باید کرد شیح
که مراد از وی درمنه است و برنگ کابلی مقشر و سرخس و باقلی

شامی که ترمس میگویند و تربد سفید و قسط از هریک یکدرم و حب النیل نیم
درم کوفته و بیخته و در شیر خلط کرده بوقت صبح باید آشامید و تا نیم روز
صبر باید کرد تا کرمها بالکلیه فرود آید و اگر در اسهال تاخیری شود هفت
مثقال سرکه تند با قدری آب نیم گرم بالای دارو باید آشامید و غذا آخر
روز اشکنه که در خورهای آش باشد و سیر بسیار کوفته در آن انداخته باشند
اختیار باید کرد و اگر بقیه از کرم در امعا ماند علاج آن کشنیز خشک کوفته
دو مثقال و دوشاب هفت مثقال و آب گرم دو قاشق برنهار باید
خوردن تا بقیه آن فرود آید و یا آب کامه هفت مثقال در آب گرم حل
کرده باید آشامیدن و صاحب این علت را واجبست که از اغذیه
و اطعمه غلیظه که مولد بلغم است حذر کند **علامت کرم کدو دانه** و اما
از کرمها آنچه عریض است آنرا حب القرع می نامند که مشهور است بکرم
کدو دانه و تولد و تکون این نوع کرم در رودهای غلیظ میشود و او
بمثل ریسمانی از جنس او متعلق اوست و آن ریسمانی با او هم مخلوق
شده است و علامت او گرسنگی بقوت و شدت است زیراکه غذا علیل
هم صرف کرم میشود و بدن را از غذا بهره نمی ماند و ازین سبب همیشه
گرسنه است و هرچند چیزی میخورد او را سیری حاصل نمیشود و زردی
روی و بسا دیدن دندان برهم و بسیاری لعاب از دهن بوقت
خواب و ظهور کرم مذکور در براز و علاج او قتل اوست و اخراج
او بخوردن ادویه مذکوره و بخوردن پوست درخت انار از پوست
درخت انار شیرین هفت مثقال و از پوست انار ترش هفت مثقال
باین نوع که از جانب بالا بجانب شیب تراشند و نیم کوفته در نیم کاسه آب

یک شب گذارند وصباح آنرا باتش آهسته دو سه جوش دهند وافشرده آبش را
بگیرند وصاف کنند وقبل از خوردن دوا سه روز گرسنه بوده هر روز قدری
کباب بی نمک باید مکیدن ودرین سه روز آب نباید خوردن ودر صباح
روز چهارم قدری کباب مکیده ومقدار نیم پیاله شیر گاوی خام یا پخته
باید آشامید واز عقب آن عصاره مذکوره را باید درکشید وچندان باید
دوید که حمل بسوزد که کرمها دفعة بخریطه اش می افتد ومرتب این
کتاب بارها فرموده است بر بعضان این علت وامتحان کرده است
بغایت مجرب دور اسقاط این کرم نظیر ندارد واما می باید که صاحب
این علت از مطلق شیرها وجزاتها اجتناب نماید واز مثل گوشت
گاو وهریسه وپالوده وحلوا کمتر خورد وآنکه بوقت علاج خوردن شیر
فرموده اند سرش آنست که کرم را بشیرها وشربتها بسیار محبت است چون
رائحه این چیزها بمشام او برسد دهن باز میکند پس شیر وکباب برای آن
میدهند که او همیشه بامید این چیزها دهن کشاده میدارد ومتعاقب
کردارو وارد میشود هم را میخورد وموجب هلاک وسقوط اوست بیان
کرم ریزه واز کرم نوعی می باشد که بسیار خورد است ومشابه کرمها که
در سرکه وبعضی چیزها می افتد وعلامت او حکاک مقعده وحواشی آنست
وظهور او در بعضی اوقات حقنه نافعه وعلاج او تنقیه امعاست
بحقنه برین وجه که بابونه واکلیل الملک وشیح که درمنه ترکی است
وبدل او درمنه ایست که او را می سوزانند وقیصوم که عوام الناس
آنرا اکل مادران می نامند از هریکی یک کف دست برگ سداب وبرگ بید
بلخ از هریک هفت مثقال وبرگ چغندر یک دسته مجموع ادویه را در یک

کاسنه

کاسنه کلان آب باید جوشانید تا نیمه بماند وبکرباس صافی ساخته وهفت
مثقال آب کامه وهفت مثقال روغن مغز دانه تلخ زردالو ویک دانگ
شحم حنظل درین مطبوخ حل کرده حقنه باید کرد ویا بار روغن مغز دانه
زردالو مقعد را چرب باید کرد ویا صبر سقوطری یکمثقال در آب جوشیده
افسنتین رومی ویا در آب برگ سداب یا در آب برگ شفتالو بپنبه آلوده
کرده باید بر درشت مکرر او کرم اطفال واما علاج کرمی که در بطن
اطفال متولد میشود شیح که درمنه در بدل آن میرود یکمثقال وصبر سقوطری
دو دانگ مجموع ادویه را کوفته وبیخته وباب برگ شفتالو خمیر کرده
بر ناف طفل طلا باید مقاله ٢٤ در بیان امراض جگر وسوء المزاج جگر یا
حار است وعلامت او بسیار تشنگی وشدت آنست وتلخی دهن وسوختن
زبان وقلت شهوت وخشکی براز وسرعت نبض وحرارت در محل جگر
ونا ریت قاروره که در و مره صفرا باشد وگاه اسهال صفراوی وزردی روی
وچشم وعلاج درین مقام تبرید مزاج جگر است باشربه واغذیه بارده موافقه
مر جگر را وخوردن جلاب هر صباح از تخم کاسنی سه درم والا آلوی بخارا
یا آلوی سیاه ده عدد واگر آلوی سیاه خورد تر از آلوی بخاری باشد پانزده
عدد وتمر هندی هفت ونیم مثقال وقند سفید وترنجبین از هریک
هفت ونیم مثقال وغذا ماء الشعیر که در وی تخم کاسنی دو مثقال طبخ کرده
باشند اگر تب باشد واگر تب نباشد غذا آش زرک باشیره مغز بادام
شیرین واندکی قند واگر قبض باشد بعوض زرک تمر هندی باشیره
مغز بادام واگر قبض نباشد آش انار دانه باب لیمو باشیره مغز بادام یا
گوشت مرغ جوجه واگر جگر علیل ضعیف باشد جلاب وشربت هر صباح

از سکنجبین ساده هفت مثقال با عرق کاسنی پانزده مثقال باید داد
یا آب هندوانه مقدار بیست مثقال و قند سفید هفت مثقال یا آب
خیار یا آب بادرنگ بیست مثقال و قند سفید هفت مثقال باید داد
بیان ملیّن واگر در طبیعت قبض باشد تلیین طبیعت بآب فواکه
یا بمطبوخ فواکه با شیرخشت باید کرد و بر جگر از صندل سرخ و سفید با عرق
کاسنی ضماد باید کرد یا بآب کدوی تر یا بآب برگ خرفه باید کرد ضماد واگر
حرارت بسیار غالب باشد قرص طباشیر ملیّن درین باب بسیار
نافع است بوزن یکمثقال در سکنجبین ساده هفت مثقال و از عرق
کاسنی پانزده مثقال واگر حرارت و اعراض آن اشد باشد مقدار مثقالی
قرص کافور با عرق کاسنی پانزده مثقال باید داد و خوردن کاهو و
خیار درین علت منفعت بلیغ دارد اما در خوردن چیزهائی که برودت
قوی دارد ملاحظهٔ فساد خرابی معده باید کرد و بسیار مبالغه نباید نمود
الا عند الضرورة بیان ماده صفراوی واگر سوء المزاج جگر بسبب ماده
صفراوی باشد درین صورت تلیین طبیعت باین مطبوخ که مذکور
میگردد باید کرد سنای مکی پنج درم بنفشهٔ خشک پنج درم و نیلوفر و تخم
کاسنی از هر یک سه درم که دو مثقال باشد آلوی بخاری و عناب از هر یک
بیست عدد تمر هندی پانزده مثقال هلیلهٔ کابلی پنج درم و گل سرخ تر
اگر وقتش باشد والا خشک پنج درم تخم کشوث سه درم مجموع را در یک
و نیم کاسه آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند دیگر باره صاف ساخته
ده مثقال فلوس خیارشنبر در وحل کرده با ترنجبین صافی ساخته پانزده
مثقال و دیگر باره از پرویزن موی گذرانیده بوقت صبح نیم گرم باید خورد

مطبوخ مسهل

وتا وقت نیم روز صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
شربتی از تخم اسبغول شسته دو مثقال و قند سفید ده مثقال و عرق
کاسنی دو قاشق ترتیب داده اختیار باید کرد ضماد جگر و بر جگر ازین
ادویه ضماد باید کرد صندلین سفید و سرخ و آرد جو و بنفشهٔ خشک
و نیلوفر و گل سرخ از هر یک دو مثقال کافور نیم دانگ مجموع را کوفته
و بیخته و با آب کاسنی یا عرق او و یا آب برگ همیشه بهار یا آب کشنیز
تر هر کدام ازینها که موجود باشد خمیر کرده بر جگر باید نهاد و اگر باین
علت سرفه نیز باشد هر صباح جلاب از تخم کاسنی دو مثقال ترپا خشک
سه مثقال و دو دانگ و قند سفید هفت مثقال و نیم و ترنجبین هفت
مثقال مجموع ادویه را در قدری آب باتش نرم طبخ باید کرد تا نیمه
بماند و صاف ساخته و قند و ترنجبین را بآن آمیخته بر نهار نیم گرم
باید آشامیدن و غذا ماش مقشر باید داد با شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ
یا کدوی تر واگر درین علت اسهال باشد هر صباح شربتی از قرص
طباشیر قابض یکمثقال یا رب بهی یا رب حب الآس یا رب سیب
از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال ضماد جگر و معده و غذا ماش
مقشر بریان کرده با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ باید داد و بر معده
ازین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ و سفید و فوفل که سپاری
نیز می نامند و اقاقیا و گلنار و جفت بلوط از هر یک دو مثقال مجموع را
کوفته و بیخته و با آب برگ مورد ضماد خمیر کرده یا با آب برگ خرفه بر معده
باید نهاد و غذا آش سماق با شیرهٔ مغز بادام بریان کرده و اندکی
قند سفید و یا آش زرک با شیرهٔ مغز بادام باید داد صفت قرص

بیان الجبه با سرفه باشد

بیان الجبه با اسهال بود

که حرارت جگر را نافع بود و قرصی که درین مقام حرارت معده و جگر را
تسکین دهد ازین ادویه باید ساخت زرک پلی دانه هفت مثقال
گل سرخ و طباشیر از هر یکی سه مثقال و دو دانگ تخم کاسنی و مغز تخم
خیار و مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بلعاب
تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرص
بوقت حاجت یکمثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال بیان سوء المزاج
بارد و اگر سوء المزاج جگر بارد باشد و علامت او اسهال است و تهیج رو
و انتفاخ و فساد رنگ بشره و قلت تشنگی و سفیدی زبان و لبها و بطو
نبض و سفیدی رنگ بول و غلظ آن و علاج درین مقام خوردن
جلابست هر صباح از بادیان دو مثقال و از گلقند عسلی هفت مثقال
بطریقی که مکرر مذکور شد طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند را در ان
حل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و غذا نخود آب با شیره مغز تخم
معصفر باید داد با گوشت دراج یا طیهوج یا مرغ خانگی هر کدام که
یافت شود و قرص مسخن جگر و معده و ادویه که مسخن بدن و جگر و معده
باشد و ادرار بول کند اینست سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر که
مراد گور گیاه است و بادیان رومی و ابهل که میوه سرش است و در کوه
می باشد و معروف و مشهور است و مغز بادام تلخ و قسط از هر یک
یکمثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب خمیر کرده قرصها باید ساخت
و بوقت حاجت یکمثقال در ماء الاصول باید خوردن بیان ساختن
ماء الاصول و ماء الاصول که درین مقام مفید است باین اجزا باید اختیار
کردن پوست کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک هفت مثقال تخم کرفس

وبادیان

وبادیان شهری و بادیان رومی از هر یک دو نیم مثقال پوست بیخ
اذخر گیاه غافث و حاشا و پرسیاوشان از هر یک سه و نیم مثقال مویز
بی دانه چهارده مثقال مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب با تش هم
باید جوشانیدن تا نیم کاسه آب بماند و بعد از ان صاف باید کرد و مقدار
خوردن از و بوقت حاجت بان قرص که مذکور شد بیست مثقال است
و اگر با این علت اسهال قوی شود علاج ازین ترکیب که مذکور میشود
باید اختیار نمود تخم تراتیزک و تخم ریحان و صمغ عربی تف داده از هر یک
یکمثقال بگلاب خلط کرده باید خوردن سفوف نافع و غذا از قلیها که در آن
ابزار و دیگر حاره باشد مثل زیره و نانخواه و یا کباب گوشت مرغ خانگی
و طیهوج و دراج و امثال اینها باید خوردن اما این اغذیه مذکوره را
بسیار نمک نباید کردن و بعضی از اطبا گفته اند که جگر گرگ را در سوء
المزاج بارد جگر نفع بسیار است اگر ازخشک کرده او را مقدار نیم مثقال
در شربتی که نافع جگر باشد خلط کرده بخورند و ضماد دیگر که نافع باشد
جگر را تمام و اسارون از هر دو بوزن برابر در قدری آب طبخ باید
کرد تا نیمه بماند و لته در ان آب فرو برده نیم گرم بالای جگر باید نهاد قرصی
که نافع باشد و قرصی که درین مرض نافع باشد و تسکین درد
نیز کند بادیان رومی و ریوند چینی از هر یک دو مثقال گل سرخ
که از تکمه و قمع جدا کرده باشند دو و نیم مثقال سنبل و اسارون
و لک شسته از هر یک نیم مثقال مجموع را نرم کوفته و بیخته و بآب
کرفس خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک باید کرد و مقدار خوردن
بوقت حاجت یکمثقال است در ماء الاصول و یا شربت از سکنجبین

بیان اسهال باشد

عفصلی هفت مثقال در آب گرم حل کرده باید خوردن و غذا زیرباج
بگوشت مرغ خانگی یا طیهوج باید پخت و شیر بهتائی که موافق این علت
است بعرق کاسنی باید داد خصوصا که خوف سده در کبد باشد و اگر
سوء مزاج کبد رطب باشد علامت او قلت تشنگی است و بسیاری آب
دهن و تهبج روی و چشم و سستی اعضاء شراسیف که مراد ازان گوشت
برودهٔ سینه است و لین نبض و سفیدی رنگ بول و غلظت آن و بسیاری
خواب و کسل و تیرگی حواس و بد گذرانیدن طعام و علاج درین مقام
خوردن جلابست هر صباح از بادیان و تخم کرفس و بیخ سوسن تراشیده با
نیم کوفته دو مثقال و کلقند عسلی هفت مثقال مجموع را جنانچه رسم است
طبخ کرده و صافی ساخته و کلقند مذکور دران آب حل کرده نیم گرم بر نهار
باید اشامیدن بیان اغذیهٔ یابس الطبیعة نافع است و غذا نخود
آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر و قدری دارچینی باید انداخت و یا قلیها
از گوشت مرغان مذکوره با دویهٔ لطیفه و یا جلاب از کلقند عسلی هفت مثقال
و آب بادیان تر که کوفته و افشرده باشند هفت مثقال و یا باطریفلات
مفیده درین باب باید که باشد و اگر معالج در علاج کبد استعمال مسهلات
نکند صواب بود خصوصا که خوف سده باشد زیرا که اسهال حاصل میشود دوا
خشونتی که در وی است و این فعل موجب اخراج لطیف اخلاط است
و موجب تمکن و تحجر غلیظ ماده در محل خود و چون جگر از اعضاء رئیسه است
بعضی اطبا درین نوع علاج توقف کرده اند زیرا که موجب استحکام سده است
و این منافی مقصود معالج است و غذا هر چه سبک باشد از اغذیه و به بوستان ایل
مثل قلیها و کباب گوشت مرغ و اما اگر سوء مزاج جگر یابس باشد علامت آن

بیان سوء المزاج رطب

بیان سوء المزاج یابس

تشنگی و نحافت

تشنگی و نحافت بدن است و قلت براز و پوست آن و صلابت نبض که مشعر
بخشکی مزاج است و سفیدی بول و رقت آن و قلت خون در بدن و علاج درین
مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت نیلوفر ده درم در قدری آب
با شیرهٔ خرفه مقدار بیست مثقال با قند سفید هفت مثقال و غذا حسو که مراد ازان
اناله آرد میده گندم است و شیرهٔ مغز بادام و اندکی قند سفید که شیرین شود
و یا کدوی تر و گوشت بزغالهٔ مهرا و یا مغز کلهٔ بزغاله با قدری قند باید داد
و این تدبیر در غذا از برای حصول ترطیب است و یا غذا از ماش مقشر و کدوی
تر و اسفاناخ و یا گوشت ماهی کوچک که در رودخانهای خرد می باشد و ازین
روغن که مذکور میکردد بر جگر ضماد باید کرد روغن بنفشه هفت مثقال و یا روغن
کدو هفت مثقال و موم صافی پنج مثقال اول موم را در روغن باید گداخت
و بر زمین باید نهاد تا سرد شود و نیم قاشق آب برگ خرفه و نیم قاشق آب
کدوی تراشیده با این موم روغن آمیخته نیک بر هم باید زد و گاه گاه بر
جانب جگر باید مالید مقالهٔ ۷۵ در بیان ضعف کبد و سبب ضعف کبد
خالی ازین نیست که سوء المزاج حار است یا بارد یا رطب یا یابس بیان
آنچه سببش سده باشد و یا سبب سده واقع است در جگر یا سبب امراض
دیگر است که بسبب آن جگر را نیز عارض شده است و علامت آن قلت شهوت
طعام است و فساد رنگ بشره و نحافت بدن و اسهال شبیه بخونابهٔ صاف
گوشت تازه و وجع در جانب راست و اگر سبب سده بود که در محدب کبد
شده باشد علامتش آنست که نقصان در بول میشود و قلیل قلیل می آید
و رقیق و اگر سده در جانب مقعر باشد براز نرم و رقیق است و علاج
در صورتی که سبب سده باشد خوردن جلاب است هر صباح از تخم کاسنی

ضعف کبد

ضعف

جلاب مفتح سده

وعنب الثعلب هر یک دو مثقال و از بیخ کاسنی سه مثقال و نیم و بادیان
دو نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانچه رسم است طبخ
کرده وصاف ساخته و قند آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا ماش
و نخود باید داد و هر صباح شربتی از قرص زرک یکمثقال با هفت مثقال
سکنجبین بزوری باید داد و یا جلاب از بادیان و تخم کرفس از هر کدام دو
مثقال و نانخواه دو و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال چنانچه سابقا مذکور
شد طبخ کرده و قند آمیخته نیم گرم باید داد و علیل را از اغذیه مسدد حذر باید
کردن اجزاء ازان حذر باید کرد و از شربتهای و حلوای معمول آرد و
نشاسته و از مثل ترب و کلم که هم اینها مسدد است و نیز از فرینی و بالوده
و کاچی حذر باید کردن بیان سده که در مقعر باشد و اگر سده در جانب مقعر
جگر باشد علاج خوردن جلابست از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و تخم کاکنج
نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال بترتیب مذکور طبخ
کرده بر نهار باید داد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون باید کرد و یا از سنای مکی سه و نیم مثقال و دو مثقال
تخم کاسنی و هفت مثقال قند سفید اول ادویه را چنانچه رسم است طبخ باید
کرد و از کرباس گذرانیده و قند مذکور بآن آمیخته و پنج مثقال معجون
خیارشنبر در وحل کرده بوقت صبح باید آشامیدن و تا نیم روز صبر باید
کردن تا عمل دارو آخر شود بعد ازان از تخم ریحان و قند چنانچه عادت
است شربت کرده باید خوردن و غذا بعد از نماز عصر نخود آب با گوشت
مرغ باید اختیار کردن ضماد جگر و بر جگر علیل از بابونه و برنجاسف
و شبت از هر یک هفت مثقال تخم کرفس دو مثقال سنبل و اسارون

از هر یک یکنیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بآب سداب
یا بآب بادیان خمیر کرده بر جگر باید نهاد و مکرر را معجون کرکم درین علت
نفع بلیغ دارد و اجزای او برین وجه است که مذکور میگردد تخم
کرفس و بادیان و ابهل که ثمرة العرعر است و آن تخم میوه سرو
کوهی است و سلیخه و اذخر از هر یک هفت مثقال سنبل و قسط
و قوه که روین است و اهل خراسان روناس می نامند و رنگریزان
بآن کرباس سرخ میکنند از هر یک سه و نیم مثقال پرسیاوشان و عصاره
غافث و پیر و شتی و مغز بادام کوهی از هر یک نیز سه و نیم مثقال
رب سوس دو مثقال ریوند چینی دو مثقال و زعفران نیم مثقال
مرکی دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بعسل صافی کف گرفته
خمیر کرده باید برداشت و ازین معجون مقدار یکمثقال بماء الاصول
که سابقا مذکور شد بوقت حاجت باید اختیار کرد مقاله ۲۶ در بیان
اورام حادث در کبد و ورم خالی ازین نیست که حار است یا بارد
و حار یا دموی است یا صفراوی اما اگر ورم جگر دموی باشد علامت او
ظهور ورم است بجس لمس و تب تیز و تشنگی و کرب و اندوه
و سوختن موضع ورم و ثقل و درد قوی و سرخی روی و
سقوط شهوت غذا و سرفه خشک و حدوث فواق بسبب ضیق
ورم معده و شش را خصوصا بعد از خوردن غذا و احتباس بطن
و حدوث غشی در بعضی اوقات و ضیق النفس و گاهی احتباس
بول و گاه گاه حدوث اختلاط عقل و پریشانی و زوال آن بسبب
نقصان غذا بجزء غلیظ از معده بدماغ و علاج درین صورت فصد

بیان اجزای ترکیب معجون کرکم

بیان ورم دموی

ازباسلیق باید کرد از دست راست وخون بقدر قوت وطاقت
باید گرفت واگر زمان بهار باشد ومرض دموی وعلیل با قوت
ودر سن جوانی بود در بسیاری اخراج خون باکی نیست زیراکه
نجات وخلاص درین نوع علاج است **جلاب** وبعد ازان
خوردن جلاب از عناب سبستان وهریک بیست عدد وبنفشه
خشک یا تر سه مثقال ونیم تخم کاسنی دو مثقال قند سفید وترنجبین
صافی از هریک هفت مثقال اول مجموع را چنانکه رسم است طبخ کرده
وصاف ساخته قند وترنجبین مذکور را با آن آمیخته نیم گرم بر نهار
اختیار باید کرد وغذا ماء الشعیر صرف باید خوردن واز اغذیه بر همین
اقتصار باید کردن وتلیین طبیعت بمطبوخ خواه با ترنجبین وشیر
خشت باید نمود **حقنه نافعه** واگر علیل قادر بر خوردن جلاب
نباشد یا مکروه می شمرده باشد اختیار حقنه باید کرد باین اجزا که
مذکور میگردد بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی از هریک سه ونیم مثقال
سنای مکی چهار ونیم مثقال جو کشک کرده وسبوس گندم وگل خطمی از
هریکی یک کف دست مجموع ادویه را با تش آهسته طبخ باید کرد تا نیم
کاسه بماند واز کرباس گذرانیده وهفت مثقال شکر سرخ وهفت
مثقال فلوس خیار شنبر دران حل کرده ودیگر بار صاف کرده
بعد ازان هفت مثقال روغن بنفشه بادام یا با روغن گل و
هفت مثقال آب کلم دران خلط باید کرد وقبل از استعمال حقنه اول
شربتی که مناسب مرض باشد یا شوربای مناسب حال باید خوردن
واگر تابستان باشد صباح یا بیگاه واگر زمستان باشد نیم روز بدو دفعه

نیم گرم عمل باید کرد واگر حدوث ورم در جانب محدب جگر باشد باید که کمال
عنایت واهتمام معالج معروف باشد با درار بول علیل بدادن جلاب
از تخم کاسنی وقند بر وجهی که رسم وعادت است ترتیب باید داد وبعد
ازان مغز تخم خیارین ومغز تخم خربزه از هریک هفت مثقال نرم کوفته در
کوشه لته باید بست ودرین مطبوخ باید مالید تا شیره بیرون آید و
قند مذکور با آن آمیخته بر نهار باید اختیار کردن وشربت از سکنجبین
بزوری معتدل هفت مثقال با پانزده مثقال عرق کاسنی باید داد
یا بعرق کشوث بمقدار مذکوره ویا ازین سفوف که مذکور میگردد باید
داد واجزاء آن اینست ریوند چینی یکمثقال گل سرخ وزرک از هریک
دو مثقال وتخم کاسنی دو مثقال ونیم مغز دانه کدو ومغز تخم خربزه و
گلنار از هریک هفت مثقال بادیان وتخم کرفس از هریک دو مثقال
مجموع را کوفته وبیخته هر صباح بر نهار دو مثقال با عرق کاسنی باید خوردن
بیان قرص نافع وقرصی که درین علت نفع بلیغ رساند خصوصاً
که ورم در جانب محدب جگر باشد تخم کاسنی ومغز تخم خربزه وتخم کشوث
از هریک دو مثقال طباشیر یکمثقال ریوند چینی دو دانگ لک شسته
نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته وبیخته وبعرق کاسنی ویا با آب
عنب الثعلب خمیر کرده قرصها باید ساخت ومقدار خوردن یکمثقال
است در عرق کاسنی وماء الجبن که آنرا بسکنجبین بزوری باشد
درین علت نافع است واما اگر ورم جگر حار صفراوی باشد علامت
او تشنگی بافراط است وقلق وکرب که مراد با آن غم وتلواسه و
اندوه است وسوختن محل ورم ودرد بقوت وتب تیز وسرعت

نبض و زردی رنگ بود و نایت آن وگاه حدوث قی صفراوی داختلاف
و مراد با ختلاف رفتن شکم هست از غیر خون و اکثر بجهت فساد غذا است
و بیرازصفراوی و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از تخم کاسنی
دو مثقال و نیلوفر دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال او ترنجبین
هفت مثقال اول ادویه را چنانکه رسم هست ترتیب داده و قند و ترنجبین
بآن آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کردن اسهال مادهٔ صفراوی و تلیین
طبیعت بمطبوخ هلیله یا بنقیع زردالوی خشک با شیرخشت و ترنجبین صافی باید کرد
و باید که ترنجبین و شیرخشت هر یک پانزده مثقال باشد و آب زردالوی سی مثقال
مجموع را با آب زردالو جمع باید کردن و بر نهار اختیار باید نمودن و غذا انار شیرین
با شیرهٔ خشخاش باید داد ضماد جگر و ضماد بر جگر در ابتدا ورم بصندل سفید و
سرخ و گل نیلوفر و گل سرخ و عصارهٔ مامیثا اجزا برابر نرم سائیده و با
عرق کاسنی یا آب برگ همیشه بهار خمیر کرده نرم چنانکه از انگشت بریزد در محل
ورم باید نهاد و چون ورم از حد ابتدا تجاوز کند البته باید که رادع بر او
نه نهند ضماد محلل ورم ضمادی دیگر که در ابتدای ورم صفراوی و دموی
نافع و رادع باشد برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج طحلب که مراد بآن جامه
حوض است و گل سرخ تازه اگر و قتش باشد و صندلین سرخ و سفید مجموع را
کوفته و بیخته و با آب همیشه بهار آمیخته بر محل ورم ضماد باید کرد و اما ورم
جگر اگر بارد و بلغمی باشد بیان ورم بارد بلغمی علامت او نبض بطی و قیق
دیر حرکت است و سفیدی رنگ بود و سفیدی زبان و قلت عطش و سفیدی
رنگ روی و براز بلغم آمیز و سفیدی آن احساس بورم نرم بی درد و
عدم تب و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن

تراشیدهٔ

تراشیدهٔ نیم کوفته دو مثقال و عنب الثعلب نیز دو مثقال و بادیان نیم کوفته یک و نیم
مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را در قدری آب طبخ کرده چنانچه مقرر است
و صافی ساخته و قند بآن آمیخته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا ماش مقشر و اگر
نخود مقشر و شیرهٔ مغز بادام شیرین باید خوردن و استفراغ بیان مسهل مناسب و تلیین
طبیعت بحقنهٔ حاره مذکوره و این مسهل مذکور باید کرد سنای مکی سه و نیم مثقال ایارج
مشهور و بادیان رومی نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
اول ادویه را در قدری آب بآتش ملایم جوشانیده و صافی ساخته و قند بآن
آمیخته و یکمثقال معجون خیارشنبر در و حل کرده بوقت صبح اختیار باید کرد و تا نیم
روز صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن هفت مثقال قند سفید
و یکمثقال تخم ریحان شسته و آب مقدار کفایت شربت کرده باید آشامید و غذا
در روز دارو بوقت عصر اختیار باید نمود و غذا هر روزه نخود آب باید داد
با شیرهٔ مغز تخم معصفر و گوشت مرغ و اگر چنانچه علیل ضعیف و بی قوة باشد
بعد از آن تقویهٔ معدهٔ او بمعاجین و اقراص حارهٔ لطیفه باید کرد و اطریفلها
و گلقند که درین مقام نافع هست باید داد بیان ورم بارد سوداوی و اگر ورم
بارد جگر سوداوی باشد علت حدوث این ورم اجتماع اخلاط سوداوی است
در جگر و این بسبب سده ایست که در جگر و سپرز حادث شده زیرا که بسبب
سده در طحال سودا در و نفوذ نمیکند و غلیظ سودا در مجاری کبد مجتمع
میشود و می‌ش بسبب ورم در کبد میشود و علامت او صلابت کبد است
و خشکی زبان و بسیاری تشنگی و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادیان
نیم کوفته و تخم کاسنی و تخم کرفس از هر یک دو مثقال و قند سفید و ترنجبین از
هر یک هفت مثقال مجموع ادویه را بر وجهی که مکرر تقریر یافت ترتیب داده

نیم گرم باید آشامیدن و غذا آش زیره باج کرمرادبان اش ببرکرهت باید داد

بیان مطبوخ مسهل و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون باید کرد و یا

باین ترکیب که مذکور میکردد و تلیین طبیعت باید نمود سنای مکی چهار مثقال

و نیم بادرنجبویه و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان از

هریک دو مثقال مجموع ادویه را در قدری آب بآتش ملایم طبخ باید کرد و صاف

ساخته و شکر سرخ هفت مثقال آمیخته و از معجون نجاح که ترکیب آن سابقا مذکور

شد هفت مثقال درین مطبوخ حل کرده بوقت صبح اختیار باید کرد اگر تابستان

باشد و اگر زمستان باشد نیم روز تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر

شود و بعد از آن شربت از تخم ریحان و قند باید آشامیدن و بعد از نماز

عصر غذا باید خوردن و غذا نخود آب باید با شیره مغز تخم معصفر و گوشت

مرغ و اگر ضعیف و بی قوتی باشد بعد از گذشتن دو سه روز شربت از سکنجبین

بزوری باید داد و مقدار هفت مثقال باید داد و یا معجون کرکم مذکور با آب

بادیان تازه یا با آب برگ کاسنی هرکدام که موجود باشد هفت مثقال ترتیب داده

برنهاد باید اختیار کردن ضماد جگر و ازین ادویه که مذکور میگردد بر جگر

ضماد باید کرد و تخم حلبه و زعفران از هریک هفت مثقال کندر چهار و نیم مثقال اکلیل

الملک و بابونه از هریک یک کف و سنبل الطیب و حماما از هریک دو مثقال از

مجموع ادویه آنچه کوفتنی باشد باید کوفت و آنچه گداختنی باشد باید گداخت

زیرا که مجموع را نتوان کوفت چاره او آنست که در آب گرم حل کنند یا در

روغن گل یا بنفشه در پیاله مس قلعی کرده بر روی آتش نهند تا گداخته

شود و بقیه ادویه را کوفته و بیخته و بآن خلط کرده و موم دو مثقال درین

روغن مذکور گداخته مجموع را نیک بهم زده بر محل وجع مکرر باید نهاد و بر جگر

وقند سفید هفت مثقال
صح

ازادویه

و خشخاش سه درم مجموع با دو سه رطل آب بآتش ملایم باید جوشانید تا یک

رطل بماند و از گرد آن کذا بالیده و خیرخشت و ترنجبین از هریک یازده درم

در آن نیک مالیده نیم گرم باید آشامید و یا از فلوس خیارشنبر بیست درم

آن دو نیک مالیده و صافی ساخته نیم گرم باید آشامید و اگر چنانچه بهار یا تابستان

باشد سحر باید آشامیدن و اگر زمستان باشد چاشتگاه اختیار باید کرد و اگر

سحر واقع شود تا نیم روز صبر باید کرد و اگر چاشت واقع شود تا میان پیشین

و عصر صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت باید اختیار کردن

از قند ده درم و لعاب اسپغول دو مثقال در قدری آب نیم گرم شربت

کرده باید خوردن و غذای روز دارو آخر روز باید خورد و اگر بیمار قوت

باشد و آن مقدار چهل درم است از ماء الشعیر و لعاب اسپغول و روغن مغز

بادام یا روغن بادام شیرین و روز هفتم شربت از قند سفید و یا نبات

با عرق بید مشک ده درم و قدری آب که در حلاوت معتدل باشد نیم گرم

باید خوردن و اگر درین شربت اندکی لعاب اسپغول نیز باشد صواب بود

و غذا این مرض بعد از خوردن ملینات و شربتها در روزی یک نوبت

از ماء الشعیر است بر وجهی که مذکور شد و آن نیز آخر روز و اگر چنانچه زایل

شود و اعراض ردیه این علت کم شود فبها و الا اعاده مطبوخ ملین مذکور در

روز هفتم نیز باید کرد تا ماده مرض بالکلیه دور شود و اگر سبب ورم ماده

صفراوی باشد علامت آن سوزاک و تب تیز و تشنگی بسیار و اندوه

و سرفه خشک و ضیق النفس و یافتن لذت و استراحت بر یافتن هوای

سرد و حرارت بسیار در سینه احساس کردن و علاج او مثل علاج

دموی است الا آنکه فصد نیست و در جانب تبرید و ترطیب اقوی از

دموی می باید و باید که معالج در معالجهٔ این علت چون در تبرید و ترطیب سعی میکند
از استعمال ادویهٔ خشنه حذر کند زیرا که درین علت ضیق النفس از اعراض شدیده
مهلکه است و اشتداد ضیق النفس موجب هلاک است و صاحب این علت
می باید که از خوردن آب سرد و ترشی بالکلیه حذر کند و در مکانی باشد که دران
غبار و دخان نبود و سر و سینه برهنه نکند و اما مسکن متعفن نیز نباید که باشد
الخفقان که بواسطهٔ حرارت و تعفن علیل هلاک شود و همیشه پستان نیم پخته
در دهن نگاه دارد و همیشه سینه را بروغن بنفشه بادام چرب کند و اگر
ازین روغن موم روغنی سازند و بمالند بهتر باشد و اگر اندکی کتیرا نیز با این
موم روغن بیامیزند نیکو باشد **بیان مادهٔ سل** و اما آنکه سبب در ریختن
مادهٔ تیز است از دماغ بشش و متقرح شدن شش بدین سبب آن را سل
می نامند و مراد بسل قرحه است که در شش حادث میشود و حدوث این علت
بعقب ذات الریه است یا ذات الجنب **علامت سل و امتحان او**
علامت او تب ساکن نرم است و سرخی روی بواسطهٔ تصاعد بخارات
و سرفه با خون و ریم آمیخته و فرق میان خلط و چرک و ریم بآن است
که مدفوع را در آب باید انداخت اگر چنانچه ریم و چرک است در آب حل میشود
و اگر چنانچه خلطی باشد از جنس بلغم یا صفرا یا سودا از آب متمیز میشود چنانکه
اگر خواهند بسر چوبی خلط را از آب جدا میتوان ساخت که محسوس و متمیز
باشند از یکدیگر و دیگر نیز فرق میان خلط و چرک آن است که مدفوع را
از دهن بر آتش اندازند اگر ریم و چرک است در سوختن از رایحهٔ کریهه
بمشام میرسد و اگر چنانچه نیست آن رایحه نمیرسد و از جملهٔ علامات سقوط
موی است و سخاوت و نحافت بدن و چسبیدن جلد پیشانی بر استخوان

و رفتن طراوت و رونق از بشره و علاج در اول حدوث خوردن خلابست
هر صباح از شربت خشخاش یا شربت بنفشه هر کدام که حاضر باشد ده درم با ترنجبین
صافی ده درم بقدری آب نیم گرم اختیار باید کرد یا از سپستان و عناب از
هر یک ده عدد در مقداری آب چنانچه رسم است ترتیب داده قند سفید ده
درم و ترنجبین صافی ده درم آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر که
در وی سرطان نهری پخته باشند باید داد و طریق ترتیب کردن سرطان که مراد
از آن پنج پای است و خرچنگ نیز میگویند و در خراسان بسیار می باشد این است
که اول سر و پایها می باید کند و شکم او را با آب و نمک نیک می باید شست و در
شستن او اطبا خاکستر چوب تاک را بآب مخلوط فرموده اند و غالبا مقصود
آن است که رایحهٔ کریهه از وی دور شود و اگر از خوردن سرطان علیل متنفر
باشد ماء الشعیر با پاچهٔ گوسفند مهرا پخته باید داد و یا آناله نشاسته در روغن
بادام و اندک نبات یا قند باید داد و اندک شیرهٔ خشخاش نیز باید آمیخت
و سینه و بدن را بمثل روغن بنفشه چرب باید کرد و روغن کدو و روغن
بادام شیرین نیز همین حکم دارد و اگر از ماء الشعیر متنفر شود غذا شیرهٔ ماش با
پاچه مهرا پخته باید داد و اگر در طبیعت قبض باشد شیرهٔ بادام باید آمیخت
و اسفاناخ یا برگ خرفه در آش باید انداخت و کدوی تر اگر وقتش باشد بهتر است
و اصحاب سل را خوردن شیر خر و شیر عورت بغایت نافع است بر ناهار مقدار
بیست مثقال و اگر از پستان بمکد بهتر بود و در تاثیر اسرع باشد و می باید
که معالج در معالجهٔ سل غافل از قرحه نشود و بعضی چیزها که موجب جلا و نقای
قرحه است از ادویه ایراد نماید و اهتمام بایراد مسکنات سرفه کند از اشربه
و اغذیه و لعوق و حبوب و سفوف که درین علت نافع است و تا امکان باشد

شیر خوردن در سل نافع است

دست از علاج باز ندارد و اگر تب بر بدن استیلا یابد از مبردات مثل قرص کافور و ربجز فعل بتبرید در و باشد و لایق مقام بود استعمال باید نمود و درین باب اهمال و تقصیر نباید کرد و گاه گاه اختیار آب زن باید فرمود و گاهی بحمام معتدل الهواء در آید و بسیار مکث نکند و در دخول و خروج حمام و مراعات تدریج نماید و سر و سینه مکشوف از حمام بیرون نیاید و خود از هوا نگاه دارد و در درون حمام و بعد از خروج حمام آب سرد نخورد و از جمله چیزهائی که صاحب این علت را مفید است خوردن ماء الجبن است در ابتدای این علت و انتهای او نیز و اگر چنانچه معده ضعیف نباشد می شاید که با نان میده نانخورش سازد زیرا که او را در فربه ساختن ابدان بخیفه خاصیة عظیمه است و در ترطیب ابدان ایشان مطلوب است اما احتیاط مرعی باید داشت که در طبیعت تلیین غلبه نکند و باسهال نرسد که اسهال درین مرض موجب مخاطره است آنچه ازان حذر باید کرد و صاحب سل باید که از غضب و جماع بر حذر کند و از کثرت کلام نیز زیرا که سکوت و سکون اورام را در به شدن قرحه مدخل تمام است بیان قرص نافع است و قرصی که صاحب سل را نفع بلیغ رساند بدین صفت باید گل ارمنی و گل مختوم و نشاسته از هر یک پنج درم سرطان نهری سوخته شسته از خاکستر او ده درم طباشیر و کثیرا از هر یک شش درم رب سوس سه درم مجموع را کوفته و بیخته بلعاب تخم بهی قرصها باید ساخت و در سایه خشک کرده مقدار خوردن بوقت حاجت دو درم است در شربت خشخاش یا در شربت بنفشه و اگر درین قرص بوقت شدة حرارت دو درم مغز تخم بادرنگ و دو درم مغز تخم خیار بیامیزد صواب باشد بیان العرق نافع

بیان قرص نافع

از ادویه که عطریت و بوی خوش داشته باشد مثل سنبل و آنچه بآن ماند طلا باید کرد طلا و اما اگر سبب ورم جگر ضربه یا سقطه باشد بیان آنچه سبب ضربه و سقطه باشد علاج او آنست که هر صباح جلاب از عنب الثعلب دو مثقال و تخم کاسنی نیز دو مثقال و قند هفت مثقال مجموع ادویه را اول در قدری آب بر دو جزء مقرر باتش نرم طبخ کرده و صافی ساخته و قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا نخود آب و ماش مقشر و شیره مغز بادام باید اختیار کردن و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون باید کرد ضماد و ضماد بر جگر از لک شسته و نخود مقشر کوفته و ریوند چینی از هر یک چهار مثقال و نیم و از مومیائی دو مثقال در قدری روغن کنجد که اختر باقی ادویه بآن امیخته و نیک خلط کرده باید اشامید آنچه ازو حذر باید کردن و صاحب مرض اورام جگر و سده آنرا از خوردن میوهای قابض می باید حذر کردن والا خطر است مقاله ۷ در بیان یرقان و یرقان عبارت از زردی و صفرة فاحش در بشره و اعضاست و حدوث این رنگ بسبب جریان خلط صفراوی است بجلد بدن و حوالی و حواشی آن و این ماده اکثر متعفن نمی باشد و حدوث یرقان یا از جهت بحران است همچنانکه بعد از حصبها و امراض حاره که دران بحران می باشد واقع میشود و یا از جهت دفع طبیعت است و علامت او خشکی طبیعت است و بر ابتلی وجه و وقوع او در روز بحران می باشد و علاج این نوع یرقان بسبب بحران در اکثر سهل العلاج و سریع الزوال می باشد و علاج او دخول حمام است در ریختن آب نیم گرم بر بدن جلاب و خوردن جلاب هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال و عرق کاسنی پانزده مثقال چنانچه

رسم است ترتیب داده باید خوردن و غذا آش زرک است با شیره مغز
بادام و یا گوشت ماهی در آب و سرکه باید پختن و اختیار کردن و اگر
حدوث یرقان در حمیات روز هفتم واقع شود این را اطبا از علامات
ردیه ناخوش شمرده اند زیرا که دلالت بر کثرت و رداءت ماده مرض
میکند و غلبه صفرا و عجز طبیعت از دفع او **بیان الیرقان بسبب سوء المزاج جگر باشد** و اگر حدوث یرقان بسبب سوء المزاج حار که در کبد است
باشد علامت او شدت عطش است و سرعت نبض و تلخی دهن و سده
رنگ بود و سواد و حصول کف بر روی قاروره و علاج درین مقام
خوردن جلاب هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال و آلوی بخاری ده
عدد و تمر هندی هفت مثقال و قند سفید و ترنجبین صافی از هر یک
هفت مثقال و چنانکه رسم است ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد
یا هر صباح شربت آب انار افشرده با شحم آن مقدار بیست و ده مثقال
با قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال اختیار باید کرد
و غذا ماء الشعیر باید کرد و تلیین طبیعت به آب فواکه با شیر خشت و ترنجبین
از هر یک هفت مثقال و یا به آب زردآلوی خشک تر کرده مقدار بیست
و دو مثقال و ترنجبین هفت مثقال و یا تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله
زرد بدین وجه باید کرد که مذکور میشود سنا مکی و پوست هلیله زرد
و هلیله کابلی از هر یک سه و نیم مثقال آلوی سیاه و عناب از هر یک
بیست عدد آلوی بخاری ده عدد و بنفشه و نیلوفر از هر یک دو و نیم مثقال
تخم کاسنی دو مثقال و پر سیاوشان دو مثقال شاهتره تازه اگر وقتش
باشد یکدسته و الا از خشک چهار مثقال یا از تخم او دو مثقال مجموع ادویه

دیگ

بیان مطبوخ هلیله

در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه باند و از کرباس
گذرانیده دو مثقال خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین بدست در آن
آب مالیده کرده به بر و برزن موی صاف باید کرد و بوقت صبح باید آشامیدن
اگر فصل زمستان باشد اما اگر در تابستان باشد بوقت سحر استعمال باید
کردن و در تابستان تا نیم روز صبر باید کرد و در زمستان تا وقت
نماز پیشین تا عمل دارو آخر شود **شربت معدل جگر** و بعد از آن
شربت مناسب حال از قند سفید هفت مثقال و تخم اسبغول شسته
یکمثقال بقدری آب شربت کرده باید خوردن و غذا از پرهیز آن روز
دارو را تا آخر روز صبر باید کردن و بعد از حصول تنقیه تامه از خلط
صفرا تبدیل و تعدیل مزاج جگر باید کردن بمثل شربت سکنجبین و شیره
خرفه سی مثقال و یا سکنجبین با آب هندوانه سی مثقال و قرص طباشیر
ملین یکمثقال و غذا عدس مقشر با شیره مغز بادام و یا غذا از آش
تمر هندی یا آلوچه کوهی یا زرک با گوشت مرغ جوجه و مکیدن نار و انار
یا ترش درین علت بسیار مفید است و یا غذا از ماش مقشر و کدوی تر
باید اختیار کردن و اگر درین علت تب نباشد ماء الجبن مقدار چهل مثقال
با سکنجبین ساده مقدار بیست مثقال اختیار باید کردن اما اگر تب باشد
خوردن ماء الجبن مجوز نیست زیرا که موجب تعفن است و تعفن موجب
لرزه یا تب **بیان الیرقان بسبب سوء مزاج زهره حاره باشد** و اگر بسبب یرقان
سوء المزاج حاره زهره است و سبب سوء المزاج اصلا زهره از صفرا
بجانب خود بسیار جذب میکند و چون زهره مملو گشت امساک جمع میتواند
کرد پس مراجعت نموده آن صفرا در جمیع بدن منتشر و منبسط میشود

ماء الجبن

بیان الیرقان بسبب حرارت جمیع بدن باشد

و علامت او شدت و غلبهٔ عطش است و سوزاک و اذوه و حدوث
یرقان باین سبب و فقه کمی باشد و علاج او تبرید و ترطیب است و
تبدیل و تعدیل مزاج او باشربهای بارده رطبه مثل خوردن جلاب
هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال و کادی یا الوی بخارائی یا الوی سیاه ده عدد و تمر هندی
هفت مثقال و غذا ماء الشعیر و تنقیه بدن از خلط صفراوی به آب آلو و تمر هندی
و یا به آب زرد آلوی خشک ترکرده بمقداری که سابقاً مذکور شد و یا تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد و اما اگر سبب حدوث یرقان حرارت
جمیع بدن باشد بواسطه مبالغه در خوردن اغذیه تیز و چرب و شیرین
یا بسبب بسیاری تعب و شدهٔ مقاسات و معارضهٔ طبیعت با امراض که
موجب حرارت بدن شده است و این موجب تولد مادهٔ مره صفرا است
و علامت او تقدم وقوع اسباب مذکوره است و نحافت بدن و خارش
جمیع بدن و خشکی براز و خروج صفرا بقی و حدوث این نوع یرقان بتدریج
است و علاج درین مقام اخراج صفرا است از جمیع بدن بمطبوخ
فواکه و یا به آب زرد آلوی خشک یا بمطبوخ هلیله مذکوره و بعد از تنقیه
خوردن آب هندوانه بمقدار بیست و دو مثقال و سکنجبین ساده هفت
مثقال و غذا ماء الشعیر اگر چنانچه با یرقان تب باشد و اگر تب نباشد غذا
از آش زرک باید داد که در و کدو و کشنیز تر باشد و یا بجای شربت دوغ
گاوی روغن گرفته باید بمقدار بیست مثقال یا سی مثقال یا نیم درم طباشیر
و یا قرص طباشیر ملین بمقدار یکمثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال مجموع را
قدری آب سرد که کافی باشد حل کرده باید خوردن اگر سبب ورم جگر
باشد و اگر چنانچه سبب حدوث یرقان ورم جگر باشد و علامت او درد و

بقوت است و تشنگی بسیار و [illegible] و علاج [illegible]
است و اخراج [illegible] و جب چنانکه سابقاً مذکور شد [illegible]
[illegible] مذکور و اگر سبب یرقان خوردن سم یا دوائی سمی باشد و
یا گزیدن و نیش زدن حیوانات و حشرات زهردار باشد مثل مار و
عقرب و غیر ذلک علامت او اضطراب و ذهول و تلواسه است و [illegible]
درون و تشنگی بقوت و بوی بد دهن و علاج درین مقام خوردن
جلاب است هر صباح از آب انار ترش بیست و دو مثقال و طباشیر
نیم مثقال و یا قرص کافور یکمثقال ترکیب داده اختیار باید کرد و غذا
ماء الشعیر با روغن بادام شیرین و یا جلاب از آب هندوانه بیست
[illegible] مثقال با قند سفید هفت مثقال باید آشامید و ازین ادویه
که مذکور میگردد بر جگر ضماد باید کرد گل سرخ و صندل سفید و کشنیز خشک
و اقاقیا و [illegible] از هر یک سه و نیم مثقال کافور نیم دانگ مجموع ادویه را
کوفته و بیخته و بگلاب خمیر کرده بر بالای جگر باید نهاد ضماد جگر نوعی
دیگر یا ضماد از صندل و فوفل و بنفشه و نیلوفر اجزا ادویه برابر یکدیگر
کوفته و بیخته و یا گلاب یا عرق بید مشک خمیر کرده بر مجاری جگر باید نهاد
و اگر علیل را درین مرض احتباس و قبض در طبیعت باشد علاج
او تلیین طبیعت است بمطبوخ فواکه که تقویت آن مجوده کرده باشند
و غذا ماء الشعیر باید داد اگر سبب حرارت تابستان باشد و گاه
سبب یرقان شده حرارت تابستان نیز می باشد زیرا که در حرارت هوا
صفرا بیش متولد میشود از سایر اخلاط دیگر و بسبب حرارت منجذب و منحلب
مجاری بدن میگردد و این را نیز از جمله یرقان داشته اند و این نوع

و اگر سبب نیش [illegible] سمیات باشد

ضماد جگر

بخاریت قلیل الوقوع و [illegible] است و علاج درین صورت لعوق
کاوی روغن کرفس است با برف یا یخ و سکون در مکان بارد هوا
باید اختیار کردن و پیراهن کتان در آب سرد کرده صندل و گلاب
باشد تر کرده باید پوشید و زرد کوی خشک باید تر کردن در آب
آنرا ساعة بعد با آب فواکه و بر حوالی علیل برگ بید گلاب زده باید
ریخت اگر ایام تابستان باشد و از خیار و کاهو و امثال اینها باید خورد
و از ماهیان کوچک دو سه عدد را بر نهار زنده فرو باید برد زیراکه
در ازاله این مرض بغایت نافع است بجهت خاصیت و بریدن نیز
ریختن دوغ بی روغن بسیار مفید است

بیان یرقان که بسبب سده حادث میشود

و یکی از اسباب یرقان حدوث مرض [illegible] است بسبب
سده حادث در طریق انصباب یعنی ریختن صفرا از زهره در معده
بعضلی [illegible] انتقال او از تمامی فعل ناهضه و عضو کیموس دیگر

ترکیب نافع

و درین یرقان که از سده حادث شده این ترکیب که
ذکر کرده میشود نافع است ریوند چینی و عصاره غافث از هریک یک مثقال
[illegible] رومی دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و مقدار خوردن
یک مثقال و نیم است با آب بادیان هفت مثقال با عرق کاسنی بیاد

یرقان سیاه

و اما یرقان سیاه که او را یرقان سدی نیز می نامند و
سبب او حدوث سده است در مجرای میان عروق و طحال زیراکه
سودا بواسطه این سده داخل مکان خود که طحال است نمی تواند شد
و همچنان در عروق می ماند همراه خون و چون از حد خود بیرون رسد و عروق از و ممتلی شده است در جمیع بدن منتشر و منبسط می شود و بیا

حدوث این یرقان بسبب سده است که در میان مجرای سپرز شده و
هرجاگاه سده درین مجرای واقع می شود نافع است ریختن سودا
بقم معده از برای مصلحت حصول شهوت غذا و طعام و چون راه
انصباب سودا بمعده مسدود شد و طحال هم از سودا ممتلی گشت سودا
مراجعت کرده بجمیع بدن منبسط میشود و علامت او تمدد و ثقل در جانب
چپ است و نفس زدن بعد و قلت شهوت طعام چون منبه معده کمتر
و بطو نبض و لاغری بدن و سواد رنگ بشره و روی و حدوث این
یرقان نیز اکثر اوقات تدریجی است و علاج درین مقام فصد باسلیق
عرق اسلیم است از دست چپ و خوردن جلاب از بیخ سوسن تراشیده
نیم کوفته و تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی از هریک سه و نیم مثقال و قند
سفید هفت مثقال مجموع را و دیگر را در قدری آب [illegible] آتش آهسته طبخ تمام
کرده و بکر باس صاف ساخته و پنج مثقال سکنجبین بجاح و [illegible] کرده اختیار
باید کرد اگر تابستان باشد بوقت سحر و در زمستان اول روز و در بهار
و تیرماه بوقت طلوع صبح و تا نیم روز باید که [illegible] ناشتا تا [illegible] کم
تا عمل دارو آخر شود بعد از آن شربت از هفت مثقال قند و یک مثقال
تخم ریحان باید خوردن

مسهل سودا

و یا ماء الجبن با اجزاء دیگر که ذکر
میکرده باید اختیار کردن هلیله سیاه و پوست هلیله زرد از هریک
دو مثقال افتیمون نیم مثقال غاریقون دو دانگ بسفایج فستقی
دو دانگ مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته و از جمله آن دو مثقال
در چهل مثقال ماء الجبن خلط کرده بوقت صبح یا سحر اختیار باید کرد و
یا از آب فوتنج که مراد ازان بودینه کوهی است که برگ او دراز بود

باید یکتر از صعتر است و از انواع کاکولی است یا هفت مثقال در یخ
مالو الجبین خلط کرده باید آشامیدن زیرا که او را در ازالهٔ یرقان اسود
خاصیت عظیم است و با گل سرخ خشک سه و نیم مثقال و کبابه دو
مثقال و مویز بی‌ر کوشت پی دانه پانزده مثقال مجموع ادویه را کوفته
و بیخته مویز را نیز نیک کوفته با ادویه خلط کرده و در قدری آب
حل کرده باید گذاشت تا صاف شود و بوقت صباح مقدار هفت مثقال
برنهار باید اختیار کردن **بول کودک نابالغ مفید است** و بعضی از
حکما را گمان اینست که بول کودکی که هنوز بالغ نشده باشد و آب بادیان
و آب افشرده فوتنج کوهی که آنرا کوهی می‌نامند و عدس نرم کوفته
را باهم خلط کرده اگر صاحب یرقان اسود بخورد ازین علت شفا می‌یابد
و از آبهای مذکور از هر یک هفت مثقال و عدس مقشر مدقوق
هفت مثقال مجموع را یک خلط کرده باید داد **بیان الجز سبب ضعف
ماسکه باشد** و گاه سبب حدوث این علت ضعف قوت جاذبهٔ
او است یا ضعف قوهٔ ماسکهٔ او که سودا را بخود جذب نمی‌تواند کرد
یا جذب میکند ولیکن امساک نمی‌تواند کرد و علامت در هر دو صورت
خروج سودا است بقی و اسهال و ساقط شدن شهوت غذا و کدورت
در ابصار و علاج درین صورت تقویت سپرز است بخوردن جلاب
هر صباح از سکنجبین بزوری هفت مثقال با دو قاشق گلاب و غذا
آش سرکه با گوشت مرغ خانگی یا طیهوج یا گوشت بره و بر سپرز ازین
ادویه مذکوره ضماد باید کرد گلسرخ و فوفل و افسنتین در آب حل باید
کرد و الطا صمغ نبیت کوفته و بیخته و با این صمغهای محلول خلط کرده

ضماد سپرز

رومی و مقل ازرق و مصطکی از
هر یک دو مثقال از ادویه الجز
صمغ است م

بر سپرز ضماد باید کردن **مقالهٔ ٢١م در بیان سوء القنیه و استسقا**
مراد بمرض استسقا فساد مزاج و حال جگر است و مستولی شدن ضعف
بر جگر و علامت او تغیر رنگ بشره و زردی است و جمیع بدن بجانب
سفیدی و زردی و تهبج و بیرون آمدن اطراف **اشیائی که مضر است**
و علاج درین علت اولا حذر کردن است از بسیار خوردن غذا
و طعام خصوصا که رطب باشد مثل شوربا و حلیم و هریسه و گوشتهای
و شیرها و چیزهای چرب و حلواها خصوصا که از نشاسته پخته باشند و روغن
کنجد و شیر برنج و فرنی و آشهای آردینه خوردن نان یا آب و این علت
مقدمهٔ استسقاست و علاج او علاج خفیف استسقاست از شرب
و اغذیه و ادویهٔ ملینه و استسقا بر سه نوع است لحمی و زقی و طبلی
اما استسقای لحمی آنست که جمیع اعضا سست شود و ورم کرده باشد
و سبب او حصول ضعف است در جگر و برودت مزاج جگر و این
ضعف یا بسبب استفراغ بسیار است از خون بی تحریک از خارج
همچنانکه در بواسیر می‌باشد از مقعد و یا حیض در عورات و یا بسبب
احتباس خون است نیز همچنانکه درین دو ماده مذکور شد و یا بسبب
خوردن آب سرد است در حمام گرم و یا بسبب خوردن آب در شب
بوقت خواب و بعد بیدار شدن از خواب و یا بسبب ضعف عضو
که مجاور جگر است مثل ضعف سپرز از جذب کردن ماده سودای
بجانب خود و اجتماع آن در جگر چنانکه در یرقان سددی مذکور شد در
سبب حدوث یرقان و معده هرگاه که او را سوء المزاج بارد عارض
شود و از هضم غذا عاجز باشد و بر اتمام هضم قادر نبود درین حین

کیلوس حاصل در معده بر فجاجت وخامی از معده بجگر میرود وجگر بر نضج این نوع کیلوس قادر نیست که او را خون خالص گرداند وبرهمین حرافت او را از راه عروق باعضا میفرستد وچون بدن در بدل ما یتحلل باد محتاج است بجوع جذب میکند وموجب حدوث این علت میشود وممکن نیست که بدن این خلط خام را خون صافی گرداند که در مرتبهٔ هضم رابع افتاده زیرا که مقرر ومعلوم شده پیش ارباب این صناعت که هضم چهار است اول آنست که در معده حاصل است که احالهٔ معده است غذا را وبمرتبهٔ کیلوس رسانیدن ثانی آنکه در کبد است که احالهٔ کبد است کیلوس را وبمرتبهٔ کیموس رسانیدن وتمیز از خون کردن وثالث آنکه در عروق است تلطیف وترقیق یافتن خون است ورسانیدن عروق او را بمواضع مطلوبه ورابع در اعضا طبخ وهضمی دیگر یافتن ومستعد تصرف قوت مشبهه وملصقه باعضا ساختن وحصول این مرتبهٔ رابع در اعضاست ودرین مرتبه استحاله غذا بجوهر مغتذی است وچون خون مقصود بواسطه فجاجت کیلوس وکیموس بانتهای انجامد پس اینچنین خونی در فرج میان اعضا بر صرافت خامی ماند واین قسم را استسقاء لحمی نامند واین سالم ترین استسقاست نزد بعضی وبدترین استسقاست پیش بعضی دیگر از اطبا وهریک ازین دو طایفه را بر دعوی خود دلیل است وعلامت او سفیدی رنگ علیل است یا زردی او ودبهم برآمدن جلد وجسد وهرگاه انگشت بر عضو وارم بکنند فرو رود وچون انگشت بردارند بعد از لحظه بمحل خود عود کند ودیگر سفیدی رنگ بول است در قارورهٔ ورقت آن پرهیز خوردن آن ممنوع است وعلاج او لا منع خوردن

ابست

بیان استسقاء لحمی

ابست خصوصاً که سرد باشد یا آب برف ویخ بود زیرا که تبرید مزاج جگر میکند ومعده را سرد میسازد وحرارت غریزی را می‌نشاند وبهترین علاج او اختیار برجوع است وریاضت وصبر بر خوردن غذا وطعام وکشیدن محنت تشنگی واگر حضرت حق سبحانه خلاصی کرامت فرماید اکثر درین صورت است ودر ریگ گرم غلطیدن ودر گرم خانهٔ حمام اجیانا در آمدن وآب کم ریختن وعرق کردن جلاب وهر صباح جلاب از تخم کاسنی دو مثقال وقند سفید هفت مثقال غذا غذا از مزبایج باگوشت مرغ باید داد یا گوشت تیهو یا دراج یا کبک یا گنجشک یا کبوتر بیابانی ویا غذا نخود آب باید باگوشتهای مذکور باشیرهٔ تخم معصفر ودارچینی وتخم شبت وزیره وبعد از خوردن غذا از ریاضت حذر باید کردن زیرا که متعاقب طعام ریاضت موجب فجاجت وخامی وهضم ناشدن طعام است در معده که سبب مرض شده است پس اشد حذر باید کرد اما ریاضت بعد از هضم طعام وکم خوردن البته ضروری است ودر چشمه گرم که آب آن کبریتی باشد یا از معدن زاج آید در آمدن وزمانی صبر کردن بسیار مفید است واز اغذیه متنجها که در آن آب کامه یا سرکه باشد وفلفل ودارچینی وزیره وکرویا باشد بغایت نافع است اما باید که مقدارش کم باشد ویا هر صباح شربتی از سکنجبین بزوری هفت مثقال در آب گرم حل کرده ویکمثقال قرص زرشک با آن آمیخته باید اختیار کردن وسکنجبین بزوری درین علت بسیار نافع است واجزا وترکیب او بدین نوع است تخم کرفس وبادیان نیم کوفته وتخم کاسنی نیم کوفته وتخم کرفس وبادیان نیم کوفته وتخم کاسنی نیم کوفته

بهترین علاج

صفت سکنجبین بزوری

وتخم کشوث از هریک دو مثقال و بوست بیخ بادیان وبوست بیخ
کرفس و بوست بیخ کبر و بوست بیخ کاسنی از هریک سه مثقال ونیم
مجموع ادویه را در سه رطل ونیم آب ونیم رطل سرکه که دو کاسه کلان
آب و سرکه میشود قیاسا یکشب ویکروز درین آب و سرکه تر باید کرد
وبعد ازان بآتش ملایم باید جوشانید تا ربع کم شود آنگاه دیک را
فرود آورده سرد ساخته بدست باید مالیدن بمبالغه تا طعم ادویه
تمام بیرون آید واز کرباس صاف باید ساخت ونود مثقال قند
سفید بآن آمیخته دیکربار بآتش ملایم طبخ باید نمود تا بقوام آید صفت
قرص زرشک کبیر قرص زرشک باین اجزا باید ساخت کل سرخ دو ونیم
مثقال رب سوس وزرشک از دانه پاک کرده از هریک یکمثقال ونیم
سنبل ومغز تخم خیار وتخم خرفه وطباشیر از هریک یک ونیم مثقال عصارهٔ
غافت ولک شسته وریوند چینی از هریک دو دانک مثقال مجموع
ادویه را کوفته وبیخته وبجلاب ترنجبین صافی ساخته خمیر کرده قرصها
باید ساخت ومقدار خوردن ازین قرصها بوقت حاجت یکمثقال
است در شربت سکنجبین مذکور و قرص زرشک صغیر که درین علت
واکثر علتهای جکر نافع است باین اجزا باید ساخت زرشک از دانه
پاک کرده ده مثقال تخم کاسنی ومغز تخم خیار از هریک دو مثقال کل
سرخ سه مثقال ونیم ریوند چینی وسنبل از هریک یکدرم مجموع ادویه را
کوفته بیخته وبلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت ودر
سایه باید نهاد تا خشک شود خوردن بزور مدرات ومقدار خوردن
ازین قرص در شربت سکنجبین مذکور یک مثقال است واصحاب این علت را

خوردن

قرص صغیر

خوردن بزوری که مدر بول باشد بسیار نافع است خواه بسکنجبین آمیخته خورد وخواه
همچنان مثل بادیان ونانخواه که عوام جوانی مینامند وتخم کرفس وامثال
اینها ونخود آب نیز جوشانیدن مفید است داروی مدر بول وداروی
دیکر که بجهت ادرار بول درین مرض بسیار نافع است کادریوس وکما
فیطوس وجعده که مراد بآن پرسیاوشان است وبادیان رومی وتخم کرفس
وبادیان مشهور از هریک دو مثقال سنبل وسلیخه از هریک یکدرم مجموع
ادویه را کوفته وبیخته مقدار خوردن بوقت حاجت نیم مثقال است در
هفت مثقال شربت سکنجبین بزوری واکر احتیاج باستفراغ خلط موذی
شود بمعجون خیار شنبر باید کرد یا بحب ایارج ضماد وبربدن علیل ازین
اجزا ضماد باید کرد آرد جو وشکل تازهٔ کوسفند از هریک بوزن برابر مثلا
از هریک ده مثقال بوره وکل ارمنی وزیره وسعد از هریک دو مثقال
مجموع را کوفته وبیخته وبسرکه بخته بر جمیع بدن علیل بیان آنچه سبب ضعف معده باشد
وسایر اطراف طلا باید کرد وباید داشت تا خشک شود وبعد ازان در حمام
آب کرم باید نشست یا در خانه معتدل الهوا بیان استسقا که حاره باشد واکر
سبب این استسقا ضعف معده باشد وبرودت معده درین صورت قی
کردن بسیار نافع است واسهال وتلیین طبیعت بحب اصطمخیقون ودوا
الکرکم که مذکور شد باید وسفوفی نافع اکر استسقا با حرارت باشد عصارهٔ
آب غافت وریوند چینی از هریک سه مثقال ونیم تخم کاسنی وتخم کشوث از
هریک دو درم تخم خیارین مقشر از هریک نیم مثقال تخم خرفه دو مثقال
مجموع ادویه را کوفته وبیخته مقدار خوردن یکمثقال است در شربت سکنجبین
بزوری هفت مثقال وطبیب متدرب هرجا که نظر در احوال قاروره وبول

کما فیطوس
صنوبر اللطف
کمادریوس
حوط اللاطی

مسهل

علیل کند اگر چنانچه بول رقیق باشد و در و اثار حرارت کمتر بود باید که علیل را
ماء الاصول دهند **بیان آنچه سبب ضعف سپرز باشد** واگر سبب استسقا ضعف
سپرز باشد باید که عنایت و اهتمام طبیب مصروف باصلاح سپرز و معالجه او باشد
و تقویه او باادویه و اغذیه و اشربه که مناسب حال سپرز و معالجه او باشد
و درین حال جلاب از بیخ سوسن دو مثقال و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی
از هریک دو مثقال و مجموع ادویه را در قدری آب چنانکه رسم است ترتیب داده
و هفت مثقال قند در ان آمیخته باید خوردن و غذا نخوداب باشیره مغز تخم
معصفر باید داد و گوشت مرغ یا دراج یا کبک درین آش باید پخت **بیان
استسقای زقی** و اما استسقای زقی آنست که در فرج احشا و میان ثرب
و صفاق آب جمع شود و پیش بعضی اطبا بدترین استسقاست این قسم
زیرا که میگویند این نوع بی ورم جگر حادث نمیشود و علامت او صفات
و ملسا شدن تمام بدن و ثقل و گرانی جلد شکم است و کلان شدن آن
و شکم علیل چنان میشود که گویا مشک پر آب است و بهر طرف که حرکت میکند
آواز آب محسوس میشود و اگر بر شکم علیل دست زنند او از بین است و
علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بادیان نیم کوفته و تخم کرفس
نیم کوفته از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری
آب طبخ باید کرد و صاف ساخته و قند مذکور بان آمیخته بر نهار نیم گرم باید
آشامید و غذا زیره باج باید با گوشت دراج و یا کبک و اگر بر علیل حرارت
مزاج غالب باشد جلاب هر صباح از تخم کاسنی پانزده مثقال در قدری آب
باتش ملایم طبخ باید کرد و صاف کرده و هفت مثقال سکنجبین بزوری بارد
در و حل کرده بر نهار اختیار باید کرد **صفت سکنجبین بارد** و سکنجبین بزوری

بارد باین اجزا باید ساخت تخم کاسنی و تخم خربزه از هریک دو مثقال پوست
بیخ کاسنی و تخم خیارین از هریک سه و نیم مثقال مجموع ادویه نیم کوفته در یک
و نیم کاسه آب و یک پیاله سرکه یکشب در روز خوابانیده انگاه باتش نرم طبخ
باید کرد تا ربع از دو کم شود و فرود آورده و بدست نیک مالیده صاف
باید ساخت و قند سفید دیگر بار باتش ملایم باید جوشانید تا بقوام آید و ازین
شربت هفت مثقال در سه قاشق آب گرم حل کرده بر نهار اختیار باید نمود
و غذا زیره باج با گوشت مرغ جوجه و زرک و از ادویه که در استسقای زقی
نافع است خوردن این حب است که مذکور می گردد عصاره افسنتین
و عصاره غافث از هریک نیم مثقال و عود بلسان و لک شسته از هریک
دو درم بادیان رومی مصطکی از هریک و نیم مثقال محموده نیم مثقال مجموع
ادویه را نرم کوفته و بیخته و باب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت چنانکه بآسانی
توان فرو بردن و مقدار خوردن ازین ترکیب یکمثقال و نیم و بعد از نضج
خلط موجب مرض بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود **ضماد نافع در استسقای
زقی** و ضماد بر بدن صاحب استسقای زقی ازین ادویه که مذکور میگردد باید کرد
نطرون و بیخ سوسن اسمانجونی از هریک قیاسا دو مثقال و نیم سرگین خشک
تازه کوفته از بز یا گوسفند سی و سه مثقال مجموع را کوفته و بیخته و باب کاسنی تازه
یا آب بادیان نیک خلط کرده بر شکم و تمام بدن باید ضماد کردن **بیان بزل
که نوعی از معالجات است** و اما بزل که علاجی است از علاجات در استسقای
زقی نیکوست اگر قوت علیل وفا کند و تحمل این داشته باشد و استاد این عمل
درین کار ماهر باشد و از دیگرات این عمل بر خود آمده باشد زیرا که درین معالجه
خطر عظیم است و کم واقع شده که علیل درین نوع علاج سالم مانده باشد و مراد

به بدل جذب آبست بقطع جلد شکم از پیش ناف و میلی مجوف را سر شق محل
قطع نهادن و مکیدن و آبهاکه در احشا و میان صفاق و ثرب مجتمع شده است
باین طریق جذب کردن و کشیدن و این کار بغایت مشکل است هم بر
عامل و هم بر علیل و دست ازین علاج باز داشتن اولی است و اما

استسقای طبلی

استسقای طبلی آنست که میان صفاق و ثرب و احشا بجای آب ریح محتبس شود
و یا میان صفاق و امعا و سبب در حدوث این نوع آنست که جگر در مزاج
خود حاره و ناری است و معده بارد و رطب زیراکه چون معده بارد باشد
هضم او مر غذا را ناقص است و کیلوس از غیر هضم در و حاصل میشود و چون بجگر
واصل شود جگر بر هضم طبیعی او معتاد او قادر نیست زیراکه کیلوس مستعد و
قابل هضم نیست و چون در معده ناریت مزاج نیست اکثر آنرا مستحیل
بنفخ میکرداند و علامت استسقای طبلی بیرون آمدن ناف است و بلند

استسقای طبلی

شدن آن و هرگاه که بر شکم علیل دست زنند آواز کند مثل آواز طبل
ولیکن باد و ثقل نیست همچنانکه در استسقای زقی می باشد اما تمدد هست
و حدوث و حصول این صورت ازین جهت است **کاسرات ریاح مفید است**
و علاج او بکاسرات ریاح باید کرد از اشربه و ادویه و جلاب هر صباح از
بادیان و تخم کاسنی و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته از هریکی دو مثقال و کلقند
قندی هفت مثقال اول ادویه را چنانکه مقرر است طبخ کرده و صافی ساخته
کلقند مذکور دران حل کرده نیم گرم اختیار باید کردن و غذا نخود آب باشیره
مغز بادام و نانخواه و زیره و دارچینی قدر مناسب در آش باید انداخت
و اندکی از زعفران نیز و اگر تلیین طبیعت مستسقی باین نوع استسقا کند
باید که برفق باشد **استعمال ادهان** و با دویه که در اسهال بسیار قوی

بناشد

نباشد و شکم علیل را بروغن سداب باید مالید و روغن زنبق و یاسمین
نیز اگر موجود شود بغایت مفید است و روغن شبت نیز نافع است **بیان**
سفوف نافع و این سفوف نیز که مذکور میکردد درین علت نافع است
و کاسر نفخ است بادیان رسمی و بادیان رومی و تخم کرفس و اسارون و زیره
و قسط و ریوند از هریک یکمثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار یکمثقال
بشب باید خوردن **صفت ماء الاصول** و مداومت ماء الاصول باید کردن
و ماء الاصول درین مقام باین اجزا باید ساخت پوست بیخ بادیان و پوست
بیخ کرفش و تخم او و پوست بیخ کاسنی و تخم او و بادیان رومی و بادیان شبهر
و دو قو و قطراسالیون و زیره از هریک دو مثقال پرسیاوشان و بیخ
اذخر که خلال مامونی است و کورکیاه نیز می نامند و گل او از هریک دو درم
و مویز شیرین سرخ بی دانه پانزده مثقال مجموع ادویه را در دو نیم کاسه
کلان آب بآتش ملایم باید جوشانید تا یک کاسه کمتر بماند و ازین ماء الاصول
هر روز بر نهار مقدار ده مثقال باید خوردن و درین علت که سبب
او باد است تلیین طبیعت و اسهال آن بمعجون خیار شنبر مقدار پنج مثقال
باید کرد و در ده مثقال ماء الاصول **ضماد شکم مستسقی** و هرجاکه که نفخ
منکسر گردد و آثار صحت پیدا شود ضماد بر شکم علیل ازین ادویه باید کرد
بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت و فوتنج از هریک هفت مثقال
زیره دو مثقال مجموع را نرم کوفته و بیخته و بآب سداب خمیر کرده ضماد باید
کردن **جاویدن مصطکی** و باید که علیل در اکثر اوقات ادویه کاسره
ریاح جاویده آبش فرو برد مثل کندر و مصطکی و قاقله و فلفل و زنجبیل
و نوعی از استسقا طبلی هست که آنرا حیق می نامند و علامت او انتفاخ شکم

است وکلان شدن آن و درد و بیرون آمدن ناف خیت و بلند شدن نیز هست
واکر زنان را واقع شود شبیه هست با آبستن و آنکه عورات را حادث شود
آنرا از جاجی نامند زیرا که صاحبش کمان می برد که آبستن شده است و
امید فرزند می دارد و در جمیع احوال او حال آبستن هست جلاب
و علاج او اسهال است و تنقیهٔ بدن و امعا از خلط فاسده و راندن باد
از شکم بخوردن جلاب هر صباح از تخم کشوث و تخم کاسنی و بادیان هر یکی
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را چنانکه عادت و رسم هست
ترتیب نموده بر نهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر
و دارچینی و زیره ملین مسهل و تلیین طبیعت باین ادویه که مذکور
میکرود باید کرد سنای مکی چهار و نیم مثقال و عنب الثعلب سه و نیم مثقال
تخم کاسنی دو مثقال قند سفید و ترنجبین از هر یک هفت مثقال اول ادویه
مذکوره را در قدری آب که مناسب باشد با آتش ملایم چنانکه مذکور شد
طبخ باید کرد و صاف ساخته و قند و ترنجبین را دران آمیخته و آنگاه
خیار شنبر را درسی و پنج مثقال آب معصور برگ کاسنی ناشسته حل باید کرد و
باین مطبوخ جمع کرده بوقت سحر یا صبح چنانکه مکرر شد نیم گرم باید خوردن
و تا نیم روز صبر باید نمودن تا عمل دارو آخر شود و شربت مناسب مقام
مثل بزوری بعد ازان باید خوردن و غذا را در آخر روز اختیار باید کردن
و آن نخود آب است با شیره تخم معصفر با گوشت مرغ جوجه و درین علت
نباید گذاشت که طبیعت بسته شود و بهر حیله که باشد در تلیین و انحلال
طبیعت باید کوشید بمثل شیافات ملینه نطول و علیل را در آبهائی که دران
شب یمانی و نمک جوشیده باشد باید نشانیدن و بر شکم علیل ضمادات که

موجب قش و طرد ریح باشد باید کرد مثل تخم کرفس و بادیان رومی و زهره
گاو و مرمکی و حب بلسان اجزای همه برابر کوفته و بیخته و با آب خلط کرده
بر شکم باید مالید و شکم علیل را بکرباس درشت مالیدن بسیار نافع است
و جاویدن کندر و مصطکی و بادیان رومی و زیره و امثال اینها بسیار منفعت
دارد و علیل را درین علت از فواکه و بقول رطبه البته حذر باید کرد و
از خمیر مایه مطلقا اجتناب لازم است خواه آش باشد خواه نان و آب بر
بالای طعام مطلقا نباید خوردن و مطلق شیر و جغرات و پالوده و فرنی و گوشت
گاو و کله و هریسه و حلیم از جمیع اینها پرهیز باید کرد چنانکه سابقا مذکور شد
و ریاضت و گرسنگی باید کشید و اگر با استسقا تب و تشنگی باشد علاج او بچیزهای
گرم نباید کرد نه از داخل و نه از خارج و در جلاب اقتصار بر عنب الثعلب
سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند هفت مثقال باید نمود و مجموع را بروجه
مذکور ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و غذا ماش مقشر با شیره
مغز بادام و گوشت مرغ جوجه باید داد ماء الجبن و استعمال ماء الجبن را
بعضی اطبا را درین علت نافع و داشته اند اگر منافی منع ایشان از شیر باد
علت نفخ استسقا غیر شیر شتر و گفته اند اگر احیانا ماء الجبن واقع شود باکی
نیست اما شیخ رئیس ابو علی سینا ماء الجبن را بد وارد و منفعت بر اغذیه
و اشربه ترجیح کرده است و همچنین ماء الشعیر را نیز که در و فضایل بسیار و
منافع بی شمار عد کرده است اما در بعضی علاجات و بعضی بلاد ها و هواها
این منافع نیافته اند بلکه در ماء الجبن مضرت بسیار یافته اند در معالجهٔ استسقا
و در همه انواعش و ماء الشعیر را در امراض دموی و صفراوی و حصبه و تب
در هوای سمرقند غیر ماده و مرض صفراوی مضر یافته اند بلکه در ماده حصبه

اکثر اوقات بهلاک انجامیده اما علاج در خراسان اینست و بمزاج مردم آن
بلاد موافق می افتد و اگر خوردن ماء الجبن اتفاق مقدار او سه اوقیه است
که بیست و دو و نیم مثقال میشود و اگر درین علت ادویه مسهله با ماء الجبن
جمع کنند و اشامند بهتر باشد و درین نوع استسقا تلیین طبیعت باین
مطبوخ باید کرد سنای مکی سه و نیم مثقال بنفشه خشک و نیلوفر و تخم کاسنی
از هر یک دو مثقال مویز پاک کرده دانه سرخ ده مثقال هلیله زرد و هلیله
کابلی دانه بیرون کرده از هر یک چهار مثقال و نیم بلیله و املج منقی از
هر یک سه و نیم مثقال الوی سیاه و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد
مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه
بماند بعد صاف کرده فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر یک بیست درم حل
کرده و صاف کرده بخورد و صبر کند تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان شربت
از قند و عرق کاسنی و گلاب و عرق گاوزبان از هر یک مقداری که زیاد
بر هشت مثقال نباشد باید خوردن و غذا در روز دارو آخر روز که وقت
عصر باشد اختیار باید کرد و آن ماش مقشر است و نخود با شیرهٔ مغز بادام
و هر صباح بر ناهار شربت سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب
که مناسب باشد باید خوردن

مطبوخ نافع جهت این مرض

مقاله ۷۹ در بیان امراض طحال

و اکثر امراض سپرز شبیه بامراض جگر است و اعراض او مثل ورم و
سده و ضعف و غیر ذلک من الاعراض والاحوال و معالجات او نزدیک
بمعالجات جگر است اما چون سپرز عضو شریف و رئیس نیست ازین
جهت است که در علاج او ترشی بقوت و ادویهٔ حاره قویه استعمال
می باید و باکی نیست **سوء المزاج سپرز که حار باشد** و سوء المزاج سپرز

یا حار هست

یا حار هست یا بارد و علامت سوء المزاج حار شدهٔ عطش است و سوختن
محل حرارت و زردی رنگ بدن آمیخته با کبودی و زردی رنگ روی
و سرخی بود با سواد آمیخته و سیاهی براز و اختلاف نبض و بدخلقی
و درین مقام علاج تنقیهٔ بدن است از اخلاط سوداوی و فصد باسلیق
و اسیلم از جانب چپ و اخراج خون بحسب قوت و ملاحظه سن و فصل
و مزاج شخص و قدر واجب باید کردن **جلاب** و هر صباح جلاب از
تمر هندی ده مثقال مجموع را بر وجه مقرر ترتیب داده اختیار باید کرد و تلیین
طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره بمطبوخ فواکه باید کرد که در وی پوست
هلیلهٔ سیاه از هر یک چهار و نیم مثقال باشد و تخم کشوث دو مثقال
مجموع ادویه را چنانکه رسم ترتیب داده بوقت صبح یا سحر اختیار باید کرد
و تا نیم روز توقف باید نمود تا عمل دارو منقطع شود بعد ازان از قند
سفید هفت مثقال و عرق کاسنی و گاوزبان از هر یک هفت مثقال
و تخم ریحان شسته یکمثقال شربت کرده باید خوردن و غذا ماش مقشر با شیرهٔ
مغز بادام و یا نخود مقشر و شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ جوجه و خوردن
ماء الجبن در بعضی اوقات نافع است و گاهی ازین قرص که مذکور میگردد
با سکنجبین ساده اختیار باید کرد و اجزاء قرص اینست ریوند چینی یکمثقال
گل سرخ سه و نیم مثقال طباشیر و تخم خربزه و تخم خیار و تخم خرفه از هر یک
دو مثقال کافور نیم دانک مجموع را نرم کوفته و بیخته و بعرق کاسنی خمیر کرده
قرصها باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است در سکنجبین
ساده هفت مثقال و بر سپرز ازین ادویه ضماد باید کرد برگ و پوست تازه
درخت طرفا که مراد بان درخت گز است از هر یک مقدار هفت مثقال نرم

واسیلم

مطبوخ مسهل

قرص نافع درین مرض

ضماد

ضماد

کوفته و بیخته و با چهارده مثقال آرد جو آمیخته و با قدری سرکه خمیر کرده بر
بالای سپرز باید نهاد و با تخم ترب و تخم هزار اسفند و شیطرج هندی از
هریک دو مثقال مجموع را کوفته و بقدری سرکه طبخ کرده خرقه باندی را
دران غوطه داده بر سپرز علیل باید نهاد و یا هر صباح جلاب از سکنجبین
بزوری هفت مثقال زرک یکمثقال باید و عرق کاسنی هفت مثقال
درین شربت باید آمیخت با آب طبیخ عنب الثعلب و قرص زرک و اجزاء
آن سابقا مذکور شد **سفوف نافع** و سفوفی که درین علت نافع
بود اجزای آن اینست طباشیر و ریوند چینی و پوست بیخ کبر از هریک
یکمثقال و نیم کندر و مصطکی از هریک یکدرم عصاره غافث یکدرم زرک
بی دانه دو مثقال و نیم و بیخ سوس تراشیده ایضا دو و نیم مثقال
مجموع را نرم کوفته و بیخته یکمثقال ازین سفوف در هفت مثقال شربت
سکنجبین ساده باید خوردن با عرق کاسنی ده مثقال و با عرق بید مشک
دو مثقال شربت کرده باید داد و گوشت مرغ جوجه در آش علیل باید
انداخت **اگر تب باشد** و اگر علیل را تب و تشنگی باشد شیره خرفه مقدار
سی و پنج مثقال باید داد با عرق کاسنی و با آب هندوانه سی و پنج مثقال
با سکنجبین ساده هفت مثقال باید و غذا ماء الشعیر است و اگر متنفر باشد
ماش مقشر باید دادن و خوردن عرق بید یا عرقی که از برگ و چوب کز
گیرند از هرکدام که موجود شود مقدار سه اوقیه که بیست و دو و نیم مثقال است
با هفت مثقال سکنجبین ساده **کبر خوردن با سرکه نافع است** و خوردن
کبر که در سرکه پرورده باشد اصحاب مرض طحال را بسیار نافع است و اگر
چنانچه مریض بحسب سن جوان باشد هر روز مقدار سه وقیه از سرکه کبر

اختیار

اختیار میتوان کرد و انجیر در سرکه پرورده نیز درین علت بسیار نافع است
بمقدار مذکور و اگر بر نهار واقع شود بهتر بهتر است و بعد از خوردن غذا
اندک ریاضت معتدله باید مثل راه رفتن و اما اگر سوء المزاج سپرز بارد باشد
علامت او سقوط شهوت غذاست و عدم تشنگی و بسیاری آب دهن بسبب
عدم جذب او سودا را بخود از جهت ضعف و علاج او خوردن جلاب
است هر صباح از بادیان و زیره از هریک دو مثقال با گلقند عسلی هفت
مثقال اول ادویه را چنانکه مقرر است طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند
مذکور را دران حل کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیره مغز
تخم معصفر و گوشت مرغ باید داد و اندک دارچینی در آش باید کرد **صفت
ماء الاصول** و هر روز ماء الاصول ازین اجزا باید آشامید پوست
بیخ کبر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و بیخ سوسن تراشیده
و مویز سرخ بی دانه از هریک هفت مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث از هریک
دو مثقال تخم خیارین از هریک سه و نیم مثقال تخم بیخ انگشت دو مثقال
مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب با آتش نرم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر
باند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته هر روز سه دقیه که بیست و
دو و نیم مثقال میشود بر نهار باید اختیار کردن **ضماد نافع** و ضماد کردن ازین
ادویه نافع است برگ سداب و پوست بیخ کبر و اشنه از هریک برابر مجموع را
در قدری آب که کافی باشد و قطعه نمد بالته دران مطبوخ تر کرده بر بالای
سپرز باید نهاد و اگر در طبیعت علیل احتباس قبض غالب باشد تلیین
طبیعت باین مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنا مکی سه و نیم مثقال هلیله
سیاه چهار و نیم مثقال و بیخ اذخر که گیاه کوه‌ی مانند و خلال مامون میگویند و برگ

انجیر در سرکه نافع است

بیان سوء المزاج بارد

اگر قبض طبیعت باشد

بیان تلیین

وکیاه غافت از هریک دو مثقال بنفشه خشک سه مثقال ونیم وتخم کاسنی دو مثقال
آلوی بخاری وآلو سیاه و عناب وسبستان از هریک سی عدد مجموع ادویه را در یک
ونیم کاسه کلان آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند و از
کرباس باید کذرانید وهفت مثقال فلوس خیار شنبر وترنجبین نیز هفت مثقال
در وحل کرده و دیکر باره صاف ساخته بوقت سحر یا صبح نیم کرم باید اختیار کردن
وتا نیم روز صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند هفت
مثقال وتخم ریحان پاکیزه شسته یکمثقال با اندکی عرق کاسنی وکلاب باید آشامیدن

بیان سوء المزاج یابس
واکر سوء المزاج سپرز یابس یا رطب باشد معالجه
بضد است در هر کدام از اشربه واغذیه وادویهٔ مذکوره آنچه درین علت
نافع است و مناسب حال علیل باید کردن

مقاله ۱۰ در بیان اورام طحال
بدانکه ورم سپرز اکثر صلب می باشد زیراکه سپرز مکان سودا و مقر اوست
و فضول مجتمعه در و اکثر صلب و غلیظ است و رقیق اخلاط او بعجله باد
واصل نمیشود الا غلیظ آن وبدین واسطه ورم او صلب می باشد ولین
ورم دو قسم است یا دموی حاره است ویا صفراوی حاره اما آنچه
ورم حاره دموی است علامت او سرعت نبض است وتب تیز و تشنکی
بقوت و سوزش در محل ورم ودرد بقوت و غلظ بول و سودا و علاج
درین مقام فصد کردن است از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و فصل
وسن ومزاج علیل **جلاب** وخوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد
والوی بخاری پانزده عدد وتخم کاسنی دو مثقال وقند سفید هفت مثقال
اول ادویه را چنانکه رسم است طبخ نموده وصافی ساخته وقند مذکور بان آمیخته
نیم کرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا ماء الشعیر باید که دران تخم کاسنی وطبخ

کرده باشد ویا این جلاب مذکور را اختیار باید کرد عنب الثعلب سه ونیم مثقال
تخم کاسنی دو مثقال وقند سفید وترنجبین از هریک هفت مثقال اول ادویه را
بر وجه معهود مقرر طبخ کرده وصافی ساخته وقند وترنجبین مذکور بآن آمیخته
نیم کرم بر نهار باید آشامیدن وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه که سابقا در بعضی
از معالجات مذکور شد باید کرد **طلاء بارد** وازاطلیه بارده بر سپرز باید نهاد مثل
صندل واقاقیا وشیاف مامیثا وآب کشنیز تر واما اکر سبب ورم سپرز ماده صفراوی

بیان ورم صفراوی

باشد علامت آن تب تیز است وتشنکی بقوت وزردی رنک چشم وزبان
وزردی رنک بول وبراز وعلاج او خوردن جلاب است هر صباح از تمر هندی
هفت مثقال وتخم کاسنی دو مثقال وقند سفید هفت مثقال اول ادویه را
چنانکه مقرر ومعهود است طبخ کرده وصاف ساخته وآب تمر هندی وقند را
بآن آمیخته اختیار باید کردن وغذا ماء الشعیر با شیره تخم خشخاش باید دادن

جلاب

یا این جلاب مذکور باید داد عنب الثعلب سه ونیم مثقال وتخم کاسنی
دو مثقال وقند سفید هفت مثقال چنانکه رسم است ترتیب داده باید
آشامیدن وتلیین طبیعت بقرص طباشیر ملین یکمثقال سکنجبین ساده وقدری

بیان ضماد

کلاب مجموع را باهم خلط کرده باید اختیار کردن وبر سپرز از ادویه بارده
ضماد باید کردن مثل صندل سفید وآب کشنیز تر یا آب برک خرفه یا آب
برک بید تازه مجموع باشد یا یکان یکان کوفته وآب از وکرفته وصندل
سوده یا کلاب بآن آمیخته واجزای همه برابر باید وبر سپرز باید نهاد و

بیان ورم بلغمی

هرکاه خشک شود دیکری تازه باید نهاد واما اکر ماده ورم سپرز بلغم باشد
علامت او قلت تشنکی است وزیادتی حجم سپرز وکلانی آن وسفیدی
رنک روی ونبض بطی دیر حرکت وسفیدی بول وعلاج او تنقیهٔ بدن

است از مادهٔ بلغم بخوردن جلاب هر صباح از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته یک
ونیم مثقال عنب الثعلب دو مثقال وقند سفید هفت مثقال مجموع را
چنانکه مکرر تقریر یافت ترتیب داده برنهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب
باید داد باشیره مغز تخم معصفر بیان مسهل وتلیین طبیعت باین مطبوخ
مسهل که مذکور میکردد باید کرد سنای مکی سه نیم مثقال تربد سفید مجوف تراشیده
بروغن بادام چرب کرده دو درم تخم کشوث وتخم کاسنی وتخم کرفس و
بادیان از هر یک دو مثقال انجیر خشک یازده عدد مویز شیرین بی دانه
هفت مثقال وشاهتره اگر وقتش باشد یکدسته بادرنجبویه وگاوزبان
کوهی از هر یک دو مثقال پوست هلیلهٔ زرد سه ونیم مثقال میوهٔ
رسید کبر دو مثقال عناب وسپستان والوی بخاری از هر یک بیست
عدد مجموع را در یک ونیم کاسه آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه
پیشتر ک بماند واز کرباس کذرانیده انکاه فلوس خیار شنبر وترنجبین
صافی از هر یک هفت مثقال در مطبوخ مذکور حل کرده وباز دیگر صاف
ساخته بوقت سحر نیم کرم اختیار باید کرد وتا نیم روز توقف باید کرد
تا عمل دارو بالکلیه منقطع شود بعد از ان از قند سفید هفت مثقال و
عرق کاسنی دو قاشق وتخم ریحان شسته یکمثقال واندکی کلاب نیز
درین شربت کرده باید خوردن وغذا آخر روز نخود آب باشیرهٔ مغز تخم
معصفر وکوشت مرغ خانکی یا کبک باید داد وبعد از دارو مداومت
بشربت بزوری باید کرد هر بار هفت مثقال بایک مثقال قرص زرک

بیان ورم یابس

اگر سبب ورم سپرز یبوست باشد علامت او نحافت بدن است و
کداختن او وصلابت سپرز وبالا آمدن از موضع خود بحیثیتی که لمس

باصره ولامسه محسوس ومبین میکردد وضیق نفس کاهٔ که منقطع است
وحدوث این حالت بسبب افشردن حجاب است واذیت بلیغ بعد از
تناول غذا بسبب منغطط وافشردن بمقداری که مجاری ومنافذ
نفس دارد بواسطهٔ افشرده شدن سپرز از معده واز جملهٔ علامات
سواد رنک روی وبشره است وفساد در هضم غذا ولین طبیعت و
سرعت نبض وعلاج خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و
تخم کاسنی دو مثقال وقند سفید هفت مثقال مجموع را برابر قاعدهٔ مقرر
مذکوره ترتیب نموده برنهار باید آشامیدن وغذا زیره باج یا کوشت
مرغ خانکی یا دراج باید دادن واکر علیل را قوت باشد فصد از باسلیق
باید کرد یا از اسلیم وبقدر طاقت ووقت اخراج خون باید نمود بیان
مسهل واسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون وبعد از تنقیه هر صباح مداومت
بشربت سکنجبین بزوری هفت مثقال وقرص کبر یکمثقال باید کرد بیان
ساختن قرص کبر واجزای قرص کبر برین وجه است که مذکور میکردد
پوست بیخ کبر وبیخ الکشت از هر یک هفت مثقال زراوند مدحرج وبرک
سداب وتخم تره تیزک وسیاه دانه از هر یک دو مثقال اسقولوقندریون
چهار ونیم مثقال مجموع را نیم کوفته وبیخته واشق در قدری سرکه حل کرده
وباقی ادویه را باو خمیر کرده قرصها باید ساخت وبوقت حاجت ازین
قرص یکمثقال با هفت مثقال شربت سکنجبین مذکور اختیار باید کرد
ضماد ضمادی که از جهت صلابت سپرز نافع است اینست کاغذ سطری
را بمقدار موضع سپرز وصلابت آن باید برید ودر عسل غوطه باید داد

ظ ر
اسیلم

وبر روی آن تخم فیجی کوفته وبیخته باید باشید وبر روی صلابت سپرز
باید چسپانید نوعی دیگر از ضماد تخم فیجی یعنی حرذل وبیخ کبر ونطرون و
بیخ غافت از هریک دو مثقال مجموع را کوفته وبیخته وبسرکه خمیر کرده
وبر کرباسی مالیده بر محل صلابت سپرز بکرات طلا وضماد باید کرد ضمادی
دیگر وضمادی دیگر که صلابت شدیدهٔ سپرز رازم سازد وورم صلب را
بتحلیل وبرد اکلیل الملک چهار مثقال سرکین تازه گوسفند یا بزه
بیخ سوسن آسمانجونی از هریک دو درم حلبه وزغیر واذخر وآرد باقلی
ازهریک پنج درم بوره وبیخ کبر ازهریک دو مثقال ونیم مقل دو مثقال
انجیر سیاه ده عدد این دوا را در سرکه یکشب ویکروز تر باید ساخت
وجمیع ادویه را نیک کوفته وبیخته ودرین سرکه وانجیر ومقل آمیخته
ونیک برهم زده بر روی ورم وصلابت سپرز باید نهاد وصاحب صلابت
وورم سپرز را خوردن کبر که در سرکه پرورده باشند بغایت نافع است
وهمچنین سکنجبین که از سرکه کبر سازند بسیار نافع است وعدد انجیر اگر
در سرکه تند دو شب ودو روز بنهند وهر روز سه عدد انجیر بر نهار
خورند سه روز متعاقب موجب خلاصی از ورم وصلابت سپرز است
بیان انجز بسبب ماده غلیظ باشد وگاهی حدوث سدد در سپرز بسبب
غلظت ماده است که در سپرز است وعلامت او ثقل ودرد است
در سپرز وعلاج او خوردن سکنجبین بزوری است هفت مثقال
با یک مثقال قرص کبر ویا خوردن جلاب است هر صباح از تخم سداب
ونانخواه هریک دو مثقال با سکنجبین مذکور بمقدار مذکور وغذا زیره باج

ضمادی دیگر

وباقی تدبیر وعلاج سوء المزاج وتعدیل اوست باشربه واغذیه موافقه
بر وفق مراعات وملاحظه صد سبب سفوفی که سده بگشاید وسفوفی
که سدهٔ سپرز بگشاید ازین ادویه اختیار باید کرد وتخم کاسنی وکزمازو از
هریک سه ونیم مثقال وتخم بیخ انکشت یکمثقال وچهار دانک مجموع را کوفته
وبیخته دو مثقال ازین سفوف با شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال
بر نهار اختیار باید کرد مقاله ٨١ در بیان علل وامراض کلیه ومثانه که
مراد بآن هر دو گرده است ومحل سکون وقرار بول که در عرف عوام مسمی بآب
دان است وسوء المزاج گرده یا گرم است وعلامت او تب وتشنگی است
بقوت وشدت وناریت بول وسرعت در نبض وسوختن محل گرده
وبسیاری شهوت باه وجماع وعلاج درین مقام خوردن جلاب است
هر صباح از آب انار افشرده با تخم آن چیست دو ونیم مثقال وقند سفید
وترنجبین صافی از هریک هفت مثقال مجموع را باهم آمیخته بر نهار باید
اختیار کرد وغذا ماء الشعیر که مراد بآن جو کشک کرده پوست از دو تمام
دور کرده است مهرا ورقیق پخته باید خوردن واگر حرارت کرده بافراط
باشد علاج او خوردن شیرهٔ خرفه سه وقیه باید که باشد واز قرص طباشیر
یکمثقال واگر حرارت اقوی باشد قرص کافور باید داد وگاهی جلاب بوقت
درد از شربت خشخاش یا شربت سیب یا شربت بهی یا شربت ریواج یا
شربت غوره از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن هفت مثقال است
قرص نافع وازین قرص که مذکور میگردد مقدار یک مثقال درین
علت نافع است اجزاء آن صندل وگلنار وسماق از هریک دو درم
کافور یکدانک طباشیر دو مثقال تخم خرفه وتخم کاهو از هریک چهار درم

مثقال ادویه را کوفته و بیخته و بشیره خرفه یا بآب برک خرفه خمیر کرده قرصها
باید ساخت و ازین قرص مقدار یکمثقال بآب انار قای که مراد بآن
انار نیم ترش هست یا بآب غوره یا بآب ریواج یا بشیرهٔ خرفه هرکدام
ازانها که پیدا شود بمقدار بیست و دو و نیم مثقال که سه وقیه هست باید
خوردن با دوغ بمقدار نود مثقال که یک رطل هست یا یکمثقال قرص
طباشیر قابض باید داد و ضماد بر کرده از صندل و کلاب باید کرد و ضمادی
که درین علت بر محاذات کرده نهند ازین ادویه باید صندل و کل
سرخ و کلنار و تخم کاهو از هریک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بآب
برک کاهو آمیخته و نیک برهم زده بر بالای کرده ضماد باید کرد و اکر فصل
تابستان باشد علیل باید که هر روز یکبار در آب غوطه خورد و اما اکر
سوء المزاج کرده بارد باشد علامت او قلت تشنگی و سفیدی رنک
بول هست و غلظت آن و ضعف شهوة جماع و علاج درین صورت
خوردن جلا بست هر صباح از بادیان دو مثقال و کلقند عسلی هفت
مثقال اول بادیان را جهالجه عادت هست طبخ باید کرد و صاف ساخته
و کلقند مذکور را با آن آمیخته نیم کرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا
نخود آب کوشت کنجشک یا کبوتر صحرائی یا کبک و طیهوج و مالیدن
روغن معصفر بر محاذات کرده یا بروغن بسته یا روغن زنبق
کوارش زیره و خوردن کوارش زیره درین ماده بارد بسیار نافع است
و مقدار خوردن بوقت حاجت یک یکمثقال هست با کلاب کرم کرده
و غذا مطبخه که از کوشت مرغ باشد یا کبک و الجه مذکور شد پخته که
و درین مطبخه قدری از ادویهٔ حار باید انداختن و از میوهای تر

بیان سوء المزاج بارد

ومطلق

و مطلق اشیاء بارده رطبه حذر باید کرد و از جمیع ترشیها پرهیز لازم باید داشت
و خوردن مغز بسته با قند یا نارجیل که مغز جوز هندی هست با قند نافع است
مقاله ٨٢ در بیان تقطیر بول که از امراض ردیه مشوشه مثانه هست و
سبب حدوث او مخالطه خلط حاده از صفرا هست یا اخلاط حادهٔ دیگر که با بول
آمیخته در مجرای بول مرور میکند و مجاری سوزاند و قوت دافعه میخواهد
که بدفعات اذیت را از مجرا دور سازد و علامت او زردی رنک بول
هست الجه سبب صفرا باشد اکر سبب صفرا باشد و سوختن بوقت بیرون
آمدن بول و علامات غلبهٔ صفرا در سایر اعضاء بدن و اکر سبب تناول
اغذیه و اشربه حاره باشد علامت تقدم سبب هست و وقوع این علت
بیشتر در جوانان می باشد و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از شیره
خرفه با شیره تخم بادرنک یا تخم خیار و اکر سوختن قوی تر باشد از هم یک درهم
اختیار باید کرد اکر هریک هفت مثقال اکر فرد باشد و اکر مجتمع باشد از مجموع
بیست مثقال با ده مثقال قند سفید آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماش
مقشر با شیرهٔ مغز بادام و کوشت مرغ جوجه و یا جلاب هر صباح از لعاب
اسبغول یا لعاب دانه بهی از هریک که باشد سه و نیم مثقال و قند سفید هفت
مثقال و غذا ماش مقشر مذکور با شیرهٔ مغز تخم کدو و کدوی تر و آش باید انداخت
اکر وقتش باشد شربت نافعه و یا ازین دوا که مذکور میکردد اختیار باید کرد
مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو از هریک هفت مثقال تخم معجر دخترکان و تخم
خطمی از هریک دو مثقال مغز بادام شیرین مقشر کرده دو نیم مثقال صمغ الوی
بخاری یا آلوی سیاه و کثیرا از هریک یکمثقال رب سوس نیم مثقال مجموع ادویه
را نرم کوفته و بیخته و بوقت حاجت مقدار دو مثقال در شیرهٔ خرفه با آب هندبا

٣٢

از هر کدام باشد مقدار بیست و دونیم مثقال خلط کرده بر نهار باید اشامیدن
بیان الجه بسبب ضعف قوت دافعه است واگر سبب تقطیر بول ضعف
قوت دافعه باشد که قادر بر دفع بیک دفعه نیست واندک اندک دفع
میکند علامت او آنست که بول اندک اندک دفع میشود وبا این حال حرقت
وعطش نیست وتدبیر سابق از اشربه واغذیه بارده بود وعلاج درین مقام
خوردن اطریفل صغیر یا کبیر است از هر کدام که موجود شود یکمثقال بوقت
حاجت بر نهار وبوقت خواب باید خوردن وغذا نخود آب با شیره مغز
تخم معصفر وگوشت مرغ خانکی یا کبک ویا کوارش کندر هر صباح مثقال
مرکب نافعه ویا ازین ترکیب که مذکور میگردد اختیار باید کرد حب الرشاد
که تخم ترا تیزک است وخردل که تخم فیجی است وکندر از هر یک سه ونیم
مثقال مغز جوز هفت مثقال سعد دو مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته
وبیخته برهم زده وعسل بمقدار کفایت باید که خمر شود ومقدار خوردن
بوقت حاجت یکمثقال است وخوردن انجیر خشک درین صورت
ومویز شیرین ومغز جوز بسیار نافع است **مقاله ١٣ در بیان**
احتباس بول که از امراض مهلکه مثانه است وسبب احتباس
بول وعسر او یا ورم مثانه است یا بسبب خلط چسپنده است که در
مجرا چسپیده است که راه گذر بول است با حلیل وقضیب وراه را تنگ
ساخته ویا بسبب حدوث سده است از اجزای لحمی وفعه مثل ازخ
واین قسم را علاجی نیست واما علاج در قسم اول تقدم سبب است
از خوردن اطعمه غلیظه لزجه وتقدم صدمه وعه که مراد ارام وقرار است
وعدم حرکت ثقل بموضع احتباس وبیرون آمدن همراه بول قلیل تلخ

خام نرخ بسیار وعلاج درین مقام جلابست هر صباح از بادیان رسمی وبادیان
رومی هر یک دو مثقال وقند سفید هفت مثقال مجموع ادویه را چنانکه مذکور شد
طبخ کرده وصاف وقند بان آمیخته بر نهار باید اشامید وغذا نخود آب با شیره
مغز تخم معصفر باید داد ویا جلاب از بادیان دو مثقال کرد ریک پیاله آب جوشیده
باشد وصافی شده ودرین مطبوخ هفت مثقال شیره تخم خیارین وهفت مثقال
شیره خربزه انداخته وهفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید اشامیدن ویا
جلاب از تخم زردک وتخم ترب وتخم کرفس از هر یک دو مثقال مجموع را در قدری
آب که موافق ادویه باشد طبخ کرده به نیم آورده وصاف ساخته وهفت
مثقال قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد وغذا همان نخود آب وشیره مغز
معصفر که مذکور شد وروغن زنبق یا روغن نرگس هر کدام که موجود
باشد بر محل مثانه باید مالید **استعمال ادهان** ومالیدن روغن بابونه
نیز بسیار مفید است ونشستن علیل در آب زنی که در وتمام وبرگ
گیاه وگل ریحان وبابونه واکلیل الملک وخسک وشبت ومغز تخم
معصفر باید که جوشیده باشد که بسیار مفید است وموجب فتح ومالیدن
روغن سوسن اسمانجونی بر قطن ومثانه نیز بسیار مفید است وبااین
ادویه ضماد کردن بسیار نافع است اکلیل الملک وبابونه وشبت و
مرزنجوش مجموع مساوی یکدیگر در قدری آب نیم گرم بر مثانه ضماد
باید کرد **الجه سبب نزول صفرا باشد** واما اگر صفراوی رقیق متنزل شود
بمثانه موجب عسر بول است نه احتباس وعلامت او اینست که علیل
بوقت خروج بول سوختن بسیار در مجرای بول احساس میکند ودرین
حین رنگ بول بسیار زرد است وعلاج درین مقام خوردن جلابست

هر صباح از لعاب اسبغول هفت مثقال و روغن بادام هفت مثقال و اگر
روغن بنفشه بادام موجود شود بهتر و چون سبب عسر البول صفرا
باشد از ادویه مدرهٔ اخلاط حذر باید کرد زیرا که لجدة وادراری که دارد
و موجب زیادتی است و اما اگر سبب احتباس یا عسر بود اطالهٔ امساک
بول باشد علاج اختیار کردن مدرات مذکورهٔ سابقه است و علامت او
حدوث حبس و عسر در عقب سبب است و خوردن آب هندوانه بسیار
مفید است و خوردن بسته درین علت نفع بلیغ دارد و چون مغز تخم خربزه
با قند و غذا نخود آب که در وی پودنه و کرفس و دارچینی و زردک و زیره
باشد **مقالهٔ ٨٤ در بیان سلس البول** و بول کردن در فراش و مراد
از سلس البول روانی بول است بی اختیار و مراد از بول کردن
در فراش آنست که شخصی در عین خواب بر فراش خود بول کند و
سبب در سلس البول برد مثانه است و استرخاء عضلات مثانه
و سستی آن که بسبب بسیاری رطوبت حادث شده و اکثر عروض
این مرض کودکان تا بالغ را می باشد و پیران را و اصحاب امزجهٔ باردهٔ
رطبه را نیز و کسانی را که شیر و جغرات بسیار میخورند و میوه های تر مثل
خربزه و هندوانه و شفتالو و غیر ذلک از میوها که رطوبت بسیار داشته
باشد و علاج او خوردن کوارشهای گرم است هر صباح مثل کوارش
کندر یا اطریفل کبیر یا صغیر هر کدام که یافت شود مقدار یکمثقال و غذا
قلیها ئی که در آن ابازیر حاده باشد و یا هر صباح ازین ادویه که مذکور
میگردد اختیار باید کرد کندر و سعد و خولنجان و زیره و شاه بلوط
و حب الاس از هر یک یکمثقال و بوقت خواب نیز یکمثقال سفوف

باید ساخت

باید ساخت والا داروی دیگر که ازین ادویه قوی تر باشد اختیار
باید کرد مثل شاه بلوط در سرکه نهاده یکشب و روز نیم مثقال کندر و حب
الاس و هلیلهٔ کابلی و بلیله و امله از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته
و بیخته و با قدری عسل که خمیر شود خلط باید کرد و بوقت حاجت خوردن
ازین سفوف یکمثقال بوقت خواب و اگر مرض شدید باشد معجون کل
کلاج باید داد و باید که صاحب این مرض آب کم خورد زیرا که هیچ دوا
با وجود خوردن آب بسیار نفع نمی رساند اما سبب بول در فراش نیز
برودت و رطوبت مثانه است و علاج او نیز مثل علاج سلس البول
است از ادویه و اغذیه و اشربه و بعضی اطبا در خواص طیور چنین گفته اند
که چنجر حدوس اگر بسوزانند و نیک کوفته مقدار دانکی یا دو دانک
بانکی آب گرم بصاحب این علت دهند شفا یابد **سفوف نافع**
و این ترکیب که مذکور میگردد درین علت بغایت نافع است کشاسته
و کندر و شاه بلوط و سعد از هر یک چهار درم مجموع را کوفته و بیخته
و با عسل صافی مقدار کافی آمیخته و نیک خلط کرده در ظرفی نگاه باید
داشت و بوقت حاجت مقدار یکمثقال بر نهار اختیار باید کرد و بوقت
خواب نیز یکمثقال میتوان خورد **مقالهٔ ٨٥ در بیان بول الدم** که از امراض
مهلکه است اگر در علاج اهمال کند و مراد ببول الدم آنست که با بول خون
باشد و میتواند که اکثر خون باشد و میتواند که اکثر بول باشد و خون با او
منضم باشد و سبب این علت یا انفتاح رگ است از گرده و یا انشقاق
رگ است از و و علامت او آنست که خون صافی می آید اگر سبب انفتاح
باشد کمتر کمتر می آید و اگر سبب انشقاق باشد بیک دفعه بسیار می آید

بیان علت بول کردن در خواب

خروس ظ

بیان الخ سبب ضربه و سقطه حادث شود

٣٠٢

وگاه سبب حدوث این علت ضربه و سقطه از خارج می باشد یا بسبب
خوردن طعام تیز شده بسبب بسیاری فلفل و زنجبیل یا مثل تخم ترا تیزک
یا تخم ترب یا تخم قیچی باشد یا از ادویهٔ مسمی خورده باشد مثل ذراریح و علاج
درین مقام اگر علیل را قوت حفظ است از باسلیق داخراج خون بقدر
قوت و طاقت و واجب دخوردن جلابست از شربت بهی با این ادویه که
مذکور میگردد قرص کهربا یک مثقال گل ارمنی و صمغ عربی تف داده هریک
یکمثقال مجموع را کوفته و بیخته با هفت مثقال شربت بهی آمیخته و هفت
مثقال عرق زوفا بر نهار باید آشامید و یا هر صباح تخم اسبغول تف داده
و صمغ عربی تف داده و تخم ریحان تف داده از هریک یکمثقال مجموع را
بارد غن بادام چرب کرده و در قدری گلاب ترکرده باید خوردن و غذا
اش سماق با گوشت مرغ باید داد یا ماش مقشر با شیره مغز بادام تف
داده با سماق و یا ازین ادویه که مذکور میگردد قرص ساخته هر روز یکمثقال
اختیار باید کرد یا رب حب الاس یا رب بهی هفت مثقال هر کدام که موجود شود
و اجزای قرص اینست نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و عصاره لحیة التیس
که ترکان آنرا که سقالی میگویند و بوقت بهار و در دشتها و کوهها بسیار
است و گلنار و تخم خرفه از هریک هفت مثقال و شاخ سوخته گوزن
سه و نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بآب سماق خمیر کرده قرصها باید
ساخت و بوقت حاجت یکمثقال در شربتی که مذکور شد بمقداری که یقین
یافته بر نهار باید اختیار کردن الحجز حذر باید کرد و صاحب این علت باید که
حذر کند از جمیع حرکات خصوصا از سواری و باید که سیر و بیاز نیز نخورد که
خون را بیشتر می آرد و ترب مطلقا نخورد و از حلاوت اجتناب نماید و از

ترشیها الجز ترشی قوی باشد نیز ارتکاب نکند و بحمام نرود و چیزهای گران
برندارد الجز سبب خورده شدن عروق است وگاه سبب بول الدم خورده
شدن عروق است و علامت او درد و سوزاک دران محل است و بیرون
آمدن آن اجزا با بول و بد بوئی آن و علاج آن در علاج قروح واقع در
مثانه مذکور خواهد شد مقاله ٩٦ در بیان حدوث سنگ و ریگ در گرده و مثانه
و سبب حدوث ریگ سنگریزه درین محل خلط غلیظ لزج بواسطه تنشیف
حرارت غریبه ناریه است رطوبات و بتحلیل رفتن و آن خلط در غایت
غلظ می ماند و بمرور متحجر میشود بتخصیص که مجاری ضیقه باشد که در تکون
حجریت اتم و ادخل است و اکثر حدوث این علت کودکان راست و کسانی
راکه در مزاج ایشان رطوبت بسیار است و علامت او درد و سوزاک
است در محل کرده و ثقل و تمدد و بیرون آمدن بول بدشواری
و عسر و ماده ریگ کمتر از ماده سنگریزه است و بسبب لزوجت و غلظت اقل
است و چون تمام منعقد نشده است طبیعت و قوت دافعه بدفعات
اورا دفع میکند و بدین سبب در قاروره صاحب این علت رمل بصورت
رملی ظاهر است و درین مقام مناقشه میرسد که گوید چرا نتواند بود و حدوث
بعد از تحجر ماده باشد بواسطه شدت حرارت و پیوست حصاة و متجزی
شدن او باجزای صغیره و حصول رمل غایت آنچه درین مقام توان گفت
اینست که تجاوز حرارت در مزاج بمرتبه که از حال تحجر باز بمرتبه رمل رساند
بعید است زیراکه مزاج انسانی و قوای بدنی متحمل این نیست و درین
مرتبه حیات و زندگی مشکل است و علامت او ثقل و درد است و احساس
تمدد مر علیل را در گرده کانه که چیزی ثقیل آویخته است و صفای بول است

بعد از کدورت و ظاهر شدن رنگ سرخ یا زرد در قاروره و علاج درین
مقام بدآوی مقطع ملطف است مر خلط غلیظ را اما باید که بسیار حار
نباشد که بدن را ازو حرارت بسیار در مزاج حاصل شود **جلابهای
غیر مکرر** مثلا جلاب از تخم کاسنی دو مثقال و بیخ سوس تراشیده
نیم کوفته دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانچه
تقریر یافت مکرر را باتش نرم طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند مذکور
دران آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا الخوداب با شیرهٔ مغز
تخم معصفر و گوشت مرغ یا تیهو یا دراج یا کبک باید داد و یا جلاب
از شیرهٔ مغز تخم بادرنگ و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه از هر یک
هفت مثقال و یا جلاب از بادیان رومی از هر یک دو مثقال چنانکه
رسم است ادویه را طبخ کرده و صاف ساخته و هفت مثقال قند سفید
آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و یا شیرهٔ تخمهای مذکوره را درین مطبوخ
خلط کرده باید آشامیدن **مطبوخ نافع** و اگر درد امتداد یابد و مرض
زیاده شود ازین مطبوخ که مذکور میگردد باید دادن بادیان و تخم
کرفس و تخم مجر دخترکان و تخم خطمی از هر یک دو مثقال تخم مجر دخترکان
و تخم خطمی از هر یک دو مثقال تخم کاسنی و بنفشه خشک از هر یک چهار
درم عناب و سپستان و انجیر خشک از هر یک بیست عدد سنای مکی چهار
و نیم مثقال بیخ سوس تراشیده نیم کوفته چهار درم برسیاوشان سه
مثقال و نیم و خسک و حماما از هر یک چهار و نیم مثقال مجموع ادویه را در سه
رطل آب که هر رطلی نود مثقال میشود طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و
از کرباس گذرانیده و صافی ساخته بوقت سحر اختیار باید کرد و تا نیم

بعد آن

روز صبر باید کردن تا عمل دارو منقطع شود و بعد ازان شربتی از قند
سفید و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خیارین از هر یک هفت مثقال و تخم
ریحان نشسته یک مثقال اختیار باید کرد **قی نافع است** و اگر باین تدبیر
خلاص و نجات حاصل شد فبها و الا مداومت بقی باید کرد که از انفع
تدبیرات قی کردن است درین مرض و آن بعد از تناول اغذیهٔ مختلفه
بسهولت حاصل میشود مثل ماهی شور و آب ترب و خوردن خربزهٔ بی مزه
و شبت جوشیده در آب **مقیی قوی** و یا شبت و اسفاناخ و تخم ترب و تخم
خربزه نیم کوفته و تخم کرفس و برگ ترب مجموع را در قدری آب باید جوشانید
و از کرباس گذرانیده قدری عسل بآن باید آمیخت و اندک روغن کنجد
باو خلط کرد و اندکی نمک نیز و ازین مطبوخ خورده قی باید کرد و اگر خود
بیرون آید بهتر است و الا پر مرغ چرب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کردن
نشستن آب زن نافع است و علیل را در آب زنی باید نشانید که در
بابونه و خطمی و حلبه و کرفس جوشیده باشد و اگر مغز تخم معصفر و بر
سیاوشان و بنفشه دران باشد بهتر بود **تدهین** و مالیدن قطن
و محاذات کرده بر روغنهای گرم بسیار مفید است مثل روغن شبت
و روغن بابونه و روغن زنبق و روغن خسک و چکانیدن این
روغنها با روغن ترب در سوراخ احلیل بسیار نافع است **تقلیل** و
صاحب این علت را حذر کردن از اطعمهٔ غلیظه واجب است مثل
عصیده که مراد کاچی است **پرهیز کردن از بعضی اغذیه** و خوردن
هریسه بغایت مضر است و همچنین خوردن نان فطیر و حلوا که از نشاسته
پزند و هر چیز که از آرد میده و نشاسته پخته باشند ازان مجتنب و محترز

باید بود و گوشت شتر و گاو و گوشت بکه نیز نباید خوردن و از اغذیه و اطعمه

که در هضم سریع باشد اختیار باید کردن مثل نخود آب یا گوشت مرغ خانگی

و گوشت طیهوج و دراج و کبک و گنجشک و کبوتر کوهی و قلیهای خشک

کردن و از ادویهٔ حارهٔ لطیفه باشد مثل زیره و بادیان رومی و

از ان بقوت تر نیز مثل فلفل و اگر بنان میل شود از آرد جو بیس

دار باید پخت نه آرد میده زیراکه آرد میده هر چه باشد درین علت مضرت

قوی دارد خصوصا که میده باشد پس اگر نان باید از آرد خشکار باید

پخت یعنی نا بیخته و بهر تقدیر قلیلی اختیار باید کرد و صاحب این مرض باید

که چیز خوردن شب را ترک کند و غذا را اندک خورد و این قانون

و ترتیب را بر غایت کمال رعایت کند که امید نجات باین خواهد بود و

بعد از هضم غذا حرکت و ریاضت معتدله اختیار باید کرد ریاضت مفیده

بغایت نافع است و از میوها آنچه مفید است مثل خربزهٔ شیرین است

و انگور سفید شیرین نیز فرموده اند اگرچه خوردن انگور مخالف قول اطباست

زیراکه در اکثر کتب این صناعت گفته اند که انگور مضر است بمثانه و

خوردن مغز تخم خیارین تازه و خشک و مغز تخم خربزه نیز بسبب ادرار

و صفت که در روست منفعت تمام دارد و باید که علیل را تحریک دهند

باین طریق که هر دو پای او را بر دارند و سرنگون نگاهدارند تا آنچه در مجاری

از سنگ و ریگ محکم شده و چسپید برخیزد و بسهولت جدا شود و نهادن

محجمه بر موضع آفت و جذب کردن مواد مجتمع از محل آفت مفید است

اما باید که خون نگیرند زیراکه مراد همین جذب فقط است و اگر وجع و الم

اشتداد یابد و علیل بی طاقت شود از جمله محذرات باید داد اما از ضعیف

تحریک نافع است

مکیدن بمحجمه نافع است

بقوی رجوع باید کرد مثل آنکه تخم با شیرهٔ خشخاش یا قند سفید سفوف باید کرد محذرات

مسکن الم است و اگر باین تدبیر تسکین نیابد از برشعثا یا از فلونیای رومی

هر کدام که موجود باشد بمقدار باقلی یا نخودی بر نهار باید اختیار کردن و فوق

این دارو باید که بهیچ وجه ترشی و آب سرد خورده نشود و بذر البنج را

در تسکین درد این علت تاثیر بسیار است و هرگاه این علت استحکام

یابد علاج بخوردن ادویه که ریزانندهٔ سنگ و ریگ است باید کرد و از

ادویه که بسیار حرارت دارد اجتناب باید نمود تا لطیف ماده بتحلیل رود

و غلیظ متحجر نشود بیان آنچه مفتت سنگ و ریگ است و از ادویه که

مفتت و ریزانندهٔ سنگ و ریگ است اختیار باید کرد و آنچه مناسب مرورد

المزاج است تخم خیارین و تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک هفت مثقال

و تخم شلغم سه و نیم مثقال تخم کرفس و بادیان رومی از هر یک دو مثقال

و حب محلب چهار درم در نسخهٔ اصل است مجموع ادویه را کوفته و

بیخته مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در شربت سکنجبین

ساده یا بزوری هر کدام که یافت شود هفت مثقال و غذا نخود آب با شیرهٔ

مغز تخم معصفر و اندک دارچینی دوای قویه نافعه و دوائی که در

ریزانیدن سنگ و ریگ ابلغ باشد اما بوقت عدم حرارت باید داد حجر الیهود

رومی دو مثقال و عقارب سوخته یعنی کژدم دو مثقال بیخ کاکنج

که عروسک در پرده است هفت مثقال جند بید ستر که خایهٔ سگ آبی است

دو مثقال زنجبیل و دار فلفل از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را

کوفته و بیخته و با عسل صافی بقدر کفایت آمیخته و خمیر کرده در ظرفی

پاکیزه نگاه باید داشت و اگر ظرف چینی باشد یا شیشه بهتر بود و بعد از

شش ماه مقدار خوردن ازین معجون یکدانک و نیم است که ربع
مثقال میشود و بعضی اطبا در دادن این معجون درین علت توقف و
تامل کرده اند از جهت آنکه موجب زیادتی حرارت است در مزاج
و بدن و ایضا موجب قرحه است در مثانه بواسطه حدتی که دارد پس اول
باید که در مزاج حرارت بغایت کم باشد و مواد حجری و رملی در محل آفت
بسیار باشد معجون حجر الیهود و معجون حجر الیهود که موضوع از برای
همین مقصود است گاهی اختیار باید کرد مقدار یکمثقال در شیرهٔ سه
تخم که تخم خیارین و تخم خربزه است از هریک هفت مثقال و گاهی جلاب
از بادیان و تخم زردک و تخم ترب از هریک دو مثقال با قند سفید هفت
مثقال اول ادویه را چنانکه که بکرات مذکور شد طبخ کرده صاف باید ساخت
و قند مذکور را دران خلط کرده نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و بر
محاذات گرده و مثانه روغن عقرب باید مالید و روغن بابونه و حسک
چنانکه مذکور شد مالیدن بران موضع منفعت بلیغ دارد و در آبهائی
که دران ادویهٔ مذکوره سابقا طبخ کرده باشد نشستن نفع بلیغ دارد
بیان ساختن روغن عقرب و طریق ساختن روغن عقرب برین وجه
است بوست بیخ کرفس و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه از هریک
هفت مثقال مجموع ادویه را درشت ترکوفته و بران روغن بادام
یا روغن کنجد ریخته بیست روز در آفتاب در شیشه باید گذاشت و
بعد از بیست روز روغن را ازین ادویه صاف ساخته ده عقرب
زنده دران روغن انداخته و غوطه داده باز بیست روز دیگر در آفتاب
باید نهاد تا بکمال رسد و در شیشهٔ دهن تنگ باید نگاهداشت و بوقت

حاجت

حاجت نیم گرم بر مثانه و محاذی گرده باید مالید و اگر چنانچه سنگ ریزه
که مراد بحصاة اوست در موضع خود متمکن باشد و حرکت نکند علامت
او درد بقوت است و بیقرار سازند بر وجهی که علیل اصلا خواب
نمی تواند کرد و درین صورت علاج با دویهٔ قوی ادرار باید کرد مثل
تخم زردک و آنچه سابقا مذکور شد و اگر چنانچه سنگ و ریگ در محل خود
متمکن نیست و حرکت میکند علامت او آنست که الم ساعة فساعة
زیاده میشود و باز تسکین می یابد و علاج درین صورت خوردن خلاصت
از بر سیاوشان دو مثقال و شبت و اکلیل الملک و بادیان و تخم کرم
و زردک از هریک دو و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه
را بر وجه مقرر طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند آمیخته و شیره تخم خیارین
و شیرهٔ تخم خربزه از هریک هفت مثقال آمیخته نیم گرم بر نهار باید آشامید
و غذا نخود آب گوشت مرغ یا طیهو یا کبک یا کنجشک با شیرهٔ مغز تخم معصفر
باید داد و دران اندکی دارچینی و بادیان رومی باید انداخت و جاورسی
که قوناق باشد گرم گرم باید بر محل وجع نهادن و یا اسفنج که ابر مرده است
بزبان عوام یا نمد پر کاله در آب گرم تر ساخته بر محل ماوف باید نهاد
و یا ور روغن مناسب این علت فرو برده بر محل آفت باید نهاد و
روغن بابونه و شبت و سداب و زنبق و نرگس و خیری و سوسن
آسمانجونی که در هریک ازینها جند بیدستر اندکی آمیخته باشد بر محل ماوف باید
مالید و خوردن تریاق فاروق یا مثرودیطوس یا معجون سنجرنیا هر
کدام موجود باشد مقدار یکدرم در جلاب بادیان باید خوردن و مقدار
بادیان دو مثقال است در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته و هفت

تکمید

خوردن معاجین
مذکور نافع است

مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و اگر باین علاجات و تدابیر
مذکوره نجات و خلاص حاصل نشود و دوا را در تفتیت سنگ تاثیری
نباشد بسبب ملاست سنگ **بیرون آوردن سنگ** و علاج آن بعد از
تحقق سنگ شق کردن است از عنق مثانه و بیرون آوردن سنگ
و بعد از ان ادویه ملحمه بر جراحت نهادن تا قرحه بزودی مندمل شود
و محمود الیاس در کتاب خود حاوی آورده است که جوانی در شیراز باین
بلیه مبتلا شد و هر چند اطبا و زمان در معالجه او اهتمام کردند بهیچ دوا
علاج نیافت عاقبت الامر جراح او را از پیش کردن مثانه شق
کرد و سنگی بیرون آورد ملساء که بوزن چهل مثقال بود و بعد از ان
موضع شق را بمرهم معالجه کرد و در اندک روزی از ان مرض مهلک
شفا یافت **معالجه ریگ گرده** و علاج ریگ در گرده و مثانه مثل
علاج سنگ و سنگریزه است غایته ما فی الباب مبالغه در ادویه حاره
مدره قویه نباید کرد **مقاله ۸ در بیان ورم گرده** و ورم گرده خالی
ازین نیست که دموی است یا صفراوی [illegible] ه ورم منقبض است و تشنگی
محکم و سوزاک و حدوث درد سر و بیخوابی و گاهی با غلبهٔ الصفرا و گاهی
حدوث اختلاط عقل که مراد پریشانی عقل و حواس است و یافتن
حرارت در جانب گرده و ارم و علاج درین مقام ابتدا الفصد باید کرد
از باسلیق بشرط قوت و طاقت و اخراج خون بقدر واجب و بخوردن
جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه و نیم مثقال و
تخم کاسنی دو مثقال و غذا ماء الشعیر بروغن [illegible] شیره خشخاش و
درین ماء الشعیر باید که از عناب و سپستان و نیلوفر جوشیده باشد بقدر

کاسنی

کاسنی و صالح و یا هر صباح جلاب از شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام
که یافت شود هفت مثقال بالعاب اسبغول سه و نیم مثقال و لعاب دانه
بهی هفت مثقال بر وجهی که عادت است در قدری آب شربت کرده باید
آشامید و باید که اسبغول را ناکوفته در شربت اندازند و نشکنند که در
روده می چسبد **ضماد نافع** و بر گرده ضماد از آرد جو و خطمی و صندل سرخ
و سفید و شیاف مامیثا و مغاث و آب برگ عنب الثعلب و آب ترب سبز
کدوی تر باید کرد از ینها که مذکور شد هر یک با آبهای مذکور یا مجموع اگر علیل
را حلت قوی تر باشد و می باید که در جمیع تدابیر قوت تر باشد و می باید که
در جمیع تدابیر قوت و ضعف علیل منظور و ملحوظ طبیب باشد تا از قوانین
علاج بیرون نیاید و یا بر محل آفت خرقه تر کرده در گلاب بنهد **موم روغن**
و یا البته در موم روغنی که از روغن بنفشه بادام ساخته باشد یا روغن
کدو و مقدار روغن اگر ده مثقال باشد موم پاکیزه سه مثقال باید اول
روغن را در پیالهٔ چینی گرم کرده و موم را دران روغن گداخته باید
گذاشت تا [illegible] موم روغن اندکی آب برگ کاهو یا آب
برگ کاسنی [illegible] یا آب برگ همیشه بهار حل کنند بهتر باشد
تا از کدام که موجود شود یک قاشق درین موم روغن خلط کرده چنانکه
مذکور شد بر محل آفت باید نهاد و یا جلاب هر صباح از شیرهٔ مغز تخم خیارین
و تخم خربزه از هر کدام هفت مثقال دران آمیخته بر نهار اختیار باید کرد
و یا از مغز دانهٔ کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین از هر یک سه و نیم
مثقال تخم خرفه [illegible] مثقال همه را نیک کوفته و بیخته و ازین مجموع دو
مثقال با قند سفید هفت مثقال در جلابی که مناسب مرض باشد آمیخته

اختیار باید کردن واگر هفت مثقال گلاب درین جلاب بیامیزند بهتر باشد
وازاول تا ماده ورم نضج نیابد انتقال بمعالجه دیگر ننماید تا حال نضج ماده
مقرر شود وعلامت نضج سکون تب وشدة وجع است وزیاده شدن
ثقل وقشعریرهٔ خفیفه وهرگاه که ماده نضج یافت سعی واهتمام بنهادن ادویه
مفجره ادویهٔ منفجه مفجره ورم باید کرد ومثل این ضماد که مذکور میگردد بنفشهٔ
خشک واکلیل الملک وزغیر شکسته وآرد جو شبت وتخم حلبه شکسته از هر یکی
هفت مثقال مجموع ادویه را در قدری آب واندکی روغن کنجد یا روغن
زغیر آمیخته باتش ملایم طبخ باید کرد ونیم گرم بر روی پنبهٔ بالته کوفته
بر محل کرده باید نهاد وبر مجاری کرده آبی که اکلیل الملک وبابونه وشبت
وخطمی وزغیر وحلبه جوشیده باشد نیم گرم ریختن بسیار مفید است و
هرگاه که ورم تمام تسکین یافت وتب دور شد وثقل باقیست درین
صورت جزم بتمامی نضج است پس درین حین با ضمادات اشیاء منفجره
باید آمیخت مثل سرگین کبوتر وآرد کرسنه کربجاق ... ت واز غبار
آسیا نیز قدری باین اجزا باید آمیخت وهرگا[ه] ... شد ودر قاروره
محسوس است از ریم وچرک ودرین حین ج[لاب] ... ر شربت بنفشه هفت
مثقال واز ترنجبین صافی هفت مثقال در قدری آب گرم باید خوردن
ویا جلاب از شربت خشخاش هفت مثقال در شیرهٔ تخم خیارین وتخم
خربزه از هر یک هفت مثقال مجموع را باهم خلط کرده نیم گرم بر نهار
اختیار باید کرد ویا تخم زغیر ونشاسته وگل ارمنی وحب کاکنج از هر یک
دو مثقال نرم کوفته وبیخته ازین جمله دو مثقال را در شربت خشخاش
هفت مثقال آمیخته باندکی آب گرم حل کرده بر نهار باید اختیار کردن

جلابات

وغذا

وغذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام وکدوی تر باید داد **اشامیدن شیر**
خر کر تازه باشد نافع است ویا از شیر خر بیست ودو ونیم مثقال حال
ساعت که دوشیده باشد با هفت مثقال قند سفید باید اختیار کردن
واگر خروج ریم وچرک متمادی شود وبطول انجامد ازین ادویه که
مذکور میگردد باید داد مثل مغز تخم خیارین ومغز تخم کدو ومغز تخم
خربزه از هر یک یکمثقال تخم خشخاش سفید ونشاسته وصمغ عربی از
هر یک یکمثقال ودو دانگ حب کاکنج پنج عدد مجموع را نرم کوفته
وبیخته ازین جمله دو مثقال را در هفت مثقال شربت خشخاش آمیخته
باندکی آب گرم بر نهار باید اختیار کردن اما اگر سبب ورم کرده خلط
بارد بلغمی یا سوداوی باشد **بیان ورم کرده که بلغمی باشد یا سوداوی**
علامت او عدم تب است وعدم سوزش بقوت وشدت وثقل
محسوس میان خاصره واین شبیه بوجع والم قولنج است وفرق میان
درد کرده ووجع قولنج اینست که در وجع کرده حقنه کردن مفید نیست
بواسطه مزاحمت امعا کرده را در حین حقنه وبالجمله علاج درین ماده
خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته وتخم کاکنج
وبادیان نیم کوفته از هر یک دو مثقال وقند سفید هفت مثقال مجموع را
در قدری آب بر وجه مقرر طبخ کرده وصاف ساخته وقند مذکور آمیخته
نیم گرم باید اختیار کرد وغذا ماش مقشر ونخود با شیرهٔ مغز بادام شیرین
وترک گوشت باید کرد وهر چه باشد وتلیین طبیعت بسنای مکی سه ونیم مثقال
وبادیان دو مثقال وقند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری
آب که لایق باشد باتش ملایم طبخ باید کرد وصافی ساخته وقند آمیخته

تلیین طبیعت

وفلوس خیار شنبر هفت مثقال دران حل کرده ودیگر بار صافی ساخته
بوقت صبح یا سحر بملاحظه فصل سال یعنی اگر تابستان باشد سحر اختیار
باید کرد واگر زمستان باشد وقت صبح زیرا که اگر بوقت صباح اختیار
کند تا وقت قطع عمل دارو علیل بسیار متعب می باید وضعف میشود
پس در هوای سرد اختیار باید کرد تا در انتظار متعب نباشد واگر در زمستان
سحر اختیار مسهل کند هوای سرد در اسهال واجابت مانع است وامداد میکند
پس در وقت ملایم باید اختیار کرد ودر خانه که هوایش بحرارت مایل باشد

مطبوخ مسهل وبا تلیین طبیعت باین مطبوخ باید کرد سنای مکی سه ونیم
مثقال بادرنجبویه وبادیان وتخم کاسنی از هر یک دو مثقال بیخ سوس
تراشیده نیم کوفته دو ونیم مثقال مجموع ادویه را در سه پیاله آب بآتش
ملایم طبخ باید کرد تا یک پیاله بماند وصاف ساخته ودران آب پنج مثقال
معجون خیار شنبر آمیخته نیک حل باید کرد ووقت سحر یا صبح باید اشامیدن
وتا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود وبعد ازان شربت
از تخم ریحان شسته یکمثقال وقند سفید هفت مثقال وآب چهار
قاشق شربت کرده اختیار باید کرد در روز دارو غذا را بعد از عصر
اختیار باید کردن وغذا نخوداب است باگوشت مرغ وشیرهٔ مغز تخم
معصفر وضماد بر کرده ازین چیزها که مذکور میگردد باید کرد شبت وبابونه
از هر یک دو مثقال ونیم زغز وتخم حلبه از هر یک سه ونیم مثقال تخم
معجز دختر کان وخطمی از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه را کوفته و
بیخته وبآب برگ بادیان خمیر کرده برمحل ورم نیم گرم باید نهاد ویا از
مغز استخوان گاو وپیه بط وپیه مرغ خانگی باندکی مقل آمیخته برمحل

ضماد

وجع وآفت باید نهاد **مقالهٔ شستم در بیان اورام مثانه** واکثر اورام
مثانه دموی یا صفراوی است وچون ورم ازین دو ماده باشد **ورم
دموی یا صفراوی** علامت او درد با قوت است باخلیدن عانه که آن
عبارت از محل روئیدن موی معین است وتب تیز محرق دایم وتشنگی
غالب وکرب وسوزاک وگاهی موجب اختلاط وپریشانی عقل نیز است
وسواد رنگ زبان وانتفاخ عانه وسرعت نبض وناریت قاروره وسوختن
بسیار در مثانه وگاهی با وجود این علت احتباس بول نیز می باشد
وگاه احتباس براز نیز وعلاج ابتداء فصد است از باسلیق اگر قوت
در اشته باشد وسن ووقت وبلاد نیز موافق تدبیر باشد وخوردن
جلاب هر صباح از بنفشه دو ونیم مثقال وتخم کاسنی دو مثقال وعناب
ده عدد وقند سفید وترنجبین صافی از هر یک هفت مثقال مجموع
ادویه را چنانکه رسم است طبخ کرده وصافی ساخته وقند وترنجبین درو
آمیخته نیم گرم باید اختیار کردن وغذا ماء الشعیر با شربت خشخاش وبا
شربت بنفشه آمیخته باید خوردن قدری صباح وموضع وجع را بروغن
بنفشه باید مالید وبر محل مثانه آب نیم گرم که دران بنفشه وپوست خشخاش
جوشیده باشد باید ریخت واگر میسر شود علیل را در آبی که درو بنفشه
جوشیده باشد وخطمی ومعجز دختر کان باید نشانید وضماد بر مثانه از بنفشه
وخطمی وصندل سرخ وسفید وآب برگ عنب الثعلب یا آب برگ کاکنج
وآب برگ همیشه بهار وتراشیدهٔ کدوی تر با روغن بنفشه بادام خلط
کرده بر مثانه ضماد باید کرد **علاج احتباس بول** واگر درین علت
احتباس بول شود وشدید باشد علاج آنست که در شیره این سه تخم

که تخم خربزه و تخم خیارین باشد از هریک هفت مثقال و قند سفید هفت
مثقال اول از تخمها در قدری آب شیره کشیده چنانکه رسم است و قند
مذکور در و آمیخته باید اختیار کرد و یا از تخم کدو هفت مثقال و مغز تخم
خیار هفت مثقال و مغز تخم خربزه کذلک و تخم خرفه دو نیم مثقال و
تخم خطمی معجز دخترکان و برسیاوشان از هریک دو مثقال مجموع ادویه را
کوفته و بیخته دو و نیم مثقال در شربت بنفشه و یا شربت خشخاش
هفت مثقال و اندک نیم گرم بر نهار باید اختیار باید کرد **ضماد** و بر محل
مثانه ازین ادویه ضماد باید کرد و برگ کبجد تازه اگر وقتش باشد و الا
کبجد مقشر با مغز نان میده و شیر بنگ حل کرده نیم گرم باید نهاد و اگر
چنانچه ورم حاصل شود علاج درین حین خوردن تخم مرو و تخم زغیر است
از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول تخمها را ناکوفته
باید شست و در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته اختیار باید
کرد یا جلاب از شربت قند هفت مثقال و لعاب تخم اسبغول دو مثقال
در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته اختیار باید کرد و غذااش
مقشر با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ جوجه باید داد **آب زن نافع است**
و علیل را در آب زن باید نشانیدن که در آن آب مثل بنفشه و خطمی و
خبازی که مراد با آن معجز دخترکان است و برسیاوشان و اکلیل الملک و شبت
و حلبه و تخم زغیر جوشیده باشد از هریک قدری مناسب و مساوی یکدیگر
ضماد و یا ضماد بر محل ورم ازین ادویه کنند بنفشهٔ خشک و آرد کرسنه دارد
سلیم که حبی است سیاه از ماش خردتر و مدورتر و در میان گندم بسیار
می باشد و کرم و خشک کرده و تخم زغیر و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و معجز

دخترکان

دخترکان از هریک یک کف دست مجموع ادویه را نرم کوفته و یا پیه بط یا مرغ
خانگی یا بمغز استخوان گاو خمیر کرده هر بار قدری بر محل ورم ضماد باید کردن
مقاله ۱۹ در بیان ریش مثانه و ریش مثانه و سبب حدوث او درین
عضو یا خراشی و تراشیدگی از سنگ و ریگ حاصل در و یست و یا سبب رو
خلط حاد است در آن مجرا مثل صفرا و یا بسبب انفجار بثره یا مثل خس ریشی
که در آن محل بوده است حادث میشود **بیان علامات** و علامات او درد وجع
و الم شدید است و سوختن مجرا بوقت بیرون آمدن بول و بوی بد و بد خوار
آمدن ریم و چرک با بول و بیرون آمدن اجزا و اجسامی شبیه بسبوس همراه
بول و گاه مثل صحایف و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت
بنفشه یا شربت خشخاش از هر کدام یافت شود هفت مثقال با قرص کاکنج
یکمثقال بر وجهی که رسم است ترتیب داده و شربت ساخته بر نهار اختیار
باید کرد و شیاف ابیض با شیر دختران در احلیل باید چکانید **تعظیم** و اگر در بول
ریم و چرک بسیار ظاهر شود ماء العسل تخم مرو مقدار کافی باید داد و غذااش
مقشر با شیرهٔ مغز بادام باید داد و گاه اندکی دوغ که روغن از و نگرفته باشند
باید داد و اگر در طبیعت قبض و احتباس باشد **بیان مطبوخ مسهل** علاج
آن بخوردن این مطبوخ است عنب الثعلب سه و نیم مثقال بنفشهٔ خشک
دو و نیم مثقال سنای مکی سه و نیم مثقال مجموع را در دو پیاله آب خورد با آتش نرم
باید جوشانید تا یک پیاله کمتر ماند و از کرباس گذرانیده و ده مثقال فلوس
خیار شنبر در و حل باید کردن و بوقت صبح باید آشامیدن و تا نیمروز صبر
باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد از آن قند سفید هفت مثقال و تخم
ریحان شسته یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامید اگر قوت

با لعاب مه

۲۵۱

در هفت مثقال

باشد و اگر ضعف باشد بین الصلاتین اختیار باید کرد **دوای نافع**
و دوای دیگر که بلیغ النفع است درین علت نشاسته دو و نیم مثقال
کتیرا و زعفران از هریک دو درم گل ارمنی نیم مثقال مجموع ادویه را
نرم کوفته و بیخته و بوقت حاجت مقدار نیم مثقال شربت خشخاش
با اندکی آب نیم گرم باید خوردن **خوردن قرص کاکنج نافع است** و اطبا
گفته اند که بهترین علاجها در قرحه و ریش مثانه خوردن قرص کاکنج
است یکمثقال در شربت قند هفت مثقال آزموده و مجرب است و
اگر درد و سوزاک در قرحه بسیار نباشد شربت بنفشه بمقدار مذکور

ترکیبی دیگر

بهتر است و دیگری که در نفع اقرب است حب صنوبر کبار که مراد بآن
جلغوزه است ده عدد و مغز تخم بادرنگ هفت مثقال نشاسته نیم مثقال
سنبل و تخم کرفس از هریک دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته هر
صباح و بیگاه دو درم اختیار باید کرد **مقالهٔ نهم در بیان جرب مثانه**
و سوختن آن و سبب جرب در هر عضوی که باشد اکثر آنست که خلط
سوداوی ممزوج باخون و صفرا است و علامت جرب مثانه حرقه مجرای
بول است در وقت خروج اجزای نخالی یعنی مشابه سبوس همراه بول
و لاغری بدن و سواد رنگ بول در بعضی اوقات و بسیار است که خون
نیز با بول ممزوج است و رطوبات غلیظ نیز و علاج خوردن جلاب
است از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش از هرکدام که حاضر باشد و غذا ماش

جلاب نافع

مقشر باید داد با شیرهٔ مغز بادام و یا این جلاب اختیار باید کرد عناب ده عدد
بنفشهٔ خشک سه و نیم مثقال چنانکه رسم است طبخ کرده و صاف ساخته و هفت
مثقال قند سفید بآن آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد **لعابات نافعه** و در بعضی

اوقات

اوقات لعاب اسبغول با لعاب دانه بهی هرکدام که حاضر باشد هفت مثقال
قند سفید و قدری آب نیم گرم باید خوردن و گاهی بوقت سوختن مجرای
احلیل در سوراخ آن شیر عورات را با لعاب دانه بهی با لعاب اسبغول باید
چکانید **تغذیه** و غذا گاهی اماله که از آرد میده و شیره مغز بادام با روغن
بادام پخته باشند و اندکی قند بآن آمیخته باید خورد و غذا از گوشت باجه
مهرا و اشکنهٔ روغن باجه نیز مناسب است و اگر سبب حرقت مثانه
مرور خلط تیز بود که بواسطهٔ آفت کرده و جراحت اوست یا بسبب آفت

بیان اگر سبب آن خلط تیز باشد

در مجرای بول او آن اسباب و علامات پیشترک مذکور شد احتیاج تکرار
نیست و اگر سبب سوختن مثانه تیزی بول باشد و خلط بورقی علامت

اگر سبب تیزی بول باشد

آن حرارت مزاج است و نارسیه قاروره و بسیاری تشنگی و علاج آن
خوردن جلاب است هر صباح از شربت بنفشه هفت مثقال در قدری آب
بر نهار و غذا ماء الشعیر با روغن بنفشه و یا روغن بادام شیرین و اگر ماء الشعیر
و روغن بادام را علیل مکروه شمارد و طبیعت او اقبال ننماید غذا ماش
مقشر و شیرهٔ مغز بادام باید داد و اگر با حرقه بول ادرار باشد این دوا

علاج حرقه ادرار بول

استعمال باید کرد بلوط تف داده و در سرکه یکشبانه روز نهاده دو مثقال
و نیم سعد و کندر از هریک یکمثقال و نیم مجموع را کوفته و بیخته و ازین جمله
دو مثقال در آب آهنگران چهار ده مثقال حل کرده باید داد **باب**
سیوم در بیان امراضی که بعضی مختص برجال است بعضی بنساء و

بیان امراضی که خاصه مردان است

این باب نیز مشتمل است بر مقالات **مقالهٔ اول در بیان امراض قضیب و احلیل**
و انثیین که مختص بمردان است و مراد از اینها آلت تناسل مرد است و از

بیان ورم خایه و صغر او

جملهٔ امراض ورم انثیین است یعنی ورم خصیه و ورم او یا حار دموی است

٢٥٤

یا حار صفراوی و علامت او سرخی رنگ رو و حرارت مزاج است و سوزاک
محل ورم و تشنگی بقوت و عظم حجم مقدار ورم و زردی رنگ بول و میل
بسرخی او اگر دموت غالب باشد و علاج او فصد است از باسلیق و
اخراج خون بحسب قوت و واجب دسن و فصل و عادت و بخوردن
جلاب هر صباح از عناب و آلوی سیاه از هر یک ده عدد و قند سفید و ترنجبین
صافی هر یک هفت مثقال اول عناب و آلو را در مقداری آب طبخ کرده صاف
باید ساختن و قند و ترنجبین را با آن آمیخته نیم گرم بر ناهار باید خوردن
و غذا ماء الشعیر است و یا ماش مقشر با شیره مغز بادام و علیل را از هر گوشتی
که باشد و از جمیع ترشیها پرهیز کردن واجب است و بر قضیب و خصیه از آرد
جو و طحلب یا باب کشنیز تر ضماد باید کرد و یا آب برگ عنب الثعلب یا هر دو آب
اگر علت بقوت باشد یا آرد عدس را با آب عنب و یا باب کاسنی و یا با عرق
کاسنی ضماد باید کرد یا خرقه در سرکه و گلاب و آب کشنیز تر آغشته کرده بر محل
ورم باید نهادن و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد یا فلوس خیارشنبر و یا
شیرخشت و ترنجبین بمقتضای قلت و کثرت ماده و مرض از هر یک هفت
مثقال در قدری آب گرم حل کرده و صافی ساخته باید داد و هر گاه ورم
بمرتبه انحطاط رسد از بابونه و اکلیل الملک و شبت از هر یکی یک کف دست
نیک کوفته و بیخته و با زرده تخم مرغ خام آمیخته و برهم زده بر محل ورم بدفعات
ضماد باید کرد و اگر سبب ورم ماده بلغمی باشد یا ماده صلب سوداوی باشد علامت
در اول سفیدی رنگ او و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح
از بیخ سوس و بادیان نیم کوفته هر یک دو مثقال و از گل قند قندی هفت
مثقال و غذا نخود آب با شیره مغز بادام یا مغز تخم معصفر و تلیین طبیعت

مطبوخی

بیان مطبوخ ملین

بیان ورم بلغمی و سوداوی

بیان مطبوخ ملین

بمطبوخی که درو تربد سفید تراشیده و بادیان رومی و بادرنجبویه باشد از هر یک
رنجه معالج صواب داند بر وجهی که رسم و عادت است ترتیب کرده بوقت صبح
باید آشامیدن و علیل را درین علت که ماده بلغمی یا سوداوی باشد گاهی
قی باید فرمود که بسیار مفید است و باین ادویه مذکوره قی باید کرد تخم شبت
و تخم شلغم و تخم خربزه نیم کوفته و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و روغن
کنجد و عسل و نمک اول ادویه را در قدری آب باید جوشانید و صاف باید
ساخت آنگاه عسل و نمک و روغن کنجد دران حل باید کرد و بدفعات
باید آشامید و قی باید کرد و اگر بخود اجابت کند بهتر و الا پر مرغ بروغن کنجد
چرب کرده بحلق باید فرستاد تا قی حاصل شود احمده و اطلیه نافعه و بر خصیه
و قضیب علیل ضماد و طلا از آرد باقلی و زیره و کندر باید کرد چنانکه آرد
باقلی پنج مثقال و کندر و زیره هر یک دو مثقال و بروغن پیه گداخته خمیر
باید کرد و قدری روغن گل یا روغن کنجد آمیخته طلا باید کرد و یا از آرد
باقلی و بابونه و اکلیل الملک اجزا برابر بحسب مقدار کوفته و بیخته و با روغن
بابونه و یا روغن کنجد یا بروغن شبت هر کدام که حاضر باشد آمیخته و نیم گرم برهم
زده بر محل آفت طلا باید کرد و یا از مقل و کندر و موم صافی و روغن کنجد
موم روغنی باید ساخت و بر محل ورم طلا باید کرد بیان موم روغن و
طریق ساختن او برین وجه است که مقل و کندر از هر یک دو مثقال و موم
صافی دو و نیم مثقال اول موم را با ده و از ده مثقال روغن کنجد در پیاله
مسین باید گداخت و بعد از آن مقل را نیم کوفته دران روغن کنجد و موم
گرم باید انداخت که حل شود و بسر چوبی تحریک باید کرد تا زودتر گداخته
شود و بعد از آن کندر را نرم کوفته در و باید انداخت و برهم زده باید گذاشت

بیان مقیئ نافع

تا سرد شود و بعد از ان صلایه باید کردن و مبالغه باید نمود و ازین موم روغن
بر محل ورم طلا باید کرد بیان ماده سوداوی و علامت آنکه ماده ورم سوداوی
است صلابت و محکمی ورم است و کبودی رنگ او و قلت درد و سفیدی رنگ
بول و علاج خوردن جلاب است هر صباح از بادرنجبویه و بادیان و بیخ
سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک دو مثقال اول ادویه را در قدری
آب که مناسب باشد طبخ کرده به نیمه باید آورد و صافی ساخته و هفت مثقال
گلقند عسلی دران آمیخته بر ناهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب با شیره مغز
تخم معصفر باید داد بیان تلیین و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون یا بحب ایارج
باید کرد بمقداری که در مطبوخ افتیمون یا در حب مقرر شده است و این
ترکیب در بعضی امراض سابقه مذکور شد ضماد و بر موضع ورم ضماد از
ادویه ملینه باید نهاد مثل پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز استخوان گاو و
روغن بنفشه بادام و مقل و یکی ازین روغنها را با مقل باید گداخت
بمقدار مناسب و نیک خلط کرد بر محل ورم باید نهاد و یا از آرد باقلی
و آرد نخود و اکلیل الملک و بابونه و شبت هر یک برابر کوفته و پخته و با آب
گرم آمیخته و نیک خلط کرده بر محل ورم ضماد باید کرد بیان اورام قضیب
و اورام قضیب در جمیع احوال مشابه اورام خصیه است و علامت او همان
علامات اورام خصیه است از حار و بارد و خون و صفرا و بلغم و سودا
علامات و تدابیر هر دو موافق یکدیگر است از اشربه و اغذیه و ضمادات
و اطلیه و ادهان و غیر ذلک بیان تشنج قضیب و گاه در قضیب تشنج حادث
میشود که بجانبی کشیده میشود و آنرا اطبا اعوجاج قضیب می نامند و علاج
او ترک ریاضت است و آرام و قرار و عدم حرکت خصوصا حرکت سواری

واز اغذیه

و از اغذیه سریع الهضم سبک اختیار باید کرد مثل نان گندم که میده باشد
و گوشت مرغ و گوشت بره و گوشت تو قلی تدهین نافع است و مالیدن
روغن بر قضیب از ادهان مذکوره و شحوم و موم روغنی که از روغن
بنفشه و کتیرا و موم صافی باشد بر عضو ماؤف باید مالید مقاله ۲
در بیان نقصان باه که مراد بآن عدم شهوت و میل بجماع است و
این از جمله امراض اعضاء تناسل است بیان الخ سبب استرخای آلت بود
و سبب نقصان باه یا استرخای و سستی آلت است که قضیب است
یا ضعف شهوت و آنرا که سبب استرخای الت باشد علاج او علاج
و تدبیر فالج است و خوردن جلاب هر صباح از گلقند عسلی هفت مثقال
و بادیان نیم کوفته دو مثقال اول بادیان را در قدری آب طبخ باید
کرد و صافی ساخته و گلقند مذکور دران آب حل کرده نیم گرم بر ناهار
باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیره مغز بادام یا مغز تخم معصفر باید
داد و تلیین طبیعت بعد ظهور نضج در بول بحب صبر و یا بحب ایارج
لوغازیا باید کرد و قضیب و احلیل را بروغنهای محلل چرب باید کرد مثل
روغن قسط و روغن زنبق و نرگس و امثال آن و باید که علیل از
خوردن میوهای سرد و تر پرهیز کند و از جمیع لبنیات و ترشیها نیز حذر
نماید بیان الخ بسبب ضعف شهوت باشد و اما اگر سبب نقصان باه
ضعف شهوت باشد و این گاه بسبب استفراغ بسیار می باشد از مواد
و تحلیل در قوت و علامت او تقدم [illegible] است که آن استفراغ است
و علاج درین مقام بر انگیزانیدن قوت علیل است با غذیه قویه
که موجب فربهی باشد مثل هریسه و امثال آن و اختیار راحت و آرام

نحافت [illegible] و خوردن جلاب هر صباح از تودری سرخ یا سفید هر کدام که موجود باشد دو مثقال و عرق گاوزبان هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال اول تودری را در قدری آب طبخ باید کرد و صافی ساخته و عرق گاوزبان و قند را با آن آمیخته باید خوردن و یا تودری را نیک کوفته و بیخته و با عرق گاوزبان و قند آمیخته باید خوردن و غذا نخودآب از گوشت بره و یا گوشت طیهوج و دراج باید کردن و یا هریسه که از گوشت بره پخته باشد یا از گوشت بط فربه یا مرغ خانگی و خوردن حلواها که از نشاسته پخته باشند با روغن بادام یا روغن کنجد شیرین **بیان الجماع بسبب ضعف تمام بدن باشد**

و اگر سبب نقصان باه ضعف تمام بدن باشد و قلت غذای او علامت او نحافت و لاغری بدن است و زردی رنگ روی و رقت آن و علاج در این مقام تقویت بدن است بغذای مقوی بدن و باه و خوردن جلاب هر صباح از شربت سیب و قند سفید و گلاب از هریک هفت مثقال و عرق گاوزبان نیز هفت مثقال مجموع را شربت ساخته باید اختیار کردن و غذا ماء اللحم باید داد و قلیهای که در آن از ادویه حاره اندکی باشد و زردک و نخود خیر باشد [illegible] و گوشت آن قلیه مثل بره و بط و مرغ فربه باشد و اندکی دارچینی نیز در آن باشد و پیاز و سیر نیز درین تدبیر نیکوست **بیان معالجات نافعه** و بهترین علاجها اصحاب این مرض را ریاضت متوسط است بعد از خوردن غذا و در آمدن بحمام بعد از هضم غذا [illegible] از هضم غذا درین تدبیر دخل تمام دارد و خوردن زنجبیل پرورده و مغز جوز هندی [illegible] درین باب بسیار نافع است و از معجون فلاسفه که او را مادة الحیوة می نامند

یکمثقال بر نهار باید خوردن و این تدبیر در صورتی که سبب برودت [illegible] رطوبت باشد بهتر است و صفت معجون فلاسفه در فصل اخیر کتاب در بیان بعضی از ادویه مرکبه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **معجون نافع** و معجونی دیگر که درین علت بسیار نافع است اینست ناف سقنقور و تعاع خشک یعنی بوزینه باغی و خصیة الثعلب از هریک دو مثقال شقاقل و باقلی خشک و مغز پنبه دانه از هریک چهار و نیم مثقال تخم زردک و تخم شلغم و ترب و هلیون از هریک سه مثقال و نیم تخم پیاز شش مثقال و نیم مجموع را نیک کوفته و بیخته و سه وزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته و نیک خلط کرده در ظرف چینی یا سنگین نگاه باید داشت و مقدار حاجت بوقت خوردن بر نهار ازین معجون یکمثقال و نیم است **بیان آنچه سبب برودت الات منی باشد** و اگر سبب درین علت برودت الات منی باشد علامت او سردی منی است بوقت بیرون آمدن او و علاج خوردن جلاب است هر صباح از گلقند عسلی سیزده مثقال با شربت بادرنجبویه هفت مثقال باهم خلط کرده با مقدار آبی که کافی باشد ترتیب داده اختیار باید کرد و یا هر صباح زنجبیل پرورده با شقاقل پرورده از هر کدام که حاضر شود هفت مثقال تناول باید کردن و ازین بیشتر حلوای زردک که بقند یا عسل پخته باشند مقدار پانزده مثقال بر نهار میتوان خوردن و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر و بادیان رومی در آش باید انداخت و نخودآب از گوشت مرغ و یا گوشت طیهوج و دراج باید پخت و دارچینی اندکی در آش باید انداخت و زعفران نیز و یا غذا از گوشتهای مذکوره مطنجنه باید کردن و ادویه حاره مثل دارچینی و زیره و زعفران از هر یک

دنعنا

معجون مقوی باه

ترکیب دیگر

اندک دران باید انداخت ترکیبی دیگر که مقوی باه باشد اجزای او اینست
لسان العصافیر تخم درخت روشنک که در خراسان درخت بنفش میگویند
وتخم زردک وتخم شلغم وتخم جرجیر وتودری سرخ وتودری سفید از هریک
سه مثقال ونیم فلفل دو مثقال شقاقل دو ونیم مثقال مغز سر کنجشک
یکمثقال ونیم مجموع ادویه را کوفته وبیخته ودو وزن تمام ادویه
عسل مصفا بآن آمیخته ونیک بهم خلط کرده در ظرف پاک نگاه باید داشت
ومقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت از یک مثقال تا دو مثقال
است بیان الجز بسبب حرارت آلات منی باشد واگر سبب در نقصان
باه حرارت الآت ومجاری منی باشد علامت آن سهولت دفع است
بوقت بیرون آمدن منی وسرعت نزول وغلظ او وعلاج خوردن
جلابست هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال وگلاب هفت مثقال
یا از شیرهٔ خرفه پست ودو ونیم مثقال با قند سفید هفت مثقال ودانگ
گلاب ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد ویا از دوغ گاوی مقدار
یک رطل که نود مثقال باشد اختیار باید کردن وغذا آش زرک باید
داد یا گوشت بزغاله وگوشت مرغ یا مرغ جوجه هر کدام پیدا شود وحوایج
اش ماش مقشر ونخود مقشر باید ساخت وادویه حاره نباید در آش انداخت
وبر همین قیاس اگر سبب رطوبت یا یبوست آلات ومجاری منی باشد
در رطوبت میل اغذیه واشربه وادویه را بجانب یابسات باید کرد ودر
یبوست بجانب رطوبات میل باید نمود بیان الجز بسبب ترک جماع باشد
واما اگر سبب نقصان باه ترک نفس مدة مدید از فعل جماع است که این نیز
سببی از اسباب نقصان باه است وعلامت او قلت التفات نفس است

و تقدم سبب موجب وعلاج او توسیع در اغذیه است باین طریق
که اگر غذا کمتر میخورده باشد بیشتر خورد ودر انواع آن نیز شروع کند الا انها
که حموضت بسیار باشد که ترشی بسیار وبا قوت را درین علت مضرت بسیار
است مگر بوقت حرارت مزاج ادهان نافعه ومالیدن روغنهای ملایم
این مقام مثل روغن سوس وروغن ناردین وروغن نرگس و
روغن بلسان وروغن بابونه وروغن قسط وروغن زنبق باید
مالیدن ودر ادویه مثل خولنجان اغذیه مفیدة ودر اغذیه گوشت ماهی
تازه بریان کرده باید کوشید ودرین علت شیر گاو پخته با قند یا با عسل بسیار
مجرب است روغن مالیدن نافع است وخوردن مغز پسته وحلوای
روغن پسته نیز مقوی باه است وعلی هذا القیاس فندق وچهار
مغز وروغن اینها نیز درین مرض نفع بلیغ دارد وزرده تخم مرغ نیم برشت
نیز غذای صالح است وچرب کردن احلیل باین روغن نیز بغایت مفید است
روغن بان سیزده مثقال وفلفل وحلتیث که مراد بآن انگوزه است
وجند بیدستر که بترکی قندز قیری می نامند یعنی خایه سگ آبی از هریک
دو دانگ مثقال کوفته وبیخته در روغن مذکور حل باید کرد وبر قضیب
وبر کمر باید مالید بیان الجز بسبب ضعف دل باشد واگر سبب نقصان باه ضعف
دل باشد خفقان او اول علاج دل باید کرد با غذیه واشربه وادویه مفرده
ومرکبه چنانچه سابقا در امراض قلب مذکور شد واگر چنانچه سبب ضعف معده
یا ضعف جگر باشد کیف کان اول شروع بمعالجات او باید کردن اگر سبب
عدم نفخ باشد واگر سبب عدم حصول نفخ است که باعث شهوت است
اختیار اغذیه وحبوب وادویه باید کرد که مقوی وموجب نفخ است مثل

نخود و شلغم و زردک پخته و پیاز خام و امثال اینها و اگر چه از برای حصول شهوت
که مرتبهٔ حیوانیت است تدبیر اغذیه که موجب آن شود مذکور شد اما بواسطهٔ
این اغذیه امراض دیگر حادث میشود زیراکه پیاز خام بسیار خوردن موجب
ظلمت بصر است و تناول اغذیه نفاخه بر دوام موجب استسقای طبلی است
و از چیزهای که مضرت بسیار دارد از ادویه حاره سداب است و از ادویه
بارده تخم کاهو است و نیلوفر و کشنیز خشک و تخم خرفه مگر کسی را که حرارت
او بغایت باشد و کافور که سر مبطلان و مکسران شهوت است و فی الجمله
اختیار اغذیه تا بدین قدر که موافق باشد باید کرد اما نه چندان که موجب
تشویشات دیگر شود **مقالهٔ سوم در کیفیت منی** بباید دانست که منی
در انسان فضله ایست حدوث او از هضم رابع و رطوبت قریب الشبیه است
با عضا بفعل تام و انعقاد و او افضل رطوبات بدن است و احص او و
از همین جهت که افضل و احص رطوبات است بسبب استفراغ او و
خروج قلیلی از وی ضعف تاری میشود چنانکه از استفراغ بسیاری از
اخلاط حادث میشود مثل خون که بفصد اخراج کنند زیراکه در جماع ضعف
دو چندان ضعف او حاصل میشود و او نزد اطبا رطوبتی است که از
جمیع بدن و اعضاء اصلیه منفصل میگردد و جریان میکند و او را مثل
تخم داشته اند که از سایر اعضا بوجود آمده و سر و حکمت شبه از اینجاست
و نیز بباید دانست که شهوت جماع بر بعضی اشخاص غالب می‌باشد مثل
کسانی که ایشان را در اول تکون مزاج قوی و خون بسیار است و دماغ
ایشان بقوت مخلوق شده و در گردهٔ ایشان حرارت و قوت بسیار
است و دیگر کسانیکه شراب و گوشت بسیار میخورند که این اشخاص مذکور را

قوت و قدرت بر جماع غالب است و اما کسانی که نحیف الاعضا و لاغر واقع شده اند
و قوای ایشان ضعیف است ایشان را قوت و قدرت درین امر کمتر است و
اگر بشهوت کاذب اختیار کنند در بیماری ها می افتند و درین امر بلایا و حوادث
بسیار است و ازین جهت بسیاری از حکما را تاهل و تزوج نبوده و اما چون
شریعت مقتضی اینست که تزوج باشد درین نیز حکمت و مصلحت بسیار است
من عند الله و عند رسوله و بمراعات نفقات و زیر بار تاهل در آمدن
موجب درجات عالیه است **بیان منافع جماع** و از منافع جماع آنچه اطبا
گفته اند که تخفیف امتلاست و نشاط نفس است و تسکین غضب و رد و
انکار دیه و ازین جهت مالیخولیا را نافع است و همچنین در اکثر امراض
سوداوی که در آن موجب نشاط نفس میشود و این علاج مفید است
اگر در بدن امراض دیگر نباشد و دیگر بصد و راین فعل بخارات ردیه
که مجتمع در منی شده است دور میشود زیراکه یکی از اسباب صرع بخارات
مجتمعه در منی است و بعضی اوقات سبب خفقان نیز هست و بدفع او
این امراض عارض نمیشود و در بعضی اقسام بوجع مفاصل نیز نافع است
و از تیرگی چشم که بسبب بخارات غلیظه باشد بمبالغ نیز نافع است پس اگر
بر سبیل اعتدال واقع شود در بعضی اوقات از امراض مذکوره نافع است
بیان مضرت جماع و اما اصحاب ابدان ضعیفه را بسیار مضر است زیراکه
اگر درین باب مبالغه کنند بسل و دق و ذبول منجر میشود و همچنین کسانیکه
ایشان را ضعف دل باشد و ضعف عصب و بعد از غضب با فرط یا فرح
با فراط واقع شود موجب امراض ردیه مهلکه است و همچنین اگر در عقب
اسهال یا فصد واقع شود مهلک است یا قریب بهلاکت و در امتلای معد

نیز بسیار بد است و بعد از حرکات عنیفه مثل چوگان باختن و اسب
تاختن و راه رفتن بسرعت جماع کردن مهلک است بالفعل یا موجب حدوث
امراضی است که هیچ طبیب از عهدهٔ علاج آن بیرون نمی تواند آمدن والله
اعلم **مقالهٔ ۴ در بیان سرعت انزال** و سبب سرعت انزال یا ضعف
قوت ماسکه است یا بسیاری برودت و رطوبت و علامت آنچه سببش سرعت
انزال است بی ارادت و درین صورت آنچه از منی منفصل میشود مقدار
بیش است از قاعده و علاج او خوردن اطریفل کبیر یا صغیر است و کلقند
عسلی یا قندی و بزور حاره مثل بزور مذکور سابقا و علامت آنکه سببش

بیان آنچه سبب آن برودت و رطوبت باشد

برودت و رطوبت باشد قلت حرارت و قلت عطش است و استفراغ
منی رقیق بسیار بوقت مجامعت و علاج او خوردن جلاب است هر صباح
از بادرنجبویه و گاوزبان هر یک دو مثقال و قند هفت مثقال چنانکه
رسم است طبخ باید کرد و صاف ساخته قند مذکور با آن باید آمیخت و برنهار
آشامید باید نمود و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر و گوشت مرغ و
گنجشک و گوشت کبوتر بچه ای باید داد و تنقیهٔ بدن و تلیین طبیعت
بحب ایارج فیقرا باید کرد یا بحب صبر یا بحب بنفشه **مطبوخ مسهل** یا
بمطبوخی که ورد تربد با غلو و بادیان رومی و بادیان رسمی از هر یک
دو مثقال در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته پنج مثقال معجون خیارشنبر

بیان مقیی

دران حل باید کرد و بوقت صبح با سحر بعد از ظهور نضج و ربوا باید تناول
کردن و تا وقت نیم روز یا پیشین صبر باید کرد تا عمل داد و منقطع شود
وقی نیز بمطبوخ شبت و ترب و عسل و نمک درین مقام مناسب است

بیان آنچه سبب او حدت منی باشد

ادهان نافعه و روغنهای حارهٔ مذکوره سابقا بر بطن و محاذات کرده

وخصیه مالیدن نافع است و معجون خبث الحدید نیز منفعت تمام دارد و گاه
سبب حدة منی می باشد که طبیعت از امساک او عاجز است و مکان از و
متضرر است بسبب شدة لذغ او و قوت دافعه او را بسرعت دفع میکند تا
محل از موذی خلاص یابد و علامت او لذیذه شدن مجرای منی است در
زمان انزال او و علاج خوردن جلاب است هر صباح از سکنجبین ساده
هفت مثقال با شیرهٔ تخم خرفه ده مثقال **جلابات** و یا بخوردن جلاب از
شربت سیب یا شربت بهی یا شربت آلو هر کدام که یافت شود هفت مثقال
با قرص طباشیر ملین و صندلین سرخ و سفید از هر یک یکمثقال در یکی ازین
شربتها باید آمیخت و برنهار باید خورد و آنچه سبب ضعف کبد و دماغ
باشد علاج او علاج آن اعضاست باشربه و اغذیه و ادویهٔ مذکوره سابقا
مقالهٔ ۵ در بیان کسانی که شهوت جماع برایشان غالب است و از ایشان
این فعل بافراط صادر میشود و این مرضی است که بالآخرة مفضی و منجر

بیان اسباب کثرة جماع

بامراض ردیه مهلکه میشود و سبب بسیاری جماع کردن یا بسیاری جماع
کردن یا بسیاری مادهٔ روست که منی و خون است و یا سبب او امتلای
جمیع بدن است و علامت او بسیاری وقوع احتلام است و بسیاری
میل جماع و قلت وقوع ضعف درین امر و همیشه سرخی رنگ رو و بشره
و قوت بدن است و عظم نبض و علاج درین مقام استفراغ و تنقیه
بدن است بمطبوخ فواکه و تقلیل غذا تا مادهٔ این مرض قوی نشود و
فصد از باسلیق باید کرد و اخراج خون بقدر مناسب شخص باید نمود و جلاب
هر صباح از رب غوره هفت مثقال و یا از شیرهٔ خرفه سی پنج مثقال با سکنجبین
ساده هفت مثقال در قدری آب ترتیب داده برنهار باید آشامید و یا

جلاب از عناب و آلوی سیاه و آلوی کوهی هریک بجای عدد و تمر هندی
بیست مثقال و زرد آلوی خشک پانزده مثقال و انار دانه ترش بیست
مثقال مجموع را در یک کاسه آب سرد باید کرد و یکشبانه روز باید گذاشت
و از این مجموع هر بار سی و پنج مثقال را با هفت مثقال آب غوره آمیخته برنهار
باید خورد و غذا آش غوره با عدس و در سرکه پخته باید داد و خوردن
دوغ که روغنش گرفته باشند نیز بسیار نافع است قرصی که قطع
شهوت جماع کنند و قرصی که قطع شهوت جماع کند اینست تخم خرفه
و تخم کاهو و تخم سداب و کشنیز خشک از هریک دو مثقال و نیم کوفته
و بیخته و به آب سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک دو مثقال
و بوقت حاجت یک قرص در هفت مثقال آب نخود حل کرده باید
خوردن یا به آب ریواج یا به آب انار ترش هرکدام که موجود باشد
هفت مثقال خلط کرده برنهار باید آشامید طلا و محازی کرده را
بصندل و گلاب و اندکی کافور طلا باید کرد و بر بالای برگ بید خواب
باید کردن بیان آنکه سبب آن حدة منی باشد و اگر سبب در کثرت
جماع حدت منی باشد علامت او سرعت نزول او ست با حرقت
بول و حدوث صداع و علاج او خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین
ساده هفت مثقال و یا از شیرهٔ خرفه شستر ده مثقال و یا آب زردالوی
خشک مقدار سی مثقال باید داد و خوردن کاهو و دوغ ترش روغن
گرفته گاه گاه نافع است و غذا آش عدس با دوغ پخته باید داد در آب
سرد غوطه زدن نافع است و در آب سرد غوطه خوردن در فصل
تابستان بسیار نافع است هر روز بقدر قوت و می باید که سبب غوطه

خوردن

خوردن جماع نیز نباشد بستن سرب نافع است و بستن قطعه سرب بر محل
قطن که بعقرب کرده است نافع است زیراکه او را خاصیتی عجیب است در قطع
شهوت باه بیان آنکه سبب او حکه باشد و اگر سبب شهوت جماع و طغیان
او بثور و حکه باشد که عارض اوعیهٔ منی شده و تحریک طبیعت بدفع موذی
بطریق جماع میکند و آن موذی از مادهٔ حاره واقع است مثل صفرا و دم و
علامت او آنست که هرچند جماع میکند این علت زیاده تر میشود و شرارت
او بیشتر ظاهر میگردد و گاه چنانست که بعد از فراغ جماع درد در مجرای محل
منی احساس میکند و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از عناب
ده عدد و نیلوفر دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را
در قدری آب با آتش ملایم طبخ باید کرد و صاف ساخته و قند با آن آمیخته
نیم گرم برنهار باید اختیار کرد و غذا آش مقشر با شیرهٔ مغز بادام باید داد و
یا از آش غوره یا آش ریواج و انار دان باید داد و اسهال طبیعت بمطبوخ
هلیلهٔ زرد باید نمود و اگر چنانکه علامت خون بیشتر باشد علاج او
فصد است از باسلیق یا نهر البدن که اکحل است و تقلیل در غذا و در
امکنهٔ بارده نشستن و خوردن جلاب از شربت نیلوفر یا شربت غوره
یا شربت صندل هرکدام موجود باشد هفت مثقال بیان آنکه سبب او نفخ
و ریح باشد و یا آنکه سبب در کثرت وقوع جماع حصول بسیاری نفخ است
که از اسباب قویه این فعل است و سبب حدوث نفخ خوردن اغذیهٔ نفاخه است
و یا اطعمهٔ مولد نفخ است و سودا علامت او شدهٔ نفوظ است و تقدیم
اسباب مذکوره و علاج او خوردن بزور و ادویه کاسرهٔ ریاح است مثل
زیره و بادیان و کرویا و انیسون و ایکیر و زنجبیل و مصطکی و کندر

مطبوخ هلیله نافع است

واشال اینها باد و نفخ را دور کند و براند مثل تخم سداب از هر کدام که
موجود شود از هر یک دو مثقال با قند سفید هفت مثقال ترتیب داده
باید خورد و غذا زیره باج باید خورد و اگر مبتلا باین تشویش را در بدن
ماده سودا غالب باشد باید که شربت بادرنجبویه هر صباح هشت مثقال
در سه قاشق آب شربت کرده بر ناهار اختیار کند و غذا نخود آب با شیره
مغز تخم معصفر خورد و اگر ضعیف باشد گوشت مرغ نیز در آش اندازد
و تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ افتیمون و یا بمعجون نجاح با سنای
مکی از هر یک چهار و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول سنا را
در قدری آب بآتش ملایم طبخ باید کرد و صاف ساخته و قند و معجون
نجاح را دران حل کرده بوقت صبح یا سحر بمقتضای فصل اختیار کند
و تا نیم روز با پشتین صبر نماید تا عمل دارو منقطع شود و بعد از ان
هفت مثقال قند سفید را و یکمثقال تخم ریحان را و چهار قاشق آب
شربت کرده باید آشامیدن و آش جو هیز را در روز دارو بوقت
عصر باید اختیار کردن چنانچه قانون علاج است والله اعلم تعالی

در بیان فتق و قیله که از امراض ردیه اعضا تناسل است بعضی
خصیه و یا ما فوق او از انجمله معدود از امراض او میشود و باید دانست
که اگر سبب حدوث فتق انفتاح صفاق و انفتاق او باشد که پرده
از پوست شکم است علاج او مشکل است بلکه علاج پذیر نیست

بیان انواع فتق و مراد بفتق گشاده شدن مجرا است و یا دریدن
پرده شکم و فرود آمدن روده و شحم و امثال آن در کیس خصیه اگر
در مجرای او باشد و این فتق بدتر است از ان که باد در وی فرود آید

بیان الخبر سبب او غلبه سودا باشد

مطبوخ مسهل

بیان انچه سبب رطوبت باشد و اما انکه سبب او فرود آمدن رطوبت باشد
علاج او خوردن جلابست از هر صباح گرد یا زیره هر یک دو مثقال و قند سفید
هفت مثقال چنانچه مکرر یاد کرده شده ترتیب نموده بر نهار باید خوردن و بر هر
صباح گوارش کندر و یا گوارش زیره هر کدام حاضر باشد مقدار یکمثقال بر نهار باید
خوردن و غذا قلیهای خشک باید کرد که دران از ادویه کاسره ریاح و مجفف
رطوبات باشد باید انداخت مثل زیره و بادیان و دارچینی و مصطکی و کندر
ازین ادویه یکان یکان باده و دو در آش باید کرد و اگر رطوبت و باد بسیار باشد
از هم بر وجه اعتدال باید استعمال کرد و مطبخها از گوشت مرغ مناسب است
یا با زیره مذکوره و گاهی معجون سنجر نیز اختیار باید کرد و یکمثقال بر نهار **ضماد**
و ضماد بر محل فتق از آس و جوز سرو مازو و پوست انار و آرد باقلی باید
کرد و اگر رخاوت و رطوبت بسیار باشد جهت بلوط نیز درین ترکیب زیاده
باید کرد و اجزای ادویه باید که برابر باشد مجموع را کوفته و بیخته و بآب مورد یا
بآب مورد خشک که جوشانیده باشند خمیر کرده بر محل علت ضماد باید کرد **بیان علامت**
نزول امعا و اگر سبب فتق نزول امعا باشد در کیس خصیتین و این قسم را
ادبا قیله نامیده اند و اوره و علامت او اینست که اگر علیل بر قفا بخسپد و پا
رو را بالا کنند امعا مراجعت بجانب مکان خود میکند و علاج این قسم نیز خوردن
معجون زیره است و معجون کندر از هر کدام که حاضر باشد یک مثقال بر نهار
هر صباح و غذا از قلیها و مطبخها مذکوره با ادویه مذکوره باید خوردن **ضماد** و
ضماد ازین ادویه که مذکور میشود باید کرد جهت بلوط و اقاقیا رمان ترش که مراد
بان بجل کل انار است که طولانی شکل و سرخ رنگ مثل خرما و آس و شلم
و الوی بخاری یا الوی سیاه و سریشم ماهی و کرمازد و گل سرخ خشک و مازو اجزا

مطبخها

ادویه بوزن برابر باید مجموع را کوفته و بیخته و بآب برک مورد تازه کوفته
وافشرده خلط باید کرد و اکر برک مورد تر یافت نشود برک مورد خشک را در قدری
آب طبخ باید کرد و بآن آب خلط کرده بر محل فتق باید نهاد و محکم باید بست
و نباید کشادن الا بعد از یک هفته **بیان آنچه ازان پرهیز لازم است** و اکر
بر علیل این بستن دشوار باشد لا اقل سه شب و روز تمام نباید کشاد و صاحب
این علت می باید که از بقول و اطعمه نفاخه پرهیز و اجتناب کل نماید و از ترشیها
مطلقا و از شیر و جغرات نیز زیرا که هم نفاخ است و هم مرطب و مرخی اعضا و از
دخول حمام و بسیاری جماع نیز اجتناب تمام اولی است و از طعام و آب بسیار
خوردن نیز و از دویدن و از بالا به شیب آمدن و از شیب ببالا رفتن و بار
وزمین بر داشتن و کشتی کرفتن و سواری بافراط یا بتعجیل کردن این مجموع
موجب زیادتی این مرض است **بیان آنچه سبب او ریح صرف باشد** و اما اکر سبب
فتق ریح صرف باشد علامتش او از قراقر محل فتق است خصوصا بوقت جعت و در
نفخ ببالا یا فشردن یا دست بر و نهادن و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از
تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان رسمی از هر یک دو مثقال کلقند عسلی هفت مثقال
اول ادویه را بر قاعده که رسم است طبخ کرده و ترتیب نموده و کلقند مذکور
بان آمیخته نیم کرم بر نهار باید و غذا نخود آب است از کوشت مرغ خانکی و
دراج و طیهوج و کبوتر بیابانی و کنجشک با شیره مغز تخم معصفر و علیل باید که از
جمیع اغذیه و اشربه و فواکه منفخه اجتناب نماید **جوارشات نافع است** و هر
صباح بر نهار یکمثقال کوارش زیره را لازم دارد و یا از کوارش سبحر نالم سابقا
مذکور شد و بر محل فتق از تخم سداب و بیخ الکبیر و فوتنج و مرزنجوش و شیح
و قیصوم که فرادیان کل ها در ان است و ترمس که باقلی شامی است اجزا هم

بوزن

بوزن برابر کوفته و بیخته و بآب برک سداب آمیخته نیک خلط باید کرد و بر
محل ضماد باید کردن **فتق را دهان نافعه** و نیز بر موضع فتق روغنهای حاره
محلله باید مالید مثل روغن قسط و روغن ناردین و روغن زنبق و روغن
شبت از هر یک یا از مجموع اکر علت قوی باشد **سفوف** و کاهی ازین داروها
سفوف باید کرد بادیان رومی و تخم کرفس و بادیان و کرویا و تخم کندنا از هر یک
دو مثقال زیره دو مثقال و نیم مجموع را کوفته و بیخته هر صباح بر نهار دو مثقال
یا آب بادیان اختیار باید نمود یا جلاب قند **بیان آنچه سببش رطوبت باشد** و کاه
سبب حدوث این علت اجتماع رطوبات در کیس خصیه می باشد و این اکثر
طفلان را عارض میشود بواسطه غلبه رطوبت بر ایشان و علامتش آنست
که بوقت دست نهادن ببالا مراجعت نمی کند و بسیار کلان نمیشود و علاج او
خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و بادیان رومی
و بادیان رسمی هر دو نیم کوفته از هر یک دو مثقال و کلقند عسلی هفت مثقال
اول ادویه را بطریق مذکوره سابقا طبخ کرده مصاف باید ساخت و کلقند
آمیخته نیم کرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا از مطنجنها و قلیهائی که در ایشان
از ادویه مجففه رطوبات باشد نافع است و اما تدبیر بزل که او مشترک است
میان استسقای زقی و این قسم از او استعمال کردن او خطر عظیم است
و اکثر منفضی و منجر بهلاک میشود **ضماد نافعه** و ضماد بر موضع فتق از سرکین
خر و آرد جو باید کرد یا از خاکستر چوب شاخهای تاک که دران قبض بیشتر
است و بلوط اجزای هم بوزن برابر کوفته و بیخته و بآب خمیر کرده بر موضع
علت باید نهاد و یا روغن زیت و روغن زنبق هر یک قدری و اندکی
جندبیدستر که بترکی او را قندز قیری می نامند و تمر هندی و بوره ارمنی در وحل

مطنجنها

بیان امراض که مخصص بزنان است

کرده بر محل فتق باید مالید مقالهٔ ۲ در بیان کثرت طمث که از جمله مختصه
زنان است و مراد بطمث خون حیض است و از جمله سیلان و بسیار
آمدن اوست و اگر سبب حدوث او بسیاری خون در بدن باشد و امتلای
خون در عروق علامت او فربهی بدن علیله است و ظهور آثار خون در بشره
مثل سرخی چشم و برخاستن رکها بسبب خون و ورم اعضا و ضعف نشاط
در عقب سیلان و عدم حدوث زردی در بشره و ظهور خفقان در دل
و درین مقام حبس مجوز نیست مگر آنکه بحد غشی انجامد و افراط و اسراف
در خون واقع شود آنگاه باید بست و در اول حدوث این قسم اعلاج
فصد است از باسلیق و اخراج کردن خون بقدر قوت و طاقت و واجب
و اگر مبالغه در جریان خون واقع شود یکی از طرف حبس وضع محجمه است و آن
باید که کرده باشد و بر اسفل سینهٔ علیل باید نهاد و جذب کرده مگر آنکه ما شرط کردن
شرط نیست چه مقصود ازین جذب فقط است بجانب مخالف نه اخراج خون

وضع محجمه

قرص کهربا و خوردن قرص کاهو و گل ارمنی از هر یک یکمثقال و رب بهی هفت
مثقال مجموع را باهم آمیخته علیله بلید باید و رسه قاشق آب حل کرده بیاشامد و غذا
آش سماق باید داد با گوشت مرغ خانگی و یا خوردن جلاب است از تخم لسان
الحمل و تخم ریحان و صمغ عربی از هر یک یکمثقال تف داده و بر دهن گل جرب
کرده بلی صبح شربتی همچنان فرو باید بردن ادویهٔ مسکنه و داروی دیگر
که مسکن این علت باشد گلنار و گل ارمنی و کهربا از هر یک دو مثقال و صمغ
عربی دو مثقال و نیم تخم رزق و تخم ریحان مجموع را غیر تخمها کوفته و صمغ را
تف داده آنگاه جمله را باهم آمیخته ازین مجموع هر بار دو مثقال در رب بهی
هفت مثقال آمیخته باید داد و نهادن محجمه بر ساق و جذب کردن و فصد صافن

نیز درین مرض نافع است بیان فرزجه و فرزجه که سبب تسکین خون شود
ازین ادویه باید ساخت اقاقیا و طین الیتس که ترکان تکه سقالی می‌نامند و صفت
او در معالجات سابقه مذکور شد و کندر و کزمازو و خون سیاوشان و مازو
و کاغذ سوخته اجزا را هم بوزن برابر کوفته و بیخته و در آب برگ مورد تازه
یا با آب مورد جوشیده ادویه را خلط باید کرد و پاره پشم و یا لته را بآن آغشته
کرده علیله مبتلا باین مرض بخود بردارد بیان الخ رقت خون باشد و گاه سبب
در حدوث سیلان طمث رقت و حدت خون می‌باشد و علامت او زردی رنگ
اوست و رقت خون سایل و بسیاری تشنگی و تلخی دهن و زردی رنگ
خون و سرعت خروج خون و خبث و بدخلقی و هول و سوزاک و علاج
درین صورت خوردن جلاب است هر صباح از رب بهی یا رب سیب
هفت مثقال و با گل ارمنی یا گل مختوم و صمغ عربی تف داده از هر یکی
مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و یا رب بهی یا رب سیب خلط کرده
باید که علیله بلید یا با قدری آب شربت کرده بخورد و غذا آش زرک یا سماق
با عدس و گوشت مرغ و شیرهٔ مغز بادام بریان کرده باید داد ادویهٔ نافع
و ادویه که قطع نزف و سیلان طمث کند اینست ودع سوخته که مراد کربا به
است و گل ارمنی تف داده و صمغ عربی تف داده و اقاقیا و عصارهٔ طین
الیتس از هر یک دو مثقال هم را کوفته و بیخته و ازین ترکیب یکمثقال در
آب سماق یا آب برگ زوفا یا آب برگ عصا الراعی که سرخ مرد است او را
بقلة الیمانی نیز می‌نامند و یا در آب برگ خرفه یا شیرهٔ خرفه هر کدام که حاضر باشد
پست و دو و نیم مثقال مجموع را خلط کرده باید آشامید بیان الخ انفتاح رگها
و گاه سبب در سیلان خون طمث انفتاح و انفتاق و در بدن عرقی از عروق

می باشد و علامت او آنست که بسیار می آید یا در و اندک و علاج او خوردن
جلاب است هر صباح از قرص کلنار و گل ارمنی تف داده از هر یک یکمثقال
یا رب بهی هفت مثقال و غذا آش سماق باید داد با گوشت مرغ و شیرهٔ مغز بادام
تف داده در آش باید کرد و از ادویه بلحم که هر یک معتوج را محکم سازد فرزجه
ساخته باید برداشت مثل کندر و صبر و انزروت از هر یک دو مثقال خون
سیاوشان و گل ارمنی با قبرسی از هر یک نیم مثقال طین الیتس یکمثقال و نیم
مجموع را کوفته و بیخته و بآب برگ مورد خمیر کرده یا بآب برگ زوفا و فرزجه
ساخته باید برداشت **شیاف حابسه** شیافی که حبس خون میکند و مجربست
این نوع باید ساخت مازوی سوخته و شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه
سوخته و دانه خرما سوخته و کاغذ سوخته و ساذج هندی سوخته و سریه و کهربا
و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی یا قبرسی یکی از این دو گل هر یک از اجزا
بوزن برابر کوفته و بیخته و بآب عنب الثعلب خمیر کرده و شیافها ساخته
بوقت حاجت مبتلا باین بلیه بخود بردارد **مقاله ۹ در بیان احتباس طمث**
که مراد بسته شدن خون حیض است قبل از وقتش و سبب احتباس خون
حیض اگر ورم رحم باشد علامت او ثقل است و درد رحم و تب و علاج
او فصد است از باسلیق بقدر قوت و واجب دخوردن جلاب
هر صباح از عناب ده عدد و پر سیاوشان و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال
و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب مناسب طبخ کرده
صاف باید ساخت و قند مذکور با آن آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرده
و غذا ماش مقشر و یا ماء الشعیر با شیرهٔ مغز بادام باید داد و جلاب از شربت
بنفشه و ترنجبین هر یک هفت مثقال بر نهار باید اختیار کرد **بیان الجز سبب**

فرزجه

اگر ورم رحم باشد

قلت حرارت خون باشد و گاه سبب احتباس طمث قلت خون می باشد
در بدن و علامت او لاغری و نحافت بدن است و زردی بشره و تقدم
جوع و استفراغات کثیرهٔ سابقه و کشیدن مشقت و تعب و علاج او خوردن
جلابست از شربت سیب و قند بر یک هفت مثقال و گلاب هفت مثقال
مجموع را خلط کرده باید خوردن **مفرحات نافعه** و استعمال مفرح یاقوتی
و مفرحات قابضه بارده دیگر که در قرابادینات برای چنین علاجات و تدابیر
متعین شده است نافع است و آنرا در قرابادین قلانسی طلبند و بعضی از
مفرحات و معاجین در فصل اخر کتاب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
تدابیر نافعه و مقدار خوردن از مفرحات از یکمثقال تا دو مثقال است
بحسب اختلاف مشایخ اشخاص و ابدان و حتی الامکان علیله مبتلا
باین مرض را ترک تعب و رنج باید نمود و حرکت نباید کرد و بحمام مناسب باید
رفت و بالجمله هر چه مولد خون باشد از اطعمه و اشربه و موجب از دیاد خون
کرده اختیار باید کرد **بیان الجز سبب سردی مزاج باشد** و اگر سبب احتباس
طمث سردی باشد که آن موجب ضیق مجاری است و عروق علامت او
سفیدی رنگ روست و بشره و نبض بطی دیر حرکت و غلظ بول و حقید
ان و بسیاری بول و سستی اعضا و بدن و ثقل در خواب ابدا از خواب
و سیلان آب دهن و علاج او در این صورت خوردن جلابست هر صباح
از تخم کرفس و هر دو بادیان و فوتنج کوهی که مراد کاکوتی است آن قسم دیگر
که برگ او ریزه است از هر یک یکمثقال و نیم و گلقند عسلی هفت مثقال
اول ادویه را در قدری آب مناسب بطریق عادت معهود طبخ باید کرد
و صاف ساخته و گلقند مذکور با آن آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخودآب

باشیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و از گوشت مرغ خانگی و طیهوج و کبک و دراج
و امثال آن باید داد و بر بالای ناف علیله از ادویه حاره که موجب جریان خون
طمث باشد کماد باید کرد مثل بسباسه و سنبل و حیل و قاقله و صعتر رومی و مید
و قسط و حماما و فقاح اذخر و دارچینی و حب بلسان و جوز بویا هر یک از اینها
یا بعضی مثل دو یا سه بمقتضای وقت و شدة و ضعف مرض ملاحظه کرده
کوفته و بیخته چنانکه بسیار نرم نباشد و بر روی خرقه انداخته بر محل ناف
باید نهاد و فرزجه که ادرار طمث قوی باشد اینست فو تیخ کوهی و ابهل که
ثمره سرو کوهی است که ابهل ثمر قند آنرا برس می نامند و ابهل را در کتب
طبی ثمر العرعر نیز نامیده اند و سداب خشک و پوست حنظل و کندش
از هر یک دو مثقال مشک دو حبه مجموع را نیک کوفته و بیخته و بروغن
زنبق حل کرده و قدری پنبه یا پشم بآن آغشته کرده باید که علیله بخود
بر دارد و گاه سبب فربهی مفرط فی باشد و گاه بسیاری فربهی سبب احتباس
طمث میشود زیرا که مسالک و مجاری را ضغط میکند یعنی می فشارد و علامت
او ظاهر است بسبب ظهور و سبب و علاج او فصد است از صافن و اخراج
خون بسیار بحسب قوت و شخص و فصد و استعمال ریاضت باید کرد و احتیاط
تعب و گرسنگی و خوردن سکنجبین ساده هر صباح هفت مثقال در قدری
آب و غذا سکباج باید داد اما بی گوشت و مراد بسکباج آش بسرکه است
و ترشیها و آشهای ترش درین مقام نافع است و نشستن در حمام گرم چندانکه
عرق روان شود و نشستن در آفتاب گرم نیز همین غرض بغایت نافع
است و جوزی که در ادرار طمث کند ازین ادویه مذکوره ترتیب باید کرد
میعه سایله و زنجبیل و عاقرقرحا و اظفار الطیب که او را در خوش بوئیها

کماد نافع

فرزجه

علاجات

می اندازد زیرا که خوشبوی است و عود و جاوشیر و کندر از هر یک نیم مثقال
مجموع را کوفته و بیخته حبها باید ساخت و در مجمره بالای آتش باید نهاد و
کاسهٔ سفالی که قعر آن سوراخ داشته باشد بران مجمره باید پوشید و علیله
مبتلا باین مرض را بر بالای آن باید نشانید تا بخار بچشم او نرسد مقاله ۹
در بیان عقر و مراد بعقر بار نا گرفتن است و آبستن نا شدن زن و حصول
آبستن شدن بدشواری و سبب عقر یا سوی مزاج رحم است و این رحمانی
قسم منطوی است از اخلاط خون و صفرا و بلغم و سودا و یا ورود و برد مکثف
بافواه عروقی که در رحم است و این مانع است از وصول نطفه بمحل تکون
فرزند و قرار گرفتن او و مدت بلوغ و کمال او در رحم و چون برد مکثف
باشد هر چند مادهٔ فرزند که نطفه است برحم واصل شود برودت موجب کثافت
و جمود نطفه میگردد و این مانع می آید از حصول مطلوب که وجود فرزند
باشد و علامت این سبب رقت خون طمث است و قلت او و کمی رنگ خون
و متفاوت بودن نبض و صلابت او و سفیدی رنگ بشره و علاج او تبدیل
مزاج رئیسه است و تنقیهٔ بدن او علاج خلط بلغمی و اگر معالج تشخیص خلط
بلغمی کرده باشد در صورت هر صباح جلاب از بادیان نیم کوفته و بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال گلقند عسلی هفت مثقال چنانچه رسم است طبخ باید کرد
و صافی ساخته و گلقند مذکور دران حل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید و
غذا نخود آب باشیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و چند روز بر همین جلاب و غذا
مداومت باید نمود تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود بیان مسهل و بعده تنقیه
بدن بحب ایارج فیقرا باید کرد یا بمطبوخی که در و تربد سفید تراشیده طبخ
کرده باشند و ماهی زهره و بادیان رومی و تخم کرفس و غیر ذلک از اخته

در علاج مادهٔ بلغمی و اخراج آن دخل دارد بصورت دید طبیب متدرب باید
اختیار کردن **بیان فرزجات** و درین علت از فرزجات نافعه بهر آبستن
شدن باید که علیله بخود برگیرد و فرزجهٔ که موجب تسخین رحم و آبستن شدن
هست زعفران و عود و شب یمانی که زاک بلور است و سماق از هر یک دو
درم مجموع را کوفته و بیخته و با عسل آمیخته نیک برهم باید زد و پنبه یا
پشمی بآن آغشته کرده باید برداشت و باید که بعد از طهر باشد و از اول سه روز
متعاقب باید برداشت **فرزجه اقوی** و بعد از استعمال فرزجه باید که
شوهر با زن مجامعت کند فی الفور تا امتحان درست باشد و دیگری
که ازین اقوی است النسخه خرگوش و زهره ماهی و زهره شیر هم بوزن برابر
باهم خلط کرده پشمی یا پنبه دران فرو برده زن بعد از طهر و پاکی در حیض
بخود برگیرد اما مجامعت شوهر بعد از استعمال فرزجه شرط است و در پنیر مایهٔ
خرگوش تنها خواص غریبه عجیبه حکما بیان کرده اند و گفته اند که پنیر مایه نر
او را اگر فرزجه سازند البته پسر آید و اگر پنیر مایه ماده را فرزجه سازند البته
دختر آید و این را مجرب داشته اند **بیان خاصیت پنیر مایه خرگوش** و این
خاصیت را در پنیر مایه آهو و بز غاله نیز گفته اند و بعضی از حکما گویند که
النسخه خرگوش و پشم افکندهٔ او و عسل هر سه بوزن برابر اگر فرزجه
سازند و استعمال کنند البته آبستن شود اگرچه زن عاقر بوده باشد
و این دوا را سه روز متوالی باید برداشت **عاج یعنی دندان فیل نافع
است** و نشارهٔ عاج که بر او آرد کرده اند دست مقدار یکدرم بعد از طهر
خوردن مجرب داشته اند و خوردن تریاق اربعه و یا تریاق ثمانیه از
هرکدام حاضر باشد مقدار یکدرم در شربت باورنجبویه هفت مثقال خوردن

درین علت مفید است و یا تریاق مسرودیطوس و یا تریاق فاروق از
هرکدام که موجود باشد یکدرم در جلاب حاره مثل باورنجبویه و بادیان رومی از
هر یک دو مثقال در قدری آب بطریق عادت طبخ کرده صاف ساخته و
هفت مثقال قند و یکدرم تریاق را در و حل باید کرد و نیم گرم باید آشامید
و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر و دارچینی و فلفل و گوشت تو قلی
باید اختیار کرد و قدری زعفران نیز استعمال باید کرد **بخور نافعه** و از جمله
بخورات نافعه درین علت رحم این مرکب است که مذکور میشود میعه یابسه
و قنه و حب الغار و زرنیخ و ساذج هندی و بارزد و سداب از هم بوزن
برابر کوفته و بیخته و بآب برگ سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت
حاجت یکان قرص بر آتش نهاده در شیب دامن دود باید کرد بنوعی که بخار
آن بچشم نرسد و این را از مجربات داشته و گاه سبب عقر حرارت مجففه
می باشد که نطفه را که ماده طفل است خشک می سازد و قابلیت تکون فرزندان
مسلوب میکرداند و علامت این قسم صفراویت مزاج است و نحافت
بدن و زردی رو و بشره و قلت خون طمث و غلظ و سواد او و علاج
درین مقام تبدیل مزاج مریضه است با غذیه و اشربهٔ ملایم **مسخنات
بدین نافع است** و خوردن جلاب هر صباح از شیرهٔ خرفه سی و پنج
مثقال و قند سفید هفت مثقال و یا شربت سیب هفت مثقال بجای
قند و یا سکنجبین هفت مثقال بعوض قند در شیرهٔ خرفهٔ مذکوره خلط کرده
بر نهار اختیار باید نمود و غذا اما والحم باید داد و بازیره باج از گوشت بزغاله
اختیار باید نمود و رجوع در غذا بچیزی باید کرد مسخن بدن باشد مثل
پالوده و فرنی و هریسه و آنچه از آشها متانت و قوت دارد باید اختیار کردن

تریاق

فرزجه نافعه و فرزجه که درین علاج علت نافع باشد اینست پیه بط و پیه
مرغ خانگی هر دو کدا خته و علک الانباط سی مثقال کوفته و بآن پیه کداخته خلط
کرده و بپنبه یا پشمی ذران ترکرده علیله بخود برگیره **آنچه سبب او یبوست**
باشد و اگر سبب یبوست مجففه باشد مر نطفه را علامت نحافت و لاغری
بدن مریضه است و قلت نطفه علیله که منی است علاج درین مقام ترطیب
مزاج مریضه است باغذیه و اشربه مرطبه و بخوردن جلاب هر صباح از شربت
بنفشه و یا شربت خشخاش از هر یک کدام که موجود باشد هفت مثقال **جلاب**
و یا جلاب از قند سفید و کلاب و تخم ذو فا و یا تخم ریحان باید داد قند
بمقدار مذکور و کلاب هفت مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال مجموع را
در قدری آب که مناسب باشد شربت کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا
ماء اللحم از گوشت بزغاله یا بره یا گوشت ماهی باید کرد **آنچه سبب او رطوبت**
باشد و درین صورت استعمال حمام و مداومت او باید کرد و روغنهای
مرطب مثل روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر بر اعضا باید مالید و
اگر سبب این علت کثرت رطوبت مزلقه باشد که نطفه در مکان خود بسبب
رطوبت قرار نمی گیرد و مقصود که فرزند است حاصل نمیشود و علامت او
سیلان رطوبت است از رحم دایما و بر تقدیر تکون فرزند چون دو سه
ماه میگذرد بواسطه غلبه رطوبت می لغزد و فرود می آید و علاج آن درین
صورت خوردن گلقند قندی است یا عسلی از هر کدام که موجود باشد
مقدار هفت مثقال در مطبوخ باد رنجبویه و بادیان از هر یک دو مثقال
در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند در و حل کرده نیم گرم
بر نهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب با شوربه مغز تخم معصفر و دارچینی

و زعفران و گوشت مرغ و گوشت تو قلی باید داد و تنقیه بدن بقیات
و مسهلات مذکوره باید نمود و از اغذیه خشک مثل قلیله و کباب و کرنج
پاشان و امثال اینها باید خوردن **حقنه نافعه** و حقنه نافعه جهت دفع
رطوبت مزلقه برین وجه ترتیب باید نمود سعد و کندر از هر یک چهارده
مثقال مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب بآتش نرم طبخ باید کرد تا نیم
بماند و صاف ساخته هر روز ازین مطبوخ هفت مثقال و نیم نیم گرم ساخته
از قُبُلْ در رحم حقنه باید کرد **بیان سقوط فرزند بواسطه عوارض** و گاه
سبب در عدم حصول فرزند بر جستن حامله است از بلندی به پستی
و حرکت عنیفه کیف کانت و یا سبب اعراض نفسانیست مثل غضب
مفرط و یا فرح و غم ناگاه و اکثر اینها جنین است اسقاط فرزند میشود
بعد از تکون **بیان آنچه سبب او امراض بدنی باشد** و گاه سبب آن
آلام و اسقام بدنی می باشد در بار نا گرفتن و اسقاط فرزند مثل تب
تند و صرع و فالج و دردهای قوی مثل قولنج و وجع مفاصل و یا سبب
خوردن مسهل بی وقو فانه می باشد و یا فصد و یا بسیاری دخول حمام
و علاج در جمیع آنچه مذکور شد ترک کردن موانع اسباب حمل است و از
موانع و مضا اجتناب نمودن و الله اعلم **مقاله ۱۰ در بیان عسر ولادت**
یعنی دشوار زائیدن و سبب دشوار زائیدن فرزند یا ضعف قوت
دافعه است یا سببش سمن و فربهی است و یا صغر رحم است خلقة اما اگر
سببش ضعف قوة دافعه باشد علاج او مالیدن روغنهای ملینه است
مثل روغن زیت و روغن کنجد و نشانیدن مریضه در آبهای گرم کرده
در آن مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مرزنجوش و تمام و برگ کرم و برگ

جغندر و برگ صعتر جوشانیده باشد و خرقه از کتان نیز باین آب تر کرده
بسوراخ بینی باید فرستاد تا موجب عطسه شود که این علاج در سرعت
وضع حمل مجرب است واللّه اعلم و بوقت آمدن عطسه دهن و بینی را محکم
باید گرفت که در سرعت ولادت دخل تمام دارد زیرا که قوت عطسه
معروف تداخل میشود و همگی جهد مصروف بوقوع تزحر و طلق که مراد آنست
و در ویست که مرضیه را حادث شده بوقت زائیدن باید داشت و یا جلاب
باید داد از مشک طرامشیع که نوعی از فوتنج است و پرسیاوشان
از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بر وجه مذکور ترتیب
داده نیم گرم باید آشامید و یا ریزه سم استر در زیر علیله دود باید کرد که
بزودی خلاص میشود **بیان الخ سبب او فربهی حامله است** و یا وسخ
خانه فراشنک دو مثقال در قدری آب گرم حل کرده باید داد که موجب
سهولت ولادت و جمیع اطبای قدیم و جدید را درین اتفاق است
و اما دران قسم که بسبب فربهی و زیادتی شحم باشد علاج خوابانیدن
حامله است بشکم و هر دو زانوی او را تکلیف باید کرد تا بشیب ران خود
نزدیک سازد و بر رحم علیله روغنهای لینه باید مالید مثل روغن کدو
و بنفشه و نیلوفر و روغن پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز استخوان گاو
با موم گداخته و روغن بنفشه نیز بآن خلط کرده بر رحم و میان شکم
چرب باید کرد **الخ سبب او هوای سرد باشد** و اگر سبب عسر ولادت
هوای سرد باشد بواسطه آن طریق رحم کثافت حاصل شده باشد و
مانع خروج فرزند باشد علاج درین مقام گرم ساختن میان پشت
و بطن علیله است بخرقهای گرم کرده و دخول او بحمام و آبهای نیم گرم

استعمال معطسات

معالجات غریبه

مرضی

مرضی اعضا بر علیله ریختن و در آبی که دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی
طبخ کرده باشد نشانیدن و غذا نخوداب چرب باید داد و از گوشت مرغ
فربه یا توقلی **الخ سبب او هوا گرم باشد** و اگر سبب عسر ولادت هوای
گرم باشد از روغنهای گرم مثل روغن گل و کنجد و زنبق آنچه حاضر و حاصل
شود بر مواضع مذکوره باید مالید و حامله اگر قوت دارد دو سه قدم حرکت
باید کرد و شربت از آب انار رین با شحوم باید داد با قدری ترنجبین صافی
چندانکه معالج صواب داند و غذا نیز ماش مقشر باید یا نخود مقشر یا اسفاناخ
اگر یافت شود و از گوشتهای مذکوره ورانش باید انداخت **مقاله**
در بیان احتباس مشیمه و فرزند مرده در رحم و علاج آن نزد اطبا مقرر است
که هرگاه طلق که درد بوقت زائیدن است متمادی شود و از سه روز
یا چهار بگذرد و فرزند بر زمین نیاید علامت هلاک فرزند است در
رحم پس سعی و اهتمام مصروف باخراج جنین می باید که باشد تا پیش از
فساد بیرون آید و عورات رابلیه ازین بدتر می باشد و الابعد از فساد
خلاصی و نجات مشکل است و علاج خوردن جلاب است از مشک طرامشیع
و پرسیاوشان و ابهل از هر یک دو مثقال و ترمس و فوتنج از هر یک یکمثقال
مجموع ادویه را در قدری آب طبخ کرده تا نیمه بماند و صافی ساخته هفت مثقال
قند سفید بآن آمیخته بر ناهار نیم گرم باید اختیار کردن و غذا نخود آب چرب
باید داد که در و اسفاناخ باشد اگر موجود شود و عطسه باید فرمودن با ادویه
معطسه مثل کندش و سیاه دانه و مشک و غیر ذلک از ادویه حاره بهانچه
در بینی او باید دمیدن و بوقت آمدن عطسه دهن را نیک باید پوشید تا قوت
دافعه با اعانت قوی حاصل شود و فرزند زود بر زمین آید و یا ازین وارد

ادویه معطسه

معجون نافع

که مذکور میگردد بحامله باید داد واُشهل که وصف او سابقا مذکور شد واورا نرکس غنچه نیز می نامند واسارون وزراوند ومشک طرامشیع وپرسیاوشان وعسل لبنی از هریک دو مثقال مجموع را کوفته وبیخته وباعسل مصفی آن مقدار که خمیر شود ادویه مذکوره را آمیخته مقدار یکمثقال ونیم ازین ترکیب بآب نیم گرم باید اختیار کردن واگر از ابهل وزراوند وترمس وتخم تراتیزک هریک دو مثقال کوفته وبیخته باسرکه شافها سازند وحامله بخود بردارد موجب سهولت زائیدن است **بیان احتباس مشیمه** واگر چنانچه فرزند بیرون آید ومشیمه بماند وبیرون نیاید وآن پرده ایست که فرزند دران متکون میشود وآن نیز موجب هلاک علیله است پس باخراج آن نیز سعی بلیغ باید نمود واز جمله تدابیر آن اینست که مقدار یکمثقال پوست خیارشنبر رانیک کوفته در دو سه قاشق شوربای نخود آب چرب آمیخته بخورد واز عقب آن باز قدری شوربای چرب نخود آب اختیار کند **بیان احتباس خون نفاس** واگر خون نفاس محتبس گردد وبیرون نیاید این نیز بلیه عظیمه است مر زنان را وسعی در انفتاح او باید کرد بخوردن جلاب از بادیان نیم کوفته وپرسیاوشان ومشک طرامشیع از هریک نه مثقال مجموع ادویه را در دو پیاله آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند واز کرباس گذرانیده وهفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامیدن وغذا نخود آب باید داد واز گوشت چرب باشوربا مغز بادام **مقاله ۱۲ دربیان اختناق رحم** که از جمله امراض ردیه رحم است ومراد برحم مکان ومحل تکون وحصول فرزند است واو را امراض بسیار حادث میشود ویکی از امراض او اختناق است وآن شبیه بصرع وغشی است

وسبب او

فی نافعه

وسبب او در اکثر احوال اجتماع منی ونطفه است در رحم وفاسد گردانیدن او واطفای اوهر حرارت غریزی را که در رحم است واختناق در بند ماندن اوست وصعود بخارات ردیه بدماغ وحدوث غشی وصرع از بین مرو بالجمله استحاله نطفه ومنیت بسمیت وعفونت وحدوث عوارض مذکوره زیرا که رحم عضو غشائی ذکی الحس است وادراک واذیت وجهت واز اندک اذیتی متاذی میشود واز تصاعد بخارات عفنی این اعراض حادث میشود **بیان آنچه سبب او احتباس طمث باشد** وگاه سبب درین علت احتباس خون طمث است در رحم وفساد او وتصاعد ابخره ردیه بدماغ واین علت را نوابت واد وارمی باشد وعلامت او آنست که هرگاه نوبت قریب گردد رنگ او زرد میشود واختلاط وپریشانی در عقل علیله پیدا می آید وکسل وضعف در ساق پای وخفقان در دل وصغر نبض حادث میشود ورطوبت منخرین ورطوبت هر دو چشم وعلیله بقرب نوبت احساس ارتفاع شی از اسفل بدماغ میکند ودرین حین ابطال حس میشود واحداث غشی واختلاط عقل وانقطاع صوت وکف ولعاب از دهن ظاهر میگردد چنانکه در صرع این احوال عارض میشود **بیان معالجات** وعلاج او هنگام نوبت مالیدن هر دو قدم علیله است ومحکم بستن هر دو ساق او چنانکه بدرد آید وتند کردن منخرین او وپاشیدن گلاب وآب سرد بر روی علیله تا بهوش باز آید وباد از جلد در گوش او صیحه باید کشید **تدبیر میل نمودن باسفل** ودرین حین ادویه عطره خوشبوی را نزدیک علیله نباید آورد وعلیله باید که چیزهائی که بوی ناخوش دارد ببوید مثل نفط وکندش وجند بید ستر وآنچه در رائحه شبیه باینها باشد بر دماغ علیله

باید داشتن که موجب افاقت و شعور است و مقصود ازین تدبیرات
که رحم عضو زکی الحس است و بروایح طیبه مایل است و از روایح کریهه هارب
چنانکه مذکور شد و درین حین میل رحم بجانب اعلای بدن است پس مناسب
نیست روایح طیبه بدماغ علیله داشتن تا رحم میل باعلی نکند و مایوس
شده باسفل رجوع نماید روغنهای مالیدن و از جانب اسفل باید که
روغنهای خوشبوی بقرب رحم و ران علیله بمالند تا رحم میل بجانب
اسفل کند مثل روغن زنبق و روغن نرگس و درین روغنها غالیه
حل کرده مالیدن منفعت تمام دارد و جلاب هر صباح از بادرنجبویه
و بادیان هریک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه بر
وجه معتبر طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند مذکور تا آن آمیخته نیم گرم
بر نهار باید اختیار کردن و غذا نخوداب از گوشت مرغ با شیره مغز بادام
و با شیره مغز تخم معصفر باید داد و نباید گذاشت که طبیعت علیله محتبس

بیان تلیین طبیعت

شود که بآن واسطه ضغط میکند امعا مر رحم را یعنی می فشارد و بوقت
حاجت تلیین طبیعت بسنای مکی و شکر سرخ باید کرد باین طریق که
اول سنا را در قدری آب باید جوشانید تا نیم بماند و مقدار سنا اقلش
سه مثقال است و اگر علیله قویه باشد پنج مثقال جایز است و از گرباس
باید گذرانیدن و شکر را دران حل کرده و دیگر باره صافی ساخته بوقت
صبح یا سحر علی اختلاف الفصل باید اشامیدن و تا نیم روز صبر کردن
تا عمل دارو آخر شود بعد ازان قند یکمثقال با قدری آب و گلاب شربت

بیان حب مسهل

ساخته باید آشامید و یا ازین حب که نوشته میشود بعد از ظهور نضج
در قاروره باید داد ایارج فیقرا نیم مثقال حب النیل و غاریقون سا هریک

دو دانگ

دو دانگ شحم حنظل دانگی و مقل ازرق و مصطکی هریک دانگی و تربد سفید
مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده نیم مثقال و بادیان رومی دو درم
سقوطری نیم مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته تا آب بادیان حبها باید
ساخت هریک بمقداری که فرو بردن آن آسان باشد و این مجموع یک شربت
تامه است و بوقت صبح یا سحر اختیار باید نمود و تا نیم روز یا پیشین صبر باید
کرد تا عمل دارو منقطع گردد بعده شربت قند و تخم ریحان بروجه مقرر
باید آشامید و اگر باین تدابیر علت دور شود فبها و الا دیگر بار اعادهٔ
مسهل باید نمود و تنقیهٔ بدن از فضول بایارجات سره باید کرد مثل
ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بیان فرزجه نافعه و فرزجه که
درین علت نافع است اینست بوره و زیره بوزن برابر کوفته بعسل
خمیر باید کرد و بنبهٔ یا پشمی دران آغشته کرده علیله باید که بخود بردارد
و گاهی تریاق مسمی بمعجون و حمرثا مقدار یکمثقال خوردن درین علت
نافع است بیان آنچه سبب قلت مجامعت و گاه سبب حدوث
این علت قلت مجامعت می باشد پس درین صورت اگر مریضه
شوهری ندارد باید که شوهر کند و اگر شوهر دارد از جمله معالجات یکی
وقوع جماع است و خوردن جلاب هر صباح از بادیان و تخم سداب
از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را بر قاعدهٔ
مقررهٔ سابقه طبخ کرده و صاف ساخته و قند مذکور تا آن آمیخته نیم گرم
باید آشامیدن و علیله را در آبی که دران بابونه و خطمی و اکلیل الملک
جوشیده باشد باید نشانید و حوالی ناف مریضه و خم رانهای او را بروغنهای
مفیده مثل روغن خیری و خسک و نرگس و نمام چرب باید کرد و غذا

درین مقام نخود آب با گوشت مرغ خانگی ویا مرغ بیابانی که تذرو است
با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و با دارچینی و زیره دکاهی مقدار هفت
مثقال ماء الاصول که سابقا مذکور شد بر نهار اختیار باید کردن و اگر ماء
الاصول را در شدت مرض با نیم مثقال تریاق مسرودیطوس آمیخته
بعلیله دهند صواب باشد **قی کردن نافع است** وقی کردن نیز در بعضی
اوقات درین علت بسیار نافع است باشیائی که سابقا در تدبیر قی
مذکور شد و بعد از قی اغذیه یابسه تناول باید نمود مثل قلیهای
خشک که دران ادویه حاره باشد مثل زیره و دارچینی و زنجبیل
و امثال اینها یا مطبخه که درو کرویا باشد و آن تخمی است از زیره بزرگتر
و بشکل و طعم و رایحه او قریب و همانا که از جنس و نوع زیره است و
خولنجان نیز درین مطبخه باید انداخت **بیان الجمله پرهیز از آن باید کرد**
و صاحب این علت را از خوردن فواکه رطبه باید حذر کردن مثل
هندوانه و خربزه و شفتالو و امثال اینها و نیز از دوغ و شیر و جغرات
و مطلق حموضات و اغذیه بارده غلیظه حذر باید کرد خصوصا آب بسیار
خوردن که از هم اهم است **الجمله بسبب احتباس طمث باشد** و اگر چنانچه
سبب حدوث این علت احتباس خون طمث باشد باید که سعی
معالج مصروف بجریان خون طمث باشد بمثل جلاب هر صباح از پر
سیاوشان و مشک طرامشیع و بادیان و تخم سداب از هر یک دو مثقال
با قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانکه بکرات تقریر یافته
طبخ کرده صاف باید ساخت و قند مذکور اضافه کرده نیم گرم بر ناشتا
آشامیدن و اگر چنانچه علیله را بدین سبب که احتباس است قوت باشد

بیان کرویا

فصد از

فصد از صافن باید کرد و بمقدار واجب اخراج خون باید و یا از باسلیق و
حقنه نیز درین علت که باین سبب باشد مفید است **بیان حقنه نافعه** و اگر
علت قوی شود و در ازدیاد باشد حقنه ازین اجزا اختیار باید کرد تخم کرفس
و بادیان رومی از هر یک دو مثقال تخم زغر از هر یک هفت مثقال مجموع
را در مقدار یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه ماند و از کرباس باید
گذرانید و ازین مجموع مقدار سی و پنج مثقال با هفت مثقال روغن بابونه
و یا روغن شبت آمیخته نیم گرم از جانب قبل در رحم حقنه باید کرد و اگر چنانچه علیله
بکر باشد **علیله بکر را شوهر کردن نافع است** علاج او درین صورت شوهر کردن
است و بعد از آن اگر علت باقی ماند علاجات مذکوره باید کرد و اطبا درین متفق اند
که اگر این علت بکر را عارض شود علاج منحصر درین است **مقاله ۱۳ در بیان
اورام رحم و اسباب و علاج آن** بباید دانست که اورام رحم اکثری حار
و صلب می باشد و سبب ورم رحم یا ضربه و سقطه است که رحم را عارض
میشود یا احتباس خون طمث است و یا احتباس نفاس و یا عسرت الولادن
و یا کثرت جماع و علامت ورم حار تب تیز است و ضربان در موضع ورم و
تشنگی قوی و تلخی دهن و سواد رنگ زبان و درد سر و گفتن هذیان در بعضی
احیان و اختلاط عقل و سرعت نبض و تواتر آن و درد بطن و میان هر دو
خاصره و عسر بول و خشکی طبیعت و براز و علاج درین صورت
فصد گرفتن از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت واجب و خوردن
جلاب هر صباح از عناب ده عدد و بنفشه خشک دو مثقال و قند
سفید هفت مثقال ادویه را طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور را بآن
اضافه کرده نیم گرم باید آشامیدن و یا از شربت بنفشه هفت مثقال

بیان ورم حار

وترنجبین صافی مثقال آن در قدری آب گرم خلط کرده بر نهار باید اختیار کردن
وغذا ماء الشعیر مطبوخ با بنفشه وخشخاش باید داد ویا از شیره خرفه بیت
و دو مثقال و قند سفید هفت مثقال شربت کرده اختیار باید نمود **ضماد نافعه**
و بر ناف علیله ضماد ازین ترکیب باید کرد آرد جو وآرد باقلی وآرد عدس وخطمی
وبنفشه هریک دو مثقال وکافور یکدانگ مجموع را کوفته وبیخته وآب برگ
عنب الثعلب یا آب برگ کشنیز خمیر کرده ضماد باید کرد و بر رحم حقنه از لعابها
وروغنها بارده باید کرد مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر ولعاب دانه بهی
از هریک هفت مثقال باهم آمیخته نیم گرم حقنه باید کرد و اگر درین حقنه
بابونه ولعاب تخم زغیر وآب برگ عنب الثعلب نیز باشد عین صواب است
از هر یکی هفت مثقال **بیان سوزاک رحم** واگر در محل ورم سوزاک باشد
روغن گل با سفیده تخم مرغ برهم زده باید چکانید واگر بتدابیر مذکوره
وجع تسکین نیابد بباید دانست که ورم در طریق جمع مده است پس
علاج او بلعابات حاره باید کرد که معین نضج باشد واعانت طبیعت
نیز در نضج باید کرد مثل لعاب زغیر ولعاب تخم مرو ومرو زنبق وروغن
خیری وهرگاه که نضج تمام یابد و منفجر شود بعد از آن سعی در نفاذ ریم وچرک
باید کرد بحقنه ماء العسل که در وزغیر جوشیده باشد و هر صباح جلاب از شیره
مغز تخم خیارین وتخم خربزه هریک مثقال وقند سفید هفت مثقال باهم
آمیخته بر نهار باید آشامیدن واگر ورم صلابت داشته باشد دلیل
ماده سودا ویبست وعلامت او ثقل در ساقین است وصلابت در موضع
ورم وعلاج درین مقام خوردن جلاب است از بیخ سوسن دو مثقال و
قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانکه رسم است طبخ کرده صاف

باید ساخت

باید ساخت وقند مذکور آمیخته نیم گرم بر نهار باید آشامید وغذا نخود آب با شیره
مغز تخم معصفر باید داد واگر علیله را قوت باشد در خوردن گوشت تاخیر
باید نمود تا وسخ وریم در ورم بسیار حاصل نشود واگر جانب ضعف غالب شود
جوجه مرغ در آش باید پخت تا قوت ساقط نشود **ملینات نافعه** وتنقیه
بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب افتیمون یا بمعجون نجاح باید کرد وبعد از ظهور
نضج ورفا دوره وورم فم رحم روغن گل که در وموم باسلیقون حل کرده
باشند باید چکانید یا مرهم داخلیون ومیان پشت وبطن وناف علیله را
بروغن قسط وشبت وامثال آن نیم گرم باید مالیدن وچرب کردن
وهر روز چند نوبت در آب مطبوخ باید نشست که دران بابونه واکلیل
الملک وشبت طبخ کرده باشند وگاهی موم روغن ازین ترکیب بر موضع
ورم نیم گرم باید مالید شحم بط وپیه بز ومغز ساق گاو وموم صافی وروغن
یاسمین وروغن بید انجیر واندکی مقل ازرق بطریق عادت ترتیب باید
نمود **بیان علامت ورم سرطان وعلاج آن** وعلاج سرطان رحم که ماده سودا
وشر اورام است وخلاص ونجات از و بغایت مشکل است وارحام زایها را بسیار
عارض میشود علاج نشستن در آبهای اشیاء مذکوره است مثل خطمی و
اکلیل الملک وبابونه وحلبه وزغیر وتمام وشبت وخبازی وبرگ کرم وبرگ
چغندر وامثال اینها طبخ کرده علیله را دران آب تا میان باید نشانید و
روغنهای محلل مثل روغن بابونه وزنبق وترکس وقسط وامثال اینها
راست باید کرد وبر محل ورم باید مالید **مطبوخ ملین** واگر جنابچه علیله را
درد بی قرار و آرام سازد وتلیین طبیعت علیله باین مطبوخ باید کرد
سنای مکی وبرسیاوشان از هریک چهار و نیم مثقال تخم خطمی وتخم کاسنی از

هریک دو مثقال بنفشه خشک و نیلوفر از هریک دو مثقال و نیم عناب و
سبستان و انجیر خشک از هریک بیست عدد مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب
طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند و از کرباس کذرانیده و هفت مثقال مغز فلوس خیارشنبر
و ده مثقال ترنجبین صافی از و شیخ دران حل کرده و باز صاف ساخته بوقت
سحر اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود و بعد از ان ده مثقال
قند سفید را با یکمثقال تخم ریحان شسته در قدری آب که کافی باشد کرده باید
اشامید و آش پرهیز را در روز دار و وقت عصر باید خوردن و غذا نخود
آب باید داد با شیرهٔ بادام یا با شیرهٔ مغز تخم معصفر والله اعلم مقاله ۱۴
در بیان امراض مقعد و از جملهٔ امراض ردیهٔ او یکی بواسیر است و بواسیر
عبارت از زیادتی در افواه عروق مقعد است و آن سه نوع می باشد
ثولولی و عنبی و توتی و این اسما مر انواع مذکوره را بواسطهٔ مشابهة
است بآن اشیا زیراکه ثولولی صلب می باشد در وضع و شکل مثل
آزخ است و آنکه عنبی است بشکل انکور است و آنرا که توتی می نامند بشکل
توت است و هریک ازینها برنک مختلف می باشد سرخ و سیاه و ارغوانی
و دامی و غیر دامی نیز می باشد که اعمی می نامند و آنکه دامی است سیال
میخوانند و این زیادتی مختلفة الصنعة نیز میشود باین طریق که خارج
مقعد است یا داخل مقعد و علاج جمیع اینها تقدیم فصد است اکر سیال
نباشد و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و واجب و هر صباح خوردن حلاب
عناب ده عدد با قند سفید هفت مثقال اول عناب را در قدری آب بطرز
رسم و عادت طبخ باید نمود و صاف ساخته و قند مذکور را بآن آمیخته نیم کرم
برنهار باید آشامیدن و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام باید داد و تلیین

بیان امراض مشترکه میان رجال و نساء

بیان معالجات

طبیعت بمطبوخ هلیله زرد باید نمود و این تدبیر در حین احتباس خون
بواسیر خوب است اما اکر طبیعت را لین باشد و خون بواسیر سائل بود
درین صورت تدبیر آن خوردن قرص کهربا است یک مثقال و کل ارمنی
یکمثقال و رب بهی مثقال مجموع را در قدری آب حل کرده برنهار اختیار
باید نمود و غذا آش سماق است با کوشت مرغ خانکی و یا طیهوج و
دراج بیان دوای نافعه و دوائی که از جهة بواسیر سیال نافع است
ازین ادویه که مذکور میکردد باید ساخت بسّد و کهربا دودم سوخته کرد
کربا سه است و کل ارمنی از هریک یکمثقال و نیم و هلیلهٔ هندی و بلیلهٔ
و املهٔ از هریک سه مثقال و نیم و مقل ارزق هفت مثقال مجموع ادویه را
کوفته و بیخته و مقل را جدا کوفته در عصارهٔ کندنا ناشسته حل باید کرد و
بقیهٔ ادویه را درو خمیر کرده حبها باید ساخت و خشک کرده مقدار خوردن
ازین ترکیب از یکمثقال تا یک و نیم مثقال است در هفت مثقال آب
آهنکران و یا آب کندنا و صاحب این علت را آشامیدن آب برک کندنا
مقدار سه مثقال و نیم و روغن جوز هفت مثقال بسیار مفید است
بخور نافع و بخور کردن از برک مورد و اقماع بادنجان و تخم مرو و تخم
حنظل و پوست انار و مقل و پیاز موجب ازالهٔ اوست بمرور
ایام و اسقاط او و اکر بواسیر بادرد و الم بسیار باشد بواسطهٔ امتلای
خون و احتباس آن علاج الم بواسیر و علاج درین مقام شیخ
دهان عروق مقعد است تا خون سیلان کند و تخفیف درد و وجع شود
و اکر جنانچه دهانها از حواشی مقعد بیرون آمده باشد و غایر در مقعد
نباشد بران فلدافیون می توان نهاد زیراکه مسقط دهانهای بواسیر است

دخوردن اطریفل مغلی واطریفل صغیر مقدار یکمثقال بر نهار صاحب این
علت را بسیار نافع هست واگر درد والم بسیار شود تسکین بضماد از ادویه
مسکنه باید کرد مثل اکلیل الملک وبنفشه وخطمی وخبازی وشبت از هر یک
مقدار هفت مثقال مجموع ادویه را کوفته وبیخته با روغن گل آمیخته بر موضع
درد ضماد باید کرد و یا برگ کرم یکدسته در قدری آب باید جوشانید تا مهرا شود
وبعد ازان در هاون نیک نرم کوفته دقدری روغن گل وزرده تخم مرغ
خام ومقدار طسوجی افیون دران آمیخته نیک صلایه باید کرد که تا مثل
مرهم شود ونیم گرم بر روی پنبه باید مالید وبر موضع بواسیر باید نهاد وضمادی
که درین علت نافع هست ازین ادویه باید اختیار کرد وتخم زیغ وتخم کندنا
ومقل از هر یک سه مثقال ونیم مجموع ادویه را کوفته در روغن زرد گاوی
طبخ باید کرد ودر هاون انداخته بدسته هاون نیک صلایه باید کرد تا
مثل مرهم شود ونیم گرم بر محل بواسیر ودرد باید نهاد سفوف نافعه
وسفوفی که نافع بواسیر هست ازین ادویه باید اختیار کرد وتخم کندنا ومقل
از هر یک سه مثقال ونیم مجموع ادویه را کوفته در روغن زرد گاوی طبخ
باید کرد ودر هاون انداخته بدسته هاون نیک صلایه باید کرد تا مثل مرهم
شود ونیم گرم بر محل بواسیر ودرد باید نهاد وسفوفی که نافع بواسیر هست
ازین ادویه باید کرد که مذکور میگردد بابونه واکلیل الملک وخسک ومغز
بادام تلخ وناخواه کندنا از هر یک برابر بوزن کوفته وبیخته وبآب برگ
کندنا خمیر کرده در دیگچه و یا طاس مسین باید انداخت وبر روی جمرات
آتش باید نهاد تا بخته شود وبروغن دانه زردالو چرب کرده باید خورد
ومقدار خوردن ازین ترکیب دو ونیم مثقال هست بر نهار بیان دوائی مجفف

مرهم نافع

ضمادی دیگر

ددوائی که خشک کننده دانهای بواسیر باشد ازین ادویه باید ساخت پوست
انار وعصاره لحیة التیس که ترکان تکه سقالی میگویند وجفت بلوط واهل که جوز
سرو کوهی هست از هر یک دو مثقال مجموع آنرا کوفته وبیخته در آب عنب
الثعلب یکشب ویکروز خوابانیده بعد ازان بسیار صلایه باید کرد تا چون مرهم
شود وبر لته ازان مالیده بر دانهای بواسیر باید چسبانیدن وبعد از دیر مدت
باید گشادن بخور نافع وبخوری که نافع علت بواسیر باشد ودانهای آنرا
خشک کند کندر ورادیانج وتخم هزار اسفند وپوست بیخ کبر جمیع ادویه بوزن
برابر کوفته وبیخته وباعسل وباب کندنا خمیر کرده حبها باید ساخت واز شیب
کاشانه سوراخ دار سرنگون دود باید کرد تا بخار آن بمقعد رسد اما بخ علاجها
قطع هست اما خطر دارد واما علاج ناجح درین علت قطع هست اگر چنانچه
دانها از مقعد بیرون آمده وبلند باشد ونهادن دارو ها مثل فلدافیون
وسم الفار تا دانها را بالکلیه اسقاط کند اما در قطع کردن باید که حجام استاد و
دانا باشد والا محل خطر هست وهمچنین در نهادن فلدافیون وسم الفار
خطر هست زیرا که اگر دانه عمیق باشد ومقرر هست که تاثیر دوا تا آن موضع
هست که فساد پذیرفته هست وآن منتهی بر روده میشود که آنرا معاء مستقیم
مینامند وسر مقعد سر آن روده هست وهرگاه آن سوراخ شد دفعة
هلاک میشود ویا ازین جهت اطبا درین نوع علاج دلیری نمیکنند
واگر اتفاق اینچنین علاج کرده شود ودانها ساقط گردد وعلیل سالم ماند
اما سوز ودرد در محل والفار بسیار باشد بهر تسکین درد مرهم از موم
وشحم بط وپیه مرغ خانگی باید ساخت وبران موضع باید نهاد ویا از موم
وروغن کوهان شتر ومغز ساق گاو مرهم باید ساخت وبران محل باید نهاد

والله اعلم مقاله ۱۵ در بیان نواصیر ومراد بنواصیر عند الاطبا قروح خبیثه
دبشور است که در اندرون مقعد حادث میشود واین قروح یا نافذ
وغایر است وبهر تقدیر علاج قطع است ونهادن ادویهٔ حاره است که موجب
سقوط دانها کردد وعلاج نواصیر از علاج بواسیر صعب تر است زیراکه
قروح داخل مقعد در روده است ورسانیدن دوا ومرهم بران محل مشکل
است ومرهمی که درین علت نافع است اینست که مذکور میشود کبریت
نیم مثقال وحجر قیسور که باصطلاح زرکران سنک محک می نامند اقاقیا نیم
مثقال بوست انار یکمثقال ونیم زفت رومی هفت مثقال روغن
جار مغز نیز هفت مثقال اول زفت را درمیان روغن مذکور بربالای
آتش نرم باید نهاد تا کداخته شود وباقی ادویه را کوفته وبیخته دران خلط
باید ساخت انکاه برروی پنبه یا فتیله مالیده بر محل قروح باید نهاد واما
انکه غایر ونافذ نیست علامت او آنست که ریح وبراز وبدر ازو بدر می اید با
بدشواری بدر می اید وعلاج درین صورت عصر کردن وافشردن است او
تا انچه در وست از قیح وچرک بیرون آید مرهم دیگر وبعد ازان ازین
که مذکور میکرد وبران باید نهاد وخون سیاوشان وسرمه وزاک بلور که بترکی
آنزا اجق تاش می نامند وکلنار ازهریک دو مثقال ونیم صبر وکندر وانزروت
ازهریک دو مثقال زنکار نیم دانک مجموع را کوفته وبیخته وبروغن بنفشه یا بادام
خلط کرده بران موضع باید نهاد بیان احوال امراض واکثر اطبا برانند که نواصر
علاج پذیر نیست وسعی در معالجه او نمودن بی فایده است زیراکه محل تشویش
از تاثیر دوا بعید است بلکه جمیع امراضی که در مقعد وحوالی ان حادث میشود
از علاج دور است باین سبب که آدمی را همیشه بغذا احتیاج است وناچار

مرهم نافع

بعد از هضم

بعد از هضم غذا فضلات از طریق مقعد بیرون آید ویا ازین جهت مقعد
را رطوبت دایمی است ومقصود از علاج امراض مقعد اندمال اوست و
خشک شدن وباصلاح آمدن او واین غرض بواسطهٔ رطوبت علی الدوام
حاصل نمیشود پس سعی نمودن در علاج آن غیر آن تضییع اوقات نیست
وصاحب این بلیه را تحمل این محنت کردن در مدت حیوة خود بهتر است
وبسیاری را طبیعت اعانت کرده امثال این امراض دفع شده است
بفضل الله تعالی مقاله ۱۶ در بیان اورام مقعد وشقاق آن باید
دانست که مقعد را کاه کاه ورمی حادث میشود حار که ان غیر ورم
بواسیر است واز بواسیر معدود نیست وکاهی شقاق نیز حادث میشود
وعلامت او تب تیز است ودرد قوی وسوزاک در محل ورم وعلاج
درین مقام فصد است واخراج خون بحسب قوت وواجب وخوردن
جلاب است هر صباح از عناب ده عدد وآلوی بخاری یا آلوی سیاه ده عدد
اول عناب والو را در قدری آب طبخ باید کرد وصافی ساخته قند سفید
وترنجبین صافی هریک هفت مثقال بآن آمیخته نیم کرم بر نهار اختیار باید
کرد وغذا کشک جو است ویا ماش مقشر باشیرهٔ مغز بادام ضمادهٔ نافعه
وضماد بر موضع ورم از بنفشه خشک وبرک خطمی وعنب الثعلب وخبازی
از هم بوزن برابر مجموع را در قدری آب که کافی باشد طبخ کرده ضماد باید
ساخت واندک روغن کل ویا روغن بنفشه بآن آمیخته نیک صلایه
باید کرد تا مثل مرهم شود ونیم کرم بران ورم باید نهاد ضمادی دیگر
ویا ضماد ازین ترکیب باید کرد روغن کل وسفیدهٔ تخم مرغ وبوزن
طسوجی افیون دران انداخته ونیک صلایه کرده نیم کرم بران ورم

مرهم سفیده

باید نهاد و اگر این ترکیب را در هاون اسرب که دسته هم از اسرب
باشد صلایه کنند نفع بلیغ دارد و یا مرهم اسفیداج که بزبان فارسی
سفیده می نامند بران باید نهاد و مرهم اسفیداج بر انواع می باشد اما
درین باب این اجزا باید ساخت کندر یکمثقال و سفیده قلعی سه و نیم مثقال
و انزروت سرخ یک مثقال روغن گل پانزده مثقال و موم پاکیزه چهار
مثقال اول موم را در روغن باید گداخت و باید گذاشت تا نیم گرم
شود و سفیده و کندر و انزروت را نیک کوفته و بیخته با آن باید آمیخت
آنگاه قدری سفیدی تخم مرغ در ان ضم کرده نیک صلایه باید کرد تا خوب
مخلوط گردد و مرهم شود و ازین مرهم نیم گرم بوقت حاجت بورم
و الم باید نهاد بیان شقاق مقعد و اما شقاق مقعد را سبب یا یبوست
مفرط است و حرارت کثیره و یا مرور اخلاط بر مقعد و یا مرور براز
و ثفل خشک بر مقعد و علاج درین مقام خوردن جلابست بر صباح
از شربت بنفشه و ترنجبین صافی هر یک هفت مثقال در قدری آب
گرم حل کرده بر نهار باید آشامید و غذا ماش مقشر و کدوی تر باید
داد اگر یافت شود و بر موضع شقاق ازین شحمها مرهم ساخته باید
نهاد شحم بط و پیه مرغ خانگی و شحم بز و مغز ساق گاو مجموع را در روغن
گل گداخته بر موضع شقاق باید مالیدن مراهم نافعه و اگر با شقاق درد
و سوزاک باشد این طلا بران باید نهاد سفیدهٔ قلعی نیم مثقال سفیدهٔ
تخم مرغ هفت مثقال کافور دانگی مجموع را نیک صلایه کرده بر موضع
شقاق طلا باید کرد و یا آب برگ عنب الثعلب و آب برگ کاسنی و
آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب برگ خبازی و آب برگ خطمی از هر یک

سیزده

بیان معالجات

سیزده مثقال و روغن بنفشه و موم صافی از هر یک هفت مثقال اول موم را
در روغن بنفشه باید گداخت و کشنیز خشک کوفته و بیخته نیم مثقال درین
موم روغن باید انداخت و مجموع آبهای مذکوره را با موم روغن خلط کرده
مبالغه باید در آمیختن و صلایه کردن و ازین موم روغن مذکور نیم گرم بر
موضع شقاق باید مالید و اگر از شقاق خون سیلان کند قرص کهربا و یا قرص
گلنار یکمثقال در هفت مثقال رب بهی خلط کرده بر نهار اختیار باید نمود و
بوقت خواب نیز و غذا آش سماق باید که در و از قوابض که در جریان خون
بواسیر استعمال می کنند آمیخته باشد مقاله ۱۷ در بیان خروج مقعد بباید
دانست که سبب خروج مقعد از محل خود ورم آنست و علاج او در بیان
ورم مقعد مذکور شد و اگر خروج مقعد بسبب استرخای شرج است که حواشی
قریب باشد علامتش دخول است بمحل خود باندک مددی و علاج او نشاندن
علیل است در آبی که در و اهلیل و گلنار و جفت بلوط و اقاقیا و عصارهٔ لحیة
التیس و مازو کوفته طبخ کرده باشند و یا گلنار و مازو و سرمه هم بوزن برابر
کوفته و بیخته بر مقعد بیرون آمده باید پاشید و یا به پنبه باید برداشت و خلال
هر صباح از سفوف حب الرمان باید کرد مقدار سه مثقال و نیم با هفت مثقال
رب بهی و غذا آش سماق با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ باید داد اما از
فواکه رطبه و شیر و حموضات حذر باید کرد و حمام نیز نباید رفت مقاله ۱۸ در
بیان حدبه و علاج او و مراد بحدبه زوال فقرات است بجانب پشت یا جانب
قفا و مقصود فقرات پیوندهای استخوانهای پشت است از محاذات
سینه و اگر جا بجا بجانب قفا زایل شود موجب تحدب در قفاست و تقعر
در سینه و اگر زوال فقره یکی از جانبین یمین و یسار می باشد و درین حین

تحدب در جانب خروج است و تقعر در جانب مقابل آن و این قسم را
التوامی نامند و اسباب این علت یا مادی است مثل سقطه و ضربه و یا سبب
ورم حاره است که در عضلات فقرات واقع شده و ورم او را منقلع کرده
یعنی افشرده است و فقره زایل شده **علاج سقطه و ضربه** و علاج این قسم
که سبب او سقطه یا ضربه است اول فصد باید کرد و اخراج خون بقدر قوت
بلاحظه وجع جذب است و طبیعت از برای اصلاح عضو ماوف خون
بسیار بآنجانب دفع میکند و این سبب زیادتی وجع و الم میشود پس تقلیل
خون واجب است و علامت آنکه سبب ورم حاره باشد تب تیز دایمی است
شبیه بمطبقه و درد قوی و سوزاک در موضع درد و عطش غالب و عظم
نبض و ناریت بول و زردی رنگ آن و ثقل در جانب قفا و علاج اول
فصد است از باسلیق و اخراج خون بقدر واجب و خوردن جلاب هر
صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب را در قدری آب کافی طبخ کرده
و صاف ساخته و قند و ترنجبین مذکور را در و آمیخته نیم گرم بر ناهار باید اختیار
کردن و غذا ماء الشعیر رقیق باید داد **ملین خفیف** و تلیین طبیعت بمطبوخ
نرم باید کردن که قوی نباشد مثل سنای مکی و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی
و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک دو مثقال و عنب الثعلب نیز
سه مثقال و نیم باید انداخت و تربد سفید تراشیده و بروغن بادام چرب
کرده نیم مثقال مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید
کرد تا نیم کاسه بماند و صاف کرده آنگاه خیارشنبر دو مثقال ترنجبین
پاکیزه در و حل کرده دیگر باره از دستمال موی گذرانیده در تابستان بوقت
سحر و زمستان وقت صباح باید آشامیدن و تا نیم روز یا بعد هشتم پهر آ

بیان اخده نافعه

نمود تا عمل دارو آخر شود بعد آزان از قند سفید ده مثقال و تخم اسبغول شسته
یکمثقال در چهار قاشق آب شربت ساخته اختیار باید کرد و هر چگاه درد و الم
تسکین یابد ضماد که موجب تسکین این ورم باشد بر بالای ورم باید نهاد و آن
کنجد مقشر است سیزده مثقال نرم کوفته و برگ مرزنجوش تازه نیک کوفته بوزن
سه و نیم مثقال مجموع را باهم خلط کرده دیگر باره در کوفتن مبالغه باید نمود تا
مثل مرهم شود و بر ورم بکرات ازین و اخماد باید کرد و ضماد دیگر اجزای او
اینست مقل ازرق هفت مثقال پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو از هر یک
هفت مثقال اول مقل را در آب گرم حل باید کرد و بمقداری که کافی باشد
و بعد ازان شحمها را باید گداخت و با این مقل محلول آمیخته در هاون صلایه
بسیار باید کرد و نیم گرم کرده بر روی لته بر محل ورم باید نهاد و فقرات را
بروغنهای حاره مثل روغن قسط و روغن بابونه چرب باید کردن و روغن
بط از جهت این علت نافع است و روغن دیگر برای دفع این علت باین
اجزا باید ساخت قسط هفت مثقال سلیخه چهار مثقال مرماحور هفت مثقال
مجموع را کوفته و بیخته در دو کاسه آب یکشبانه روز باید خوابانید و بعد ازان
سه حصه ازین آب با دارو مخلوط و یک حصه روغن کنجد مجموع را باهم خلط
کرده در اغلاً عوی پاک انداخته بآتش آهسته باید جوشانید چندانی که آب
فانی شود و روغن بماند **امتحان خلوص روغن** و علامت خلاص
روغن از آب اینست که چوبی در روغن فرو برده و بآتش دارد اگر در
آتش آواز کرد علامت آنست که هنوز آب باقی مانده است دیگر بار
باید جوشانید تا آب تمام فانی شود و اگر آواز نکند علامت آنست که
آب بتمام فانی شده است بالفعل فرود باید آوردن و روغن را باید گرفت

والامی سوزد ازین روغن علی الدوام بر فقاری که زائل شده است باید مالیدن
بیان آنچه از ریح غلیظه باشد وگاه سبب تحدب و تقعقع ریح غلیظ می باشد
که بواسطه آن فقار از یکدیگر جدا میشود و این قسم را اطبا ریاح افرسه می خوانند
و علامت او آنست که با او تب نیست و تشنگی نیز کم است و سوزاک و
لهیب دران اعراض قلیل است و اکثر چنان است که حدوث این علت
باین سبب خاص بعد از دردیست که حادث میشود و علاج او خوردن
جلابست هر صباح از بادیان رسمی و بادیان رومی و بیخ سوس تراشیده از
هر یک دو مثقال گلقند عسلی بطریق عادت ترتیب داده و گلقند با آن آمیخته نیم
گرم به نهار باید اختیار نمودن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام باید داد **بیان
ماء الاصول** و هر صباح ماء الاصول باین اجزا اختیار باید کرد پوست بیخ سوس
و پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر و پوست بیخ غافث از هر یک سه و نیم مثقال
مجموع ادویه را در دو کاسه آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و صاف
ساخته و پنجاه مثقال عسل با آن آمیخته و یکجوش داده در ظرفی باید نگاه داشت
و هر صباح هفت مثقال با دو سه قاشق آب گرم باید خوردن و بر فقار زایله
از روغن بید انجیر باید مالید و یا روغنی که باین اجزا ترتیب داده باشند زنجبیل
دو و نیم مثقال خشک نیم کوفته هفت مثقال مجموع را در یک و نیم کاسه آب
بآتش نرم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند آنگاه صافی ساخته و نیم کاسه روغن
کنجد خالص با او آمیخته باز طبخ باید کرد تا آب بسوزد و روغن بماند و ازین
روغن بوقت حاجت نیم گرم باید مالید **بیان حبی که از حب سورنجان
کشند یا بمطبوخ آن** و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان باید کرد و یا بحب
سورنجان که باین اجزاست سورنجان یکمثقال تربد سفید مجوف یکمثقال

حب النیل و غاریقون از هر یک دو دانگ مثقال صبر سقوطری چهار دانگ
مثقال و مصطکی از هر یک دانگی مجموع را کوفته و بیخته و با آب کرفس خمیر کرده
حبها باید ساخت هر یک بمقداری که توان فرو بردن و مجموع یک شربت
است و بوقت سحر یا صبح باید خورد و تا نیم روز تا وقت چاشت صبر باید
کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن قند ده مثقال و تخم ریحان شسته
یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و آش پرهیز را
روز دارو بعد از عصر اختیار باید نمود و آن غذا نخود آب است با شیرهٔ
مغز تخم معصفر و گوشت مرغ **بیان نطول** و اگر چنانچه علت باقی ماند
نطولاتی که موجب کسر ریاح است باید کرد مثل بابونه و اکلیل الملک و
شبت و نمام و مرزنجوش و برگ کرم و برگ بید انجیر و برگ ریحان و
برگ خطمی از هر یک یک کف دست مجموع را در قدری آب طبخ باید کرد تا
مهرا شود و نیم گرم بر فقرات نطول باید کرد و وضع محجمه که در و آتش کنند
بر فقرات زایله نهادن و بمجرد جذب اکتفا کردن بی اخراج خون بغایت
نافع است **بیان آنچه سبب او ضربه یا سقطه باشد** و اما آنکه سبب سقطه یا
ضربه شد بعد از فصد از فصد یا پیش از فصد تسویه آن فقره و عظم بر فق
و تامل باید کرد و رد آن عضو بمحل خودش و بران عضو از اطلیهٔ حاره جاذبه
طلا باید کرد و آن اینست که مذکور میگردد قسط و کبر و سنبل و کرم از هر یک
مساوی کوفته و بیخته و با قدری سرکه آمیخته طلا باید کرد و گاه است که سبب
در حدوث این علت تشنج می باشد **بیان آنچه سبب آن تشنج باشد** و سبب
تشنج یا حر شدید موذی است یا برد قوی که موجب تشنج میشود و این قسم
قلیل الوقوع می باشد و اگر واقع شود نیز بسیار قلیل الفلاح و نجات می باشد

اطلیه

وبسیار سریع القتل است وعلاج پذیر نیست الا ما شاء الله تعالی مقاله ۱۹
دربیان مرض دوالی ومراد بدوالی اتساع عروق یک ساق است
یا هر دو ساق وقدم بواسطه نزول مواد باین مواضع واکثر حدوث
این علت بیکان وحمالان ومزورکران وکسانی راکه اشیاء کران
برمیدارند وآنهاکه بسیار استاده می باشند مثل خدم سلاطین وغیرهم
وعلامت حدوث این مرض ظهور رکهای کبود بر ساق است وعلاج
او اولا فصد است از باسلیق واخراج خون بقدر قوت وواجب و
خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد وعنب الثعلب دو مثقال
با قند سفید هفت مثقال مجموع را بروجهی که مکرر مذکور شد ترتیب داده
نیم کرم بر نهار باید اختیار کردن وتلیین طبیعت وتنقیه بدن از اخلاط
سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بحب افتیمون باید کرد بعد از ظهور نضج
در قاروره وهرکاه تنقیه از اخلاط مذکوره را بعد از تنقیه فصد باید کرد
یعنی آن رکها بر ساق ظاهر شده وممتلی از خلط است وبرفوق باید مالید
ودست بران باید کشید تا آن عرق را ذبول وحموری بیدا شود ومحل
ظهور آن عروق را محکم واستوار باید بست از چند چیز پرهیز باید کرد و
صاحب این علت را از خوردن اغذیه واطعمه غلیظه حذر باید کرد مثل
کوشت کاو وکوشت بکه وباید که راه کمتر رود وچیزهای ثقیل برندارد
والله اعلم مقاله ۲۰ دربیان مرض داء الفیل ومراد بداء الفیل عظم
ساق وقدم است بروجهی قبیح ووجه تسمیه ظاهر است زیراکه ساق
آنکس مثل ساق پای فیل میشود وسبب او انصباب ماده سوداوی است
بساق وقدم بیان آنکه ماده آن سوداوی باشد وعلامت آن کبودی

وکبودی

وکبودی ساق است وقدم ودایم اندک جراحتی وقرحه ظاهر است وحرارت
در بعضی احیان می باشد وعلاج او فصد است از باسلیق واخراج بقدر قوت
وواجب وسن وفصل وخوردن جلاب وانتزاع خلط سوداوی بعد از فصد
بمدت قریبه ومهلت بسیره بمطبوخ افتیمون یا بحب او اشامیدن خمر
درین علت نافع است ومی را درین علت منفعت بلیغ است اگر در
هفته دو نوبت واقع شود اما دو در حاجت نیست باین طریق که ملاحظه
آن کند که یکبار در اول هفته واقع شود وبار دیگر در آخر هفته این نمی باید
بلکه کیف ما اتفق کم می باید کرد وخوردن این حب که مذکور کرده ود درین علت
نافع است حب نافع واجزاء او اینست قنطوریون دقیق تخم حنظل از هریک
دانکی ونیم تربد سفید تراشیده وبروغن بادام چرب کرده یکمثقال مقل ازرق
وکتیرا ومصطکی از هریک دانکی مجموع را کوفته وبیخته وباب بادیان خمیر کرده
حبها باید ساخت وجمله آن یک شربت است بوقت سحر اختیار باید کرد
بعد از ظهور نضج در قاروره وتا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارد ومنقطع
شود بعد از آن شربت قند وتخم ریحان چنانچه بکرات مذکور شد باید اشامید
فصد کردن از پای نافع است وغذا در روز دارد ودر آخر روز اختیار
باید کرد اخراج خون بقدر قوت وواجب باید نمود اول از جانب قدم بطریق
بالا بعصابه محکم پا را باید بست ودران محل بعد از استوار بستن ظاهر
میشود وحجامت وانارا باید فرمود که رک را بکشاید بیان طلا وضماد نافع
وهرکاه بدن استفراغ یافت مسهل وفصد آنکاه ضماد کردن مناسب است
بر محل عظم ساق بمثل خاکستر چوب تاک ونمک وآرد شیلم وآن دانهای
سیاه مدور است ودرمیان کندم پیدا میشود وباب برک تاک اکر دقیق باشد

یا باب سداب و یا باب برگ الخیر خمیر کرده بران محل باید نهاد و طلا باید کرد
و استوار بستن و تا دو سه روز نباید کشادن و بعد از کشودن دیگر بار
از همین اشیاء طلا باید کرد الخ از آن حذر واجب است و اصحاب این
علت را نیز بسیار راه نباید رفت بسیار بر پا نباید ایستاد و اغذیهٔ غلیظه
نباید خورد مثل هریسه و گوشت گاو و امثال آن خصوصا غذا هائی که
سبب تولد سودا یا بلغم باشد بیان الخ سبب آن خلط بلغم باشد و اگر
سبب انصباب این علت خلط بلغم باشد بقدم و ساق و علامت او غلظ
ساق است و قدم بی احساس رنگ سرخ و حرارت محل ورم و آنچه
بارد است و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوس نیم کوفته
و بادیان هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال بر وجه مقرر مذکور
ترتیب داده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد تقلیل طعام نافع است و
غذا نخود آب باید داد با شیرهٔ مغز تخم معصفر و گوشتهای خفیف مثل گوشت
مرغ جوجه و غذا بسیار نباید خورد خصوصا که شب باشد و در طعام تقلیل
باید کرد که بغایت نافع است بیان مسهل نافع و بعد از ظهور نضج در
بول تنقیهٔ بدن از خلط موجب علت بحب صبر باید کرد یا بحب سورنجان
یا معجون سورنجان و مداومت بقی باید نمود که درین علت قوی نافع است
و باید که در هفته کمتر از سه بار نباشد و مقیی قوی درین باب بیخ خربزه
است و شبت و تخم ترب و برگ ترب اگر وقتش باشد و بادیان و کنگر زد
که صمغ حرشف است که تراب القی می نامند از هر یک سه مثقال و نیم
مجموع را کوفته در قدری آب که کافی باشد طبخ باید کرد تا نیمه بماند آنگاه
صافی ساخته و اندکی نمک دران انداخته و هفت مثقال عسل بآن

مقیی مفید

و تخم نیم کوفتهٔ خربزه

آمیخته

آمیخته باید آشامیدن و اگر بر بالای غذا واقع شود از برای حصول غرض
انفع است و لطخهٔ صبر باید نمود اگر بخود اجابت کند بهتر و الا به مرغ و روغن
کنجد حب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و بعد از قی که سنگی سفید است
اطریفل صغیر نافع است و خوردن اطریفل صغیر نیز یک مثقال نافع است
و باید که صاحب این علت بیشتر از یکبار در هر روزی غذا نخورد و حذر
کردن از اغذیهٔ غلیظه ضروری است خصوصا اشیائی که مولد بلغم و
سودا باشد و از فواکه رطبه مثل خربزه و هندوانه و شفتالو آنچه آب دار
باشد البته پرهیز باید کرد و از بقول و تره ها و رنگ نیز اشد حذر واجب
است سفوف نافعه و ازین سفوف که مذکور میگردد استعمال کردن
بغایت نافع است فلفل و زنجبیل و کندر از هر یک دو مثقال قردمانا
و کرویا از هر یک دو و نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن
ازین سفوف بر نهار یک مثقال است و زیاده برین مجوز نیست زیرا که
حرارت بسیار دارد و مزاج را متغیر میسازد و یا صبر و کندر و مرداقیا
و تخم برنجتة یعنی سنبست که او را رطبه می نامند و برسیم نیز میگویند مجموع
ادویه را برابر کوفته و بیخته و در آب عنب الثعلب خمیر کرده طلا باید کرد و
راه بسیار نباید رفت چنانکه سابقا مذکور شد و از دویدن نیز حذر باید
نمود مقالهٔ ۲۱ در بیان عرق النساء که عوام الناس آن را رگ ساقین
می نامند و مراد ازین مرض المی است که عارض میگردد بر رگی که از بیرون
کعب فرود آمده منتهی شده و اکثر امتداد او می باید البته بقرح می انجامد و
علامت او وجع شدید است و احساس الم در جانب وحشی و اشتداد
وجع در هوای سرد و بخوردن اشیای بارده و علاج خوردن جلاب است

طلاء نافعه

هر صباح ازبادیان شهری و بادیان رومی و تخم کرفس از هر یک دو مثقال کلغند عسلی هفت مثقال مجموع را بطریق معهود ترتیب داده بر نهار نیم کرم استعمال باید نمود و غذا نخود آب با شیره مغز بادام و مغز تخم معصفر باید داد و صاحب این علت را از اغذیه و اطعمه غلیظه و بسیار خوردن غذا نیز حذر باید کرد خصوصا در شب و از جمیع فواکه رطبه و بقول رطبه پرهیز کردن و از جست و خیز و دو آب سرد بسیار مضرت دارد ازان نیز اجتناب لازم است و باید که عضو درد مند را بضمادهای قلیل التحلیل ضماد نکنند و بآن چیز که بارد باشد نیز ضماد نکنند زیرا که این عضو بسیار گوشت است و تا قوت دوا بآن عرق و عصب رسیدن خاصیت دوا باطل میشود و سبب در اشیای بارده خود معلوم است زیرا که دوای بارد تکثیف عضو میکند و مرض را تقویه می دهد و چون سبب بارد باشد و اشیای بارده استعمال نماید علاج بضد نبود و خلاف قانون علاج باشد و هر جا که در قاروره اثر نضج ظاهر گردد تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا حب سورنجان باید کرد یا حب صبر و یا بتنقیع صبر باید کرد و معالج باید که استعمال ملینات و مسهلات و حبوبی که موجب اخراج خلط بلغم است تا نضج در اخلاط حاصل نشود نکند زیرا که اگر این قانون مرعی نباشد رقیق اخلاط دفع شود و کثیف آن باقی ماند و این مضر مقصود است خماد نافعه و بعد از تنقیه تمام خماد ازین ادویه بر محل درج باید کرد و اجزای ادا اینست که مذکور میشود مرزنجوش و ورق الغار و گل بابونه و اکلیل الملک از هر یک هفت مثقال تخم هزار اسفند که آنرا اطبا حرمل می نامند و دو نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بمقل محلول در آب گرم خلط کرده و نیک بر هم زده بر محل

رنجه ازان بپرهیز باید کرد

خماد نافعه

علاج بضد از قواعد این فن است

وجع خماد باید کرد و هرجا که خماد را از محل وجع دور سازند باید که بآب گرم بشویند و باین ادویه که مذکور میگردد نطول کنند اکلیل و بابونه و شبت و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کرفس و حاشا و صعتر و جند قوقی مجموع را در قدری آب طبخ کرده و صافی ساخته نیم گرم بر موضع وجع نطول باید کرد و درین علت نیز قی را فایده بسیار است قی مفید است در هفته سه بار کردن موجب فلاح و نجات است خماد دیگر و ایضا خماد ازین ادویه باید کرد پوست بیخ کبر و فو تیخ و عاقرقرحا از هر یک هفت مثقال عصاره قثاء الحمار و حب الغار از هر یک دو نیم مثقال نطرون و قسط و مرمکی از هر یک نیم مثقال حب الرشاد که تخم تره تیزک است نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته و یکمثقال زفت رومی در ده مثقال روغن زنبق یا روغن زیت و یا روغن کنجد گداخته و ادویه را در و خلط کرده بر موضع الم ضماد باید کرد و اگر چنانکه علت باین تدابیر و علاجات شفا یافت فبها و الا رنج بسیار در معالجه این علت نباید برد زیرا که محل تمکن ماده این علت عمیق است و اثر دوا بآن زود نمیرسد و اخراج نمی یابد حقنه نافعه و حقنه را درین علت منفعت عظیم است و باید که باین اجزا واقع شود خسک و قرظ نیم کوفته از هر یکی هفت مثقال حلبه و ذرغر از هر یک دو مثقال و نیم سنای مکی هفت مثقال سبوس گندم یک کف زیره دو مثقال مجموع ادویه را در سه کاسه آب باید جوشانید باتش ملایم تا نیم کاسه بماند و بکرباس صاف کرده آنگاه آنگاه و روغن قسط و روغن سوس از هر یک هفت مثقال بوره ارمنی دو دانگ و فلوس خیار شنبر ده مثقال درین مطبوخ حل کرده دیگر بار از پرویزن موی گذرانیده نیم گرم بدو دفعه

نطول نافعه

دیگر روز عمل باید کرد در خانه معتدل الهوا و اگر تابستان باشد بوقت صباح
و در زمستان بوقت نیم روز باید که پیش از عمل شوربای نخود آب خورده
باشد و اگر علت مزمن شود باید که علیل در قی اهمال نکند و حقنه نیز تکرار باید
کرد و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان بقدر مذکور سابقا زیاده
باید کرد زیرا که این ادویه را در قطع این ماده تاثیر عظیم است و اگر اندکی
از بوزیدان نیز زیاده کنند صواب باشد و در معالجه این علت در
اوایل حتی الامکان تقصیر نباید کرد مگر آنکه از هیچ دوائی تاثیر بوجود
نیاید **محذرات نیز نافع است** و اگر چنانچه درد و الم اشتداد یابد اختیار
محذرات باید کرد و جز این چاره نیست مگر آنکه موانع قویه باشد و از جمله
محذرات نافعه فلونیاست و برشعثا مقدار دو نخود باید که علیل بر بالای
این معاجین اختیار حموضات نکند که مهلک است و استعمال محذرات
تا احتیاج شدید نشود نباید کرد و سبب تجویز محذرات آنست که علیل را
زمانی از الم و وجع راحتی حاصل شود و قوت ساقط نگردد تا باز مراجعت
باصل علاج توان کرد و از ادویه که صاحب این علت را نافع است **سفوف
نافعه** خوردن این سفوف است که مذکور میگردد سورنجان سه مثقال
و نیم بادیان و مغز بادام مقشر از هر یک دو مثقال زعفران دو دانک
سنای مکی قند سفید برابر جمیع ادویه مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن
ازین ترکیب دو مثقال است بآب سرد و موضع الم را بروغنی که از
قثاء الحمار و قسط **روغن مالیدن** در روغن زنبق و خیری اصفر که در
بعضی مواضع آنرا حی العالم تفسیر کرده اند و آن همیشه بهار است و صاحب
این علت را در آبهای کبریتی نشستن بسیار نافع است و الحذر بر نیهانند

نفع بلیغ دارد **حجامت کردن و چسبانیدن زلوک نافع است** و اگر این
معالجات موجب شفای علیل نشود بر حق ورک محجمه باید نهاد بآتش و جذب
بلیغ کند زیرا که جذب علق از محجمه اقوی است و مواد غلیظه را از محل آفت جذب
میکند و بعضی از حذاق اطبا گفته اند که مقدار یکمثقال نفط سفید در این علت
با هفت مثقال شربت بادرنجبویه و یا ماء العسل و یا نبید باید خوردن
داغ نهادن آخر علاجات است و اگر باین نیز نشود بمقتضای آخر الدواء
الکی عمل نموده داغ باید کرد تا رطوبت فاسده مجتمعه که موجب این علت
شده است فانی گردد **مقاله ٢٣ در بیان وجع المفاصل و الم نقرس**
و مراد بوجع مفاصل درد و الم است که مفاصل اعضا را عارض میشود
و اگر چنانچه این وجع در مفاصل قدمین و انگشتان پاست آنرا نقرس
می نامند و سبب آن شدت ضیق موضع و ورم محل است و ورم نمیگذارد
که خون صالح بآن موضع نفوذ کند و موجب تمدید عضو باشد و بواسطه
کثرت اعصاب متصله باعضا و بواسطه رباطی که اعصاب و اعضا را
احاطه کرده است و بجهة کثافت جلد این مواضع ماده این علت بتحلیل
نمیرود و ماده این علت را اطبا بعید از نضج دانسته اند زیرا که ماده
این مرض در اعضای عصبانی است و در غایت برودت و کثافت
و غلظ بسبب برودت عصب و در اکثر سبب حدوث این علت ضعف
مفاصل است و انصباب مواد باین مفاصل ضعیفه و مواد موجب علت
یا خون است و صفرا و یا بلغم و سودا و یا مرکب ازینها و این بد و طریق
می تواند بود که مرکب از مجموع اخلاط اربعه باشد و یا مرکب از دو ازینها ترکیب
خون با صفرا و ترکیب بلغم با سودا و یا ترکیب خون و بلغم و یا ترکیب خون

دوای نافعه

وسودا واین رابع است وبسیار کم است که این علت از انصباب یک
خلط پیدا شود وپس در تقریر نظر معالج می باید در ان باشد که از کدام حادث شده
تا بر وفق آن در علاج اهتمام نماید وتدابیران بحسب اغذیه وادویه واشربه
واضمده وآنچه از ادویه موضعیه است بر وفق آن ترتیب داده بر مریض
ایراد کند وبباید دانست که اطبا متفق اند که علت وجع المفاصل عورات
وخواجه سرایان واطفال را بسیار کم میشود وبدین سبب که در ایشان
منفرا اندکی است واین علت اگر در اشخاص که دموی یا بلغمی اند
حادث شود بسیار قوی نیست اما صفراوی مزاجات را بسیار بقوت
میشود وکسانیکه ایشان را ورکود غذائی مباشرت آن حرص است نیز
بسیار میشود خصوصا که مباشرت بر امتلای معده واقع شود **بیان آنچه
سبب او غلبه خون باشد** واما اگر چنانچه سبب حدوث این علت دموی
باشد علامت او غلبه خونست وشدة وجع وضربان وحرارت ملمس آن
عضو ومفصلی که این وجع در وست وعلاج درین صورت فصد است
باین طریق که اگر این وجع در دست راست باشد فصد از دست
چپ باید کرد واگر در دست چپ باشد فصد از دست راست باید کرد
واگر در پای راست باشد از دست چپ فصد باید کرد واگر در پای
چپ باشد از دست راست فصد باید کرد وخون بمقدار قوت شخص
وواجب وسن وفصل وبلد اخراج باید نمود ورگ باسلیق را باید
زد وبر موضع وجع خرقه کتان تر کرده که ببرف یا یخ سرد کرده باشند
باید نهاد **بیان اطلیه واضمده نافعه** وبران عضو از صندل سفید
وشیاف مامیثا وفوفل وسفیده قلعی وگل ارمنی وبوش در بندی

وگل سرخ

وگل سرخ مجموع ادویه بوزن برابر کوفته وبیخته وبگلاب خلط کرده
طلا باید کرد واز شرایط طلا یا ضماد آنست که بعد از استعمال آن مقدار
صبر باید نمود که دارو بران عضو خشک شود ودیگر بار باید نهاد برهمین
وجه ونیز طلا وضماد را کمتر از سه چهار بار نباید نهاد تا منفعت ومضرت
کماینبغی معلوم شود ونهادن طحلب که او را در سرکه یکشبانه روز
گذاشته باشند نیز در درد مفصل بسیار نافع است ومراد بطحلب
جامه چغز است که مثل نمد سبز بر روی آب می بندد وبرگ کاسنی را کوفته
وبا سرکه آمیخته وبران عضو مالیدن نیز نافع است ومسکن وجع است
واگر ماده مرض خون وصفرا باشد پاشیدن آب یخ یا برف بر محل
درد بغایت مفید است **بیان جلابات واغذیه نافعه** وخوردن
جلاب هر صباح از عناب ده عدد وعنب الثعلب وتخم کاسنی از هر یک
دو مثقال وقند سفید هفت مثقال ادویه را بر وجه مقرر طبخ کرده
وصاف ساخته وقند آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن وغذا ماش
مقشر باید داد وباشیره مغز بادام واگر چنانچه با درد تب باشد غذا ماش
مقشر باید داد که در دو تخم کاسنی جوشیده باشد وجلاب درین صورت
آب انار این بار که با شحم افشرده باشند مقدار بیست ودو نیم مثقال
وقند سفید هفت مثقال ترتیب داده بر نهار باید آشامیدن وبر عضوی
ومفصلی که وجع دارد از صندل سفید وعصاره حی العالم که مراد بآن
آب برگ همیشه بهار است ویا آب برگ کاهو آمیخته ویا با آب برگ خرفه
هر یک از اینها دو مثقال با مقدار نیم نخود افیون در وحل کرده بوقت
درد قوی بر پیوند عضو طلا باید کرد ویا بر محل درد از آب کشنیز تر دا

برگ حی العالم و پوست خشخاش کوفته و پخته و بااین آبهای مذکور آمیخته ضماد باید کرد و یا تخم آب اسبغول با قدری سرکه نیک برهم زده در وضماد باید کرد و این طلاها و ضمادها وقتی است که سبب صفرا با خون باشد **بیان مطبوخ ملین**. و تلیین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره باین مطبوخ باید کرد که مذکور میکردد سنای مکی سه مثقال و نیم عنب الثعلب و بنفشه تر یا خشک و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خبازی که آنرا مغز دخترکان میکویند و تخم خطمی از هریک دو مثقال سورنجان سفید دو درم پوست هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه از هریک چهار مثقال و نیم کل سرخ پنج درم مجموع را در یک و نیم کاسهٔ کلان آب طبخ باید کرد تا نیمه بماند آنکاه صافی کرده ده مثقال خیارشنبر و ترنجبین صافی کرده هفت مثقال دران مطبوخ حل کرده بوقت سحر اختیار باید نمود و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد ازان ده مثقال قند را با یکمثقال تخم اسبغول شسته در چهار قاشق آب شربت ساخته باید آشامیدن و غذا در آخر روز بوقت عصر ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام باید داد و **استعمال مخدرات نافع است** و اگر وجع بسیار شدید باشد در طلا و ضماد از مخدرات البته باید کردن مثل تخم خشخاش سیاه و بیخ لفاح از هریک دو درم افیون نیم درم زعفران نیم درم تخم اسبغول دو مثقال مجموع را نیک کوفته و باب برگ کاهو و آب برگ حی العالم آمیخته بران عضو دردناک ضماد باید کرد **بیان سبب صفراوی** و اگر سبب این علت صفرا باشد علامت او زردی رو و زبان است و حرارت ملمس عضو دردناک و شدت عطش و سوزاک در وجع و تشنگی قوی و سرعت نبض و زردی رنگ قاروره و یا فتن راحت و سکون باشیا

بارده و علاج او قریب است بعلاج دموی الا جانب تبرید و ترطیب را در مادهٔ صفراوی پیشتر تقویت باید و در اشربه و اغذیه و ادویه و موضعیه از ضماد و طلا و غیر ذلک این قانون و قاعده را مرعی باید داشت و بالجمله **بیان مطبوخ مسهل** و علاج تنقیهٔ بدن است بمطبوخ که مذکور میشود سنای مکی سه و نیم مثقال و عناب و سپستان و آلوی بخاری از هریک بیست عدد بنفشه و شاهترج و تخم کاسنی از هریک سه و نیم مثقال هلیلهٔ زرد و تمر هندی و تخم کشوث از هریک چهار و نیم مثقال مجموع را در دو کاسه آب طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بیشتر بماند و از کرباس کذرانیده هفت مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین صافی دران حل کرده و دیگر بار از پرده برن موی صاف ساخته بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع کردد آنکاه شربت قند با تخم اسبغول بطریق مذکور سابقا ترتیب داده باید آشامید **بیان مسهلات** و یا تلیین طبیعت بحب بنفشه یا بمطبوخ هلیله باید کرد و جلاب درین مقام از تخم کاسنی و بنفشه هریک دو مثقال عناب ده عدد و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را بروجه مقرره ترتیب داده و قند را بان آمیخته نیم کرم بر نهار باید اختیار کردن یا جلاب تمر هندی و قند و ترنجبین از هریک پانزده مثقال ترتیب نموده بر نهار باید آشامیدن و یا جلاب از آب انارین با شحم آن افشرده از هریک بیست و دو و نیم مثقال و قند سفید و ترنجبین از هریک بیست و دو و نیم مثقال و قند سفید و ترنجبین از هریک هفت مثقال مجموع را با هم آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ باید داد و ترک کوشت باید کرد مکر بوقت ضعف و خوف سقوط

بیان جلابات

قوت و آن نیز مرغ جوجه باید اما فرجه نباشد جگر لاغر باشد **بیان اضمده** و
ضماد بر مفصل دردمند از ادویه بارده باید کرد مثلا اسبغول و آرد جو و زرده
تخم مرغ و روغن گل و روغن بنفشه بادام اجزا بودن برابر نیک برهم
زده ضماد باید کرد و **نوع دیگر** ضمادی دیگر باین طریق بنفشه و طحلب و خطمی از
هریک چهار مثقال و نیم عدس مقشر دو مثقال حنا یک مثقال زعفران
و کافور از هریک دو دانگ مثقال آرد جو هفت مثقال گل سرخ و بلوط
و بیخ سوسن از هریک سه مثقال و نیم ماش با پوست و خشخاش با تخم
کوفته هفت مثقال مجموع را نیک کوفته و با هفت زرده تخم مرغ خام خلط
کرده و ده مثقال روغن بنفشه بادام و یا روغن تخم کدو یا روغن کدوی
ترکه کوفته آنرا گرفته باشند ده مثقال باین ادویه خلط کرده بر مفصل
دردناک ضماد باید کرد **مبالغه در تبرید بسیار نافع است** و معالج
باید که در استعمال اضمده مبرده اسراف نکند زیرا که موجب تغلیظ و
تبرید خلط است و این موجب صعوبت استفراغ خلط موجب مرض
است و تنقیه عضو از خلط موذی بسهولت میسر نمیشود و اما اگر الم
بقوت باشد و تحلیل قوت کند تبرید و تخدیر عضو دردمند البته باید
نمود و درین باکی نیست **بیان انواع مخدرات** زیرا که اگر وجع
قوی باشد و بطول انجامد موجب خور مریض و نحافت بدن و سقوط
قوت و بوقت شدت درد ضماد ازین نوع مخدرات باید کرد لعاب تخم
اسبغول با سرکه برهم زده و تراشیده کدوی تر و آب خیار و آب حی
العالم و یا خوردن فلونیای مقدار یکدرم و یا برشعثا و در خوردن مخدرات
تا ضرورت قویه نباشد اقدام نباید نمود خصوصا کسی را که اکثر اوقات

دست و پا سرد می شده باشد و در نبض ضعف نیز باشد که اینچنین کس را
موجب هلاکست و افیون نیز نباید داد و نباید دانست که فلونیای
رومی و فارسی هیچ کدام بی افیون نمی باشد اگرچه درین تراکیب ادویه
حاره کاسره قوة افیون هست اما قوت افیون در بدن جر هم فایق
است و اکثر اطبا را گمان اینست که استخوان پوسیده سوخته و سوده بجان
خوردن موجب نجاتست ازین علت و عالیدان و ضماد کردن بعدس
و خشخاش و برگ کاهو در تخدیر ضعیفتر و سلیم تر است ازینها باید کرد و
و اگر چنانچه حرارت و درد تسکین نیابد ادویه را با ادویه قویه خلط
باید کرد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو و اکلیل الملک با آب کشنیز تر ضماد
کردن نافع است و اگر وجع بالکلیه دور شود و حرارت مرتفع گردد
استعمال این ضماد مذکور باید نمود آرد جو آرد باقلی و خطمی و بنفشه خشک
و شبت و اکلیل الملک و صندل سفید از هریک هفت مثقال مجموع را
کوفته و بیخته و با آب کشنیز تر خمیر کرده بر عضو دردمند باید ضماد کرد و
اگر بعد از زوال حرارت و درد خلطی در مفاصل دردناک محسوس شود
از اکلیل الملک و شبت و بابونه و خطمی ضماد بران عضو باید کرد و اگر چنانچه
در ابتدای علت بسبب حرارت مزاج علیل محتاج تبرید قوی باشد آب
هندوانه و شیره مغز تخم بادرنگ و خیار و سکنجبین ساده و گلاب از هریکی
مقداری مناسب باهم آمیخته باید آشامیدن و غذا از ماء الشعیر باید کرد
و چون حدوث این علت از صفرای صرف بغایت کم است مبالغه در
تبرید قوی نباید کرد الا بعد از احتیاط حدس صایب **بیان ماده بلغمی** اما اگر
سبب علت ماده بلغمی باشد علامت او قلت عطش است و این وقتی است

اضمده نافعه

او نیز همان خاصیت دارد
و ضماد کردن م

برد نافع ابتدا

که بلغم شور نباشد اما اگر چنانچه بلغم شور باشد این علامت عدم بلغم مطلقا نیست
زیرا که بلغم بورقی و بلغم شور و هر قسم از اقسام بلغم غیر طبیعی در بلغم
داخل است و قلت عطش علامت عدم بلغم مطلقا نیست و دیگر

بیان بلغم شور

از علامات سفیدی رنگ قاروره است و غلظ بول و بطو نضج اخلاط
آن و قلت التهاب و سوزش در محل درد و ورم و نفع یافتن از
اغذیه و اشربه و غیر آن چیزها که مولد بلغم نبوده است و علاج در این
مقام خوردن جلاب است هر صباح از بادیان رسمی و بادیان رومی و
بیخ سوس تراشیده از هریک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال
مجموع ادویه را در قدری آب مناسب طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند
در آن آمیخته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا نخود آب باید داد و شیره
مغز تخم معصفر با اندکی فلفل و دارچینی و زعفران و این ترتیب را

صفت حب مسهل

نگاه باید داشت تا روز ششم و یا هشتم و هرگاه نضج در قاروره ظاهر
شود تنقیهٔ بدن بحبی باید کرد که باین صفت باشد صبر سقوطری و سورنجان
و تربد سفید تراشیده و بروغن بادام چرب کرده از هریک نیم مثقال
بوزیدان و ماهی زهره غاریقون و شحم حنظل از هریک دو دانگ
نمک هندی یکدانگ و نیم مقل و مصطکی از هریک دانگی مجموع ادویه را
کوفته و بیخته و بآب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت هریک بمقدار
که فرو بردن آسان باشد و بوقت سحر باید خوردن و تا وقت نیمروز
یا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن ده مثقال قند را
با یکمثقال تخم ریحان شسته در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامید
و غذا را تا وقت عصر تاخیر باید نمود و غذا باید که نخود آب باشد از گوشت

مرغ باشد یا طیهوج و دراج و کبک **بیان مقیی** و بعد از استراحت کردن
دو سه روز قی باید کرد مثل تخم ترب و برگ و بیخ او و شبت و بیخ خربزه
و تخم او مجموع اینها یا لکان یکان جوشانیده و صافی ساخته و اندکی عسل
و نمک در آن آمیخته باید آشامید و ساعتی صبر باید کرد اگر بخود اجابت نمود
نیک و الا پر مرغ بروغن کنجد چرب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد اما
باید پیش از قی از ادویه حاره باقدری گلقند عسلی بخورد و این ادویه
مثل زیره و بادیان و مصطکی و امثال این باید بمقدار مناسب و گلقند
مقدار شش مثقال درین ترکیب کافی است و از ادویه هریک نیم مثقال
خلط ساخته اختیار باید کرد **الحاصل از آن اجتناب لازم است** و از میوهای
تر و جماع و شب طعام خوردن و آب سرد و امثال اینها حذر باید کرد و غذا
نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت طیهوج و کبک و مرغ و دراج
و امثال اینها باید داد و معالج باید که ابتدا از این مسهلات و حبوب قویه
بر نقش ندهد زیرا که رقیق اخلاط را تحلیل میکند و کثیف و غلیظ آن باقی
می ماند و شرارت آن زیاده میشود **بیان اخمده نافعه** و ضماد از ادویهٔ
حارهٔ لطیفه اختیار باید کرد مثل زراوند طویل و حب الغار و جنطیانا
از هریک شش مثقال و نیم اشق و صبر و زیره از هریک سه مثقال و دو
دانگ مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بآب بادیان خلط کرده بر موضع
وجع طلا باید کرد و ضمادی دیگر لعاب تخم مرو و لعاب تخم ریحان از هریک
شش مثقال و نیم و مغز تخم معصفر و پوست سلیخه و نعناع از هریک نیم
مثقال زنجبیل و زعفران از هریک دو دانگ مجموع ادویه را نرم کوفته
و بیخته و بروغن سوسن و ناردین و قسط خلط کرده بر موضع درد ضماد

باید کرد و خوردن تریاق فاروق و تریاق مثرودیطوس مقدار یکمثقال
از هر کدام یافت شود بغایت نافع است و حب سورنجان درین مقام بسیار
منفعت دارد و اجزاء او اینست سورنجان یکمثقال هلیله سیاه و بلیله و
آمله و زنجبیل و شیطرج هندی از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته
و بآب برگ کرم یا بآب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت بمقداری که فرو
بردن آن آسان باشد و مقدار خوردن او یک درم و بوقت حاجت
دو درم است و اما اگر سبب علت ماده سوداوی باشد علامت آن
صلابت ورم است و خشکی جلد بدن و کمودت و کبودی محل وجع و قلت
درد و راحت یافتن از چیزهائی که گرم و تر باشد و صلابت نبض و بطوء
او و تفاوت احوال نبض **بیان حب مسهل** و علاج درین ماده خوردن
جلابست از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و بادرنجبویه و بادیان از هر یک
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را چنانکه مکرر مذکور شد ترتیب
نموده نیم گرم بر ناهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصر
باید داد یا گوشت مرغ خانگی و طیهوج و کبک و دراج و امثال اینها و بعد از
نضج بول در قاروره تنقیه بدن از خلط سودا بحب سورنجان و مطبوخ
رو باید کرد یا بحب شیطرج یا باین حب که مذکور میگردد و پوست هلیله
زرد و هلیله سیاه و صبر سقوطری از هر یک یکدرم فلفل گرد و فلفل دراز
و زنجبیل و خردل از هر یک نیم درم شیطرج هندی و نمک هندی و
مقل ازرق از هر یک دانگی و بادیان نیم مثقال مجموع مذکور را کوفته و بیخته
و بآب برگ کرفس خمیر کرده یا بآب برگ کرم حبها باید ساخت و از جمیع این
ترکیب نیمه را بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود و تا وقت نیم روز یا پیشین

بیان حب سورنجان

کرم م

بیان ماده سوداوی و علاجات آن

صبر باید کرد

صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع گردد بعد از آن از ده مثقال قند سفید
و یکمثقال تخم ریحان شسته شربت ساخته باید آشامید با تنقیه بدن از خلط
سوداوی باین مطبوخ باید کرد که مذکور میگردد سنای مکی چهار و نیم مثقال
پوست هلیله زرد و پوست هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک
پنج درم مویز شیرین بی دانه هفت مثقال شاهتره چهار مثقال و نیم بلیله
و آمله از دانه جدا کرده و اسطوخودوس از هر یک دو مثقال و نیم غاریقون
نیم درم سورنجان نیم کوفته یکمثقال قنطوریون و بیخ سوس و بادرنجبویه
و گاوزبان از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را در دو و نیم کاسه آب
بآتش ملایم نرم طبخ باید نمود تا نیمه کاسه بیشتر بماند و بکرباس صاف
ساخته آنگاه فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک هفت مثقال در آن
آب حل باید کرد و از زیر و زن موی گذرانیده و نیم مثقال ایارج
فیقرا بآن آمیخته و بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود و تا نیم روز یا وقت
نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد از آن شربت از قند
و تخم ریحان شسته بمقدار مذکور باید اختیار کرد و غذا را در روز دارو
بوقت عصر اختیار باید نمود و مفاصل ورم کرده را بروغنهای حاره
مذکوره چرب باید کرد **مقاله ۲۳ در بیان تعقد مفاصل** و تعقد مفاصل
بجنب علامت ظاهر است زیرا که هر کرا حس است احساس میکند و اظهر از
هم حس باصره است زیرا که چون عقده در مفاصل پیدا شود هر کس آنرا
می بیند **بیان معالجات آن** و علاج او اولا خوردن جلابست هر صباح
از بادیان و بیخ سوس از هر یک دو مثقال گلقند عسلی هفت مثقال
بر وجهی که مکرر مذکور شد ترتیب نموده نیم گرم بر ناهار اختیار باید کرد

صفت مطبوخ مسهل

ادهان ولعابات نافعه

حلبه ولعاب تخم مر

و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و تلیین طبیعت و تنقیه بدن
بحبوب و مطبوخهای مذکوره باید کرد بمقادیر مذکوره در باب وجع المفاصل
و نقرس و موضع تعقد را بروغن کنجد و روغن پیه مرغ خانگی و پیه بط
و لعاب تخم ذغر و لعاب خطمی باید مالید و یا کنجد را نیک کوفته و باب مرزنجوش
آمیخته و صلایه کرده بر محل تعقد باید نهاد یا روباه زنده را یا کرک زنده را
یا کفتار زنده را در آب مرزنجوش طبخ باید کرد تا مهرا شود و آب آب را
پالوده و صاف کرده تا مهرا شود و آن آب را پالوده و صاف کرده با روغن
کنجد مناصفه نموده در طشتی یا ظرفی کلان باید ریخت و علیل را دران
آب که نیم گرم باشد باید نشانید و اطبا را درین باب مبالغه بسیار است
که وجع مفاصل باین تدبیر بتمامی از علیل زایل میشود و تعقدی که
حادث شده باشد و پیوند ها سطبر شده تمام انهادور میشود بالکلیه
و این تدبیر بالخاصیة است احمده نافعه و یا ضماد در محل تعقد ذغر و
کنجد باید کرد از هر یک هفت مثقال هر دو را نیک کوفته و بنفط
یا بروغن سوس خلط کرده و نیک بر هم زده بران موضع باید نهاد گوشت
کوره خر نافع است و گفته اند که اصحاب وجع المفاصل را خوردن
گوشت حمار وحشی یعنی کوره خر بسیار نافع است و آنرا بنخود سیاه
باید پخت و اگر نخود سیاه یافت نشود بهر نخود که باشد پختن خوب است
و با دست و پای دردناک را در آبی که بابونه و شبت و اکلیل الملک
و بادیان دران طبخ کرده باشد و نیم گرم باشد دران آب غوطه
باید داد و مدتی دران باید گذاشت و اگر حاجت قوی تر باید
مثل حاشا و برنجاسف و برگ غار و نمام و شاهسپرم که مراد ریحان است

دران

بیان انجه ازان اجتناب لازم است

دران مطبوخ زیاده باید کرد و صاحب این علت را از چیزهای ترش
و دوغ و جغرات و شیر و میوهای تر و جماع و از امتلاء معده و باب سرد
درآمدن و شب طعام خوردن حذر کردن واجب است و می باید که
بتکرار قی کردن را بر خود لازم داند و این ملازمت و مداومت را ترک
نکند باب چهارم در بیان امراض عامه و مراد با امراض عامه
و امراضی است که خصوصیت بعضوی دون عضوی ندارد و این
عموم دو اعتبار دارد یکی آنکه در حین واحد جمیع اعضا را شامل
باشد مثل حمیات و استسقا و دیگری آنکه در هر عضوی که خواهد
حادث شود مثل بثرات و دمامیل و حصبه و جدری و در عموم
هر دو شق مذکور معتبر است و این باب نیز مشتمل بر مقالات است
مقاله اول در بیان تعریف حمی بدانکه حقیقت حمی را چنین
تعریف کرده اند که الحمی حرارة غریبة ضارة بالافعال الصادرة تنبعث
من القلب الی الاعضاء یعنی تب حرارت غریبه است مضر بافعال
صادره از انسان که در حین صحت این افعال ازو بر وجه کمال صادر
میشود و حدوث او مانع صدور فعل است بر وجه کمال و قید غریبه
احتراز است از حرارت غریزی زیرا که حرارت غریزی مضر نیست
و سبب مرض نمیشود و افعال صادره از شخص با او بر وجه کمال است
بیان حمی عرض و مرض اما سبب حمی اگر مرضی از امراض است او را
حمای عرض می نامند و اگر او لا بالذات خود حادث شده او را حمای
مرض میگویند پس در عرض و مرض تنقیه و عدم تنقیه لازم است
در وجود و عدم یعنی وجود او بوجود مرض است و عدم او بعدم مرض

اقسام حمیات وحمّی منقسم بچهار قسم میشود زیراکه تعلق حرارت اولا خالی ازین نیست که بارواح است یا باخلاط بدن یا باعضاء اورا حمای یوم می نامند زیراکه اکثر واغلب مدة اخذ وترک او یکروز بیش نمی باشد واورا بعبارت یونانی سقیمارروس می نامند ومراد بسقیمارروس حیوانیست که اززمان تولد او تا انقطاع حیات او یکروز بیش نیست وثانی که تعلق باخلاط بدن دارد دو قسم است زیراکه تسخین اخلاط میکند یا موجب تعفن اوست پس اول راحمای سونوخس میگویند وثانی راحمای عفنی وثالث ورابع راحمای دقی می نامند وبباید دانست که حدوث حمای یوم از اسباب مادی است ومراد باسباب مادی اسبابی است که از اخلاط بدن نباشد واین اسباب بسیار است برحی وعصبی ونومی که بسبب احتقان الجزء حاره است وسهری نیز هست که بواسطهٔ اشتغال روح میشود وغمی وهمی وفرحی وتعبی واستفراغی وامتلائی وجوعی وعطشی وسددی که بمرتبهٔ تسخین رطوبات بدنی نمی رساند وگاه هست که حمای یوم مدت سه روز میدارد وگاه تا چهار روز میدارد واحیانا تا هفت روز نیز میکشد واینها را سبب خشکی که خشکی جلد است وبرد واستحصاف وحر نیز می باشد

مقاله دربیان حمای عفنی واین حمی وتب یا بسیط می باشد یا مرکب ومراد به بسیط آنست که ماده او واحد باشد ومراد بمرکب آنست که از دو یا فوق دو باشد وتب بسیط بر چهار نوع است زیراکه اخلاط ذو قوام در بدن انسانی چهار است خون وصفرا وبلغم وسودا وتب دموی یا متزاید است واین اکثر اقسام تب دموی است ویا متناقص است

واین اسلم

واین اسلم اقسام اوست ویا متساوی است واین دربدی ونیکی برابر است ومراد بمتزاید آنست که جزو متعفن ازخون بیشتر از جزو متحلل باشد ومراد بمتناقص آنست که جزو متعفن ازخون کمتر از متحلل باشد ومراد بمتساوی آنست که اجزای متحلله با اجزای متعفنه برابر باشد واین تب دموی را اطبا مطبقه می نامند وقسم ثانی تب صفراوی است وتعفن صفرا یا داخل عروق است یا خارج عروق وآنکه داخل عروق است اورا غب لازم می نامند واگر این صفرای متعفنه بقرب دل یا جگر باشد آنرا محرقه میگویند واگر چنانچه بلغم مالح نیز بقرب دل یا جگر باشد آنرا نیز محرقه می نامند اما آنکه تعفن صفرا در خارج عروق است آن تب را غب دایره میگویند ودر هر دو صورت اگر صفرا رقیق وصرف است خالصه می نامند واگر ممتزج ومختلط با بلغم است امتزاجی که موجب غلظ باشد این تب را غیر خالصه میخوانند وقسم ثالث تب بلغمی است واین نیز خالی ازین نیست که تعفن او داخل عروق است یا نیست اگر داخل عروق است این تب را لازمه می نامند وآنکه خارج عروق باشد نایبه میگویند وقسم رابع تب سوداوی است ودرین قسم نیز تعفن سودا یا داخل عروق است یا خارج عروق اما آنکه داخل عروق است اورا ربع لازم می نامند واین قسم قلیل الوجود ونادر می باشد وآنکه در خارج عروق است اورا ربع دایره میگویند وهریک ازین حمیات منقسم بحسب اصناف آن خلط میشود **بیان حمای ربع واوصاف آن** وحمای دق آنست که تشبث حرارت در رطوبات اولا اصلیه است وشک نیست که این حرارت متشبث افنا رطوبت اصلیه میکند که مرکب حرارت غریزی است ودر بدن انسانی دو رطوبت

دائر

تشبث: جنگ در چیزی زدن و چسبیدن

یکی اخلاط اربعه معدوده است مسمی باسامی مشهوره مذکوره وقسم ثانی از
رطوبت بعضی فضول است وبعضی غیر فضول وآن رطوبت که غیر فضول است
آنرا چهار قسم ساخته اند یکی ازین چهار قسم آنست که محصور در اطراف عروق شویه
ساقیه است مر اعضا را وثانی از اقسام اربعه رطوبتی است متشبث بر
اعضا مثل شبنم وثالث ازین اقسام رطوبتی است قریب العهد بانعقاد
وتشبه باعضا وقسم رابع رطوبتی است که موجب اتصال بعضی
اعضا با بعضی دیگر باوست پس اگر چنانچه حرارت متشبه افنای
قسم اول از رطوبات کنند وشروع در افنای قسم دوم نماید این
مختص ومسمی باسم دق است واگر حرارت مذکوره افنای قسم ثانی
کند وشروع در افنای قسم ثالث نماید از رطوبت این مخصوص باسم
ذبول است واگر شخصی که مبتلا بذبول است بانتها آن رسد فلاح و
نجات ازین مرض نیست واگر چنانچه حرارت مذکوره افنای قسم ثالث
از رطوبت کند وشروع در افنای قسم رابع رطوبت نماید واین مسمی
باسم مفتت است ودرین مرتبه بغایت کم است ونادر که شخص زنده
ماند زیراکه بمجرد شروع در افنای قسم رابع شخص هلاک میشود د
مجموع این مراتب مذکوره را نیز دق می نامند واما حمای مرکب بباید
دانست که ترکیب حمای دق یا خلطی زیراکه میان خلط وحرارت
متشبه برطوبت اصلیه مباعدت است ویا از اجناس متقاربه مرکب
است مثل ترکیب خلطی یا خلطی دیگر مغایره باشند مثل ترکیب صفرا
با بلغم ویا ترکیب از انواع یکی باشد مثل ترکیب غب لازم با غب دایر
زیراکه حدوث هر دو از صفرا است واز انواع جنس واحد است

زیراکه

زیراکه غب لازم از تعفن صفرا در داخل عروق حادث شده وغب
دایر در خارج عروق حادث گشته ویا ترکیب از اصناف نوع واحد است
مثل ترکیب غبین خالصه یا غیر خالصه وتفصیل احوال حمیات واسباب
وعلامات آن ومعالجات هریک مذکور میگردد ان شاء الله تعالی **مقاله**
دربیان حمای یوم وحمای یوم از تقدم سبب او شناخته میشود وحمای یوم
در ابتدای نافض ولرزانیدن در اکثر احوال می باشد **علامات** وتکسر که
عبارت از درد استخوان است وکوفت ونبض تیز مضغوط یعنی افشرده
ودر ابتدا اکثر بسرمای اندک وقشعریره که فراشامی گویند آغاز میکند
واین بسبب الجزه متصاعده است بدماغ واحیانا سرما قوت می یابد و
بمرتبه لرزه میرساند واین نادر می باشد ودرین تب زیراکه این تب از
اسباب خارجی حادث میشود ونافض در تب بواسطه خلط صفراوی است
یا بلغمی ومراد باسباب خارجی آنست که اخلاط بدنی نباشد وجمیع اعراض
در حمای یوم خفیف می باشد گو یا که حرارت او حرارت حمام است که
در و لذغی وگزیدگی نیست بلکه ساکن است واحوال نبض قریب
بنبض اصحا است ونفس نیز سلیم وموافق نبض است وحال بول
نیز مثل حال صحت است وعرق واندوه نیز قلیل است ونزدیک
بحال صحت است واگر چنانچه بصاحب این مرض طول مقام در حمام کند
وبعد از ان قشعریره حادث شود بباید دانست که این حمای یوم نبوده
است **معالجات** وعلاج درین مقام ایراد چند سبب است تا
برقاعده قانون طبی معالجه بکنند باشد بمثل تسلیه وتفریح در آنچه
سبب او غضب وحزن باشد **بیان علاج باضداد اسباب** وبمقابل

فرج دراآنچه سبب او فرج بوده باشد وبغذای ملایم درانچه سبب او جوع باشد وباستفراغ درانکه سبب او امتلا باشد وبه تفتیح درانکه سبب آن استحصان وبرهم نشستن جلد وسده بوده باشد ومالندکی نیز نافع است واز اشربه شربت سکنجبین ساده در غایت منفعت است واکر چنانچه با این تب عطش وحرارت بسیار باشد شیرهٔ خرفه با سکنجبین آمیخته باید داد ومقدار سکنجبین هفت مثقال است ومقدار شیرهٔ خرفه بیست ودونیم مثقال وبرنهار باید اختیار کردن واکر خوف سده باشد شیرهٔ تخم خیارین باید داد بمقدار مذکور وباید که معالج درین مرض تبرید وترطیب را با غذیه واشربه بروجه اعتدال کند وتجاوز از حد ضرورة ننماید وبو بیدنی از طیوب معتدله ودر مسکن بارد مااعتدال باید بود ودخول حمام معتدل الهوا نیز از جملهٔ تدبیرات حسنه است

مقالهٔ ۴ درحمای خمس

بباید دانست که حدوث این تب از غلیان خون است واعراض او از صداع وعطش وحرارت ملمس

علامات

اقوی است از حمای یوم وخفیف تر است از حمیات عفنیه وبر صاحب این تب علامات دمویت ظاهر است وعلاج او فصد است اولا وکاهی همین فصد فقط در علاج او کافی است وباید که معالج

بیان انواع معالجات

درحال مریض نظر کند اکر قوی الجثه وتوانا باشد آن مقدار خون اخراج باید نمود که بغشی الجامد والا بقدر واجب وقوت شخص باید اخراج کرد وکاه چنانست که بعد از فصد فی الحال تب مفارقت میکند اما کاهی هست که فصد فقط در علاج کافی نیست بلکه تبرید

تبرید

وتطفیه نیز می باید بشربت سکنجبین ساده اکر سرفه نباشد والا شربت

نیلوفر

نیلوفر وپرهیز از کوشت ضروری است واز غذاها اقتصار براغذیه حامضه باید کرد مثل آش بالمر هندی وماش مقشر خصوصا که در طبیعت

تلیین

قبض باشد وکاه چنانست که احتیاج بتلیین طبیعت نیز میشود بلکه اسهال نیز می باید مر صفرای رقیق را مثل نقوع فواکه که مقوی آن شیرخشت باشد باآب انارین یا هلیلهٔ زرد وصفت نقوع فواکه در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بتوفیق الله تعالی ومقدار هلیله در نقوع از پوست دو مثقال است ومقدار نقوع باید که از چهل مثقال بوزن کمتر نباشد مجموع را ترتیب نموده برنهار اختیار باید کردن

مقالهٔ ۵ دربیان حمای دموی عفنی

وجالینوس از جملهٔ حکما واطبا این تب را منکر است ومیکوید که این تب وجود ندارد ودرین اعتقاد ودعوی دلیلش آنست که هرجاه خون شود لطیف او صفرا میکردد پس این صفراوی باشد نه دموی ودرین باب حکما واطبا را مناقشه بسیار ولیکن ایراد آن مباحث ملال واملال است اما مقرر چنین شد که هرکاه خون داخل عروق باشد عفونت خون نیز داخل عروق خواهد بود وپس این موجب تب است بر اقسام ثلثه

بیان تعفن اخلاط وسبب آن

وسبب عفونت در اخلاط از چند وجه می باشد زیراکه سبب یا اغذیه سریع الفساد است بجوهر خود مثل کوشت ماهی ویا فساد بسبب سرعت استحالهٔ غذا باد ومثل شیر وبا سرعت فساد بسبب عدم مراعات ترتیب است در خوردن ویا آنکه غذا است که حرارت غریزی از تصرف در وعاجز یا قاصر است وحرارت غریبه در ومتصرف است مثل خیار وبادرنک وسبب

۴۰۹

فساد و عفونت خلط گشته و مانع از هوا و ترویح شده که آن هوا منع
عفونت میکند زیرا که یکی از اسباب عفونت عدم وصول باد و هوا ست
و یا سبب سدهٔ واقعه کثرت اخلاط است یا لزوجت و غلظ مانع
از وصول ریح است پس سبب عفونت باشد و گاه سبب سدهٔ حرکت
عنیفه بر امتلای معده است از غذا و گاه عفونت و فساد در اخلاط
سبب خارجی از بدن می باشد مثل استنشاق هوای و یا بنی وصول
اثران با خلاط در روایح هوائی که از جیف باشد یعنی ابدان حیوانات
مرده گنده شده زیرا که هوای ملاصق بآن عفونت اگر ملاصق اجسام
رطبه شود مثل اخلاط وغیرها لاشک موجب تعفن و فساد است بیان
علامات و آنچه دال بر حمای عفنی حرارت گزنده است که صاحب
آن تب آنرا در خود می یابد و حرارت دموی اقل است از صفراوی
و پیش از حدوث حمای دموی حالتی می باشد که آنرا هلهله می نامند
و مراد بآن بیقراری است که علیل آرام نمی تواند گرفت و بهر جانب
لحظه بلحظه در فراش خود میگردد و این حالت را میان تب و اعتدال
مزاج داشته اند و حمای عفنی دموی مبتدی با تکسر میشود که مراد بان
درهم شکستن استخوانهاست و کسل و سستی و اختلاف در نبض بیشتر است
از اختلاف نبض که در غب است زیرا که مادهٔ غب صفر است و او اخف
از خون است و بغایت کم است که در نوبت اول دور شود و گاه هست
که بعد از دور شدن تب نیز هنوز از مادهٔ باقی در بدن هست و
اعراض حمای دموی اشد است از حمای یوم و سونوخس از غلبهٔ صداع
و عطش و طعم دهان و رنگ زبان و ثقل بدن و سر و جمیع اعراض

مذکوره

مذکوره در تب دموی با تمدد و انتفاخ عروق اوداج و امتلای نبض از خلط
دموی و سرخی رو و جمیع جلد بدن می باشد و نافض و لرزه در حمای دموی
کم می باشد و عرق در حمای دموی اکثر در ایام بحران می باشد و تب او
لازم است پس حمای دموی عفنی از سونوخس و حمای یوم باین علامات
مفرق میشود و بیان معالجات و علاج او اولا فصد است و تنقیه و پس
نشانیدن کیفیت حرارت است و تلطیف در غذا و پرهیز کردن از گوشت
و چیزهائی که خون از و حاصل میشود زیرا که این چیزها خون را زیاده می سازد
و اگر مریض را قوت باشد او لیترک نمودن غذا است یک روز یا دو روز
اسهال لطیف صفرا باید کرد تا نقصان در کیفیت خون نیز شود که در علاج
او دخل است بشل نقوع مسهل و یا بمطبوخ فواکه و یا باب انارین
با هلیله و اما شربت از نیلوفر و عناب باید داد عناب ده عدد و نیلوفر دو
مثقال و غذا ماش مقشر و اگر طبیعت بسته باشد شیرهٔ مغز بادام و تخم
مذکور ترتیب داده و قند سفید هفت مثقال آمیخته نیم گرم بر نهار
باید داد مقاله ۹ در بیان حمای صفراوی و از جملهٔ حمای صفراوی
و از جملهٔ حمای صفراوی غب است و مراد بغب تب صفراوی است که سبب
آن تعفن صفر است در خارج عروق و این تب یک روز میگیرد و یک روز
نمیگیرد و علامات غب دایر و از جملهٔ علامات او عطش و صداع است
و بیخوابی و کرب که اندوه است و این اعراض در این تب کمتر از غب لازم
است که تعفن صفر است در داخل عروق و هر روز نمیگیرد و این اعراض
مذکوره در تب محرقه اشد از هر دو است و نوبت غب قشعریره که
سرمای اندک است می آید و بعد از آن نافض که لرزه است و نافض در تب

در اوایل غب قوی است و بعد ازان ضعیف میشود زیراکه بواسطه تب روز بروز ماده نضج می یابد و حال ربع که تب سوداویست و مراد بآن ربع وایر است بر عکس اینست زیراکه در ربع هرچند در ماده نضج حاصل میشود سرما و لرزه بشدت است زیراکه نضج موجب رقت آن ماده میشود و هر چند ماده سوداوی رقیق تر میگردد حدت او و شرارت او زیاده میشود و اما اینجا که مادهٔ صفراوی است نضج او بتغلیظ اوست و هرچند مادهٔ صفرا غلیظ تر میشود حدت و شرارت او کمتر می باشد و برد در غب وایر بواسطه لدغ ماده است و گریختن حرارت غریزی از محل خود و در رفتن حمایت قلب خود را کنج نیدن و گاه چنانست که غب لازم مشتد میشود مثل اشتداد غب وایر و چون حمای محرقه دایمه است اگرچه صفراویست لیکن فتران و سکون تب ظاهر نمیشود و باید دانست که هرگاه غب وایر یا غب لازم ترکیب یابد هر روز تب میگیرد و مقصود از ترکیب یافتن هر دو اینست که مادهٔ غب وایر که صفر است چون در خارج عروق متعفن شود درین حین مادهٔ غب لازم که صفرای داخل عروق است آن نیز متعفن شود و هر دو اشتداد و یابند و در اخذ موافقت نمایند و بر طبیب تمیز هریک از دیگری مشکل باشد پس بر معالج صایب التدبیر آنست که در تشخیص مراجعت باعراض هریک کرده اوقات اخذ و ترک و نوبت و دوران آنرا بشناسد تا در علاج از طریق صواب در نگذرد و در غلط نیفتد و مقرر است که بر نوبت اعتماد نیست در دلالت بر نوع مرض و درین مرض اکثر و اغلب طبیعت بسته می باشد صفرا اعانت در تلیین میکند زیراکه توجه صفرا بجانب اعالی است و اعانت

در تلیین

در تلیین طبیعت ازوست زیراکه تا از صفرا بر فضله قدری نریزد بران محل خود بجانب اسفل که محل دفع اوست متنزل نمیشود و با حرکت صفرا درین حین بناحیهٔ جلد است پس بر هر تقدیر مانع است از تلیین طبیعت و در اکثر اوقات این مرض طبیعت قبض دارد و رنگ بول ناریست یعنی برنگ آتش است و این لون دلالت بر حدة و شدت حرارت میکند و غلبهٔ آن مگر آنکه توجه و حرکت صفرا بجانب دماغ باشد که درین حین رنگ بول مائی است نعوذ بالله من شره زیراکه بقضا عدو تراقی صفرا بدماغ موجب سرسام میشود که یکی از جملهٔ امراض مهلکه دماغ است چه سرسام ورم دماغ است و او گاه مرکب از صفرا و خون می باشد و گاه از صفرای صرف و این قسم بدترین انواع سرسام است و مخلص ازین در وقوع رعاف است علامات غب خالصه اما علامت غب خالصه آنست که در وعرق بیش است و نوبت تب که مراد از مجموع زمان اخذ و ترک است از چهار ساعت تا دوازده ساعت می باشد چه اقلش اول است و اکثرش بمقدار زیادتی بعد او از خلوص معلوم میشود چه هرچند نوبت آن خالص بودن دورتر زیادتی او بیشتر و اطبا میگویند که اطول زمان انقضای این زیاده بر هفت دور نیست و مراد بهر دوری مجموع زمان اخذ تب و ترک اوست مگر آنکه از مریض خطا واقع شود بواسطه ترک پرهیز و خبط از طبیب اولا بعضی برانند که اگر تدبیر صواب باشد و مریض در پرهیز یا طبیب موافق افتد اکثر چنان است که از سه دور یا چهار دور نمی گذرد که ازین بلیه خلاص میشود والله الشافی و اگر اقامت غب

لازم مقام نوبت کرده شود پس در هفت روز این منقضی میشود
اما غب غیر خالصه بطول می انجامد و بسیار ان شش ماه و یکسال
درین تب مانده اند و اگر چنانچه درین تب و مراعات پرهیز نکنند
و در اشربه و اطعمه ضبط و خلط واقع شود موجب حدوث امراض ردیه
دیگر هست مثل استسقا و رداءت احوال جگر و معده و غیرها و بول در غب
خالصه رقیق می باشد و در غیر خالصه گاه رقیق هست و گاه غلیظ و اگر
صداع حادث شود در اول حدوث این علة در روز چهارم قوی میشود
و در روز هفتم مفارقت میکند و اگر صداع در روز سیوم مرض حادث
شود در روز پنجم قوی میگردد و در روز نهم این صداع مفارقت مینماید
و یا در روز یازدهم و علاج فصد هست با وجود آنکه سبب صفراست
اگر چنانچه طبیب در خون کثرت و غلبه داند زیرا که تقلیل خون موجب
تقلیل حرارت و کیفیت صفرا نیز هست و این علاج اگر در غب لازم
اختیار کنند بهتر باشد زیرا که در غب دایر تعفن صفرا در خارج عروق
هست و در غب لازم تعفن صفرا در داخل عروق هست و فصد
باین مقام انسب هست و اگر فصد واقع شود قلیلی باید اخراج خون
کردن و بمهلت **بیان اشربه نافعه** و شربت برای علاج در روزهای
اول سکنجبین ساده اگر سرفه نباشد مقدار هفت مثقال باده درسه
قاشق آب با چهار قاشق شربت کرده بر نهار باید اختیار کردن و اگر
سرفه باشد شربت نیلوفر باید داد و اگر عطش غالب بود شیره مغز تخم
خیارین مقدار بیست و دو مثقال باید داد و این بوقت خوف سده است
و اگر خوف سده نباشد و شیره خرفه یا سکنجبین مقدار مذکور مجوز است

ویا شربت

ویا شربت بنفشه و نیلوفر و یا یکی ازین دو بمقدار مذکور باید داد و یا شربت
آلو هفت مثقال باید داد و اگر حرارت بیشتر باشد تخم اسبغول شسته
نیز بمقدار یکمثقال در شربت مذکور مجوز است و یا شربت لیمو یا شربت
نیلوفر مخلوط از هر یک هفت مثقال در قدری آب کافی شربت کرده
بر نهار باید اشامید **اشیاء بارده رطبه در دفع صفرا نافع هست** و بعد از
گذشتن طعام از معده نیز مجوز هست و یا ممزوج با شربت بنفشه و
امثال اینها باید از اشربه که بارد و رطب باشد و مسکن و مقطع صفرا
اما بوقت سرفه از ترشیها درین اشربه مذکوره حذر باید کرد و آنچه
بارد و شیرین هست مثل شربت نیلوفر و شربت سیب و شربت بنفشه
هر کدام از اینها که باشد اختیار میتوان کردن و گاه آب تمر هندی
با قند سفید در آب گرم یا در آب هندوانه صاحب این مرض را مناسب
هست و تاخیر نقوعات در دو سه روز اول اولی هست و تاخیر آبهای
میوه تا بعد از گذشتن شش هفت روز اولی هست و آب کدوی تر که
او را پخته باشند باین طریق که او را خمیر گرفته در شب خاکستر گرم و آتش
نرم دفن کنند و آبی که درو مجتمع شده باشد از آن مقدار بیست و پنج
مثقال با قند سفید هفت مثقال آمیخته باید آشامید اما این تدبیر در
غیر تابستان میسر نیست **ملینات مفید هست** وسعی در تلیین طبیعت
باید کرد روزی یکبار و دو بار بهر چه میسر شود خواه بحقنه لینه و بوقت
خواب یا اشربه مذکوره از مدرات آمیخته باید داد مثل شیره تخم خیارین
و شیره تخم کاسنی **اگر عطش غالب بود** خصوصا که عطش داشته باشد
و اگر چنانچه بقوت باشد شیره خرفه باید داد قریب بچهل مثقال با قدری قند

سفید و یا شربت سکنجبین مقدار ده مثقال و یا شربت آلو وگاه جنانست
که حرارت در مرض غالب میشود درین مقام اگر مریض را ضعف معده از
برودت نباشد ایراد اندکی از کافور نیز باید کرد و مقداری که درین
جا یز است از کافور دانکی یا نیم دانک است در شربتی از اشربهٔ مذکوره
علاج قی و غثیان و اگر چنانچه با این غثیان باقی باشد هیچ شربت
بهتر از منقوع تمر هندی نیست که آب صافی او را گرفته مقدار سه قاشق
و ده مثقال قند سفید با آن ضم کرده بر ناهار اشامد و بوقت خواب
نیز بشرط آنکه طعام از معده تمام گذشته باشد و یا شربت نیلوفر خورد یا
آب تمر هندی و شربت فراش که مراد بآن شربت آلو بالو و گیلاس
است زیرا که فراش احمر آلو بالو را گویند و فراش اصغر گیلاس را
و مزاج هر دو بارد و یابس است و اگر چنانچه در طبیعت قبض نباشد
شربت حماض که اترج است باید داد یا شربت انار منعنع و مقصود
از شربت انار منعنع شربت انار پودینه است و یا شربت سکنجبین
رجالی باید داد **علاج بقوابض** و گاهی که استعمال قابضات کرده
شود در حین قی و غثیان تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه باید کرد
ترکیب مانع قی و اگر چنانچه قی غثیان منقطع نشود ازین ترکیب
که مذکور میگردد اختیار باید کرد سماق و طباشیر و بزرالورد اجزاد
بوزن برابر کوفته و بیخته مقدار دو مثقال با ده مثقال شربت
انار پودینه در چهار قاشق آب سرد اختیار باید کرد **علاج عطش
و غثیان** و اگر چنانچه عطش و حرارت نیز با غثیان و قی باشد
نیم دانک کافور درین شربت اضافه باید کرد و تلیین طبیعت درین

مقام بمنقوع مقوی بهلیلهٔ زرد یا آب انارین با هلیلهٔ زرد مقدار که معالج
مناسب داند و یا شربت گل مکرر سی مثقال با سکنجبین ساده سیزده مثقال
و یا از فلوس خیار شنبر هفت مثقال در شربت بنفشه ده مثقال و روغن
بادام شرین پنج مثقال مجموع را در قدری آب گرم حل کرده و صافی
ساخته **اختیار ملین باین اشیا باید کرد** بعد از ظهور نضج در قارورهٔ
بوقت صبح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو منقطع
شود بعده ده مثقال قند را با قدری لعاب اسبغول شربت کرده باید
آشامید و یا تمر هندی منقوع را صافی ساخته و فلوس خیار شنبر هفت
مثقال در وحل کرده و باز صاف کرده و هفت مثقال قند سفید و
دو سه مثقال روغن بادام شرین بان آمیخته نیم گرم بوقت صبح باید
اختیار نمودن و یا در عوض قند شربت بنفشه باید کرد و در ایراد مسهل
تا زمان حصول نضج تاخیر باید نمود مگر آنکه مرض مهلت ندهد و این
وقت حدوث امراض حاره می باشد مثل قولنج و غیر ذلک و اگر چنانچه
درین علت صفرا متحرک و در هیجان باشد بلی ملاحظهٔ نضج ایراد مسهل
خفیف میتوان کرد یا آنکه خطر در استفراغ قبل از حصول نضج در غب
اقل از غیر اوش نیست **ایراد مسهل روز بحران ممنوع است** و باید که
معالج ایراد مسهل در روز نوبت یا روز بحران نکند که بسیار خطر است و بهتر
روزها از برای استفراغ درین تب روز هشتم و دهم و دوازدهم
و شانزدهم است و اما در روز ششم بحران اعتبار کرده اند و این موجب
آن میشود که روز هشتم ایراد مسهل نکنند زیرا که در هشتم نیز بحران
گفته اند و این هر دو بحران پیش اطبا ردیست و نیک نیست اما بحران

روز ششم بدتر است و گفته اند که اگر معالج خطا کند و مسهل دهد غالب
آنست که مریض هلاک میشود و درین مقام اولی آنست که در اول
تا دو سه روز غذا تاخیر یابد بیان تناول غذا و بعد از ان غذا ماء الشعیر
است و یا مغز نان در آب سرد فرو برده باید خوردن و یا سویق که مراد
تلقان است خصوصا که با او غثیان باشد هر کدام ازینها با شربت نیلوفر
مگر انکه ضعف در نبض علیل باشد که درین مقام شوربای مرغ جوجه
مجوز است بلکه واجب اگر مریض ضعیف البدن باشد شوربای مرغ
جوجه جایز است و گاهی که ضعف محسوس و مدرک نباشد غذا ماء الشعیر
است یا ماش مقشر و اگر ضعف غالب شود و انتهای مرض باشد یا قریب
بنهایت رسیده باشد اگر غذای او شوربای مرغ جوجه دهند در معده فاسد
میشود بسبب اشتغال طبیعت بدفع مرض و عدم التفات او بغذا و
موجب کرب و اندوه است و درین غذا تقویه که موجب قوت علیل
باشد و معتد بها بود حاصل نمیشود و هرگاه علیل را خفت از تب حاصل
شود و شهوت غذا در خود یابد غذا مزوره حب الرمان باید داد
و یا آش آلو یا زیره باج که آش با سرکه است یا آش لیمو با سفاناخ یا برگ
خرفه یا برگ معز دختر کان و یا بقلة یمانیه که سرخ مردم می نامند و اینها
با روغن بادام شیرین مطجنه باید پخت و مراد بمطجنه نزد اطبا چیزی
است از گوشت یا از علفهای مذکوره که آنرا اول در آب طبخ کنند
و از آب برآورده و افشرده در روغن بریان کنند مثل اسفاناخ
که از برای سنبوسه ترتیب میکنند و مقصود از دادن امثال این
اغذیه بی طعم بمریض تعلل و صرف شهوت او ست باین غذا ها از

گوشت

علاج صداع

گوشت اگر صفراوی باشد ترشیها دادن جایز است و اگر مریض صفراوی
باشد از ترشیها اندکی در غذا باید آمیخت مثل سرکه و آب لیمو و آب
نارنج و زرشک هر کدام باشد بمقتضای مقام تا طعم ترشی درو باشد و آمیختن
حموضت بشرط عدم سرفه است و اگر جماعه اصحاب این مرض ضعیف و نحیف
باشند هم از اول امر ایشانرا شوربای مرغ جوجه بلکه گوشت او نیز خوردن
ضرورت است تا قوت ساقط نشود بلکه در روز نوبت نیز اگر ضعف
غالب باشد گوشت مرغ جوجه باید داد و اگر صداع باشد از ادویه موضعیه
که مراد ضمادات و طلاها است و آن در علاج صداع حاره مذکوره شده
باید کرد و اگر در زبان خشکی باشد و در دماغ تشویش و بی خوابی
باید از ان ادویه که در محلش مذکور شد باید نهاد علاج حرارت کبد
و تبرید جگر اصحاب این مرض بخرقه اغشته در گلاب و عرق کاسنی و یا
آب افشرده خیار و یا درنک با اندکی سرکه باید کرد و گاه حرارت در جگر
بسیار بشدة می باشد چنانکه سوزش پیدا میشود درین حین اندکی
کافور نیز باید آمیخت دو دست و پای مریض را بآب گرم و جوش باید
شست پاشویه نافع است و مراد به پاشویه اینست و این در صداع
نافع است و موجب سکون وجع زیرا که درین توجه ماده بجانب
اسفل میشود و باید که علیل را معالج در ابتدای نوبت عرق فرماید
و این باب گرم و سکنجبین باید و بوقت قوت و شدة حرارت از بزور
بارده مثل تخم خرفه و یا تخم خیارین شیره کشیده با شربت سکنجبین یا
شربت آلو باید داد از هر یک مقداری که طبیب صواب داند مثل
انکه شربت سکنجبین یا آلو ده مثقال و شیره خیارین با خرفه سی مثقال

وبوقت احتیاج بتعریف وادرار عرق بآب هندوانه وسکنجبین باید کرفت وبوقت سیلان عرق بر بشرهٔ علیل آب باید پاشید واکر میسر شود استعمال خوارات درین مکان باید کرد ومراد بخوارات آوازآبست که از خوارات می ریزد زیراکه از فواید خوارات اینست که اکر علیل بیخواب باشد خواب می آید چون خوارات قریب بعلیل باشد تبرید وترطیب بدن او نیز میکند ودرین مقام بغایت مطلوبست ودر پیش علیل از فواکه مثل سیب وبهی وامرود باید نهاد تا از رایحهٔ آن وبه تنقل اندکی ازو محظوظ شود ریاحین وفواکه عطره نافع است آنچه مقوی ومرطب دماغ است واز ریاحین نیز مثل برک مورد وکل سیب وکل بهی وبرک بید که آب بر و پاشیده باشند پیش او باید نهاد وطبلهٔ که موجب ترطیب دماغ شود باید ساخت وبو بهای خوش که مقوی ومرطب دماغ باشد بر بینی او باید داشت تا دماغ علیل را قوتی ورطوبتی حاصل شود واین لخلخه را از کلاب باید ساخت وآب سیب وآب کشنیز تر وصندل وامثال اینها از هر یک قدری که معالج مناسب داند واکر چنانچه بیخوابی باشد سرکه درین لخلخه نباید آمیخت واکر از حد اعتدال بیرون نباشد البته سرکه لخلخه باید آمیخت وحقنه درین مرض بآب هندوانه ویا با آب خیار باید کرد مقالهٔ دوم در بیان حمای بلغمی بباید دانست که تب بلغمی بخار کمتر است ولدغ وکزیدن دست ویا وانامل واصابع دست معالج را اولا معلوم نمیشود مکر بمکث طویل اما برد حادث مراو را طویل است ودهر روزه میکرد وکرفتن او بکسل است وخواب بسیار وثقلی وبرودتی که بآسانی ازاله نمی توان کرد وکاه سختی حادث میشود ومتعاقب

بیان علامات

آن برد

آن برود واکر چنانچه این حمی لازمه میشود مشابه دق است اکر در نبض لینی نباشد وکاهی نبض صاحب تب بلغمی صلب میشود همچنانکه در بحرانات واین بسبب تمدید خلط است که در بحران طبیعت آنرا دفع کرده و بمتابعت آن ورق نا نبض صلابت حادث شده ودرین صورت در اکثر اوقات رنک بول کمتر می باشد ومایل بغجاجت است وعدم نضج وبیاض وکاه سرخ نیز می باشد بواسطهٔ شدت عفونت ورنک کاه رصاصی می باشد ودر نبض صغر بسیاری شدت اختلاف ودر براز رقت وبلغمیت دافره وقلت تشنکی مکر آنکه بلغم شور باشد وحدوث آنچه تابع بلغم متعفن است از اعراض مثل غشی ودر ابتدای نوبت وخفقان وسقوط شهوت غذا وقلت عرق که عام نیست مر جمیع بدن را وعلاج درین مقام نضج بلغم واستفراغ اوست وتقویت فم معده وقی بیان علامات ودرین قی نیز در هر نوبت می باید ودر اکثر اوقات شربتی که درین مقام نافع است شربت لیموست با نیلوفر یا بنفشه ویا سکنجبین ونیلوفر ویا سکنجبین بزوری ویا سکنجبین عنصلی را وعسلی از هر کدام موجود شود هفت مثقال بمقتضای وقت ومقام بآب کرم کاهی وبآب سرد وقتی آنمقدار که در شربت وفاکند باید داد مغلی نافع ویا مغلی ومطبوخی باید داد که از تخم خیارین وتخم کاسنی وزرک باشد هر یک پنج مثقال مجموع را در قدری آب که کافی باشد طبخ کرده وصافی ساخته بهفت مثقال سکنجبین ساده یا بزوری هر کدام یافت شود بان باید آمیخت واکر حرارت کمتر باشد بجای سکنجبین قند باید انداخت بمقدار مذکور وصاف

ساخته اختیار باید نمود واین شربت مذکور با وجود آنکه مسکن حرارتست
ومنضج خلط ومفتح سده نیز هست ودر حمیات بلغمی آشامیدن ماء
العسل ودر بعضی اوقات مفید است ویا جلابی که دروی بیخ سوس تراشیده
جوشیده باشد واین وقتی باید که حرارت قویه نباشد وگاهی گلقند یا
شربت لیمو ویا سکنجبین عنصلی بمغلی که مطبوخ از بادیان وبیخ
سوس تراشیده وتخم کرفس وپرسیاوشان باشد از هر دو مثقال در
قدری گلاب که مناسب دوا باشد طبخ کرده وصاف ساخته وهفت مثقال
قند بآن آمیخته نیم گرم باید خوردن وغذا نخود وماش مقشر باید داد
با شربت گل ویا شربت افسنتین اگر در فم معده بواسطه بلغم ضعفی باشد
بمقداری که مذکور شد واگر مرض بامتداد انجامد قرص زرک بعلیل
باید داد ویا قرص گل یا قرص غافث ویا بادآورد وشکاعی وشاه تره
که کاسنی است وکشوت وخطمی از هر کدام مقداری که معالج صواب داند
طبخ باید کرد وصاف ساخته وهفت مثقال سکنجبین یا قند سفید یا گلقند
دران آمیخته بمقتضای وقت باید اختیار کرد بیان مسهل نافع وگاه
باشد که احتیاج بتلیین طبیعت واسهال بلغم شود پس این اشربه مذکوره
را با ملینی خلط باید کرد مثل ترهندی وآلوی بخاری وسپستان شربت
ساخته وازادویه ملینه دران خلط کرده مثل سنای مطبوخ وغیر ذلک
تا اسهالی خفیفی که موجب خفت باشد میسر گردد وضعف حاصل نشود
واز ادویه مسهله که درین علت نافع باشد این مطبوخ است سپستان
سی عدد تخم بادرنگ وتخم کاسنی وغاریقون بپخته وبیخ سوس تراشیده
وزرک از هر یک یک مثقال ونیم بسفایج وقنطوریون ودقیق وسنا وهلیله

مطبوخ مسهل

کابلی

کابلی وهلیله زرد از هر یک پنج درم مجموع را در قدری آب طبخ کرده صاف
باید ساخت وهفت مثقال فلوس خیارشنبر وده مثقال ترنجبین صاف
کرده دروحل ساخته وریوند وتربد از هر یک دو دانگ مثقال مقل ازرق
وکتیرا از هر یک دانگی ویا تلیین طبیعت بحب ایارج ویا ایارج فیقرا
وحب ریوند وهلیلهٔ کابلی وغاریقون ومقل ازرق وتربد باید کردن
از هر یک دو دانگ مجموع را کوفته وبیخته وبا شیره خیارشنبر که عسل آن است
خمیر کرده یا بالعوق خیارشنبر وباندکی غاریقون ویا تلیین طبیعت
بریوند وسکنجبین وبفتیله مسهله باید کرد ویا بحقنهٔ ملینه واز برای
دفع ماده این علت مغز تخم معصفر وبسفایج فستق وقنطوریون
دقیق نافع است وبهار اور ار بول اصحاب این علت را شیره تخم خیارین
یا تخم خربزه با سکنجبین مخلوط باید داد از شیرهٔ مذکور سی مثقال وسکنجبین
هفت مثقال تقلیل در غذا نباید کرد واگرچه مادهٔ این مرض بلغمی
است وغلیظ اما مرضی بطول وامتداد است پس درین مقام احتیاج
بغذا بیشتر است از ماده تب صفراوی پس در ایام اول نخودآب
صرف باید واندکی قند با او آمیخته ویا ماء الشعیر با قند ویا با عسل
اگرچنانچه مادهٔ بلغم بسیار باشد وغلیظ ولزج وگاه چنانست که در این
تب احتیاج بزیادتی تسخین است باندکی فلفل وبادیان ومصطکی
ودارچینی وشبت ویا مغز تخم معصفر وآب لیمو واندکی قند روغن
مالیدن واز این ادهان بر فم معده بجهت تقویت باید مالید روغن
بهی ویا روغن گل نیم گرم که در وسنبل ومصطکی طبخ کرده باشند
ضمادنافعه وایضا بر فم معده از زر ورد که مراد تکمه گل است وافسنتین

رابع

بطبیخ قرنفل ضما دباید کرد و الله اعلم **مقاله ۸ دربیان تب سوداوی**
بباید دانست که تب سوداوی را در ابتداء نافض ولرزیدن وسرما
ضعیف می باشد و بتدریج قوی میشود زیراکه ماده سوداوی نضج می یابد
ودر واستحکام انهامی باشد وسرمای باقوت چنانکه دندانهای مریض بهم
میخورد وحرارت او کمتر از تب صفراوی است ونداوت وعرق او
در مرتبهٔ بلغمی نیست بواسطهٔ یبوست ماده وحدوث تب سوداوی
اکثری وبعد از حمیات مواد مختلطه است که دران حمیات مواد
لطیفه بتحلیل رفته وکثیفه ورمادیت باقی مانده می باشد وطول دور
این تب بعرق بسیار می باشد واکر چنانچه ماده سوداوی درین تب
از احتراق بلغم باشد ادوار اطول وبول اغلظ وحصول عرق
دیرتر ونبض عظیم تر می باشد **آنچه ماده او احتراق صفراست** واکر
چنانچه مادهٔ او احتراق صفرا باشد نبض بحسب سرعت وتواتر اشد است
ولرزه اندکی می آید بمثابهٔ قشعریره که فراشا میکویند وعطش و
التهاب اشد است **بیان انچه ماده او اخلاط مختلفه باشند** واکر
چنانچه ماده تب از احتراق اخلاط مختلفه باشد باید که معالج رجوع
بتقدم اسباب او کند **بیان آنچه ماده آن احتراق بلغم باشد** وبباید
دانست که از جمله چیزها که دلالت بر ماده مرض میکند پس شخص وبلد
ومزاج وفصل است وعادت وتدبیرات متقدمه نیز وسبب
در سرعت نوبتها اینست که مادهٔ رطبه عفونت را زود تر قبول میکند
واکر چنانچه مادهٔ بیشتر باشد در نقص اسرع است واکر با این ماده
رطبه حرارت کثیره باشد عفونت بر دوام خواهد بود **بیان تب لرزه**

بیان علامات

وازین

وازین جهت حمای دموی مطبقه است یعنی لازم وبر دوام واکر
چنانچه بضد اوصاف مذکوره باشد یعنی ماده قلیله وبارده باشد
بزودی عفونت نمی پذیرد وهمچنانکه در ربع نوبت یکروز است وایام
راحت دو روز وکاه چنانست که ماده بغایت قلیل میشود چنانکه
در هر پنج روز یکی می آید وکاه در شش روز یکی اول را خمس می نامند
وثانی را سدس واین بتفصیل حمیات مذکور میکردد واکر چنانچه ماده بارد
باشد ورطوبت کثیره داشته باشد موجب برودتی است یعنی سرما آهستگی
می آید همچنانکه در تب بلغمی وزود مفارقت میکند اما هر روزه میکیرد
ودر ایام صیف خفیف است واکر چنانچه ماده تب حار یابس باشد
موجب بطوء سرماست واما حدوث ربع در تابستان اکثر واغلب
اینست که مدت مرض قصیر می باشد زیراکه حرارت هوای تابستان
ضد مزاج سود است وموافق علاج این مرض است **در ایام تیرماه
دیر می ماند** وحدوث ربع در تیرماه بطول می انجامد خصوصا که متصل
بزمستان شود واکثر چنان است که حزری با وجعی در طحال حادث
میشود والبته تغیر در حال جکر نیز می باشد وتب ربع بسبب بسیاری
عرق ودفع مواد ردیه کثیره میکند **بیان منافع تب ربع** واز بسیار
امراض قوی امان می بخشد مثل صرع ونقرس ودوالی واوجاع
مفاصل وتشنج وحکاک وبثور وجرب وغیر ذالک ودر علاج تب
ربع اکر چنانچه معالج در علیل غلبهٔ خون تشخیص کند ویا داند که دمویست
فصد را در علاج تقدیم کند **بیان معالجات** واکر در شخصی دمویت
نباشد وضعیف البدن ونحیف بود فصد مخاطره است درین باب

البته اقدام نماید و خون مصلح سودا را اخراج نکند و بقول اطبا عمل
نموده سعی در اخراج ماده سودا باید کرد و بعد از ظهور نضج در قاروره
و شربتی که اصحاب تب ربع را موافق است اختیار ماء الشعیر ساده است
با قدری قند و این تدبیر را از جمله مشروب در اشته اند و یا با شربت
نیلوفر و یا جلابی که بارد باشد مثل شیرهٔ خرفه یا سکنجبین در بعضی اوقات
و یا شربت سیب و تخم ریحان شسته یکمثقال چنانکه از شربتها هر کدام
یافت شود ده مثقال باید و تخم ریحان یکمثقال با مغلی مطبوخ از تخم
خیارین و تخم کاسنی و کشوث از هریک دو مثقال بیخ سوس تراشیده
و زرک از هریک یکمثقال و نیم گاوزبان سه مثقال مجموع را در قدری
آب که معالج مناسب داند طبخ کرده صاف سازد و هفت مثقال قند
و یا سکنجبین در وی آمیخته بخورد و اگر تریاق میسر باشد بعد از نضج ماده
مرض و استفراغ خلط موجب مرض و تنقیهٔ بدن از خلط موذی گاهی
استعمال باید کرد و گاه چنانست که احتیاج بمثل شربت آلو و یا نقوع آلو
نیز میشود هرجا که ماده سودا صفراوی باشد و مسهلاتی درین تب
باید که در ثانی روز راحت واقع شود در روز اول راحت دخول حمام
باید و مراعات سودا در ترطیب بآبهای ملایم حمام باید کرد و سودای
حاصل شده از احتراق صفرا را واجب آنست که در مسهل او شاه
تره و پوست هلیلهٔ زرد باشد مقداری که معالج صایب التدبیر لایق
داند و در سودایی که حصول آن از احتراف بلغم باشد در مسهل آن
هلیلهٔ کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون بلکه شحم حنظل نیز بصواب
ترطیب باید انداخت صفت مطبوخ مسهل مطبوخی که درین علم نافع

بیان مطبوخ

عناب و سپستان و آلوی بخاری از هریک ده عدد تمر هندی از دانه پاک
کرده هفت مثقال سنای مکی و شکاعی و بادآورد و تخم ریحان و شاه تره و
هلیلهٔ کابلی و بنفشه و گاوزبان از هریک سه مثقال و نیم تخم بادرنگ
و تخم کاسنی و زرک و افتیمون از هریک دو مثقال مجموع را در قدری
آب با تش ملایم طبخ کرده صاف باید ساخت و ده مثقال فلوس خیارشنبر
در آن آب حل کرده بار دیگر از پرویزن موی باید گذرانید و روغن
بادام شیرین یکدرم ریوند و حجر ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کتیرا و
محموده از هریکی دانگ مثقال در آن شربت حل کرده در روز غیر نوبت
بعد از ملاحظه حصول نضج و در تابستان بوقت سحر و در زمستان بوقت
صباح اختیار باید نمود و تا وقت نیم روز با نماز پیشین صبر باید کرد
تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن ده مثقال قند را با یکمثقال
تخم ریحان شسته در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن
و مطبوخ افتیمون و حب او درین علت جهت تنقیهٔ خلط سودا
و بلغم موافق است ماء الجبن نافع است و خوردن ماء الجبن
که در آن افتیمون باشد مناسبت است و ایارج لوغاذیا نیز درین
باب موافق است اگر ماده از احتراق بلغم باشد و درین علت تکرار
تنقیه از ین خلط باید کرد تا بدن از ماده این مرض نقای تمام باید
و از سفوف مذکوره در اخراج مادهٔ این مرض با ماء الجبن بسیار
مفید است و قی کردن در ابتدا از نوبت بغایت نافع است و این
قی باید کرد بسکنجبین عسلی واقع شود و تخم خرشف که تخم کنگر است
و بیخ سوس نیز در وی باشد و اداربول علیل بشرهٔ تخم خیارین باید کرد

بیان تدابیر

وتخم خربزه و درتانی و زراحت البته دخول حمام لازم باید دراست
دو درحمام استعمال آب پیش الهوا باید کرد یعنی درکرم خانه نباید نشست
وآب شیر کرم بسیار ریخته زود بیرون باید آمدن و غذا درین مقام
اگر علیل را قوت باشد در روز نوبت اصلا نباید دادن مگر آنکه نوبت
فی آخر نهار باشد و علیل بسیار کرسنه باشد درین صورت ماء الشعیر
باقدری قند یا شربت نیلوفر آمیخته باید داد و یا اسفاناخ یا برک کاسنی
یا برک خرفه بروغن بادام مطبخه ساخته باید داد و اما در روز راحت
که دران نوبت نیست غذا از کوشت مرغ جوجه باید داد و اگر قوت
درشته باشد مرغ فربه و یا کوشت توقلی و شوربای ساده که دران
ماش و نخود متقشر و اگر کی کرنج نیز باشد میتوان دادن و اگر در آش
قاتق از آب لیمو یا آب انار رین کنند مجوز هست اما این نوع تدابیر را
در امراض سوداوی و بلغمی تجویز کرده اند اما در امراض دموی و صفراوی
دلیری کردن موجب خطاست و درین تب اگر صلاح تدبیر از
معالج واقع شود و موافقت مریض نیز با طبیب باشد اکثر آنست
که از شش ماه کمتر این علت منقطع نمیشود و گاه هست که با وجود
صواب تدبیر تا یکسال میدارد و اگر احتمال و پرهیز واقع نشود
به پنج سال و شش ماه می کشد و اطبا گفته اند که به دوازده سال کشیده است
و درین علت ورم در طحال بسیار واقع میشود و بدترین تب ربع
آنست که با او ورم طحال باشد و بواسطه این بطول می انجامد و استسقا
میشود **مقاله ۸ در بیان حمای مسدس و مسبع** و زیاده برین که عمل
از وجود این تب ابا میکند بلکه پیش اطبا متحقق الوقوع است و بسیار از

باین علت مبتلا یافته اند و سعی در علاج آن کرده اند و اما جالینوس منکر این تبهاست
و اطبا میگویند که اکثر حدوث این تب از احتراق بلغم غلیظ است و علاج او
مثل علاج ربع است **مقاله ۹ در بیان حمای دقی** بباید دانست که در
اکثر اوقات تب دق را انتقال می باشد و گاهی مفرد می باشد و گاه مرکب از
تب عفنی و بدترین دق آنست که با او تب خمس جمع شود و نبض در تب
دقی صلب و متواتر می باشد و بعد از خوردن غذا در نبض قوت و غلظ زیاده
محسوس میشود و لمس بدن در اول حدوث بسیار کرم نمی باشد و هر گاه
لامسه معالج بر لمس علیل مکث طویل یابد آن زمان احساس بحرارت دلاغ
میکند و درین مرض مواضع بشرایین از مواضع دیگر اسخن می باشد و حرارت
بعد از خوردن غذا اشتداد می یابد و ازین جهت که حرارت مدقوق بعد از خوردن
غذا زیاده میشود طبیب در غلط می افتد و منع غذا میکند و علیل را هلاک میسازد
و این تدبیر نمیکند مگر از جهال باشد و هر گاه ازین درجه زیاده شود دق ذ
نماید ذبول است و نبض زیاده می شود بسبب صلابت و صغر و چشمان علیل
بغور میرود و رمص که مراد بآن خلم است در کنج چشم مجتمع میگردد و تیزیها
که در عضاریف می باشد ظاهر میشود هر عضوی که دران عضو غضروف
هست مثل سر مشانه و بینی و کوش و پوست هر دو شقیقه بر استخوان
می چسپد و پوست پیشانی کشیده میشود و رونق و صفا از جلد بشره بتمام
میرود و در روی و بشره مثل غبار چیزی می نماید و رفع حاجب بر صاحب
علت ثقیل میگردد و در قاروره روغن ظاهر می نماید و صفایح نیز در بینی
رقت دموی دراز میشود و از جمله علامات تب دق حدوث بسیاری
شش است و التصاق پوست شکم به پشت و انجذاب ناخنها و بعد از ان

بیان علامات

حدوث اسهال و ذوبان و ریختن موی اعضا و بعده هلاک شدن و باین
مرتبه که نهایت اوست و قریب تعفنت از بزاران یکی بمیرد که درین مرتبه
زنده ماند و علاج او در مرتبهٔ اول سهل است اما تشخیص و معرفت آن
صعب است اما در مرتبهٔ ثالث تشخیص و معرفت آن سهل است و علاج مشکل
و وجه سهولت علاج اینست که طبیب را در علاج او احتیاج بنضج ماده
نیست و باستفراغ خلطی از اخلاط نیست زیرا که حدوث اخلاط اربعه
و تعفن آن نیست مگر حمیات عفنی بآن ترکیب یابد و در اختیار غذا
و تقدیر و تعیین آن نیست مگر بحسب آنچه بر معده ثقیل نباشد و معده
او را هضم کردن تواند زیرا که غذای مدقوق در اکثر بارد و رطب است و
اثر بر نیز بر دفع غذا است و بدین سبب در معده سستی و ضعیفی حاصل
میشود و مدار کار در علاج بنگاه داشت معده است از موجبات ضعف
و در علاج این تب تبرید و ترطیب بدن کافیست بادویه و اشربه و اغذیه
همچنانکه سبیل علاج غب لازم است و می باید که معالج در علاج از موجبات
ارخای معده ملاحظه کند زیرا که ضعف معده عظیم خطیر است و علاج
او ضد علاج دق است و چون چنین باشد احتیاط بسیار باید کرد و دیگر
معالج درین مرض به بسیاری بدل ما یتحلل محتاج است چه تحلیل رطوبات
مطلوبه روز بروز میشود و طبیب را ایراد بدل می باید کرد و هرگاه با تب
دق تب عفنی جمع شود باید که معالجه باغذیائی کند که نفع آن مشترک باشد
میان هر دو و اگر احتیاج باخراج خلط متعفن شود باید که استعمال مسهل
و ملین خفیف کند تا تب حادث از عفونت منکسر شود و بعد از ان اگر تب
دق در درجهٔ اول است در علاج آسان باشد اما هرگاه بزبول انجامد درین

بیان قواعد معالجات

مقام احتیاج بعلاج قویست و اطبا در علاج طریقه یقین کرده اند که ربع آخر
شب شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین دهند اگر صفراء سرفه نباشد و اگر سرفه باشد با قند
و مقدار سکنجبین با قند هفت مثقال است و مقدار شیرهٔ خرفه سی مثقال
تا چهل مثقال و مقدار یک جو کافور و هرگاه که آفتاب برآید غذا ماء الشعیر باید
داد و بعد از تناول غذا بساعتی علیل را در آب زن باید نشاند و آن آب
زن باید که از طبیخ کدوی تر و بادرنگ و خیار و برگ خرفه باشد و اگر برگ
کاهو و گل نیلوفر و بنفشه و قدری کشک جو نیز در ان آب جوشانند در تبرید
و ترطیب بدن اقوی خواهد بود و علیل را درین آب زن مذکور ساعتی باید
خوابانید اما باید که سر او بیرون باشد تا استنشاق هوا تواند کرد و بعد
از خروج علیل از آب زن بدن او را به روغن بنفشه و یا به روغن کدوی
تر چرب باید کرد و مقصود ازینها تبرید و ترطیب بدن علیل است و از ان
روغن مذکور در گوش مدقوق باید چکانید و بعد از ان باید که ساعتی استراحت
کند غذای مدقوق و غذا بعد از استراحت گوشت بزغاله یا بره باید
و یا مرغ فربه شوربا پخته باید خورد و باید که صاحب این علت را غذا بدفعات
دهند و اندک اندک دهند و در آش او اگر از شیرهٔ گندم و کشک گندم که رقیق
باشد دهند و گوشت ماهی ریزهٔ تازه مفید است و گاهی خوردن شیر تازه
که خام باشد تجویز کرده اند و غرض ازین همه ترطیب است و زرده
تخم مرغ که نیم برشت باشد نیز گاهی ملایم است و باید که در طعام مریض
نمک کمتر باشد زیرا که موجب جفاف و تشنگی میشود و اگر بحلوا حاجت افتد
حلوای نشاسته از قند سفید و روغن بادام پخته قلیلی باید داد و اگر
بجای آب در حلوائی که برای علیل می پزند آب کدوی تر و یا آب بادرنگ

آب زن نافع است

ونخیار اندازند بهتر باشد اگر وقتش باشد ویافت شود وتخم خشخاش نیز
از برای حصول خواب دربن حلوا انداختن نیکوست **اسباب مقوی علاج**
وهر چیز که از اسباب غم وحزن باشد از پیش علیل بردارند واسباب فرح
ونشاط وریش را حاضر کنند مثل آوازهای نرم ملایم از آدمیان و
سازها واز فواکه بارده رطبه ورياحين طيبه مقويه مردل ودماغ را وبايد كه
انهار آب وگلاب پاشیده باشند وگاهی که او را شفتالو یا زردالو باشد
قدری که معده را ثقیل نسازد خوردن تجویز کرده اند وصندوانه نیز
بسیار نافع است زیرا که رطب بدن است واز هرچه شور وتیز باشد باید
پرهیز کند واگر بیخوابی داشته باشد حیله در حصول خواب علیلی بهر نوع
که باشد باید کرد که بغایت مفید است **مقاله ۱۰ در بیان حمیات**
مرکبه بدانکه ترکیب در تبها یا بمداخلت است باین معنی که یکی داخل
دیگری شود یعنی هنوز یکی نگذشته که دیگری می آید ویا ترکیب بر سبیل
مبادله است یعنی اخذ یکی بعد از ترک آن دیگر است ویا ترکیب بر
سبیل مشارکت است یعنی دو تب ترکیب یافته بروجهی که اخذ و
ترک ایشان معا واقع است واز جمله تبهای مرکبه آنست که اسامی
مخصوصه دارند واز این جمله شطر الغب است واین تب یا مرکب از صفرا
وبلغم است که هردو دایره اند یا هردو لازمه اند ویا صفراوی دایره است
وبلغمی لازمه واین تب را خالصه می نامند ویا بعکس اینست یعنی صفراوی
لازمه است وبلغمی دایره وهریک ازین دو خلط که بر یکدیگر غالب شوند
بعلامات ظاهره معلوم میشود وگاهی خلطین صفرا وبلغم برابر می باشند
در قوت وگاه این تب در یکی ازین دو روز اقوی می باشد زیرا که

بیان شطر الغب

دو نوبت جمع میشوند وعلاج این تب بحسب تبرید وترطیب متوسط باید
میان صفرا وبلغم که هرکدام مفرد باشند ودرین تب اعتماد بر استفراغ خلط
است بطریق اسهال وقی هردو وهرگاه مرکب شوند هردو غب بترکیب
مبادله نوبت ایشان هر روز باشد واگر چنانچه دو ربع ترکیب یابند دو
روز نوبت باشد ویکروز ترک وراحت واگر دو خمس باهم ترکیب یابند
دو روز نوبت باشد ویکروز ترک وراحت واگر دو خمس باهم ترکیب
یابند و دو روز نوبت باشد ودو روز ترک وهر دو خمس گویا که غب باشد
وهرگاه دو سدس ترکیب یابند دو روز نوبت باشد وسه روز راحت
ضابطه در معرفت هریک وضابطه در معرفت این آنست که خم
ایام نوبت با ایام ترک باید کرد ویکی بر و همیشه زیاده باید ساخت وآنچه
حاصل است از دو اسم هریک ازین حمیات مذکوره مشتق است و
عدد نوبتها است ومثالش اینست که تبی است که پنج روز نوبت
دارد وسه روز ایام ترک واگر رجوع بضابطه موضوعه کنیم این پنج تب
باشد که او را بامده زمان اخذ وترک تسع گویم وعلت درین آنست
که ربع تبی را می نامند که امروز نوبت او است وروز چهارم نیز نوبت
باشد وخمس آنست که امروز نوبت باشد وروز پنجم نیز نوبت بود وپس خمس
آنست که سه روز راحت بود ویک روز نوبت وچون یک روز ضابطه
مقرره بروز زیاده سازیم خمس باشد که عدد پنج است واو را خمس بکسر خا نام
نهاده اند تا فرق باشد میان او وعدد دو اسم وچون بحرانات واندر آن
دران ایام وعلامات محموده ورديه در کتب مبسوط از عربی وفارسی
بروجهی که باید وشاید مبین ومذکور شده ایراد آن موجب تطویل بلیغ بود

ونزاوادی کلام بنابرین دربن مقام ایراد نکرد معالجات و بیان اورام و بثور و جراحات دونا وحضر از ینها بباید دانست که اورام را بدین وجه تقسیم کرده اند که هر ورمی که هست اورا مادهٔ می باشد و مادهٔ او خالی ازین نیست که ذو قوام است یا غیر ذی قوام که آن مائیه و ریح است و آنکه ذو قوام است از اخلاط می باشد و از جملهٔ اورام که مادهٔ او ذو قوام هست بیان مادهٔ دموی و صفراوی یکی ورم دموی است

بیان مادهٔ ذو قوام در اورام

و او را فلغمونی می نامند و این ورم از خلط صفرا نیز می باشد و او را حمره میگویند و گاه مرکب از خون و صفرا می باشد اما در اسم جانب غالب را از خلط تقدیم می نمایند چنانچه اگر خون بر صفرا غالب است درین ورم آنرا فلغمونی حمره می نامند و اگر جانب صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی میگویند اما ورم بلغمی اگر چنانچه مخالطه و مداخل عضو است و او رخو متمیز است او را سلع می نامند و اما ورم سوداوی نیز خالی ازین نیست که مداخل عضو هست یا نی و نیز خالی ازین نیست که مولم و موجع است و اصلی که چنگ در عمق عضو زده دارد و این قسم را سرطان می نامند و این از جملهٔ اورام مهلکه است و قلیل العلاج است و قسم ثانی از ورم سوداوی که مخالط عضو است ساکن و بی الم است و این قسم را صلابت میگویند اما آنکه مداخل و مخالط عضو نیست آن نیز خالی ازین نیست که متشبث بظاهر عضو است یا نی اگر هست او را سلعه می نامند و اگر تشبث بظاهر عضو ندارد او را غدد میخوانند اما آنکه مادهٔ او غیر ذی قوام است بیان مادهٔ غیر ذی قوام اگر مائی باشد دو قسم است زیرا که اگر عام است یعنی در حین واحد جمیع اعضا را

بیان مادهٔ بلغمی و سوداوی

شامل است

شامل است آنرا استسقای زقی گویند و اگر ورم خاص است یعنی یک عضو را است این قید مائیست اما قسم ثانی از مادهٔ غیر ذی قوام که ریح است آن نیز خالی ازین نیست که مخالط عضو هست و لین است نزد ملمس یا نیست پس قسم اول را تهیج می نامند و قسم ثانی که مجتمع است و مقاوم لامسه انرا نفخه می نامند بیان بثور و بثور اورامی صغار است که منقسم میشود مثل اورام مذکوره به دمویت و صفراویت و بلغمیت و سوداویت بیان قسم دموی اما الجزا از دو بر قسم دموی دلالت میکند تمدد و سرخی رنگ بشره است و انتفاخ محل او و ضربان او و اگر در اعضای حساسه واقع شود و در مواقع شرایین باشد و ورم فرو رفته و غایر باشد مال او یا جمع مده و قیح است یا بتحلیل رفتن و یا مستحیل بصلابت شدن و یا منتهی بفساد عضو شدن و بباید دانست که هرگاه بثره یا ورم در مقام جمع مده باشد وجع در ازدیاد میشود و تمدد و ضربان و حرارت باشتداد و هرگاه ورم منفجر شد درد و حرارت و ضربان و تمدد ساکن میشود بلکه هیچ نمی ماند و اما آنچه از بثور صفراویست علامت او بحسب رنگ سرخی ناصع است که بواسطهٔ اشباع رنگ چنین سرخی می نماید و الا در حقیقت زرد است چون قسم صفراست و تمدد در او از دموی کمتر است زیرا که مادهٔ علت خفیف است و بحسب لذع و درد اقوی است و سبب او بسیاری حدت ماده است و ضعف عضو و در اکثر اوقات اورام و بثور صفراوی قریب بجلد می باشد و یا سبب در حدوث این ورم ضربه و سقطه است که از اسباب بادیه است و بباید دانست که بسیاری حدوث بثره و قرحه منذر بدمامیل است

بیان بثور صفراوی

وبسیاری حدوث دمامیل منذر بخراج است نعوذ بالله من شر کل ما خلق

بیان معالجات این نوع وعلاج درین مقام آنست که هرچه ازین بثرات که بسبب دفع طبیعت از اعضاء رئیسه باشد مثل دل ودماغ وکبد وهریک ازینها مغرغی ومصبّی دارند که شیب بغل وپس گوش وخم ران است پس هرگاه که ورم یا بثر درین مواضع واقع شود نهادن رادع از ادویه تجویز نیست زیراکه آفات مدفوعه رجوع باعضاء رئیسه مذکوره میکنند وآن موجب هلاک است پس درین محال اختیار مرخیات باید کرد تا جذب وتحلیل بسهولت باشد واشیاء مرخیه مثل روغن زرد است ومسکه که دوغ او را بتمام گرفته باشند وبعضی اورام هست که بمجرد تنطیل باب گرم در محل ورم جهت تحلیل کافی است وهرگاه باین تدبیر تحلیل نباید ودر مقام جمع مده باشد بعد از تمام جمع مده وحصول نضج اگر بخود منفجر نگردد آنگاه تدبیر حصول انفجار باید کردن اولا بادویه مناسبه تا بی تعب قوی منفجر گردد والا باید شکافت وباید که عامل درین امراض مراعات قاعده وقانون این عمل غافل نشود تا تواند باید که استعمال آلات حدیدیه ببط وشق درین محال مخصوصه نکند الا عند الضرورة واما اگر از اورام بسبب سقطه وضربه باشد اگر چنانچه این شخص که مبتلاست ممتلی از اخلاط باشد اولا باید که معالج اقدام باستفراغ آن خلط نماید وبعده استعمال محللات کند واگر بدن صاحب علت ممتلی نیست باید که اولا اقدام باستعمال محللات نماید اما ردع درین مواضع مخصوصه چنانکه مذکور شد جایز نیست زیراکه شان رادع احداث وجع است وحدوث وجع موجب

ورم است آنست که وجع جذاب خون است بجانب عضو وارم واین موجب ازدیاد حجم عضو است وورم همین معنی دارد مگر آنکه شخص ضعیف باشد ولیکن در اختیار رادع از روغن گل نیم گرم تجاوز نباید کرد واگر چنانچه سبب ورم وبثره بدن باشد یعنی سبب اخلاط بدن بود درین صورت در رادع باید نهاد وهمی باید که معالج رادع چیزی که مسکن وجع باشد بیامیزد مثل موم روغنی که از روغن گل وآب کشنیز تر وموم باشد از هریک مقداری که معالج مصلحت داند ترتیب داده بر محل وجع نهد واگر بوقت شدت وجع اندک زعفران آمیزد جایز است وگاه آب کشنیز فقط در ردع کافی است ویا آب برگ خرفه واندک گلاب و بعد از آن بار وارع خلط منضجات محلله باید کرد مثل لعاب حلبه وبابونه واکلیل الملک وخطمی وتخم زغیر وخماد باینها ونطول بر وجهی که عادت است نیز باید کرد ودرین اورام ابتداء مرهم داخلیون تنها کافی است واگر چنانچه در بدن علیل امتلای ماده دموی باشد اولا فصد باید کرد وعلامات خون مذکور شد وبعده اسهال ماده صفرا وبعد از انحطاط ورم بر مرخیات باید کرد واگر چنانچه خوف استحاله ورم بصلابت باشد اقتصار بر مرخیات ملینه باید کرد مثل روغنهای مذکوره سابقا واگر خوف سیاه شدن یا کبود شدن ورم وبثره باشد واین الوان از علامات ردیه است درصورت شکافتن آن ضروری باشد وشستن بآب نمک وباید که دایما این قاعده مقرره مرعی باشد که مواد صفراوی جانب تبرید قوی باید ودر ماده دموی جانب تخفیف

مقاله ١٢ در بیان اورام بلغمی باید دانست که ورم رخو بلغمی هرچند

بیان معالجات

بیان علامات

رخاوت او بیشتر وسستی او زیادت تر ماده او رق است وازین
جهت نفوذ اصابع درین ورم وفرو رفتن آن در ورم اسرع و
اسهل است واما نیز که ورم مادهٔ بلغمی است نفوذ
اصبع درو اسرع واسهل نیست بسبب انکه ماده او بلغم غلیظ است
ولون عضو وارم مثل سایر اعضاست ووجع ندارد وعلاج درین
مقام استفراغ بدن است از بلغم واز جمیع آنچه مولد بلغم است ورادع
درین ورم باشیاء قلیلهٔ البرد باید کرد که در و تخفیف باشد مثل اسفنج
در سرکه فرو برده که ممزوج با بوره باشد وعصارهٔ برگ مورد ویا آب
برگ عنب الثعلب هر کدام که حاضر باشد با قدری نمک نیز ومرخیات
ونطولات بمثل اختناق سرکین گاو باید کرد واستعمال مرهم باسلیقون
نافع مقاله ۱۳ در بیان ورم سوداوی بدانکه ورم سوداوی منقسم
میشود بسرطان وغیر آن چنانچه مذکور شد وسرطان ورمی سوداوی
صلب است که اصبع را درو نفوذ نیست وحس لمسی ادراک صلابت
قویه میکند وسرطان بحسب قرحه وعدم قرحه دو قسم است وبدترین
اورام سوداوی سرطان است که قرحه باشد زیراکه تا زمانی که سرطان
متقرح نشده است امید نجات هست وهرگاه متقرح شد امید خلاص
ونجات ازو کمتر است وبدترین السنت که عورات را در رحم حادث
میشود بهر تقدیر علاج سرطان تنقیهٔ بدن است از خلط سودا
وضماد عضو وارم بملینات ومرخیات مثل شحوم وروغن حنا
وروغن زیتون کهنه بیان مرهم محلل مرهمی که محلل صلابت
باشد در یکهفته بلکه کمتر نیز اجزاء او برین وجه است خردل وتخم

المره وکبریت وکف دریا وزراوند واشق ومقل ازرق وموم سرخ روغن
کنجد چنانکه ادویه از هریک دو مثقال باشد وموم پنج مثقال مجموع را چنانچه
رسم وعادت است ترکیب باید کرد وازین مرهم روز دو بار بر پنبه
نهاده بر ورم سرطان باید بست والله الشافی مقاله ۱۴ در بیان
دبیله وخراج بباید دانست که دبیله نیز ورمی است که در اندرون
او موضعی باشد که ماده دران منصب شود واورام کلانتر از دمل است
واما خراج با وجود اوصاف مذکوره او را حرارت بسیار می باشد بیان
علامات وهرگاه علیل در ورم سوختن احساس کند ومحل نهادن
انگشت فرو رود وشناختن محل مده درین ورم آنست که هر جگاه ورم را
باصبع بفشارد احساس بتحرک تحت اصبع میکند واستدلال بر رداءت
وعدم آن بانیست که آنچه از مده بظهور می آید رنگ او سفید است یا
زرد یا کبود وبهترین مده که ریم است اگر دلالت بر صلاح دارد آنست
که سفید باشد وملساء ومستوی الاجزا زیراکه هریک از اوصاف مذکوره
دلالت بر نضج صالح ونکوئی ماده میکند وعلاج درین استفراغ بدن
است وپرهیز وتقویت عضو وارم تا وجع والتهاب موجب ضعف
نشود وبعد ازان استعمال منضجات خفیفه باید کرد مثل نطول آب
گرم وضماد با انجیر وخوکوفته بپخته وباکندم را بهمین طریق ویا جاویده
بر محل جراحت باید نهاد بوقت نضج یا بی احتیاج شکافتن منفجر شود
ویا موم وروغن زیت یا با روغن کنجد که بدل اوست وکندر از مجموع
ادویه مذکوره مرهم باید ساخت وبر محل ورم باید نهاد واگر در ورم
صلابتی کثیره باشد زعفران وخطمی وزعفر مجموع را در قدری آب که

معالج مناسب وصواب دانند طبخ باید کرد تا غلیظ شود وبر روی پنبه
مالیده بر محل ورم باید نهاد بیان ادویه مفجره وهرگاه که ورم نضج
یابد واگر بادویه مفجره شکافته شود بهتر باشد والا جراح صایب التدبیر
براعات قانون وشق آن بشکافد وباید که مواد منفجر را بدفعه
واحدة اخراج نکند که خوف هلاک است وگفته اند که ضماد بر ورم منفجر از
بیخ نرگس ساختن البته موجب انفجار است بی غایله واگر این ضماد با
عسل باشد بهتر است ومرهم داخلیون بلعاب خردل قوی مفجر است
ولازم است که بعد از اخراج ماده محل جراحت را بماء العسل بشویند
تا از وسخ پاک شود وموجب ورم در اجزای صالحه ورم نشود
وبعد از آن اقدام بباقی علاج قرحه باید نمود از تجفیف واندمال
والتحام وباید دانست که هر ورم که او در احزبان باشد در اکثر اوقات
متقیح میشود واین پیش اطبا مقرر است که ورم حادث از ماده
مفرده نمی باشد والله الشافی مقاله ۱۵ در بیان دمامیل باید دانست
که بدترین دمامیل غایر ترین اوست یعنی آنکه مادهٔ او عمیق بود
ودر تحت جلد باشد ودمامیل پیش اکثر اطبا از جمله خراجاتست و
حدوث او در اکثر از بسیاری دخول حمام است ودر امتلای معده
ودیری آن وعلاج در اول حدوث تبرید اورام حاده است وبعد از آن
اقتصار در انضاج واز منضجات حسن انجیر خشک جوشیده است
وعسل وتخم مرو با عسل وگندم جاویده ویا انجیر وخردل با روغن
سوسن واگر نضج یافت وخود منفجر شد بهتر والا بادویهٔ مذکوره شکافته
علاج باید کرد واگر باین تدابیر نشود باید شکافت واکثر چنین است

بیان علاج

کرادویه

کرادویه مفجره در دمامیل کافیست واحتیاج بشق وشکافتن نیست
مقاله ۱۶ در بیان بثور باید دانست که بثور از جدا او دوام است واز
بثور بعضی دموی است وبعضی مثل شری وبعضی صفراویست مثل
نمله وجمره ونار فارسی وبعضی سوداویست مثل جرسو داوی وآزخ که
ثآلول می نامند ومسامیر وبعضی بلغمی می باشد مثل شرای بلغمی وبعضی مائی
می باشد مثل نفاطات وبعضی ریحی می باشد مثل نفاخات مقاله ۱۷
در بیان شرا بدانکه شرا بثور مسطح بکربه است وحکاک بقوت دارد
چنانچه صاحبش را بسبب بخارات آن وخاریدن بسیار خفقان وغشی
میشود واکثر واغلب کرب وغشی وغم او در شب واقع میشود وسبب
او بخارات ماده دموی است در اکثر اوقات وگاهی بلغمی نیز می باشد
واین قسم را اشتداد در شب اکثر است وشرای دموی راحدة از بلغمی
بیشتر است ورنگ بشرهٔ او سرخ است وعلاج او فصد باسلیق است و
اخراج خون بقدر قوت وطاقت واسهال صفرای رقیق بادویهٔ باردهٔ
مختصه باو بمثل نقوع مسهل وبآب انارین با هلیلهٔ کابلی ودر قسم
بلغمی اسهال بلغم باید نمود بهلیلهٔ کابلی بالنقوعات واگر مادهٔ بلغم بسیار
باشد اندکی تربد نیز باین دوا باید آمیخت واگر با شرا تب نیز باشد
ترک خوردن گوشت باید کرد ودر تبرید باید کوشید وغذا از عدس
مقشر وقاتق سرکه باید کرد یا قاتق از آب انارین یا سماق باید ساخت
وکشنیز تر یا خشک در غذا وتقوعات باید انداخت مقاله ۱۸ در بیان
نمله باید دانست که نمله بثوریست که حدوث او بسبب صفرای
رقیق لطیف است بیان اقسام نمله واگر چنانچه صفرای ردی وحادت

است احداث نمله ساعیه میکند والا احداث ساعیه می نماید و بس اکر جنانچه
مادهٔ غلیظ است در تحت جلد محتبس میشود و احداث نملهٔ جاورسیه میکند
واین قسم بثره را التهاب و سوزش کمتر می باشد و تحلیل دیرتر برود
وعلاج استفراغ صفر است با دویهٔ مختصه بصفرا و بفصد و بعضی النست
که فصد از باسلیق کنند زیراکه مادهٔ مرض مختص بعضوی دون عضوی
نیست اما جون مادهٔ صفراویست اکر در علیل دمویت غالب نباشد فصد
مجوز نیست زیراکه فصد درین مقام اینست که باخراج خون کسر کیفیت
صفرا نیز شود که حرارت یابسه است و بعد از فصد یا اسهال بتعدیل
وتبدیل مزاج علیل باشربهٔ موافقه باید کرد و ضماد بر نمله بمثل پوست
انار و آرد عدس و تلقان جو و برک زوفا کوفته باید کرد و هرگاه
در بثرات تاکل و تقرح ظاهر شود قرص اندرخوردن باب برک
عنب الثعلب آمیخته و نیک خلط کرده بر نمله باید نهاد و در قسم
جاورسیه در مسهل او اندک تربد اندک افتیمون باید آمیخت آن
قدر که معالج صواب داند و گفته اند که خوردن شیر درین علت نافع
است اما این قول از راه عقل اندکی دورتر است زیراکه شیر اگرچه
ضد یبوست صفر است و استعمال او در بثور و قروح موجب تعفن
است و از جملهٔ ضمادات نافعه پوست انار و گل ارمنی و سرکه
و گلاب است بمقدار مناسب ترتیب داده جنانکه رسم است باید نهاد
مقالهٔ ۱۹ در بیان جمر و نار فارسی بباید دانست که جمره بثره ایست
اکاله که موجب نفط و قرحه درو می باشد و این اسم بدین سبب
برو اطلاق می کنند و این بثره در اکثر اوقات تا خشک ریشی باشد

بیان معالجات

دکاه نار

وگاه نار فارسی را تخصیص میکنند بآن بثره که از جنس نمله است که درد
سعی و نفطه باشد و ماده صفرا قلیل التعفن است و سودا و جمره را
تخصیص بثره میکنند که موجب احتراق جلد می باشد و بی رطوبت
و سودای غلیظ درد بسیار و غایض می باشد و بثرهاش بحسب عدد
قلیل است بیان معالجات علاج او اولا فصد است و اخراج خون
بقدر قوت و واجب و استفراغ صفرا و سودا خصوصا در جمره و گاه
جنانست که درین علت اخراج ماده بآلات موضوعه از برای
همین غرض از نفس عضو میکنند خصوصا در جمره در علاج این
مرض احتیاط باید و ادویهٔ موضعیه از اخمده و اطلیه باید که شدید
التبرید نباشد تا مادهٔ محتبس نگردد و مدفوع راه طبیعت بجانب باطن
دفع نکند زیراکه این مادهٔ سمی است و خبیث و باید که شدید القبض
نیز نباشد تا اعانت برجوع ماده نکند بجانب داخل و این نیز موجب
تاثیر سمیت است در باطن و باید که قوی التحلیل نیز نباشد تا موجب
زیادتی کیفیت ماده نشود که این نیز نیک نیست اخمده نافعه و از
تدابیر خوب درین علت آنست که انار ترش را با پوست در سرکه
بجوشانند و مهرا ساخته بر عضو ماوف باید نهاد و مازو با سرکه طبخ کرده
بران بثرات ضماد کردن نیز نافع است و برک زوفا و عدس و نانی
که جرایس باشد یعنی نانی که سبوس آن بسیار است مجموع را طبخ کرده
بر بثرات باید نهاد و مقدار ادویهٔ مذکوره امر تخمینی باید نهاد و البته
بحدس معالج است از هریک قدری که صواب داند اختیار کند و ترتیب
نموده استعمال کند والله اعلم مقالهٔ ۲۰ در بیان نفاطات و نفاخات

باید دانست که حدوث نفاطات و نفاخات بواسطه غلیانیست که
مائیه دران غلیان صعود بجانب جلد میکند و تحت جلد محتبس شده
بسبب کثافت و یا بسبب خون رقیق بیان معالجات و علاج او تنقیه
بدن است و تعدیل مزاج و ترک خوردن گوشت و در اول حدوث
ضماد از عدس کوفته بسر که خلط کرده بر محل این علت باید کرد و هر گاه
ظاهر شود و کثیر الحجم باشد باید شکافت تا رطوبات او کمتر شود و بعد
زدن مجففات بر و ضماد باید کرد و درین مقام مرهم اسفیداج که
معروف است باید نهاد مقاله ۱۲ در بیان حصبه و جدری و مراد
بجدری آبله ایست که کودکانرا میشود و بدترین حصبه و جدری انست
که بحسب رنگ سیاه و بنفشجی باشد و بعد ازان سرخ بعد ازان سبز و
بعد ازان زرد بعد ازان و اسلم او سفید است و آنکه حجم او کلان
باشد و بحسب عدد قلیل و سهل الخروج باشد و بعد ازان آنکه
کثیر العدد است با باقی صفات و از جدری آنچه مختلط باشد و بهن
شود و اضلاع داشته باشد ردی است و نیز آنچه بدست از جدری
آنست که مضاعف باشد و مراد بمضاعف انست که یکی در تحت دیگری
باشد و کلان باشد و هر یک از جدری و حصبه اگر تابع تب باشد بهتر
از عکس اینست و مراد تبعیت آنست که اول تب باشد بعد ازان
حصبه یا جدری بیرون آید و عکس آنست که اول اینها بیرون آید
و بعد ازان تب بیدا شود علامات حمیده درین دو علت سلامت
نفس است و صفای صوت زیرا که اگر در نفس و صوت غلظ و گرفتگی
باشد دلالت بر ورم باطنی و جا بجا میکند و سقوط قوت نیز دلیل

بیان علامات

روادت است و هر جگاه درین دو علت عطش قوی شود و آنچه از
حصبه و جدری بیرون آمده رنگ آن بکبودی مایل باشد و دست
و پا سرد شود دست ازان مریض باید شست که هلاک قریب است
و اکثر اینست که حصبه و جدری بوقت بهار حادث میشود زیرا که
وقت ثوران اخلاط آن فصل است و در بلاد حاره رطبه و فرق
میان حصبه و جدری آنست که حصبه صفراوی می باشد و بحسب حجم کوچک
تر است از جدری و از سطح عضو متجاوز نیست و او را سبک و ارتفاع
نیست و حدوث جدری اکثر در اطفال می باشد و حدوث حصبه اکثر
در جوانان می باشد و پیران را حصبه نادر و جدری می باشد و علاج هر دو
متقارب است بایکدیگر و در علاج اول مبادرت باخراج خون باید کرد
در طفلان بحجامت و در کلانان بالغ از مرد و زن بفصد از باسلیق
و زدن عرق الف قایم مقام رعاف است و عام النفع است مراعضا
غالبه را و از جمله مشروبات شربت عناب و شربت نیلوفر است و شربت
گاوی که مراد بان گل کیتبست و آن در ولایت هند می باشد و آن
گلی است برنگ زرد و خوشبوی و در و ضع بگل نرگس زرد میماند که
در لبهای حوض در سمرقند و اکثری بلاد می باشد و دیگر شربت طلع است
و آن نیز گلی است و چون این گلها در اکثر بلاد نیست حالیا شربتی
بسلامت نزدیکتر در علاج حصبه و جدری و جدری از شربت عناب
و نیلوفر نیست و غیر ازین تا روز هفتم نباید داد و اگر جنانچه در حصبه
علیل را سوزاک در درون سینه باشد باین دو شربت مذکور تخم
کاسنی نیز باید آمیخت و اگر عطش و هول و سوزاک نیست و حصبه با

بیان معالجات

جدری در خروج بطی است بجای تخم کاسنی قدری بادیان باید انداخت
واکر قبض قوی باشد سه چار عدد انجیر نیز درین شربت طبخ باید کرد و
مقداری ادویه درین شربت اینست عناب پانزده عدد کل
شربت نافعه
نیلوفر دو مثقال اکر حرارت سوزاک قوی باشد والاکثر باید و بادیان
و تخم کاسنی از هریک یکمثقال اما بشروط مذکوره و انجیر سه یا چهار عدد
مجموع را در دو پیاله آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه کمتر بماند و صاف
ساخته و هفت مثقال قند سفید بآن آمیخته نیم کرم باید داد بیان
بعضی اشیا که در بعضی بلاد نافع است و در بعضی بلاد مضر است
وکاهی صاحب حصبه حرارت و هول و عطش بکمال می باشد و درین
صورت اطبای عراق و خراسان شیره خرفه و اب هندوانه و تمر
هندی و شربت لیمو و نارنج و امثال اینها مید هند و در کتب طبی
نیز ازین کونه تدبیرات است اما این تدبیر بمزاج اهل سمرقند و
بخاری و جمیع بلاد ما وراء النهر موافق نیامده است و باین تدبیر اکثر
مریض هلاک میشود پس ازین علاج حذر باید کرد و همان تدبیر اول
که شربت عناب و نیلوفر است ازان تجاوز نباید نمود و اکر حصبه با علل
نزله باشد که مراد زکام و سرفه است چند عدد سپستان در شربت مذکور
باید جوشانید و اکر اسهال درین مرض حادث شود بالفعل در مقام
قبض و حبس نباید شد زیرا که اسهالی که در حصبه میشود اکثر بحرانی
است و آن از دفع طبیعت است ماده مرض را پس حبس او جایز نیست
مکر آنکه با فراط انجامد و خوف هلاک باشد آنکاه شربت حب الاس
متعین است و ازان تجاوز نباید کرد و اکر با اسهال عطش غالب باشد

اندکی

اندکی طباشیر در لته بسته در کوزه آب باید انداخت و ازان آب
باید خورد و غذا درین مقام ماش و عدس مقشر است اما ماش
بحصبه و عدس بجدری مناسب والله اعلم مقاله ٢٣ در بیان
حکه و جرب بباید دانست که جرب دو قسم است خشک و تر اما آنکه
خشک است از صفرای محترقه است که آن صفرا مخالطه خون شده
است و این بسودا متصف است و دیکری آنکه باشد تر و این صفرای
بیان اسباب
مخالطه با بلغم است یا خون و حدوث حکه در اعضا مثل جرب است
اما در حکه بثور نیست و سبب حدوث حکه اطعمه مالحه حریفه است
و یا خوردن شربتها و توابل و ابازیر حاره در آش و طعام بیان
معالجات و علاج درین علت استفراغ ماده موجب مرض است
بمطبوخ افتیمون و یا سفوف مسهله بماء الجبن و یا شیر خرف
با افتیمون و اندکی قند در آب شاهتره کرده و هلیله زرد و هلیله
سیاه و هلیله کابلی از هریک دو مثقال و نیم کوفته در ان آب
خوابانیده باشند نیک صاف ساخته بعد از ظهور نضج در قاروره
بوقت صبح اختیار باید کرد و هر روز ماء الشعیر با قند و یا ماء الشعیر
با قند و یا ماء الجبن با سفوف مبرزکه مبدل و معدل مزاج با اندکی
بیان اغذیه
قند سفید باید اختیار کرد و با آب شاه تره با سکنجبین مقداری که علاج
مناسب داوند یا نقوع با قند و غذا هر چیز که بی مزه باشد چون ماده مرض
شور بوده باشد بغایت موافق است مثل برک کاسنی و بقله یمانیه که
سرخ مردمی نامند و کوشت بزغاله که بآب انار ترش پخته باشند و اکر
میسر باشد درین دو علت ناخوردن کوشت بهتر است ادویه که برین

ماکند وادویه که برحکه وجرب بمالند اینهاست که مذکور میکردد زیبق
مقتول وکندش وکوکرد زرد واشق وزنکار ونوشادر هر یکی ازینها یا
نصف آن اسفیداج قلعی ومثل آن نمک وبرابر هم دانهٔ انار ترش
مجموع ادویه رانیک کوفته وباهم خلط کرده واندک روغن کل بآن آمیخته
واندک آب کشنیز تر واندکی سرکه دروخلط کرده درحمام باید مالید وزمانی
باید نشست وبعدازان آب کرم برخود ریخته بیرون باید آمد وکاه جنابت
که بواسطهٔ سوختن اعضا درین ترکیب اکر دو دانک کافور آمیزد صواب
باشد واز اشربهٔ قویه نافعه درین دو علت خوردن هشتاد وشش مثقال
روغن کنجد پاکیزه است یا نصف آن شربت سکنجبین هر صباح وازین
زیاده بر سه روز تکرار نباید کرد واین شربت چون مضعف معده است
ومعدهٔ بقوت می باید درین تدبیر تاخیر کرده اند واز جملهٔ معالجات
درین علت خوردن صبر سقوطری است ومجرب است وملازمت
ومداومت حمام نیز از انفع اشیاست درین علت مقال ۲۳ دربیان
جذام نعوذ بالله من شره ومن شر کل ما خلق بدانکه سودا در بدن منتشر
میشود اکر جا بجا عفونت دارد موجب حمای ربع است که تب سه روزه
سه یک میکویند بعرف عوام واکر مندفع بجانب جلد میشود احداث
علت یرقان اسود میکند وهرکاه متراکم میشود احداث جذام میکند
واو موجب تغیر اشکال اعضاست وبالآخرة موجب تفرق اتصال
اعضاست وسبب فاعلی او یا شدت حرارت جکر است که موجب
سوختن خون است ویا برودت است موجب جمود سودا ویت شده
است وسبب مادهٔ اغذیهٔ مولدهٔ سودا است مثل کوشت کاو وبادنجان

بیان اسباب

واامثال

وامثال آن از اغذیهٔ الخ مولد سودا باشد واین اسباب را انسداد مسام
نیز اعانت می کند وحرارت غریزی مختنق شده تغلیظ خون میکند وفساد
مزاج طحال که مبرز است نیز موثر است پس سودا از خون جدا نشود و
بجذب وخون مخلوط یا سودا عروق بی نقای خون از سودای غیر طبیعی
رود یا فساد هوا حدوث تخمه وفساد غذا نیز در تغلیظ سودا وفساد
او اعانت تمام میکند واز جذام بعضی متقرح می باشد وبعضی غیر متقرح
بیان انواع او وعلامات او وجذام از امراض موروثه است و
تعدی بغیر میکند وآنکه متمکن شده است امید فلاح ونجات ازان
نیست وآنانکه اکر ابتدا این مرض باشد از بسیاران اندکی را نیز نجات
کم است ومبتدی بجذام را رنک بشره اولا سرخ میشود وچشمان نیز
سرخ می نماید بعد ازان رنک رو وچشم بکبودی وسیاهی متغیر
می شود ولبها غلیظ میکردد وموی ابروان ومژکان میریزد
ودر صاحب جذام اخلاق ردی سوداوی پیدا میشود مثل حقد وحسد
ودر نفس ضیق ودر صورت غلظ ظاهر میکردد ودر عرق صادر آن
علیل بوی بد محسوس میکردد وموی او باریک وضعیف شده میریزد
ومحل موی نیز بتدریج متقرح میشود وکاهی بینی علیل خورده میشود
واز وچرک بدبوی ترشح میکند ودر ناخنها تشقق پیدا می آید وعلاج
درابتدا این علت اکر معالج در خون غلبه داند مبادرت بفصد
واخراج خون باید نمود واکر فصاد دانا باشد فصد کردن از وداجین
درین علت بسیار نافع است اما چون فصاد آن رک را نشناسد و
نیشش اکر بر شریان آید موجب هلاکت واسهال سودا درین علت

بیان معالجات

بایارج لوغاذیا باید کرد و مطبوخ افتیمون وحب افتیمون وحب ایارج
یا حب اینی که مخرج سودا است ودرین مرض اطبا او را مفید دانسته وتخصیص
کرده اند سفوفات نافعه واز سفوفات مسهله سودا یا ماء الجبن
آزادجه ورق اباد بات تعیین کرده اند بسیار نافع است وسفوفات
مبدله مزاج با ماء الجبن نیز بسیار مفید است ومراد بسفوف مبدل
آنست که درو اخراج خلط نیست ومسهل نیست بلکه مقصود تقویه و
اصلاح مزاج شخص است واصلاح خلط موجب مرض ودرین مقام شربت
ماء الشعیر ساده است با قند ومقدار شربتهای مذکور از هفت مثقال
کمتر نباید وتا ده مثقال مجوز است ومقدار عرق مذکور دو قاشق
واندکی آب وبارها مذکور شد که امثال این تدبیرات جزئیه واطبا
را امور تخمینه است وحواله بحدس معالج است واحتیاج بتعیین
نیست وچون شربتها بر سبیل عادت درمیان ناس معلوم است اقتداء
درجزئیات بهمان میتوان کرد در مقدار بیان اغذیه وغذای
مجذوم گوشت بزغاله فربه ومرغ فربه ویا گوشت توقلی فربه شوربا
صرف پخته باید داد وتنقیه دماغ مجذوم بسعوطات باید کرد وملازمت
حمام وبعد از خروج حمام مثل روغن بنفشه بادام وروغن کدو
وروغن نیلوفر بر سر وجمیع اعضا باید مالید آب زن نافع است
وعلیل را در آب زن مناسب مزاج او باید نشاند ودران آب
زن روغن زرد باید انداخت ومراد بآب زن آب بسیار است
که درو از حشایش موافقه بجهت تدبیر علیل جوشانیده ونیم گرم
ساخته علیل را دران می نشانند ومجذوم را ریاضت معتدله موافق

ضرور نیست

ضرور نیست واز ادویه فاضله شریفه درعلاج مجذوم معجون برزعلی
وبیشی است گوشت مار افعی نافع است وافضل ازین دوا مذکور
گوشت افعی است ودر شکنه نان میده درشوربای آن وچند ازین
از گوشت افعی وآشکنه آن بعلیل باید داد که شکم او منتفخ شود وعلت
از و زایل گردد زیرا که بواسطه سمیت گوشت آن حیوان این
حال دست میدهد وغیر مجذوم هرکس دیگر ازین شوربا وآشکنه
خورد بالفعل هلاک میشود اما موجب خلاصی مجذوم است ازین
بلیه عظیمه وحکما گفته اند که اسود سالخ را از افعی بگیرند واز سر ودم
او چهار انگشت بیک دفعه وبیک ضربه به تیشه تیز ببرند وتنه
او را درجائی دفن کرده بگذارند تا درو کرم افتد وبعده ازان کرمها
هر روز ده درم صاحب جذام در ماء العسل بخورد البته ازین علت
شفا می یابد وباید دانست که هرگاه جذام مستحکم شود فصد جایز
نیست مطلقا زیرا که موجب تحریک مواد جنبشه است وعدم قدرت
طبیعت بر دفع آن پس موجب هلاک باشد مقاله نهم دربیان
وبا واحتراز ازو بدانکه وبا عبارت از فساد جوهر هوا است و
اسباب او سماوی می باشد وارضی می باشد بیان اسباب اما آنچه
اسباب ارضی است مثل آبهای گندیده بسیار که هوا مقارن او
نشود وبسیاری جیف قتلی در ملاحم وجیف جمع جیفه ومراد بجیفه
بدن مقتول است که دفن نکرده باشند ومراد بملاحم مواضعی که دران
کشتها افتاده اند وبوی گرفته وگندیده شده وآن مواضع جنگ گاه
است ومواضعی که آب بر روی زمین آن بسر آید و حرکت نکند

آنرا نیز ملاحم می نامند و مراد زمینهائی که آب بر روی آن ایستاده است
هوای ملاصق آن نیز متعفن می باشد اما اسباب سماوی آنست که
در حالی که فساد در جوهر هوا ظاهر شود و تعفن پیدا آید و در آسمان
شهبت بسیار مشاهده می افتد و مراد بشهبت آنست که گویا از آسمان
ستاره متوجه زمین شده و افتاد و آن اگرچه بعینه ستاره می نماید اما در
حقیقت ستاره نیست بلکه بخار است که بسبب ناریت مشتعل شده و
آن در آخر صیف بیشتر می باشد از بهار و زمستان و هرچگاه بسیار شود
از علامات حدوث وباست و وبا مرض نیست بلکه سبب مرض است
و آن مرض طاعون است و همچنین هرگاه اسباب باران بسیار
ظاهر گردد ابر و غیر ذلک و باران نیاید این نیز منذر و بیم دهنده
به وباست و هرگاه در زمستان بارندگی نشود و فصول بمقتضای
خود نکند و در اشجار و اثمار تغیر حاصل میشود و بوقت تیرماه تارک
و شهب ظاهر گردد منذر بوباست و از اسباب ارضی یکی آنست
که در بلده از بلاد چون فساد هوا و وبا میشود دران سال بعضی
حیوانات مثل لک لک و ضفدع و حشرات ارض بسیار پیدا
میشوند و حیوانات ذکی الحس مثل عقعق که در خراسان و
ماوراء النهر او را عکه می نامند و غراب و موش و امثال آن میگریزند
و دران سال کم ظاهر میشوند و اگر موش از خانهٔ خود احیانا بیرون
آید مبهوت شده می افتد و این احوال نیز منذر بوباست آنچه
ازان احتراز باید نمودن اما کیفیت احتراز ازین بلیه چنین است
که او را تنقیهٔ بدن و تعدیل مزاج باید کرد و ترک اغذیهٔ اسباب تعفن

باید نمود مثل فواکه رطبه و شراب که مراد بآن خمر است و اقتصار بر
مجففات و صحنای شامیه باید کرد و مراد بصحنا ماهی است که مردم گیلان
و شیروان آنرا بسیار می سازند و بسیار میخورند و نانخورش ایشان اکثر
اینست و اینها در ایام وبا نافع است و مجفف بدن و مراد بصحنا آنست
که ماهی بسیار در خم نمک آب میگذارند چندانکه متعفن میشود و دران
ادویهٔ حاره می اندازند و چوب بسیار می زنند و می شورانند تا آن
ماهیهای متعفن همه دران آب حل میشود و او را بکرباس صاف کرده
بعد در آفتاب می نهند تا برسد و ازین آب بنان میخورند و ازین
آب در خمیر نان می اندازند و ازین آب با سرکه مخلوط کرده با طعام میخورند
و مطلق ترشیها در ایام وبا و مرض وبا نافع است و بتخیر به بخورات
عطره مثل کافور و صندل و سعد و مشک و عنبر و اترج و طرفا و برگ غار
و پاشیدن گلاب و عرق بید مشک و از فواکه عطره در پیش خود
نهادن و بوئیدن مثل سیب و بهی و امثال آن موجب اصلاح تعفن
هواست و معدل آنست مقالهٔ ۳ در بیان کسر و دق و خلع و ضربه
و سقطه و انسحاج مسح بباید دانست که علاج مشترک مر این
امراض مذکوره را اولا فصد است و اخراج بقدر قوت و واجب
و در بعضی ازین امراض حجامت نیز نیکو است از جهت تخاویف
و اگر چنانچه کثرت خون باشد اخراج خون بطریقین مذکورین
ضرور نیست و اگر چنانچه کرب نبود و بسیاری خون نباشد درین
صورت نیز اندکی خون اخراج باید نمود بجهت خوف از حدوث
ورم و تلیین طبیعت بفتیله که شیاف است و بحقنه باید کرد و

در بیان معالجات این
حادثات

درین مواقع از ملینات و مسهلات ریزند مناسب است ولعوق
خیار شنبر و یا ریوند و خیار شنبر با کاسنی از مذکورات مقداری که معالج
مصلحت داند بر وجهی که رسم و عادت است باید داد و غذای اصحاب
این امراض مذکوره هر چیز که تقویهٔ بدن کند و خون لطیف قلیل الکیفیة
ازو حاصل شود و در شربت نیز بهمین طریق **بیان اغذیه و اشربه** و از
اغذیه زردهٔ تخم مرغ که نیم برشت باشد و اشربهٔ شربت مطبوخ از
عنب الثعلب نیم گرم با قند خصوصا بوقت وجع بغایت مناسب است
و عرق گاوزبان باید داد و ترک خوردن گوشت اولی است مگر آنکه ضعف
غالب آید و درین صورت غذا از ماش مقشر و گوشت مرغ جوجه
شوربای اختیار باید کرد و اگر بسبب ضربه و سقطه وجع در باطن حادث
شود اختیار نرم تری باید کرد و اگر نزف خون حادث شود ازین
دوا که مذکور میگردد اختیار باید نمود زر الورد و کهربا و اکلیل الملک
بوزن برابر و سنبل و مصطکی و کندر و زعفران و ابهل که میوهٔ
سرو کوهی است از هر یک نصف جزو هر یک از ادویهٔ سابقهٔ مذکور
مجموع را کوفته و بیخته و باب برگ زوفا که لسان الحمل می نامند
قرصهای باید ساخت هر یک بوزن یک مثقال تخمینا و در سایه خشک
باید کرد و مقدار یکمثقال بوزن در دو مثقال شربت سیب اختیار
باید نمود و اگر صاحب علت را عطش نباشد پنج مثقال گلقند و نیم
مثقال بسدود و دانگ کهربا با قدری گلاب آمیخته باید داد و ادویه
که بر موضع تسیح و سحاج که مراد بآن تفرق اتصال در جلد و شکسته
شدن سر است ضماد کنند از آرد عدس و زر الورد و برگ مورد باید کرد

قرص مخفف

چنانچه از ادویه مذکوره هر یک دو مثقال و آرد عدس هفت مثقال
مجموع را در اندکی آب باید پخت تا غلیظ شود و نیم گرم بر مواضع ماوفه
مکرر باید نهاد و اما در ضربه و سقطه اگر چنانچه با او وجع باشد محل ضربه
و سقطه بروغن نیم گرم غرق باید کرد و اگر وجع و الم نیست ضماد بادویه
موضعیه همان است که در تسیح و سحاج مذکور شد و اندکی آرد ماش نیز
زیاده باید کرد و اندکی گل ارمنی و اندک پتنک و زعفران نیز و مجموع
را بگلاب خلط کرده بر محل ضربه و سقطه نیم گرم باید نهاد و اگر با او تبی
حرارتی بسیار باشد ضماد مناسب آن صندل است و زر الورد و
بنفشه خشک و جو مقشر و اندک زعفران یا اندکی کافور و مقدار
زعفران و کافور باید که از دانگی متجاوز نباشد این مجموع را کوفته و بیخته
و با گلاب خلط کرده و اندکی روغن بنفشه بادام با آن آمیخته نیم
گرم بر محل ماوف باید نهاد و بعصابهٔ لینه نرم باید بست و اما
خلع که مراد بآن بیرون آمدن عضوی است از مفصل و بیجا شدن
از جای خود و در علاج او احتیاج بتمدید است برفق در وکردن
آن عضو بمحل خود با شکل و هیئات طبیعی باز آید و بستن آن
برفق باید زیرا که اگر محکم بندند موجب وجع میشود و وجع جذاب
و خون را بجهت اصلاح بمحل وجع میکشد و این سبب زیادتی
ورم میشود چنانچه سابقا بتقریب شمهٔ ازین مذکور شد و همچنین
است کسر که شکسته شدن استخوان است که محتاج است بجبر و تعصیب
و مراد بتعصیب بستن آن عضو شکسته است و مراد بجبر راست
کردن استخوان شکسته است و بر هم نشاندن آن برفق و وفق

آنجا جوبهای هموار ملایم نهادن است و بعصابه نیک ببستن و بعد
ازان ادویه که در علاج وثی مذکور شد استعمال باید کردن و اغذیه
لزجه مثل هریسه و پاچه بهرا و قلیه برنج و سیرابه شکنبه گاو یا گوسفند
و هرچه لزج باشد باید اختیار باید کرد و همچنین گوشت بره و بزغاله فربه
که یله کرده باشند درین مقام بسیار نافع است و موافق است و اگر
تحت عصابه محبور خارش کند آهسته آهسته باید خاریدن و قدری
آب گرم بران عضو باوف از مساس نباید کرد و بر عصابه گلاب
و آب سرد باید پاشید و بعد ازان باید ببست و اگر جنانجه از محکم بستن
خوف ورم باشد سست باید بست و خاوات وثی است والله الشافی

بیان اغذیه موافقه

ریختن وعضوم

مقاله ۲۶ در بیان داء الحیه و داء الثعلب که بعضی اطبا از امراض
رودیه عد کرده اند بباید دانست که درین دو علت نوع خلطی که موجب
علت است و مفسدیت شعر از لون جلد شناخته میشود که کدام خلط
بر و طاری شده زیرا که اگر رنگ جلد سرخ باشد دلالت بر دمویت
میکند و اگر جنانچه لون او سفید است بر بلغم و اگر کبود باشد دلیل
سودا است و اگر لون جلد زرد باشد دلالت بر صفرا میکند خصوصا که
بخرقه درشت بمالند که دران صورت ظهور علامات دالة اظهر است
و سرعت قبول علاج مراین دو علت را بابین معلوم می توان کرد
که چون بخرقه بمالند و زود سرخ شود زود علاج می باید والا مدت
طویله علاج خواهد یافت و فرق میان داء الحیه و داء الثعلب باینست
که باوجود آنکه در هر دو علت موی میریزد اما در داء الحیه محل موی تیز
میشود یعنی پوست می اندازد مثل مار که پوست از و بر میخیزد و بس ماده

بیان شناختن ترکیب

داء الحیة

داء الحیه تیز باشد و در معالجه او ادویه قوی تر می باید و علاج مشترک
اولا فصد است بعد ازان استعمال ادویه مقرحه بر محل ریختن موی
تا آبله و ماده ردیه ازان محال سیلان نماید و آن مثل سیر و پیاز کوفته
است و در تخم سیر و پیاز همین خاصیت است و خردل کوفته نیز از
مقرحات قویه است و در ازاله این علت قوی موثر است و همچنین
است طلا کردن فلفل با سرکه و با سایر ادویه که موجب روئیدن
موی میشود مخلوط با روغن زرد و تخم مرغ بر محل علت مقاله ۲۷
در بیان لتشقق شعر و تقصف موی و مراد باین دو علت عارض
دمویست که موی دو شاخ و سه شاخ میشود و از میان و نوک
شکسته و کسسته میگردد و سبب درین علت کمال یبوست
سود است و یا ملوحت بلغم که آن نیز حکم سودا و صفرا دارد بیان
علاج و در علاج او جمیع مستطاب نافع است و تنقیه بدن از
خلط سودا و بلغم مالح باید کرد و یبوست مزاج نظری یعنی خلقی
و اختیار اغذیه یابسه این علت را اعداد میکند ازان اجتناب باید
نمود و جمیع اغذیه و اشربه و ادویه رطبه که از و مرهٔ غذا میکردد
نافع است و ترکیبی که درین مرض نافع است جو مقشر سی درم
و امله بنج درم در قدری آب طبخ باید کرد تا جو و امله هر دو مهرا شود
و بکر باس صاف کرده نصف این آب با روغن بنفشه بادام و دو
مثقال غز لادن و از ورق خطمی و ورق کنجد و ورق کدو از هر یک
هفت مثقال مجموع را نیم کوفته در بلغ لا قوی پاکیزه با تش ملایم
طبخ باید کرد تا آب فانی شود و روغن بماند و ازین روغن بوقت

بیان علاج

روغن بالیدنی

حاجت بر منابت موی باید مالید و یکشب صبر باید کرد و بعد از آن باید
شست و روغن آس که روغن برگ مورد است او را در تقویت
موی و درازی و سیاهی او تاثیر عظیم است مقاله ۲۸ در بیان شیب
و مراد بشیب سفید شدن موی است بزودی و قبل از وقت معتاد
و این علت کسانی را عارض میشود که بجوانی و جوان بودن گرفتار اند
و میخواهند که موی ایشان زود سفید شود از زن و مرد و موجب
این بسیاری غم و اندوه است و بسیارند که سال ایشان بنود رسیده
است و هنوز ریش و موی سر را رنگ میکنند و از آن غافلند که در
حدیث قدسی آمده است که بعدد هر مویی که در بنده سفید میگردد حضرت
حق سبحانه را رحم زیاده میشود و مضمون آن حدیث اینست که خداوند
تبارک و تعالی فرموده که بعزت و جلال من که هرگاه موی بندهٔ
من سفید شود من او را عذاب نکنم و گرفتاران بدنیت میخواهند
که آنرا بسیاهی بپوشند هیهات هیهات **بیت** پیری بسیه کردن
مو بپوشیدن حقا که بود بریش خود خندیدن و فی الجمله حدوث سفیدی
در موی طبیعی می باشد و غیر طبیعی و آنکه طبیعی است از آنکه هرچه غذائی
حاصل میشود که آن غذا مادهٔ موی نیست و این رای جالینوس
است از حکمای اطبا و یا بسبب استحاله آنست برنگ موی
و این رای و مذهب ارسطو است از حکمای مشائی و اما حدوث
غیر طبیعی بسبب افراط یبوست می باشد و بواسطهٔ یبوست سفید
میشود همچنانکه حال زرع اینست بعد از سیری و طراوت بسبب
عطش حاصل زرع را و این اکثر عقب امراض حادهٔ محرقه حادث

میشود

میشود و ... نیک باشد **بیان معالجات** و بباید دانست که چیزهائی
که موجب تاخیر است در سفید شدن موی استعمال اطریفلات است
و اجتناب باید نمود و بخوردن و ملازمت هلیلهٔ بی ورد و هر
روز یکی و ترک شوربا ها و اشکنها باید کرد که در سفید شدن
موی تقویت میکند و ترک فواکه رطبه و جماع و دائم آمدن حمام
بسیار نیز که اینها موجب سفید شدن موی است و در علاج او
یکی التزام قی است بعد از خوردن طعام بخوردن آب ترب
جوشیده با سکنجبین و تنقیهٔ بدن از خلط بلغم باد و یه مختصه این
خلط مانند تربد سفید مجوف تراشیده جرب کرده مثل ایارج
بلغم است و استعمال مجففات از ماکول و مشروب و آغشته کردن
موی بقطران و چهار ساعت صبر باید کرد و بعد از آن بحمام در آمده
خود را و موی را باید شست و مالیدن روغن قسط و روغن سیاه
دانه و روغن حنظل و امثال اینها موجب آنست که موی زود سفید
نشود و الله اعلم **مقاله ۲۹ در بیان صلع** که مراد بآن ریختن
موی است و سبب او یا افراط یبوست است که بسبب آن غذای
خود نمی یابد و تحلل مسام است و بدین سبب مادهٔ موی محتبس نمیشود
تا موی متکون گردد و یا سبب انسداد مسام است که از خروج مانع
است اما آنچه سبب او یبوست است او را علاج کردن و فلاح ازو
جستن مشکل است و اما آنچه سبب او انسداد باشد علاج او سعی در
تحلیل است و دخول حمام و استعمال اشیاء منبته و رویاننده موی است
مقاله ۳۰ در بیان کلف و نمش و برش و وشم ست که از امراض جلد است

بیان رنگ کردن موی

باید دانست که وجود علل مذکوره بسبب انتفاع تا یافتن دهنها
عرق لیفی است پس خون محتقن میشود و در تحت جلد می ماند
بر وجهی که لون و شکل جلد از حال اصلی خود میگردد و آنچه تغیر
بجانب حمره دارد آنرا امش می نامند و آنچه بجانب سواد مایل است
آنرا برش میگویند و آنچه آمیخته از سودا و حمره بر سطح جلد است
آنرا کلف می نامند و اصحاب امش را در اکثر اوقات کلف می ترکد
بسبب یبوست مزاج و معالج باید که در علاج مبادرت نماید پیش
از انکه در خون غلظی ظاهر شود و خروج خون از عضو ماوف
عسرتی پیدا کند و علاج او فصد است و اخراج خلط سوداوی
و تعدیل مزاج علیل و استعمال ادویهٔ جالیه که در تحسین لون
استعمال میکنند و از جمله دواها ترمس است که با قلای شامی است

مقالهٔ ۳۱ در بیان بهق و برص ابیض و اسود بدانکه فرق
میان بهق ابیض و اسود و برص ابیض و اسود اینست که بهق
بر ظاهر جلد است و او را غور در جلد نیست بخلاف برص که او را
غور است و فرق دیگر انکه بهق از سطح عضو به بلندی و پستی
متمیز نیست و اگر سوزن بخلند خون بیرون می آید و برص بخلاف
جمیع این اوصاف است و قوت دافعه در دو قوی است که ماده را
تمام ظاهر جلد دفع کرده است و مولد این هر دو علت ضعف
قوت هاضمه است و این دو علت هرگاه که متمکن و مستحکم شوند
غذای صالح را متبدل بلون خود میگردانند اما نسبت برص اسود
و بهق اسود مثل نسبت برص ابیض نیست زیرا که در برص اسود

بیان علامات هر یک

تقلیس لازم است و او را قوبا می نامند و اگر او در جمیع یا اکثر اعضا
پیدا شود مقدمهٔ جذام است نعوذ بالله من شره و مادهٔ هر دو ابیض
از بلغم است و مادهٔ هر دو اسود از سودا و علاج استفراغ و تنقیهٔ
بدن است از مادهٔ موجب علت با ایارج لوغاذیا و استعمال ادویه
جالیه که آن نیز مذکور است در تحسین لون و تعدیل مزاج و اصلاح
هضم درین علت ضروری و از جملهٔ چیزها که تغیر رنگ برص میکند
و مدت یکسال می باید عمل کردن روغن بادنجان است و مقل
و او را اطبا از خواص عظیم شمرده اند و اما در علاج برص
اسود استعمال ادویه جالیهٔ قویه باید کرد تا نقطه و آبله ظاهر شود
و از و زرداب رود و چند روز باید گذاشت تا محل آبلها نیکو شود
و دیگر بتکرار بر وجه مذکور این عمل باید کرد و ادویهٔ او مثل تخم
تراتیزک و خردل و تخم هزار اسفند و تخم ترب و در استخوان لوبیه
نیز خاصیت ازالهٔ این امراض بطریق طلا کردن گفته اند والله اعلم

مقالهٔ ۳۲ در بیان صنان که مراد بآن بوی بد بغل است و سبب
حدوث او خلط متعفن است و با عرق متعفن و تاخیر غسل
جنابت نیز گفته اند که از موجبات حدوث اوست علاج
بوی بغل و علاج او استفراغ و تنقیهٔ بدن است از خلط
متعفن و تعدیل مزاج و اصلاح اغذیه و ترک آنچه از و بوی بد
حادث میشود و در علاج این آب زردالوی خشک بسیار نافع
است و مالیدن سعد و برگ مورد و ورق سوسن آسمانجونی
و بیخ او در شیب بغل بسیار نافع است هر یک یا مجموع و ترکیب

دیگر توتیا و مردار سنگ و شب یمانی و صبر سقوطری و مر یکی مجموع را
کوفته و بیخته و بگلاب خمیر کرده حبها باید ساخت و در سایه خشک
کرده و بوقت حاجت ازین حبها در گلاب حل کرده باید مالید
و اگر درین ترکیب اندکی مشک و اندکی کافور بیامیزند بهتر باشد
و همچنین از پتنگ و سنبل و گل سرخ و برگ سیب که تازه باشد
هریک ازینها و یا هردویی و یا مجموع بقدر قوت و ضعف علت
مقاله ۳۳ دربیان حدوث قمل که مراد بآن شپش است بدانکه
اگر کسی را شپش بسیار پیدا شود موجب امراض ردیه است و باید
دانست که تولد و تکون این حیوان در بدن انسان بسبب
رطوبت فضیلة است که دران حرارت قلیل باشد و مستعد فیضان
حیات است برو و او محروم از واهب حیات نیست چون استعداد
هست و بخل در مبدا نیست اما علاج او اگر با فراط باشد تنقیهٔ بدن
است و همیشه تجدید و تغییر لباس کردن و خود را پاک داشتن
و بحمام رفتن و آب شور بر خود ریختن و اگر آب شور نباشد نمک
آب ساختن و بر خود ریختن و از جمله چیزها که دفع کثرت
شپش میکند بلکه بهیچ نمی ماند پوشیدن پیراهن ابریشمی است
و خوردن سیر باب فوتنج قاتل قمل است و از جمله ادویه که مالیدنی
است برگ حنظل و بیخ خطمی و تمام و بادیان رومی و زراوند مدحرج
و برگ زیغر و روغن گاجیره که تخم معصفر است ازین مذکورات هریک
یا مجموع یا روغن زیت یا روغن کنجد که جل اوست باید در بدن
مالید و دیگر از اشیائی که درین علت بمالیدن استعمال میکنند

معالجات

زیبق

زیبق کشته است و اکثر اطبا گفته اند که این علاج نیکوست اما رسانیدن
باعضا رئیسه موجب آفات عظیم است و الله الشافی مقاله ۳۴ دربیان
قوبا و سبب تولد این مرض مادهٔ رقیقهٔ دموی است مخلوط باخلط
سوداوی و علاج او اصلاح مزاج است اگر در بدن بسیار باشد
و ادویه که بمالیدن و طلا کردن و ضماد کردن درین مقام مستعمل میشود
ازان جمله ترشی ترنج است و روغن گندم و آن روغن بسوختن
گندم حاصل میشود بر وجه مخصوص و بسیار است که این علت اگر
در بدن منتشر گردد و بسیار شود و در علاج آن اهمال ورزند
منجر بجذام میشود والعیاذ بالله مقاله ۳۵ دربیان هزال مفرط
که مراد بآن خشکی و لاغری بدن است و این نیز مرضی از جمله
امراض است هرچند شخص صحیح المزاج باشد اما چون حال برین
منوال باشد در حقیقت مریض الترکیب است و اسباب این
علت با قلت خونست بیان اسباب و علامات او و یا کراهیت
طبیعت که استعمال در مصارفش نمیکند مثل خون تیره و یا
از جهت ضعف قوت متصرفه است که آن هاضمه است با جاذبه
و این ضعف متصرفه یا بسبب الم و وجع است در نفس اعضا
یا بسبب بسیاری خونست که قوت متصرفه قادر نیست بر
تصرف در و و با این نحافت و هزال بواسطه مزاحمت طحال
است و غضب کردن او خون بسیار و چون چنین باشد بدن
بی بهره می ماند از غذا و یا سبب حدوث کرمهاست در معده که
آنچه از کیلوس حاصل میشود هم را صرف خود میکنند و چیزی

باقی نمی ماند که در وصله بدن نشیند ویا سبب حدوث ضیق
درمجرای غذا همچنانکه شخص را شهوت ردیه پیدا شده باشد که مثل
کلوخ وگل وسفال میخورد وباین سبب غذائی که بهره بدن از آن است
ببدن واصل نمیگردد وبالجمله علاج تعدیل مزاج است وتنقیه و

بیان علاج

استفراغ واختیار کردن الخ ضد اسباب مذکوره وتقویه معده
وقوت جاذبه بمالندکی عقب خواب خصوصا بروغنهای ملایم
مثل روغن بنفشه بادام وروغن نیلوفر ومانند اینها وجمیع
بدن را بزفت طلا کردن بغایت مفید است واغذیه واشربه
که مرطب بدن باشد اختیار باید نمود **مقاله ۲۹ در بیان سمن مفرط**
که مراد بآن فربهی است که از حد اعتدال بیجا وز باشد که آن
قید بدن وبیماری اعضاست ومبتلایان ومفیدان این علت
دائما در معرض آفات مهلکه وبلیات عظیمه اند زیرا که بسیاری
از افعال که مطلوب ایشان است کما ینبغی صادر نمیشود پس
این قید صعب باشد وایشان را خطر عظیم است از انصداع عروق
وانصباب خون در تجاویف دل ودماغ واینها بلیه عظیم اند در بعضی
ازین در عضو شریف که انصباب خون ویا از اخلاط حاده واقع شود
بغتة وفجاءة مردن است چنانکه مهلت نمیدهد واقل حدوث
امراضی که انسان را اکثر اوقات واقع میشود ضیق النفس
وخفقان است وافلیج واستسقا **بیان علاج** وعلاج این علت
تقلیل غذا است وریاضت معتدله وخواب کردن برروی زمین
خشک محکم وترک بالین وبستر کردن واز فواکه وغیره آنچه موجب

رطوبت

رطوبت اکثر اختیار نمودن وخواب کم کردن وگوشتها کم خوردن
زیرا که این علت را زیاده می سازد وتقویت میکند واما از مدرات
حاره اختیار باید کرد تا بسبب ادرار رطوبت بدن کمتر شود ودر بعضی
اوقات تلیین طبیعت با دویه خفیفه باید نمود ولیکن باید که
برفق باید اما استعمال ادویه قویه دریں مواد واشخاص موجب
مخاطره است والله اعلم بالصواب **فصل در بیان بعضی
ادویه مفرده ومرکبه** وراندن بعضی حیوانات ذوسم وحیواناتی
که حشرات از ایشان میگریزند **بیان ادویه مفرده حرف الالف
اسطوخودوس** گرم وخشک است در مرتبه دوم وملطف
اخلاط غلیظ است ومقوی جمیع اعضاء باطنی وپاک کننده
دماغ ومسهل سودا وبلغم ونافع است از علت صرع ومالیخولیا
ابریشم بهترین آن پاکیزه الست که اورا کار نفرموده باشند
ودوا از جمله مفرحات مقویه است مر دل را ومعتدل است میان
حرارت وبرودت واگر اورا بسوزانند وخاکستر اورا در چشم کشند
چشم را قوت میدهد **اترج** که عبارت از ترنج است پوست
او گرم است در مرتبه اول وخشک است در مرتبه دوم وگوشت
میان پوست وترشی آن گرم وتر است در مرتبه اول وترشی
او سرد وخشک وخوردن ترشی او نافع است از زهر فساد هوا
وخوردن شربت او در ایام وبا بسیار نافع ومفید است وسبب
سازنده صفرا است **حرف الباء بادرنجبویه** گرم وخشک است
در مرتبه سیوم ونافع است از جمیع امراض بلغمی وسوداوی وغیره

کننده و نص است و مقوی دل و مفرح اوست و نافع خفقان
که بریدن دل است بادروج گرم و خشک است در مرتبهٔ اول محلل
مواد و مقوی دل و معده دیر است و اگر او و برموضع نیش زده زنبور
و عقرب نهند درد را ساکن میکند و اگر او و کحل ساخته در چشم کشند
تیرگی را ازایل کرداند بالکلیه برسیاوشان گرم و خشک است در
مرتبهٔ اول و او محلل خنازیر و مثلاثه است و ریزانندهٔ سنگ ریگ
گرده است و موجب سهولت و خروج بلغمهای غلیظه از حلق
و سینه و مفتح سده است و نافع از علت یرقان است و درد
سپرز تیز و مقطع نزف است بذر رجان که مراد تخم اوست نافع
از اسهال صفراوییست و از دو اروی خاف و مقوی دل است و مفرح
او حرف التاء تربد سفید گرم و خشک است در مرتبهٔ سوم و نافع
از امراض اعصابست و اسهال بلغم بسیار است و اندکی از سودا
تمر هندی سرد و خشک است در مرتبهٔ سوم و مسهل صفر است و نافع
است از قی و تشنگی و تبها و غشی حرف الجیم جاوشیر گرم و خشک است
در مرتبهٔ سوم و نافع از علت عرق النساست که مراد رگیست
و از وجع مفاصل بلغمی نیز بجهت طلا و در خورده شدن و نیز اینها نیز بسیار
مفید است و از صداع و صرع نیز نافع است خصوص صارع الاطفال و
در علت قولنج نیز مفید است جند بیدستر گرم و خشک است در مرتبهٔ
سوم و او مایه سگ آبی است و او نافع است در علت اعصاب بارده
و رعشه و فالج و لقوه و صداع نسیان و محلل نفخ و مدر طمث و اسقاط
کنندهٔ مشیمه است جوز هندی گرم است در آخر درجهٔ دوم خشک

... مقوی دماغ و تقوی قوت حافظه است و آنچه کهنه اوست
کشنده کرمهای معده و امعاست و مطلوب ازین جوز مغز اوست
که او را نارجیل می نامند جنطیانا گرم است در مرتبهٔ سوم و خشک است
در مرتبهٔ دوم مدر طمث است و مفتح سده جگر و سپرز و نافع است از جمیع
سموم حرف الحاء حب الآس سرد و خشک است در مرتبهٔ دوم و قابض
است و منفع نفث الدم میکند و مقوی معده است و نافع از صداع
و اسهال صفراویست حب النیل گرم و خشک است در مرتبهٔ سوم و نافع
است از برص و بهق ابیض و مسهل اخلاط غلیظهٔ بلغم و سوداست
و مسقط کرمهای دراز و کرم کدو دانه که او را حب القرع می نامند حنظل
گرم و خشک است در مرتبهٔ سوم و او نافع اوجاع عصب است و مفاصل
و نسیان و نقرس و مقصود ازین النفع مذکور آنست که او مسهل قوی
و اخلاط غلیظهٔ بلغمی را که سبب این اوجاع اند دور میکند و هر چند مسهل
قوی باشد از دو دانگی و یا دانگ و نیم بیشتر نمیدهند و اگر زیاده برین
واقع شود مهلک است و او منقی دماغ و پاک کنندهٔ اوست و
مسهل بلغم غلیظ لزج و مخرج مره صفرا و سودا و قولنج ریحی را
نافع است حی العالم بر اختلاف قولین بعضی همیشه بهار گفته اند
و بعضی بستان افروز و او سرد است در مرتبهٔ دوم و خشک
در مرتبهٔ اول و او نافع التهاب صفر است و صداع نیش رتیلا که
غنده است بطلان کردن حرف الخاء خشخاش که او را شترک می نامند
و بعضا که سمرقند او را طبلک قوشتی میگویند و او گرم و تر است
و نافع شر است و مراد شرای بلغمی خواهد بود خردل که او تخم تیجی است

گرم و خشک است در مرتبهٔ چهارم و مقطع بلغم است و نافع از داء
عنب الثعلب و محلل اورام قدیمه و خنازیر است خس که مراد
بآن کاهو است و در و منافع بسیار گفته اند و او سرد و تر است در
مرتبهٔ سیوم و خونی که از و حاصل میشود صالح ترین خونها است
از جمیع بقول حاصل میشود و نافع است از اورام حاره و جمره بجهت
طلا کردن و نافع است از بیخوابی خشخاش سرد و خشک در مرتبهٔ
دوم و او مقوم است بجهت خوردن و ضماد و طلا کردن و اگر
خورند مغلظ است و منع نزله میکند خیار شنبر معتدل است
در حرارت و برودت و رطب است و نافع اورام احشا است
و غرغره باو باب عنب الثعلب بجهت ورم حلق نافع است و
طلا کردن باو اوجاع مفاصل و نقرس را نافع است و یرقان
و درد جگر را نافع است و مسهل صفرا و اخلاط محترقه است بی غائله
واد نشینی حرف الدال دام الاخوین که مراد خون سیاوشان
است و او سرد و خشک است و منع رفتن خون میکند و جراحات را
خشک می سازد دهنز فرنگی سرد و خشک است و در علاج چشم نافع
است درونج عقربی گرم و خشک است در دوم و مقوی دل و
نافع از خفقان است و از جمله مفرحات قویه است و نافع است
از ظلمت چشم و مقوی دل و معده است و از جملهٔ مفرحات قویه
است و نافع از سموم دارچینی گرم و خشک است در مرتبهٔ سیوم
و نافع است از ظلمت چشم و مقوی دل و معده است و از جملهٔ
مفرحات قویهٔ معتبره است بیان ادویه مرکبه معجون مادة الحیوة

بیان معجون

نافع است

ح است از فضول و مواد بلغمی و مقوی دل و معده است و محکم سازنده
کرده و جماع است اجزاء آن باین طریق است فلفل و زنجبیل هلیله
و بلیله و املهٔ منقی و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و بیخ بابونه
و مغز حب صنوبر که جلغوزه می نامند و مغز جوز هندی که نارجیل میگویند
و حب الثعلب از هریک شش [illegible] و نیم تخم بابونه سه مثقال و نیم
مویز منقی شیرین دانه بیرون کرده بیست مثقال مجموع ادویه را
کوفته و بیخته و باسه وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خمیر باید کرد
و در ظرف چینی باید برداشت و در وقت ترکیب اول مویز را نیک
کوفته و با عسل نیک خلط کرده بعد از آن باقی ادویه را باید آمیخت و مقدار
خوردن ازین ترکیب معجون عنبر که نافع از سردی معده باشد و خفقان را
زایل کند و دیرگوارد هضم طعام و نزدد تا گرسنگی طعام را بمنفعت رساند اجزاء
او و طریق ترکیب او برین وجه است قاقلهٔ صغار و قاقلهٔ کبار و بسباسه
از هریک دو و نیم مثقال زنجبیل و دار فلفل از هریک شش و نیم مثقال
و دارچینی دو مثقال و نیم اشنه یک مثقال و دو دانگ قرفه و قرنفل و
زعفران از هریک شش و نیم مثقال جوزبویا سه مثقال و نیم عنبر و سنبل
و مصطکی از هریک یکمثقال و نیم و مشک چهار دانگ مجموع را کوفته و بیخته
و بدو وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم نیک برهم زده در ظرف چینی
باید برداشت و مقدار خوردن ازین ترکیب بوقت حاجت یکمثقال
است بر نهار معجون اطریفل صغیر که نافع بواسیر است و از سستی معده
و ضعف او و موجب صفای ذهن است اجزای آن پوست هلیلهٔ
زرد و هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ کابلی و بلیله و آملهٔ منقی از هریک پنج

مثقال شلا و اگر خواهند بیشتر سازند یعنی ادویه را کوفته و بیخته
و بروغن بادام شیرین چرب کرده باید و وزن تمام ادویه عسل صافی
نیم گرم خلط کرده و نیک برهم زده در ظرف پاکی داشت
و مقدار خوردن ازین اطریفل یکمثقال است بر سهار تریاق اربعه
کو منافع بسیار دارد و دفع سم بعضی حشرات و حیوانات میکند مثل
مار و غنده و عقرب و از جهت درد معده بسیار نافع اجزای آن
و طریق ترکیب اینست جنطیانای رومی و زراوند طویل و حب
الغار و مر مکی از هریک ده مثقال مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته
و بدو وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خلط باید کرد و نیک
برهم زده در ظرف چینی پاک باید برداشت و مقدار خوردن
بوقت حاجت ازین تریاق کلانان را یکمثقال است و خوردان
را نیم مثقال مقاله ۳۲ در بیان الجه حشرات ... ازان میگریزند
مثل جعز و مار و موش بدانکه نزد حکما مقرر چنین است که نگاه
داشتن طاوس و لک لک در خانه موجب امانست از حشرات
گزنده و غیر آن و گفته اند که اگر در مسکن کیک بیدا شود و حنظل را
کوفته در آب باید انداخت و ازان آب را در خانه که کیک است
باید پاشید که هر کیک که دران خانه باشد همه میرند و در جایی که پشه
بسیار باشد چوب صنوبر دود کردن موجب فرار اوست و
همچنین برگ مورد و سیاه دانه و خردل هریک یا مجموع را دود کردن
موجب هلاک پشه است و گفته اند در جائی که مورچه بسیار شود
اگر چندی را ازان مورچها بسوزند هیچ مورچه از سوراخ خود

بیرون باید

بیرون نیاید ... باید دانست که از جمله حیواناتی که سمیت ایشان مهلک است غنده
و مار است و اگر بزودی علاج نکنند مهلت نمیدهد و گاه است که در ساعت هلاک میکنند و
العیاذ بالله هر گاه واقع شود مبادرت بخوردن تریاقات باید کرد و بهترین
تریاقات تریاق کبیر است که او را تریاق فاروق می نامند ولیکن چون در دیار
ماوراء النهر تریاق کم موجود میشود بلکه مفقود است بنابرین اکثر اطبا جدوار را
که مراد ازان پربی است قایم مقام تریاق فاروق داشته اند و منقولست
که بعضی حکما در وصد و بیست خاصیت بیان کرده اند پس بوقت حدوث
این آفات از پربی که رنگ آن بنفش باشد بقداری که از تریاق کبیر میخورند
باید خورد و از جمله واقعه گرگ و روباه و سگ دیوانه است و در ولایتی که ازین واقعات
نیست خدای تعالی را الطاف و رحمت بیشمار است بخلق آن ولایت و از جمله آفت
سگ دیوانه است که بعد از چهل روز شخص گزیده شده از آب می ترسد و گاه
آوازی میکند مثل آواز سگ و ابتدا ظهور جنون او اینست که صورت خود را در آیینه
نمی تواند دیدن و میگویند هر گاه آیینه پیش او دارند در نظر او صورت بدی
او مثل صورت روی سگ می نماید و از تشنگی می میرد و آب نمی توان خوردن
و علاج او پیش اطبا مثل علاج ماده سودا است از منضج و مسهل و تا چهل
روز که در ... زخم دندان سگ به شود و دایم محجمه جذب
... دن و دوای جالینوس
... شده است باید
... ب

جهة تب کرم مارو ببرند [illegible] بخورد

یا علی ۱۱۳۱۱۸۱ یا علی ۱۱۳۱۱۸۱ یا علی ۱۱۳۱۱۸۱ یا علی ۱۱۳۱۱۸۱

هفت صلوات بکنید محمد ۳ دل الحوائج بخوانند و بخورد

یا علی ۱۱۳۱۱۸۱

۳۳۷

تجربات باه بقول حکما

خواه	سنبل طیب	السارون
ل	۳ ل	۳ ل

نخ	زراج کرمانی	حب البان
	۲ ل	ل

... بادیان خیسانده

... یک نخود ...

نسخه حب کربلائی عباس آدم ازجاجه طهرانی

بالادرد	مصطکی	رازیانه	زنجبیل	زیره
۴ ل	۴ ل	۴ ل	۴ ل	۴ ل

گل سرخ	سنا مکی	ریوند	حب نیل	حب ...
۲ ل	۴ ل	۲ ل	۱ ل	۱۱

...	شکر سرخ	مکی راحبه کاغذ نشستن ارا ...
	۲۰ ل	بعد از ... ادم ...

ال





